از فرض وسنة همه فرض است روا بود آن از جهة یافتن بینه فرض واین از جهة جواز سنة بینة فرض • دیگر آنکه نمی داند که نماز بعیاد فرض است لیکن در وقت میلزاد روا نرو بود قضا ست • دیگر این چیزها میدانند لیکن فرق میان فرض وسنة است نمی داند روا بود **ودر ظهیری گفته** اگر رابع امامة کند نماز او روا بود • وهمچنین نماز قوم که قبل از وسنة نبود چون عصر ومغرب وعشا اما نمازی که سنة دارد چون فجر وظهر روا نبود

فصل ٨ در جامع گفته بدانکه آذان سنة موکده است بصحیح مردان را از برای پنج نماز وجمعه ووقت او وقت نماز است در جواز واستحباب واعاده کند اگر قبل از وقت گوید واگرچه فجر باشد وعلیه الفتوی وهذا اگر قبل از صبح گوید اجابه واجب نبود این در کنز است • واز امام ابی یوسف آمده که آذان فجر در نصف اخیر روا است **لیکن در عمده** گفته که وی از این رجوع کرده وچون خواهد که بانگ نماز گوید رو بقبله کند والا کراهة باشد وانامل در گوش نهد والا اولی افضل باشد • وهمچنین اگر هر دو دست بر هر دو گوش نهد یا یکی بر یکی روا شود والا مکروه است مگر چون از برای خود گوید واگر سواره گوید مکروه بود در ظاهر روایة این همه در حق مقیم است اما مسافر را مکروه نه **این در جلابی گفته** • وترسل کند ای فصل کند در کلمات او وباید که ایذا باشد والا اعاده کند • وترتیب نگاه دارد پس تقدیم بعضی اعاده افضل است ای اعاده آن بعض **این در جلابی است** وتغنی نه هر کلمه را بزیادتی حرف یا حرکة یا مد وجز این در اوائل واواخر که مکروه است مگر در حیعلتین که در اینها مد باید نه اما مجرد تحسین اواز بی تغنی حسن است **این در شرح وقایه گفته** ودر شرح هدایه الله والاخطا باشد **این در کنز است** • وترجیع نکند وروی بگرداند نه سینه را در صلوة در طرف راست ودر فلاح در طرف چپ واین سنة است واگرچه آذان مولود بود بر صحیح یا اذان منفرد هو الصحیح این در **کنز گفته** • ونیز باذان واجب است مگر چون برای خود باشد اما از طاقت بلند تر نگوید که مکروه است **این در ملتقط گفته** ودر جائی بلند گوید

که سنة است

که سنة است نه در مسجد که مکروه است • **لیکن در جلابی گفته** که در مسجد گوید یا در آنچه حکم او دارد نه در جای بعید الف واقامة چون اذان است در جمیع احکام مگر آنکه کلمات او بسرعة گوید والاولی که سنة باشد وروی نگرداند مگر منتظر انتا وقد قامت الصلوة افزاید والا اعاده کند نه اذان یا فوت این **در جلابی گفته** • وتمام کند در جای آغاز مگر چون امام باشد که وی بی توقف روان تمام کند • وبقول نزدیک قد قامت روان شود یا او از نم ودر جای نماز تمام کند • **ودر ترغیب گفته** که بقول فقیه ابی اللیث بر در مسجد تمام کند بعده در آید واین رهایة در ست تواست **در کنز گفته** که مشی در اقامت مکروه است • **ودر هدایه گفته** که گاه اقامت از جا باذان انتقال کند وآهسته گوید که برای اعلام حاضر است • واگر چون آذان بلند شروع کرد یلی گاه شد بقانون سنة از سر گیرد این **در خلاصه گفته** در **جلابی گفته مکروه است** که بانگ واقامة گوید وبا اینها نگزارد • یا نگزارد وجدا بار در جمیع دیگر گوید ونگزارد • وهمچنین خروج از مسجد موذن را قبل از نماز **در خلاصه گفته** باک نیست بتثویب چون الصلوة الصلوة یا قامت قامت بلکه به مختار متاخرین نیکو است وامام آمد باید که بعد از آن بقدر بیست آیة در نک کند پس تثویب کند بعده سنة فجر گزارد واندکی درنگ کند پس تکبیر گوید • ودر اذان باقامت بنشیند • ووصل مکروه است مگر در مغرب که در ونشیند • اما ساعتی خاموش استد • نزدیک امام بقدر سه آیة در از سه آیة کوتاه • ونزدیک صاحبیه بقدر جلسة خطیب نشیند واین نزدیک آن مکروه است نه آن نزدیک اینها واگر غیر موذن اقامة گوید باک نیست مگر چون راضی نباشد که مکروه است • وسخن نکند در هر دو • واگر اندکی سخن کرد استیناف لازم نه • **در فتح القدیر گفته** اگر سخن کند از سر گیرد • ورد اسلام وجواب عطسه بر وی لازم نه • چنانچه رد اسلام بر مصلی وقاری وخطیب لازم نیست • بلکه رد در دل کند نزدیک امام وبعد فراغ نزدیک امام محمد ونزدیک امام ابی یوسف نه در دل ونه بعد از فراغ هو الصحیح • اما متغوط را باجماع لازم نه نه در حال ونه بعد فراغ بخلاف کسی که در حمام باشد با میزر • وسامع اجابة کند وگوید آنچه موذن گوید مگر در حیعلتین

که حی علی الفلاح گوید و در قنیه گفته که در فلاح ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن گوید

بو صحیح و مکرر الصلوة که صدقت و بررت تکبیر را گوید و در دوم اللّهم بنبّهنا عن نوم

الغافلین و مکرر قد قامت که اقامها الله و ادامها ما دامت السموات و الارضون گوید

در فتح القدیر گفته که بعد از فراغ گوید اللّهم ربّ هذه الدعوة التامّة و الصلوة القائمة

آت محمدا الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و ابعثه المقام المحمود الذی وعدته

و ارزقنا شفاعته یوم القیمة

انک لا تخلف المیعاد حلال شود او را شفاعة پیغامبر علیه السلام و اجابت واجب است

و نزدیک امام حلوانی بقدم است تا اگر بزبان گوید و به مسجد نرود مجیب نباشد و اگر

در مسجد باشد بزبان لازم نه پس نزدیک او بزبان مستحب بود اگر گوید ثواب یابد الا

بی کراهت و آثم و سخن نزدیک آذان باجماع مکروه نه لیکن باید که سخن نکند و مشغول نشود

بچیزی در آذان و اقامة اما اجابت اقامت مستحب است و اگر بر طعام مشغول شود باک نبود اما

آن اولیتر است این در قنیه گفته و اگر یک وقت از چند جهت شنود اجابت اول کند در مسجدی

باشد یا در مسجد غیر لیکن در کنز گفته که اجابت مسجد غیر ماند و مسجد خود را جواب گوید

و اگر از چند جهت یکجا شنود اجابت کند با عتبار که مسجد خود تا اگر بعد یا مسبوق شود مقید

یا و باشد و اگر ترک این اعتبار کند ترک اولی کرده باشد و اگر قاری شنود افضل آن است

که باز ایستد و شنود لیکن در ملتقط گفته اگر از مسجد خود در خانه شنود ترک کند و اگر در مسجد

یا در خانه آذان غیر شنود نه در کنز گفته کسی که اجابت آذان نکند کلمه شهادت بزبان

او نزدیک نزع گران شود و کسی که اجابت اقامت نکند از سجده روز قیامت ممنوع شود و چون

آواز آذان بر آید که ماشی باشد و نشسته زانو زند هر چه بتعظیم قریب تر آن کند و جواب مشغول

شود تا نقل است که خاتون جنت رضی الله تعالی عنها چون گاه رسیدن آذان می شنیدی

می ماندی و بیش نرسیدی گویند که امام ابو الحسن امام ابو منصور ماتریدی را بخواب

دید گفت ای ابو الحسن حق تعالی زن تا کم هر کی غارنکرده بو بخشید پرسید چه سبب

گفت از جهت تعظیم آذان در خلاصه گفته که جنب اجابت کند که این آذان نیست و مستحب است

که موذن عالم باشد بسنت و اگر وقت نداند مستحق ثواب نبود و در روایت آذان بنده و

واعرابی و حرامزاده و غیر ایشان اولیتر و در جامع گفته مکروه است اقامة محدث نه اذان او

و محدث را اعاده نه و از جنب هر دو مکروه اند و این اعاده کرده شود بر اشبه

آن و مکروه است آذان زن و دیوانه و مست و کودک و فاجر و راکب و قاعد و ماشی

و منحرف و اعاده کرده شود لیکن بر اصح مستحب است و اذان مراهق عاقل

مکروه نه و بانگ و اقامت گوید برای فائته و اکتفا بدین روایت و همچنین از برای

فوایت برای هر یکی نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد در اولی چنین و در باقی

مخیر است در جمع و اکتفا و مساق را ترک هر دو مکروه است و اگرچه منفرد بود و اکتفا

بر اقامة روایت که آن برای استحضار غایبان است و رفقه حاضر اند و این برای

اعلام شروع است و باین محتاج اند اگر در خانه در شهر گذارد هر دو گوید تا ادا بر

هیئت جماعت باشد و ترک هر دو نیز روایت و همین است حکم باغ و ضیاع

این در خلاصه گفته و آن نیکو است که اقتدا میکنند چندان از ملائکه که راه افق بند می شود

و در اقامة تنها اقتدا میکنند و مراین دو فرشته که باوی اند و مکروه است ترک آنها

در مسجد محله و قارعه طریق در کنز گفته مسجدی که امام و موذن ندارد

افضل آن است که هر جماعت باذان و اقامة علیحده گذارد اگر در مسجد قومی بعد از

نماز در آمد تنها گذارد بی آذان و اقامة و اگر کنند مکروه بود در خلاصه گفته جماعتی

از اهل مسجد اذان گفتند چنانکه غیر آنها نشنیدند پس جماعة دیگر در آمد و دانستند

بانگ و اقامت گویند و بجماعت گذارند که آن اعتبار نیست و در جماعة بیابان ترک

اقامة مکروه است و ترک آذان نه در فتح القدیر گفته باید که موذن انتظار جماعة

کشد و اقامة گوید برای ضعیف شتابان و از جهت رئیس منتظر ننشیند در

کنز گفته که تاخیر موذن و تطویل قراءة برای ادراک بعضی حرام است چون میل کند

باهل دنیا و تاخیر کند چندانکه دشوار شود بر مردم اما تاخیر اندک برای اعانة

اهل خیر مکروه نه و باک نیست که انتظار کشد از برای امام انتظار رسیدن و در ملتقط

گفته که چون موذن اقامة شروع کند انتظار امام و غیر نکند و در هر غیر الصلوة

نكويد والحاح بسيار نكند • ونبايد كه از خود فايق را در علم يا جاه كويد كه وقت
نماز در آمده مكر موذن • در حماديه كفته يكي بانك نماز كفت بعده ديكري
آغاز يد او را منع نكنند • واكر كرده اند بايد كه خاموش نشود كه تكرار بانك نماز مشروع است
بخلاف اقامت اين در هدايه كفته است ودر جامع كفته كه امام وقوم نزديك حي على
الصلوة برخيزند نزديك علماء ثلثه • واكر امام موذن باشد واكر در مسجد قامت كفته
برخيزند مكر بعد از فراغ • والا برخيزند مكر بعد از دخول وانيجا معلوم شد كه اقامت
امام واذان او روا است يك در فتح القدير كفته فاضلتر آن است كه امام موذن
باشد • وامام نيز برين بود • اكر امام بعد از اقامت سنت فجر كزارد واعاده واجب شود
كاه اقامت يكي در آيد بنشيند كه قيام وانتظار مكروه است • ونزديك قد قامت شروع
كند نزديك طرفين ودر زخيره كفته امام نزديك امام تكبير كويد قبل از قد قامت
كه در ين تصديق موذن است اين در حصر است • وظاهر كتاب آن است كه بعد از فراغ
از اقامت كويد ليكن صحيح اول است • ونزديك امام ابي يوسف بعد از فراغ از اقامت
تكبير كويد كه معني قد قامت قرب قيام است نه حقيقت قيام ودر حصر كفته زيرا آنچه در
تاخير فضيلت جواب موذن است وفضيلت يافتن موذن تكبير افتتاح واين خلاف
در افضليت است نه در جواز ودر مختار كفته كه موذن فضيلت تكبير يابد وكريه
مقارن با امام نكويد كه وي در استعداد نماز است واصح آن است كه امام بعد از
قد قامت تكبير كويد در زخيره كفته كه اكر مقتدي تكبير مقارن با امام كويد فضيلت تكبير يابد
والا نه واين نزديك امام است ونزديك صاحبين اكر در ثنا تكبير كويد يافت والا نه هو الاصح
اين در كنز است • وبعضي اكر حاضر قبل از نيم آيت وغايب قبل از هفت آيت تكبير
كويد فضيلت دريابد • وبعضي اكر در ركعت اولي بيوست فضيلت دريافت هو الاوسع
در حماديه كفته هو الصحيح **فصل ٩** يكي از فرايض نماز تحريمه است
در خلاصه كفته كه اين شرط است نزديك ما نه ركن تا اكر بر ظهر صد ركعت بنا كند
روا بود • وبراي هر نماز تكبير علاحده شرط نه • در شرح خلاصه كفته اكر محرم يا حامل

نجاسة

نجاسة • يا مكشوف العورة • يا قبل از زوال يا تحريمه تكبير كفت بعده در آب غوطه زد ويرا
بر آورد • يا نجاست انداخت • يا عورة پوشيد • يا آفتاب زائل شد • يا استقبال كرد ونماز
كزارد روا بود ونزديك كسي كه ركن ميكويد نه واكر بر سنت ظهر بنا كند يا بر ظهر سنت يا عصر
يا فائته روا بود • ودر جلابيا كفته تحريمه را سه شرط است يكي آنكه ١ بعد از شرايط سته كويد ديكر
آنكه ٢ استاده كويد در فرض بي عذر پس اكر شروع قبل از اتمام قيام كويد روا نبود وفاصل قرب
بقيام وقرب بركوع است • وهمچنين اكر الله در قيام كويد واكبر در ركوع اين در خلاصه
كفته • ديكر آنكه ٣ بذكر خدا ايتعالي باشد بوجه تعظيم ومخلوط نبود بد عا چون الله اكبر
يا اكبر يا الاكبر يا الرحمان اكبر يا سبحان الله يا الحمد لله يا لا اله الا الله • ونزديك امام ابي يوسف
روايت مكر بان سه لفظ مكر چون خوب نتواند كفت اين در جامع كفته ونزديك شافعي
مكر بان دو لفظ ونزديك مالك مكر بان يكي واوليتر آن است كه شروع كند بالله اكبر وبغير از
بر قول امام مكروه است هو الاصح اين در جامع كفته • اما بپارسي چون خداي بزرك
است يا بنام خداي بزرك روا بود ونزديك صاحبين نه مكر چون عربية خوب نتواند كفت
وبلفظ دعا چون اللهم اغفرلي • وبلفظ ندا چون يا الله نه ليكن در ظهيري كفته
كه بيا الله يا الله الكبار شارع شود در زخيره كفته كه بالله در هدايه حسن از امام شود ودر ظاهر
روايه نه كه اعتبار صفت راست باسم مقتدي با امام آغاز يد اما از امام قبل از امام فارغ
شد مطلقا • ونزديك امام ابي يوسف اكر اكبر با امام يا بعد از وي كويد روا بود
كه تمام تكبير نزديك او فرض است وطحاوي رحمه الله نزديك او شارع نشود خلاف طرفين
اما اكر الله با امام يا بعد او كفت واكبر قبل از وفارغ شد كفته اند كه بقول امام شارع
شود وبقولي با تفاق ونه هو الاصح اين در خلاصه كفته واكر از ابتدا اعتبار ظن راست
واكر شك شد شارع شود در خلاصه كفته كه اكر يكي امام را در ركوع دريافت وي الله را
در قيام كفت واكبر را در ركوع شارع نشود در اظهر روايات • ووا جب است بل ابتدا الله قيام
از امام ابي يوسف آمده كه بالكبار شارع نشود • اكر اكبر يا الاكبر يا الكبير كويد بي ادنى در محيط
كفته كه مد در اول الله شكند ومعتقد كافر شود • ودر اوسط نيك اولي است ليكن از

کفته که بو مختار صحیح است • و در آخر خطا است • و در اکر مطلقا شکند • و در اوسط بتقدیم کفو است • و قصر لام مکروه است • و باید که برفع ها کوید و در اکبر مختار است لیکن از فواید کفته که بجزم کوید و في الحديث الاذان جزم والاقامة جزم والتكبير جزم در منیه کفته با کبر بتاف براصح شارع شود و همچنانکه به کاف فارسی که ابدال آمده و این در کافی است و به تکبیر قبل از امام شارع نشود نه در نماز امام و نه در نماز خود مکر چون تکبیر اعاده کند بنیت شروع اقتدا لیکن در خلاصه کفته که نزدیک امام ابی یوسف شارع شود در نماز خود • و نزدیک امام محمد نشود و از امام دو روایت است ۳ و دیکر قیام در هر رکعت فرض در جامع کفته که این عبارت است از استوا نشق اسفل و اعلی لیکن در جلابی کفته که اعتدال در وی سنت است و فرض قیام است نه امتداد او و رکن او دو کام نزد آنکه تطویل قیام کذارد روا بود و وجوب امتداد از جهت تحصیل قراءت است و با قتدا قراءت ساقط می شود پس قیام نیز بدوی ساقط شود چنانچه در رکوع رسد • و قیام بر سر انکشتان پای یا بر پاشنه پای بی عذر روا بود و بتکیه زود در برجندی کفته اکر بکپای معلق دارد روا بود و در همه صورتها بی عذر کراهت است در جامع کفته اکر از جهت مرض قادر بر قیام بنود نه بقوة خود و نه بتکیه و امید زوال آن در وقت نباشد نشسته کذارد برکوع و سجود • و اکر بر بعض قیام قادر باشد آن قدر استد و بعد از عجز نشیند • و امام مرغینانی کفته اکر بر تحریمه قادر باشد نشسته کذارد لیکن در زخیره از فقیه ابی جعفر کفته که آن قدر استد و بعده نشیند و ماخوذ امام حلوانی این است • و در برجندی کفته که معنی عجز از قیام آن است که اسستاده نتواند شد • یا توانی لیکن سخت ضعیف شود چنانچه مرض افزاید • یا بهی بدیدی کشد اما آنکه بقیام مشقتی لاحق شود ترک قیام روا نه و متوهم بیفتا است • و اکر رکوع و سجود متعذر شود پس اکر قیام متعذر است نشسته باشاره کذارد والا مخیر است در قیام و قعود و این احب است و سجده از رکوع فروتر کند و چیزی از سنک و چوب برای سجده برندارد که مکروه است و اکر بود داشت و اشاره سجده فروتر کرد روا بود والا نه • اما اکر آن چیز بر زمین موضوع

باشد

باشد مکروه نبود این در جامع است و اکر قعود متعذر شود بر قفا خسبد این یا امره بقصد قبله کند • یا بر پستان خسبد و بالین زیر سر نهد و پاها را قبله کند و این اجابت لیکن فقیه ابی جعفر کفته اکر قادر نبود چنان کذارد روا نبود و هو الاظهر کما في الجامع • و اشاره بسر است نه بچشم و ابرو و دل • و اکر اشاره هم نتواند تاخیر کند • و ساقط نشود بر صحیح • و اکر چه از یک شبانه روز زیاده شود لیکن در خلاصه کفته که بر مختار ساقط شود • و در ظهیریه کفته که بر صحیح اکر کم از یکشبانه روز است قضا کند و اکر زیاده باشد نه در جامع کفته بیهوش شد یا بیهوش یکشبانه روز یا کم از و قضا کند و اکر زمانی از وی بیشتر قضا نکند نماز کم از شبانه روز افزوده و این در زخیره است و اکر مومی در نماز بر رکوع و سجود قادر شد بنا نکند نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد از سر کرد در خلاصه کفته اکر بتکیه عصا یا خادم میتواند استاد بر صحیح چنین کند و عین این اوراکهایه تکند لیکن در سراجی کفته اکر استعانه نکند و نشسته کذارد روا نه مجروحیست که ریش او بسجود سایل می شود و بر سایر ارکان قادر است نشسته باشاره کذارد و اکر استاده کذارد و کاه رکوع نشیند و اشاره کند روا کند و آن فاضل تر مجروحیست که ریش او بقیام روان میشود و باین نه • یا بان ضعف او را از قراءت مانع میشود و باین نه چنین کذارد و چنان روا نه • مریضی است در خانه میتواند استاد و اکر بجماعة میرود نه بر اصح در خانه کذارد ضعیفی است بصوم نمیتواند استاد و با فطار میتواند روزه دارد و نشسته کذارد الی از ترس دشمن نمی تواند استاد نشسته کذارد اکر در جایی است که پشت او دست نمی شود و اکر بیرون می آید از جهت کل و باران نمی تواند کذارد نشیند در جامع کفته روا است نفل راکب مقیم و مسافر باشاره بمجرد مجاوزة از عمران بر صحیح و اکر چه بسوی غیر قبله باشد پس شرط نیست استقبال نه در ابتدا و نه در بقا و اکر دابه او بسوی قبله سر میکند و وی از آن جهت اعراض کرد روا نبود و روا است نماز بر دابه روان قادر باشد بوایقاف او یا نه لیکن از ظهایه کفته که در عامه روایات نماز قادر روا نه • اما در شهر از امام آمده که روا نه و نزدیک امام محمد مکروه است • و نزدیک امام ابی یوسف

روا است. واکر در عمرانکه پیاده کذارد روا بود نزدیک ابی. اما نماز فرض و واجب
روا نه مکر بعذر دشمن. ودده. و در کشتی اسپ چنانچه فی معنی سوار نتوان
شد. وغیبت قافله. ومرض. وکل چنانکه روی دران در شود. اما اکر باشد روانه
این همه انکاه که دابه خود رود واکر راکب سیر کناند فرض ونفل روانه لیکن در زبدة خیر
گفته اکر تا زیانه او راهیبت دهد یا بپا جنباند روا بود که این عمل اندک است.
ونجاست رکاب وموضع قعود مانع نه هو الصحیح این در کنز گفته در خلاصه گفته
که کیفیت نماز بر دابه آن است که سجود از رکوع فرو تر کند و بر چیزی نهد دابه روان
باشد یا استاده. ودر بوجندی گفته که آغاز بقبله در فرض لازم است وامام حلوانی
گفته اکر دابه بقبله میرفت بعد ازان جهت اعراض کرد نماند. ودر روایت که فرض
در کشتی روان نشسته کذارد نزدیک امام واکرچه مانع از قیام نبود چون دوران سر وسیاهی
چشم ونزدیک صاحبین روانه مکر بمانع ودر جامع گفته نماز باشارة در ان
باتفاق روانه واکرچه نفل مکر بعذر وهنگام آغاز بقبله توجه کند واکر کشتی از قبله بر کردد
وی بقبله کردد. ومستحب است که استاده کذارد یا بیرون از کشتی که نماز بر زمین الملتقط
واین همه انکاه که کشتی مربوط نباشد والا بس اکر در طرف دریا نماز دران نشسته
باجماع روا نه مکر بمانع. وهمچنین اکر در رحتی او باشد یا باد اندک والا روان خلاف
وبعوطی دران دو نیز خلاف است در خانیه گفته اکر عجله بر دابه باشد بمنزلة نماز
بر دابه است سایر باشد یا نه در حالت عذر روا است وبی اوانه والاروا است جابجی
بسر یی ۳ ودیکر خواندن یک آیت در هر دو رکعت فرض ودر همه رکعات واجب
وبنفل. ونزدیک صاحبین یک آیت دراز که کوتاه نباشد از سه آیت کوتاه یا سه آیت کوتاه
در جامع گفته که قران را بیکی از قراوت سبعه بخوانند نه بشواذ که مفسد است نزدیک
امام. لیکن با صح اکر از مصحف ابن مسعود یا ابی رضی الله تعالی عنهم خواندن
اما ان قراوت نشمارند لیکن در ذخیره گفته که بشواذ فاسد کند چنانچه ایاک
را به تخفیف خواند. یا صراط را بسین یا بزاء خالص یا بصادی که میان سین

درزات.

درزاست. وقراءت بر امام و منفرد است نه بر مقتدی ودر جلابی گفته که ان
کنک وامی ساقط است لیکن بر وی لازم است که در وی طلب کوشد والا معذور نه.
اما کسی که میخواند لیکن درست غیر قادر اند خواند چنانچه الحمد بجا یا ها الرحمن بها
المغضوب بذال الصمد بسین واجب است که بتصحیح کوشد واکر نتوانند بغیر قراءة
کذارد واکر چنان کذارد خواند شکند لیکن علماء خراسان فتوی داده اند
اکر میکوشد روا بود اما غریبی اقتدا نکند در منیه گفته اکر یک آیت درست
میخواند پس نزدیک امام بر وی تکرار نه ونزدیک صاحبین سه بار تکرار کند
۴ ودیکر رکوع است ای پشت خم کردن در خلاصه گفته سر فرود کی و تعدیل
نکرد روا بود در ظاهر روایة واز امام آمده اکر بر رکوع نزدیکتر است روا بود.
واکر بقیام نزدیک تر است نه. واکر بی رکوع سجده رفت اکر از قیام بسجده
بر وجه سنت رفت یعنی بی رفعت روا نبود واکر بروجه سنت توبت وجود شرع
خروج کرده از رکوع محسوب بود. وکوز پشتی که برکوع رسیده دایم رکوع
خم بسر اشارة کند ۴ ودیکر سجود است دو بار نهادن جبهه وبینی بر زمین و روایت
بعضی این اکر جبهه وبینی قرار کیرند وسختی او بیابند والا نیس بکاه و پنبه
روا بود اکر نهد وبیابند والا نه. وبر عجله نیز اکر بر زمین باشد واکر بر توبه باشد
نه. ص بکندم وجو نه. وبر ارزن وجاورس روا بود وبر پشت مصلی روا است
نه بر پشت غیر مصلی وکسی که در نماز او نیست وبر دلت روا است بر اصح وهمچنین
اکر آستین بر نجاست بکسترد دو صحیح این دو در ظهیری است واکتفا
بر جبهه روایت باتفاق مطلقا و بر بینی نیز نزدیک عذر والا نزدیک امام روا است
و نزدیک صاحبین نه وفتوی بر این است این در شرح وقایه گفته. واکر عذر
نباشد اکتفا بر یکی مکروه است ومراد از بینی محل سخت او است پس بر جای نرم
او روا نبود وسجده بر فرق ونحو باجماع روا نه. واکر زانو ها نهد روا بود وفتوی
بر این است ونهادن قدم بر زمین در سجده فرض است واکر یکی نهد روا بود مثل قیام

بر یکی و وضع قدم بوضع اصابع است ودر کنز گفته سجده بر موق سر روا ست
و بر پیچ دستار و فاضل جامه روا ست باکراهت اگر سختی زمین دریابد والا نه •
این در جامع گفته و نزدیک امام ابی یوسف روا نه و صحیح اول است در فتح گفته
اگر محل سجود از موضع قیام بلند باشد بقدر دو خشت استاده ای تیلین نم کرمانی در الجامع
روا بود والا نه ۶ ودیگر قعود در آخر نماز بقدر تشهد در شرح خلاصه گفته که این بر اصح شرط
است برای صحت خروج چون تکبیر برای دخول و در خلاصه گفته که این فرض
است در فرض و نفل تا اگر در نفل بعد از دو رکعت ننشیند و برخیزد روان شود
شکند اگر بسیوم رود و بعد از چهارم نشیند روا بود و در استحسان نه در قیاس و این است
قول امام محمد در مسعودی گفته از بکر اسکاف که خواندن هر یکی معتبر است فرق نیست
میان تعجیل خوان و آهسته خوان و از امام سرخسی آمده که خواندن مسنون معتبر است نه بلند
آهسته و نزدیک شتاب پس از امام شتاب خواند و قبل از فراغ شتاب مقتدیان از تشهد سلام داد
در ظاهر روایت شکند و بقول اسکاف نه و اختیار ظهیری این است چنانکه آید ۷
و دیگر خروج از نماز بفعل اختیاری که منافی نماز باشد چون بنای نماز و نهفته نزدیک
امام و نزدیک صاحبیه فرض نیست و در جامع گفته که رفع سر از رکوع و سجود نزدیک
نزدیک امام محمد فرض است و بروایتی از امام نیز لیکن در جلابی گفته که رفع از آن
سنت است و ازین فرض و امام ابی یوسف از امام گفته که اگر چندی بدان که او را رفع
گویند کفایت کند وحسن از دو روایت کرده یکی بقدر هر باد و دیگر آنکه بنشستن
نزدیکتر باشد واگر بسجود نزدیکتر باشد شکند و اصح آن است در هدایه گفته
اصح این است فصل ۱۰ یکی از واجبات نماز ۱ لفظ تکبیرات است لیکن در شرح
خلاصه گفته که مشهور سنت است ۲ و دیگر تعیین دو رکعت اولی برای قراءت و در
جامع گفته که فرض است و صحیح پس اگر در دو پسین خواند پس قضا باشد ۳ و دیگر فاتحه
در اولین یکبار قبل از سوره ۴ و دیگر ضم سوره • یا سه آیه کوتاه واگرچه کوتاه تر باشد
از سوره چون قتل کیف قدر ثم نظر ثم عبس وبسر یا یک آیه دراز که برابر باشد با سوره کوتاه

یا قلد سوره کوتاه از آیه دراز بس و اگر نصف آیة الکرسی در رکعتی ضم کند و نصف دیگر در
دیگر مکروه نباشد و این در شرح خلاصه گفته ۴ و دیگر رعایت ترتیب در آنچه در نماز مکرر است
در هر رکعت چون سجده اما ترتیب در آنچه در تمام نماز یکی است چون تکبیر و قعده فرض است و همچنان
در آنچه در هر رکعت یکبار است چون قیام و قراءت و رکوع تا اگر رکوع ضم کرد بقیام عود کند و بعد از
ضم باز رکوع کند تا رکوع او مرتب افتد والا شکند و این همه علامت گفته ۶ و دیگر بلند خواندن
امام را در سه نماز ادا باشد یا قضا اما منفرد در آن مخیر است و فاضل جهر است تا موذی
نشود بهیئت جماعت و همچنین در ترتیب اصح لیکن در هدایه گفته که بر صحیح مخیر نیست و مخافت
واجب است و بلند خواندن در جمعه و عیدین و در تراویح و وتر و خسوف بر اصح و در
نوافل شب و این در شرح خلاصه گفته لیکن منفرد در نوافل شب مختار است و افضل آن است
که میانه خواند و این در ذخیره گفته گویند که پیغامبر علیه السلام بحجرهٔ صدیق آمد دید که در نماز
آهسته میخواند • پس بحجرهٔ فاروق رفت دید که بلند میخواند • باز بحجرهٔ بلال رفت رضی الله
تعالی عنهم دید که از سورتی بسورتی میرفت • بامداد از هر یکی پرسید صدیق گفت که یا ملک
بی نیاز راز میگفتم فرمود آری لیکن ارفع صوتک قلیلا تا سامعان را انسی باشد • فاروق
گفت دیوها می رهانیدم فرمود آری لیکن اندکی آواز پست کن تا خفتگان را ضرر نرسد • بلال
گفت از بوستانی ببوستانی میرفتم فرمود آری لیکن چون سورتی آغاز کنی او را تمام کن • این
در مسعودی گفته اگر امام بعض فاتحه یا کلمه آهسته خواند یا منفرد چنین کرد بعده یکی
بوی اقتدا کرد فاتحه را جهر اعاده کند • و بقولی اعاده نکند و باقی بلند خواند • اما اگر بعد از تمام
رکعت بوی اقتدا کرد نه بلند خواند و این در کنز است • و اگر در سریه الا فاتحه را بلند خواند
باتفاق آهسته تمام کند ۷ و دیگر اخفاء امام در دو نماز مطلقا و در کسوف و نوافل روز و این در
شرح خلاصه گفته و همچنین متنفل منفرد این در خلاصه گفته لیکن در کنز گفته که بلند
نخواند مگر بعذر غلبهٔ نوم یا کلام قوم و ادنی جهر اسماع غیر است • و ادنی مخافت اسماع
خود و منقی بوی است پس آنچه چنین نبود و مانع نباشد محسوب از قراءت نبود هو المختار
این در سراجی گفته • اگر بعض قوم شنود از جهر کفایت کند لیکن از مسعودی گفته که صفت اول

راشنوانند وان خلاصه کفته که همه راشنوانند پس استماع دوکس در سریه جهریه باشد و افضل
آنست که امام و منفرد او ان بلند تر از حاجه کشند مکر چون در مشقه افتند یا بعیر ابتدا ارسله
لیکن ان کشف کفته زیاده از حاجه معتدیان اساوه است ۸ و دیکر خاموشی مقتدی که
خواندن امام در جهریه و سریه پس خواندن مقتدی کراهه تحریمه باشد مکروه سریه نزد
امام محمد والاول اصح این در شرح خلاصه کفته • واکر حنفی در پس امام بخواند
واحتجاج کند بخوابی که او را پیغامبر علیه السلام در خواب کفته بخوان یا بقول اسیجابی که
مختار بعضی خواندن است روا نبود که ترك مذهب بسبب رویا روا نه که در بیداری فرموده
قراءة الامام قراءة له و آنچه اسیجابی کفته خالی نیست که آن بعض مجتهد است یا نه و هر چه باشد
قول او با امام اعظم و معتقد ان اوجه نباشد این در جواهر کفته ۹ و دیکر متابعت امام بهر حال
که او را باید واکرچه آن نماز محسوب نبود پس اکر امام را در قومه یا سجده یا قعده دریافت
و تکبیر کفت متابعت کند و استاده نماند و این بعد از آن است که ثنا کفته باشد که این نیز ذکر مقصود است
و این را علامه کفته ۱۰ و دیکر تعدیل ارکان ای قرار کرفتن در رکوع و سجود تعدیل یك تسبیح
و این بتخریج کرخی است اما بتخریج جرجانی سنت است اما در قومه و جلسه بتخریج هر دو
سنت است و این همه نزدیك طرفین است اما نزدیك امام ابی یوسف و شافعی در هر چهار
جا فرض است ۱۱ و دیکر تکبیرات عیدین ۱۲ و دیکر قنوط و تر ۱۳ و دیکر ایتان هر فرض
و هر واجب در محل خود پس اکر در قیام یا قومه شك افتاد در رکوع یا سجود و بعد از
اداء یك رکن تفکر کرد سجده سهو دهد • و همچنین اکر فاتحه مکرر کرد بعد سوره خواند
یا بشك در وضو از سلام مشغول ماند بعده چون یاد آمد سلام داد سجده سهو دهد ۱۴
و دیکر قعده اولی بقدر تشهد در فرایض • و همچنین در سنن و نوافل نزدیك شیخین
و نزدیك امام محمد فرض است این همه در شرح خلاصه کفته در مسعودی
کفته اکر در سنت یا در نفل بر سیوم برخاست پس یادش آمد بر قول امام بر کشتن باید
بود • و بر قول امام ابی یوسف مستحب بود • و بر قول امام محمد و زفر و شافعی فرض
بود • و متاخران کفته اند که باز کردد تا نقصان باتفاق درست باشد ۱۵ و دیکر خواندن التحیات

در هر دو

در هر دو قعده در جواهر کفته مقتدی در راحتی بجواب روت و بعد سلام امام بیدار
شد آنچه باقی مانده خواند اکر یاد دارد و الا سلام دهد و تشهد از سر نکیرد و همچنین
اکر حنفی نخواند این در کنز است ۱۶ و دیکر خروج بلفظ سلام فصل ۱۱ یازدهم چون بخواهد
که نماز شروع کند دست برهنه دارد و انکشتان را باز کذارد و کف بطرف قبله کند
و دست تا کوش بردارد چنانکه اصل کف محاذی دوش بود و اصول انکشتان برابر
کوش و سر آنها جانب سر و دست بر سر ود و سر بدست نیارد که بدعت است و اکر کتف
با وی یار کند نزدیك امام محمد زاهد فخر در نماز در نیاید که در معنی رکوع با یمالت
و نزدیك شیخ الاسلام برهان الدین اکر به رکوع اوجب است در نیاید و اکر بقیام اقرب
است در آید این در مسعودی کفته پس از آن تکبیر کوید باصح این در هدایه کفته که رفع
بمنزله لا اله است و تکبیر بمنزله الا الله کفته اند که دست را ست عباره از عقبی است و چپ از دنیا
یعنی آن دو این را پس پشت انداختم و توجه خالص به بندکی حق تعالی آوردم پس باید
که آن بر این مقدم باشد و این نزدیك طرفین است و نزدیك امام ابی یوسف هر دو با هم
این در ترغیب کفته و در جامع کفته که با هم رفع کند و با کراه سال کند و شرح آن است
که تکبیر بتعظیم کوید تا اکر تعجب کوید روا نه اما ذن دست در آستین کشد و تا دوش بر آرد •
و امام تکبیر بلند کوید و همچنین سایر تکبیرات و تسمیع که این انبار کالاعلام است این در
جلابی کفته و مقتدی را نزدیك امام افضل مقارنه است و نزدیك صاحبین الیه خود
او وصل کند و فتوی بر آن است در صحیحه و بین در افضیلة و همچنین سایر افعال بقول امام
سرخسی لیکن شیخ الاسلام کفته که در ایشان با جماع مقارنه افضل است و معنی
تکبیر خدای بزرکتر است از آنکه یافته شود بحواس و مدرك شود بعقل و قیاس
بعده دست بر بالای دست چپ هند زیر ناف و زن بر سینه و در مسعودی کفته
دست چون پای بط بر دارد و چون بیل کشتی بمکان اعتماد فرود یعنی تاید
که ارسال کند و پس از آن اعتماد کند و در هدایه کفته که اعتماد سنت قیام
است نزدیك شیخین و حلیه آن است هر قیام اکر در وی ذکری باشد مسنون اعتماد کند

والانه هو الصحیح پس در حالت قنوت ونماز جنازه اعتماد کند ودر قومه وتکبیرات عیدین ارسال
کند ودر خلاصه گفته که نزدیک امام محمد اعتماد سنت قیامی است که در وی قراءت
باشد پس نزدیک او بعد از تکبیر ارسال کند وبعد از ثنا بوضع کند • واخذ از وضع اوست
واکثر بر جمع اند باطن بکف یمنی بظاهر کف یسری نهد وببندد دست بخنصر وابهام حلقه
کند وباقی بذراع گذارد • وباید که در وقت میل نهادن چپ را انگشت فرجه دارد بعده
ثنا خواند ولفظ جل ثناؤک در مشاهیر نیامده منع وامر کرده نشود لیکن در هدایه گفته
که استعیذ اولی تر است وتعوذ تابع ثنا است نزدیک امام ابی یوسف پس مقتدی گوید
ومسبوق نیز وقت قضا وهمچنین نزدیک اعیان نماز این در فتح القدیر گفته
وتابع قراءت است نزدیک امام محمد پس مقتدی نگوید ودر مسبوق از وی دو روایت است
اولی است لیکن مختار وقایه وکنز اول است وامام را در بعضی نسخ با امام محمد گوید پس تسمیه
وفاتحه خواند • وآمین گوید • ومقتدی نیز بسماع ولا الضالین واگرچه در ظهر وعصر
هو الصحیح • وآمین از فاتحه نیست باتفاق واین هر چهار چیز را آهسته گوید که جهر مکروه است
ودر جهر تسمیه هیچ حدیثی بصحت نرسیده این همه در جامع گفته پس سوره خواند
بتمام که سنت چنین است واین در واجبات شرح خلاصه است از اختیار روح آن •
ومیان فاتحه وسوره تسمیه نگوید واز امام محمد آمده که در جهریه نگوید تا فصل نشود
اما در سریه گوید تا اگر چند سوره خواند بر هر یکی خواند این در جلابی گفته است
در ملتقط گفته اگر ختم سوره بثنا است وصل کند بتکبیر چون وکره تکبیر اولا فصل اولی است
چون ایتی ومحمد وبعد از فراغ از قراءت بتکبیر رکوع گوید چنانچه ابتداء او نزدیک ابتداء
خرور باشد وانتهاء او نزدیک استوا است هو الصحیح • وبقولی تکبیر استاده گوید
پس برکوع رود وزانو را بکف دست گیرد وانگشتان را بسیار گشاده کند • وقوت کند
وچون لقمه گیرد تا خم از ران برود این در مسعودی گفته وپشت چنان گستراند
که قدح آب بر وقرار گیرد • وسر را برابر کند • والا مکروه است این از خلاصه گفته وبازو را
از شکم وشکم را از ران دور دارد • وکعبین را بهم چسپاند • وانگشتان را سوی قبله

کند •

کند • اما زن بر زانو تکیه نکند • وانگشتان نگشاید • وبازو ها دور نکند بلکه دست بر زانو نهد •
وبازو ضم کند وزانو فراهم کند این در جامع گفته وتسبیح گوید • سبحان ربی العظیم سه بار واگر بیش
افزاید افضل است وختم بوتر کند پنج بار یا هفت بار یا نه بار در شرح خلاصه گفته
مشروع است نیفزاید که مکروه است وامام سه بار گوید یا چهار یا پنج بار بقدری که مقتدیان سه بار
گویند در ذخیره گفته اگر ترک کند یا یکبار گوید مکروه است • ونزدیک ابی مطیع بلخی تسبیح
رکوع وسجود رکن است بترک وی شکند • واگر مخرج ظا ادا نتواند کرد سبحان ربی الاعلی گوید این
در مسعودی گفته • بعده سر از رکوع بردارد • سمع الله لمن حمده گویان وچنانچه این لفظ
سنت است • سبحان در این حالت گفتن نیز سنت است این در جلابی است تا اگر استاده شد
ونگفت نگوید که در وی دو کراهت است ترک از محل وایتان در غیر محل • وهمچنین
اگر برکوع یا سجود رفت وتکبیر نگفت نگوید پس باید که هر ذکر در محل خود بجا آرد وها
در حمده بیان کند واگر حذف کند شکند این در کنز گفته • ووقف کند • واشباع نکند
واخفاء او سنت است این در حق امام است اما مقتدی تحمید گوید ربنا لک الحمد وهو الصحیح
یا اللهم ربنا لک الحمد واین افضل است وباواو نیز آمده یعنی اللهم ربنا ولک الحمد وربنا
ولک الحمد • ومنفرد نزدیک صاحبین جمع کند • وصحیح از مذهب امام اکتفا بتحمید است
اکثر بر این اند وعلیه الفتوی این در خلاصه وذخیره گفته • لیکن در هدایه گفته که اصح
جمع کند تسمیع در حالت انتقال وتحمید در حالت استواء بر صحیح • ودر قومه بعد تسمیع
قرار گیرد • بعده تکبیر گویان بسجده رود اول زانو نهد پس دست چنانچه انگشت بر آید
گوش بود پس بینی پس جبهه • وانگشتان دست وپا جانب قبله کند وضم کند رکبتین
وفخذین واصابع یدین وبازو از شکم وشکم از ران وران از ساق وساق از زمین
دور دارد • واگر در صف باشد بازو از شکم دور نکند • اما زن ضم کند اعضاء را این در شرح
خلاصه گفته • در جلابی گفته اعتدال در ارکان سنت است وآن تسویه پشت است با قامت صلب
وقرار گیرد بر کف وزانو وجبهه وصلات قدم وزن منخفض شود وتسبیح گوید سبحان
ربی الاعلی یاکی مر خدای را که برتر است از درک وهم بعده تکبیر گویان سر بردارد بعکس

نهادن ونبنشيند مقتدي تسبيحه قوا نكيرد باز تكبير كويان بسجده رود. باز تكبير كويان برخيزد
بعكس آن يعني سينه قدمين بي تكيه زمين مكر چون پير باشد. ونجول عامه مطلقا پاك نه اين
درجامع كفته ودركفايه وفتح القدير كه نزديك ما درميان ننشينه ودست بر زانو
نند وبرخيزد. ومعني تكبيرات آن است كه حق تعالي بزركتر است ازينكه حق عبادة او
باين قدر ادا شود. وركعت دوم چون اولي است اما ثنا واعوذ نكويد. وبعد از اتمام
پاي چپ بكستراند. وبران نشيند وپاي راست راست باشاند. وانكشتان اورا سوي قبله
كند اين درخلاصه وصلوة چي است ودرجامع كفته كه انكشتان پاي چپ را نيز سوي
قبله كند بقدر طاقت ودرفرض اما درنفل هركيف كه خواهد ودست بر ران نهد وباي
سر اصابع نزديك زانو باشند ونزانو را بر اصابع نكيرد. وانكشتان را بحالتي كه هست
بقبله دارد. امازن بر سرين نشيند وهردو پا از جانب راست كشد. وتشهد خواند بدو
واو التحيات لله والصلوات والطيبات يعني عبادات قولي وبدني ومالي السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ومراد از ضمير متكلم است وساير پيغامبران
وان عباد مومنان وبعضي مراد ازين اين امة است وازين پيغامبران وملك وساير
مسلمانان درحاشيه شيخ كفته ناچار است ازدانستن معاني اين الفاظ درحلبي
كفته كه در سه لفظ وقف كند الطيبات بركاته الصالحين درجامع كفته
درشهادة اشارة وعقد نكند وفتوي بر اين است واز علماء ما آمده كه سنة است
ابهام يعني را باوسطي حلقه كند وسر آن را با سبابه ضم كند وشهادة اشارة
كند نزديك لا اله بردارد ونزديك الا الله بنهد وبنصر وخنصر را عقد كند وبعد
از تشهد زياده دارد درود نكويد واكرچه نفل باشد بر اصح وتكبير كويان استاده شود
بر سر پاها وطحاوي كفته كه بالكلية بر پاي اعتماد دونا وفاتحه خواند باتسميه وضم
نكند سورة واكر تسبيح كويد يا خاموش باشد روا بود اما در اين بعض اساءة
وبعد از فراغ نشيند وپس از تشهد درود كويد اللهم صل على محمد وعلى آل محمد

كما

كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى
آل محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد ومراد از صلوة
ثنا ركامل است وچون اين درو سع ما نبود بحق تعالي سپرديم وبعضي تعظيم در دنيا
باعلاء ذكر وانفاذ شريعة ودر عقبي بتضعيف اجر وتشفيع در امة ومراد از آل
اينجا تابعان او بينه از جن وانس مختار شيخ ابي منصور وساير محققان است
اين در شرح حصن كفته وتشبيه باعتبار مجرد صلوة است نه باعتبار صلي عليه
يعني اللهم صل على محمد بمقدار فضله وشرفه عندك كما صليت على ابراهيم
بقدر فضله وشرفه عندك ومحل آنكه باعتبار دوام باشد وحميد مجيد اي
محمود عظيم بعده كند با مرزش خود را ووالدين خود را وكافه اهل اسلام را
اللهم اغفرلي ولوالدي ولجميع المومنين والمومنات الاحياء منهم والاموات
ومثل اين اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا وانه لا يغفر الذنوب الا انت فاغفرلي
مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم. اللهم اصرف عني شر كل ذي
شر. اعوذ بالله من شر الانس والجن. اللهم ارزقني حج بيتك وجهادا في سبيلك
اللهم اشغلني في طاعتك وطاعة رسولك. اللهم اجعلنا عابدين صادقين
اللهم ارزقنا وانت خير الرازقين. اللهم اني اسالك من الخير كله ما علمت منه وما لا
اعلم واعوذ بك من الشر كله ما علمت منه وما لا اعلم. ربنا آتنا في الدنيا حسنة
وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار. بعده روي بكرداند از جانب راست
چنانچه سفيدي رخسار او كسي كه درپس او باشد ببيند وكردن تا دوش
بيارد بي تحويل تن از قبله وبي رفع ران از زمين وسلام كويد بالف ولام بر
مختار اين درظهيري است السلام عليكم ورحمة الله بنية كساني كه بران جانب
اند از بشر وملك ونه كساني كه با وي در نماز نيند بر صحيح اين در هدايه كفته وبركاته
نكويد وهمچنين از جانب چپ واين اذان آهسته تر كويد. امام مقتدي نيت امام
نيز كند در جانبي كه باشد ودرهر دو اكر مقابل باشد ومنفرد نيت ملك كند

پس در هدایه گفته که سلام بعد از امام دهد نزدیك طرفین واز امام ابی یوسف
دو روایة است اصح آن است که با امام دهد وباید که چشم او در قیام بر سجده
باشد ودر رکوع بر پشت قدم ودر سجود بر بینی ودر قعده بر کنار ودر سلام
بر دوش واگر چنان نکند آثم نشود این در فرض است اما در نفل کار سهل است

فصل دوازدهم ١٢ مستحب است نماز بسه جامه ازار وقمیص
وعمامه وزن را بدرع وازار ومقنعه وامام آمده که برای
نماز جامه های نیکو می پوشید ٢ ونماز بر زمین یا آنچه از وی رسته است مانند
لیف وسایر فرش اگر تنك باشد باك نبود این در **ظهیریه ومنیه گفته**
در ترغیب گفته که بقول علماء ماوراء النهر مصلی را انداختن بر بوریا
مسجد مکروه است وطریق متعارف است که سجده بر خاك فاضلتر است ٣
وقیام بر ساقین این در کنز است پس استراحت از پائی بپائی مکروه
بود که این فعل شیطان است مگر بعذر واین در **شرح خلاصه گفته** ٤
واستواء قدمین این در **کنز است ودر جلابی** گفته که الصاق کعبین
در قیام سنت است لیکن **در کنز العوارف گفته** که پیغامبر علیه السلام
از صفر وصفن منع کرده ای از ضم کعبین ورفع یك پای ٥ والزاق سر در قیام
بی الزاق زنخ بسینه این **در کنز گفته** ٦ وخشوع یعنی خضوع از
جهة عظمة حق تعالی واستشعار مخافة او وترك غفلة واندیشه دنیا
(ظاهر شدن نشان خوف)
واین به پنج چیز تعلق دارد یکی دل وآن بحضور اوست وانچه است که علم آیات
وتسبیحات ونماز با گرسنگی وبا مطالبه بول وغائط مکروه است ودیگر روان ٢ تسکین
اوست پس مطالعات ورفع او مکروه بود ودیگر چشم ٣ وآن نظر کردن است بموضع
مسنون پس نظر بنقوش مسجد وجز این بتامل مکروه باشد وسیم دست و(فرو کردن) جلبی
واین بوضع اینهاست بطریق مذکور پس لطف دادن اینها کراهة این **در جلابی**
گفته ٧ وخواندن بقدر مروی در فجر وظهر طوال ودر عصر وعشا اوساط

ودر مغرب

وفی الحضر فی الضرورة والاضطرار کخوف
خروج الوقت یقرأ بقدر حال الوقت حتی [illegible]
ولذا الشیخ ابو یوسف [illegible] حتی اقتداء [illegible]
فی ضیق الفجر [illegible] الفاتحة [illegible]
لیعقوب صار فقیها [illegible] جامع الرموز

ودر مجتبی [illegible] امام [illegible]
[illegible] الصاق [illegible] در حدیث صحیح [illegible]
مسنون [illegible]
[illegible] کعب [illegible]
[illegible] الصاق [illegible]
[illegible] قیام [illegible]
[illegible] سنت [illegible]
[illegible] الصاق الکعاب
[illegible] واقع است
[illegible] بفصل
[illegible] افتتاح
[illegible] فصل مسنون
الصلوة [illegible]
در رکوع ١٢

ودر مغرب قصار از حجرات تا بروج واز لم یکن تا آخر لیکن علامه گفته که اکثر
برانند که از عم تا بروج **ودر جامع گفته** که این مقیم راست اما مسافر در عجله سورتی با فاتحه
ضم کند والا در فجر وظهر مثل بروج ودر عصر وعشا کم از این ودر مغرب چون عصر واگر در وقت
باشد بقدر ضرورة خواند گویند که امام در ضیق وقت پس امام ابی یوسف اقتدا کرد وری بدو
آیه از فاتحه اکتفا کرد امام زهد یعقوب ما فقیه شد **ودر خزانه** گفته یا که بیست بخواند وان
بوقالیف که صحابه رضی الله تعالی عنهم چنین کرده اند ٨ وترتیل قراءة ای اداء حروف از مخارج
ورعایة وصل ووقف ومد وشد وآنچه در علم قراءة وارد است این را علامه گفته در مقصود الحافظین
گفته که همزه وها از پایان حلق خیزند وعین وحاء مهملتین از میانه آن وغین وخاء معجمتین
از اول آن اما الف بقولی چون همزه است لیکن با اصح از هوائی دهن است وقاف وکاف از بن
زبان وبن کام خیزند وجیم وشین معجمه ویاء تحتانیه بد ونقطه از میانه زبان که جانب سر زبان
است وسقف دهان خیزند وضاد معجمه از کرانه زبان ویك طرف دندان کرسی خیزند اما از جانب
چپ اکثر است ولام از آخر زبان وکام که برابر دندان رباعی است خیزد ونون متحرکه مظهره از
سر زبان وگوشت فندندان بالا خیزد واگر تفخیم باشد پشت زبان را نیز مدخل است وطاء ودال مهملتین
(نزدیك بمخرج لام خیزد وراء مهمله از سر زبان)
وتاء فوقانیه بد ونقطه از سر زبان وبن دندان بالا خیزند وظاء وذال معجمتین وثاء مثلثه از
تیزی زبان وسر دندان ثنایا خیزند چنانکه پاره زبان بیرون آید وصاد وسین مهملتین وزاء
معجمه از سر زبان وسر دندان زیرین وکنار دیگر که میانه زبان ودندان است خیزند وفا از دندان
ثنایا واندرون لب زیرین خیزد وواو وباء موحده ومیم از میانه لبها خیزند لیکن در اداء این
دو حرف هر دو لب منطبق شوند بخلاف او ونون ساکن ومیم ساکن وتنوین بشرط اخفاء از
خیشوم خیزند وراء اگر مفتوح یا مضموم باشد تفخیم است واگر مکسور باشد ترقیق است ودر ساکن
اعتبار ما قبل راست در آن دو تفخیم ودر ترقیق مرجوح عارضی باشد چون ارجعی یا منفصل
باشد چون ان ارتبتم یا بعد او حرف استعلا باشد از صاد وضاد وطاء وظاء وخاء وعین
مهملتین وقاف لیکن در لفظ فرق بکسر فاء وقاف اختلاف است اما در را موقوف اعتبار
ما قبل است اگر متحرك باشد والا پس اگر یا تحتانیه بد ونقطه باشد ترقیق است چون بیده الخیر

والا نظر بما قبل او کنند دران دو تفخیم است چون فی الکبر و یسر و درین ترقیق چون
بکر و مکر چون ساکن از حروف استعلا باشد چون مصر که اینجا باجماع تفخیم است و در
لام الله اگر ما قبل او ضمه یا فتحه باشد تغلیظ است و اگر کسره باشد ترقیق است وقف
عبارت است از اسکان حرف آخر و قطع کلمه از مابعد بدم کشیدن و اگر قطع کند و دم
نکشد اگر نزدیک وصل باشد او را سکته خوانند و اگر نزدیک وقف باشد او را
وقفه خوانند و وقف بر چند وجه است ۱ لازم و اینجای است که بوصل معنی فاسد گردد
چنانچه وما هم بمؤمنین ۲ ومطلق و اینجای است که ابتداء از پس او نیکو باشد و بوصل
معنی فاسد نگردد چنانچه مبتدا و فعل مستانف بیین و غیر سینی و مفعول محذوف
و شرط و استفهام ملفوظ و مقدر و نفی و حرف ان ۳ و جایز و اینجای است که ایستادن
و گذشتن روا بود باعتبار وجود وجه مقتضی از طرفین چنانچه وما انزل من قبلک
وبالآخرة که مقتضی واو وصل است و مقتضی تقدیم مفعول قطع ۴ و مجوز و اینجای است
که وجه وصل اظهر و اقوی باشد چون بالآخرة ذلک یخفف فاء تعقیب که متضمن معنی جواب
و جزا است مقتضی وصل است لیکن طریق استیناف فصل را نیز وجهی شمارد و علامتش
این ز است ۵ و مرخص و اینجای است که دو کلمه متعلق باشند و هر یکی فایده تمام
معنی دهد پس اگر انقطاع دم حقیقة یا وهما باشد وقف رخصت است و علامتش ص است
چون والسماء بناء ص ۶ و قیل و اینجای است که وصل اولی است و وقف مرجوح و علامتش
این قاف است اما سین یعنی سکته است. و وقف بمعنی وقفه در قول الله و وقف علی
اینجا وقف اولیتر است. و صلی عبارت است از قد یوصل یعنی گاه وصل اولیتر است
و صلی بعکس و لا علامت است و اینجا وقف روا نه و اگر دو رمز یکجا جمع شوند اگر آیة و ۷
باشد ترک وقف اولیتر است و الا آیة تابع است و اگر دم کوتاهی کند و بمحل وقف نتواند رسید
اگر آیة لا باشد قطع کند و اعاده نکند و اگر هیچ علامة وقف نباشد از جهت ضرورت وقف کند
و اعاده کند و اگر لا نفصال است بهیچ وجه قطع روا نه. و وصل جایی است که موجب آن یا فتن
شود پس وقف روا نباشد در میان شرط و جزاء مقدم یا مؤخر. و در میان مبتدا و خبر و منعوت

وقف

و نعت و عامل و معمول و قسم و جواب و مستثنی و مستثنی منه مگر چون الا بمعنی لکن باشد
که ابو علی اینجا وقف کرده و بعضی از قواعد وقف و وصل از سجاوندی نوشته شد. و نون ساکن
ادغام
و تنوین را نزدیک حروف تهجی چهار حکم است ۱ ادغام در حروف یرملون است در را و لام ادغام بی غنه
و در میم و نون ادغام با غنه و همچنین در باقی بخلاف خلف. اما چون نون ساکن با واو و یا
باقی در یک کلمه افتد چون صنوان و بنیان باجماع نون را اظهار کنند ۲ و قلب و این در بای چون
من بعد و صم بکم که اینجا نون و تنوین را باخفا قلب کنند و این حالی است میان ادغام و اظهار خالی
از تشدید ۳ و اظهار و این در شش حروف حلق است ۴ و اخفاء و این در باقی ده حروف باقی است
و اگر مابعد تنوین الف وصل باشد بجهت التقا تنوین را حرکت دهد. و میم ساکن اگر قبل از واو
یا فا باشد باجماع میم را اظهار کنند و اگر با موحده باشد اختلاف است و اگر میم باشد باتفاق
ادغام کند با غنه و در باقی اخفا است و چون دو حرف یکجنس بهم آیند اول ساکن ثانی متحرک
باتفاق ادغام است چون اول مده نباشد. و همچنین اگر قریب المخرج باشد چون عبدتم
و قالت طایفة و اثقلت دعوا الله و اذ ظلموا و قل رب و بل ربکم لیکن حفص در بل
ران بسبب سکته قدرت ادغام نکرده و اظهار نموده چنانکه لام بل ساکن ماند و الا حی فاخفی شود
و با وجود ادغام در این بسطت و احطت و ما فرطتم صفت اطباق را ابقا کنند و اگر نکنند نیز روا است
و در الم نخلقکم اکثر ادغام کرده اند و بعضی اظهار روا داشته اند اما ضعیف است معمول
نیست و در ابقاء صفت قاف اختلاف است اصح آن است که ادغام بی ابقای صفت قاف است و در ذلک
وارکب معنا امام عاصم و بعضی ادغام کرده اند و بعضی اظهار و لام تعریف را در چهارده
حروف ادغام کرده اند ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن و مد عبارت است از دراز کشیدن
آواز بر آنکه حرف علت ساکن باشد و حرکت ما قبل موافق بود و این در قراءة امام عاصم هفت
قسم است ۱ مد متصل که حرف مد و همزه در یک کلمه باشند چون جاء ۲ و مد منفصل
که در دو کلمه باشند چون ما اغنی ۳ و مد ساکن که بعد او مدغم باشد چون حاجة
و قلب این هر سه چهار حرف است ۴ و مد مبدل چون امنوا و این یک حرفی است ۵ و مد
و قفی چون یوم الدین و بیدک الخیر و درین سه وجه روا است طول سه حرفی و توسط دو حرفی.

و قصر یک حرفی و آن اولیتر است در مانند آن و این در مانند این و این سماع است ۶ و مد ۳
فرق میان همزه وصل و همزه استفهام چون ءالذکرین دو جا در سورهٔ انعام و ءآلان دو جا
در سورهٔ یونس و قل ءآلله بزد در و ءآلله خیر در سورهٔ نمل و این مد در همین شش جاست
نزدیک امام عاصم و این دو حرفی است ۷ و مد لازم و این در فواتح سورها است و این بر چهار
گونه است اول مرکب از دو حرف چون طاها ۲ و مرکب از سه حرف چون الف و در این هر دو
قصر است ۳ و مرکب از سه حرف که حرکت ماقبل حرف علت مخالف او بود چون عین و اینجا طول
و قصر روا است اما در طول را افضل است ۴ و مرکب از سه حرف که حرکت ماقبل موافق او بود
چون لام و اینجا سه حرفی است و هاء ضمیر اگر میانه دو متحرک است باجماع اشباع کنند پس اگر ماقبل
ضمه یا فتحه باشد واو پیدا آید چون ربه فاکرمه و اگر کسره باشد یا پیدا آید چون لبه و اگر میانه
دو ساکن است چون علیه الله یا ماقبل او متحرک است و مابعد او ساکن چون قوله الحق یا اتفاق
اشباع نکنند و همچنین در عکس چون فیه مگر در فیه مهانا در روایت حفص رحمه الله تعالی
در شرح خلاصه گفته در فرض باهستگی خواند و در تراویح میانه و در نفل روا است
که شتاب خواند لیکن چنانچه تغییر کلمه نشود گویند که امام در یک رکعت در یک نفس گفت ملک
و باید که آغاز و ختم بآیت رحمت کند یا نعمت یا جنت ۹ و پوشیدن دهان نزدیک غلبه فاق ۵
بدندان پس بدست پست بظهر یا ببطن و بعضی در قیام بیمین و در جز این بشمال لیکن
علامه گفته که بظاهر کف چپ پوشد چنانچه باطن او بقبله باشد و یمین بحال گزارد تا تا ار
سنة اعتماد نشود و فی الحدیث اذا تثاوب احدکم فی الصلوة فلیکظم فاه فان
الشیطان یدخل فیه این در مسعودی گفته و اگر غلبه بدست یا جامه بپوشد
مکروه بود این در خلاصه گفته ۱۰ و دفع سرفه بقدر طاقت ۱۱ و انتظار مسبوق تا فراغ امام بس
خاموش نشیند و بعضی بعلم شهادت تکرار کند علامه گفته که او فق و معمول این است یا
گوید و در روضه گفته که ماخوذ امام ابی محمد این است چون امام دعا خواند و در ظهیری
گفته صحیح این است و بعد از سلام امام نیز در نگ کند تا داند که بروی سهو نیست چنانچه
بقوم توجه کند یا از برای سنة برخیزد یا عمل منافی کند پس برخیزد و مسبوقان تا

فلیکظم

لیکن اگر

لیکن اگر نماز فجر یا عید یا جمعه میگزارد یا معذور یا ماسح است و از خروج وقت میترسد
یا از مرور مردم می اندیشد روا است نه کراهت انتظار نکشد در منیه گفته اگر قبل از امام فراغ
اعلام از تشهد برخواست پس اگر قراءة او بعد از فراغ امام افتاده نماز روا است
و الا نشکند که قراءة و قیام مسبوق قبل از فراغ امام معتبر نیست لیکن در تحفه گفته که این وقتی
است که مسبوق بیک رکعت یا بیشتر باشد اما اگر سه باشد پس اگر بعد از فراغ اندک قیام کرده
و در اخیرین قدر جواز خوانده روا است و اگر قبل از فراغ برکوع رفته یا در یکی از اخیرین
نخوانده و در اولین نیز بعد از فراغ قدر جواز نخوانده شکند و در مختار الفتاوی گفته
که اگر قبل از سلام امام فارغ شد و با امام در سلام متابعت کرد بعضی گفته باطل شد و بمختار نیز و فتوی
بدین ۱۲ و گفتن بعد از فراغ اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یعود السلام فحینا ربنا
بالسلام و ادخلنا دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام اما توجیه نزدیک
امام ابی یوسف مستحب است در نماز بعد از ثنا قبل از قراءة و نزدیک طرفین نخوانند قبل
از تکبیر و نه بعد او و نه بعد ثنا در فرض و نفل اما نزدیک متاخرین مستحب است که قبل از
تکبیر خوانند و انا من المسلمین گوید با صح در ترغیب گفته که نزدیک طرفین مستحب است
که قبل از تکبیر گوید و در ظهیری گفته که اختیار فقیه ابی اللیث این است فصل ۱۳
سیزدهم در آنچه در نماز یا کردنی است مکروه باشد یا حرام ۱ تجاوز دست از گوش ۲ و رفع
تا دوش این در جامع گفته امام گفته رضی الله تعالی عنه که بمن حدیثی رسیده که روز
قیامت یکی را بدوزخ کشند فرمان رسد که دست او ببند زیرا که او را در خزانه ما عیب است
و او را ازان خبر نه گوید یا رب خدایا آن چیست خطاب رسد که یکی دست در تکبیر اول تا دوش بر آورد
تو او را گفتی که تا گوش بردار این ثواب آن امر معروف نست این در مسعودی گفته ۳ و ترع
بغیر لفظ الله اکبر این در ظهیری گفته ۴ و تکرار تکبیر ۵ و زیاده در وی چنانچه الله اکبر اعظم
و همچنین در ثنا چنانچه جل ثناؤک و تقدست اسماؤک و همچنین در تسبیحات ربی الاعلی
الوهاب سبحان ربی العظیم الکریم و همچنین در تشهد چنانچه الطیبات الزاکیات
این را علامه گفته ۶ و تعجیل در قراءة چنانچه در کلمات فصل نکند اما در تراویح دو قول است ۷

وتطويل نماز بي يا دعاي قراءة يا تسبيح يا دعا وسنة چنانچه بي قوم ثقيل شود واگرچه از جهة ادراك
جماعة اما در حق منفرد نيكوست اين در شرح خلاصه گفته . وفي الحديث من امام
قوما فليصل صلوة اضعفهم فان فيهم المريض والشيخ الكبير وذا الحاجة ٨ وتخفيف از
جهة شتابي قوم چنانچه ترك سنت رسد ٩ وتوقف در آية رحمة وعذاب وتفكر در فرض
ونفل . وهمچنين منفرد را در ان ١٠ وتكرار از جهة سرور وغم در فرض بي عذر نه در سنة
ونفل نه مطلقا اين را علامه گفته ونه در فرض بعذر اي بسهو ١١ وتكرار يك سورة بي عذر
در يك ركعة فرض نه در نفل ونه در دو ركعة فرض بس اگر در ركعة اولي از فرض ناس خواند
ودر دوم نيز همين خواند مكروه نباشد اين در شرح خلاصه گفته ودر خلاصه گفته
هو الاصح ليكن نبايد كرد ودر ترغيب گفته واجب است كه همان سورة خواند ١٢ وتقديم
سورة با آية متاخر بر متقدم در يك ركعة ودر دو ركعة در فرض نه در سنن يعني اگر
ختم كرد ومعوذتين در اولي خواند در دوم نيز همين از بقره خواند اين در شرح
خلاصه گفته واگر در نفل در اولي تبت خواند ودر دوم نصر مكروه نبود اين
در كنز گفته وفي الحديث من قرا القرآن معكوسا القي في النار معكوسا ودر
ترغيب گفته كه اين محمول است بر قصد واگر بفراموشي بود مكروه نباشد واگر بعد
آغاز ياد آمد همان تمام كند ودر زاهدي گفته هو المختار ١٣ وجمع ميان دو سورة
در يك ركعة بي ترك يك سورة از ميانه وهمچنين بي ترك سورة اين باتفاق است
اما در دو ركعة بترك سور كراهة نه وبي ترك يك سورة اختلاف است . در خلاصه
گفته كه بعضي مكروه است . وبعضي اگر دراز باشد مكروه نبود چنانچه بي ترك دو سورة
كوتاه . وبعضي مطلقا مكروه نه هو الاصح اين را علامه از خانيه گفته . اما جمع ميان
دو سورة متصل در يك ركعة باك نه ليكن نبايد كرد ودر شرح خلاصه گفته كه همچنين
جمع ميان سورها . وبعضي مكروه است اين همه در فرض است ودر ترغيب گفته
كه كراهت در قصد است ودر سهو نه ١٤ ودر ركعتين از آخر سورتين خواند
بقوله الكراني در خلاصه گفته ودر زاهديه گفته كه باصح مكروه نه وهمچنين

يك سورة

يك سورة در دو ركعة خوانده باصح اما نبايد . وهمچنين فاتحه سورتي در دو ركعتي وسورة
ديگر بتمام در ديگر باصح . وهمچنين در دو ركعة از وسط تا آخر سورتها خواندن باصح
اما در ركعتي از وسط يا آخر يكي در ظاهر رواية باك نه ليكن نبايد . ودر خلاصه
گفته كه بعضي مكروه است ١٤ وتعيين سورة چنانچه غير آن نخواند در فرض ونفل
الا فاتحه . اما آنچه شارع تعيين كرده چنانچه قل اقل در سنت وقدر وكافرون
واخلاص در وتر مكروه نه كه وي تعيين نكرده . وبعضي در بعضي احيان مروي
ترك كند . وبعضي مكروه آنگاه است كه في آن معتقد جواز نبود واگر بود وانجهة
آساني خواند نه اين را علامه گفته ١٦ وتطويل تا بند اگر تفاوت بسيار باشد والا نه
واين در فرض است نه در نفل ودر شرح خلاصه گفته اگر آنها متقارب باشند
آنها را شمار كنند والا كلمات وحروف را وقاضي امام گفته كه اطالة به سه آية مكروه است
باتفاق وبكم از ان نه . اما اطالة اولي در فجر باجماع مستحب است وهمچنين در ساير نماز
نزديك امام محمد ونزديك شيخين برابر خواند والاول احب وعليه الفتوي اين در حجه
گفته وحد اطالة بقدر ثلث وثلثين است . وطحاوي گفته بايد كه در ان سي آية
ودر ثاني بيست ياده واگر در اولي چهل ودر ثاني سه خواند باك نه . اما اطالة ثاني در نفل
مكروه است مگر چنانكه مروي يا ماثور باشد اين در منيه گفته ١٧ وترك سورتي كه در ان
شروع كرده واگرچه حرفي بيش نگفته ١٨ والجاء امام بسكتة يا به تكرار آية قوم را الذي باي فتح كن
قدر جواز خوانده باشد بس بايد كه بركوع رود والا انتقال كند باية ديگر اين در شرح
خلاصه گفته وعلامه گفته كه اگر در بعضي سورة الحاكم مكروه نبود وروا است
كه خليفه گيرد نزديك امام بخلاف صاحبيه . واگر مقتدي بعد الجاء فتح كرد وامام
گرفت مكروه نبود واگر نه گرفت نماز فاتح نشكند ومكروه هم نبود . اما اگر غير الجاء فتح كند
اختلاف است وبصحيح نشكند نماز امام وفاتح مقدار جواز خوانده يا نه انتقال
كرده يا نه امام گيرد يا نه اين در كافي است ودر شرح وقايه گفته كه فتوي
برين است ودر قنيه گفته كه فاروق رضي الله تعالى عنه بعد ان يعيده والنجم حين

بقیام آمد بسته شد یکی از نحو تلقین کرد خواندن کرفت وانکار نکرد و بنا بر آنکه مقتدی
در ساعتی فتح کند شاید که امام را باز آید **در هدایه** کفته که فاتح بر صحیح نیت
فتح کند نه نیت قرائت که از این ممنوع است و بآن مرخص و مکرر فتح غیر امام کند شکنند
و در جامع کفته که تکرار فتح باعث فساد نماز فتح شرط نیست هو الصحیح
و اکر از غیر مقتدی کرد یا از مقتدی بتلقین غیر شکند و از امام ابی یوسف آمده
کر اکر امام را در اعراب خطا افتد در فتح او اساءت است ۱۹ در رفع یدین در جای که
مشروع نیست چنانچه کاه انتقال از رکوع بقومه **و در مسعودی** کفته که بروایه
مکحول نسفی از امام نماز شکند و در ظاهر روایه نه کویند که امام در مسجد حرام نماز
میکرد اوزاعی حاضر بود کفت این چیست که اهل عراق وقت تکبیر رکوع دست
بر میدارند امام بعد از نماز کفته من هیچ حدیثی نرسیده کفت بلی روایه میکند
زهری از سالم از پدر خود عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهم که پیغامبر علیه السلام
چنین میکرد امام کفت که من بر تو بیارم که روایه کند استاد من حماد از ابراهیم
نخعی از علقمه از ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم که پیغامبر علیه السلام دست بر نمیداشت
وی کفت که حدیث من بسه روایت است و حدیث تو بچهار امام کفت که اعتبار کثرت
عدد راویت اعتبار فقاهت راست اتفاق است که حماد فقیه تر است از زهری و نخعی
از سالم و اکر ابن عمر را سبقت بنودی کفتمی که علقمه فقیه تر است و اتفاق است که ابن
مسعود فقیه تر است از ابن عمر و پیغامبر علیه السلام در حق او فرموده رضیت لامتی
بجا رضی ابن ام عبد ای ابن مسعود و حدیث شما از جدیث دیگر که ابن مسعود
روایه کرده منسوخ شده ما لی اراکم رافعی ایدیکم کانها اذناب خیل شمس قارو
فی الصلوة وفی روایة اسکنوا ۳۰ و قنوت در فجر بمتابعت امام شافعی و ابن حزم است
که عمل بر منسوخ خواهد شد **و در جواهر کفته** که دران هنکام مقتدی نشیند
انتظار تحقیق مخالفت کویند که امام شافعی با ملازمی در متابعت کرد امام
رسید و فارغ در ان کرده اما قنوت نخواند بعد از سلام رسیده شد از ترک

مذهب

118

مذهب کفت شرم آمد که در حضور چنین بزرکوار مخالفت او کنم ۲۱ و انتظار امام در رکوع برای
کسی که او از فعل او شنود . امام کفته می ترسم که این کبیره باشد که در نماز غیر خدا را شریک کرد و فقیه
ابو اللیث کفته آنکاه که او را شناسد و الا نه و امام صفار کفته آنکاه که غنی باشد و الا نه اما در صحیح حال
مکروه است این در **جلابی** کفته ۲۲ و مخالفت با امام پس نشاید که قبل از وی رکوع رود یا بسجود
یا سر بردارد این **در ترغیب کفته** و **فی الحدیث** اما یخشی احدکم اذا رفع راسه قبل الامام
ان یحول الله راسه راس الحمار این مشارق است و اکر بردارد ثانی و دانست که امام در سجده است
باز کردد که بر خطا باشید نه خطا بود این در **خلاصه** کفته ۲۳ و عمل اندک و تغییر این در بسیار آید
۲۷ و دور کردن سنک ریزه از محل سجده مکر چون سجده ممکن نباشد که این زمان یک بار یا دو بار
دور کند و به یار نزدیک بعضی شکند این را علامه کفته لیکن **در مختار هدایه و کافی و خلاصه** یکبار
دور کند . **و فی الحدیث** یا ابا ذر مرة او ذر ۲۴ و پاک کردن جبهه از خاک یا از عرق یا کیاه
در نماز و همچنین ترک بعد از فراغ **در شرح خلاصه** کفته . لیکن در خلاصه کفته اکر در حالت
این امر باشد مکروه نیست و الا انکه استنجا بهتر است ۲۶ در ترک واجبی بقصد و این حرام است
مرفوع نشود تا بقومه و الا بسجده رفع شود این در **شرح خلاصه** کفته . و همچنین ترک
سنة موکده و این تحریم است اما ترک مستحب تنزیه است این **در جامع** کفته ۲۷ و اعتجار در
جلابی کفته که در تفسیر این سه قول است یکی آنکه دستار بکرد سر بندد و تارک بر هنه اندازد اینست
مختار خلاصه اما اکر اندکی از میانه سر برهنه ماند مکروه نبود و کلاه از برای آن زیاده اند تا
میانه سر برهنه نماند نه از برای حرمت دستار این در **ترغیب** کفته دیکر آنکه موی سر بر سر بندد ما
پیچد که این چون عقص است ۳ دیکر آنکه بعضی دستار بکرد سر بندد و بعضی دیکر در روی پیچد چون
دامنی زنان ۲۸ و سر برهنه با وجود دستار از جهت کاهلی نماز جهت تضرع که این نیکو است این در
جامع کفته از محیط کفته لیکن از خزانه کفته که مکروه است مطلقا **در مختار** کفته که مختار او آنکه
لیکن در کنز کفته که مختار این است که خشوع خشوع دل است مختار **سراجی** اینست . و در جواهر کفته
که نماز با کلاه با وجود دستار یا چیزی دیکر مکروه است در کنز کفته کلاه از سر و افتاد افضل آن است
که بیکلفت بر سر نهد . و همچنین دستار اکر بتکلیف محتاج نباشد و الا اتمام نماز با کشف سر بهتر است از نماز

پیچیدن

الامامة مع الفاسق یعنی العامة یعنی مکروه
و ما رواه بعضی الناس فهو معنی لا یصح عنه علما ۱۲
و اهداف الصحابة ... الصلوة
بکره الکلام العمومی من الاربعین ... الصلوة
و کره الفاسق و الکافر لکن العامة ۱۲
فالاولی ... اول ... ۱۲

شکستن ودستار بستن ۲۹ وکتف برهنه وباك نیست بتق شیخ که بعض جامه دراز بر سر نهد
وبعض او بر دوش وبر هر موضع از بدن این در ذخیره گفته ودر جلابی گفته
مکروه است که هر دو طرف جامه جمع کند وازیك بغل برکشد وبر زبر یك دوش نهد
ووقتی که بر وی سراویل نبود ۳۰ وسدل که جامه بر سر یا دوش نهد واطراف او لقان کذارد واگر
طرفین بهم از پیش ضم کند سدل نبود ٭ ودر خلاصه از امام محمد گفته ذیل او پیراهن با شلوار
یا نه اگر پس شقه یا فرجی دست در آستین در نیارد بر مختار مکروه نبود ودر ذخیره گفته
که لا بس قبا یا مطرف یا بارانی دست در آستین در آرد وقبا را بمنطقه بندد ٭ وفیه این
جحو گفته اگر وسط قبا نه بندد بد کرده باشد ودر وی خوف کراهت است ودر تعیف گفته
اگر لابس شقه وقبا دست در آستین در نکشد یا بند ها نبندد بر مختار مکروه نبود لیکن خوف
کراهت است ۳۱ وباستین تمام قمیص این در خلاصه وملتقط گفته ۳۲ ومیان بسته که این
صنیع اهل کتاب است این در کنز گفته ودر جامع گفته ودر خلاصه گفته که مکروه نه ۳۳
وبا سراویل تنها با وجود پیراهن ٭ وبا جامه ها ذمیان در کنز گفته ۳۴ وبا جامه
بذلای آنچه در خانه پوشد وبآن جانب کبرا نرود این در جامع گفته علماء گفته اند اگر
بیش یکی جامه نفیس رفت چون باز گشت جامه بذله پوشید ونماز کذارد خوف کراهت باشد
۳۶ وبا جامه ابریشم یا انگشتری زر مکر زنان را ودر آخر انجاس فتح القدیر گفته
که با ابریشم فارسی روا نه که ایشان بوقت درد استعمال می کنند ودر جواهر گفته که نماز
بر سجاده ابریشم رواست که لبس او حرام است نه انتفاع ازو بسایر وجوه ودر جلابی گفته
که با معصفر ومزعفر وپلید با قلیل اندرم مکروه است ۳۷ وپوشیدن قلم در سجده این
در خلاصه گفته اما در معدنه بعوطی بپشد وبعوطی تر این در تعیف گفته ۳۸ وعقص
ای پیچیدن گیسو بر سر یا جمع او بمیان سر یا بعقد او احکام او بصمغ یا چیز دیگر این در جامع
گفته ٭ ودر تعیف گفته مکروه است موی گره بستن در میان سر یا پس سر یا پیش سر که
در سجده همه اعضا ساجد اند یا مایلند بسجده وموی گره بسته میل بپا لا دارد گویند
که حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما موی بسته نماز میکرد ابو هریره رضی الله تعالی عنه

وموی

وموی باز کشاد امیش بعد از نماز بد نباله چشم بغضب نگاه کرد ابو هریره گفت که در من بخشم
مبین که از پیغامبر علیه السلام شنیده ام هرکه موی بر سر گره زند نشستگاه شیطان باشد
پس من روا نداشتم که تو در نماز باشی ودیو بر سر تو باشد ۳۹ وچشم فراخ با یادن مرکه مشغولی دل
بازآرد این در کنز از بیان الاحکام گفته واز مسعودی گفته که چشم باز داشتن
علامة مومنان است وفراز داشتن علامت جحودان است اگر کسی گوید چشم فراز میدارم
حضور دل می یابم این حضور دل نیست اینغرور دل است که بترك سنت وایتان بدعة کسی را
حضور دل حاصل نشود ٭ پیغامبر علیه السلام گفته هر که در سجده چشم باز دارد حق تعالی
اندرو چشم نگاه دارد واز قوة گفته باید که چشم باز دارد که سجده میکند چون باز می باشد
۴۰ والتفات بجب وراست علامه گفته که این بتحویل بعض روی حرام است وبتحویل کل روی
سخت حرام است ودر خلاصه گفته مکروه آنگاه است که گردن را بپیچد چنانکه روی از جهة قبله
بدر شود ٭ اما نظر بگوشه چشم بی گردن مکروه نه ٭ ودر خزانة العلوم گفته اگر روی از
قبله کردانید بی عذر یا از امام مقدم شود بی عذر شکسته ٭ در ذخیره گفته اگر روی یا سینه
هم کردانید شکسته واگر تنها روی کردانید نه اگر در همان دم مستقبل شود که این اندك است
در مسعودی گفته دوباری که نگاه کند دو پاره از نماز بیاید ٭ در خبر است چون بنده
نگاه کند خطاب در رسد بنده من به از من میطلبی واین تصور ندارد بار سیوم چون
نگاه کند بوزبیشکان فرمان رسد که این نماز را بپیچید وبروی او زنید ۴۱ ووضع
دست بر تهیگاه در کنز گفته که این بیرون نماز نیز مکروه است ۴۲ واقعاد در جلوس وقعده
در هدایه گفته که این به صحیح نهادن سرین است بر زمین با ستانیدن زانو ودر جلابی گفته
که اقعا را سه تفسیر است یکی مذکور ودیگر نشستن بر اطراف انگشتان پای ودیگر آنکه زانو به سینه
جمع کند وبدست بر زمین تکیه کند واین هم مکروه هند ۴۳ وتمایل در یمین وشمال وفی الحدیث
اذا صلی احدکم فلیسکن اطرافه ولا یتمایل تمایل الیهود این در ذخیره گفته ۴۴ وبازی
بجامه وتن وریش ودر هدایه گفته که این در خارج نماز حرام است پس در نماز بطریق اولی
لیکن در خلاصه گفته اگر مفید باشد باك نه که از پیغامبر علیه السلام بصحة رسیده که عرق از جبین

میکرد چون از سجده برمیخاست جامه از راست و چپ با می افشانید از جهت هوام والا مکروه است
٤٤ وشکستن انکشتان بیک دست یا او را کنند واکر هردو شغل کند بعوض شکنند این را علام
کفته در جامع کفته که این در خارج نیز مکروه است نزدیک اکثر ٤٦ وشکستی اندام
٤٧ وتکیه بر دیوار وستون وعصا و دست بی عذر در عینی نفل یعنی در فرض وسنت این
را علامه کفته ودر شرح خلاصه کفته که در سنت ونفل بعذر مانندی مکروه نه وبعوض بعد نفل
بی عذر نیز مکروه نه ٤٨ وبا مطالبه بول وغائط قبل از نماز مطالبه باشد یا بعد از شروع
واکر شاغل باشد قطع کند والا اساءت این در خلاصه کفته ٤٩ ویاد کردن بجامه یا با
زدن یکبار یا دو بار ودر شرح خلاصه کفته که بسه بار یا بیشتر بعوض شکند واکر احتیاج بدین
در عمل کثیر اعتبار کنند نه ٤٠ وخوشبوی بوییدن علامه کفته یعنی بدلست ٤١ وتنحنح
یعنی زود زود سرفیدن بعادت شرط آنکه از وی کلمه بجا نخیزد والا شکند مکر چون ضرور
باشد یعنی دفع نتواند کرد چنانکه بعطسه وارد غ حروف پیدا شود این در هدایه کفته
واکر بعمد تنحنح کند قاد اند که در نماز است وحروف مسموع شوند شکند وهمچنین برای
تحسین آواز نزدیک طرفین • ودر جامع کفته که این بغیر سبب مکروه است چون
خشونت حلق واعلام نمودن در نماز ودر برجندی کفته از برای تزیین آواز
بر اصح نشکند ٤٢ وآب دهن وبینی انداختن واکر آب از بینی بخود چکد باک نه ومسح
او اولیتر این در شرح خلاصه کفته ٤٣ ونفخ ای اف وتف کردن یا اخ اخ کردن یا جای
سجده فف کردن بشرط آنکه شنوده نشود والا نزدیک طرفین شکند ونزدیک امام ابی یوسف
واعتبار سماع همسایه است نه سماع مصلی او کراهة .. این در رای است که مهیا
والا شکند این را علامه کفته ٤٤ وابتلاع آنچه در دندان مانده باشد از کوشت وطعام
ومثل آن اکر کم از قدر نخود باشد • واکر قدر نخود یا زیاده باشد شکند مختار خلاصه
لیکن در مضمرات کفته که بقدر نخود نشکند ونخطی ای کام زدن سه بار یا بیشتر بی
عذر اکر بعد از دو کام است والا شکند این همه در شرح خلاصه کفته ودر جواهر کفته اکر از
آفتاب بسایه رود بیک دو کام در تابستان مکروه نبود ودر زمستان مکروه است که آن دفع

ایذات

تف

ایذات واین حلیب راحت • وبقول امام ظهیر الدین مرغینانی در هردو مکروه بود ٤٦
وکشتن شپش ومیش وآنچه مضر باشد وکم از سه اماسه شکنند مکر چون در رکعتی دیکر باشد
وهمچنین دفن آنها واز امام محمد آمده که آن ازین بتر است این در شرح خلاصه کفته
وعلامه کفته که آن انکاه است که بیک دست باشد والا شبه فساد دارد ودر ترغیب
کفته که کشتن شپش روایت از سی تا چهل بعمد نه بعد از برانکیخت شهادت
وبرانکشت نیکیرد وبمالد چنانکه بر بینی انکشت شهادت رساند که آن سی است وچهل • واز
مسعودی کفته که اکر کیک یا کنه یا زنبور یا شپش را بکیرد بقول امام محمد کشد وبقول
امام ابی یوسف مالد از سی تا چهل وبقول امام توقف کند ودر سجده در خاک
پنهان کند که ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم چنین کردی • اما کشتن مار وکژدم روایت
قصد کند یا نه بر اصح مار سفید باشد یا نه هو لا اصح واز ینجا کفته اند که نماز با موزه
اولیتر است وسنت است که نعلین در پیش نهد تا اکر بیند ببیند او را هلاک کند • کویند
که امام در نماز بود که ماری از سقف بیفتاد همه نماز را شکستند الا امام ای او را به نعلین
در سر زد نشست کرد وبعد از سلام بیکت وزن کردند سیزده من شد وبروایتی هفت
من ودر خلاصه کفته مقتدی نقل رفت ودر پی مار وکژدم رفت نشکند واکرچه قدام امام
کردد وعلامه کفته که روایت واکرچه استدبار قبله شود • یا احتیاج بمعالجه افتد
چنانچه اخذ عصا یا سنکی یا سنکها بیابی واکرچه عمل کثیر شود ٤٧ وحمل کودکی بی عذر
واکر از آب یا آتش یا دده ترسد نه در خلاصه کفته که مصلی بخواند یکی از والدین قطع
نماز نکند مکر چون بچیزی فریاد کند • وهمچنین در اجنبی چون بترسد از سقوط او از بام
یا غرق او یا حرق او پس قطع کند واکرچه در فرض باشد • وهمچنین اکر زنی بچه رمی بیند زرد
وار او یا از عیناو یا ذمی دلیل اسلام بمنع ضرر ٤٨ وعد آیات وتسبیحات در نماز ونزدیک امام
ابی یوسف ومحمد باک نه در فرض ونفل اما در خارج نماز اختلاف است این انکاه است
که با انکشت یا رشته کذارد اما بدل یا باشارة انکشتان باک نه ٤٩ وامساک درم ومثل ودر دهن
یا متاع در دست چون مانع باشد از سنت قراءة ووضع واکر از اصل قراءة مانع باشد شکند ٥٠ وکفت

جامه از پس یا از پیش و رفع او و رفع موی • و همچنین آنچه عادهٔ متکبران باشد این
در جامع گفته و در کنز گفته که گردن کج نکند بیك سوی ٦١ و در زمین مزروعه
غیر و در خلاصه گفته مبتلا شد میان نماز در راه و در زمین غیر اگر مزروعه
باشد در آن کنارد و الا پس اگر زکافر است هم در آن و الا در پی • اما در خانهٔ غیر اذن
خوب باشد و الا باك نه و در ظهیریه گفته اگر مالك و مساجد هر دو باشند اذن از آن کرد
که منافع ملك وی است ٦٢ و در زمینی که بکرد او غلات باشد • و همچنین در مزبله و قصابان
و جای خنتن شتران • و جای نشستن گوسپندان • و پایگاه اسپان • و مزبله و بام طشتی جای غرور
و حمام • و شارع عام • و بام کعبه • و در گورستان • و در خانه که در وی جز باشد • یا آنکه پیشانی
چون نرد و شطرنج و نای و دف و نی این همه در ترغیب است • و همچنین در مسجدی
که از جهت ریا یا اضرار مبنی باشد • و از امام صفار آمده مسجدی که بر سور شهر باشد
نماز در آن نباید کرد این در جلابی گفته ٦٣ و بر غرفهٔ مسجد چون در صحن او جا باشد
و الا باك نه این در کنز است ٦٤ و در روی کانون یا تنور افروخته • اما در روی شمع
و چراغ و مصحف و تیغ معلق نه • و در خلاصه گفته مکروه است که قبلهٔ مسجد بسوی حمام
یا مخرج یا گور باشد یا قدام مصلی عذره بود این وقتی است که در میان حایلی چون دیوار
نباشد و الا نه • و این حکم در مسجد جماعت است نه در مسجد خانه این در ذخیره گفته • و در
جامع گفته که بجهت گور مکروه نه مگر آنگاه که در پیش باشد و نظر خاشع بر او افتد ٦٥ و بودن
صورت جاندار در جامهٔ مصلی و همچنین در پیش او یا بالای او • یا یمین او • یا یسار او مگر چنان
بسیار خورد باشد که از دور دیده نشود یا سر بریده بود • و محو روی چون سر آن است • و اگر در پس
یا زیر باشد نه لیکن در هدایه گفته که سخت کراهت آنگاه است که در پیش باشد پس بالای پس یمین
پس یسار پس خلف و اگر در دست و خاتم باشد باك نه • و در کنز گفته که در بساط بود صحیح مکروه
نه چون سجده بر او نکند ٦٦ • و در روی کسان نه در پشت شان و اگرچه سخن کنند مگر چنان آواز بلند
کنند چنانکه از غلط قرائت خوف شود و نه نزدیک خفتگان مگر چون ترساند که از ایشان آوازی آید یا خنده
و او را شرمنده کند و در جلابی گفته نماز بر روی کسی که در میان ایشان ثالثی باشد که پشت او

١٢١

بروی مصلی است مکروه نه • و نماز بر روی نایمه و قاعده مستدبره باك نه • و همچنین
بمقابلهٔ هلی مادام که وجهین بهم متقابل نشوند ٦٧ و قیام پس صفی که در او فرجه باشد
و اگر اول را فرجه باشد نه دوم را خرق کند و با اول پیوندد • و اگر فرجه نباشد تنها استادن
مکروه نه • و بقولی مکروه است پس تا رکوع انتظار کشد • و اگر کسی نیاید مردی از
صف کشد یا خود در آید • اما در این زمانه تنها استادن اولی‌تر است این همه در جامع گفته
٦٨ و تخصیص امام بمکان بلند و همچنین بمکان پائین در ظاهر روایة لیکن در ظهیریه
گفته که نزد عامه مکروه نه • و ارتفاع مقدر است بقامت مرد و بعضی بقدر گز مختار این است
و اگر بعضی با امام باشند مکروه نبود و اگر در مسجد استد و سجده در محراب کند مکروه
نبود اما در محراب استد مکروه بود مگر چون مسجد بر قوم تنگ باشد این همه در برجندی
گفته • و در هدایه گفته که نماز در همه صور تمام روا است از جهت وجود شرایط لیکن
اعاده کند بر وجه غیر مکروه • و در ستوقات ذخیره گفته که تاویل این حدیث
لَا یُصَلَّی بعد صَلٰوةٍ مثلها آنست که اعاده نکند بسبب وسوسه پس متناول نباشد اعاده
را که بسبب کراهة باشد • و در خلاصه گفته مراد آن است که نگزارد بعد از چهار رکعت
ظهر چهار رکعت دیگر با قراءة در دو و باك آن در دو دیگر ١٤ فصل چهاردهم
در آنچه نماز را شکند و این دو نوع است یکی آ کلام است در جامع گفته اگر کسی
اندو حرف بسهو باشد یا بزاموشی بقصد یا بخطا و اگرچه برای اصلاح نماز باشد چنانچه
نزدیك قیام امام گوید اُقعد این نزدیك طرفین است و علیه الفتوی کما فی الترغیب
و نزدیك امام ابی یوسف بدو حرف نشکند و نزد بسه بر اصح اقو و بچهار شکند کما فی الخلاصه
اما بیك حرف باتفاق نه کما فی السراجیة • سلام بعمد نماز را شکند خواه مخاطب
سازد با آن انسانی را یا نه • و بقولی وقتی که مخاطب باشد • و ان سهو محیط گفته
که اگر در چهار رکعتی ظهر بر دو رکعت سلام داد بظن جمعه شکند و بظن اربع نه که آن ناسی
اصل نماز است و این ناسی وصف • اگر مسبوق ذاکر با امام سلام داد شکند • و اگر بظن اتمام
در قیام سلام داد پس دانست که هنوز تمام نکرده نشکند و ان منیه گفته که شکند و ظاهر

و تخصیص الامام بمکان اما بان یکون مکانه اعلی او اسفل
من مکان القوم بمقدار ما یقع به الامتیاز و قیل
بمقدار الذراع و علیه الاعتماد کما فی الخلاصه و اما
بان یکون فی صفة و هم فی وسط الدار و مثلا کما فی
الجوامع و اما بان یقوموا فی المسجد و الامام فی طاق
تجعل فی المحراب فی الکل یالی انهم یتقدمون کما فی
فی المحاریب و اما تخصیص التخصیص لانه تشبیه
باهل الکتاب کما قال بعضهم او اشتباه حال
الامام علی القوم کما قال الدرریة و علی الاول یکره
العموم مطلقا و اما علی الثانی فلا یکره عند علم
الاشتباه و الاول اوجه کما فی النهایه و کلامه
مشیر بان فی هذه الصورة اذا کان بعض
القوم مع الامام تکره علی ما قال بعضهم کما
فی المحیط ه جامع الرموز

آن است که مقصد مجرد سلام است چه ضم علیکم تا اگر بسهو سلام گفت پس یا آورد وفا
ماند شکند • درخلاصه گفته که اگر فراموشی یا بسهو بکری سلام گوید به علیکم
و قهقه در خواب نمازها شکند بمختار و اگرچه کودک باشد نه طهارت را • و اگر نی آواز
شکند • و یا واز اظهار حروف اگر از ذکر جنت و دوزخ است نشکند و الا نزدیک طرفین
شکند و نزدیک امام ابی یوسف نه و از امام محمد آمده که اگر مالک خود نبود مضر نیست
و همچنین انین و تاوه یعنی آه و اوه گفتن لکن این فی الجامع پس اگر امام آیه عذاب خواند
وجماعة آن گفت یا بآواز گریست یا آیه رحمة خواند وجماعة اللهم ارزقنا گفت یا باواز
گریست نشکند کمافی التهذیب • وجواب عطسه یرحمک الله شکند بخلاف
امام ابی یوسف کمافی الجامع و اگر عاطس گوید نه اما اگر بعد از تشمیت غیر آمین
گوید شکند • وقول عاطس الحمد لله نه • وهمچنین قول سامع کمافی الکنز اگر بعد از
خبر خوش گوید الحمد لله یا بکلمه انا لله یا عجب سبحان الله یا لا اله الا الله یا الله اکبر بقصد
خطاب غیر شکند و اگر قصد جواب ندارد لیکن بقصد اعلام که در نماز است بلند خواند
باتفاق نه • و بدعایی که مشابه سخن مردم بود شکند چون اللهم زوجنی فلانه •
وهمچنین ارزقنی برا صحبة العین فلانا • اقض دینی • اغفر لعمی • یا لخالی و همچنین
لامی • نه لابی کما فی شرح الخلاصة وهمچنین لزید کمافی الظهیریة
اما در لاخی اختلاف است • وهمچنین در لاوبابی لاعمامی لعماتی کمافی شرح الخلاصة
و تلبیه حاج شکند و تکبیر تشریق نه در دوئی مقصد جواب نه • و اگر نام پیغامبر علیه السلام شنید
و درجواب او گفت شکند • وهمچنین ثنا بعد از سماع نام حق تعالی کمافی الملتقط
امانی قصد جواب نه کمافی المنیة • اگر بعد ذکر شیطان لعنه الله گوید نه لیکن در
ظهیری گفته شکند و بروایتی از امام ابی یوسف نه لفظ نعم گفت و عادت او شکند
و الا نه کر این از قرآن است • وهمچنین آری بصحیح یکی گفت فاتحه خواند از برای کفایة مهمات
و مسبوق خواند شکند و فتوی برین است درترغیب گفته که این نزدیک طرفین است
و نزدیک امام ابی یوسف نه • و اگر الحمد لله علی التوفیق گفت و آیة الکرسی خواند باجماع شکند

ورعاد

ودرعاء عربی یا پارسی که سوال آن از غیر محال بود نه و الا شکند • و اگر دعاها محفوظ خواند
و بر خود دمید نزدیک طرفین شکند بخلاف امام ابی یوسف و اگر بر دست دمید و
بسر یا روی فرو آورد فما لید باتفاق شکند • در ظهیری گفته یکی در زد و مصلی
بقصد اعلام تسبیح گفت نه و در جواهر گفته اگر تنحنح کند تا مانع داند که در نماز
است اگر دانسته کند حروف شنوده شود شکند • وهمچنین برای تحسین آواز
اما اگر بلند خواند برای اعلام نه چنانچه تکبیر امام در جمع و عیدین برای اعلام تکبیر بلند می گوید
و آواز بلند می کشد • در ترغیب گفته اعتبار نیز راست باراده اختیار نشکند
و اراده امر و نهی شکند چنانچه گربه گوشت میبرد یا بچه بجانب آتش میرود وی بلند
خواند تا مانع آید شکند • یکی را در نماز میطلبند وی بقصد جواب لا حول که
بقول طرفین شکند و بقول امام ابی یوسف نه • و در نخبه گفته که حوقله
بوسوسه شیطان در کار دنیا شکند و در کار آخرت نه • در جامع گفته یا شال امر نهی
شکند چنانکه بقول پیش رو پیش رود • یا از جهة توسعة داخل فرجه از محل قیام
دور شود پس باید که ساعتی درنگ کند بعده برای خود پیش شود • قراءة از مصحف
یا غیر او شکند اندکی باشد یا بسیار در ظاهر روایة نزدیک امام و نزدیک صاحبیه
نه لیکن مکروه است • اما اگر دید و فهمید اما نخواند باتفاق نه • وهمچنین اگر خطی از قرآن
دید و فهمید بصحیح • در جواهر گفته در نماز تفکر کرد و حدیثی یا شعری یاد آورد
یا خطبه انشا کرد • اما تکلم نکرد نه لیکن مکروه است • ۲ و دیگر فعلی که منافی نماز بود در جامع
گفته که اکل و شرب شکند با عمد باشد یا سهو اندک بود یا بسیار مگر قلیلی که از دندان فرو برد
و آن کم از نخود است هو المختار کمافی البرجندی در خلاصه گفته که ابتلاع کنجد
از دندان نشکند و از خارج شکند با صح • و عود سقم از پیش دهن نه • وهمچنین
اعادة آن با قدرة اخراج نزدیک امام ابی یوسف بخلاف امام محمد کمافی الظهیریة اگر قبل
از شروع عین حلاوة و زود و در نماز حلاوة می یابد و فرو میبرد نه • اما اگر قاید
یا شکر در دهان مانده و حلاوة او در اندرون میرود شکند • اگر در دهن او تا الم یا پاره

یا قطره باران افتاد و بجوف رسید نماز و روزه شکند • و خاییدن علك شکند چون
بسیار بود • و همچنین خاییدن هلیله اما اگر نخاید لیکن اندکی از وی بدهن رفت نه اگر
نظر کند بفرج زن بشهوت بر مختار نه لیکن رجعت شود • اگر اشارت کند بسر یا بدست برای
رد سلام نه • لیکن در **جامع از مجموع النوازل** گفته شکند • و اگر مصافحه کند بقصد
سلام شکند • اگر از چیزی پرسیده شد و سر بالا و تحم جنبانید یا پرسیده شد که چند رکعت
گزارده وی بانگشتان اشارت کرد که سه نه • نقض سر موی شکند و کم نه • حك سر یا پا
در یك رکن شکند اگر هر بار دست برداشته و الا نه [illegible] یا بر راسه یا بر دریك رکعت
زند شکند و در دفعه • رکوب شکند و نزول نه تروح بمروحه شکند و بآستین نه • تعمم
و تخمر شکند • و تکویر یکدو پیچ نه • شد سراویل و زر قمیص شکند و حل نه وضع دستار
از سر بر زمین یا از زمین بر سر نه لبس کلاه یا پیراهن شکند و نزع نه لبس خفین و نزع شکند
و تنعل و خلع نه و کلیه آنست که فعل کثیر شکند و قلیل نه یعنی کاری که در وی احتیاج
بدو دست افتد بسیار است و الا اندك و هو اختیار الامام محمد بن الفضل • و بعضی
اگر ناظر یقین کند که فاعل در نماز نخواهد بود بسیار است و اگر شك کند اندك و هذا اختیار
العامة و هو المختار و الصواب کما فی الجامع • و بعضی مفوض است برای مصلی و هذا اقرب
الی قول الامام الاعظم پس اگر عمل دو دستی بیکی کند بقول اول شکند بلی نه امام نجم الدین
نسفی گفته نه لیکن **در زاهدی** از مقیم الحجج گفته که شکند • اگر در صحرا انجا قیام
شد یا زن از مصلا پیشتر شد شکند • و امام ابو علی نسفی گفته نماز زن نشکند که خانه در حق او
چون مسجد است در حق مردان • لیکن در باب چهاردهم او گفته که در صحرا اعتبار تجاوزه
صفوف است در حق امام و در حق منفرد قدر جای سجده را در هر جانب • **و در منیه گفته** اگر جانب
قبله روان شد نشکند اگر بیاپی نرود و از مسجد و صفوف بدر نشود • و بعضی اگر در صف دوم
شد گفته نه و در سیوم شکند این همه آنگاه که بنیت بقبله نشود و الا شکند چنانچه بگمان رعافت نیت
بقبله کرد و ظاهر شد که نبود شکند و اگرچه از مسجد بدر نشود • و در خزانة الفتاوی گفته مصلی
از جای نماز برداشتند و بجای دیگر نهادند اما از قبله تحویل نیافت نه • **در خلاصه گفته** اگر قراءة

ورکوع و سجود در خواب کرد شکند که رکعتی غیر معتبر زیاده کرد • و اگر در رکوع یا سجود خواب
کرد نه و چیزی اعاده نکند اما اگر سجده در خواب کرد سجده باز کرد اتی • و اگر در خواب تا قدر
تشهد نشست پس قهقهه کرد نماز روا است که قعده نایم معتبر است • **در شرح ظهیر گفته** ترك فرض
بی عذر شکند و اگرچه قصد نبود مگر چون تدارك او کند قبل از خروج • و تعمد حدث شکند
و اگر حدث کرد فیه قصد بنا بر آن روا بود و استقبال اولیتر • در **زاهدی گفته** مرور زن
و سگ و خر نشکند و اگرچه از محل سجده گذرد لیکن مار آثم است • **و فی الحدیث** لو علم المار
بین یدی المصلی ماذا علیه من الوزر لوقف اربعین یعنی چهل سال • پس مکانی که در مسجد صغیر
از پیش مصلی گذرد آثم شود از هر جا که گذرد یعنی مسجدی که کم باشد از شصت گز و بعضی چهل گز
مختار این است • و در صحرا آنگاه که از محل نظر خاشع گذرد بر صحیح • و در دکان آنگاه که همه اعضای
مصلی و مار بهم محاذی شوند • و بعضی اکثر اعضا و اگر نصف یا کم باشد نه این همه آنگاه
که سترة عبارت است از چوب و مانند آن بطول گز و غلظت انگشت که او را مقابل یکی از
دو ابرو خلاند و این فاضلتر و مراد از خلانیدن تشبیه است چه نکته تا زمان نماز نیفتد
در زمین در آید یا نه این **در برجندی** گفته و حیله راکب آنست که پیاده شود و از درای
او گذرد • و اگر دو کس متحادی گذرند آثم ترتیب مصلی است و اگر مار خود خلاند و گذرد روا است
کما فی البرجندی • و همچنین اگر غیر مار خلاند کما فی الجامع • و چاه و حوض
خورد و جوی خورد بر اصح ستره نشوند • و ستره امام کافی است و این مستحب است و اگر کان
مرور نبود ترك او روا است • و اگر ستره نباشد یا خواهد که میان مصلی و ستره گذرد به تسبیح
یا اشارت سر یا چشم یا دست منع کند • و جمع مکروه است و بعضی ترك هر دو اولیتر • و دفع نکند
باخذ جامه و نه بضرب و جمیع • و در **کنز گفته** که در صحرا ینعقد ان تیره خط بر مختار اعتبار
ندارد و اگر بر بیند و نزدیك معتبر آن بطولی دراز و بعد ستره کشد • و بعضی چون محراب
کشد • و اگر خلانیدن نتواند القا بر مختار معتبر نه • و معتبران گفته اند که دراز القا کند • **مسئله**
و در جامع گفته که محاذات زن نماز مرد را شکند بدو شرط یکی آنکه نماز مشترك باشد
یعنی هر دو پس امام باشند تا در ادا نوازد نشکند • و اگر زنی بعد از اقتداء مرد با امام پیوست و مرد

امر ابتا خی اشارت کرد و زن قبول نکرد نماز زن فاسد شود نه نماز مرد و چنانکه امام نیت امامت
زن نکند باشد حاضر باشد وقت نیت یا نه نیز قبل از شروع باشد یا بعد از آن والا نماز
زن فاسد شود نه نماز او و حد محاذات آن است که قدم زن بچیزی از اعضای مرد مقابل
باشد پس بمقابله غیر قدم نشکند لیکن در خلاصه که حد او مقابله عضوی از
بعضوی از زن تا اگر زن بر ظله باشد و مرد بمقابله او در اسفل یا پس از اگر مرد بچیزی از
زن مقابل باشد شکند و فرق نیست میان زن محرم و بیگانه بالغه و صبیه مشتهاة اما
بمحاذات امرد مراهق نه و از امام محمد آمده که شکند لیکن در مختار الفتاوی گفته
اگر کودک صبیح و مشتهی باشد شکند و فرق نیست میان محاذات اندک و بسیار نزدیک
امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد شرط است که بقدر رکنی باشد این همه آنگاه که حائل
درمیان نباشد و اگر دیوار باسته یا قصبه قدر رکن یا فرجه قیام مردی درمیان باشد نه
و همچنین اگر زن بر زمین باشد و مرد بر دکان بقدر قامت مرد مسئله باتفاق فائته ترتیب
در وقتیه رواست که رعایت ترتیب در پنج نماز و وتر فرض است مگر چون وقت تنگ باشد که اینجا
وقتیه گزارد و اگر گنجایش بعضی فوائت با وقتیه باشد آغاز از مقدم دارد والا وقتیه روا نه و بقول
بر قول امام روا بود کما فی الظهیریه اگر در وقتیه در وقت فراخ آغاز کرد و در اثنای آن تنگ شد
تا وقت تنگ باشد وقتیه روا نه مگر آنکه قطع کند و در وقت تنگ یا از شروع کند اگر بگمان
تنگی وقت فجر وقتیه گزارد بعده ظاهر شد فراخی او عشا شروع کند اگر بعد از فراغ طالع شد
آن شکند والا نه و اعتبار اصل وقت راست پس اگر فائت ظهر فراموش شد در عصر شروع
کرد و در وقت مکروه یاد آمد قطع کند و بعد از ظهر عصر گزارد این است قیاس قول
شیخین و بر قیاس قول امام محمد اعتبار وقت مستحب راست پس قطع نکند ظهر بعد از غروب
گزارد کما فی الذخیره و مراد از وقت مکروه آن است که اگر بعد از قطع بظهر
شغل کند عصر در وقت مکروه افتد کما فی الکفایه اما اگر آنگاه احمرار یاد یا در آخر وقت
شروع کرد و بعد از غروب یاد آمد تمام کند بعده ظهر قضا دهد کما فی الخلاصه
و مگر چون فائته فراموش شود و یاد نیاید مگر بعد اداء وقتیه و اگر فائته بعد چند روز

یاد آمد

یاد آمد وقتیه باتفاق روا بود و علیه الفتوی و بقول طیانه و در کنز گفته اگر در خلال
جمعه فجر یاد آمد اگر قضا این آن فوت نخواهد شد باتفاق قطع کند والا نزدیک
شیخین قطع کند و بعد از فجر ظهر گزارد و نزدیک امام محمد نه لیکن از حجه گفته
که احتیاط آن است که جمعه تمام کند بعده فجر بعده ظهر و علیه الفتوی اگر ظهر بی کمان
طهارت گزارد بعده عصر با طهارت تازه باتفاق ظهر معید داشت که آن رابعینی طهارت
گزارده این را اعاده نکند که این در نسیان است و در خلاصه گفته اگر ظهر بغیر وضو گزارد
و عصر بوضو و در یکبار او این روایت روا نبود و اگر آن اعاده کرد نه آن و مغرب
گزارد و مغرب روا بود و مگر چون شش نماز فوت شوند پس بخروج وقت سادس ترتیب
ساقط شود و سابعه روا گردد اگر یکی نماز چند روز ترک داد بعده پشیمان شد و با
وقتیات شغل کرد و قبل از قضاء آنها باز نمازی فوت شد پس باتفاق این وقتیه
روا نه لیکن در نهایه گفته که فتوی بجواز است نمازی ترک کرد بعده پنج نماز گزارد
باتفاق آن را قضا کند و ایشان را اعاده و اگر هیچ نکرد و ششمی نیز گزارد این باجماع
روایات و آن قضا کند و پنج میانه بقول امام باز گزارد و بقول صاحبیه باز نگرداند
و اگر پنج نماز ترک کرد بعده یکی گزارد باتفاق آنها را قضا کند و این را اعاده و اگر هیچ نکرد تا ششم
گزارد این باجماع روایات و آنها را قضا کند و در ششمی اختلاف مذکور و فتوی بقول
امام است کما فی الجامع و ترتیب نقله بعد از کثرة نزدیک امام فضلی عود کند هو
الاظهر کما فی الهدایه و بقول امام سرخسی نه هو الصحیح و به یفتی تا اگر از زمانها
ماهی یک نماز باقی مانده وقتیه باتفاق روا بود و علیه الفتوی کما فی الجامع و اگر
قاضی شهرستی فی قضا کند بعده سه ظهر و همچنین روا بود کما فی الذخیره فصل ۱۵
باب دهم در زلة القاری و این قضا یا بذکر حرفی است یا حرفی. در تتمه
گفته اگر معنی تغیر یابد چنانچه عفص عافص شعر بجای عصف عاصف شعیر باتفاق
شکند والا چنانچه فلا تکهر بجای فلا تقهر نزدیک طرفین نشکند که ایشان معنی را
اعتبار کنند و آن بجاست که التقهر والکهر الغلبة و نزدیک امام ابی یوسف شکند

که وي مثل و نظیر را اعتبار میکند نه معني تنها را از ینجاست که اگر در آیه فیها فاکهة
ونخل ورمان بجای رمان تفاح کوید بقول طرفین نشکند وبقول امام ابي یوسف شکند
که لفظ تفاح در قرآن هست • اگر سین سبحانك یا میم اسمك یا دال جدك بصاد یا
بانون خواند شکند • ودر عین عزیز بجا اختلاف است • ذال اعوذ بدال نه من الشیطان
بتا شکند لیکن در خلاصه و منیه گفته نه • اگر الحمد بحا خواند نشکند و بها شکند
وکذا في الذخیره صراط بسین نه • صراط بتا مستقیم بطا دو روایة است •
مغضوب بظا یا ذال یا زا شکند ضالین بهر سه نه کما في الخلاصه • آمین بتشدید اصح
نه • در ناس ذال اعوذ بدال نه سین ناس بطا و بصاد شکند • وهمچنین صاد صمد
بسین کما في الخلاصه • در فلق فا و فلق بحیث و شین شر بتا و ثا و نفاثات بسین
وسین حاسد وحسد بصاد و دال ایها بتا شکند لیکن در خلاصه گفته که سین
بصاد نه • ومن مکسوره به من مفتوحه شکند • در اخلاص یکي از پنج دال بتا شکند
وصاد صمد بسین شکند لیکن به اصح نه که معني هر دو یکي است • اما تاء قل کلمات
بي عذر و تبانه کما في السراجیه • در حطب تا رتبت بدال و سین سیصلی بصاد وطاء
حطب بتا و سین مسد بصاد شکند • در نصر صاد نصر بسین و تا تو ابا بطا شکند
و عین استغفره بجای اصح نه کویند که امام محمد ایاما بجای تو ابا خواند از امام ابي
یوسف پرسید گفت نمازت شکست باز این سخن با امام کسایي کرد گفت نه که این
نیز لغتي است پس واو او اب و اواه و تو ابین بیا نشکند کما في السراجیه • در خزانه
المفتیین گفته شتا بطا و صیف بسین شکند • وهمچنین یدع بتسکین دال
وتضلیل بطا شکند • در خلاصه گفته بذال نه تواصوا بالحق وتواصوا بالصبر بسین نه
ضحیها بظا ضحیها بسین شکند • وطلع بتا نه • والتین بطا شکند • سوط بصاد یا بتا
وبقوطي شکند • در قنوط دال بجمد بذال و بصاد شکند و بظا باید که شکند لیکن در
کنز گفته شکند • در ترغیب گفته نستعینك و نستغفرك و نسجد و نسعی
بصاد و نصلي بسین عذابك بدال شکند علي نستغفرك بجای اصح نه • ملحق

ملحق خوانده نه وهمچنین ملحق کما في الذخیره وهمچنین ملحد کما
في الکنز • سین سبحان بصاد وظاء عظیم بذال یا بزا شکند اما بضاد نه
کما في الخزانه • تا التحیات بطا نه • وهمچنین حاء او بها در حوطي کما في الخزانه
الطیبات بتا الصلوة بسین شکند • وهمچنین الصالحین بسین لیکن بمختار وي
خلاصه نه • صل بسین شکند لیکن در خلاصه و خزانه گفته نه • در مختار الفتاوی
گفته که اگر این تبدیل بخطا باشد و معني متغیر شود باجماع نشکند چون ان للمسلمین
بواو • والا اگر فصل در این دو حرف بي مشقه ممکن باشد چون طا با صاد شکند والا
چون ظا با ضاد • و صاد با سین و طا با تا بقول اکثر نه • بس الحمد بها مغضوب بذال
اعوذ بزا صمد بسین بقول ایشان نشکند و علیه الفتوي اکثر المشایخ و اگر بعمد باشد
شکند • و اگر بر زبان او چنین می رود یا تمیز نمي تواند بمختار نه و در ذخیره
گفته اگر مبدل در قرآن یافته شود نشکند والا اگر در معني موافقه باشد نزدیك
طرفین نشکند و نزدیك امام ابي یوسف شکند • لیکن در رساله سیف السنه گفته
که این بقول طرفین رجوع کرده هو الاصح • و اگر مخالفه باشد اگر قرب مخرج بود چون
طا وصاد بقول عامه شکند و بقول بعضي نه از جهة ضرورة والا شکند حاصل
آن است اگر مبدل در قرآن نباشد لیکن در حرفین اتحاد مخرج باشد یا قرب و ابدال
رسم بود نزدیك بعضي نشکند و علیه الفتوي • وهمچنین اگر اتحاد و قرب نباشد
اما ابتلاء عام بود چون ذال بجای صاد و زا بجای ذال و ظا بجای ضاد ٣ و یا بزیادتي
حرفي است در خلاصه گفته اگر تغیر معني شود چون وانکم لمن المرسلین وان سعیکم
لشتي شکند والا نزدیك عامه نه و از امام ابي یوسف دو روایة است چون یدخلهم
بزیادتي میم وانه عن المنکر بزیادتي یا • انا رادوه بد و دال • اما تغیر باشباع
ضمه نه کما في الکنز ٣ و یا بنقصان حرفي است پس اگر تغیر نه هل باتفاق
نشکند چون جاءکم تهم بترك تا در جعل • فسبحان الذي بترك فا واجد در قرآن بود
و فا آمده که بترك فا و واو نشکند کما في الخزانه والخانیه • والا شکند

لا در خلاصه و خزانه گفته

چون ما خلق الذکر والانثی بترک واو که قسم معتسم به می شود در زخیره
گفته اگر حرف زاید حذف کنند واصلی کی از دو قاصد نباشد به قول امام
نشکند چون الواقعة واصواتکم بحذف ها و میم در کنز گفته الرحمن الرحیم
بترک الف ولام نه در خلاصه گفته بر جیم مطلع الفجر دو م منقطع شد نه ۳ و یا
بوصل حرفی از کلمه بکلمه دیگر چنانچه کنعبد نعلیهم هلمن حمده نصر الله به صحیح
نه واگر چه بعد باشد ۴ و یا بقطع کلمه از ماقبل او در رساله گفته ال یا ات
گفت و دم منقطع شد بعده حمد لله گفت به اصح نه و در سراجیه گفته حیاتهم جمالهم
اولیتر آن است که از سر الحمد لله گوید و در زخیره گفته اگر بعض کلمه گفت و از
جهة انقطاع دم یا نسیان تمام نکرد بعده بباقی اعازید یا بعد از اتمام قراءة
بفراموشی باز اندر گذشت و بعد از گفتن ال یاد آمد پس وی ترک کرد و بنوع شد
یا بعض کلمه گفت وآن اکذا شت و به کلمه دیگر خواند در ین صور نزدیک بعضی
شکند و علیه الفتوی الحلوانی و بقول اکثر آن بعض نمی شکند فکذا البعض
والا شکند هو الصحیح کما فی الخزانة ۵ و یا بدل کلمه است بجاء کلمه دیگر
پس اگر مبدل در قران باشد و در معنی موافقه بود نشکند چون طعام الفاجر بجاء طعام
الاثیم و همچنین اگر مخالفه بود باختلاف متعارف چون الحکیم بجاء العلیم اما با اختلاف
متباعد شکند بقول طرفین هو المختار کما فی المختار چنانچه آیه رحمة بآیه عذاب
ختم کند یا بر عکس یا در الرحمان علم القران الشیطان یعد کم الفقر بزبان وی الشیطان
الرحمان رفت اما بر قول امام ابی یوسف بقولی نه اگر خطا کرد و علیه فتوی الفقیه ابی الحسن
و هو مختار ابن المقاتل و بقولی از دو روایت است لیکن در خلاصه گفته که به صحیح از و
شکند و اگر در قران نباشد و در معنی موافقه بود چون الحدان بجای یک بان لا شک فیه
بجای لا ریب فیه نزدیک طرفین نشکند و نزدیک امام ابی یوسف شکند و الا چون
قد سرع بجاء و قسوره باتفاق شکند و در خلاصه گفته این انگاه است که آن کلمه
تسبیح و تحمید و ذکر نباشد ان هی بجاء انا هو نه و همچنین هر مذکر را که مونث گوید

یا عکس یا مخاطب را غایب خواند یا بر عکس لما یرید بنانه الذی بجاء التی نه
مکان بجاء مکین نه یسری بجاء عسری عفو است کما فی السراجیة ۷ و یا
بزیادتی کلمه است در زخیره گفته اگر آن کلمه در قران باشد و تغییر ند هد باجماع
نشکند چون ان الله کان بعباده خبیرا بصیرا و قد خسر الذین کفروا و کذبوا
بلقاء الله و همچنین رب العالمین اجمعین کما فی الظهیریة والا شکند باتفاق
چون الذین امنوا و کفروا بالله فاما من امن و طغی و اگر در قران نباشد و تغییر نزدیک
عام نشکند و هو قول الطرفین خلافا لابی یوسف چون فیهما فاکهة ونخل وتفاح
و رمان والا شکند باتفاق چون لیزدادوا اثما و هما باظهار یحذوف
وحذف ظاهره چون ما خلق الذکر باظهار الف ولام هم یحسنون انهم بترک
همزه ۸ و یا بترک کلمه است در غایة گفته اگر در معنی تغییر نغیند نشکند چون
لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک بترک من جزاء سیئة سیئة مثلها بترک
سیئة دومی والا به صحیح شکند چون فما لهم لا یؤمنون بترک لا ۹ و یا بتکرار
کلمه است در ظهیریه گفته اگر مغیر باشد به صحیح شکند چون رب رب العالمین
فالا نه ۱۰ یا بدل کر آیتی است بجاء آیتی در خلاصه گفته اگر بعد از وقف بایه دیگر باسعت
ایه آغاز یک نشکند چون والعصر ان الابرار لفی نعیم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم شر البریة والا اگر تغیر ند هد نشکند چون الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم جزاء الحسنی
بجاء کانت لهم جنات الفردوس والا شکند نزدیک عام هو الصحیح چون ان الابرار لفی جحیم و ان
الفجار لفی نعیم در ظهیریه گفته این قول طرفین است نزدیک امام ابی یوسف نه و ابی
ابن مقاتل و ابن مبارک و ابو نصر و ابو جعفر برینند و علیه فتوی الشیخ ابی منصور الماتریدی
کما فی المنیة ۱۱ و یا بتقدیم و تاخیر است در زخیره گفته اگر در محل باشد و معنی تغیر
نیابد نشکند چون یوم تسود وجوه و تبیض وجوه والا شکند و اگر در کلمات باشد و
تغییر ند هد نشکند چون لهم فیها شهیق و زفیر والا شکند و اگر در حروف باشد
در رساله گفته تغییر شکند چون کعصف بجاء سرخ بجاء کعصف و حرف الاول

امام ابی یوسف شکنند و بر قول امام محمد نه ۱۲ و با ترک وقف و وصل است در ذخیره
گفته که فتوی بجواز است ۰ و اگر چه تغیر فاحش باشد چنانچه بر لا اله وقف کند بعد
الا هو کحیله ۰ و انهم اصحاب النار الذین یحملون العرش بی وقف خواند ۱۳ و با
ترک مد و تشدید است در خلاصه گفته که بمختار نشکند و اگر چه معنی متغیر باشد لیکن
در ظهیری گفته اگر بجهت مد تغیر افتد به صحیح شکند چونه ولما جاء موسی ۱۴ و با خطا
در اعراب است و فتوی بجواز است و اگر چه تغیر فاحش باشد چون وعصی آدم ربه بنصب میم و رفع
باء و ایاك نعبد بکسر کاف ۰ المصور بفتح واو ۰ اذا ابتلی ابراهیم ربه برفع میم و نصب باء
وکذا فی الذخیره والظهیریة در مختار گفته که بقول عامه نشکند بتشدید
مخفف و مد مقصور و همزه آتی و ادغام مظهر و تسکین متحرک و عکس اینها و نه ابدال
حرکه لعموم البلوی در فتح القدیر گفته که وضع مظهر بجای مضمر نزدیک بعضی
شکند و از خلاصه گفته که نه در ظهیری گفته اگر قراءت خطا افتاد و نه وجه دلالت بنسبت
کنند و یکی بجواز حمل بین کرده شود و علیه الفتوی ۰ در برجندی گفته اگر لحنا
فاحش خواند و باز گشت و صحیح خواند روا بود در ذخیره گفته اگر قرآن بوجه تغنی
میخوانند اما کلمه را نمی شکنند و تبدیل حرف و زیادتی و کمی میکنند پس معنی از آیتی و از اقتباس شکند
واین نزدیک علماء ما مستحب است در نماز و بیرون نماز اما اگر کلمه را بگردانند و کم و بیش کنند شکند
که این منهی است و در حروف مد و لین مد او کردن روا است و آن الف است و واو و یا فصل ۱۶
شانزدهم فی الحدیث لا تترکوا الجماعة فان رکعة واحدة یصلونها فی جماعة
خیر لکم من عشرة آلاف رکعة تصلونها وحدانا و فی آخر باعث السعید ثلث علامات
قوت الحلال فی بکره ومجالسة العلماء والصلوة الخمس مع الامام باعث الشقی ثلث علامات
قوت الحرام واجتناب العلماء والصلوة وحده الحدیث فی المسعودیة در هدایه گفته که جماعت
سنت مؤکده است فی الحدیث الجماعة من سنن الهدی لا یتخلف عنها الا منافق
در هدایه گفته که این از سنه مؤکده است اگر شهری جماعت ترک کرد قتال کرده شود با وی
و اگر یکی ترک کند زده و نیل کرده شود در خزانه گفته که جماعت را بسبب باران

وخلاب

وخلاب ترک کرده نشود که پیغامبر علیه السلام فرمود هر کجا شنمانی کرا اهل بنشستید گفتند یا رب
بلی فرمود کسی که او را گرما سخت و سرماء سخت و باران و خلاب از حضور جمع و جماعة
نگاه دارد لیکن در بستان گفته که اگر بعید از مسجد بترسد از باران و فساد جامه بالای بنود که
بخانه گزارد و در سراجی گفته که بر نابینا حضور لازم نیست و اگر چه قاعد یابد و نه بر مقعد
و بیمار ناتوان در جامع گفته که اقامت جماعت در خانه بغیر از جماعت مسجد است یکی در فضلیت
تو اصح که این دو صحیح دو فضلیت است و آن یکی کما فی تراویح الخلاصه و اولیتر با مامت
اعلم است بعلم نماز بشرط قدرة بر قراءت حسنه و اجتناب از فواحش ظاهری اما اگر وی عمل
نکند بر علم خود چنانچه طمانینه ترک کند کما فی البرجندی بعد ازو اقرا بعد ازو اورع
ای محترز از شبه بعد ازو اسن غیر متغیر العقل بعد ازو ارضی عند القوم و بعد از وی خوبی و بعد از وی
احسن صلوة کما فی الترغیب و بعد ازوی اشرف ایشان از نسب کما فی الجلالی
و اگر بیشتر دو کس جمع شوند قرعه افکنند یا یکی را اختیار کنند و اگر اختلاف افتد اعتبار اکثر
راست و امام محله اولیتر است و اگر چه غیر افضل باشد و همچنین صاحب خانه مگر چون بادشاهی
سلطان یا قاضی باشد کما فی البرجندی و مکروه است بتنزیه امامت بنده و اگر چه معتق
باشد و بدوی و اگر چه بلدی شود مگر چون عالم باشد و فاسق ای مرتکب کبیره چون نمام
و مرائی و امام با جرت و عاق کما فی التحفه و همچنین مغنی و مطرب و لاعب بنرد و شطرنج
کما فی الکنز اگر فاسق را از امامت منع نتوانند کرد جمع ترک نکنند و در سایر نمازها
اگر به مسجد دیگر رود آثم نشود کما فی البرجندی و نابینا و حرامزاده و این همه
انگاه که غیر ایشان بهتر افضل از ایشان باشد و اگر اینها افضل از وی باشند نه و مبتدع اگر بدعة
او وی را بکفر نرسانیده والا روا نه لیکن در ترغیب گفته روا بود که چون امامت کرد و مشابه
مصلیان شد شرع باسلام وی حکم کرد و هذا الابعد از نماز اقرار کند بکفر خود نماز
گذارده روا بود و در زاهدی گفته از امام ابو یوسف که نماز پس متکلم روا نه و اگر چه تکلم بحق
کند که تکلم بدعت است و نماز پس مبتدع روا نه و در کنز گفته و محبوب و کسی که
برص ظاهر دارد و امرد و سفیه و در ترغیب گفته مکروه است امامت کسی که در نماز کرسنه کند

وکیی که بسیار سرفه کند مکر متبرک کما فی الخلاصة وکیی که در جا وصل وقف کند و خوشخوان
کر قوم با واز خوش او مشغول شود واز خشوع وتدبر باز ماند که بناء نماز بدین است
نه بر آن پس باید که امام خاشع وکریان باشد تا قوم را حضور شود ودر خلاصه کفته
مکروه است امامت کیی که قوم از وکاره باشند از جهت فساد وی یا از جهت احمقیة قوم و اقتدا
بشافعی روا است بشروط ودر جامع کفته که اکر شاکی نباشد وماء قلیل حتی
معرفتك تکوید کما فی الغایة وریاض الناصحین وتعصب ای بغض حنفی نکند
وکودك نباشد ووضو باب مستعمل وقلیل عند نا نکند وربع سر مسح کشد
واز عینی دوراه وضو کند واز منی شوید وغیر آن از اسرار شوید ودست ودهن
بعد از خوردن سوسمار ومثل آن بشوید وترتیب در نماز نگاه دارد
ومکرر نماز نباشد وترا فی بجهة نکند وتجاوز از مغرب نکند ومعاد
زن نبود ولحن در قرآن نکند وسخن در نماز نکند ودر روایت اقتداء متوضی بمتیمم
نزدیك شیخین خلافا لمحمد رحمهم الله تعالی اما اکر یکی بر مکان طهارة آب
وضو کرد ودیکری بر مکان نجاسة او تیمم کرد اقتداء آن باین روا نبود وهمچنین
اقتدا متوضی که نزد او آبی باشد اما در جنازه باتفاق روا بود وغاسل
بماسح موزه یا جبیره باتفاق وقایم بقاعد نزدیك شیخین ونزدیك
امام محمد مکروه تحریم وصحیح اما امامة احدب بر ماخوذ عامه علماء روا است
واکرچه قیام او از رکوع متمیز نشود لیکن در ظهیری کراهیت وخلاصه وترغیب
کفته که بر اصح وصحیح روا نه وسوی یمومی ومتنفل بمفترض نه اقتدا
مفترض بمتنفل روا نه بکنی ارنده فرض دیکر و نه مرد بزن یا کودك نابالغ در
دستر ونه در نفل بر مختار پس اقتدا اکر کرده نشود در آن او بیخ بر صحیح لیکن در
ترغیب کفته که پس ده ساله بر ماخوذ روا است اما اقتدا بالغ غیر ملیح روا
وهمچنین اقتداء کودك بکودك کما فی الخلاصة والظهیریة ونظاهر
بمعذور ما معذور بر معذور روا است ونه قاری بامی ای کسی که قرآن تواند

جواز نیاید ندارد ونه لابس بعاری اما امی وعاری بعاری روا است ونه عتی
مومی بمومی واز مضمرات کفته که وی در نماز خود درین مواضع تقوی
شارع شود تا وضوء وقهقهه شکند وقضا واجب آید وبنوطی نه وهو الصحیح ودر
خلاصه کفته ونه مسافر بمقیم بعد از وقت اما در وقت روا است واقتداء مقیم
بمسافر مطلقا روا است ونیاید که تمتام وفافا والثغ امامت کند تمتام آنست
که کلمه نتواند کفت مکر پس از آنکه او را در سینه بسیار ردها بکرداند وفافا آنکه
قادر نبود بر اخراج مکر بعد از تکرار فا والثغ آنکه قادر نبود بر تکلم سین
وبجای او ثا کوید وهمچنین کیی که بر تکلم بحرفی قادر نبود ودر ترغیب
کفته که اقتدا اینها تام ونه تمتام وفافا که بر زبان او تا وفا رود درست نه وهمچنین
بالثغ والیغ که سخن بید کر کند وزبان او کاه سخن نکرد ودر ذخیره کفته الثغ
که بر تکلم بعضی از حروف قادر نبود سورتی خواند که در و آن حرف نباشد وفاتحه
ترك نکند واکرچه تغییر افتد واکر آن سورتی خواند بصحیح روا نه واکر سورتی چنان
نیابد بقول خاموش باشد والا شکند وبقول بعکس اما فتوی بر آن است
که اکر دوز وشب می کوشد روا بود والا نه اما امامت او بقولی روا است وبقول
عامة نه وایت در اقتداء اوست ودر خلاصه کفته اکر میان امام وقوم دیوار کوتاه
بود روا بود وهمچنین باتفاق اکر دراز باشد ودر وی باشد کشاده یا
سوراخ که از وصول بامام ممکن باشد وحال امام بر و مشتبه نشود بسماع
یا رویة اما اکر دری باشد بسته یا سوراخی خرد لیکن حال مشتبه نشود اختلاف است
ومختار امام حلوانی روا است که اعتبار اشتباه راست واکر بر بام مسجد اقتدا کند
بامام مسجد اکر اشتباه نشود روا بود بشرط آنکه در پس یا یمین یا یسار او باشد
واکر امام اوست نه واکر برابر اوست اختلاف است این شرط در سراجیه کفته واکر
دیواری است که میان خانه وی ومسجد است اکر مشتبه نشود روا بود اما اکر بر بام خانه
خود که متصل باشد بمسجد استاده نه واکرچه اشتباه نشود لیکن در ظهیری کفته اکر

اطلاع یابد بر اصح روا بود واگر بیرون از مسجد بود کافی استد که متصل است به مسجد
روا بود واگر صفوف متصل باشد ودر ترغیب گفته اقتدا از خارج دوات
اگر مسجد پر شده و صف تا در رسیده واگر تا در نرسیده ودر میان بعد گردد
وجه مانده روا نه وعلیه الفتوی ودر ذخیره گفته اگر صفوف متصل اند
لیکن مسجد پر نشده نزدیک بعضی روا بود وفناء مسجد حکم مسجد دارد تا اقتدا
درو روا بود واگرچه صفها متصل نباشد ومسجد پر نباشد ودر سراجی گفته که اصح
اقتدا در مسجد بیرونی بر صحیح روا است واگرچه در وجی پر نشده اما آنگاه که بدر و نیز
استند ودر خلاصه صحیح گفته اگر در میان راه باشد تنگ که گردون واوقار نتواند
گذشت روا بود والا نه واین آنگاه است که صفها متصل نباشد والا روا است اگر بر راه
سر کسی باشد واگر یکی باشد نه واگر دو باشند بقول امام ابی یوسف روا است
وبقول امام محمد نه اگر امام وقوم در راه استاده اند اگر در میان فرجه بقدر گردون نباشد
روا بود وهمچنین در میان صفوف واگر راه بلند بود وصفوف آنجا استاده نماز ایشان
وکسانیکه در پس ایشانند روا نه اگر در بیابان فرجه بقدر دو صف روانه ودر نماز گاه عید
فرجه مانع نه واگرچه بسیار بود ودر مسجد جنازه اختلاف است لیکن در مسجد خلاصه گفته
که مسجد جنازه وعید بر اصح حکم مسجد ندارد ودر کنز گفته که این در بیرون عید تا نماز
عید حکم مسجد دارد بر صحیح وبعد از ین نه تا روا است که جنب وحایض در آید اما آن
در همه روز تا حکم مسجد دارد ومراد از ینها داخل دیوار هاست اما در خارج اگر صفوف
متصلند روا است والا نه ودر خلاصه گفته اگر در میان جوی باشد که کشتی وزورق در رو
میرود مانع است والا نه هو المختار آب در رو باشد یا نه کما فی الجلابی مسلم اگر مقتدی
یکی باشد امام او را از راست خود استاده کند واگر دو مقتدی شود وتوسط تا در افضل است
واگر در یمین صف یا یسار او استد مسیء باشد وداخل با نقص طرفین رود واگر باب
باشند یا یمین واگر صف پر باشد صبر کند تا یا دیگر بجنب او امام استد وتعجیل نکند
مگر چون از رکعت نرسد ویکی متاخر شود در ظاهر مقابل وی در خلف ویسار اساءة

امامه پس استد کما فی الظهیریة واعتبار قدم راست ما اگر بر او امام اقتدا روا
بود ودر جامع گفته اگر قدم مقتدی قدام امام بود روا نه وبقولی روا است اگر محاذات
بجزی از قدم باقی باشد اما بر اصح اعتبار اکثر را است واگر قدم در صغر وکبر
مختلف باشند اعتبار کعب را است بر اصح ویکی بر ابی امام استد نی فرجه ونه
امام محمد آمده باید که انگشتان او نزدیک کعب امام باشند وجهة دیگری
آید وی از یمین بخلف آید وقرب از امام افضل است وهمچنین قیام
در صف اول از دوم واگرچه این بحذاء امام بود وصف زنند رجال بکتفی که مینا کب
ایشانا هم متقابل باشند فی الحدیث لتسوّنّ صفوفکم او لیخالفنّ الله
فی قلوبکم کما فی المشارق ودر جلابی گفته که مقتدی را
متابعة امام لازم است در فرایض وسنن که در آنها خلاف نباشد والا اگر اخیار
متعارض باشند متابعة کند چون تکبیرات عید وسجده سهو قبل از سلام
وقنوت بعد از رکوع وتر واگر در مقابله او نص یا اجماع باشد نکند
نزدیک طرفین بخلاف امام ابی یوسف چون قنوت فجر وتکبیر پنجم جنازه
ورفع یدین در تکبیر رکوع وجنازه پس در قنوت فجر استاده ماند خاموش
هو الصحیح وبقول اکثر نماز قطع کند تا انتظار بدعة نشود هو الاصح کما
فی الجامع اما در تکبیر پنجم بر اصح انتظار سلام کشد کما فی الظهیریة واگر خطا
باشد باتفاق متابعة نکند چون زیادتی رکوع یا سجود یا قیام یا جلوس در ظهیری
گفته امام سر بر داشت ومقتدی سه بار تسبیح نگفته بر صحیح متابعة کند وبقول
امام مرغینانی تمام کند که بقول ابی مطیع بلخی هر سه رکن است مختار ملتقط
این است واگر در وتر قنوت تمام نکرده متابعة کند واگر قبل از اتمام تشهد بثالثة برخاست
تمام کند واگرچه از فوت رکوع نرسد ومتابعة نیز روا است کما فی الخلاصه
واگر در اخیره سلام داد مقتدی تشهد تمام کند ومتابعة نیز روا است اما دعا
یا درود تمام نکرده متابعة کند کما فی الکنز واگر مقتدی قبل از امام

تشهد خواند وسلام داد یا سخن کرد نماز رواست **در خلاصه گفته** اگر امام
قنوت یا تکبیرات عید یا قعده اولی یا سجده تلاوت یا سهو ترک کند مقتدی
نیز ترک کند واگر رفع یدین در افتتاح یا ثنا یا تکبیر رکوع یا تسبیح یا تسمیع یا تشهد
یا سلام ترک کند وی ترک نکند اگر به پنجم بعد از اخیره برخیزد متابعت نکند
پس اگر قبل از سجده باز گشت وسلام داد متابعت کند والا سلام دهد واگر قبل از اخیره
برخیزد نیز متابعت نکند پس اگر بعد از تشهد سلام داد وامام سجده کرد نماز هم
شکند **در جلابی گفته** لاحق آنست که اول نماز با امام دریابد وآخر فوت
کند چنانچه مقتدی در نماز بخواب وامام بعض نماز گزارد وی اولا بغایت
آغاز بعده متابعت کند ودر عکس می باشد اما نماز رواست واو هیچ نخواند
وسجده سهو نه هد مسبوق در قیام رسید وتکبیر گفت پس امام در رکوع رفت
وبعد از رفع سر او وی برکوع رفت رکعت دریافت وهمچنین اگر در رکوع رسید
وتکبیر ایستاده گفت وچون شروع با نحطاط کرد امام شروع در رفع کرد اما اگر قبل از
انحطاط او شروع در رفع کرد اما اگر قبل از انحطاط او سر برداشت نه لیکن متابعت
لازم شد **ودر ذخیره گفته** مسبوق در رکوع پشت برابر کرد وامام در رکوع
است رکعت دریافت بتسبیح قادر شود یا نه واگر بتسویه قادر نشود نه اگر امام در
رکوع است واو تکبیر گفت وبثنا مشغول شد چون امام سر برداشت وی در رکوع رکعت
دریافت ومسبوق در فاتحه باتفاق ثنا خواند ودر سوره نیز نزدیک امام ابی یوسف خلاف
امام محمد واگر نشنود دو قول است **ودر کنز گفته** که در جهریه نخواند ودر سریه خواند علی القول
اگر در رکوع رسید اگر بتبار که فوت می شود نگوید صحیح در رکوع رود ودر تسبیح گوید نه ثنا اگر ایستاده گفت هم است لیکن
در محل است اما اگر در قومه یا سجده اولی یا جلسه رسد اگر خوف فوت اولی یا ثانیه نبود گوید **کما فی الذخیرة**
اگر در قعده اولی رسد باتفاق بعد از ثنا نشیند واگر خواند وامام برخاست باتفاق
متابعت کند واگر نشست وامام قبل از آغاز برخاست نیز متابعت کند باتفاق وهمچنین بعد از
آغاز بقولی وبقولی بعد از اتمام متابعت کند که قطع ذکر نشاید واگر در اخیره رسد وامام

قبل از سلام داد برخیزد ومسبوق نماز گزارد اما بعد از آغاز دو قول است **در خلاصه** گفته
امام بظن سجده سهو داد ومسبوق متابعت کرد بعده معلوم شد که بر امام سهو نبود
نماز مسبوق بر اشهر شکند وبقول ابی حفص کبیر نه ماخوذ صدر شهید این است
واگر هیچ معلوم نشد باتفاق نه امام به پنجم برخاست ومسبوق متابعت کرد این شکند
اگر آن به چهارم نشسته والا نه تا سجده نکند وچون کند نماز هم شکند مسبوق اگر
بقضاء فائت آغازد بعده متابعت کند مکروه بود وشکند وعلیه الفتوی کما فی
العتابیه مسبوق در حق قراءة قاضی اول نماز است ودر حق تشهد قاضی آخر نماز
پس اگر بر کعت از مغرب رسید در قضا در هر دو رکعت فاتحه با سوره خواند واگر در یکی
نخواند شکند ودو تشهد بجا آورد واگر برکعتی از چهار رکعتی رسید چون
بقضا برخیزد ودر اولی وثانیه فاتحه وسوره خواند ودر ثالثه مختار است وفاضلتر آنست
که خواند **لیکن در ترغیب** از امام اسبیجابی وشیخ برهان الدین گفته اولیتر آنست که
در ثالثه فاتحه نخواند که مسبوق را حکم مقتدی ومنفرد است از روی خواندن سنت
واز آن روی بدعت وچون سنت با بدعت جمع شود ترک آن بهتر باشد از اتیان این
ووی بعد از اولی نشیند نه بعد از ثانیه واگر برکعت از چهار رکعتی رسید در قضا
در هر دو خواند والا شکند واگرچه امام در آخرین قاضی قراءة باشد **گویند**
که یحیی از استاد خود امام محمد پرسید که مسبوق قاضی اول نماز است یا آخر نماز
که در حق قراءة وقنوت اول نماز ودر حق قعده آخر یحیی بوجه سخریه گفت که این
نماز معکوس است امام گفت لا افلحت ببرکت دعاء او چنان باشد یاران فلاح یافتند
ووی نیافت **کما فی الظهیریه ودر ترغیب گفته** جماعت مخلوط مسافر ومقیم
اقتدا کردند امام بدو نشست وبسیوم برخاست مسافران متابعت کنند ومقیمان
نشینند تا سلام بعده اگر خیر کند از نیت اقامت دو رکعت لاحقانه گزارند والا
مقیمان نه وهمچنین اگر بر او شیء برخاسته ۳ **در خلاصه گفته** نماز نفل بجماعت
بوجه تداعی مکروه است اما اگر بی آذان واقامت در گوشه جماعت کنند نه وامام

حلوانی گفته اگر جز امام سه کس باشند باتفاق مکروه نه و اگر چهار باشند بر اصح
مکروه بود اگر یکی نماز بجماعت نرسید در خانه گزارد با اهل خود و اگر با کودک عاقل
گزارد ثواب جماعت یابد و اگر کسی نداشته تنها گزارد باذان و اقامت و در تحمید
و تسمیع چون منفرد است ودر کنز گفته اگر کسی بجماعت نرسید او را نماز تنها در
مسجد خود و بجماعت در مسجد غیر بابی است و از سراجی گفته اگر در آمده اینجا
گزارد و الا تتبع کند لیکن در قنیة گفته اگر بعد از نیت اقامت مسجد غیر شنید
آنجا رود و علیه الفتوی و از خانیه گفته اگر بعد از آغاز در مسجد اقامت غیر
شنید قطع کند اگر بسیار نگزارده اما اگر در خانه خود آغاز کرده و از مسجد خود یا
غیر شنید قطع نکند و تکرار جماعت در مسجدی که او را امام و مؤذن و قوم
معین باشد سیاح نه چون اهل مسجد بیشتر گزارده باشند و الا رواست و از امام
ابی یوسف آمده اگر سه چهار کس در گوشه گزارند باذان و اقامت نیکو بود لیکن
در جلابی گفته که اعادهٔ آذان باتفاق روا نه اما در مسجد قوارع تکرار
رواست و اگر بعض قوم باقامت و جماعت گزارد بعده امام و مؤذن با بقیه گزارد
این مستحب است و آن مکروه و اگر بعضی از قوم آذان آهسته گفته بجماعت گزارند
بقیه بجماعت گزارند که آن معتبر نیست اگر در محلت دو مسجد باشد در اقدم گزارد و الا
در اقرب یعنی از جانب در کما فی السراجیة و الا مخیر است اما اگر قوم یکی یا
باشند اگر فقیه بود در دیگر رود و رفتن از مسجد محله بمسجد جامع ترک افضلست
اگر مؤذن حاضر نشود قوم اذان گویند و گزارد اگرچه یکی باشد و بمسجد دیگر نرود
و اگر قوم نیاید مؤذن باذان و اقامت گزارد و اگر کعبتی فوت شد فاضلتر نماز در مسجد
خود است در نصاب گفته اگر عید باشد بمسجد دیگر باید که قبل از وقت رود
و در مسعودی گفته اگر قبل از وقت بجماعت دیگر رود مکروه نبود و همچنین در وقت
برای آموختن علم و در ظهیری گفته اگر بعد از وقت رود بد کرده باشد و در مطالب
گفته ایمن نزدیک ما آنکه مکروه است که اهل محله در امامت بوی محتاج باشند فصل هفدهم ۱۷ در وتر

وإن خرج بعد دخول الوقت كان مسيئاً في الظهيرية قال الهندواني رحمه الله إنما يكره عندنا [illegible] صاحب الدراية لمحلته في الإمامة كذا في شرح جامع الفتاوى [illegible] المؤمنين [illegible]

ونوافل بدانکه وتر سه رکعت است بیک قعده و یک سلام و بعد از سورهٔ ثالث قبل از
رکوع در ثالثه دست بردارد و تکبیر گوید و دست بندد و قنوت خواند اللهم انا
نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر
ونشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد
والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک
بالکفار ملحق جزم صد راست ای ثنا میکویم ثنای نیکو و مراد از لا
نکفرک کفران نعمت است و نترک تفسیر نخلع است ای میگذاریم و جدا
میشویم از نخالفان تو و نحفد ای می شتابیم در خدمت تو و ملحق
بکسر حاست بر اصح بمعنی لاحق در قنیه گفته که بقوطی بجند کلمه
واو نگوید اما اولیتر است که گوید که در واو عطف تعدد اثنیه است چنانچه
در تشهد ودر جامع گفته که در وتر دعای موقت نیست غیر این دعا و
اتفاق کرده اند صحابه رضی الله عنهم بر قرائت این ودر کنز گفته کسی که این دعا را
نخواند یا رب را سه بار بگوید یا اللهم اغفر لی را سه بار یا ربنا آتنا فی الدنیا
را و در ذخیره گفته که وتر در رمضان بر مختار مشایخ بخارا در خانه گزارد
که صحابه رضی الله تعالی عنهم بر جماعت اتفاق نکرده اند مرویست که
فاروق بجماعت میگزارد و ابی بن کعب تنها رضی الله تعالی عنهم لیکن در
کنز گفته بر صحیح جماعت فاضلتر و اقتدا در وتر خارج رمضان
روا است و آنچه در بعض کتب ناجواز گفته مراد کراهت است لیکن در هدایه گفته
که اجماع کرده اند که خارج رمضان بجماعت نگزارند و فایت با امام در ر مسبوق
قنوت نخواند که تکرار او در محل مشروع نه بخلاف شاک و اگر در رکعت اولی یا
ثانیه بسهو خواند در ثالثه نخواند در ظهیری گفته اگر بر رکوع ثالثه رسد
قنوت نخواند در مختار از جامع صغیر گفته که امام و مقتدی بر مختار آهسته
خوانند و سنت مؤکده قبل از فجر بعد از ظهر و مغرب و عشا دو رکعت است

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 5

بعد غسل مغسولی نه باشد باقی ماند بعد از مسح ممسوحی یا از مغسولی که آن
ممسوح کرده ودر جامع گفته که مسح به قایم رواست بعوض واکرچه بلّه رسد ونزدیک
عامه اکر رسد روا بود ۷ وغسل رجلین تا شتالنک با شتالنک وسنت او ۱ بدایة است
به تسمیه بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام یا بسم الله الرحمن الرحیم وجمع نیکوست
ومحل او بصحیح قبل از استنجاست پیش از کشف وبعد او پس از ستر این در هدایه
گفته • واین در ظاهر روایة است لیکن بصحیح سنت است ۲ وغسل یدین
تا رسغین سه بار قبل از استنجا وبعد او ب مختار این در بیرجندی گفته پس اگر
آوند صغیر باشد بشمال کرد ویمین ریزد سه بار باز عکس کند ودر کبیر دست بی کوزه
درآرد والا مستعمل شود واکر دست پلید باشد بغیر امر کند بصب والا بمندیل کرده شوید
والا بدهن کیرد والا تیمم کند • ودر حاشیه چلبی گفته که بجمع سنت حاصل نمی شود بلکه
نزدیک است که محل فرض باشد وبسا بود که مودی شود به تنجیس عرق دلیک در سعودی
گفته از امام طحاوی گفته که چون سه بار دست را شوید وهر بار از عروه ها
کشید که بار اول گرفته دست نیز پاک شود وبقول امام سرخسی ورای بار اول
سه بار دیگر بشوید وهما خطا کرد که اول بار گرفته پاک شود ۳ واستعمال مسواک
ودر جامع گفته که مسواک کند در حال مضمضه طولا نه عرضا عرض سن ایمن از
اعلی پس از اسفل وهمچنین ایسر پس بر زبان • واستعمال بکند بعقد این در کنز گفته
گفته که بقبضه نکیرد که مورث بواسیر است بلکه ابهام وخنصر زیر مسواک نهد
وباقی زبر او • واستعمال نکند چهره وطرف او • واورا نمکد که مورث نابینایی است
وبعد از فراغ شوید تا شیطان با مسواک نکند • وبعض نصب بلکه استاده دارد والا
خطر جنون است • وباید که از درخت تلخ باشد بغلظ خنصر وطول شبر
وکم ازین روا است اما زیاده ندارد تا مرکب شیطان نشود • وزنان را علک بجای
مسواک است • ونزدیک فقدان مسواک مسبحه وابهام بجای او استند
مسئله
ودر کنز گفته باید که از اراک باشد واستعمال کند یا قتار ودر شرح خلاصه

گفته

گفته که سنت مشایخ نه یار است ۸ ومضمضه بسه آب ٤ واستنشاق بسه آب
دیگر ودر جامع گفته که این بیان سنت است تا رواست که بعض کف آن وباقی
این درست مضمضه سه بار بیک کف نه استنشاق کما فی الخلاصه گفته
ومبالغه سنت است دران بغرغره یا باکثار آب ودر بینی باستنثار یا بجذب
اما صایم جذب نکند بلکه انکشت خورد ترکند ودر بینی درآرد کما فی الحسن
در خلاصه گفته که تقدیم آن بر بینی سنة است • وادخال انکشت در دهن وبینی
جوی سنت وبقول امام زندویسی ادخال اولیتر است ٦ وتثلیث غسل
چنانچه هر بار بتمام محل رسد والا تثلیث نبود این در حسن گفته واکتفا
بیکبار از جهة عزة اب یا برودة یا حاجة مکروه نه • وهمچنین اگر کاهی
واقع شود اما اعتیاد مکروه است • واکر چهار بار شوید مکروه است وفتیه
ابو جعفر گفته الکاه که این را سنة داند واین قبل از فراغ است اما بعد او
باتفاق استیناف مکروه نه ۷ وتخلیل ریش بعد از تثلیث نزدیک امام
ابی یوسف ونزدیک امام محمد مخیر است در کنز وسراجی گفته که با صح ومختار
سنت است ودر جامع گفته که انکشتان را از زیر ریش درآرد وظهر کف بکردن کند
۸ وتخلیل انکشتان در دست به تشبیک ودر پا با دخال خنصر یسری آغاز
کند از خنصر پای راست تا خنصر پای چپ • ووقت او وقت غسل است ومستحب
که خلال از اسفل کند وان بتجربه امام نماز بیست سال قضا کرد که تخلیل از بالا میکرد
ودر بیرجندی گفته که این بعد از وصول آب است اما اگر انکشتان پیوسته باشند
تخلیل باب متقاطر واجب است واگر کشاده باشند یا در آب جاری یا حوض وضو
کند نی تخلیل روا بود ۹ ومسح تمام سر یکبار وکیفیة او آن است که سه انکشت
از هر کف بر مقدم سر نهد وسبابه وابهام وکف را دور دارد وتا مو خر کشد وبکفین
مسح کند فودین را وبباقی کوشها را تا ماسح باشد ببلل نامستعمل ودر فتح
القدیر گفته که این کیفیة در سنة اصلی ندارد وطریق مسنون آن است

که هردو کف وانکشتان را بر مقدم سر نهد وتا قفا کشد چنانکه استیعاب شود

بس کوش را مسح کند که استعمال قبل از انفصال ثابت نشود وکوش از سر است اما

نزدیک امام مالک وامام احمد استیعاب فرض است **ودر خلاصه گفته** که بدایه از اعلام

سر سنت است ۱۰ ومسح کوش باب سر باطن کوش بباطن سبابه وظاهر او بباطن

ابهام بس آب نو نکیرد واکر کیرد نیکوست ودر جامع گفته که ادخال انکشت در صماخ

بر مشهور ادب است نه سنت ۱۱ ونیت ای قصد ازاله حدث یا جواز نماز وکر

نیت نکند نماز روا بود ومحل او قبل از همه سنن است ۱۲ وترتیب بس بدست

آغاز بس بدهن بس به بینی بس بروی بس بید بن بس بسر وکوش بس بپا

واین هرد ونزدیک امام شافعی فرض است ۱۳ وولا ای شتابی در افعال بود

که عضو اول خشک نشود در هوای معتدل بس اکر عضوی خشک کرد

تارک سنت نباشد **لیکن از نحو واختیار ومصفی گفته** که ولا آنست

که در اثنای افعال بچیز شغل نکند بس بتخفیف تارک شود وایجب مشایخ

از این منع کرده اند واین نزدیک امام مالک وبروایتی از امام شافعی فرض است

واین سر جیز مراد در خزانة الفقه وقدوری واختیار مستحب گفته **لیکن در شرح**

وقایه گفته که پیغامبر علیه السلام بوین سیزده چیز مواظبت کرده **ودر خلاصه گفته**

که تحریک خاتم سنت است اکر فراخ باشد والا فرض است وسنت در غسل دست وپا

آنست که آغاز کند از انکشتان **ودر مسعودی گفته** باید که آب از سر دست برون آید

اکر اما از زیر آنج بر درست برد ترک سنت بود واو ترا بدعت **در منیة المصلی**

گفته که ادب در وضو آن است که بیش از دخول وقت مشغول شود وایج نماز

وفی الحدیث من واظب علی اربع لم یفتق وقط الوضوء قبل ان دخول وقت الصلوة

والدخول فی المسجد قبل الاذان وترک کلام الدنیا بعد الوتر والقیام قبل الصبح

حیض مسعودی گفته که کار وضو خود کند وبغیر نرهاید مکر بوقت پیری وفاقه ای

ومثل این در ترغیب است لیکن **در عمده گفته** نهی از آن است که دیکری شوید

امادر

امادر ترغیب گفته غنی منع دست ومستقبل قبله نشیند **لیکن در مقدمه فقیه گفته** که ادب

ترک استقبال واستدبار است وسخن دنیا نکند **لیکن در مسعودی گفته** که حرام است

وتشهد کوید بهر عضوی یاد عاء ماثور خواند **لیکن در صوفیه گفته** که آن اولیتر است

ومضمضه کند بدست راست واستنشاق بدست چپ **لیکن در ترغیب وکنز**

وبرجندی گفته که استنشاق بدست راست کند واستنثار بدست چپ

وتعمیر نکند در آب وهز اسراف واکر چه بر کرانه جوی باشد **لیکن در جواهر گفته**

که استعمال آب در وضو وغسل بجوی روان اکثر از نقل بی شرع اسراف

نیست که در این تضییع نیست بخلاف آب استاده که در او وعید شدید است ودر

کنز گفته که کاه طهارت سر بپوشد **ودر فتح القدیر گفته** مستحب است که دستار

ابریشم را سر بار بشوید واو را در بسیار نهد واکر او تندی باشد که از آن آب

باعتراف میل در علی نهد ودست با عضا معنی لم امر ادکند واعضا را

بالانجام در زمستان **لیکن در خلاصه گفته** که این نزدیک ما سنت است ونزدیک امام مالک

وبروایتی از امام شافعی شرط است وتعجیل نکند وتجاوز کند از حد وداعضا تا

یقین شسته شوند وجامه از قطرات نکاه دارد **ودر خزانه گفته** که چون روی

شوید آب بر جبین نهد تا بزیر زنخ فرود آید وبوقت در بینی نهد وسخت نزند

ودر جامع گفته که مستحب است تیامن ومسح کردن بظاهر کف که تر باشد با آب

نو **ودر ترغیب گفته** که بعد از اتمام دست تر کند وبسر کردن مسح کند که از فاروق

آمده رضی الله تعالی عنه که فرو اطرق باید که خلق از وی رشک برد **ودر منیه گفته**

که نزدیک تمام یاد رهبان کوید اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی

من عبادک الصالحین واجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون وبعد از فراغ

باسمان نظر کند وکوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک

واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک **لیکن در مقدمه گفته**

که در شهادت دوم بزمین نکرد وگفته اند که تشهد استاده ومستقبل کوید

ایضا در خلاصه گفته وسوره قدر بخواند یکبار یا دو بار یا سه بار
و بقیه وضو نیز ایستاده و گوید اللهم اشفنی بشفائک وداونی بدوائک
واعصمنی من الوهل والامراض والاوجاع و در کنز گفته که این مذهب
امام خواهر زاده است و در وی گفته که مکروه است آب ایستاده خوردن مگر این آب
و آب زمزم و در مذکور امام حلوانی مخیر است در قیام و قعود و نافله گذارد مگر در وقت
مکروه . و اگر قبل از این بمسجد رود و تحیة مسجد گذارد از هر دو واقع شود .
و بعد از فراغ آوند را پر کند برای طهارت دیگر . و وضو نکند در آوند آهن و مس
بلکه از سفال کند و آوند برای خود خاص نکند امام عبد الواسع گفته
توضی از کوزه که هر یکی در رو وضو کند درست است از کوزه علاحده سربسته
و مکروه نیست توضی با آب مشمس بنجاست نزدیک امام بخلاف احمد و مالک
و نه با آب زمزم بقول امام و مالک بخلاف احمد و نه بمشمس حیاض و بحار
و انهار باتفاق و نه بمشمس اوانی بقول مالک بخلاف امام و احمد و اگرچه بر وی شود
و توضی نکند در جائی پلید که این آب محترم است و مکروه است اخراج خلم بینی
راست بی عذر و ادخال آب در دهن بدست چپ و بالغه نیست مسح بمندیل
متوضی و مغتسل در این صحیح لیکن باید که مبالغه نکند و مسح نکند بخرقه که مقعد
بان مسح کرده و در تتمه گفته که بزاق و مخاط در آب نیفکند و دهن و چشم
سخت نبندد و در سراجی گفته مکروه است کشف عورت برای استنجا
وضو نواقض الوضو ۱ خروج چیزی از سبیلین و در جامع گفته که آنچه
از پس بود مطلقا شکند و آنچه از پیش بود معتاد باجماع شکند و همچنان
غیر معتاد نزدیک امام محمد و فتوی بر این است و نزدیک عامه فریکه
در خانیه و منیه گفته که باد بر صحیح نشکند و دود و حصا شکند
در خلاصه گفته انگشت در دبر در آورد نزدیک استنجا وضو و روزه
او را شکند و همچنین قبل این در ظهیری گفته . و اگر دبر برآمد

وعلاج کرد و در آورد وضو را شکند و بقول امام حلوانی بمجرد خروج شکند
در جواهر گفته زنی با سوراخ دبر چون برای استنجا می نشیند چیزی برابر
می آید و چون بر می خیزد دور میشود طهارت و صوم او را نشکند حتی در آورد
پس بر را آورد نشکند و همچنین هو مغیب با خراج و خروج وضو و روزه را شکند
۲ و اگر طرفی از وی خارج باشد بینها ذی ظهور بود نشکند و اگر چنان بود
که اگر بینی نبودی بول بر آمدی الا ظاهر شد . شکند و الا نه . و اگر بر آمد
شکند و گذشته اعاده نکند ۳ و خون روان و مانند آن چون بموضعی رسد
که غسل آن فرض بود و در هدایه گفته پوست از نقطه دور کرد و از وی آب
یا خون روان شد شکند اگر بقوت خود ید رشود و اگر بعصر بدن شود نه که مخرج آن
نه خارج در مختار الجوابات گفته هو المختار لیکن در جامع گفته
که تجاوز باخراج شکند صحیح از روایة و اشبه بصواب این است و در حاشیه
چلپی گفته که این احوط است و آن ارفق در شرح وقایه گفته اگر بعصر تجاوز
کرد و چنان بود که بخیالی غیکرد یا چیزی را کتید یا خلال کرد یا انگشت در بینی در
آورد و اثر خون را دید یا افزود و خون چون عدس یا ره یا ره برآمد نزدیک ما شکند
بخلاف زفر و در ذخیره گفته که بعضی در صورة که بینی نکنند که انگشت یا
انجا هند اگر خون یابد شکند والا نه و چکیدن قطره از بینی شکند اگرچه خون
از ریش بیرون شد و قبل از سیلان بچیزی برداشت یا خاک انداخت باز بر آمد باز
چنان کرد جمع کند اگر مجموع بجای باشد که بقوة خود روان می شود شکند
والا نه در ظهیری گفته مسواک کرد و اثر خون دید نشکند تا ندانند که سایلات انگشت از
خون آلود کشید اگر خون در بیخ رسید شکست و الا نه دستها نشکند و اگر از زوا
لدو شکند خون بسر ریش رسید و از وی کلانتر شد نشکند و علیه الفتوی
ایضا در زخیره گفته مگر در ره رقیق شاذه از امام محمد و در جواهر گفته
که فتوی بر نقض است در خلاصه گفته مریم یا صدید از گوش بر آمد یا دبر شکند

وني اونیز واگر از چشم نابینا یا صاحب رمد اشک بیامد برای هر وقت وضو کند
الرمد بالفتح درد چشم ۱۲ مهذب
کسی که از جراحت یا دهن یا بینی یا گوش بیاید نشکند وانداحلیل شکند وخروج
آبی که در جراحت خالی برآمده ودر خانیه گفته که کنز اگر صغیر است چون بثره وملکی است
پس نشکند اگر بکند وچون روان نشود واگر کبیر است که خون روان از وی برمی آید چون دیوچه
است پس شکند اگر بکند وخون روان شود ۳ وقی پر دهن در هدایه گفته که آن چنانکه
که ضبط او ممکن نبود مگر بتکلف مره باشد یا طعام یا آب یا خون بسته واگر بلغم باشد
نزدیک طرفین نشکند ونزدیک امام ابی یوسف بشکند واین در صاعد است اما نازل
باتفاق نشکند ودر جامع گفته خون روان قی کرد اگر بر بزاق غالب بود شکند
نزدیک امام نازل باشد یا صاعد پر دهن یا نه ونزدیک امام محمد اگر صاعد
وپر دهن بود شکند والا نه وقول امام ابی یوسف مضطرب است واگر مغلوب بود نه
وفارق مرخی وزندی است واگر برابر بود بقول جمهور شکند مختار هدایه
وظهیری آن است وقی متواتر را جامع غثیان است نزدیک امام محمد ومجلس
نزدیک امام ابی یوسف واصح اولاست ودر برجندی از حسن از امام گفته
اگر طعام همان ساعت آید نشکند تا تغیر نیابد واین آنگاه است که بمعده رسیده واگر
هنوز در مری است باتفاق نه ۵ واگر دوده بکرم بدر آید نشکند پر دهن شد
یا نه ودر ظهیری گفته اگر نوشید وصاف کشید شکند ودر جامع از حسن گفته
خروج طعام وآب همان ساعت نه ۷ وخواب بر پهلو وهمچنین بتکیه شخصی یا دیوار
یا ستونی چنانکه باز اله افتد مختار هدایه وکنز این است لیکن در سراجیه گفته
که اگر سرین او برپا ماند وبر زمین محکم باصح قولین نشکند ودر ذخیره گفته
که ظاهر مذهب این است وفتوی فقیه ابی اللیث واین مبارک بین است ودر شرح
چلپی گفته که اصح وماخوذ عامه مشایخ این است در خلاصه سر بر زانو نهاد
وبخواب شد بقولی شکند وبقول ابن مبارک نه ۵ واگر شکم بر رانها چسپانید وچون
منکب بخواب شد از امام ابی یوسف آمده که شکند واز امام محمد آمده که نه واگر

بخواب شد

بخواب شد نیز ۵ وهمچنین متورک که هر دو پا از یکطرف بیرون کشد وسرینها
بر زمین نهد در قعود بخواب شد وسرینها بر پاها نیز واگر افتاد وفتنه شد
قبل از وصول یا با وصول بی فصل نزدیک امام نه ونزدیک امام ابی یوسف
شکند ونزدیک امام محمد اگر ازاله مقعد قبل از انتباه باشد شکند واگر انتباه
قبل از ازالت باشد نه وفتوی بر اول است و امام حلوانی گفته که در ظاهر مذهب
امام چون امام محمد است وگفته شده هو المعتمد ۵ ودر کنز گفته اگر بعد از
وقوع خفته ماند واگر چه اندکی بود بصحیح شکند اما بخواب در قیام ورکوع
وسجود بر اصح نه لیکن در خانیه گفته که این هر دو در ظاهر روایت حدث است
وبقولی سجده آنگاه که بر وجه سنت نباشد والا نه واین همه بیرون نماز است
اما در نماز در حصر گفته که خواب در هر هیئتی که باشد وبهر صفتی که بود بعمد
یا بغلبه نشکند وامام ابو یوسف گفته که بعمد بر اصح نزدیک من شکند ودر
خانیه گفته که بعمد در سجود وضو ونماز شکند ودر قیام در رکوع نیز سجود نشکند
در نماز وبیرون نماز هو الصحیح ودر خلاصه گفته مریض مصلی در
اضطجاع بخواب شد شکند فریضه باشد یا لا اما در سجده تلاوت وسهو نباشد سنون اند
همچنین در سجده شکر نزدیک صاحبیه وخواه سجده بر وجه سنت باشد یا نه بخلاف امام
ودر منیة المصلی گفته که خواب بر دابه بعد در حالت هبوط شکند ودر استوا
وصعود نه واگر بر زمین یا بالا باشد نیز مطلقا در ذخیره وظهیری ومختار گفته
که نعاس گران که در آن عامه مذکور فهم نکند شکند نه سبک در جامع گفته که اغماء
وجنون شکند وهمچنین سکر که نشناسد مرد را از زن بر مختار صدر شهید
وخلاصه وخانیه لیکن بر صحیح کسی است که در رفتار او حرکت افتد مختار ظهیری
وصدر شریعه این است ۶ وقهقهه بالغ در نماز مطلق در بیداری یا خواب بعمد یا
بفراموشی وبقولی در خواب وبفراموشی نیز ۵ اما قهقهه کودک ودر سجده تلاوت
ونماز جنازه وضو نشکند وانصدر شهید آمده که کودک چون بالغ است این در برجندی

کفته و قهقه آن است که غیر تواند شنید دندان ظاهر شوند یا نه این در خلاصه کفته
وضحك آن است که خود شنود بس و تبسم آن است که دندان پیدا کند در کنز کفته نزدیك
طلوع یا غروب در فرض آغاز کرد بقهقه نشکند که در نماز در نیامده مکر بعض آنکه وتر اعاده
نفل شکند ٭ واکر در فرض نشسته آغاز کرد بی عذر بخندد نزدیك امام محمد نشکند که
شروع درست نشده و نزدیك شیخین در نفل شارع شده ٭ و در ظهیریه کفته
در نماز مطلق در باصح شکند ٦ و مباشرت فاحشه در جامع کفته که این عبارت است
از تماس فرجین با تجرد هر دو و انتشار آلت از قبل قبل باشد یا از قبل دبر این در خلاصه
کفته اما طهارت زن شکند واکرچه انتشار آلت نشود اما میانه دو مرد و میان
دو زن مباشرت نشود نزدیك بلك اکثر این همه نزدیك شیخین است و هو الصحیح
و نزدیك امام محمد نشکند نی ظهور بلل صحیح اینست ٥ و طی بهیمه و میته نشکند
و لازم نیست مکر غسل ذکر و نه مس ذکر خود یا غیر و نه مس زن واکرچه مکروهند
و نزدیك امام شافعی مس ذکر و فرج بباطن کف شکند این در حصر کفته ٢ و در
کفته و نه بخوردن مطبوخ باتش و نه بدروغ و غیبت و نمیمه و فحش ای سخنی
که در شریعت زشت باشد نزدیك ما و نزدیك اصحاب ظواهر شکند ٭ واکر کوشت شتر
خورد نزدیك امام احمد شکند و در خلاصه کفته که بعد حلق لحیه و موی سر و تقلیم
و اخذ شارب اعاده وضو و امرار آب بر وی نیست ٭ و همچنین بعد اخذ پوست
لیکن در کنز کفته اکر جراحت به شده چنانچه الم نرسد بشوید و نماز که ادا شده
باز کرد اند و الا نه مکر بخروج چیزی اکر در خلال وضو چیزی شك افتاد و موضع
شك را بشوید واکر عادت شده یا بعد فراغ افتد التفات نکند ٭ واکر یقین را شك
در حدث افتد وی بر حمان وضو است واکر در وضو افتد وضو کند واکر بیاد
از ذکر سایل بیند اعاده کند واکر شیطان او را بسیار می نماید یا عید الله که بوکت آیا
تمام کند و باید که از جهت قطع وسوسه خشك فرج تر کند این اکاه است که وضو
باشد واکر بعد جنابت آلت نماید یا تیقن کند که بول است اعاده کند و این

نفع نکند

نفع نکند اکر اندر باقی باشد و میدانند که از بالا نیست این وهم است و بی وضو
نه در کنز کفته که از نماز بوسوسه خروج باد یا بول باز نکردد تا یقین نشود و فی الحدیث
إِذَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ رِيحًا فِي بَطْنِهِ وَتَحَرَّكَهَا فَأَشْكَلَ فَلَا يَنْصَرِفَنَّ حَتَّى يَسْمَعَ
صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا وَيَسْتَيْقِنَ الْحَدَثَ ٭ و در خانیه کفته وضو فرض است برای نماز
و همچنین برای سجده تلاوت و نماز جنازه این در خلاصه کفته و واجب است
از برای طواف واکر نکند روا باشد لیکن تارك واجب باشد و وضو سنت است
از برای خواب و محافظت بر وضو و بعد غیبت و انشاد شعر و قهقه و از
برای غسل میت و تجدید وضو و در ملتقط کفته مباح است تاخیر وضو
و غسل تا وقت فرض مسئله بدانکه فرض در غسل سه چیز است ١ اشتنشاق و دهن ٢
و بینی ٣ و ظاهر همه تن و در منیه کفته که فرض است ایصال آب بمنابت شعر واکرچه
انبوه باشد باجماع و باثناء ریش و بداخل ناف و بسوراخ کوش و استنجا
واکرچه نجاسة نباشد و تخلیل اصابع که پیوسته باشند و التقا بشره و بلل
اشعار واکر بقدر رمه ای ازتن آب نرسد از جنابت بدر نشود و در شرح وقایه کفته
اکر در دندان طعام باشد باك نه لیکن در ذخیره و خلاصه از امام ناطفی و در ظهیریه
از امام بزدوی کفته روا نیست تا قلع نکند اما در وضو خلاصه و مجموعه خانی
کفته که فتوی بجواز است و همچنین که زیر ناخن ماند مانع است لیکن در حلبی
از اسرار کفته که بر صحیح مانع نبود و درن و کل و رنك و حنا مانع نه شهری باشد
یا دهقانی و علیه الفتوی این در ذخیره کفته ٭ و سوراخ کوش که کوشواره در وی
و مکان چنان است که بی تحریك نخواهد رسید تحریك کند ٭ واکر نبود و مکان چنان است
که بی تکلف نخواهد رسید تکلف کند ٭ واکر ضم شده چنانکه بامرار در می آید و بعضه نه
در آرد اما تکلف بچوب و مثل او نکند ٭ و تحریك خاتم شك واجب است لیکن در ظهیریه
از امام کفته واجب نه تنك باشد یا فراخ و در اقلف دو قول است لیکن در مسعودی
کفته اکر آسان بی می آید و فرو میشود بر کشد نه شرط بود والا نه و کشودن کیسوی زن لازم

ودر بلا وچون اصول مبتلی شوند بقولی تر نکند و بقبلد و اصح اول است یکی درجامع گفته
که صحیح قول است این همه انکاه است که مغتسل باشند والا ایصال آب باشنای موی واجب است
واگر مردی گیسو کند کشودن بر وی واجب بود و بقولی نه واحوط اول است درجامع گفته
اگر در بن دندان طعام ماند یا در بینی درن باشد مانع نبود بخلاف پاس درخلاصه
گفته که بوزن تطهر داخلی نیست • وانگشت در نیارد • ودهن بزنجیر پاک شود اگر یافته
سنت نبود والا نه و بقول ناطفی تا نریزد پاک نشود وهو الاحوط درزنجیره گفته
اگر قرحه یکی بر شد و پوست او مرتفع واطراف او موصول اند بجلد مگر طرفی که از و
ریم بگذرد بیرون آید وآب بزیر او نرسد روا بود واگر پوست ماهی یا نان مضوغ بر تن خشک
شد و زیر آن نرسید روا نبود بخلاف افکنده مکس و پشه که از آنها احتراز ممکن است نه از آنها
ودر نسخه مولانا عثمان عزنوی از واقعات گفته اگر بعد غسل یا وضو بر ناخن سیاهی
مرکب دید اگر غلیظ بود وآب در شیب او نرسیده از جنابت وحدث بیرون نیامده وهمچنین خون ودر
جامع گفته که اساله آب نزدیک طرفین فرض است بخلاف امام ابی یوسف و ذلک شرط نیست
مگر بروایتی از وی اما نزدیک امام مالک شرط است وسنت در غسل آن است که اول دست تا رسغ
بشوید پس فرج پاک کند • پس نجاست از تن دور کند اگر باشد تا نجاست زیاده نشود پس
وضو کند ومسح سر کند بر صحیح • و پا نشوید مگر چون بر تخته یا سنگ باشد بعده آب بر تن
ریزد سه بار و تقدیم لازم نیست تا زیادتی و نقصانی در اسراف روا است پس اولا بر دوش
ایمن سه بار ریزد • پس بر ایسر پس بر سر • و بقولی بر ایمن پس بر سر پس بر ایسر واصح
اول است بعده پا را بجائی پاک بشوید واگر یکی در آب روان در آمد و ساعتی بود لیکن ترک سنت
است مگر آنکه ساعتی توقف کند و وضو و غسل با کمال برساند • ونقل بلل از عضوی
بعضوی دیگر نزدیک ارسال آب جائز است در غسل نه در وضو اما همان عضو
در هر دو روا است ودر منیه گفته سنت است که استقبال قبله نکند • ودر بار اول همه اعضا را بمالد
وغسل کند در جائی که کسی او را نبیند • وسخن اصلا نگوید • ومستحب است که بعد فراغ
خود را بمندیلی مسح کند • وقدم بعد از لبس بشوید • ونافله گزارد • وغسل بر چهار گونه است

فرض

فرض وان بخروج منی است از مرد یا از زن در خواب یا بیداری یا دفق شهوة نزدیک
انفصال واگر چه گاه خروج نباشد نزدیک طرفین ونزدیک امام ابی یوسف در هر دو حال
تا اگر بعد از جماع در غیر فرج یا نظر بشهوة یا احتلام جدا شود واو سر آلت گرفت
تا ساکن شد پس بر آمد نزدیک آن دو واجب است بخلاف او در سراجیه گفته ماخوذ
فقیه ابی اللیث این است ودر حیرة الفقها گفته که باختیار مولانا حمید الدین
ضریر اگر در خانه غیر باشد فتوی بر این است اگر در خانه خود باشد فتوی بر آن است ودر
زنجیره گفته که اگر قبل از بول و نوم غسل کرد بعده بقیه بر آمد نزدیک طرفین واجب شود
ونزدیک امام ابی یوسف نه و ماخوذ امام خلف این است ودر ظهیری وجامع گفته
که اگر بعد از بول یا خواب یا مشی غسل کرد وبخروج بقیه باتفاق واجب نشود که این مذی است
نه منی که خواب و مشی قاطع ماده شهوة اند ودر زنجیره وخلاصه گفته که اگر انفصال
وخروج بشهوة نباشد چنانچه چیزی برداشت یا زده شد بر پشت نزدیک متقدمین وعام
متاخرین نشود و بعضی از ایشان چون عیسی بن ابان وشادان بن ابراهیم وابن عبد الله قلانسی
گفته اند که واجب است وهمین است قول امام شافعی واگر محتلم را آب بر احلیل ظاهر نشود نشود
وهمچنین محتلمه بر صحیح واعتبار در خروج خارجی راست واگر بعد از غسل منی فرج از زن
او بر آید نشود • واگر جماع در غیر فرج کرد وآب او در فرج رفته در آمد بر زن نشود مگر چون بار
شود که آب از زن نازل شده باشد و نماز ها قضا کند اگر محتلم بر فور آب ندید و بعد از
ساعتی مذی دید نشود • اگر منی بر آمد شود • اما نمازی که در میان کذارده اعاده نکند • واگر بول
یا منی بر آید اگر منتشر است شود والا نه ۲ وبقیه سر ذکر در یکی از آن دو بوجه انزال شود
بانه • واگر یکی رسیده و دیگر نارسیده بر آن شود و بر این نه اما از نغار منع کرده شود تا اغتسال
اگر یکی دیوانه باشد این در جلابی گفته اما بجماع صبیه که مثل او را جماع کرده نمی شود
واجب نشود • مگر بانزال • وبقولی شود • وبایلاج میته وبهیمه نشود بی انزال • واگر با بکر نزدیکی کند
نشود بی انزال که بکارت از التقا مانع است • ودر جلابی گفته که بایلاج با حایل از جامه وجز آن
نشود لیکن در خانی از حجه گفته که اگر آلت را بجامه بپیچد و ایلاج کند اگر نرم باشد شود والا نه ۳

وبدیدیه مستیقظ منی را یا مذی را در ذخیره گفته اگر متذکر احتلام بفراش بللی یابد اگر منی

باشد یا مذی یا مشکوک شود واگر ودی باشد نه • اما غیر متذکر اگر ودی یابد شود و همچنین

مذی این در خلاصه گفته واگر منی بود شود و همچنین مشکوک نزدیک طرفین و نزدیک امام ابی

یوسف نی تیقن نه • و در منیه گفته اگر غیر متذکر در احلیل تری یابد واگر قبل از خواب آلة او

منتشر بود نشود والا شود انجه احتیاط و فتوی بعضی بین است واین آنگاه است که استاده یا نشسته

بخواب رفته اما اگر بر پهلو خفته یا یقین کند که منی است شود در خلاصه گفته اگر نشسته یا استاده

یا روان بخواب شد و بعد از بیداری تری یافت این و آنکه بر پهلو خفته یکسان است • واگر

مفیق و صاحی بعد از اغماء و سکر مذی دید نشود • واگر زوجین در فراش منی یابند

فارق بیاض واصفرار است بقولی • و طول و دور بقولی • واحتیاط آن است که هر دو غسل

کنند در ظهیریه گفته هو الاصح و در ترغیب گفته منی آبی است غلیظ سفید

که آلة باو منکسر شود و شهوة منقطع گردد و مذی آبی است تنک سفید که نزدیک ملاعبت

یا تفکر بر آید و ودی آبی است سفید که پس از بول بر آید و در جامع گفته که اگر بعد از جماع

و بول و غسل چیزی بیرون براید ودی بود ۴ و با نقطاع حیض و نفاس اما اگر بعد از زوال

خون نه بیند نزدیک امام شود ماخوذ • و اکثر این است و نزدیک امام ابی یوسف نه و ماخوذ

بعضی این است لیکن وضو باتفاق کند بدانکه حیض خونی است که رحم بالغه سالمه

غیر آیسه او را بخارج افکند • واگر بداخلی رسد در ظاهر روایة حیض نبود و فتوی بر این

و حد ایاس بر مختار نزد اهلیه پنجاه سال است • و بر مختار خلاصه پنجاه و پنج معتمد ۱۹

اینست و در مسعودی گفته فتوی بر این است پس آنچه بعد از این بیند حیض نبود و هو الصحیح

و در شرح وقایه گفته که ظاهر مذهب این است لیکن بر مختار سیاهی و سرخی حیض است و نه

د سبزی و خاک رنگ نه و حد بلوغ بر اصح نه سال پس اگر خون او بنصاب رسد باجماع حیض

باشد و از پنج ساله باجماع نه و در میان اختلاف است و در سراجیه گفته که بر مختار نه

و جه مراهقه نصاب خون و طهر دید معتاد شد در عدد و محل و تکرار معتبر شود و منتقض

نشود مگر بحلاف مکرر و از امام ابی یوسف آمده که بیکبار شود و فتوی بر این است پس اگر از پنج

ای عادة او
بیکبار
منتقض شود
۱۲

عادة

۷۵

عادة او از ده و دوازده روز تجاوز کرد همه باتفاق حیض باشد اما نزدیک طرفین عادة نشود خلافا

پس اگر دو شهر آبی استمرار شود نزدیک طرفین همان پنج روز حیض باشد و نزدیک ثانی

این باقی افزوده اما اگر ثالث نیز چنان دید و در رابع مستمر شد باتفاق چنان دهمین

اگر کم از عادة منقطع شود الحال فی الخلاصه اما نزدیکی که خون را پس بیند نماز و روزه و قرآن

ترک نکند لیکن در ذخیره گفته مستحب است که شوی یا دی قربان تکند و بعد از انقطاع

غسل کند واقل او سه شبانروز است واکثر او ده شبانروز و در شرح وقایه گفته آغاز است از وقت

وصول دم بخارج است پس بحیلولة کرسف نماز قطع نکند واگر محاذی داخل است و نشود

خروج نبود واگر محاذی خارج یا کرسف بردارد این زمان حایض شود و کرسف مستحب است

بکر را در حالة حیض و ثیب را در هر حال و جای او جای بکارت است و در داخل مکروه است

ظاهر در اول شب نهاده و صبح آلوده دید این زمان حایض شد واگر حایض نهاده و بیاض

دید آن زمان پاک شده • و اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر او حد ندارد و طهری

که در میان دو خون باشد در مدة حیض حیض است خون بنصاب رسد یا نه طهر و نه دی

باشد یا اکثر این در هدایه گفته و هر رنگی که در مدة بیند حیض است مگر سفید خالص

یا غالب که این باتفاق نبود لیکن در ترغیب گفته که بقول شیخ ابی علی اگر غالب سرخی باشد حیض

بود واگر سفیدی باشد نه و بقول علما ما جز سفیدی خالص آنچه بیند حیض بود و در

این است و در سراجی گفته و مسعودی گفته که اعتبار در رنگ تری را است نه خشک

مثلا اگر کرسف بر گرفت سفید بود خشک شد رنگین شد حیض نبود واگر تر بود رنگین خشک

سفید شد حیض بود پس اگر اول و آخر ایام چنانکه دید و در میانه هیچ نه همه حیض بود نماز

و روزهای داشته روا نه و ایشان را قضا کند نه آنها را و نفاس خونی است که عقب ولادت باشد

و آنکه که بعض خلق او نموده شود چون موی و ناخن و انگشت ولادت است و اقل او حد ندارد

و اکثر او چهل روز است واگر پاکی بیند نزدیک امام خون است واگر چه پانزده روز باشد و نزدیک

صاحبین پانزده روز فاصل است پس اول نفاس باشد و ثانی حیض و در خلاصه گفته که فتوی

بقول امام است و حکم حیض و نفاس آن است که ۱ نماز و روزه ترک کند واین را قضا کند

نه آن را در جامع گفته که ابتداء بجد روده تك بكند و به ناخن و اگر آید قضا کند این در خلاصه گفته
و معتاده یعنی تی بکند و اگر پنج روز در شتم بیند نزدیك مشایخ بلخ او را بغسل و نماز امر کرده
شود و بقوله صدر شهید یان نزبانی و بقول محمد میدانی به رد و مختار خلاف این است و اگر
در چهارم پاك شود بان امر کرده شود و آن یعنی چه خوف فوت شود این در سراجی گفته
و در شرح وقایه گفته که اعتبار آخر وقت را است یعنی اگر در آخر وقت نماز ساقط شود و اگر در
پاك شد لازم شود و اگر چه باقی لحد باشد و این انکار شود که بعد از اکثر پاك شد و الا وقت
غسل و تحریمه شرط است و اگر صایم دید باطل شد و قضا دهد و اگر واجب باشد و الا نه و اگر
در روز پاك شد و چیزی نخورده روزه صحیح نبود لیکن امساك کند و اگر در شب شد صحیح دار و اگر
باقی لحد باشد این وقتی است که باکثر پاك شده و الا وقت غسل شرط است و اگر غسل در شب نکرد
باطل نشود و در سراجی گفته اگر در خلال نماز نفل دید قضا دهد و اگر حایض شروع کند در خلاصه گفته
اگر در خلال فرض دید بر وی قضا نبود ۲ و به مسجد در نیاید لیکن از مسجد خانه منع نیست ۳ و طواف کعبه
نکند ۴ و قران نخواند در شرح وقایه گفته که نزدیك کرخی آیه نخواند و نه کم از وی و همو المختار و نزدیك
طحاوی کم از وی روا بود هو الصحیح این در جامع گفته و برجندی و مکارمی گفته این انکار است
که قصد قراءة بود و الا باك نه چنانچه از جهة شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین و معلمه یعنی نزدیك آن بر هر کلمه
قطع کند و نزدیك این بر بعض آیة و مکروه است قراءة توریة و انجیل و زبور و همچنین دعا و قنوت
لیکن از محیط گفته که نه و بسا یاد عیه و اذکار باك نه و ملك در جامع گفته مستحب است که در وقت نماز وضو
ساخته در مسجد خانه بنشیند و تسبیح کوید و تهلیل کوید بقدر نماز و در مسعودی گفته و بگوید الحمد
لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب و هفتاد بار استغفار کوید و چون پاك شود و غسل کند دو رکعة
نماز کذارد در هر یکی بعد فاتحه اخلاص سه بار که در این ثواب بسیار است و اگر قبل از حیض میمیرد
شهید میرد و شیخ الاسلام برهان الدین حدیثی باسناد درست روایت کرده که یکبار او را هر دی شود
بمیرد شهید بود ۵ و مصحف را مسح نکند در جامع گفته با عضا طهارة و نه بعینی اینها الاصح
و نه بمغسوله قبل ان الکمال بیاصح مگر بغلاف منفصل چون خریطه و جلد غیر مشرز نه بمتصل و بیاض
در حکم سواد است و بقولی نه این اقیس است و آن اقرب بتعظیم و مکروه است مس او باستین و دامن

بنا

وصحیح

بر صحیح و نزدیك عامه نه و مس کتب شرعیه اما بی مذکور بقالی نه اگر در کتب فقه آیات باشد
حمل و اخذ او روا است مگر بجامه و بر مختار بعضی اگر در آن حال ذاکر باشد روا نبود و در شرح وقایه
گفته اگر مصحف بلوحی باشد و چنان نویسد که مکتوب خود را مس نکند نزدیك امام ابی یوسف
روا است و نزدیك امام محمد نه در کنز گفته که فتوی بین است و در این دو حکم جنب یعنی چنین است
و از امام آمده که مضمضه کند و بخواند نه پاك نبود و نجم الائمه بخاری بدین فتوی داده و در ظهیری
گفته که باصح روا نه و همچنین مس او بعد از غسل ید مجرد کرفتن باستین و خواندن کم از
آیة باصح روا نه و مس نکند کتب سماوی و تفسیر را و در سراجی گفته که نزدیك
بعضی روا است که فقه کتب فقه را مس کند و محدث در این حکم چون جنب است پس خواندن
روا بود و مس نه و در مسعودی از فقیه ابی اللیث گفته که اگر قطار شتی ان باشد و یعنی
پیش مصحف باشد و من محدث باشم مهار شتر او را نگیرم و خواجه ابو منصور ماتریدی
گفته که چون محدث بودمی بر سر پایه نگذشتمی که جوال کاغذ بدان جای رسیده است و خواجه
ابو حفص بخاری گفته که چون محدث بودمی ببازار ورق ان نگذشتمی ۶ و نوع تکیه دشوهر
از ناف تا زانوی او انعم جوانب بجماع و تحیذ و مس این نزدیك شیخین است و نزدیك
امام محمد منع بنت مکان فرج اما قبله و مس ما دراء آن ازار روا است در جلالی گفته که علما
در معنی این اختلاف کرده اند بقولی از موضع آزار پوشیده و از بالا و ناف و زیر زانو نفع کیرد
و بقولی مباشرت بالای آزار روا است که آن لذکرش حایل است در مسعودی گفته که در این حالت
فراش جدا نشاید کرفت که تشبه باهل کتاب است و در صحیح است که صدیقه رضی الله تعالی عنها
با رسول علیه السلام آسوده بود ناگاه پایان فراش رفت فرمود که مگر حیض آمد گفت بلی فرمود
که میزر بر خود کیر و باز آی صدیقه میزر بخود کرفت و باز بفراش در بر رسول رفت معلوم شد
که فراش جدا نشاید کرد و بوجهی نشاید سودن در جامع گفته روا است وطی زنی که پاك
شود بر [illegible] مگر بعد از گذشتن خر سیمی
از وقت نماز که در وی غسل و تحریمه کنجد مبتدأ باشد که بعد سه روز گذشته یا معتاده که پاك شده
بعاده یا فوق او و همچنین دون او بعد از سه روز لیکن با کراهة لیکن بر مختار هدایه قربان

نکند تا بعادة نرسد واکرچه غسل کرده و بعد از عادة غسل دیکر کند و قربان کند ودر خلاصه کفته احتیاط انست که قربان نکند و روزه دارد و نزدیك خوف فوت غسل کند و نماز کذارد ودر شرح وقایه کفته تاخیر غسل تا وقت مستحب واجب است واکر بعادة یا الکی پاك شده یا مبتدا بود مستحب است واکر با قل از سه پاك شده نزدیك خوف فوت وضو کند و نماز کذارد وخونی که از اقل حیض کم باشد یا حامله بیند استحاضه است مانع ایلی احکام نیست وآنچه از عادة کذرد اکر از ده تجاوز کند ماوراء عادة استحاضه بود والا حیض ونفاس درجلابی کفته که مستحاضه یا مبتدا
یعنی اکر پنج روز یا زده بیند پنج روز حیض باشد و بیش خون استحاضه
است وحیض او ده روز است از اول رویت وطهر او بیست روز نزدیك طرفین ونزدیك امام ابی یوسف در حق نماز و روزه باقل کیرد ودر حق وطی باکثر پس سه روز نماز و روزه ترك کند وهفت روز بجا آرد و بعده ده روز قضا کند اما نفاس او چهل روز است یا مقاة روز
ویا معتاده است واین نه صورة دارد ۱ یا حافظ عدد و وقت است واین بعادة رد کند ۲ ویا حافظ اول وقت است و ناسی آخر واین بغالب رای عمل کند واکر رای نداد سه روز نماز نکند وهفت روز بنج وقت غسل کند و نماز کذارد و روزه سه روز ترك کند و بقیه ماه نکاه دارد بعده ده روزه قضا کند ۳ و یا عکس این چنانچه یاد دارد که آخر ماه پاك می شد واین سه روز آخر ماه نماز ترك کند بعده غسل کند ۴ یا عدد فراموش کرده لیکن یاد دارد که روز بیست ویکم می دید آن روز ترك کند و بعده نه روز برای هر نماز غسل کند ۵ یا یاد ندارد مکر طهر در عاشر یا عشرین و عند الله که این اول طهر است یا اوسط یا آخر سه روز اول از ان عشره بوضو کذارد و شش بغسل و نماز بوضوء ۶ یا یاد دارد که پنج روز میدید اما نمیداند که کدام پنج روز از اول ماه بوضو کذارد و روزه دارد و وطی کرده نشود و بقیه برای هر نماز غسل کند ۷ یا ناسیه عدد وقت است اما میداند که در ماه یکبار میدید سه روز از اول ماه نماز و روزه کند و وطی کرده نشود و بقیه برای هر نماز غسل کند ودر شوال بیست روزه قضا کند ۸ یا این هم نمیداند تمام ماه غسل کند برای هر نماز وحکم روزه کذشت ۹ یا تغییر یافت عادة او بتقدم یا تاخر پس اکر قبل از ایام نصاب دید واند نیز دید ودر ایام پاك شد یا کم از سه دید استحاضه است

نزدیك امام تا مکرر شود ونزدیك امام ابی یوسف متقدم حیض است واکر قبل کم دید ودر ایام نصاب اما از ده بیفزود همه حیض است واکر در طهر نصاب دید اما از ده بیفزود بود ایامی از ایام همه حیض است وبود ایامی آن استحاضه این جمله ونزدیك صاحبین همه حیض است • ودر خلاصه کفته اکر قبل ودر ایام دید اما کم از نصاب لیکن بجمیع خواهد رسید نزدیك امام ابی یوسف حیض است ونزدیك امام اکر مکرر شود حیض والا استحاضه ودر صحاح بنزد این پنج وجه بطریق متقدم است واکر پنج روزه در ایام دید ودر قبل وچهار روز تا خون می بیند و روزی طهر وهمچنین مستمر شد ده روز از اول هر ماه حیض است وباقی طهر • وکسیکه نکرد به وقت فرض مکر چندی حدثی که پیوسته است چون استحاضه ورعاف وضو کند در وقت هر نماز وبان آنچه خواهد از فرض ونفل کذارد ودر زنجیره کفته که دوام عذر در حق ابتدا آنست که قائم نشود در وقت نماز بر همانی خالی که در ان وضو و نماز تواند کرد پس اکر در وقت نماز خون روان شد ووی وضو و نماز کرد وخون نه استاد تا وقت دیکر در آمد واین نیز باه کذشت نماز اعاده نکند واکر در میان این وقت استاد اعاده کند اما در حق بقا عام است حقیقة باشد یا حکما چنانچه کاه نماز یا وضو مبتلا شود این در جامع کفته ومعتبر درین عذر نیت که مقارن باشد با وضو یا طاری نه سابق پس اکر مستحاضه در وقت عصر در آمد وخون روان است پس استاد ووضو ساخته نماز شروع کرد وبعد از تعده اولی وقت مغرب در آمد نماز تمام کند درخلاصه کفته یکی را خون از بینی یا جراحة روان شد انتظار کشد تا آخر وقت واکر نه استاد وضو کند ونماز کذارد وحکم اعاده کذشت واکر جراحت را از سیلان بند کند عذر نماند بخلاف حائض اما مستحاضه را جای کفته که بیرون آید وجای کفته نه این در زنجیره کفته وباید که معذور ریش را به بندد از جهة تقلیل نجاسة واکر نه بندد باك نبود لیکن در جامع کفته که واجب است منع سیلان برباط یا حشو یا جلوس در نماز یا ایما واکر علاج نکند با قدرت و با سیلان کذارد روا نبود وجامه آلوده را

بقولی نزدیك هر نماز شوید و بقولی نه که امر او انی وی بر بیت و بقولی
الکرد اند که قبل از فراغ آلوده نخواهد شد شوید و الا نه و فتوی بر این است
اما مستحاضه را امر باستنجا نیست که خون او پلید نیست این در تجنیس گفته ـ و اگر از یك
منخر او خون میرفت و بعد از وضو بند شد و ان منخر دیگر روان شد شکند و همچنین
دمامیل و جدری و ناقض طهارت معذور خروج وقت است نه دخول نزدیك
طرفین و نزدیك امام ابی یوسف این نیز پس اگر بعد از طلوع آفتاب وضو کند برای
نماز عید یا ضحی روا است که ظهر باید کرد بخلاف امام ابی یوسف در هدایه گفته
که صحیح اول است ۲ و واجب و آن از برای میت مسلم است در منیه گفته که نماز
بعد قبل از نیت روا نه و در ظهیریه گفته که بقولی سنة مؤکده است ۳ و سنة و آن
برای جمعه است و در هدایه گفته که نزدیك امام ابی یوسف برای نماز است و نزدیك
حسن برای روز و صحیح اول است لیکن در ظهیریه گفته که این قول امام محمد است
پس اگر قبل از نماز محدث شد نزدیك آن مثاب نباشد بخلاف این ۲ و برای عید
و این نیز نزدیك امام ابی یوسف برای نماز است و نزدیك حسن برای روز ۳ و برای
بستن احرام ۷ و در روز عرفه و در ترغیب گفته که این هر چهار در حق حاج است
و در ظهیریه گفته که بقولی هر چهار مستحب اند ۳ و مستحب و ان برای کافری است یعنی
جنب که اسلام آرد اما جنب را اصح واجب است و اگر بعد از انقطاع حیض اسلام آرد
بر او واجب نه این همه در خلاصه گفته و در جامع گفته که اگر با احتلام و حیض بالغ
شود در غسل او خلاف است لیکن احتیاط در وجوب است و مستحب است بعد از افاقه و بلوغ
یعنی احتلام و بعد حجامت و شب برات و قدر و عرفه مسلم چون بمستراح رود سر را
برهنه نبرد و نه بکلاه مگر آنکه بچیزی باشد و نه با خود چیزی که بر وی چیزی
نوشته باشد و نه چیزی محترم و نزدیك دخول تعوذ کند و در صحرا قبل از
حضور آن موضع یا قبل از تعری و بعد پای چپ درون نهد و پای راست بر زمین
زند و جامه بچیند و ازار بند بدست چپ بگشاید و خود را بقدر حاجت برهنه کند

دهلوی

و دهلوی چپ بسوی قبله کند و پای راست باستاند و زور بر پای چپ کند و دست
چپ بر روی خود نهد چون غمگینان گویند که امام محمد در آوان سلطنت در مستراح
بود که معاندان نعره در دهلوی او افکندند لیکن چون مراعی این سنة بود هیچ ضرر
بوی نرسید پس تامل کرد که برعایت یك سنة چندین فائده حاصل شد بعده طلب علم
بر سلطنت اختیار کرد و شد آنچه شد و بتاق و بمخاط نیفکند که سبب بوی دهان
و نسیان است و سخن نگوید و عمل نکند مگر ضروری و تفکر در امر آخرت و علم
نکند بلکه تفکر در امر دنیا کند و نظر بآسمان و حوالی خود نکند بلکه بزمین نگرد
و در فرج و خارج نه بیند مگر بقدر ضرورت و قبله را پیش نکند و نه پس بر اصح
و استقبال نیرین نکند و فی نخیزد تا فارغ نشود و بسیار ننشیند که مورث
(افتاره) باسور است (بواسیر) و بعد از فراغ آب پوشد و زود بیرون آید و گاه خروج
پای راست پیش دارد و بعد از دو کویه الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی وامسك
فی ما ینفعنی غفرانك ربنا والیك المصیر و ننشیند در راه و در ضوء جوی و در ذیل
درخت بار دار و سایه دار و در موارد و مقابر و بول نکند در زمین سخت
و برابر باد و بر روی بالا و تابستان در سایه و زمستان در آفتاب و از راه
آزاد پاییه و استاده مگر بعذر و در سوراخ گویند که یکی چنین کرد جنازه
بیرون آمد و او را هلاك کرد پدر وی آمد و با وی سخن کرد وی گفت که ما بجیاد
مشغول بودیم چون بول کرد بر آمدیم او را تاب دید از ما نبود هلاك شد و در آب
و در آب استاده و نه در ره و آن بر مختار و این فعل جهال است و مغتسل و فی
الحدیث عامة الوسواس منه و در راه که این نشان فرزند بی نکاح است و بر خاسته
و برهنه و نه در بول نیفکند و از پای بلند کشاده ننشیند و زمین نرم و نشیب
باید تا آنجا بول اندازد و کلوخ قبل از ولوج آماده کند و چون بر دارد سر بار بر
زند و گوید خاموش شو و بعد از فراغ استنجا کند و این سنة مؤکده است نزدیك
ما و فرض نزدیك شافعی و روایت بسنگ و کلوخ و خاك و ریگ و غیره و جامه

[illegible]

گفته • نزدیک ست را است وگیاه واستخوان وسرگین خشک آدمی وکاغذ واگرچه سفید
باشد وچیزی که او را قیمت باشد چون گندم وجو وابریشم ودر جامع گفته
که استنجا نکند بغیر ملح وحجر وخاک که مورث فقر است ونه بیمین واگر نتواند استنجا
بیمین کیرد وجنبانند • وانشان گوید بی ساقط است ونه بسنگی که غیری بآن استنجا کرده
مگر چون از او کوشها باشد ودر استنجا عدد سنت نیست مقصود پاکی است اگر بیکی شود
کفایت کند واگر به نشود از آن ایلکی فاضلتر فوتر است ودر کیفیت خاصه نیست ونقل
در حق مرد در تابستان ادبار اول وثالث واقبال دوم ودر زمستان بعکس ودر حق زن
چنین دایما ودر ترغیب گفته که کلوخ بیمین بکیرد وبیسار ذکر بعده به سر ذکر
نهد تا میانه کشد وبپشتی نهد پس کلوخ را بخاک مالد وبکناره دیگر نهد تا میانه
کشد وهمچنین تا تری بیند وبعد از فراغ او را پاک کند تا اگر دیگری بکیرد او را
کراهیت نبود • وذکر را بشمال کیرد وبرسنگ ویا دیواری یا کلوخ مالد • بعده استنجا
کند واین واجبست ودر کنز گفته که در کیفیت او اختلاف است وصحیح آن است
که طبایع مختلف اند چون در دل افتد که پاک شده پاک کردد بعده استنجا کند
بآب واین ادب است وتوقی در این زمانی سنت است • وکیفیت او چنان است که قبل
از کشف دستها شوید • وتسمیه گوید بعده روی بشمال کند • وکشاده نشیند
در افطار • ومخرج سست کند وسر بیارد • ونور بی یاشنه با هاکند وآب اول
اندکی ریزد • وعیاره انکشت میانه بیرون شوید چنانکه آب بی الکه نشود وآب
دوم زیاده ریزد • وبنصر بکیرد • ونتایا اول هردو بهم پیوسته استنجا کنند وان
مرد آن کشاده تر نشیند بعده آبجیر کیرند • وخضر ومتشابه را بیار کنند • وچندان
شویند که خاطر آرام کیرد وفتوی برین است • ودر ترغیب گفته که اول دبر شوید
پس قبل نزدیک امام وبعکس نزدیک صاحبین وفتوی بر اول است اما زنان
هر کدام بیشتر شویند یا بهم شویند روا بود • وسر انکشتان نشوید که مورث باسور
است • ودر زمستان بآب گرم استنجا کند که مستحب است واگر بسرد کند مبالغه کند

ودرین

ودرین ثواب بیشتر است بعده محل را بخرقه باید که خشک کند تا آب مستعمل بجامه
در آن نرسد • وبعد فراغ دود خود را بپوشد • گویند که شیخ ابو القاسم گرگانی
در مجلس شیخ ابو سعید ابو الخیر در آمد دید که بیان وی در غایت کمال است
در دل تعجب کرد شیخ را این معنی مکشوف شد گفت کسی که امروز بامداد استبرا
بوجه سنت نکرده تعجب میکند از حال کسی که همه سال است که یک سنت را ترک
نکرده وسنت آن بود که دست را از آستین اندرون جامه کشید بعد از ف عاقل ببین
که رعایت ادبهای شرع چه اثرها دارد وترک چه نقصانها دارد ودر ترغیب
گفته که استنجا بآب فرض است جنب ومعذور وکسی را که نجاست
او از درم بیفزاید وواجبست اگر برابر باشد وسنت است اگر کم از و بود ومستحب
است اگر از مخرج تجاوز نکند واحتیاط است از بادی که خطر بزی دارد
ودر ملتقط گفته که دست با پاکی محل پاک شود ودر خلاصه گفته
اگر آب به موزه گذرد با طهارت محل پاک شود وهمچنین تخته که بر او استنجا کند
واگر با آستین یا دامن رسد اگر اول یا دوم یا سیوم باشد پلید شود بنجاست مغلظه
واگر چهارم باشد پلید نشود بآب مستعمل واگر درون موزه یا کفش در آید پاک نشود
بپاکی آن اما اگر خرقی دارد که از راهی در می آید وبراهی بدر میشود پاک شود
واستنجا بآب آنگاه کند که جای ستر یابد والا فاسق گردد لیکن در کنز گفته
که اگر استنجا بو فرض شده بناظران گوید روی بگردانید وخود در کار شود واگر روی
نگردانند آثم شود واگر بکنند آثم شوند وصایم بادر هانکنند گاه استنجا واگر دبر او
بدر آید باید که برخیزد تا جامه بخشکد تا آب بدرون او نرسد وروزه او شکند
واگر متوضی استنجا بوجه سنت کند شکند ودر عمده گفته اگر صایم استنجا
بسنت کند بقول امام صفار شکند وبقول امام ابی الحسن نه وبقول امام
زاهد کذشته روا بود وآینده نه وصاحب باسور مبالغه نکند واگر از
وی سوره براید وتر شود شکند ودر ذخیره گفته کسی که بسنگ پاک کند

روا ست باتفاق که نماز کذارد واگرچه نشوید و متاخران اتفاق کرده اند که بشوید
در حق عرق اعتبار نه اند تا عرق سایل مانع نماز نیست واگرچه از درم تجاوز کند
اما اگر در آب اندک نشیند بر صحیح پلید شود و استنجا بسنگ آنگاه بسند است که نجاست
مقتصر باشد بر محل و الا اگر نجاست غیر محل از درم فزون باشد استنجا بآب فرض بود
و همچنین اگر بطرف احلیل اکثر از درم رسد و اگر کمتر از وی یا برابر وی باشد لیکن با ضم
محل اکثر میشود اکتفا بسنگ بر قول شیخین روا بود بی کراهت و بر قول امام محمد رحمه
و از امام ابی یوسف نیز چنین آمده و اگر نجاست محل اکثر از درم باشد اکتفا و
روا بود بر ما خذ اما اگر بمحل انخارج رسد بر صحیح بی آب پاک نشود این در
ظهیری گفته اگر بعد از استنجا بادی بر آمد وتن یا جامه تر است بقول عامه پلید نشود
مگر چون زردی او پیدا شود در منیه گفته هو الاصح مسئله در جامع گفته که روا ست
طهارت باب آسمان و زمین و اگرچه متغیر شود و رنگ و بوی و مزه او بسبب دیر ماندگی
اما اگر گمان افتد که بسبب نجاست است نه یا خلط شود با وی پاکی از جنس زمین
باشد یا نه قصد نظافت دارد یا نه چون زاج و خرما و صابون و برگ مگر چون بدان
آید او را از رقت پس وضو نکند یا آب سیل که ثخین بود و اعتبار در غلبه اجزاست
نه رنگ را بر صحیح لیکن از زاهدی گفته اگر ظاهر مخالف در رنگ است چون شیر
اعتبار رنگ است و اگر در دیگر رنگ الخ لیکن در مزه مخالف اند چون نه بید اعتبار مزه
راست و اگر در بوی نیز موافق اند چون آب رز اعتبار اجزاست یا تغییر دهد طبخ
او آب را این آنگاه است که از و قصد نظافت نباشد چون مرق و الا چنانچه اشنان اگر
تنک باشد روا بود و الا نه و روایت با آبی که معتصر باشد از شجر یا ثمر اما آبی که از
چکیده از امام ابی یوسف آمده که توضی با و روا ست لیکن در محاربی گفته که روا نه
و امام حلوانی و صاحب کافی بدین مایل اند و مختار هدایه اول است و بدین خلاف است
آب دبغة و خربزه در خلاصه گفته که توضی باب زردج و عصفر و صابون اگر تنک
باشد و آب انبه نماید روا بود و اگر سرخی غالب است و چون نشاسته شده نه و همچنین

اکر

اگر صابون غالب شود و آب تمام روان و با آب برف اگر گداخته و بسیچد روا بود و در
ذخیره گفته که بآبی که بکثرت اوراق متغیر شود و رنگ آنها در کف نماید روا نه
لیکن در نهایه گفته روا ست و اگرچه رنگ و بوی و مزه تغیر یابد اگر خلط شود
بادی پلیدی توضی از و نکند مگر چون جاری باشد یا ده در ده که زمین بغرف
کشف نشود و جاری آبیست که کاه برد هو الصحیح لیکن در ترغیب گفته
که آنچه دست شوید برد و فتوی برین است و در جامع گفته که داخل است
در آب جاری آبی که روان شود در راه و در وی نجاستها باشند پس غایب
شوند و مخلوط چنانچه لون واثر نماید و همچنین آب باران در آب پایدانه
تا اگر بجامه رسد بعد از وقوع بر بامی که بر وی عذرات باشند پلید نشود مگر چون
متغیر شود و همچنین آب حمام تا با دخال دست پلید نشود و این بقولی
مطلق است از جهت ضرورت و بقول عامه آنگاه که آب از انبوب در آید و اغتراف
متدارک باشد یعنی آب در میان غرفتین تسکین نکرد و فتوی برین است در خلاصه
گفته که متوضی از آب کم روان اگر روی بمورد دارد روا بود و اگر میل دارد
نه مگر آنکه درنگ کند بعد از گذشتن غساله آب روان از بالا ید توضی از آب
جوی روا بود اگر جریان آن باقی باشد آب پلید و در جوی انداختند اگر تغیر بیجانسه
شود پلید شود و الا نشود اما بعد از انقطاع بوی و رنگ باز پاک شود و اگر بعض
آب بر جیفه میگذرد اگر ملاقی اکثر یا برابر باشد پلید شود و الا نه و در جامع گفته
اگر جیفه مرده راه آب بند کرد و آب از زیر و زبر و میگذرد پلید نشود مگر تغیر ای و فتوی
برین است اما حوض اگر مربع است دور او چهل گز باید و فتوی برین است
اگر مدور است دور او چهل و هشت گز باید و بقولی چهل و چهار و بقولی
سی و شش آن احوط است و این صحیح و فتوی برین است و اعتبار گز مساحة
راست بر صحیح لیکن در هدایه گفته که فتوی بر گز کرباس است هفت قبضه
هر قبضه چهار انگشت هر انگشت شش جو که بطن بعضی به بعضی منضم باشد

اين در تحفه گفته واگر در زمين زراعت باشد متصل يا در حوض طحلب باشد يا
پارها هيزم يا جمد كه متحرك نشود بتحريك آب توضي در ان روا نبود اين است در زيلعي
چنانچه بضم ده در ده شود بر صحيح چون وي است • وهمچنين چاهي كه عمق
او ده گز باشد بر اصح ليكن در سراجي گفته كه عمق اعتبار ندارد وتوضي روا است
در حوض صغيري كه آب دران از جانبي در آيد وجانبي برآيد چهار در چهار باشد
يا اكثر وفتوي برين است • وهمچنين در چشمه كه آب از سر تند هفت در هفت باشد
يا پنج در پنج وفتوي برين است در خلاصه گفته اگر در حوض كبير نجاسته افتاد
محل وقوع باجماع پليد شود پس از ان محل بقدر حوض صغير كه آن چهار در چهار
است گذارد ووضو كند • وبقولي ده گز • وبقولي قدري كه بتوضي بجنبد • وبقولي
تحري كند • وهمچنين غير مرئي نزديك مشايخ عراق اما نزديك مشايخ بلخ
وبخارا در بين از محل وقوع نيز روا است ودر برجندي گفته صحيح اين است در ترغيب
گفته اگر سگي يا موش در حوض مرده وپوسيده شد ليكن آب تغير نيافت از هر طرف دلو
هر جا كه وضو كند روا بود وفتوي برين است اما اگر در آب جاري بوضوء بو بليدي
روا است واگرچه تند نباشد ليكن در تحفه گفته اگر تند ابارت از انطراف
نكند در حوض كبير وضو ميكند وغساله پيش مي افتد توضي ازو در قول امام ابي
يوسف روا نيست تا تحريك نكند وفقيه ابو جعفر بدين مايل است وغير او روا داشته اند
واگرچه نجنباند مانند آب جاري در منيه گفته توضي در حوض كبير از جاي غسل
غير روا است در تحفه گفته اگر بر آب جاري مردم صف زده نشينند ووضو كنند
روا بود • وهمچنين حوض كبير اگر بر كرانه جوي يا حوض جوي باشد متصل ودر وي آب
باشد ليكن جريان آن در وي ظاهر نميشود توضي اندر روا است اگر بقدر دو نيم گز باشد
والا روا بود وبقولي مطلقا حوض كبير بعد خشكي بجذرات وسركين پليد شد
بعده باب پر شد اگر اين آب اولا در محل پليد در مي آيد پليد است واگر در جاي
پاك جمع ميشود وده در ده گشته انگاه در مي آيد پاك است • وهمچنين جوي اگر آب

پليد در حوض كبيري كه پر باشد در آيد پليد نشود واگرچه غالب بود
اگر در حوض صغيري پليد آب پاك در آمد وچيزي بدر نشد توضي ازان روا نه
واگر چيزي بدر شد بر صحيح پاك شود واگرچه مثل آن بدر نشود وهمچنين
كاسه اين در منيه گفته وتوضي ازان خارج نيز روا بود واگر در آمد وبيگا
نشد اما اغتراف مثل ان است پاك شود ودر ترغيب گفته اگر خارج
باز در آيد اگر در همان راه در آمده پليد شود واگر براه ديگر در آمده نه
ودر ملتقط گفته آبي جمع شد كم از ده در ده پليدي افتاد پس منبسط
شد واكثر گشت پليد است واگر آن ده است ودر وي افتاد بعده در جاي
ديگر جمع شد وكم گشت پاك است حوض كبير كم شد ودر وي پليدي افتاد بعده
پر شد پليد است واگر چيزي بدر آيد پاك شود واين انگاه است كه از جانبي
در آيد وجانبي ديگر بر آيد وروا است غسل در حوض كبير وهمچنين آنجا
وغسل جامه پليد اگر براه نباشد والا مكروه است چاهي است براه كودكان
وروستايان دست پر دلو او مي زنند پاك است در فتح القدير گفته
پاك است بتوضي انجيني كه كوزا ودر وي چاه خانه زنند وازو بنوشند مادام
كه يقين نشود بنجاست واگر آب جاري وحوض باشد وضو از ان كند برغم معتزله
در مختار گفته امروز فتوي بران است كه وضو ازان كوزه كنند تا معتقد ان آب
بدانند وجاهي كه در وي نجاسته افتد اندك يا بسيار همه آب اندوكشند اگر
ممكن بود وغايت نزح آن است كه اكثر دلو ازو پر نشود ودر جامع گفته اگر قبل از نزح
آب چاه فرو رفت پس باز آمد بر صحيح پاك است واگر زياده شد بتوقي كل كشند
وبقولي مقدار وقت وقوع وتوالي بر مختار شرط نيست اگر پاره آب كشيده نه بود
آب چاه فرو ديگر بنوشد بر صحيح قدر باقي كشند واگر ممكن نبود كشيده شود
قدري كه در وي بود بقول دو مرد بابصارت • واز امام محمد آمده كه سيصد دلو كشند
وفتوي برين است بدلوي كه مستعمل باشد بر چاههاي شهر وغير اين ابين

لان وصف الا ماء [illegible] بانه الحوض الصغير يغسل ماء [illegible] بالحوض الصغير
الذي [illegible] الغالب يكون اقل من عشر في عشر [illegible]
[illegible] لا يجلس [illegible] وقوع النجاسة [illegible]

حساب کنند و بنزح مقدر تمام چاه پاك شود ودلو و رسن و دست نزح پاك
شوند وحاجة بنزح کلا بر ماخوذ نه و نزح انگاه نافع است که اولا نجاست برون
کنند والا نه ودرجواهر گفته مکعب کودکی افتاد و نمی یابند اگر پاك نه و اگر
پلید است و بعد نزح تمامی آب او را نیابند معذور اند عصفوری افتاد و اخراج
او متعذر است تا در ریا نیست پاك نشود و طریق آن است که چاه را معطل دارند
تا دانند که گل شده باشد و بعضی تقدیر به ششماه کرده اند اگر پاره
پنبه از خراش کودکی افتاد پلید نشود ودرخلاصه گفته که اگر خرقه
نجاسه آلوده افتاد و اخراج آن متعذر شد بنزح مقدر پاك شود و در چاه
حیوانی افتاد و زنده بر آمد در سگ و خوك همه کشند و در غیر چیزی نه اگر
دهن او به آب نرسیده والا چون سور او شود پس در پلیدی و مشکوك همه کشند و مستحب
است که در سگ وه ده دلو کشند و بروایتی بیست و در آدمی پاك بیست و در
محدث چهل و در مثل موش و گنجشك بیست و در ماکیان و کبوتر چهل
اما در گوسفند بروایتی چیزی نه و بروایتی همه زیرا چه بر بوران و پای او
می افتد و آن محمول است بانکه بول بر او ها نباشد و در اینجا چیزی نه بقول
صاحبین و چند دلو بقول امام و در سگ از امام آمده که اگر دهن او به آب
نرسد و بود بر او نجاست نبود پلید نشود و اگر بمرد در مانند موش و گنجشك بیست
تا سی و در ماکیان و کبوتر چهل تا شصت و در مانند گوسفند و آدمی همه
و از امام آمده که در مانند کبوتر ده و در موش ده و در مانند کبوتر بیست
و از صاحبین بیست در آن و چهل در این مروی است درجامع گفته اگر حیوان
صغیر یا کبیر در آب بمیرد و آماس کرد یا بوسیله شود یا موی از وی جدا شده
از وی کشند و پاك نیست بموت ما بیی المولد خواه در آب میرد خواه در مایع دیگر
و اگر چه متقطع شود هو الاصح و از امام محمد آمده اگر غوك در آب متقطع شد
مکروه است لیکن نه از جهت نجاست آب بلکه از جهت حرمت گوشت غوك این درینبوع

گفته و ماهی حیوانی است که تولد و منشای او در آب بود اما مایی المعاش اگر در غیر آب بمیرد
پلید کند و همچنین در آب اگر کبیر بود نه صغیر که خون ندارد لیکن درخلاصه گفته که از امام در آب
دو روایة است و صحیح این است و پاك نیست بموت آنچه خون روان ندارد مطلقا چون
مگس و زنبور و کژدم و جراد و قمل و کیك و پشه و علق که خون ندارد اما اگر خون مکیده باشد اصح
پلید کند در چاه میت یافتند اگر وقت وقوع او متیقن شود از آن گاه نماز اعاده کنند
والا از هنگام یکشبانروز و اگر آماس کرده یا سه شبانروز نزدیک امام و نزدیک صاحبین از وقت
وجدان منتفخ باشد یا نه و حکم بحسین و مغسول و وضو و غسل برین خلاف است و فتوی
رکن آیمه بران است در آنچه متعلق است بنماز و بر بناء بر غیر آن لیکن در مکارم
وصوفیه از عتابیه و درحاشیه عصام از حقایق گفته که فتوی بر قول صاحبین است
در ذخیره گفته چون دلوی بر سر چاه بازد در چاه افگنی و قطرات در آن بچکد پلید نکند
از جهت ضرورت درخلاصه گفته و همچنین در آوند اما اگر در آن روان شود پلید کند و اگر جنب
یا محدث از جهت دلو در چاه افتاد نزدیک امام ابی یوسف هر دو بحال و نزدیک
امام محمد هر دو پاك و از امام دو روایة است بروایتی چون ابی یوسف و بروایتی هر دو پلید
و فتوی برین است چنانچه در تعیب گفته و بر قول امام محمد چنانچه در حاشیه کنز گفته
و پلیدی مرد و اصح از جهت پلیدی آب است نه از جهت جنابت تا اگر آب در دهن و بینی
کند قرآن بخواند این همه انگاه است که بدن و مخرج او نجاسة نباشد والا باجماع پلید
کند و وزغ میان چاه و بالوعه هفت گز است لیکن اعتماد بر نفوذ است اگر رنگ یا بوی
یا مزه او تغیر یابد پلید شود والا نه و همچنین میان چاه و چاه آب مستعمل در روایة اما
ابی حفص میت افتاد کافر مطلقا پلید کند و مسلم قبل از غسل و بعد از آن نه اما کافر
مطلقا پلید کند کما فی الذخیره پوست آدمی افتاد اگر اندك است مقدار آنچه از شقوق
پا منتشر می شود پلید نکند و مقدار ناخن کند اما ناخن پلید نکند و رواست طهارت با کراهة
با آب مکروه اگر مطلق موجود بود والا نه درجامع گفته چنانچه سور سباع طیر و این بقول تنزیه است
و بقولی تحریم و از امام ابی یوسف آمده اگر نجاست متقاطر و متیقن نباشد مکروه نبود و نتوی

لیکن در ذخیره گفته

متاخرین بدین است ودر خلاصه گفته که سور سباع طیر وغیر ماکول از طیور پاک است
استحسانا ومکروه است قیاسا ٢ وسواکن خانه چون مار وموش واین باتفاق مکروه است
لیکن بتنزیه باصح پس بوجود این تیمم روا نه ٣ وگربه بتحریم نزدیک طحاوی وبتنزیه
نزدیک کرخی لیکن باصح تنزیه است نزدیک طرفین ونزدیک امام ابی یوسف مکروه نه
اما اگر بعد از خوردن موش بی فور شد پلید شود باجماع واگر بعد ساعتی نوشد
نه نزدیک امام ٤ وماکیان کوچه گرد واگر محبوسه باشند نه وسور خر واستر مشکوک است
بقولی شک در طهوریه است نه در طاهریت وبقولی در هردو وصحیح اول است پس آب
پلید نشود واگر آب دیگر نباشد جمع کند در وضو وتیمم وتقدیم آن فاضلتر والتفا بیکی روا نه
ودر جامع گفته که سور سگ وخوک وسباع بهایم چون شیر وروباه وپیل پلید است
واز امام ابی یوسف آمده که خفیف است واز امام محمد دو روایت است کما فی الخلاصه
وسور آدمی پاک است واگرچه خورد یا حایض یا جنب یا کافر باشد وهمچنین شارب خمر که چون
چند ساعت خواهند گذشت وشسته زبان ولعاب خواهد لیسید پاک خواهد شد مگر
طویل الشارب وسور اسپ وماکول از طیور وانعام پاک است وعرق هریکی چون سور
اوست مگر عرق خر واستر که در ظاهر روایت پاک است واز امام حلوانی آمده که پلید است
لیکن در تن وجامه عفو است ودر خلاصه گفته که لعاب هریکی چون سور اوست مسئله ٥
شرط جواز مسح آن است که ملبوس باشد بطهوری که تام باشد گاه حدث واگرچه گاه لبس
تام نبود ومسح کند معذور در وقت نه بعد او در جامع گفته که فرض او مقدار سه انگشت
اصغر از دست باصح واظهار خطوط در ظاهر روایة شرط نه لیکن سنت است ولازم است
که مسح بر پشت قدم بود تا مسح بر فاضل روا نه واگرچه مقطوع الاصابع بود ونه بر اسفل قدم
ونه عقب ونه جوانب ونه بالای کعب ونه بر باطن موزه کما فی الخلاصه ودر روایت بظهر
انگشتان لیکن مستحب بیطن است واگر از عرض موزه یا ساق او آغاز کند روا بود لیکن سنت است
که از انگشتان پیش بقدم آید ... یا انگشتان ... وتا ساق کشد ودیگر
آن است که بتمام دست کشد واگر مسح فراموش کرد وآب بدو رسید مسح شد وهمچنین اگر گیاه تر

وظاهر موزه

وظاهر موزه ترشد باب یا باران وهمچنین به شبنم بصحیح در ذخیره گفته که مسح بسه انگشت
روا نه مگر چون آب متقاطر باشد وبلل غیر متقاطر که در دست دارد روا است اگر مستعمل نبود ودر روایت
بر جرموق ادیم ومانند آن تنها پوشد یا بر موزه لیکن آنگاه که قبل از حدث پوشد والا نه
واگر بعد از مسح برآرد اعاده کند بر موزه بخلاف دو طاقه واگر یکی برآرد مسح کند بر دیگر
یا موزه واز امام ابی یوسف آمده که دوم نیز کشد وبر خفین مسح کند اما جرموق کرباس
ومثل او اگر تنها پوشیده مسح روا نه والا روا بود اگر تری بموزه رسد در ظهیری گفته
زیر جرموق دست درآرد وبر پشت موزه مسح کرد روا نه ومسح بر جورب ثخین که بی بند
بساق استمساک گیرد روا است نزدیک صاحبین وامام نیز بدین رجوع کرده وفتوی بدین
است ودر ذخیره گفته مکعب پوشید واز کعب او دو انگشت می نماید مسح بر وی روا بود
موزه فراخ پوشید وبعض او از قدم خالی است وبدان مسح کرد پس اگر مسح بر پا بقدر سه انگشت
واقع شده روا است والا نه واگر پا نزدیک آن فضله آورد ومسح کرد بعده پای او از انجا
زایل شد اعاده کند ومدة مسح مقیم را یک شبانروز است از گاه حدث ومسافر را سه شبانروز
ودر سفر مقیم واقامت مسافر اعتبار اخیر است اگر یک شبانروز نگذشته والا برکشد وشوید
ودر جامع گفته که مسح شکند با هرچه وضو شکند وبمضی مدة اما اگر در نماز گذشت وآب نبود
نماز تمام کند نی تیمم باصح وبقولی شکند وبخروج قدم بسوی ساق موزه وهمچنین بخروج
اکثر او بصحیح واز امام محمد آمده اگر از ظهر قدم در محل مسح بقدر سه انگشت مانده نشکند
والا شکند یعنی انه هو الصحیح این در مختار گفته این هم آنگاه که بنیت نزع بجنباند اما اگر
از جهت سعت موزه یا جز آن از محل زایل شود باجماع نه وبوصول آب بقدم وهمچنین
باکثر او باصح این در ظهیری گفته وبعد از یکی از این سه لازم است که پا ها را بشوید
مگر چون بجهت سردی از ذهاب پا بترسد که موزه نکشد ومسح کند واگرچه مدة بسیار گذرد
از مسح خرقی که در وی سه انگشت اصغر از پا ظاهر شود در حالت مشی که در دخول انامل بی ظهور نزدیک
مشی معتبر نه اما ظهور بطانه بی ظهور قدم مانع نیست هو الاصح وجمع کرده شود
خروق یک موزه نه دو واعتبار خرقی را است که در وی مسئله ٣ کنجد یا اکثر از وی نه اشیاء ودر روایت

93

مسح بر جبیره واگرچه بی حدث بسته واز حاشیه هدایه گفته که اگر حل او مضرات بیک
مسح نیز مضر بود باتفاق مسح نکند والا پس اگر غسل مضر نبود شوید والا پس مسح
نزدیک امام روا است ونزدیک صاحبین واجب و اگر مضر نیست پس اگر غسل ها
مضر نبود باتفاق شوید والا اگر مسح مضر نبود بیان خلاف است والا اگر مسح
جبیره نیز مضر باشد ترک کند باتفاق والا بیان خلاف است واز محیط گفته
که صحیح از مذهب امام آنست که مسح بر جبیره فرض نیست واگرچه ضرر نبود ودر شرح
وقایه گفته اگر مضر نبود از امام چنین روایت است لیکن بر ماخوذ ترک او روا نه
ودر خلاصه گفته اگر مضر نباشد ترک روا است نزدیک امام بخلاف صاحبین
واین قول اول امام است بعده بقول صاحبین رجوع کرده ودر شرح وقایه گفته
که در وی هیچ ملتی مقدر نیست اگر قبل از برء بیفتد باطل نشود والا غسل آن محل
لازم است وهمچنین بعد از برء اگر بیفتاده اگر در اعضاء یکی شقاق باشد وا
غسل آن عاجز است بروی امرار آب لازم است واگر از وی هم عاجز باشد
ما حول او شوید و او را گذارد واگر یکی در دست شقاق دارد وتوضی عنیق
استعانت کند بغیری واگر نکند وتیمم کند روا بود بخلاف صاحبین در منیه گفته
اما اگر متوضی نیابد باتفاق روا بود کما فی المنیة واگر در پا دارد
ودوا بر وی نهاده آب بر دوا امرار کند پس اگر دوا بیفتاد اگر به شد آن محل را شوید
والا نه منقبض خرقه فصاد وعصابه بود بست نزدیک بعضی مسح بر آن کند
وبر بین روا نه ونزدیک بعضی اگر عصابه بی اعانت نمی تواند بست بر بندد روا
بود والا نه ونزدیک بعضی اگر حل عصابه وغسل یا یکی مضر باشد مسح
روا بود والا نه وهمچنین هر خرقه که از محل متجاوز بود اما اگر حل مضر نبود
لیکن نزع از محل مضر بود گشاید وتا محل بشوید وبعد از شد بر محل مسح کند
وعامه بر آنند که مسح بعصابه روا است وفتوی بر این است واگرچه متجاوز
باشد این در جواهر گفته و وجه که میان دو گره بود مسح بر او اصح بسته است

واستیعاب

واستیعاب در مسح جبیره وعصابه شرط است بروایت حسن از امام ونزدیک بعضی
مسح اکثر بسند است وعلیه الفتوی این در خلاصه گفته واگر مسح کرد بعد از آن
او را نزع کرد باز اعاده کرد مسح را اعاده کند اگر نکند روا بود اما تبدیل عصابه بعد از
اعاده آن نیکوست ودر مسح جبیره تثلیث شرط نیست یکبار بر اصح کفایت کند در
خلاصه گفته اگر مرارة یا مرهم در قرحه ماند وآن محل تجاوز کند مسح روا است اگر تمام
عصابه کشد وهمچنین در حق مفتصد وفتوی بر این است وبعضی شرطی اکثر کرده اند
در ذخیره گفته اگر بر جراحت دو عصابه بست وبر علیا مسح کرد بعده برداشت
مسح بر دوم کند واول بستن نه مسئله تیمم کند عاجز از آب ۱ از جهة بعد او
بقدر کروهی بی مختار آب بر جانب قدام باشد یا جانب دیگر وفتوی بر این است واگر کم از
کروه بود باجماع علماء ثلثه روا نه واگرچه خوف فوت نماز باشد ودر جامع گفته
که مقیم چون مسافر است بر اصح وکروه سه هزار گز است تا چهار هزار گز وگز بیست
وچهار انگشت است ۲ یا از جهة خوف مرض یا یافتن وجع یا ایذاء سخت بسبب
استعمال یا حرکة واگرچه متوضی یابد حر باشد یا بند ودر آن خلاف صاحبین است
ودر منیه بر قول امام اختلاف کرده اند لیکن در ظهیری گفته اگر متوضی بدل نطلبد تیمم روا نه
والا نزدیک امام روا است مطلقا ونزدیک صاحبین اگر بدل را ربع درم طلبد روا نه
ودر ذخیره گفته اگر خادمی یابد یا مالی که بدان اجیر کیرد یا مسلمی که اندر وضو
یاری خواهد ووضو مضر نباشد روا نه وبقول بی نزدیک امام روایت صحیح این است
وهمچنین اگر در جای پلید یا جهة غیر قبله باشد وبا وجود محل وموجه چنان
گزارد روا بود وبقولی انکاه که آن بنده نیاشد والا تیمم ونماز روا نه ۳ یا از جهة
خوف سردی مرض یا متلف در سفر یا اقامة ونزدیک صاحبین جنب مقیم تیمم
نکند در جامع گفته این اختلاف در عرف بود لیکن در عرف ما روا نه که اجرة بعد خروج
می دهند واین زمان میتواند که بعد تعلل کند وحلوانی گفته که محدث مقیم باجماع
تیمم نکند واگرچه خوف هلاک باشد هو الصحیح این در کنز گفته واگر می سخت نیز هیچ

یتیم است ۴ یا از جهة خوف دشمنی از آدمی وجز آن اگر کفار منع کنند اسیر را از وضو
و نماز تیمم کند و باشارة کذارد پس اعاده کند • وهمچنین اگر یکی مردی را از وضو منع
کرد تیمم کزارد واعاده کند این در خلاصه کفته • وهمچنان محبوس ومقید مگر چون
خارج شهر باشد که نزدیک امام اعاده نکند • اما غایب از دده باتفاق اعاده نکند ۵
یا از جهة تشنکی خود یا غیر بفعل یا قوة پس وضو نکند بآبی که از برای طبخ محتاج
بود لیکن در ظهیریه کفته اگر از برای عجین احتیاج بود تیمم روا بود و از برای مرقه
نه ونه بآبی که در بیابان در کوزه یا جز آن موضوع باشد از برای شرب مگر چون از کثرة
او استدلال کرده شود که از برای شرب لا مگر چون از کثرة او استدلال کرده شود که از برای
شرب لا وتوضی است ونزدیک مفضلی آنچه از برای وضوست اگر نوشند پس با وجود
آب شرب نزدیک او تیمم روا نه ۶ یا از جهة نایافتن آنکه پس اگر تلجی یابد یا آکه دو
یا جمد یا آکه نو تیمم نکند ونیز ولی روا بود در خلاصه کفته اگر مند بدل باو ارد تیمم نکند
واکر یاری دلو دارد سوال از او واجب نه • واکر کدوی با انتظار فرمود نزدیک امام
انتظار مستحب است تا آخر وقت ونزدیک خوف فوت تیمم کزارد ونزدیک صاحب
منتظر باشد واکرچه خوف بود ۷ یا از جهة خوف فوت نمازی که خلف ندارد چون
نماز عید پس اگر در مصلی قبل از نماز محدث شد پس اگر امید ادراک جزوی از نماز
دارد وضو کند والا تیمم واکر بعد از شروع محدث شد پس اگر خوف زوال آفتاب باشد
باجماع تیمم کند والا یا امید ادراک تیمم نکند والا پس اگر تیمم شروع کرده تیمم کند باجماع
وهمچنین اگر بوضو شروع کرده نزدیک امام بخلاف صاحبیه • وکفته اند که این در کوفه
لیکن در دیارها در اینجا و بنا دو آنکه آب بمصلی محیط است • وچون نماز جنازه وایی
انکاه است که امید ادراک هیچ تکبیر نباشد والا وضو کند اما ولی وسلطان وقاضی وامام
حی در ظاهر روایة تیمم نکند ودر صحیح روا است وقت تیمم وقت حضور جنازه است
واکر جنازه دیکر حاضر شد ودر میان قادر بر وضو شد اعاده کند ونزدیک امام
محمد بهر حال اعاده کند وفتوی بران است • در خلاصه کفته اگر یکی جدری دارد

یاجراحة

یا جراحة اعتبار اکثر را است در محدث اعضا ودر جنب تن پس اگر اکثر جراحات است واقل
صحیح تیمم کند ودر عکس ان را شوید وان را مسح کند اگر مضر نبود والا بر جبیره وخرقه وجمع نکند
میان غسل وتیمم ودر نصف نصف باصح تیمم کند وآب استعمال نکند ومعرفة قلة وکثرة بقول
با عتبار اعضا است پس اگر روی ودست وسر محدث مجروح باشد ویای صحیح است شوید
وفرض در تیمم سه چیز است ۱ نیة اداء نماز ودر هدایه کفته که تعیین حدث
وجنابت بر صحیح شرط نیست ۲ ودست زدن بخاک پاک از برای مسح روی ودر خلاصه
کفته که ضرب از وضع اولیتر است واکر قبل از استعمال محدث شد باصح استعمال نکند
مختار امام حلوانی آن است ودر مختار قاضی امام کند ۳ وضرب دیکر برای مسح یدین
تا آرنج با آرنج وکیفیة این چنان است که مسح کند بباطن چهار انکشت یسری ظاهر
یمنی را از انکشتان تا آرنج وبباطن کف او باطن آن تا آرنج وبباطن ابهام او ظاهر
ابهام آن • وهمچنین در دست دیکر یا ظاهر کف یمنی بر بطن کف یسری هر دو انکشت
ظاهر یمنی را مسح کند تا آرنج وبا ابهام ومسبحه باطن او را تا سر انکشتان وهمچنین
در دست دیکر این احوط است واین احسن وکف را بر صحیح مسح نکند که ضرب او بسنه
است در ذخیره کفته که استیعاب در ظاهر روایة واجب است پس اگر غبار در اصابع
در نیاید بضرب ثالث احتیاج باشد برای تخلیل • واکر خاتم تنک وسوار نکشد
روا نبود • وهمچنین اگر تنها یابد ویا بالای چشم مسح نکند وفتوی برین است لیکن
فقیه ابو جعفر کفته که در ظاهر روایة اگر متروک اقل از ربع باشد روا بود • ودر جامع کفته
که استیعاب بخاک شرط نیست باجماع اما بمسح بر صحیح شرط است وتکرار مسح باجماع
مکروه است • واکر غیری را تیمم دهد سه ضرب زند برای روی ویمنی ویسری • اما نیت بر
غیر است این در مسعودی کفته • وسنت در تسمیه است پس اقبال وادبار • پس نفض
خاک دوبار نزدیک امام ابی یوسف ویک بار نزدیک امام محمد وبقولی آن محمول است
بر کثرة خاک واین بر قلت پس مسح روی پس یمنی پس یسری • در روایت نزدیک طرفین
هر چه از جنس خاک باشد چون ریک وسنک وکج ونوره وهر یادل وخشت خام و

و سرمه و گل سرخ و زرد و مرجان ستك و زبرجد و یاقوت و عقیق و مرجان و سفالین
چون سبو و کوزه و تغار و انچه پس از سوختن خاکستر نشود و نقش نگیرد و نزدیك
امام ابی یوسف روا نیست مگر بخاك و ریك و در خلاصه گفته که بقول اخیر او روا نیست
مگر بخاك و در کنز گفته روا است بزمین و خاك سوخته و فتوی برین است و خشت پخته
کو پخته باشد یا نه بقول امام و یك روایت از امام محمد لیکن در منیه گفته
نزدیك امام محمد روا است اگر کوفته باشد یا بروی غبار بود و روا نیست بارزیز و مروارید
و آهن و روی و زر و نقره و ارزیز لیکن در ظهیریه گفته که بمثل آهن روا است
مادام که در زمین اند و مصنوع نشده اند و الا نه مگر چون بر وی غبار باشد و نه
بخاکستر و عنبر و کافور و مشك و حنا و نه بنمك آبی اما بکوهی و شوره روا است
لیکن در خلاصه گفته که با اصح بکوهی روا نه و در حیرة گفته که بشوره روا نه و در
خلاصه گفته که اگر بخاك منعقد بود روا بود نزدیك طرفین بخلاف امام ابی یوسف
و نه بزجاج و کندم و جو باتفاق و نه بزمین پلید بعد از ذهاب اثر در ظاهر روایت
و در منیه گفته که بروایتی از اصحاب ما آمده که روا است و در ظهیریه گفته که اگر
خاك بچیزی خلط شود اعتبار غلبه راست و جنبیدن خاك شرط نزدیك امام
بخلاف امام محمد پس بنمك نمناك روا بود نزدیك این در خلاصه گفته روا بود
یعنی نزدیك آن اما تیمم بگل نکند بلکه جامه یا تن را بآن ملطخ سازد و بعد از
جفاف بمالد و تیمم کند و بقول کرخی روا است و روا است بحجر املس و مغسول نزدیك
امام ابی یوسف و نزدیك امام محمد بروایتی روا است اگر بروی غبار باشد و بروایتی
روا است مطلقا در خلاصه گفته جنبی تیمم کرد و دیگری بر همانجا تیمم میکند
روا بود و روا است بغبار جامه پلید باجماع اگر بخاك پاك قادر نباشد و همچنین
اگر قادر باشد نزدیك طرفین بخلاف امام ابی یوسف در جامع گفته صحیح اول است
و اگر در مهب باد یا [illegible] دیوار استاد و غبار رسید و مسح کرد بنیت تیمم روا بود و اگر
نکرد لیکن سر و دست به نیت تیمم جنبانید روا بود که شرط وجود فعل است اما بغبار

جامه پلید نه و در جلابی گفته بغبار زمین و کندم روا است در بوجند
گفته روا است بغبار هر جسم و اگر چه جنس زمین نبود و از امام ابی یوسف
آمده روا است بغبار ریش حیوان ماکول نه غیر ماکول و روا است قبل
وقت و قبل از طلب آب از حاضر و این شش صورت دارد یکی آنکه ١ علم بآب
قبل از نماز داشت و نطلبید قبل و بعد تمام روا نه مگر بقول حسن که در سهل
ذل است لیکن در هدایه گفته که نزدیك امام روا بود بخلاف صاحبیه و از امام
ابی زید آمده که طلب واجب است در جائی که آب عزیز نباشد و الثانی ٢ قبل
از ان طلبید و او نمی دهد مگر بثمنی که از ثمن باید زیادتر از دو تخمین فاحش
فروشد تیمم روا بود و الا نه و آن دو چند قیمت است و بقولی آنچه زیر تقویم در
نیاید و بقولی عشر درم در جنابت و نصف در وضو اختیار کنند و اعتبار قیمت
جائی است که او وی باشد بجای عزت آب ٣ نطلبید و بعد طلبید اگر دهد اعادة
کند و الا نه ٤ قبل طلبید و نداد و بعد داد اعادة نکند ٥ در نماز داشت
ظن یاشك عدم اعطاء دارد تمام کند و بعد از ان طلبید و داد باطل شده اگر
نداد بخلاف مسئله اولی است و اگر قطع کرد و طلبید اگر داد تیمم باطل شده
و همچنین اگر بعد از ان باز دوم طلبید ٦ در نماز دانست و ظن دارد قطع کند
و طلبد مگر بقول حسن و اگر قطع نکند در رو وجه مسئله اولی است و امام
نسفی گفته اگر در نماز دید و بعد از اتمام طلبید و داد اعاده نکند و آنچه کرخی گفته
که اعاده کند آن در آب بسیار است و در خلاصه گفته آب طلبید و او گفت منتظر
باش باجماع انتظار کشد و اگر چه وقت بر آید و روا است که یك تیمم از ان در آنچه
خواهد در وقت و بعد آن و تیمم را شکند آنچه وضو را شکند و بقدرت بر آب مباح و قدرت
بر آبی که کفایت کند پس اگر آبی یابد که اعضاء را یکبار تواند شست بر مختار
شکند و اگر آب نفرتم دارد و سر او بند بر صاص بسته تیمم روا نه و حیله آن است که بغیر
بجنبد و بعد از تسلیم بود یعنی پیش خود هند یا گلاب یا آب زعفران در ان ریزد تا آب

اب مطلق
ما نزل من السماء
او نبع من الارض

مقید شود لیکن در محیط گفته که حیله هیچ صحت ندارد که قادر است باستعمال
بواسطه تجمع جنب مسافر آب بقدر وضو یابد تیمم کند نزد صاحبین نزدیک ما
و همچنین محدثی که آب بقدر غسل بعض اعضا یابد اما اگر جنب بعد از
تیمم محدث شود بر وضو واجب است این در جواهر گفته محدث آب
یافت وجامه او پلید است بشوید وتیمم کند گویند اول مسئله که امام را با استاد
خود حماد مخالفت افتاد این است که نزدیک او وضو کند واگر وضو کند وجامه پلید گزارد
روا بود لیکن بد کرده واگر آب میان پر و بد باشد این اولیتر است این در ظهیری
گفته اگر در سفر با جنب وحایض ومیت آبی بقدر کفایت یکی باشد اگر آب مباح است
بتوطی غسل این اولیتر است وعامه بر آنند که غسل آن اولیتر است واصح اینست و اگر
مالک احق است ودر ذخیره گفته اگر آن آب مشترک باشد کسی غسل نکند و اگر
بجای حایض محدث باشد نیز جنب غسل کند ودر کنز گفته جماعة متیممان آب
یک وضو دارند مالک وضو کند واگر مباح است تیمم همه شکند وچون یکی وضو کند
دیگران اعاده کنند واگر آن آب بهمه بخشیده باشد تیمم کسی نشکند واگر آن آب یکی را مباح
کنند در مختار الجوابات گفته که تیمم او شکند نزدیک صاحبین بخلاف امام وصحیح
اولاست در جامع گفته که وقت تیمم را نشکند ومستحب است که راجی تاخیر کند تا آخر
وقت مستحب پس اگر وجد را اول وقت گزارد بعده یافت اعاده نکند کما فی شرح
الوقایه واین انگاه است که بجد بقدر کره باشد والا تیمم نکند واگرچه خوف فوت باشد
وغیر راجی تاخیر نکند بر صحیح وواجب است طلب بقدر غلوه سه صد گز تا با
صد گز اگر گمان وجود دارد با خبار وجز آن یاد آمد که آب در رحل است اعاده نکند مسافت
واگرچه وقت باشد ونزدیک امام ابی یوسف اعاده کند این انگاه است
که خود نهاده یا غیر او بامر او والا با تفاق نه در خلاصه گفته بگمان فناء آب
تیمم گزارد بعده ظاهر شد که فنا نشده با جماع روا نه اگر بر آب گذشت وفراموش
کرد که متیمم است شکند اگر خواب کرده یا بغیر خواب واگاه نشود شکند اما اگر آگاه

شود

96

شود از جهة خوف نزول نتواند نیز واز شرح طحاوی گفته که هردو
جائز در ظهیری گفته مریضی بوضو وتیمم قادر نیست وموضی ومیمم
نیابد نگزارد نیز دست وپای بر روی جراحت در آن طهارت گزارد وتیمم نکند
وباز نگرداند اصح این است ودر جامع گفته اگر خاک پاک نیابد نزدیک امام نگزارد
واز امام ابی یوسف چهار روایت است بروایتی چنین وبروایتی باشاره گزارد
بی طهارت تا تشبیه شود وبروایتی تیمم کند بخاک پلید وایما کند وبروایتی رکوع
وسجود کند وباز گرداند وقول امام محمد مضطرب است ودر خلاصه گفته که اعادت
در قول امام ابی یوسف انگاه است که زمین خشک نباشد والا رکوع وسجود گزارد
واین هم وقتی است که نوع زمین ودیوار مسکن نبود والا خاک پاک گشته ونماز گذارد
باجماع اما ماشی وسابح وسایف باجماع نگزارند واگرچه خوف فوت بود
اما عاری وپلید جامه گزارند واعاده نکنند فصل چهارم
در طهارت جامه وجای بدانکه پاکی جامه شرط نماز است در ظهیری گفته اگر بر مصلی
از جامه معلق طرف پلید افتاد شکند نیز بجز مس نی حمل آن که مضر نیست ودر خزانة
الفتاوی گفته اگر جامه پاک بنجاسة اکثر از درم رسید یا در ازدحام بیش
از امام یا در جماعة زنان یا در جای پلید افتاد یا عورة او کشف شد اگر ایستاده
اند شکند کم باشد یا بسیار والا اگر رکنی ادا کنند شکند علم ابتهاد ادا یا نه وکی
ادا نکرد لیکن در رنگ کرد بعد ر شکند ودر ظهیری گفته بی عذر اختلاف است
ودر ظاهر روایة ان امام محمد شکند وبقول امام نیز باو نیست ودر تعیین گفته
نزدیک امام ابی یوسف شرط امکان ادا است پس بتاخیر بقدر رکنی شکنه ونزدیک
امام محمد نشکند تا ادا نکند وفتوی بدین است اما اگر بی در رنگ بوشد باجماع روا بود
در جامع است ودر جلابی گفته از دحام شد واز جهة خوف ضیاع نعلین
پلید برداشت وایستاد وبعد از خفت نهاد نماز روا است واگر در ازدحام در صف زنان
یا قدام امام افتاد یا پشت بقبله داد وبعد از ان بمحل آمد اگر بسیار ایستاده شکند

والا نه • در فتح القدیر گفته اگر طرف پلید از دستار که بر سر بسته بر زمین افکند اگر بتحریک یعنی بقیام نمی جنبد نماز روا بود والا نه و همچنین مثله بلی و هر جامه که ملبوس او بود • در ظهیری گفته اگر از دامن پلید گرفت اگر جای قبضه پلید است روا نه و الا بر مختار روایت و اگر چه بتحریک در رکوع و سجود می جنبد • در سراجی گفته اگر پای و جامه او نجاستی است که اگر آن را با موضع استنجا ضم کنند از درم کم زیادت مضر نه • و اگر جامه نجاست دید و نداند که کی رسید هیچ نماز باز نگرداند لیکن در حلوانی از معلی گفته که نزد یک امام اگر تر است یک روزه گرداند و الا سه روزه و در ظهیری گفته بر مختار نزدیک امام نگرداند الا نمازی که در وی است • کودک پلید پا یا جامه پلید در کنار مصلی نشست و کودک مستمسک است یا کبوتر پلید بر سر او افتاد و همچنان میکن از در روا بود و اگر مستمسک نباشد نه این در فتح القدیر گفته در منیه گفته اگر وقت سجده جامه بنجاست خشک افتد روا بود و طهارت جای نیز شرط نماز است یعنی جای دو قدم و جای سجده نیز بقول صاحبین بخلاف امام که اکتفا به بینی نزدیک او روا است و علامه در شرح خلاصه گفته که طهارت جای زانو در ظاهر روایت شرط است لیکن در تحفه گفته که بر مختار نزدیک همه شرط است • اما طهارت جای دست نزدیک علما و ما شرط نه بخلاف زفر و شافعی در منیه گفته اگر جای قدم و زانو پاک است و جای جبهه و بینی پلید نزدیک امام سجده بر بینی کند روا بود بخلاف صاحبین و اگر جای بینی پلید است پس باتفاق روا بود • و اگر جای زانو پلید است بر اصح روا نه • و اگر زیر یک قدم پلید است روا نه اگر بر وی نهد و اگر معلق دارد روا بود و اگر زیر هر قدم اقل از درم است و جمع افزاید روا نه چنانچه در جامه دو طاقه و همچنین اگر زیر هر قدم و جای سجده باشد جمع افزاید اما آنچه بر جامه و جای باشد جمع نکند این در شرح خلاصه گفته نماز بر مطلق

که درو نجاست باشد اگر محیط بنود روا است و الا نه زمین پلید را بگل یا بگچ فراش کرد روا است و اگر بخاک کرد اما کلاوه نکرد • اگر اندک باشد چنانچه بشم بوی او یافته شود روا نه و الا روا است در خلاصه گفته بر پلیدی تر جامه انداخت و گزارد اگر این جامه را دو ساختن ممکن بود روا بود نزدیک امام محمد و الا نه و بقول امام حلوانی روا بنود تا طرف دیگر از جامه بر نیفتد از وی ابن است قول امام ابی یوسف در ظهیری گفته اگر بر دوی پاک خشت گزارد اگر در زمین مرکب باشد روا بود و همچنین اگر مرکب نباشد بقوط و اگر بر طرف پاک لبد یا بوریا گزارد روا بود بر صحیح طرف دیگر متحرک شود یا نه هو المختار کما فی الخلاصه در جامع گفته بر طرف پاک جامه که بتحریک بجنبد روا نه و روایتی روا است در فتح القدیر گفته هو الصحیح مطلقا در تغییر گفته هر چیز که چون پاره کنند دو شود چون تخته اسطبی غار بر وی پاک او روا شد و اگر بر پاک پوست گزارد و موی دارد است مصلا تنک که بر هر چه افکند عین آن نماید بر زمین پلید افکند و گزارد بر مختار امام فخر الدین روا است و بر مختار شیخ برهان الدین نه و اگر بر بعضی پای جامه دو تو گزارد اگر مضرب است روا بود و الا نه • و اگر نعلین پای بر پلیدی فراش کند و بر وی ایستد روا بود و اگر در پوشد نه و اگر آستین گسترد و بر وی سجده کند روا بود و بقول حلوانی مسئله نجاست بر دو گونه است غلیظ و خفیف غلیظ آن است که چون از درم افزاید در روایتی نماز باز دارد و در کنز گفته که شستن زاید فرض است و درم واجب و کمتر سنت و در جلابی گفته که کم از درم عفو است و همچنین آنچه احتراز از وی دشوار بود چنانچه بوی که بر جامه پراکنده شود چون سر سوزن اما اگر آن جامه در آب افتد آب پلید شود بر اصح این در خلاصه گفته و این همه آنگاه است که بر جامه نمایان نشود و الا غسل آن واجب است اگر جمع افزاید این در جامع گفته • و چنانچه مگس بر پلیدی می نشیند آنگاه بر جامه لیکن در خلاصه گفته مگر چون فاحش باشد و این بر اصح معفو است بر بیع جامه و چنانچه باد خاک پلید بر جامه و تن افکند لیکن در خلاصه گفته مگر چون اثر نجاست یابد اما اگر باد از نجاست گذشت و بجامه تر رسید بقول حلوانی پلید شود و امام زفر در بول گفته

خاصه که اندك او چون بسیار مانع است و بقول امام شافعی اندك نجاست عفو نیست
مگر چون پشه که بسیار نبود واثری که بر محل بعد از استعمال سنگ ماند **و در منیه گفته**
که نزدیك ما درم وکم از و عفو است اما باید که شوید واگرچه اندك بود واز امام آمده
که از یك قطره خون شسته نشو **و در جلابی** از امام ابی یوسف گفته که اگر کم از درم باشد وقت
که اگر می شوید جماعة میرود فاضلتر است که بجماعة رسد **و در ذخیره گفته** المصلی دید افضل
که قطع کند وشوید اگر در وقت سعة باشد والا نه واگر خوف فوت جماعة باشد
اگر جای دیگر میتواند رسید قطع کند والا نه • **و در جامع گفته** که درم در
در ثقل از وزن مثقال است و در غیر آن مقدار عرض کف یعنی مقعری که آب دست که در و قرار گیرد
واعتبار گاه اصابة نجاست و مختار پس آنچه بعد از ان افزاید مانع نبود و به فتوی **در**
ظهیری و فتح القدیر گفته روغن پلید بقدر درم رسید و بانبساط افزود
مانع نبود و در اختیار امام مرغینانی و جماعتی چنانچه نجاست چون رها سوزن
رسید وسید که آب پلید نشود اما مختار دیگران منع است **و در منیه گفته** ماخوذ این است
پس اگر قبل از ان گزارد روایة وبعد از ان نه **در جلابی گفته** نظاره درم رسید
وآن ببطانه تجاوز کرد نماز در ان جامه روا نه نزدیك امام ابی یوسف خلاف امام
محمد وابو سلیمان از امام محمد گفته که در جبه مبطنه روا نبود که این دو جامه است وجمیع
بی افزاید پس بعضی گفته اند که از امام محمد دو روایت است وبعضی حمل کرده اند این را بوجود تا
بینه وغیره وآن ابعدم آن وفقیه ابو اللیث از امام صفار کرده در محل طرفین او پلید باشد نماز
لیکن در خلاصه گفته که بمختار روا است وآن چون ١ خمر است با جماع وسایر اشربه محرمه
در ظاهر روایة وبروایتی خفیف است ٢ وخون ٣ درم وزرد آب ٤ وقی در **هدایه گفته**
که خون وقی که حدث نباشد بر صحیح پلید نبود پس اگر در آب اندك افتد پلید نشود
بر صحیح واین است قول شیخین این در **مختار الجوابات گفته** ٤ وافکنده آدمی وسك و سباع
بهایم وماکیان وبط واوز وآنچه افکنده او بوی ناخوش دارد از طیور غیر ماکول
این در خلاصه گفته ٦ وبول غیر ماکول از غیر طیور چون گربه وموش وغوك پس وبقول

این حرمه

واختلفوا في ان طهارة المکان الذي هو الارض من شرط التوسع الشرعي
جواز الصلوة والمکان مخلوطا بالغدرات اذا لم تزل عين النجس
باعتبار بلوی العام وبعوادلک علی قبول الصحيح في اوراق الراك
بمثل الحکام المباسه الفصل الثالث في اداء الباقي على

این هم خفیف است وبقول یول گربه وموش پاك است این **در جامع گفته** ٧
وافکنده کاو وگوسفند وشتر واسپ وخر نزدیك امام و نزدیك صاحبین خفیف است
در هدایه گفته که امام محمد چون در ری در آمد وابتلاء عام دید فتوی داد
که بسیار نیز مانع نیست وعلما وکل بخارا نیز بدین قیاس کرده اند خفیف آنست
که اگر زیاده از ربع جامه یا موزه یا عضو رسد نماز بان روا نبود وکم از ان عفو است
در جامع گفته که مراد از ربع ربع طرف جامه است چون دامن وآستین واصح
این است وفتوی اکثر برین است وان چون ١ بول اسپ وماکول نزدیك شیخین
ونزدیك امام محمد پاك است وفتوی بران است **لیکن از مفاتیح گفته** که بول ماکول
نزدیك امام غلیظ است ونزدیك امام ابی یوسف خفیف است ونزدیك امام
محمد پاك وفتوی در آب باوله است ودر جامه بدوم ودر کلاس بسیوم ٢ وافکنده
مرغان حرام نزدیك شیخین ونزدیك امام محمد غلیظ است **لیکن در خلاصه گفته**
که نزدیك آنها پاك است ونزدیك این غلیظه اما افکنده ماکول باتفاق پاك است
و در ملتقط گفته که افکنده طیری که بوی ندارد پاك است **در خلاصه گفته** که پی که ان
نجاست زاید پلید نیست وهمچنین هر حیوانی که در پلیدی باشد تا اگر بعد از غسل در آب
افتد پلید نشود ونماز باو رواست • وهمچنین ماده در آوریشم وبا بیضه کند که در آستین
دارد • ویا بیضه که در وی بچه او مرده • نه با قاروره بول وشیشه خمر ودر روایت با نافه مشك
خشك وباقی نیز اگر آن نافه مذبوحه باشد لیکن **در ذخیره گفته** که بر صحیح بی تفصیل
رواست در **براهة حمادیه گفته** که مشك وعنبر وزباد پاك است **در صیدیه گفته**
که مشك پاك وحلال است وآنچه از شیعه نقل میکنند که پلید است باطل است **در مسعودی**
که در آب دهن آدمی یعنی خوی امام اسبیجاب را از سلیمان فارسی روایة است
که پلید است لیکن در ظاهر روایة پاك است که **پیغامبر گفته** علیه السلام که آب دهن وبینی
وچشم وخوی شما پاك است • اما آب دهن خفته را ابو نصر بلخی گفته که اگر بعد از تجعا
رنك وبوی ماند پلید است لیکن در ظاهر روایة پاك است **ودر کنز گفته** که از دهن باشد

یا ازجوف نزدیك طرفین پاك است وفتوی برین است • و در خلاصه از امام ابی یوسف
کفته که آب دهن خفته پلید است بخفته چنانچه بلغم • وهمچنین عاز با خرقه مخاط
نزدیك طرفین روایت و نزدیك آن نه اکر فاحش باشد • در مختار کفته که بحاربها
واصطبل بر مختار پلیدی ودر خلاصه کفته مکر چون اثر پلیدی نماید • اکر بر سقفی
نجاسه باشد نه در یا غیر نه از روآب باران از وچکید وبجامه رسید اکر بار
پاك است و الا نه • وصابون وپیل وروغن کتان پلید نه • در تجنیس کفته که غسالهٔ
میت هر سه پلید است اکر جایی قرار کرفت وبچیزی رسید پلید شود • اما اکر بغا
دران غسل رسید وازو احتراز ممکن نبود نه • واز خلف آمده که اکر سنك پلید
در آب روان انداخت وقطرات بجامه رسید اکر از پی است متصل جانه پلید شود
والا نه • واکر اندک خوب آن است که شوید • و اکر همچنان کی اندر دیا بود لیکن
ابن شجاع ونصیر کفته اند بو دولت که شوید از امام محمد نیز چنین آمده • و
ابراهیم بن یوسف وابو بکر بانند که مضر نه مکر چون رنك نجاسه نماید
فقیه ابو اللیث کفته هو الماخوذ • وهمچنین اکر خر در آب بول کرد و رشاش آن
بجامه رسد مضر نه تا ندانی که بول است هو الماخوذ • واز محمد بن الفضل
آمده که یکی در آب بر اسپ میرود وآب بجامهٔ او میرسد اکر دربای او پلیدی
باشد پلید شود آب روان باشد یا استاده والا نه • واکر بیاسل دابه از آب یا عرق
رسد ابو نصر کفته مضر نه وآنچه از دود سرکین باو رسیده بعد از جفاف و تنا
مضر نبود • اکر با کل سرکین آمیخته چیزی را کلاوه کردند وبعد از خشکی جامه
تر بر وی نهادند پاك است • واکر کاه پلید در کل باشد اکر بحل و بموده شود پلید است
والا نه لیکن در خلاصه کفته اکر خشك شود پاك کردد واکر بار تر شود عود
کند بر روایتی • واکر یکی از آب وخاك پلید باشد بقول اعتبار آن است
وبقول این را • وبقول پاك را وعلیه الاکثر این • در فتح کفته
وبقول پلید را • وبعضی کفته که بقول امام محمد کل پاك است • وبقول امام

ابی یوسف

ابی یوسف پلید لیکن در خلاصه کفته که بما خود فقیه پلید است هو الصحیح
اکر جامهٔ پلیدتر در جامهٔ پاك خشك پیچید • شد ورطوبت واثر آن در وی ظاهر شد لیکن
چنان نشد که بعصر از آن آب روان شود بر اصح پلید نه • وهمچنین اکر بر زمینی پلید تر کشته
شد • در خانیه کفته اکر بر فراش پلید خواب کرد و بعرق تر شد اکر اثر بلل در وی اظاهر
شود پلید شود والا نه • در خلاصه کفته اکر پای تر بر زمینی یا لبد خشك نهاد
و آنجا نه استاد بلك روان کذشت پلید نشود • اما اکر با خشك بر زمینی تر نهاد تر شد پلید
شود پلید کردد • اکر هیك عضوی یا جامهٔ کسی را در حالت غضب کیرد پلید نشود • واکر در حالت
مزاح کیرد شود لیکن در ملتقط کفته در هر دو صورت نشود تا تری نه بیند • اکر سک از
آب بدر شد وخود را افشاند پلید شود • واکر آب باران نیست نه • اما آب مستعمل بروایة
حسن از امام غلیظ است • وبروایة امام ابی یوسف خفیف • وبروایة امام محمد پاك نه
پاك کننده وهر یکی بروایة خود اخذ کرده • ودر خلاصه کفته که بر صحیح امام وبا امام محمد
است • ودر تهذیب کفته که امام بقول او رجوع کرده وفتوی بقول اوست • در جامع کفته
که این خلاف را مشایخ بلخ ثابت کرده اند ومشایخ عراق کفته اند که پاك است بی خلاف
ومختار محققان مشایخ ماوراء النهر اینست پس اکر در آب اندك توضی از روا بود صحیح
مکر چون غالب شود • وآن آبی است که او را از جهت تحصیل ثواب یا رفع حدث استعمال کنند
نه آبی که بدان جامات را شوید چون جامه وکاسه ودیك ومیوه ونه آبی که بدان پهلو را
شوید یا ران یا جز آن را از آنچه اعضا وضو نیست بر اصح • وچون از عضو آب جدا
شود بر صحیح مستعمل کردد واین است مذهب علما ما وبدین بند اکثر متاخرین لیکن امام
نخعی شرط کرده که در جایی قرار کیرد واین است مختار طحاوی وبعض از مشایخ بلخ وامام
ظهیر الدین مرغینانی وصاحب خلاصه وکفته اکر از جهت تر اعضا ده تر دو تا هزار بار شوید
آب اخیر چون اول است • اما آبی که بر عضو باشد یا از عضو بر جامه چکد باجماع مستعمل نه
ودر مختار کفته خرقه که بدان روی خود را مسح کند پلید نشود واین نص است از امام
وهمچنین آنچه بجامه چکد • واکر آب وضو بجامه باقی روان شود مکروه نه • در خلاصه

ولو وضع رجله المبلولة على ارض نجسة او لبد نجس ... تنجيس وال ... وضعها ... على ... الثلاث ... ان ابتلت تنجست والا ... كذا في ... عالم كبرى فصل النجاسة

وكان النجاسات اذا اصاب الثوب او البدن الصحيح وقت الغداة ... هكذا في السراج الوهاج ... وفي القناوي ... في بيت فعلقا ... الطالق والعقد ... الامام ابو بكر محمد بن الفضل ... كذا في عالم كبرى

گفته که اگر وضو کودک عاقل مستعمل است بر اصح در حمادیه انجه گفته که آب مستعمل
سه گونه است • خفیفه باتفاق چون آب استنجا و غساله جامه پلید • دیگر طاهر طهور
باتفاق چون غساله گیاه و جامه پاک • دیگر مختلف فیه چون آب وضو و غسل و فتوی
بر قول امام محمد است که طاهر است غیر طهور تا اگر جامه یا بدن بان تر شود نماز
روا بود • **مسئله** اگر نجاست بجامه یا تن رسد اگر تند است پاکی آن بازاله عین است یا آب
پاک و بهر مایع مزیل چون آب مستعمل و علیه الفتوی • و آب معید بز و دوغ و شیر
و مثل این باجماع سایل **و در جامع** گفته اگر باقی ماند اثر آن یعنی بوی و دشوار باشد
ازاله آن چنانکه بغیر آب احتیاج شود عفو است و اگرچه بسیار بود این در زخیره
گفته • و ازاله کافی است در ظاهر روایة و اگرچه بیک غسل باشد • و بقولی
بعده یکبار شوید • و بقولی دوبار • و بقولی سه بار • و ازاله در مصبوغ
باسال آب سفید است • و همچنین پوستی که او را بچربی پلید چرب کنند • و اگر غیر
تند است پاکی آن بغسل و عصر است ثلثا در ظاهر روایة • **و در زخیره گفته**
اگر بعد از غسل و عصر قطره از جامه بچکد اگر مبالغه کرده چنانچه بعصر آب از آن روان
نشود جامه و دست و قطره پاک است و الا هر سه پلید • و اعتبار در هر شخص بقوة
و طاقت او است تا اگر مبالغه نکند از جهت رعایت جامه روا نبود این **در خانیه گفته**
لیکن در ترغیب گفته که عصر بقولی بقدر قوة عاصر است و بقولی بقدر قوة جامه
هو المختار • و این همه انگاه که عصر ممکن باشد و الا آب بر وی روان کند تا از فقیه
ابی اسحاق حافظ آمده اگر بر تن رسد و سه بار پیاپی شوید پاک شود • بطانه
موزه کرباس بود پلید شد بعد موزه شست و مالید و سه بار آب بر کرد و تحت
و نشلید پاک شد که جریان آب قائم مقام غسل است • **و در جامع گفته** اگر عصر معلق
نبود سه بار شوید و هر بار تا عدم تقاطر درنگ کند نجاست نوشیده باشد یا نه نزدیک
امام ابی یوسف و علیه الفتوی و نزدیک امام محمد هرگز پاک نشود کوزی که نجاست
نوشیده و خشت پخته و گفته که نو باشند و چوب یا پوست مدبوغ بآن و مانند اینها

در ملتقط

در ملتقط گفته عضو پلید خود را لیسید چندانکه اثر رفت پاک شد • و از امام محمد آمده
اگر محل حجامت را به خرقه پاک تر مسح کند کفایت کند • **در زخیره** گفته اگر بول بتن رسید
و دست سه بار تر کرد و مسح کرد اگر متقاطر باشد پاک شود والا نه • و اگر بر نجاستی شوید جز آب
مطلق از امام ابی یوسف در طهارة او دو روایة است و از امام محمد یک روایة است
که پاک نشود • اما جامه باجماع پاک شود • و نجاست چاه بعد از اخراج نجاسة و قبل از نزح
غلیظ است و بقدر نزح کم میشود و خفت می یابد و امام حلوانی گفته نجاست آبها که بان جامه
پلید شسته شود بترتیب است پس اگر بجامه آب ثالث رسد بعصر پاک شود و حاجت بغسل
نبود • و اگر دوم رسد یکبار • و اگر اول رسد دو بار • و امام سرخسی گفته که از هر سه پاک نشود
مگر بسه بار لیکن **از شرح جامع** گفته که این قول امام ابی یوسف است و بقول امام محمد
از اول بسه بار و از دوم بدو و از سیوم بیکی • در خلاصه گفته که پاکی جامه از منی تر بغسل
است و از خشک بفرک نیز لیکن انگاه که سر ذکر ببول و مذی آلوده نباشد و الا نه لیکن
در جامع از فتاوی ابی جعفر گفته که مشایخ ما مذی را اعتبار نکرده اند که تابع منی است
و اگر بعد از ان آب بوی رسد بر مختار عود نکند **لیکن از محیط گفته** که بر صحیح عود کند
و ظاهر روایة این است و گفته اند که آن نزدیک صاحبین است و از امام دو روایة است اظهر
این است و گفته اند اما تر از بدن پاک نشود مگر بغسل لیکن **از محیط گفته اند** که تر چون
جامه است و اسفل از دو طاقه پاک نشود مگر بغسل لیکن **از زاهدی گفته** که بر صحیح
پاک شود اما غیر منی اگر تنک باشد چون خمر و بول پاک نشود از و مگر بآب بتی رسد
یا بجامه یا بموزه لیکن **از زاهدی** گفته اگر موزه را خاک یا ریگ بمبالغه مسح کند
پاک شود و علیه الفتوی و اگر سطبر باشد از دو پاک نشوند مگر بآب و همچنین این اگر تر
باشد و از امام ابی یوسف آمده اگر بر زمین مالد چنانچه عین درنگ نماند پاک شود
و عامه بر ینند و هو الصحیح و اگر خشک باشد پاک شود بمالیدن بزمین و ذهاب اثر
نزدیک شیخین بخلاف امام محمد **لیکن از محیط** که صحیح او لا است و رجوع این بزمین مالیدن
است • و اگر آب باو رسد عود کند در یک روایة اگر بر تیغ یا کارد رسید اگر بول است پاک نشود

سر بغسل و اگر خون است بمسح و ذهاب اثر پاک شود چنانچه کارد را بعد از ذبح بر پشم یا بر
مسح کند و اثر برود پاک شود تا اگر خربزه بآن قطع کند پاک باشد و از فتاوی گفته نه لیکن
در مجتبی از کافی گفته هر املس که در وی نجاست رسد مانند چون تیغ و کارد و آینه پاک شود
بمالیدن بر زمین و جز آن و فرق نیست میان پلیدی تر و خشک و عذره و بول و اگر بپارچه
لبد یا برق مسح کند نیز پاک شود و همچنین اگر کودک پستان بقی کرد چون چند بار
بمکد پاک شود اگر آهن رسید و در آتش در آوردند پاک شود مانند کارد خون آلوده
اما اگر آهن را بآب پلید تموبه کرده شد نزدیک امام محمد پاک نشود و نزدیک امام ابی یوسف
سه بار بآب پاک او را تموبه کنند لیکن از قنیه گفته که هر بارش سرد کنند و از کافی گفته
که هر بار تا عدم تقاطر درنگ کنند و اگر تنور را بعد از مسح بخرقه پلید تافت اگر قبل از الصاق
نان خشک شده نان پاک است والا نه اگر بزمین رسید بجفاف و ذهاب اثر پاک شود
و همچنان آجر مفروش و بعد از قلع در عود دو روایه است اگر از گل پلید او نه ساخت و
پاک شد اگر بر وی رخت باران رسد پاک شود و اگر نه سد اختلاف است و گیاه تا استاده بر مکان
بجفاف پاک شود و بعد از نه مگر بغسل و سنگریزه چون زمین است اگر متداخل باشد والا نه
و حجر بعضی توان چون زمین است اگر بر زمین بعد از جفاف آب رسد بر مختار عود کند لیکن
از کبری گفته با صحح نه اگر به پنبه رسید اگر بقدری باشد که احتمال ذهاب بندف دارد
پاک شود و اگر کلا یا نصف باشد نه اگر سرگین یا عذره خاکستر شود نزدیک امام محمد پاک شود
و فتوی بر این است و نزدیک امام ابی یوسف نه و همچنین خوک که در مملحه افتد
و نمک شود و همچنین هر عین نجاسته که عین دیگر شود نزدیک امام محمد پاک شود و علیه
الفتوی بخلاف امام ابی یوسف این در مختار گفته چنانچه سرگین در چاه لای شود
یا خر نمک شود این در منیه گفته یا بالوعه گل شود این در ملتقط گفته اگر طرفی از جامه پلید شد
و فراموش کرد بعد شستن طرفی از وی بتحری شست بمختار پاک شود تا اگر بعد از نماز ظاهر شود
بمختار بروی اعاده نه این در مختار گفته و اجری که بجارت نوشند اگر کهنه باشد سه بار
بیک دفع بسند است والا هر بار خشک کند چنانکه تری نماند بشرط آنکه مزه و رنگ و بوی

نماند

151

92

نماند والا نه این همه حکم ظاهر او است نه باطن او تا اگر پاره او زود در آب افتد پلید شود و گوشت خر که بار
در آب کند هر بار بعد ساعتی اگر نه باشد این نزدیک شیخین است و نزدیک امام محمد هرگز
پاک نشود اگر بحصیر رسید اگر خشک است از دلک چاره نه والا پس اگر از نی باشد آب بر
روان کند تا زایل شود و اگر از وخ باشد و امثال او سه بار بشوید و هر بار خشک کند نزدیک
امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد نیز دلک پاک شود و بقولی هر بار بچیزی گران
نهند یا انسانی استد تا آب بدر شود و اگر بزمین رسید سه بار آب بدو ریزند و هر بار
و آن آب را بخرقه دارد یا او را بکاود و زبر او را زیر کند و اگر باران شد اگر آب روان شد
پاک شد والا نه اگر طاوکی در دیگ گوشت افتاد مرقه باجماع نخورد اما گوشت او اگر
او در حالت سکونت خورده شود و اگر در حالت غلیان است نه بر قیاس قول امام محمد
قول امام ابی یوسف سه بار بآب نو جوش دهد و همچنین اگر در شکم بریان بره باشد و آن
بلحم در حالت بریان کردن رسیده اگر بروغن روان رسید و آب در واندخت در رخت پاک شد و اگر
جامد است آن قدر از میان دور کند و باقی پاک است و فرق آن است اگر بعد ... محل آن
دم بر او شود روان است والا نه و در جامع گفته که روغن در دیگ کند و آب در وی همان
قدر ریزد و بجنباند و بگذارد تا بالا شود و بگیرد یا از زیر سوراخ کند تا آب بدر شود
تا همچنین سه بار و دوشاب و عسل در دیگ کند و سه بار آب در آتش بپزد چندانکه هر بار
بقدر اول ماند و در بچانقل آب مذکور نیست لیکن بخط بعضی ثقات یافتم که دو من ده من را
کافی است و این طریق را در مختار در روغن نیز گفته و این همه نزدیک شیخین است و نزدیک
امام محمد هرگز پاک نشود و اگر به بساط و لبد و جامه کلان و مثل آن رسید بجریان آب یکشب پاک
شود و از کافی یکشبانه روز گفته و دلک در خشک شرط است و در قنیه در ذخیره گفته
اگر گندم بخمر پرورده شد و آماس گرفت نزدیک امام محمد پاک نشود و نزدیک امام ابی یوسف
سه بار بآب بپزد و هر بار خشک کند و اگر رسید اما آماس نگرفت بجاه سه بار شست
تا بوی و مزه نماند نزدیک ابی خوردن پاک نیست و نزدیک آن حلال نیست در مختار گفته
که قلعی باذابت پاک شود در خانیه گفته اگر دست بحنای پلید رنگ کرد بس غسل پاک کرد و باید که

ولغ یعنی تمام کیا یہی ہے ۱۲ رشیدی

تفریق

بگوه ذبح کردن

او را چندان شوید که آب او رنگین نشود • وخشت بمطر پاك شود • ودر جامع گفته
پوست بد باغت پاك شود مگر پوست خوك وآدمی وعود نکند بابتلال در حقیقی باتفاق ودر
حکمی در اصح • وآنچه پوست او بدباغت پاك شود بذکوة نیز پوست او پاك شود وهمچنان
لحم او وشحم او وهمه اجزاء او بر صحیح اختیاری باشد یا ضروری وموی میته وعظم
او وعصب او پاك است نی دسومة والانه واستخوان فیل نزدیك امام محمد پلید است
لیکن در مجموعه گفته که فتوی بر پاکی است واین هر سه از انسان پاك است وان امام محمد
آمده که موی او پلید است اما فتوی بر پاکی است نه از خوك وان آئمة ثلثه آمده که موی او
پاك است فصل ع بد انکه ستر عورة شرط نماز است واگرچه باب یا اوراق یا گل
نه بظلمة تا اگر در خانه تار یا شب تاریك برهنه نماز کند روا نبود ودر قنیة گفته که نماز
با جامه تنك که از و اندام نماید و یا معتجره تنك که از و موی نماید روا نبود واگرچه بجا تار
رود در ذخیره گفته که نماز در پیراهن جیب دار شی ازار روا است اگرچه عورة نظر نیفتد والاتم
واین صریح است که ستر از خود لازم است لیکن عامه بر آنند که از غیر لازم است نه از خود تا نماز
در روا است واگرچه نظر افتد هو المختار این در سراجیه گفته وهمچنین اگر نظر کند هو الصحیح این در
مختار گفته • وعورة مرد از زیر ناف است تا زانو یا زانو وهمین است عورة داه با پشت وشکم
وعورة حره تمام تن مگر روی وکف دست از بند تا انگشتان وقدم از ذی تا انگشتان •
وساق یك عضو است • وهمچنین ران لیکن بر صحیح با زانو است • وهمچنین آلة وهمچنین
انثیین بر صحیح یك عضو اند • اما دبر والیتین بقولی یك عضو اند وبقولی سه هو الصحیح
این در فتح گفته • وپستان مراهقه تبع سینه است بخلاف بالغه وهر یکی عضو است • وموی نازل
بر صحیح عضو تام است • در خلاصه گفته که کعب زن تبع ساق است • ومیانه ناف وعانه عضو
تام است • وناف عضو تام است بی شکم این در کنز گفته • در جامع گفته که کشف ربع عضو
مانع است نزدیك طرفین هو الصحیح ونزدیك امام ابی یوسف ما فوق نصف ودر نصف دو
روایت است • ودر بی حکم غلیظه قبل ودبر وخفیفه ما دون ودر خلاصه گفته هو الاصح
ونزدیك شافعی ظهور اندکی از عورة مانع است مطلقا در جامع گفته که انکشاف متفرق جمع کرده

شود

چیزی نجاست یکی جامه پلید دارد لیکن مزیل نمی یابد یا می یابد لیکن قدرت ندارد یا خوف
تشنگی یا دشمن است نماز با آن جامه گزارد واعادة نکند واگرچه مزیل یابد ووقت
باقی باشد این در مسافر است اما مقیم را طهارت جامه شرط است واگرچه مالك نباشد
وکسی که ربع جامه او پاك است نماز او بدهد با جماع روا نه ودر کم از آن افضل
با او ست در روایت که برهنه گزارد استاده یا باشاره این نزدیك شیخین است
ونزدیك امام محمد بهمان جامه گزارد وهمچنین اگر تمام جامه پلید باشد
این در حلابی است • در سراجی گفته که استاده روا است ونشسته با ایما
اولیتر است اگر جامه پاك وپلید خلط شدند تحری کند اگرچه اینها بیشتر باشند
در حلابی گفته در جامه نجاست یافت بر مشهور اعادة نکند تا یقین
نشود لیکن معلی گفته که بر قیاس قول امام اگر تر است یك روزه اعادة کند واگر
خشك سه روزه ودر جامع گفته روا است که عادم برهنه گزارد استاده برکوع و
سجود ومستحب است که نشسته گزارد باشاره • ودر منیه گفته که نشیند وپا بقبله کشد
ودست بعورة غلیظه نهد روز باشد یا شب تار خانه یا صحرا هو الصحیح ودر
تتمه خلاصه گفته برهنه از یار جامه طلبید گفت باشم تا نماز بکن ادا وبقول هم مستحب است
که تا آخر وقت انتظار کشد وچون خوف فوت شود برهنه گزارد این نزدیك امام است
ونزدیك صاحبین انتظار کشد واگرچه خوف فوت بود • در سراجی گفته اگر حضور
عاری کسی باشد با جامه از وی طلبد واگر ندهد برهنه گزارد واگر در میان غار
یابد از سر گیرد زنی جامه دارد اگر می استتد ربع ساق او برهنه می شود واگر می
نشینه پوشیده می ماند چنین گزارد وداه را اولیتر آن است که قناع گزارد
واگر مراهقه برهنه گزارد امر کرده شود او را با عادة فصل ششم بدانکه
مکی را اصابة عین کعبه شرط است وغیر را اصابة جهت آن بر صحیح این در هدایه گفته
ودر تحقیق آن اقاویل بسیار اند ودر خلاصه گفته مختار آن است که در مغرب
دو حصه جانب راست گزارد ویك حصه جانب چپ در قنیه گفته که این احتیاط است

واکر میان مغربین کزارد یعنی روا بود لیکن این قبله خراسان وما وراء النهر است
اما قبلهٔ دیار هند ودهلی راست میانه دو مغرب است این در کبری کفته • وعلامه
در شرح خلاصه کفته که اقرب بصواب دو قول اند یکی مذکور ودیکر آنکه بنات نعش
صغری را در کوش راست نهد واندکی بیسار میل کند واین احسن است • ودر ذخیره
کفته که کعبه قبله اهل مسجد است ومسجد قبله اهل مکه ومکه قبله اهل حرم وحرم
قبلهٔ اهل عالم • وبقولی مکه ناف دنیاست پس قبله اهل مشرق مغرب است
نزدیک ما وقبله مغرب مشرق وقبله جنوب شمال وقبله شمال جنوب ودر جواهر
کفته پرسیده شد محلی است که کعبه زیارت اولیا میکند کفت روا است نزدیک اهل سنت
وجماعت کفته شد چون بزیارت رفت حکم مصلیان چه باشد کفت که قبله موضع کعبه است
نه بنا تا اکر بنا او بجای دیکر رفتند وبسوی او کزارند روا نبود این در خلاصه کفته
ودر جامع کفته قبله کسی که استقبال نتواند جهت قدرت اوست • ونزدیک اشیاه
از اهل آن موضع پرسد واکرچه باشد فاسق چون کمان صدق برو بود در ذخیره از
فقیه ابی بکر کفته اکر در آنجا دو مرد بجهتی حنبی کنند وتحری او بجهت دیکر افتد اکر
که این هر دو بالقطع میدانند عمل کند والا نه واز فقیه ابی اللیث کفته اکر آنجائی اند
عمل کند واکر چون وی مسافر اند نه • ودر جلابی کفته اکر در شهر یا حضور عارف
نپرسد وبتحری کزارد اعاده نکند مطلقا وبقول امام ابی یوسف مصیب باشد
نکرد اند در جامع کفته اکر کسی نباشد تحری کند وبجهت کمان کزارد واکر میان
نماز بجهة دیکر کمان شود بدان جهت باز کردد پس روا است که چهار رکعة بچهار جهة
کزارد • واکر باز بجهة اولی کمان شود همان روا آرد • وبقولی از سر کیرد
واکر بعد نماز خطای او ظاهر شود باز نکرداند • واکر هیچ طرف کمان نشود بهر جهة
که کزارد روا بود • وبقولی تاخیر کند وبقولی بهر جهة یکبار کزارد • لیکن در جلابی
کفته که این مکروه است واکر بجهة تحری بکزارد روا نبود در ظاهر روایت اکرچه
مصیب باشد • وهمچنین شاکی که تحری نکند واکرچه مصیب بود که قبلهٔ شاک

جهة

جهة تحری است وآن نشد لیکن در برجندی کفته اکر بالقطع مصیب باشد
روا بود • وهمچنین اکر کمان اصابت بود بقول بقول عیسی بن ابان وبقول غیر نه
وهو الصحیح کما فی الخانیة • وبعد از ظهور حینئذ اعاده کند بتحری
یکی شک ندارد ولی تحری بجهتی آغاز کند ودر نماز ظن با علم اصابت شد نزدیک
محمد بن الفضل اعاده کند ونزدیک محمد بن حامد نه هو الاصح واکر خطا ظاهر شود
از سر کیرد این در خانیه کفته اما اکر بعد تمام نماز ظن یا علم اصابت شد یعنی هیچ معلوم
نشد اعاده نکند • ودر علم یا ظن خطا باز کرداند در جلابی کفته نماز بغیر قبله
روا نه الا در سه جای یکی ١ چون متطوع باشد در تحری دیکر ٢ چون عاجز باشد
از توجه از جهت خوف عدو یا سبع یا مریض محول نیابد یا تحویل او را مضر بود
این در خلاصه کفته یا در دریا بر تخته مانده ٣ دیکر چون نفل کزارد بر راحله در غیر شهر
ودر شهر نیز نزدیک امام ابی یوسف نه نزدیک طرفین فصل هفتم ٧ بدانکه
نیت بدل فرض است وبزبان مستحب • از برای نفل نیت مطلق نماز بی قید نفل وعدد
کافی است باجماع وهمچنین از برای سنت نزدیک جمهور اما احوط
آن است که نیت مطابعت پیغامبر علیه السلام کند این در ذخیره کفته لیکن در ظهیری
کفته که اصح تراویح بمطلق نیت مودی نشوند لیکن در هدایه کفته که صحیح
اول است ونیت عدد رکعت لازم نشود مکر در رکعت یو مشهور اما از برای فرض
وواجب تعیین نماز شرط است بدل پس اکر نیت سهو کند روا بود در ظهیری
کفته الی ظهر کوید وفرض الوقت نکوید روا بود مکر در جمعه در ذخیره کفته الی نیت ظهر
وقت یا فرض وقت که در وقت بر آمده وی نمیداند روا تر لیکن در ظهیری کفته
بصحیح روا است که ادا بنیت قضا وقضا بنیت ادا صحیح روا است ودر ظهیری کفته
که کاه اشتباه وقت اول صلوة علی کوید وبقول سرخسی آخر صلوة علی
کوید وقاضی خوانند بسیار تعیین وقت ودور کند واکر آسانی خواهد اول
ظهر علی کوید وآن اولیتر است کما فی الترغیب لیکن در جامع کفته

که اول صلوة علی یا آخر بر اصح شرط نیست شایع گردد فرض بظن نفل تمام کرد ازان فرض
وهمچنین در نفل که قرآن نیة بتمام عمل متعذر است این در تجنیس گفته
مسبوق در ما یقضی از جهت شك تکبیر بنیة استقبال گوید از نماز امام بر آمد
و منفرد شد تا سجده نکند • و نیة عدد رکعات شرط نیست اگر ظهر را پنج رکعت
نیت کرد و به چهار سلام داد روا بود این در ذخیره گفته • و نیة بر اصح شرط نیست که
توجه مغنی است این در سراجیه گفته • و شرط است که در نیة لله تعالی گوید لیکن در
خلاصه گفته اگر نگوید شایع در نفل شود • و مقتدی را نیة متابعت لازم است نه امام را
نیة امامت تا اگر نیة کند که امامت نکنم و جماعتی بوی اقتدا کردند روا بود این در ترغیب
لیکن در تجنیس گفته که این نزدیك عام است اما نزدیك شیخ ابی حفص کبیر
لازم است • و در خانیه گفته باید که امام را در کثرة تعیین نکند تا اگر بوی اقتدا کرد
و غیبی ظاهر شود نماز روا نبود • اما اگر مخطی نشود یا در ظن زید غیبی ظاهر شود روا
بود • وهمچنین روزه و اگر نداند که امام مقیم است یا مسافر روا است این در خلاصه گفته
نیز اقتدا اگر دو نماز تعیین نکرد روا نبود و بقول بعضی رواست • وهمچنین نیت ان
اصلی مع الامام • و اگر نیز اقتدا نکند و نیة نماز امام یا فرض امام کند روا نبود و نیت
این است نویت ان اصلی مع الامام ما یصلی الامام لیکن در ترغیب گفته که اگر خانه
دگری با جماعة دخلت فی صلوة الامام یا اقتدیت بهذا الامام گوید بسند است و اگر
تعیین نکند و بقول بعضی نیز رواست اما فاضلتر قصدی است • و اجماع کرده اند
که افضل مقارنه نیز است به تحریمه و بتاخیر شایع شود • و ان که حی آمده که روایت
و بقول و بعد رعایة تاخیر اختلاف کرده اند بقول تا انتهاء ثنا و بقول تا قعود
و بقول تا رکوع و بقول تا قومه • اما تقدیم نیة از علماء ثلثة آمده که اگر نزدیك
وضو نیة کند که نماز ظهر با امام گزارد و بعد تجملی که از جنس نماز نبود شغل نکرد و چون
بجای نماز رسید حضور نیة با امام نپیوست روا بود و از محمد بن سلمة امله
که اگر گاه شروع از وی پرسند کدام نماز میگزاری در زمان جواب دهد روا بود و اگر بتاملی

حاجت شود

حاجت شود نه در جلابی و ملتقط گفته که از امام ابی یوسف آمده که اگر از خانه بنیة
نماز ظهر با امام بر آمد چون بمسجد رسید بی حضور نیة بپیوست روا بود این مقاتل و ابی
شجاع گفته اند که هیچ یکی را از علماء نمیدانیم که مخالف او باشد درین مسئله • و در جامع گفته
که تقدیم در ظاهر روایة رواست و همچنین تقدیم نیت اقتدا بر تحریمه امام بر صحیح لیکن
در جواهر گفته بر اصح روایت و بقول عامه چون امام موقف امامة ایستاده
اقتدا روا بود • و فاضلتر آن است که بعد تکبیر نیة اقتدا کند و بقول جوالیقی بعد ان
الله قبل از اکبر و این هر دو بقول امام مشکل است که نزدیك او افضل مقارنه است
این همه در ذخیره گفته • و حضور دل کامل تکبیر کافی است و اگر چه در سایر
ارکان دل وی مشتغل باشد بمسلمه بحر آن و اعاده او مستحب نه و اجر او کم تر از تقصیری
نکرده • و در ملتقط گفته که قول بعضی زهاد که دل او با نماز در نماز نباشد
نماز او هیچ قیمت ندارد چیزی نیست • وهمچنین ... میدانند نه برا است و چیدو کیست
وی نماز نداند که پیغامبر ما علیه السلام دانسته که ابن عباس رضی الله تعالی عنهما در جانب
چپ او شد او را در جانب راست آورد • و در ملتقط در آیة الذین یؤتون الزکوة و هم
راکعون گفته که مرتضی رضی الله تعالی عنه در نماز بود سایلی سوال کرد انگشتری از دست
بجانب وی انداخت حق تعالی مدح او در کلام مجید خود کرد و آن انگشتری در فراخ بود
بعمل اندك او را بیرون کشیده • در جلابی گفته مصلیان شش نوع اند یکی آنکه میداند
که ظهر چهار رکعة است و این فرض است و دو رکعة بعد او سنة است و معنی فرض
و سنة میداند پس اگر وی نیة ظهر کند روا بود و حاجت بنیة فرض نیست • دیگر آنکه فرضیة
آن چهار و سنیة این دو میداند لیکن معنی فرض و نفل نمیداند نماز او روا • دیگر آنکه
مجمل داند آنچه مردم میکنند بعضی فرض اند و بعضی نوافل و میکند اد چنانچه می بیند فرض
را از نفل تمیز نمیکند روا نه که علم بفرضیة و تعیین نیة شرط است • و بقول آنچه پس امام
گزارد روا بود و آنچه × بود نه مختار ظهیری این است • لیکن در خانیه گفته
اگر نیة فرض در همه کند روا بود و الا فرض روا نه • دیگر آنکه میداند آنچه میکند اند

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 4

بر راحلة توقف كند و دعا كند پس بمكه در آيد و طواف وداع كند سعي بي رمي
و سعي و دو ركعت در مقام گزارد و اين آنگاه است كه اراده خروج از مكه باشد
و اقامة در و فاضلتر است باجماع اكثر اهل اسلام باشد بخيي جهة طواف و نماز و صلة
و مجتنب باشد از انكه چون انشاء شغوه و فحش و ما لا يعني و في الحديث
ان الحسنة سعيها فضلت كالسيئة الى مائة الف و الا مكروه است اقامة
در و نزديك امام پس آب زمزم نوشد بسه دم و پس هر دم بخانه بيند و آن آب
بروي و سر و سايد و نه ام ريزد كه از هر درد شفاست • و گويد اللهم اني اسالك
رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من كل داء كما في الظهيرية و فتح القدير
و البرجندي • و في الحديث ماء زمزم لما شرب له يعني بهر مرادي كه نوشد
و باقي
بايد كه اين آب از زمزم كشيده شد براي اعانة و لخليل عليهما السلام
است بر اوصاف جنة از نمك و حلاوة و لذة و ار پيه شاربان بخي باشد از
جنة صلحة ايمان بخيب • و چندان نوشد كه اضلاع او پر شوند كما في شرح الحصن
و بايد كه از جهة دفع تشنگي دارين و شفاء امراض ظاهري و باطني نوشد • و اين آب
فاضلتر است از آب كوثر كما في شرح الجنة • بعده عتبه كعبه را بوسد
و روي و سينه ساعتي بر ملتزم نهد و بتكبير و تهليل و حمد و صلوة گويد • و دست را
بجانب عتبه باب برداشته دعا كند و گويد السائل ببابك يسال من فضلك و
معروفك و يرجو رحمتك كما في الظهيرية • بعده باستار كعبه چنگ زند
و دعا كند باجتهاد گريان و افسوس كنان و اگر گريه نيايد بتباكي كند كه علامت قبول است
و گويد اللهم لك حججت و بك امنت و عليك توكلت و لك اسلمت و اياك
اردت فتقبل نسكي و اغفر لي ذنوبي و كفر عني سياتي و استعملني في طاعتك
ابدا ما ابقيتني و اعتقني من النار • اللهم استودعك ديني و اماتني و خواتيم عملي
فاحفظها علي و علي كل مومن و مومنة انك سميع الدعاء • اللهم لا تجعل هذا
آخر العهد من بيتك و ارزقني العود اليه و احسن ايابي حتى تبلغني اهلي و انفع

مؤنتي

١٨٧

مؤنتي و مونة عيالي و جميع خلقك آئبون عابدون ساجدون و لربنا حامدون
صدق الله وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده لا اله الا الله وحده لا
شريك له له الملك و له الحمد و هو علي كل شيء قدير • پس توجه كند بحجر و تكبير گويد
بعده باباز گردد تا از مسجد بدر آيد بعده از مكه برايد و نزديك او فرود آيد
تا قافله جمع شود بعده بسوي مدينه معظمه محترمه رحلة كند بقصد زيارت
روضه مطهره منوره سيد المرسلين و خاتم النبيين صلى الله تعالى عليه و سلم كه از
فاضلترين مندوبات است • و در فتح القدير گفته كه نزديك واجب است و في الحديث
من زار قبري وجبت له شفاعتي • و چون بمدينه رسد قبل از دخول غسل كند
يا وضو و آن فاضلتر • و جامه پاك پوشد و نو فاضلتر در ظهيري گفته چون بمدينه
در آيد استعداد زيارة كند بارام و وقار و هيبة و اجلال و دعا كند اللهم رب السموات
و ما اظللن و رب الارضين و ما اقللن و رب الرياح و ما ذرين اسالك خير هذه
البلدة و خير ما فيها و خير اهلها و اعوذ بك من شرها و شر ما فيها و شر اهلها
اللهم هذا حرم رسولك فاجعل دخولي فيه وقاية من النار و امانا من العذاب
و سوء الحساب • و چون بمسجد در آيد درود گويد و دعا كند و دو ركعت گزارد و اگر
خواهد كه جاي نماز پيغامبر عليه السلام را دريابد نزديك منبر آيد و در پس تا بوتي
كه در يسار او نهاده اند نماز گزارد كه آن مقام پيغامبر است • و بعد از نماز بروضه توجه كند
و گويد السلام عليك يا نبي الله و رحمة الله و بركاته اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالة
و اديت الامانة و نصحت الامة و جاهدت في امر الله حتى قبض الله روحك حميدا
فجزاك الله عن صغيرنا و كبيرنا خير الجزاء و صلي عليك افضل الصلوة و ازكاها و اتم
تحية و انماها اللهم اجعل نبينا يوم القيمة اقرب النبيين و اعطه الدرجة و الوسيلة
و الفضل و الفضيلة و اوردنا حوضه و اسقنا من كاسه و ارزقنا شفاعته و اجعلنا
من رفقائه يوم القيمة اللهم لا تجعل هذا آخر العهد بقبر نبينا عليه السلام و ارزقنا
العود يا ذا الجلال و الاكرام • پس بعمر سلام گويد رضي الله تعالى عنهما و حاجة

خواهد • در فتح القدير گفته كه اهم حوايج حسن خاتمه و مغفرة است پس از
پيغامبر شفاعة خواهد و گويد يا رسول الله اسالك الشفاعة و اتوسل بك الى الله
في ان اموت مسلماً على ملتك و سنتك • و سلام موصي برساند و گويد السلام
عليك يا رسول الله • من فلان بن فلان يا فلان بن فلان يسلم عليك يا رسول الله •
و مستحب است كه هر روز بزيارة بقيع رود خاصه روز جمعه و روز شنبه در مسجد
قبا رود و بنوشد آب جاهها كه پيغامبر عليه السلام از انها ميخورد و وضو ميكرد
در ظهيريه گفته كه در مدينه درود بسيار فرستد كه يك درود در مسجد پيغامبر
عليه السلام بمنزله هزار درود است در مساجد ديگر و گفته اند كه هيچ دعا در انجا
موافق موقف نيست هر دعا كه كند روا بود • و آنچه مذكور شده بعضى مروى اند
از پيغامبر عليه السلام و بعضى از اصحاب و تابعين رضي الله تعالى عنهم و لازم
گيرد قراءة قرآن را چون سوار شود و تسبيح را چون عامل باشد و دعا را چون تنها باشد در
جامع گفته كه عذر زن مانع اعمال حج نيست مگر طواف پس اگر قبل از طواف حائض
شد بعد از قطع حيض طواف كند و اگر بعد از طواف حائض شد طواف وداع ساقط
شد **فصل ۲** محرمان چهار نوع اند ۱ يكى مفرد بحج و آن گذ[شت]
۲ دوم مفرد بعمره و وي نيت عمره كند و بعد از طواف سبع و سعي عمره او تمام شود پس
سر تراشد و حلال شود ۳ سيوم قارن و وي نيت هر دو يكجا كند از ميقات در اشهر حج
يا قبل از انها و بگويد اللهم اني اريد الحج و العمرة الخ • و تلبيه كند بنية هر دو • و بعد دخول
مكه با فعال عمره آغاز د طواف كند سبعا رمل كند در سه اول پس سعي كند • و عمره اين
چون متمتع در ان پنج روز مكروه نيست • و حلق نكند بعد سعي بلكه روز نحر بعد افعال
حج كند از طواف قدوم و جز آن بوجه مسطور • و واجب است بشكرانه توفيق قران ذبح
بعد از رمي يوم اول از ايام نحر • و اگر عاجز باشد از ذبح و عتق او ده روزه دارد سه قبل از
نحر و فاضل تر سابع و ثامن و تاسع ذي الحجه است و هفت بعد از افعال حج هر جا كه
خواهد بمكه و غير آن • و تتابع شرط نيست در ان سه و نه در ين هفت و اگر سه قبل از نحر نداشت

دم معين

دم معين شد و اين هفت بنزد او و اگر بدم قادر شود حلال شود و بود و دم باشد
يكي براي قران و يكي براي تحلل قبل از هدي و اگر يكي بعد از ده روز و قبل از حلق
يافت ذبح كند و بعد از حلق نه اين همه انگاه كه طواف عمره در اشهر حج كرده باشد
و الا ذبح نكند • در هدايه گفته اگر يكي هر دو طواف و سعي بهم جمع كند روا بود
با اساءة ۴ چهارم متمتع احرام عمره كند از ميقات ما قبل از انها و طواف كند و سعي
كند و حلق كند يا قصر و اين از عمره حلال شد و قطع كند تلبيه در اول طواف
بعد استلام پس بمكه ماند بصفة حلال و روز ترويه احرام حج كند احرام
ليكن فاضلتر آن است كه قبل از روز ترويه احرام بندد مطالب الجامع پس حج
كند چون مفرد مگر انكه رمل كند در طواف زيارة و سعي كند و ذبح كند و اگر نيابد
روزه دارد چون قران و اگر متمتع خواهد كه هدي براند احرام بندد و هدي براند
و اين فاضلتر است از مفرد مگر انكه منقاد نباشد و بدنه را با قلاده كند مراد
با نعل و اشعار او مكروه است نزديك امام و نزديك صاحبين نكوست و اين
حلال نميشود و بعد از عمره بحلق كه از براي حج باشد در روز نحر و مكي افراد كند
و قران و تمتع او را مكروه است مگر انكه بكوفه آيد و قران كند و قران افضل است
از تمتع و تمتع از افراد و نزديك امام ابي يوسف قران و تمتع برابر اند **فصل**
هفتم در نكاح در ذخيره گفته كه نكاح منعقد ميشود بايجاب و قبول كه معبر باشد
بلفظ ماضي با يكى امر باشد و ديگر ماضي چنانچه گويد خويشتن را بتو بزني دادم
وي گويد قبول كردم يا گويد خويشتن را بمن بزني ده زن گويد بزني دادم
دختر خويش بمن ده وي گفت داده شود و اگرچه ان نگويد پذيرفتم اما دادي
و دادم نه بي پذيرفتم كه ان امر و توكيل است و اين استخبار مگر چون اراده تحقيق
كند نه استخبار ليكن از امام سرخسي آمده كه دادي و ده برابر اند و بايد كه لفظ تزويج
نيز افزايند كه بي اين در انعقاد اختلاف است و منعقد ميشود بلفظ هبه و صدقه و تمليك

نه بلفظی که معنی او فهم نکند و بدانند که نکاح باین منعقد نمی شود و بقولی منعقد شود مطلقا
وهو مختار المختار و الوقایه لیکن در جامع گفته که اکثر این در حکم ست نه در دیانه و نه بگفتن
مازن و شویم بر مختار اما اگر قاضی حکم کند نافذ شود و نه مقبول طالب زن با جون
زن گوید بخشیدیم نفس خود را بتو و شرط ست حضور دو حر مکلف مسلم یا یک حر
و دو حره چنین که سخن هر دو را بیکجا شنوند پس صحیح نباشد نزدیک عبید و نه نزدیک
مراهق و مجنون کما فی الجامع و نه نزدیک مست لا یعقل کما لیکن نزدیک سکران
که نکاح را داند صحیح بود و اگرچه نزدیک هشیاری یاد ندارد کما فی الجامع و همچنین نزدیک
نایم بر اصح کما فی البرجندی و نه نزدیک اصم نزدیک بعض که سماع شرط ست و
هو الصحیح کما فی المختار الجوابات فاما نزدیک کری که بفریاد در گوش می‌شنود صحیح
باشد کما فی خانی و نه بشهادة ملک کما فی الترجیه و نه بشهادة خدا و رسول او کما فی
الخلاصه و رواست بشهادة نابینا و گنگ شود و همچنین بحضور دو فاسق اما
نزدیک دعوی ظاهر نشود و همچنین بحضور ابنی عاقدین یا ابنی یکی ازین دو
اما گواهی ایشان برای قریب قبول نه و همچنین نکاح مسلم ذمیه کتابیه نزدیک
دو ذمی نزدیک شیخین خلافا لمحمد اما گواهی ایشان بر مسلم قبول نیست و بر ذمیه قبول است
و اگر بعد از سماع یکی اعاده عقد کنند تا دیگر شنود و اگر یک مجلس باشد نزدیک بعض
روا بود و نزدیک عامه نه و الا باتفاق نه الکل فی الجامع و شرط نیست فهم کل عاقدین
وهو الاصح کما فی الخلاصه و التحفه لیکن در ظاهر شرط ست تا بحضور دو هندی که
فهم نکنند روا نه و رویة زن شرط نیست تا اگر آواز قبول وی از خانه شنوند که
دران غیر او نباشد روا بود و الا نه و همچنین در توکیل و نکاح حاضره متنقبه غیر معروفه
رواست بر مختار اما احتیاط در رفع نقاب ست یا ذکر نام پدر و جد او اما امام شمس
الاسلام اوبرجندی فتوی بر جواز عقد دو نکاح غایبه غیر معروفه روا نه تا ذکر
نکند نام او و نام پدر و جد او پس اگر گوید نکاح کردم زنی که وکیل ساخته مرا

بنکاح

بنکاح خود روا نه لیکن بقول خصاف مثل این تعریف کافی و امام حلوانی گفته که خصاف عالم بزرگ
و مقتدا بوده اما غایبه که او را گواهان شناسند و زوج نام گیرد روا بود چون دانند
که مراد او همان زن ست فصل اول در جامع گفته که روا نیست نکاح محرمات نسبیه از
اصول و فروع و خواهر و خاله و عمه و فروع برادر و خواهر و رضاعیه چنانچه آید
ان شاء الله تعالی و صهریه از اصول منکوحه و اگرچه موطوءه نباشد و فروع مدخوله و منکوحه
اصول و فروع اما وطی امه موروثه از پدر رواست تا نداند که پدر با وی وطی
نکرده کما فی الخزانه و فروع و اصول مزنیه اما اگر او را از پس آمد حرام نشود نزدیک
بعض و هو الاصح کما فی الذخیره و بقولی شود و علیه فتوی شمس الاسلام الا
وزجندی و از نسف گفته که فرج موطوءه بملک یمین و شبهه حرام ست و بمس
بی حایل و الا اگر گرمی یابد حرمت ثابت شود و الا نه و اگرچه بشهوت باشد کما فی
الذخیره و ماسه اگر مرد تصدیق کند او را در شهوت و اگر تکذیب کند و گمان او
نیز بر این بود نه و بمس موی سر حرمت ثابت شود و لیکن در تحفه از فقیه ابی
جعفر گفته که بمس لفا نه و منظوره سوی فرج صدر او و بقولی بسوی فرج
دراز و بقولی بسوی عانه و بقولی بسوی شق و علیه الفتوی لیکن فی الخزانة
ان الفتوی علی الاول و نظر در هوای آبگینه معتبرست و نه نظر در عکس در آینه
و آب این همه آنگاه که بکنیه باشد اما اگر نشسته باشد هموار یا استاده بر صحیح ثابت
نشود و همچنین اگر بعد مس و نظر انزال شود بر صحیح و نظر بسوی دبر نه و نظر زن
بفرج مرد نه بخلاف طرفین و در مس و نظر شهوت شرط ست ای انتشار آلت تا
زیادتی در حالت و میل دل یا زیادتی در پیر و عنین و بقول عامه میل دل و اشتهاء
عناق لیکن فی الهدایه الصحیح هو الاول اما در حق زن زیادتی میل دل ست پس و اگر بعد از
مس شهوت شود حرمت ثابت نشود کما فی فتح القدیر و دختر نه ساله مشتهاة است
و علیه الفتوی و کم ازین نه و اشتهای یکی کافی ست و شرط نیست بلوغ هر دو و نا

اگر بالغه آلت کودک در فرج خود در آرد ثابت شود کما فی جامع و حرمت باقرار ثابت شود
ولو هازلا و اگر تکذیب خود کند مصدق نشود قرار افع نکاح نیست پس وطی باو
زنا نبود و بر شوی دیگر حرام باشد و اگرچه بر بین سالها رود مگر بعد از منازعه کما
فی القنیه و جمع نکند میان دو زنی که اگر یکی مرد بودی بر دیگر حرام بودی نه بنکاح و نه
بوطی بملک یمین تا اگر دو دختر دو عم یا دو عمه یا دو خاله جمع کند روا نبود
و همچنین جمع میان زن و دختر شوی و اگر خواهر منکوحه در ملک در آمد وطی
مملوکه روا نبود و اگر خواهر آن منکوحه تزویج کرد روا نبود اما وطی و دواعی نکند با هیچ یکی
تا یکی را بر خود بسببی حرام نکند این انگاه که داه موطوءه باشد والا وطی منکوحه
رواست کما فی الخانیه اما اصل و فرع داه موطوءه هرگز روا نه در واست تزوج کتابیه
ذمیه یا حربیه اما نکاح این در دار حرب مکروه است اما نکاح مسلمه کتابی را روا نه
و امه با قدرت حره لیکن مکروه است و محرم و محرمه و زن باردار از زنا
را با جماع و همچنین غیر او را نزدیک طرفین و علیه الفتوی لیکن وطی و دواعی
با وی روا نبود و نفقه واجب نشود تا وضع لیکن از نهایه گفته که وطی او رواست
با جماع و مستحقه نفقه باشد باتفاق چنانچه در نکاح زانی و نکاح چهار زن از
حرایر و امائه اکثر و بنده را نصف از این و نکاح مجموعه یا محرمه در یک عقد و مسمی
مر او را باشد نزدیک امام و نزدیک صاحبیه قسمت کرده شود بر مهر مثل هر دو
را اما اگر دو خواهر را در عقد دو خواهد و اولی معلوم نه نکاح هر دو روا نه
و نصف مهر هر دو را دهد کما فی الهدایه و او را نیست نکاح داه خود مترتب نشود
بر و آنچه مترتب شود بر نکاح از وجوب مهر و بقاء نکاح و ثنیه و مجوسیه و مرتده
و همچنین وطی اینها بملک یمین و معتزله و خامسه در عدت رابعه و بنده را ثالثه
در عدت ثانیه و همچنین در عدت زنی که جمع با او روا نه اما بعد وفات زوجه نکاح
خواهر او بر وی روا است و همچنین خامسه بعد از مرده رابعه و نکاح داه بر حره

واگرچه

ویحکم بحرمة المصاهرة وتثبت بالاقرار ... بتکذیب نفسه ... ولا التصدیق ... والکلام بطریق ... کما فی الخلاصة ولا یرتفع النکاح ولذا ... وحرمت لو وطئها زوجها ... علی زوج آخر ... کما فی العمادی وغیره ... جامع الرموز من کتاب النکاح

۷ روا نباشد

واگرچه این کتابیه صغیره مجنونه باشد و همچنین در عدت حره و اگرچه جمع کند داه و حره را در یک
عقد روا نبود مگر نکاح حره و نکاح حامله که نسب حمل او ثابت باشد باجماع چنانچه مسبیه و نکاح
متعه و موقت **فصل** نکاح حره مکلف بی اذن ولی رواست بکر باشد یا ثیبه نزدیک
شیخین در ظاهر روایه و نزدیک امام محمد موقوف است و فقیه ابو جعفر گفته که امام
محمد قبل از موت خود به سه روز بقول شیخین رجوع کرده در جامع گفته که در ظاهر
روایه فرق نیست میان کفو و غیر کفو لیکن ولی را در غیر کفو حق اعتراض است
و بر رضاء یکی بقیه را حق نماند مگر اقرب را و بقول امام ابو یوسف بقیه را حق اعتراض است
مطلقا و این حق بقولی بعد از ولادت نماند و بقولی باقی است و این هر دو ولی را است
عصبه باشد یا نه محرم باشد یا نه هو الصحیح و بر روایه حسن از امام در غیر کفو باطل است
و ماخوذ اکثر این است و علیه الفتوی و جبر نکند ولی حره بالغه را اگرچه بکر باشد
ای ولی که موطوءه بنکاح نباشد و همچنین حره بالغ را و اگر بکر بالغه بعد استیذان ولی
خاموش شود یا تبسم کند یا خنده کند بی استهزاء اذن باشد یا گریه کند بی آواز
اذن بود خواه قبل از نکاح بود یا بعد او و اگرچه نشنیده چنانست اما خنده بطریق استهزاء
اذن نباشد و گریه با آواز رد است و تسمیه شوهر شرط است نه تسمیه مهر بر اصح لیکن
بر صحیح اگر مزوج پدر یا جد باشد شرط نیست والا شرط است و اگر بعد از تزویج
خبر رسید نیز بر این حکم است لیکن مخبر اگر فضولی باشد عدد و عدالت شرط است
نزدیک امام بخلاف صاحبیه و اگر رسول باشد یا جماع نه کما فی الظهیریه و استیذان
بیگانه اذن بقول است و همچنین در استیذان ابعد جز اقرب غایب باشد بغیبت
منقطعه و الا خاموشی رضاست اما ثیبه رضاء او بقول است و آنچه قایم مقام او باشد
چون تمکین از جماع و طلب نفقه و مهر و ثیبه زنی است که بعد از تزویج میانه شوی
بر جهی و اگر بکارت او بجستن یا حیض یا جراحت یا تعنیس زایل شود در حکم بکر است و
همچنین بنا نزدیک امام بخلاف صاحبیه بکر چون مستنمر باشد که سکوت او رضا نبود

كما في الهداية يا موطوءه باشد بشبهه يا بنكاح فاسد و همچنين اگر حد بر وي اقامه كنند بار تا عاده او شود
بر صحيح كما في الكنز و رضاء غلام بقول ست يا بفعل اگر اختلاف افتد مرد گويد خاموش بودي و زن
گويد رد كرده ام قول زن ست و اگر بر خاموشي زن گواه گذرانند قبول ست و اگر نگذرانند زن
سوگند داده نشود نزديك امام و نزديك صاحبين داده شود هو المختار پس بنكول بر زن
حكم كرده نشود و ولي راست ولي را انكاح صغيره و لو ثيبا نه عاقل را و نه وصي را و اگرچه
پدر وصيت كرده و نه ملتقط را كما في خزانة المفتين و چون پدر و جد تزويج كند نكاح لازم شود
و بعد از بلوغ رفع آن نتوانند و اگرچه بغبن فاحش باشد و همچنين اگر بغير كفو باشد
كما في فتح الكلام اين نزديك امام ست و نزديك صاحبين اگر بغبن فاحش يا بغير كفو باشد
عقد روا نه كما في الهداية اما در غير پدر و جد مخيرند نزديك بلوغ يا بلوغ خبر نزديك
طرفين بخلاف امام ابي يوسف و مادر و قاضي در غير داخل ست بر صحيح كما في الهداية اما
نكاح ايشان بغبن فاحش و بغير كفو بر صحيح روا نه و خاموشي زن بكر نزديك بلوغ يا
بلوغ خبر رضاست و خيار او بالفور ست تا آخر مجلس نماند تا اگر بر شهقه سلام گويد
يا از نام شوي يا از مهر پرسد خيار نماند و اشتهار شرط اختيار نيست بلكه شرط
اسقاط يمين ست و علم بخيار نزديك شيخين شرط نه و نزديك امام محمد خيار او
تا علم ممتد ست بخلاف معتقه كه رضاء او بقول ست يا بفعل و خيار او ممتد ست
و بجهل معذور ست زيرا كه حره باشد يا بنده كه اين مشغول ست بخدمت خواجه بخلاف
آن و معتقه را هيچ خيار نيست اما خيار بلوغ كودك و ثيبه هرچه باشد باطل
نشود مگر برضاء صريح يا دلالة او چون قبله و مس و اعطاء مهر كما في الوقاية و چون
قبول مهر و تمكين و طلب نفقه نه خوردن طعام شوهر و خدمت او و خلوت بي مس
و خيار البنات بقيام از مجلس نرود كه همه عمر وقت ست و شرط ست قضاء قاضي
براي فسخ بلوغ و اين فرقه ست بي طلاق پس اگر مدخوله باشد مهر لازم شود
و الا نه و در شوهر غايب فسخ روا نه پس گاه بلوغ اختيار كند و بعد حضور دعوي كند

وثيب

و ثيب مختار ست كما في الخزانة و قضاء در فسخ عتق شرط نه بمجرد اختيار زن فرقه افتد و نه
علم زوج باختيار زن و نه حضور او و بقولي شرط ست **فصل ۴** ولي عصبه ست
بر ترتيب ارث بشرط حريه و تكليف و اسلام در ولد مسلم نه كافر و آن پسر ست پس پسر او
پس پدر او پس برادر اعياني پس علاتي پس پسر آن پس پسر اين پس عم اعياني
پدر پس عم علاتي و پس پسران ايشان بر اين ترتيب پس ابعد عصبات كه آن پسر عم
بعيد باشد پس مولي عتاقه پس عصبه او الكل في الذخيرة و اگر عصبه نباشد ولي مادر ست
پس ذو رحم اين نزديك امام ست و نزديك صاحبين غير عصبه ولايه ندارد و
عليه الفتوي پس مولي موالاة پس سلطان پس قاضي اگر در منشور او باشد و الا نه
و روا ست تزويج ابعد بغيبت اقرب و اين بقول امام فضلي و شمس ائمه سرخسي جانست
كه خاطب كفو انتظار حضور يا خبر او نكنند هو الاصح و عليه اكثر المشايخ و بقولي مدة سفر
هو الصحيح و به يفتي و عليه الفتوي كما في الكافي و چون اقرب مانع باشد از تزويج روا
بود تزويج ابعد باتفاق و همچنين در اختفاء او پس اگر بعد تزويج ابعد اقرب ظاهر شود
روا بود اما در حضور او موقوف ست ليكن آنگاه كه اقرب اهل باشد و الا روا بود
كما في الذخيرة كودك دو ولي دارد چنانچه دو برادر هر كه تزويج كند روا بود و اگر هر يكي
تزويج كرد اول روا بود و اگر يكجا افتاد يا معلوم نشد باطل شود كما في الخزانة در
خلاصه گفته زني بمردي گفت ميخواهم كه خود را تزويج كنم و ولي ندارم كه عقد كند
كه امام محمد بقول امام باز گشته و اگر بقاضي گويد وي باذن كند كه نزديك امام نكاح
بغير اذن ولي روا ست بكر باشد يا ثيب و فتوي بر اين داده شود و چنين گويد
اذن دادم اگر قريشيه و عربيه و مملوكه و منكوحه و معتده غير نه و از امام محمد آمده
كه زني نزد وي آمد و قبل از موت به سه روز گفت كه ولي مرا تزويج نمي كند مگر باخذ
مال فرمود برو و خود را تزويج كن **فصل پنجم** در جامع گفته كه اعتبار كفاءت در وقت
نكاح ست تا اگر بعد از نكاح كفو نماند فسخ او روا نبود و اعتبار جانب زوج راست پس

نکاح شریف وضیعه را لازم باشد وولی را لازم باشد وولی را حق اعتراض نه وعکس الرجح
نا قدست لیکن لازم نه وکفارة در عرب بنسبست پس بعضی قریش کفو بعض دیکر باشند
وعرب وعجم کفو ایشان نه پس عالم ووجیه چون سلطان کفو علویه نباشند وهو الاصح
لیکن از محیط کفته که عالم کفو علویه است که شرف علم فوق شرف نسب ست وعرب در
میان خود کفو اند نه عجم را مکر آنکه عالم یا وجیه باشد ودر عجم با سلام ست پس ذو ابوین
دران کفو ست ذی اباء را فه صاحب بدر صاحب جد را ونه مسلم صاحب بدر را واو بجانب
ابی چون اسلام ست وبد یانه ای اصلاح وتقوی پس کفو صالحه بنت صالحه نبود وبمال
پس عاجز از معجل ونفقه کفو فقیره نباشد وقادر کفو غنیه ست واکر صالحه وطی نباشد قدره
بر نفقه شرط نه واز مضمرات کفته که عالم یا علوی که قادر بر مهر مثل نباشد کفو ست صغیره
غنیه عظیمه را بحرفه واکنی همه خادم ظلمه ست واکرچه مال بسیار دارد که وی خون ومال مردم
وافراد اینها بهم کفو اند وبه یفتی در ذخیره کفته اکر صغیره را بیکی بظن صلاح نکاح بست
بعده او را شارب یافت ودختر بعد از بلوغ اباکرد اکر پدر شرب از وناد النسبة ست
وغالب در اهل بیت او صلاح ست نکاح باطل بود اتفاقا وخلاف در امام وصاحبیه جای
که پدر دانسته تزویج کند زنی غیر کفو را تزویج کردن روا بود در ظاهر الروایة از امام
وهمین ست قول اخر صاحبیه اما اولیا را حق اعتراض ست در خلاصه کفته زنی غیر کفو را
خواست روا ست که نا رضاء اولیاء امتناع آرد وعلیه فتوی الفقیه ابی اللیث ودر ظاهر
روایة نشود اند وبسیار مشایخ فتوی برین داده اند وهو الماخوذ کما فی المختار اما
احسن واوثق اول ست که اکر بمخاصمه ولی تفریق شود واین وطی بشبهه بود ومختار
در نکاح بغیر ولی قول اخر امام ابیوسف ست اکر کفو باشد روا بود والا نه وعلیه فتوی
السرخسی ونزدیک امام روا ست بکر باشد یا ثیب ونزدیک امام محمد نه مطلقا اکر زنی
خود را تزویج بکم از مهر مثل اولیاء او را بتمهر مثل رسانند یا تفریق کنند ونزدیک
صاحبیه ایشان را این ولایة نیست فصل پنجم در جامع کفته اقل مهر ده درم ست پس اکر تسمیه

کند

کند کم از اینها داده لازم شوند واکر تسمیه کند غیر اینها را مسمی واجب شود نزدیک مردن یکی از
زوجین یا خلوة صحیحه وهمچنین اکر در علانیه تسمیه اکثر صافی السر کنند نزدیک امام ونزدیک
صاحبیه صافی السر واجب شود مکر حین بین کواهان کرفته باشند که باتفاق همین لازم
شود واکر طلاق قبل از خلوة باشد نصف مسمی واجب شود وهمچنین بهر فرقتی که از
جانب مرد باشد واکر تسمیه نباشد مهر مثل لازم شود بطلاقی که بعد از خلوة باشد وبموت
یکی از ایشان قبل از خلوة در شرح وقایه کفته که مطلقه موطوءه را متعه مستحب ست مطلقا وغیر موطوءه
را اکر تسمیه نکرده اند واجب ست والا غیر مستحب ودر جامع کفته که مستحب ست متعه بهر فرقتی
که از جانب زن نباشد بعد خلوة مطلقا وبطلاقی که قبل از خلوة باشد با تسمیه وخلوة صحیحه
خلوتی ست که نباشد دران مانع حسی از وطی چون مرض ولحوق ضرر وصغر وثالث
مکر کودک لا یعقل یا مغمی علیه یا نابینا یا نائم لیکن در خلاصه کفته بوجود نائم واکر در شب
صحیح دارد ودر روز نه یا بود موضع غیر مامون الاطلاع چون راه کلان ومسجد
وحمام وبقول امام شد او مکر در تاریکی اما اکر زن را نشناسد اختلاف ست ونه
مانع شرعی چون روزه رمضان ونماز فرض واحرام حج فرض یا نفل وعمره ونه
روزه قضا ونذر وکفاره ونفل بر اصح ونه نماز نفل وقضا ونذر ونه مانع طبیعی چون
حیض ونفاس اما جب وعنه نه مهر مثل زنی ست که از خویشان پدر وی باشد
ومماثل بود با وی در سن وجمال وحسب ومال وعقل وصلاح وشهر وعصر وبکارة
وثیابة وهمچنین متصف ببعض اینها والا از جانب نه از مادر وخویشان او مکر چون
وی از خویشان پدر باشد این همه آنکاه که قاضی در مهر مثل هیچ فرض نکرده باشد
وزوجین بر چیزی راضی نشده باشند والا همان ست این همه در حر بود اما در
بره مهر مثل او بقدر رغبة در وست واز او از عی آمده که ثلث قیمة او ست ومتعه
پیراهن ست وخمار وچادر وا از پنج درم کم نکنند واز نصف مهر بیفزایند واعتبار
حال زن راست بر اصح در سفلا از کرباس ودر وسط از توز ودر مرتفعه از ابریشم لیکن

در بعضی کفته که بر صحیح اعتبار حال مرد راست و رواست نکاح بی ذکر مهر و بشرط نا مهر و بغیر مال متقوم
و بمجهول الجنس درین صور مهر مثل لازم است و بمجهول الصفة و درین وسط واجب است یا قیمة
او روز عقد یا تسلیم و مخیر شوهر است و نه زن نکاح کرد بهزار بشرط نا اخراج اگر وفا کرد هزار است
والا مهر مثل نکاح کرد بهزار بشرط اقامة و بدو بشرط اخراج بآن یکی لازم شود و باین مهر مثل
نزدیک امام اما از دو هزار زیاد و از یکی کم نکند و نزدیک صاحبیه درین دو لازم شود و
در نکاح فاسد چون نکاح محارم موبده و موقته و مکرهه و تفریق شود و داد بوحره با در عدة
قبل از وطی چیزی لازم نشود و اگرچه با وی خلوة کرده یا او را از پس آمده اما بعد وطی مهر مثل
ثابت شود و اگر فرزندی آید بر شش ماه از گاه وطی نسب او ثابت شود و همچنین از
گاه نکاح نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد و علیه الفتوی در جامع کفته که متارکه
در نکاح فاسد بقول است چنانچه کوید ترکتک و اگر از نکاح او انکار کند متارکه نشود تا نکوید
برو و زن دیگر کن و هر یکی را حق فسخ است بغیر حضور دیگر قبل از دخول و بعد از دخول حضور
شرط است و بقولی نه اگر مردی از زن ده سال غایب شد و زن دیگری را خواست و از وی
فرزندان شد اولاد اول است نزدیک امام و علیه الفتوی و امام عبد الکریم جرجانی
که از تلامذه امام است کفته که امام باز گشته و کفته که اولاد ثانی است و علیه الفتوی چنانچه
در نفقه ظهیریه و فصل فرهم ذخیره و قاضیخان و در حیض سعوی کفته و نزدیک امام ابو یوسف
اگر پسر کم از شش ماه زاده از ثانی نیست از اول و الا از دوم و نزدیک امام محمد اگر پسر کم از
دو سال زاده از دخول اول دویمی از اول است و اگر بیشتر زاده از ثانی است و اگر زن دعوی
طلاق کرد و بعد از عدة نزدیک بشود و اول منکر است نیز برین خلاف و اگر شوهر اول حاضر
باشد و مسئله چنان ولد از اول باشد درین مواضع در جامع کفته اگر عقد قدر معجل و مؤجل
بیان کرده اند همچنان شود و تأجیل کل بغایة مجهوله بر صحیح رواست که در واقع معلوم است
و آن طلاق است یا موت اگر مناصفه کنند روا بود و اجل یکی ازین دو باشد و بقول حال واجب
شود و اگر مهر مؤجل بود و قبل از اجل طلاق داد اجل بر حال است و اگر بیان نکرده اند اعتبار

عرف

عرف است یعنی نظر کند بجنس و زن پس اگر عرف حکم تنصیف کند همچنین بود بر صحیح و همچنین اگر حکم
کند بتعجیل یا تأجیل کل پس اگر طلاق رجعی دهد معجل نشود نزدیک عامه و بکرد از وی مکر
بعد از عدة و زن قبل از اخذ معجل میتواند که منع کند او را از وطی بعد از آن نه و حیله الیست
که وقت عقد از زن فرصت ماهی کیرد و بعد از مضی ماه او را حق منع ماند و همچنین در
کما فی الخزانه و اگر همه مؤجل باشد او را حق منع نبود خلافا لابی یوسف و به افتی الصدر الشهید
و قبل از اخذ معجل میتواند که منع کند او را از سفر و بعد از آن نه اما اگر بدیهی بدر آرد کم از مسافة
سفر روا بود باتفاق و منع زن از وطی و سفر در صورة مذکوره رواست و اگرچه قبل از
تمکین داده نزدیک امام و نزدیک صاحبیه نه و فتوی بر الیست در سفر و برین در وطی
اما قبل از وطی یا بعد از وطی مکرهه یا صغیره یا مجنونه یا جماع تواند که منع کند از هر دو
و در همه صور نفقه بر جاست نزدیک امام و نزدیک صاحبیه در موطوءه ساقط است و قبل از
اخذ معجل میتواند که بسفر رود یا از منزل شوهر بحاجتی از حوایج مذکوره برآید بی اذن
او بر وجه مذکور اما بعد از آن نه و این زمان شوهر راست که او را از شهری بشهری برد
در ظاهر روایة و علیه الفتوی و بقولی بمسافة سفر نبرد و بسیار مشایخ برینند و به یفتی
لفساد الزمان و اضرار الغربة اما اگر از شهری بدیهی بدر آرد یا از دیهی بشهری
روا بود و بسیاری از مشایخ فتوی برین داده اند کما فی الظهیریة همچنین از دیهی بدیهی
کما فی الکافی چیزی بزن فرستاد پس زن میکوید که این هدیه است و شوهر میکوید که از
مهر قول شوهر است با یمین مگر آنچه مهیا باشد برای خوردن و باقی نماند چون لحم
و نبید و مانند طعام و شهد و آرد قول شوهر است و بر مختار فقیه اگر از آن چیزهاست
که بر شوهر است چون خمار و درع و متاع خانه هدیه باشد و الا قول شوهر چون
موزه و چادر در کتب کفته اگر بعد از وفات زن در جهاز او اختلاف شد میان پدر
و شوهر قول شوهر است مگر چون پدر اقامة بینه کند بر عاریه و بینه صحیح در اینجا الیست که نزد
تسلیم بدختر کواه شد که بعاریه میدهم یا خطی نویسد و در آن شهادة دختر که این همه

طلاق است و قاضی حکم کند تا دیگری او را بند ارد **فصل** در جامع گفته واجب است تسویه میان زوجات
بکر باشد یا ثیب جدیده یا قدیمه بالغه یا مراهق مسلمه یا کتابیه در ماکول و مشروب و ملبوس و بیتوته
نه در محبت و وطی و اگرچه زوج مریض باشد یا مجبوب یا خصی یا عنین یا ذمی و اختیار در بدایت و مقدار
شوهر راست و داه منکوحه چون حره است مگر در بیتوته که این را نیم است از ان و اگر یک زن دارد
و چند سریه یک شب یکروز با وی باشد از هر چهار روز و در بواقی با هر که خواهد از سراری
همچنین اگر سه زن دارد یکشبانروز با هر یکی باشد و یکروز و یکشب با هر که خواهد از ایشان لیکن
در ینابیع گفته که بر صاحب یک زن و چند داه قسمت نه تا اگر خصومت کند امر کند او را بصحبت احیانا و وقت
نکند بر صحیح و در سفر قسمت نه و فرعه **ابعثار** ای غلوله سازد از کل یا ارد و درج کند در ورقعه که بر وی سفر
و خفنفر نویسد و بگوید کی دهد که بهر زن غلوله دهد پس اگر بعد از قدوم زن دیگر گوید که بقدر مدت
سفر با وی باشد نتواند **کما فی السراج** و ترک قسمت و رجوع از زنان رواست و خایف از عدل زن دیگر
را نخواهد لیکن **از شرح تاویلات** گفته که رواست که امر در آیه کریمه فان خفتم الا تعدلوا فواحدة
محمول است بر ندب اما غیر خایف **برده** رواست لیکن با تناع ماجور باشد از جهة ترک ادخال زن
کما فی السراج یکی روز بصیام و شب بقیام میگذراند و زن بروی باری خواست امر کرده شود
او را به بیتوته و رعایت حق او احیانا و مقدار نیست و از امام آمده که یکی از چهار شب لیکن از
مضمرات گفته که امام از ین باز گشته **فصل** در خزانه گفته **که نکاح** در اعتدال سنت موکده است
و در جامع گفته که نزدیک جمهور مستحب است و در توقان واجب است چون قادر باشد و در حالة
خوف جور مکروه است و در **خلاصه گفته** نکاح در مسجد مستحب است و در **کنز** گفته میان دو عید
رواست و بقولی زفاف مکروه است لیکن از **عمده** گفته که کراهة نکاح از شعار روافض است که از
صدیقه آمده رضی الله تعالی عنها که نکاح و زفاف او در شوال بوده و بعد از زفاف ولیمه سنت است
و وطی اول فرض است و باقی سنت تا اگر یکبار رسید پس عنین شد زن را خیار نبود و جماع
در آخر شب نیکوتر است از اول و نباید که قبل از ملاعبه جماع کند باک نیست که زن با مرد فرج
دیگری مالد بلکه ثواب است و هر یک بخرقه علاحده اندام خود را پاک کند و بعد از فراغ استاده

مسئله نکاح در میان دو عید مقبول است بایم بجواب بکی
ابابکر صدیق رضی الله عنه فرموده اند که نکوده است
ابن عمر رضی الله عنه فرموده است در میان زنان
سازوار نیست ۱۲ فقه وزنا ... قر عین النسخه

ملک پدر منت و نزد من عاریه و این در قضاست نه احتیاط شاید که در هنگام برای دختر خریده باشد و احتیاط
آنست که انچه در خط باشد بثمن معلوم بدر او بخرد و دختر از ثمن او را ابرا دهد و از امام علی صغدی آمده
که قول پدر راست و ماخوذ مشایخ ما این است لیکن صدر شهید گفته که مختار را برای فتوی آنست که اگر عرف
بر عاریه تملیک است قول شوهر است و اگر عرف مشترک باشد قول پدر بود **فصل** در جامع گفته نکاح
بنده و مکاتب و مدبر و داه و ام ولد بی اجازه خواجه موقوف است و اگر اجازه کند نافذ شود و اگر دلالة
رد کند باطل شود اما خاموشی او بعد العلم اجازه نه و چون اذن کند فروخته شود بنده را برای مهر
و نفقه و سکنی اگر خواجه ندهد و دیگران سعی کنند و اگر قیمه بنده از ان حقوق ناقص شود باقی
از خواجه طلبد و اگر زیاده باشد او را باشد و اگر بنده را از ملک خود بدر آورد به بیع یا صدقه یا وصیة
مهر بر رقبه او باشد و همچنین در بیع بر صحیح و اگر آزاد کند بر وی باشد اول از مهر و قیمه و بر خواجه نیست
که داه را بخانه شوهر فرستد و ترک استخدام کند بلکه داه خدمت خواجه کند و اگر شوهر فرجه یابد
وطی کند و خواجه را ولایة منع از ین نیست مگر قبل از اخذ معجل و اگر تسویه کرد او راست که باز بخانه بیارد
و استخدام نماید و همچنین اگر شرط کند با شوهر لیکن نفقه او بر وی نیست مگر بتسویه و اگر رد کند
او را بسوی خدمت خود روا بود و نفقه از شوهر ساقط شود و اگر در روز جمعه خدمت خواجه کند و در شب
خدمت شوهر نفقه روز بر ان باشد و نفقه شب برین در **ملتقط** گفته داه خود را به بنده خود داد
روا بود و مهر ساقط شود و نفقه او بر خواجه است و بعد از عتق مخیره است و اگر خواهد که امر بدست
خود کند گوید بزنی دادم او را بتو بشرط انکه امر او بدست من باشد طلاق دهم او را هر بار که خواهم
و بنده قبول کند امر در دست او شود اما اگر بنده گوید که داه خود را بمن بزنی ده بشرط انکه امر او
بدست تو باشد طلاق دهی او را هر بار که خواهی داد تن و بیع کرد نه که این تفویض قبل از نکاح است
بخلاف آن در **عالمگیری** گفته داه را اعلام خود داد و این غایب شد و خواجه میخواهد که او را تصرف
کند باید بکری دهد حیله آنست که گاه نکاح امر طلاق بدست خود کند و اگر نکرده رضیعه بجهة آن
غایب بزنی کند و داه او را شیر دهد هر دو بر وحرام شوند و رواست که خواجه در غیبه بنده
بی رضاء او زنی خواهد و اگر او را شیر باشد او را بدست معتمدی فروشند که بیع داه بقولی

ناستد بلکه بر راستا خسید الکاه بر خرفرا حید که آن حمل و کم کم شود کما فی البستان و بعد از وطی بول کند
والا بقیه منی بماند و از ان دائی پیدا شود که او را دوا نباشد و باید که ذکر را بشوید در غسل باب
سرو نکند مگر بعد زمانی تا تب نشود و در مباشرة مستقبل نباشد و در اول و آخر و میانه
ماه مکروه است که شیطان شریک میشود و سخن بسیار در ان حالة نکند که گنگی ولد از وست و بفرج
زن نه بیند که کوری او از وست و استاده و بعد از احتلام جماع نکند و مکروه است وطی منتشر
بشراع فاسد و حکایت مباشرة زن خود و آنچه بوی گذشته کما فی التحفه و فی الحدیث ان
من شر الناس عند الله منزلة الرجل یفضی الی امرأته و تفضی الیه ثم ینشر سرها کما فی الفارق
و وطی در علم عاقل و حضور اتباع و اگرچه همراه باشد کما فی البرجندی و همچنین بحضور نایم و نا
بینا کما فی البرجندی و بیهوش کما فی الجامع و ادخال اذکر در دهن زن بقولی نه کما فی الذخیره
و فی الحدیث لا تقتلوا اولادکم سرا فان القیل یدرک الفارس فیدعثره و قیل آنست که زن مرضعه
را وطی کند و از ان حمل گیرد شیر فاسد شود و ولد ضعف بگیرد و چون مرد شود و اسب دواند
آن ضعف بوی رسد و سبب هلاک او شود کما فی الظهیریه و روا نیست وطی مکاتبه و الا عضد هد
و مشترکه هیچ یکی را و مرهونه نه راهن و نه مرتهن را و مستاجره نه مواجر را و نه مستاجر را
در مدة اجاره اما اگر دو زن اجاره دهد روا نیست که شب وطی با وی کند و همچنین صغیره که خوف
هلاک او در ان بود کما فی البرجندی و کسی که مالک داهی شود بشرا یا بهبه یا بصدقه یا بمیراث یا بغنیمه
حلال نیست او را وطی آن داه و نه دواعی و قبل از استبراء و اگرچه وطی بایع محقق باشد چنانچه
داه بکر یا از زن یا از کودک یا از خصی خرد کما فی الذخیره و ان در حایض بیک حیض است و حیضی
که نزد بایع بیند محسوب نیست و اگرچه بعد قبض مشتری از ان پاک شود و در صغیره و آیسه
بماهی و اگر ماهی بعد از عقد بیش بایع ماند اعتبار شود تا نزدیک مشتری ماه نگذرد
و در حامله بوضع حمل و بعد از نفاس خلع کند و واجب نشود استبرا بر ناداه مگر چون
حامله شود اگر یکی قبل از استبراء بر ناداه مگر چون حامله شود اگر یکی قبل از استبراء وطی کند
بزه کار شود لیکن بعده ساقط شود و کسی که انکار وجوب استبرا کند کافر نشود بقول عامه

وحیله

بحیله اسقاط جایز است اگر بایع بعد از طهر قبل از قربان فروشد و الا نه و اسهل آنست که داه را
مکاتبه کند پس فسخ کند برضاء او و خواجه را نیست که وطی کند لیکن در نهایه گفته که استادان
این حیله را نه پسندیده اند و در هدایه گفته حیله اسقاط نزدیک امام ابی یوسف روا است
و نزدیک امام محمد نه لیکن ما خوذ تفصیل مذکور است و آنچنان است که اگر مشتری در تحت حره ندارد
او را بعد از تزویج بخرد و الا بایع قبل از بیع او را بعقدی که تحت او حره نبود تزویج کند
بعد او را مشتری بخرد و شوهر قبل از طلاق دخول دهد با مشتری بعد از خریدن قبل از قبض بمعتمدی
چنان تزویج کند پس قبض کند و او قبل از دخول و برا طلاق دهد و اگر بر محلل اعتماد نبود
شرط کند که امر وی بدست من باشد هر گاه که خواهم بائی وی را کشاده کنم کما فی السعودیه داه
را بعد از وطی تزویج کرده بر شوهر استبرا نیست نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد مستحب است
فصل در جامع گفته که چون شیر آدمیه در مدة رضاع باندرون طفل بیقین رسد و اگرچه بیک قطره
رضاع ثابت شود و اگر حلمه در دهن طفل در آورد و یقین نشد که بحلق رفته نه کما فی الخلاصه
وان مدة نزدیک امام سی ماه است و نزدیک صاحبین دو سال و علیه الفتوی و اگر در این
مدة بعد فطام نوشد ثابت شود و اگرچه بطعام مستغنی شده باشد اما بعد مدة نه تا اگر شیر زن فطام
خورد را خورد و نوشد زن بر وی حرام نشود کما فی الخزانه و حکم رضاع آنست که مرضعه مادر رضیع
شود و صاحب شیر پدر پس حرام شود اولاد هر دو و یکی متقدمه و متاخره و اصول و اخوه
و اخوات ایشان و رضیع با فرع خود خویش ایشان شود پس حرام شود پسر و دختر او و شوی
یا زن او بر ایشان اگر شیر آورد مطلقه بعد از عدة بدیگری بپیوست شیر از اول قبل از حمل یا جماع
و همچنین بعد از حمل قبل از ولادة نزدیک امام و نزدیک امام ابی یوسف از هر که معلوم
شود و الا از اول و نزدیک امام محمد از هر دو اما بعد ولادة از ثانی است باجماع اگر
زنی را قبل از ولادة یا بعد از خشکی شیر نازل شود شیر از زن است نه از شوهر پس رضیع
بر اولاد زن حرام شود نه بر اولاد شوهر از غیر این زن تا روا است که رضیع دختر این
مرد را تزویج کند کما فی الهدایه و محرم نیست احتقان و اقطار در گوش و احلیل و جایفه و آمه

وشیر حرد ومخلوط لطعام ولو غالبا ونزدیک صاحبین غالب محرم ست این در غیر مطبوخ ست اما
مطبوخ باجماع ولقاطر بر صحیح ندارد کما فی الخزانة اما مخلوط بشیر بهیمه با اب یا دارو یا عبار غالب
کما فی الکافی وعلیه در جنس باجزا ست ودر غیر بر غلبه یا حرز ودر تساوی یا تحریم ست ودر غلبه
غیر نه اما در مخلوط بشیر زن نزدیک امام ابی یوسف تحریم بغالب متعلق ست ونزدیک امام
محمد وزفر بهر دو وازامام دو روایت ست کما فی الهدایة ومحرم ست اسعاط وشیر بکر واین شیر
از شوهر نیست تا اگر او را قبل از دخول طلاق دهد رواست که آن رضیع را تزویج کند وشیر
مرده ورضاع ثابت نشود مگر بشهادة دو مرد یا یک مرد ودو زن که عدل باشند وبعد از شهادة
جدائی کرده شود پس قبل از دخول مهر لازم نشود وبعد از آن اقل از مهر مثل ومسمی لازم آید
بی نفقه ودر خلاصه گفته ثابت نشود بگواهی زن بیگانه باشد یا مادر یکی از این دو واگر مرد دل
صدق او اتفق نیره کند قبل عقد وبعد او لیکن بهتر ست با وی رواست تا شهادة واگر بعد از اقرار
برضاع می گوید که اخطأت یا اوهمت یا نسیت ومیخواهد که او را بخواهد وزن تصدیق کرده
مصدق کرد باشد واگر بر ان ثابت ست ومع هذا او را خواست تفریق کرده شود وقبل از دخول
مهر لازم نیاید واگر بعد تزوج اقرار کند پس گوید اوهمت نکاح باقی ست اگر زن بعد از اقرار
خود را تکذیب کند ونکاح کند یا بعد نکاح خود را تکذیب کند نکاح روا بود واگر زنی را گوید یک
که خواهر یا دختر منست واو را نسبی معروف ست حد انکنند واگرچه بر آن ثابت باشد دختر را
یکی از اهل دیه شیر داد ومعلوم نشود نکاح با اهل ان روا بود ودر سراجی گفته الکاه که یقین نشود
ودر زمان واجب ست که هر یکی را بی ضرورة شیر ندهند والا یاد دارند یا نویسند فصل
در جامع گفته نفقه فرض ست بر شوهر واگرچه قادر نباشد بر جماع مسلمه باشد یا کافره موطوءه
یا نه حره یا داه کبیره یا صغیره صالحه جماع چون مانعه نباشد واگرچه رتقاء یا قرناء یا مثل این بود واین
بقدر حال زوجین ست وعلیه الفتوی لیکن در ظاهر روایة بقدر حال شوهر ست هو الصحیح واین
لازم ست واگرچه زن در خانه پدر باشد چون طلب زفاف نکند وعلیه الفتوی وهمچنین اگر بعد
از طلب امتناع نیارد وهمچنین اگر امتناع آرد از جهة استیفاء معجل وبعده نه کما فی الخلاصة

نفی از رضاع احتقار فان الرضاع
یغیر الطباع کما نقع تفسیر الزاهدی ۱۲
جامع الرموز
عینی

یا بعد از زفاف مریضه شود مگر چون دراز کشد که نفقه او چون صغیره ساقط ست اما در صالحه خدمة
نه جماع اختلاف ست کما فی الخلاصة ونه نفقه ناشزه که بدر آید از خانه شوهر بی اذن شرع یا امتناع
آرد از جهة استیفاء بعد تسلیم واین نزدیک صاحبین ونزدیک امام ناشزه نیست وفتوی امام
صفار بر آنست کما فی البرجندی یا منع کند شوهر را از منزل خود که در آن با وی می باشد اما اگر منع
کند برای آنکه بخانه خود برد یا منزلی بکرا گیرد نه یا تسلیم کند خود را بشوهر در روز یا در شب پس
باشد محرفانی را که با شوهر نباشد مگر در شب یا امتناع آرد از رفتن بمنزل او یا بشهری
که میخواهد بعد استیفاء اما اگر بخانه غصبی ماوائش دهد وی اباکند نه ونفقه محبوسه از برای
دین اما اگر ظلم محبوسه بود نزدیک امام ابی یوسف نفقه او واجب ست بخلاف طرفین وهو الصحیح
ونه مریضه غیر مزفوفه وهمچنین اگر بعد زفاف بخانه یکی از والدین آید ومیتواند اگر در محفه
بخانه شوهر آید والا واجب باشد ونه حاجه که با شوهر نباشد واگر با شوهر باشد بر وی
نفقه حضر باشد نه کرا وسفر ونفقه عبارة ست از سه چیز طعام پس نان یا الحلم علی ست ویا روغن
اوسط یا شیرادنی لیکن این لازم نیست از جهة اختلاف احوال فقدر بقول عدل عینا او قیمة ومستحب ست
که بخورانند او را از آنچه خود میخورد وکسوة واین مقدر ست بدو درع ودو خمار وچادر وسرا
ویل وجبه واین لازم نیست از جهة تغیر اوقات ومدة وکسوة در زمان شش ماه ست ودر کودکان
چهار ماه اما کفش وهیزم وصابون واشنان وآب وغسل جنابة وحیض بر شوهر ست نه
چادر وموزه ونه آب وضو اگر غنیه باشد والا شوهر آرد یا مانع نشود از آوردن الکل فی
الخلاصة ونه دارو کما فی مضمرات الهدایة وسکنی در خانه صالح اما در هر جای که شوهر خواهد بیان
چران صالح بشرط آنکه نباشد در وی هیچ یکی از اهل شوهر واگرچه ولد او یا والده یا خواهر یا ضرة باشد یکی
از اهل خود در سرای وهر یکی را خانه دهد زن نتواند که از وجای دیگر طلبد وشوهر راست
منع والدین وولد از دخول بر وی نه از نظر وسخن با وی وبقولی منع نکند از دخول والدین
بر وی وخروج زن بر ایشان در هر هفته ومنع از بیتوته ست وعلیه الفتوی وواجب ست نفقه
یک خادم زن بر موسر نه بر معسر بر اصح اگرچه قادره باشد بر خدمته ودر بنات اشراف جبر کرده شود

مگر رضاء زن ونفقه او از اسرای کرد او را علحده
باشد کافی ست لیس الحج کشف نسا ان زنان دو حضر

بر نفقهٔ دو خادم و شرط است که خادم ملک او بود و بقولی نه و اگر خادم ندارد جبر کرده نشود بر نفقهٔ او این همه
آنگاه که زن حره باشد والا نه در خلاصه گفته اگر گوید من خدمت میکنم بقولی قبول کنند و از امام ابی یوسف
آمده نه و تفریق کرده نشود از عاجز نفقه و امر کرده شود او را باستقراض برو و اگر قبل از فرض قرض
گرفته برو رجوع نکند و اگر حکم تفریق کرد نافذ است در حاضر نه در غایب البکی و در خلاصه گفته که مشایخ ما
استحسان کرده اند از جهت ضرورة که قاضی نایب شافعی نصب کند تا وی جدا کند و نفقهٔ زن بنده بر بنده است
در جامع گفته که نفقهٔ طفل حر فقیر بر پدر است و لهذا بر مادر ارضاع نیست مگر چون مرضعه پیدا نشود
یا پستان غیری نستاند یا کودک مال و پدر غنا ندارد که درین صور جبر کرده نشود او را بر صحیح
و این روایی از شیخین و در ظاهر روایة جبر کرده نشود و اگر پسر غنی باشد نفقه کند بر وی از مال
وی و اگر از مال خود انفاق کند رجوع کند بر مال وی بشرط اشهاد و اگر پدر معسر است و مادر موسر
امر کرده شود مادر را بانفاق پس رجوع کند برو بعد از یسار و بقولی نه و مادر او لیتر است از جد
موسر در خلاصه گفته نفقهٔ طفل مملوک بر پدر نیست و اگر پسر قبل از بلوغ قادر شود بر کسب پدر او را
بکسی سپارد و از حاصل او بر وی نفقه کند و همچنین نفقهٔ پسر بالغ که زمن باشد یا نابینا یا مقعد یا اشل
یا دیوانه یا مفلوج و اعتبار عجز راست تا اگر پسر از ابناء کرام باشد و او را جبر نکنند عاجز است
و طلبهٔ علم که مهتدی نباشند بکسب عاجزند چون با ایشان رشدی باشد و همچنین نفقهٔ دختر فقیره
قبل از تزویج و بعد ازین نه و اگر طلاق دهد بعد عدة نفقه بر پدر عود کند و روا نبود که او را
اجیر کرد و واجب است اصول فقرا و اگر چه قادر باشند بر کسب و اگر پسر و دختر موسرین دارد نفقهٔ ابوین
بر هر دو بود علی السویة در اظهر روایتین امام و علیه الفتوی و اگر چه یکی فایق الیسار بود
کما فی الجامع و پسر جبر کرده شود بر نفقهٔ زن پدر نه پدر بر نفقهٔ زن پسر و اعتبار قرب راست
نه میراث را پس فقیری که دختر و ابن ابن دارد نفقهٔ او بر دختر است و میراث دو بخش و همچنین
در ولد بنت و برادر نفقه بر انست و میراث مشترک در جامع گفته واجب است برو نفقهٔ ذی
رحم محرم بشرط اسلام و احتیاج و صغر یا انوثة یا زمانة و این در شش چیز است اعمی و ذاهب
یدین و رجلین و ید و رجل از یکطرف و گنگ و معلوج اینهمه آنگاه که کسب نتوانند و الا نه کما فی

البرجندی

البرجندی و این بقدر ارث است پس کسی که خال و دو عم دارد نفقه بر ایشانست مناصفه مگر چون عم معسر باشد
که نفقه بر خال است و ایشان بمنزله میت و اعتبار اهلیت راست که حقیقه معلوم نمیشود مگر بعد موت
و در خلاصه گفته که نزدیک استواء محرمیت ترجیح حقیقه راست پس اگر عم و خال دارد نفقهٔ او بر انست
و همچنین اگر عم و عمه و خاله دارد مگر چون عم فقیر باشد که نفقه بر عمه و خاله باشد اثلاثا در جامع
گفته که نفقه واجب نشود برای هیچ یکی باختلاف دین مگر زن و اصل و فرع را نه بر فقیر مگر برای
زن و اگر فقیر باشد و زن پسری یا برادری غنی دارد امر کرده شود ایشان را که قرض دهند
بر شوهر و بعد از یسار رجوع کنند و مگر برای فرع فقیر و اگر پدر فقیر باشد و مادر غنیه
نفقه برین باشد لیکن بعد از یسار رجوع کند و نه برای غنی مگر زن را در تحفه گفته فقیری
چند پسر فقیر دارد و پسری کلان موسر این را بر نفقهٔ پدر و برادران جبر کنند که پدر از جهة صغر
فقر بمنزله مرده است در سراجی گفته یکی اصل و فرع غنی دارد نفقهٔ او بر فرع است و واجب بر
موسر نفقهٔ اقارب فقراء در جامع گفته نفقهٔ بنده بر خواجه است مگر مکاتب و مشترک و اگر
امتناع آرد کسب کند و بر خود نفقه کند و اگر نتواند بعذر صغر بر بیع جبر کرده شود و همچنین
اگر زمین باشد یا داده خوب روا که او را اجیر بکند کما فی البرجندی اما در مدبر و ام ولد جبر
کرده شود او را بر نفقه و اگر خواجه در نفقه بکی کند بنده از مال او بی اذن او چیزی نگیرد
لیکن کسب کند و نفقه کند بر خود مگر چون کودک باشد یا داه یا عاجز از کسب که اینها نقدر
کفایه خود بخورند بی اذن و هکذا فی الخلاصة و همچنین اگر اذن نکند او را در کسب و نفقه
بهایم بر مالک است و جبر کرده شود برین نزدیک امام ابی یوسف و نزدیک غیر او
فتوی داده شود برین دیانة اما در زمین فتوی داده نشود برین لیکن تضییع او مکروه است
باب هشتم در طلاق بدانکه واقع میشود طلاق از هر مکلف و اگر چه هازل باشد یا مکره یا مخطی
یا مست متغیر العقل و ممیز پس طلاق بنجی واقع شود و علیه الفتوی یا بنده نه از خواجه مگر چون
شرط کند در عقد که امر او بدست وی باشد و بنده قبول کند و نه از دیوانه و بیهوش
پس اگر به بنج عقل رود بر صحیح نیفتد و نه از مراهق و اگر چه بعد از بلوغ اجازه کند کما

في خزانة ونه از نايم واگرچه بعد ازان روا دارد وطلاق سنه وجه است احسن وان يک طلاق است
در طهري که دران وطي نکرده بشرط انکه مدخول باشد غير حامل وطلاق رجعي بود کما في الخلاصة
اما بر زن نزديک امام سني است خلافا لهما ديگر حسن و سني واين غير مدخوله را يکي است واگرچه
حايضه باشد ومدخوله را تفريق سه طلاق رجعي در اوايل سه طهر که دران وطي نکرده وبقولي
در اواخر وآن اظهر است واين در حايضه است والا سه طلاق در سه ماه صغيره باشد يا آيسه وهمچنين
حامله نزديک شيخين ونزديک امام محمد و زفر سني او يکي است وطلاق ايضا بعد وطي نيز جايز است
ديگر بدعي وحرام واين بر دو گونه است يکي يک طلاق است در طهر جماع يا در عذر موطوءه وانجا
رجوع واجب است بر اصح وبعد از طهر طلاق دهد اگر خواهد درين طهر نزديک صاحبين کما في
الهداية ديگر دو طلاق يا سه يدفعه يا اکثر بي رجوع درميانه در يک طهر وطلاق حرم سه عدد است
وطلاق داده دو واگرچه شوي مخالف زن بود کما في الهداية وطلاق بر دو گونه است يکي صريح که استعمال
او در طلاق باشد نه در غير او چنانچه انت طالق ومطلقة وطلقتک ومثل اين الفاظ بيک طلاق
رجعي واقع شود واگرچه هيچ نيت ندارد يا نيت باينه يا رجعيه يا اکثر از يکي دارد واز امام آمده که
در انت طالق بنيت سه سه واقع شوند وعلم زوج بمعني شرط نيست پس اگر او را بعربيه تلقين
کوند ونادانسته گفته در قضا واقع شود ليکن در برجندي از شيخ الاسلام اوزجندي گفته
که وي فتوي بر نا وقوع داده واگر مصدر گويد بعربيه چون انت طالق طلاقا يا لفارسيه تو طلاق
واگر نيت سه کند سه واقع شوند والا يکي رجعيه وبعض طلقه تمام است طالق هکذا واشاره بانگشتان
کند اگر باطن کف بزن کند اعتبار منشوره راست واگر بجود کند اعتبار مضمومه راست ليکن
کافي گفته که اعتبار منشوره راست مطلقا واگر اشاره کند وهکذا نگويد يکي افتد واگرچه
نيه سه کند کما في البرجندي انت طالق بطليقة شديدة يا قوية يا افحش الطلاق يا اکبر يا اعظمه يا
اشدة يا طويلة يا عريضة يا چون کوه يا چون هزار يا پري سراي يا پري جاه يا چون شانه
نيزه يا چون سطح زمين سه واقع شوند نيت سه والا يک باينه وديگر کنايه که احتمال طلاق وغيران
دارد چون اخرجي اذهبي قومي وچون خلية برية ونية وبتلة وباين وانت علي کالخمر او کالخم

وچون

وچون اعتدي واستبرئي رحمک وانت واحدة وانت حرة اختاري امرک بيدک سرحتک
فارقتک پس در حالت رضا که نه غضب باشد ونه مذاکره طلاق همه موقوف اند بر نيه ودر غضب
در قسم اول موقوفند ودر مذاکره قسم اول موقوف است پس اگر نيه سه کند هر سه واقع شود
واگر نيه يکي يا دو کند يکي باينه واقع شود مگر در اعتدي واستبري رحمک وانت واحدة که يک رجعي
واقع شود واگرچه نيه سه يا باين کند واگر اصلا نيه ندارد چيزي واقع نشود کما في شرح الوقاية وقول
در ترک نيه مرد راست اما در قسم اخر غضب ودر دو قسم اخر مذاکره طلاق واقع شود واگر نيه
نکند انا منک باين انا عليک حرام واقع شود ونه بترک منک وعليک واگرچه نيه کند ونه بانا عليک
طلاق در خلاصه گفته زنان اهل دنيا طوالق يا زنان اين ديار وشهر وزن او از اينها ست نه مکر سنة
اين از امام ابيوسف مروي است واز امام محمد آمده دو روايت است وهمچنين همه زنان دنيا
بر اصح وزنان اهل سکه يا سراي يا اين خانه وان از اينها است واقع شود ودرين ديه اختلاف است
فلانه بنت فلان طالق وگويد مراد من ازين زني بيگانه است باين اسم ونسب صدق بنود بخلاف
اقرار بمال وهمچنين در نيه بمادر وخواهر وآنچه مشابه اين باشد کما في الحمادية واگر گويد واقع
شود نيه زينب داشتم هر دو را واقع شود انرا باشاره واين را باعتراف عمره را گفت انت زينب
گفت آري پس گفت انت طالق اذ نه آن زن که مرا بخانه است سه طلاق وآن درين آن در خانه نيست
واقع شود بخلاف آن زن که مرا باين خانه اند است طلاقک علي واجب يا لازم يا فرض يا ثابت
بر ماخوذ صدر شهيد يکي رجعي افتد نيه کند يا نه وبقول امام خاني نه در نوازل گفته که اين قول
امام است وعليه الفتوي کما في المختار من النصاب ليکن در خزانه گفته که صحيح ومختار آنست يا مطلقه
واقع شود ويا راده شتم مصدق است در ديانه نه در قضا ويا راده طلاق شوهر سابق اگر صادق است
در ديانه واگر شوهر نداشت يا مرده نه انت مطلقه بتخفيف نه مگر نيه يکي گفت زن را طلاق دادي
شوهر گفت نعم واقع شود انت طالق واقع شود بخلاف سجده تلاوة که بجا لازم نشود انا بري
منک نه واگرچه نيه کند از تو بيزارم شدم نيه واقع شود ودر خزانه گفته تو مرا بيگانه نيته نه انت
طا گفت ويکي دهانش گرفت نه واگرچه نيت کند دست باز داشت باينه واقع شود واگر گويد نيه

رجعی

نکرده ام مصدق بشود و علیه الفتوی ببیک طلاق دست بازداشت رجعی ست پای کشاده کرده ست
واقع شود واگرچه نیه نکند در ظهیری گفته لا حاجة لی فیک یا ما اریدک نه اگرچه نیه کند هزار طلاق
ترا سه واقع شود تو زن من نه یا من شوی تو نیم بنیه واقع شود والا نه هو المختار و نزدیک صاحبین
مطلقا نه و همچنین صدقت در جواب تو شوی من نه لیکن در مختار گفته که ماخوذ قول صاحبین ست
و همچنین بنیه در جواب زن داری اما در غایبه باجماع نه واگرچه نیه کند کما فی الخلاصة در
سراجی گفته مرا چیزی نباشی و مکرر کرد یا میان ما نکاح نبوده و بنیه کند نه بنیت نکاح مبان
و تو بنیه واقع شود انت طالق و بعد از خاموشی از جهة انقطاع دم گفت ثلثا هر سه واقع شود
صاحب چهار زن یکی معین را طلاق داد و مطلقه مشتبه شد و طی بتحری روا نه و حیله در
باین رجعی نکاح و رجوع ست و در سه هر یکی را طلاق داد و بعد از عدة نکاح سه روا شود
چهارم متعین شود و در مختار الفتاوی گفته تلاق و تلاغ و طلاغ و تلات و طلاک از امام
ابی بکر بن الفضل آمده که واقع شود و در قصدنا وقوع مصدق ست در دیانه نه در قضا مگر چون
قبل ازین گواهان گیرد و گوید که زن طلاق میطلبد و من نمیدهم از جهة قطع قیل و تلفظ
میکنم و گواهان گواهی دهند نزدیک حاکم وی نکند هو المختار للفتوی و در ابتدا فرق میکرد
میان عالم و جاهل همچو شمس الایمه اما باز گشت و اطلاق را اختیار کرد و علیه الفتوی کما فی الخلاصة
یکی بد بکری گفت زن بر تو حرام از طلاق ست شیخ الاسلام بنفی فتوی لطلاق داده و در ظاهر روایة
نه و علیه الفتوی در کنز گفته اگر مدخوله را در عدة رجعی رجعی دهد یا باین واقع شود
در عدة باین رجعی واقع شود نه باین مگر معلق در هدایه گفته مدخوله را رجعی داد و بعد
او را باین یا سه کردم نزدیک امام چنان شود و نزدیک امام ابی یوسف آن شود نه این
نزدیک امام محمد نه آن و نه این در خزانه گفته که صحیح اول ست در برجندی گفته غیر مدخول را سه طلاق
داد و هر سه واقع شود و اگر تفریق کند باول میانه شود و دومی واقع نشود چنانچه گوید انت
طالق طالق طالق و همچنین اگر عطف کند کما فی الکفایة لیکن در ذخیره گفته اگر در غیر عطف نیه
کند هر سه واقع شوند والا یکی و اگر معلق کند و شرط مقدم سازد و نزدیک امام بعد از شرط

یکی

یکی واقع شود و نزدیک صاحبیه هر سه و در ظهیری گفته که این مختار ابی زید دبوسی و آن مختار فقیه
و اگر موخر سازد باجماع هر سه واقع شوند و اگر عطف نباشد اول واقع ست و باقی لغو اما در مدخوله
اگر شرط مقدم کند هر سه معلق شوند و اگر عطف نباشد اول معلق گردد و باقی واقع شوند و اگر موخر
کند همه واقع شوند بی خلاف و اگر عطف نباشد ثالث معلق ست و باقی واقع شوند و در خلاصه
گفته انت طالق کثیرا سه واقع شوند و بقول فقیه ابی اللیث دو و انت طالق کثیر الطلاق یا تو ابسیار
طلاق دو واقع شوند و در اکثر الطلاق سه و در انت طالق لا قلیل و لا کثیر سه واقع شوند و در لا
کثیر و لا قلیل یکی و بقول فقیه ابی جعفر در هر دو جا دو ماخوذ ظهیر الدین المرغینانی لیکن در
ذخیره گفته که در اول بر اظهر دو واقع شوند انت طالق عدد ما فی الحوض من السمک و در وی
هیچ ماهی نه یکی واقع شود و همچنین بعدد کل شعرة علی جسد ابلیس انت طالق کالثلج
نزدیک امام بائنه ست و نزدیک صاحبیه یا داده بیاض رجعی ست و باراده برد باین و از
امام محمد آمده که در انت طالق عدد الشعر الذی علی فرجک و زن او را پاک کرده چیزی نه همچنین
بعدد الشعر الذی علی ظهر کفی و از او پاک کرده و در بطن کفی یکی واقع شود و بقولی گویی در عدد
شعر راسی یا عدد شعر ظهر کفی چون پاک کرده سه واقع شوند در حمادیه گفته مردی بیکی
میخواهی که زن ترا طلاق دهم وی گفت آری گفت زن ترا سه طلاق دادم بر مختار نه تو یکی تو
بر مختار واقع شوند و علیه الفتوی زن را سه مختار واقع شوند واگرچه نیه نکند و علیه الفتوی
ای سه طلاق واقع شوند فصل اول در جامع گفته شرط صحت تعلیق ملک ست یا اضافت بملک
یا بسبب او چنانچه ان دخلت الدار یا ان ملکتک یا ان نکحتک فانت طالق تا اگر با جنبیه گوید
ان زرت فانت طالق و بعد از نکاح بزیارت کند نه کما فی الکنز الفاظ شرط ان و لو و اذا
متی و متما و کل و کلما ای هر بار و من و ما و همچنین اگر بر اصح چنانچه امراته طالق ثلثا
کراین کار کرده ام و زوال ملک بانقضاء عدة یک طلاق رجعی باد و تعلیق را باطل نکند و
همچنین باین بی ظهر و چون شرط یکبار یافته شود در ملک تعلیق منتهی شود و طلاق واقع
شود و در غیر ملک منتهی شود اما طلاق واقع نشود تا اگر بعد از تعلیق بنجز کرد و بعد از عدة

یافته شود واقع نشود گفته اند که در تعلیق ثلثه همین حیله کند این در غیر کلما است اما در بعد از
سه منتهی شود که این مقتضی تکرار است پس در کلما قعدت عندك تقعود ساعتی سه طلاق واقع شود
و تکرار لازم نیست که در دو زمان باشد پس در کلما ضربتك بضرب بدین دو طلاق واقع شود
و دوام فعل بمنزله انشا است اگر بعد از عدة طلاق محلل باز نکاح کند بوجود شرط واقع نشود
مگر چون بر فعل زوج در آید چون کلما تزوجتك پس اگر هفتاد بار خواهد هر بار طلاق واقع
شود و در اختلاف در وجود شرط قول مرد است با سوگند مگر بحجة لایقه آن مقام پس در ولادت
بقول زنی و در مثل حیض قول زن است در حق او اما در حق ایناغ و عتق بنده نه مگر تصدیق
شوهر و همچنین در محبته کما فی الکافیة و در تعلیق یکی بدخول و دو بدخول شود لد هر دو و عدم علم
اول یکی واقع شود در قضا و دو در دیانت و عده بدومی منقضی شود و در تعلیق بدو چیز اگر
دومی در ملك یافته شود واقع شود و اول در ملك یافته شده باشد یا نه پس در آن کلمت زید
او عمر اگر کلام یکی از آبانه باشد و کلام دیگر بعد از نکاح دیگر واقع شود و اگر دومی در ملك یافته
نشود نه و تنجیز سه مبطل تعلیق است یکی باشد یا دو یا سه تا اگر بعد از تحلیل نکاح کند بوجود شرط
چیزی نه اما تنجیز کم از سه معلق واقع شود نزدیك شیخین و نزدیك امام محمد و زفر آنچه باقی
مانده واقع شود کما فی الهدایة و اگر وصل کند بطلاق یا عتاق یا اقرار یا صوم و مثل این کلمه ان شا
ء الله و تعالی را کلام باطل شود و علیه الفتوی مقدم گوید یا موخر و همچنین آنچه مشیة او معلوم
نشود و مضر نیست در استثناء خاموشی بقدر تنفس و عطسه و آروغ و تردد در آن از جهة
گرانی زبان و قصد شرط نیست تا اگر بزبان او بی قصد رود دفع حکم کند در سراجی گفته گفت انت
طالق و خواست که تعلیق کند یکی دهن او گرفت چون گذاشت متصل تعلیق کرد معلق شود در تعلیق
تصحیح حروف کرده اما نشود بر ما خوذ امام ابی القاسم صحیح است و بقول امام حسام نه هو المختار
و اگر بزن میگوید اگر بی اذن تو زنی خواهم باداهی بحجم و بعد از آبانه او چنین کند حانث
نشود در ظهیری گفته یکی بدیگری گفت در تو حاجتی دارم قضا کن گفت آری و سوگند کرد بطلاق
یا عتاق وی گفت حاجة من آنست که زن خود را سه طلاق کنی وی راست که سخن او قبول نکند و بتی

واروغ

جزئی نه هو المختار للفتوی کما فی المختار یکی سوگند داد که اطاعة او کند در آنچه فرماید یا منع کند بعده
او را از جماع منع کند و خایف جماع کرد حانث نشود اگر آنجا سببی دال بر آن نبود اگر زنی خواهم او را
سه طلاق حیله آنست که فضولی عقد کند و وی بالفعل اجازة کند و اگر بقول کند حانث شود علیه الاعتماد
و همچنین در هر زنی که در نکاح من در آید لیکن در خلاصه گفته که در هر زنی که بنکاح من در آید ایح
واقع شود و اجازة بفعل آنست که چیزی از مهر وی فرستد و بوی رساند و اگر نرساند بقول اجازة
است و اگر خود بوی دهد و گوید که این مهر تست امام ظهیر مرغینانی گفته که این اجازة قولی است
اما بقبل و مس بشهوة و اجازة بفعل است لیکن بر وجه مکروه و خلوة نیز اجازة است اگر بسر من
گراینتر از سر تو نباشد طریق معرفة آنست که در حالة خواب ندا کرده شوند هر کی جواب نشاید
دهد سر دیگر گرانتر باشد در سراجی گفته زنی گفت ای دو زخی مرد وی گفت اگر من دو زخیم تو را
طلاق بنیة تعلیق نه که مسلم دو زخی نباشد و در مختار الفتوی گفته کل امرأة ان وجها کل
امرأة املکها و نیة کند که زن فلان شهر و داه دومی در ظاهر روایة روا نه و بقول خصاف رواست
و این حیله آنست شریفه برای دفع ظلم چنانچه یکی را سوگند دهد که ترا بوی چیزی دادنی نیست او سوگند
خورد و نیت دینار یا چیزی دیگر کرد در ظاهر روایة روا نه و این در قضاست اما در دیانة باتفاق
روا بود و همچنین طعام ان لم اطلقتك الیوم حیله این از امام آمده که در آن روز بزن گوید انت طالق
ثلثا علی الف درهم و زن گوید لا اقبل بعد از روز بار شود و چیزی واقع نشود و علیه الفتوی اگر دختر
خویش را بکسی بزنی دهم یا روادارم حیله آنست که آن دختر مردی را وکیل کرد سوگند کرد که بزنی
ندهم دختر صغیر خود را فضولی را تزویج کند و پدر بفعل اجازة کند اگر بپا نهم از در این سرای و
از بالاء سقف بخانه جار خود فرود آمد بر اصح حانث نشود و امام ابو منصور تبوسی گفته که این غلط
است اگر در سرای فلان در آیم و او مرد بد خول حانث نشود و علیه الفتوی در نکاح جواهر گفته که تعلیق
نزدیك ابن عباس و ابن مسعود واقع نشود ما خوذ مالك و شافعی این است و نزد بسیاری
از صحابه و تابعین واقع شود ما خوذ اصحاب ما و بسیاری از علما این است رضی الله تعالی عنهم
گویند که عماد الدین بیهقی شافعی میگوید که در مسجد پیغامبر علیه السلام بودم و این مسئله در دل می

افتاد ودر خواب شدم می بینم که پیغامبر علیه السلام پای راست خود بر پای من زد وفرمود که ابو حنیفه
درین مسئله محی شده رضی الله تعالی عنه چون بیدار شدم زود از مذهب خود درین مسئله رجوع
کردم واستغفار کردم وبعد از خروج از مدینه بمرو وجز کردم شفعویه از شهر بهر معتقد امام
المسلمین فتوی دادند فصل ۲ در جامع گفته که در طلاق رجعی حاجة بتجدید نکاح ورضاء زن
وولی ومهر نیست وشرط جواز رجعة عدة است والا باطل شود وروا است بقول چون راجعتك الی
با زآوردم ترا واگر وکیل گوید نیز روا بود وبفعل چنانچه وطی واگرچه قصد رجعة او نبود کما فی
البرجندی اما اگر بعد از خروج در عدة او را وطی کند نزدیک شیخین مراجعه باشد خلافا لمحمد
والمختار هذا کما فی الظهیریة ومس بشهوة وهمچنین بمس زن واگرچه شوی کاره باشد ونظر بفرج
او بشهوة نه بنظر بسوی دبر او واگرچه فتوی داده اند بر آنکه رجعت است ونه بخلوة صحیحه اما بفرج مرد
نزدیک طرفین رجعة است اگر تصدیق شهوة کند کما فی البرجندی ونزدیک امام ابی یوسف نه ورجعة
بقول سنت است وبفعل بدعت وکراهت ومندوب است اعلام زن مطلقا واشهاد بر قول والا بدعی
باشد وعدم دخول بروی بی اعلام او بنحو خفق نعال وتنحنح ونداء چون قصد رجعة باشد والا با اعلام حاجت
نه وطانه رجعة تزیین کند خود را بجلاء وجه وطیب ولباس جمیل وحلی ودر طلاق باین رجعة نتواند
بی نکاح وروا است نکاح میانه خود در عدة وبعد از وی نکاح میانه غیر در عدة کما فی الهدایة ودر سه طلاق
الکاه بر وحلال شود که او را بالغی یا مراهقی وطی کند بنکاح صحیح واگرچه شده یا دیوانه باشد وعدة او نیز
کردد واولیتر آنست که حر بالغ باشد که انزال نزدیک امام مالک شرط است واولیتر جمع مذهبین است
که وی بمنزله شاگردان امام است واز بنجیه وعلماء ما باقوال او میل کرده اند در محل ضرورة اگر
برنا قادر ایلاج کند بقوة دست حلال شود در برجندی گفته اگر در عذار با صوم وطی کند حلال شود لیکن
آثم است ومراهق بر مشهور دوازده ساله ویرا ظهر کسی که آلة او منتشر وایلاج توانند کرد واگر داراد
خواجه وطی کند بر شوهر حلال شود در ظهیری گفته اگر مطلقه ثلثة از تحلیل می ترسد بواثقی بنده
بخشد وی بنده مراهق را بخرد وبحضور دو گواه با وی عقد کند ومشتری بعد از دخول او بیان
بخشد تا نکاح باطل شود پس زن او را بشوهر دیگر [illegible] جامع [illegible] بر وجهی که

محلل

200

محلل امساک او نتواند آنست که زن گوید زوجت نفسی منك علی ان امری بیدی وشوهر قبول کند یا محلل گوید
ان امسکتك فوق ثلثة ایام فانت طالق یعنی مدة طلاق واقع شود ودر تحلیل علم زوج شرط نیست
وروا است نکاح دوم بشرط تحلیل تا اگر بعد وطی طلاق نگوید جبر کرده شود اما مکروه است وزن
اول را حلال شود این هم نزدیک امام است وهو الصحیح ونزدیک امام ابی یوسف نکاح روا نه و
زن حلال نه ونزدیک امام محمد نکاح روا است لیکن بر اول حلال نه اما اگر در دل نیة تحلیل کند
باجماع حلال شود ولعن در حدیث کسی را است که شرط اجر کند واگر زن گوید که حلال کرده ام وعدة
دومی نیز گذشته ومدة محتمل است وغلبه ظن او بر صدق ولیست حلال است که او را نکاح کند وشوی
دوم ناچیز میکند کم از سه طلاق را پس باول نزدیک شیخین بسه عود کند ونزدیک امام محمد بما بقی
اما بعد باتفاق بسه عود کند اگر مرد از سه طلاق منکر شد وزن نه گواه داد ونه قدرة بر منع حلاله
کند در سفر او وبقول او را بدل او بکشد وعلیه فتوی الامام ابو شجاع وبقول نه وآثم بود است
وهذا قول الاسبیجابی کما فی الظهیریة فصل سیوم ایلاء سوگند است بجدا ایتعالی یا بنحو طلاق بر ترك وطی
زن بر عوا طلاق با توقیت بمدة چهار ماه یا دو ماه وقل از آن بمین نبود نه ایلاء والفاظ او یا
صریح اند غیر محتاج بنیة چون لا اقربك ولا اجامعك یا کنایة که محتاج اند چون لا امسك ولا ابیت
معك وایلاء مکروه است ووطی دران مدة لازم است دیانة والا آثم شود وقاضی او را جبر کند
وحکم او آنست اگر در مدة قربان کند ایلاء ساقط شود وکفارة یمین دهد ودر سوگند بجدا ایتعالی
ودر تعلیق جزا واقع شود واگر قربان نکند یک طلاق باین واقع شود وسوگند اگر موقت باشد ساقط
شود والا نه تا اگر باز او را نکاح کند وان مدتی رجوع کرده دومی واقع شود واگر باز نکاح کند
وهمچنین گذرد سومی نیز واقع شود وبعد از وقوع سه بوجه مذکور یا تنجیز سوگند باقی
باشد نه ایلاء تا اگر بعد از حلاله ونکاح قربان کند در هلاه کفارة دهد والا بایلاء حبدا نشود و
اگر قدرة بر آن نتوانند بسبب مرض یکی یا دوری یا صغر یا غیبة یا نشوز زن چنین گوید ایلاء را باطل
کردم یا مراجعتش کردم وبعد آن قدرة رجوع بوطی کند ورجوع زبانی او رفت انت علی حرام
در عنه [illegible] بعد نزدیک شیخین وهو الصحیح خلافا لهما ونیة سه واقع

شوند و نیته کذب کذب بود یا نه وایلاء قضاء و نیته تحریم ایلاء باشد و نیته طلاق باین یا رجعی یا دو
و باینه واقع شود و همچنین در عدم نیته لیکن از **مضمرات** کفته که ایلاء باشد و هو مختار الهدایة و الکافی
والخلاصه و اکر زن این کلام کوید یمین باشد و تمکین کفارة دهد هر حلال یا حلال خدا یا مسلمان
تان بر من حرام در عدم نیته و نیته طلاق باین واقع و علیه الفتوی و بقولی صرف کرده شود بماکول
و ملبوس و اکر سوکند خورد بحل و حرمة کسی که زن ندارد تعلیق بود نزدیک امام ابی جعفر و
سوکند نزدیک امام ابی بکر تا اکر زنی خواهد طلاق واقع شود بر ان و کفارة دهد این وینه نا
خند در **خلاصه** کفته اکر قایل حلال خدا بر من حرام چهار زن دارد بر هر یکی واقع شود و فتوی امام
اوزجندی و مسعود کاشانی بر آنست که بر یکی واقع شود و بیان آن بر شوهر ست و هو الاشبه هر چه
بدست راست کیرم بر من حرام تصدیق کرده نشود در عدم نیته و در چپ طلاق واقع نشود و اکر هیچ
نیت کند لیکن در **ظهیری** کفته که نیته واقع شود بدست چپ ست کما فی **الظهیریة** کل حل علی حرام یا هر چه
مرا حلال ست بر من حرام از نیته تا چار ست و امام محمد کفته اکر نیته یمین کند یا نیتی ندارد یمین
باشد و منصرف شود بطعام و شراب و زن داخل نشود مکر نیته در استحسان و از مشایخ
آمده که داخل شود بغیر نیته و قول امام محمد چون نیته کرد و زن در آمد طعام و شراب تناول
کند از یمین بیرون آید پس حانث نشود بهر چه یافته شود و اکر چیزی از طعام و شراب
تناول کند حانث شود و حکم یمین او منقضی کردد تا اکر بعد از ین قربان کند حانث نشود
در کفته یکی در دست دراهم دارد و میکوید این دراهم بر من حرام پس با نها چیزی
خرید حانث شود و بهبه و تصدق نه **فصل چهارم** در جامع کفته که ظهار عبارة ست از تشبیه
دادن مکلف زوجه خود را بانچه نظر بسوی او حرام ست از عضو محرم خویش ای زنی محرمه
بتابید نیست یا صهریة یا رضاع پس اکر کوید تو مادر منی ظهار نباشد و اکر زنی بشوهر کوید
انت علی کظهر امی چیزی نباشد و اکر تشبیه دهد بغیر نیته بدر ظهار نباشد نزدیک امام محمد
و نزدیک امام ابو یوسف ظهار ست و هو الصحیح کما فی **البرجندی** اما بما در مقبله یا بمنظوره
خود نزدیک امام ظهار نباشد بخلاف امام ابی یوسف و اکر کوید انت کامی ظهار باشد و

همچنین تشبیه دهد بخنزیر یا خوک یا خمر یا مردار یا قتل مسلم یا غیبت یا نمیمة یا زنا یا ربا یا رشوة که این ظهار است
چون نیته کند و اکر کوید انت علی کامی روا ست نیته کراهت و ظهار و طلاق و اکر نیته نکند لغو باشد
نزدیک امام و هو الصحیح و نزدیک امام محمد ظهار باشد و ظهار مکروه ست و حکم وی حرمة وطی
و دواعی اوست تا کفارة موبد باشد یا مطلق و اکر موقت باشد مثلا باشد مثلا بسالی وطی در ان
سال قبل از کفارة حرام ست و بعد از سال نه که کفارة بمضی مدة ساقط شود و زن راست که
مطالبه کفارة کند و حاکم جبر کند او را بحبس و ضرب و نکاح باقی ست و این حرمة نمیرود مکر بتکفیر تا اکر
بعد از شوهر دیکر او را نکاح کند وطی او قبل از کفارة حرام بود و کفارة لازم شود بعزم بر وطی
و علیه الفتوی و اکر عزم کند بر حرمة بظهار کفارة لازم نشود و ان اعتاق بنده ست مومن باشد
یا کافر و ذکر یا انثی خورد یا کلان و شرط ست که اعتاق بنیة کفارة باشد و اکر بعد عتق نیته کند
یا هیچ نیته نبود نه بنده کور و کر مادر زاد و کنک و دیوانه و مقطوع یدین و رجلین و مقطوع
دست و پا از یک جانب اما مقطوع از جانبین و اعور روا ست و اکر عاجز دو ماه بپیاپی روزه
دارد باهلیة و شرط ست که در میان ماه رمضان و پنج روز منهی نباشد و یا افطار یک روزه بعذر
و بغیر عذر از سر کیرد مکر حایضه که از سر نکیرد لیکن الی با یام وصل کند و بوطی در ست بعد
و در روز مطلقا از سر کیرد و اکر عاجز اید طعام دهد شصت مسکین را نقد و فطره یا قیمة
او و درین تملیک و اباحة روا ست پس اکر شصت مسکین را در وقت طعام سیر کند
یا هر یکی را من کندم یا دو من جو یا تمر دهد روا بود و همچنین اکر شصت روز بیکی
دهد نزدیک طرفین بخلاف امام ابی یوسف اما اکر شصت روزه بیکی دهد در یک روز
روا نه بر صحیح و اکر چه بد فات دهد و بوطی در میان اطعام از سر نکیرد و بنده کفارة بروزه
دهد و اکر چه خواجه او را مال دهد او را منع کرده نشود از روزه و اکر بعد از عتق قبل از
تکفیر توانکر شود و کفارة بمال دهد **فصل پنجم** عدة طلاق سه حیض ست رجعی باشد یا باین
بشرط دخول یا خلوة صحیحه اما قبل دخول و بعد خلوة فاسده که از جهة عجز او باشد از وطی ذاتا
از جهة امر شرعی صوم رمضان فرض واجب شود و همچنین عدة فسخ بعد از خلوة و شمار این

ازان طلاق و فسخ است نه از وقت جز و حیضی که دران طلاق داده محسوب نه و همچنین عدهٔ ام ولد
خواجه او بعد از وطی او بمیرد یا اورا آزاد کند و همچنین عدهٔ موطوءه بشبهه یا بنکاح فاسد
در موت و فرقه چون مرتفع شود و داه پدر صبی و مادر و زن چون طلاق حمل او باشد و جون
منعه و موقت و بعض شود اما عدهٔ بر فته و مدبره و مزنیه الا لزم نه این همه در حایضه است والا
عدهٔ او سه ماه است با هله اگر در غره باشد والا بایام نزدیک امام یعنی نود روز و نزدیک صاحبین
اول را بربع تمام کند بایام و دو میانه با هله لیکن از سقایه گفته که بایام است اتفاقا و عدهٔ موت
چهار ماه و ده شب است این همه در حره است اما در داه دو حیض است و نصف مقدر و عدهٔ حامل
مطلقا وضع حمل است و اگرچه آن و صغیره مرده و عدهٔ زن فار در باین و در سه طلاق ابعد اجلین است
نزدیک طرفین و نزدیک امام ابو یوسف سه حیض است و در رجعی عدهٔ موت است اجماعا و آیسه که
بعد از شهر حیض بیند عدهٔ از سر گیرد و همچنین حایضه که بعد از یکی یا دو آیسه شود و معتده
که اورا شوهر یا غیر او وطی کند بشبهه بر وی عدهٔ دیگر است بوجه تداخل و مبدا عدهٔ عقیب
طلاق و موت است و در نکاح فاسد عقیب تفریق و منقضی شود عده اگرچه نداند و سوگ دارد
وجوبا معتده باین و فرقه و موت و اگرچه قنه باشد یا ام ولد یا مکاتبه بترک زینت و مطیب و مز
عفر و معطفر و ادهان زینت و حرار و اختضاب و استعمال وافر نیم و اکتحال مگر بعذر چنانچه
فرح که جز جنین جامه ندارد یا سر یا چشم او درد نماید یا در موی او موزی افتد پس شانه
دهد بدندانه فراخ اما بطرف دیگر نه و سوگ نیست بر معتدهٔ عتق فاسد و نه بر صغیره و کتابیه
و مجنونه و مطلقه قبل از دخول که اورا عده نه و نه بر مطلقهٔ رجعیه که اورا مستحب است تزیین و تطیب
و لبس جامه نیکو از جهت ترغیب شوهر و روا نیست خطبهٔ هیچ معتده مگر بوجه تعریض چون انک
لجمیله یا بر نیاید معتده و باین از خانه نه در روز و نه در شب و اگرچه شوهر اورا اذن کند
اما معتدهٔ موت بدر آید و اکثر شب در منزل کند و عده کشد در منزل شوهر وقت فرقه
و موت مگر آنکه بدر آورده شود یا بترسد از تلف مال یا انهدام خانه یا کرای خانه نیابد
و نا حسار است از ستره میان زوجین در باین و اگر منزل تنگ باشد اولی خروج شوهر است

درو حاست

درو حاست خروج زن و همچنین اگر شوهر فاسق باشد و نیکوست که در میان ایشان زنی ثقه که قادر باشد
بر حیلوله باب نهم در اعتاق بدانکه در اعتاق مستحب است و فی الحدیث ایما مسلم اعتق مومنا اعتق الله بکل
عضو منه عضوا منه من النار کما فی الظهیریة و لهذا مستحب است که مرد بنده را آزاد کند و زن داه را و
مستحب است که برین کتابی نویسد و گواه گیرند و نافذ نیست مگر از جهت حر مکلف مسلم باشد یا کافر
یا مست یا مکره نه از بنده و دیوانه و صغیر پس اگر لفظ صریح بود حاجت نیت نبود چون انت حر یا معتق
یا عتیق یا محرر و هذا مولای و یا مولای و یا آزاد مگر آنکه بعد تسمیه باین لفظ ندا کند اما
ثم آزاد توی از هم نه مگر نیت کما فی المختار انت حرة بتا بنده را انت حر لی تا داه را آزاد شود
هو المختار کما فی المختار و اگر لفظ کنایه باشد حاجت باشد نیت چون لا ملک لی علیک و آزاد
شود بی نیته باتفاق بقول هذا ابنی دهد تا بنی را اصغر ممکن الولاده را معروف النسب باشد
یا نه همچنین اگر برانش نزدیک امام بخلاف صاحبیه و بر همین خلاف است هذا ابنی داه را بقولی
و بقولی باتفاق آزاد نشود و هو الاظهر هذا عمی خالی هذه عمتی خالتی آزاد شود هذا اخی
اختی نه و بو یا بنی آزاد امام آزاد شود چون هذا اخی لا ابی و امی هذا جدی اکبر را هذه جدتی
کبری را باتفاق آزاد شود و اصغر و صغری را نه یا ابنی یا اخی بر صحیح آزاد شود نه بوجه من بر
صحیح و نه بابا یا بادیه یا بنی و یا بنیه و کسی که مالک شود ذا رحم محرم را یا آزاد کند از برای خدا یا
شیطان یا بت یا اضافه کند عتق را بملک یا شرط یافته شود و بنده حربی که اسلام آرد و بما اینجا
آید آزاد شود و حمل تابع مادر است در ملک و عتق مگر ولد داه از خواجه یا از پدر و یا از پسر او
که آن حر است تا اگر حری تزویج کند داه خود را بولد خود که بنده غیر است با اذن وی هر فرزندی
که متولد شود از و آزاد شود و در باقی سعایه کند و او اکنون چون مکاتبه است لا یباع ولا یوهب ولا
یورث ولا یتزوج ولا یقبل شهادته و هو احق بمکاسبه و وی آزاد شود بسعایه و اعتاق لیکن
بعض بنده نکردد و باید که ولی یا تی اورا آزاد کند این همه نزدیک امام است و هو الصحیح و نزدیک
صاحبیه کل آزاد شود و بری سعایه نه و اگر یکی بنده مشترک که حصه خود را آزاد کند بلی اذن
شریک رها بود که شریک دیگر اورا آزاد کند یا مکاتب یا مدبر سازد یا از بنده سعایه طلبد در

قیمة آن حصه رو نه عتاق بی رجوع بنده بر اول یا از اول ضمان کشاند قیمة او را روز عتاق اگر موسر بود
ای مالک ان قدر جز فلوس و قیمة طعام یک روزه هو الصحیح و رجوع کند بر بنده اینهما نزدیک امام
و نزدیک صاحبین تضمین در غنی و سعایة در فقیر اگر اذن اگر کرده و کسی که مالک قریب محرم شود یا
عزی حصه او آزاد شود و بر وی ضمان حصه شریک نه و اگرچه موسر بود شریک داند که این
بیرا وست یا نه این نزدیک امام ست و نزدیک صاحبین تضمین در غنی و سعایة در فقیر مکرر
است که در وی باتفاق ضمان نه در سراجی گفته انت حر نیة آزاد شود و الا نه نفس بنده
بنده بخشید یا فروخت آزاد شود قبول کند یا نه اعتقک الله آزاد شود هو المختار کما فی الظهیریة
انت حر انشاء الله نه عبید اهل دنیا احرار یا اهل فرغانه و وی از سفاست بمختار نه بیکی گفته
که این علام آزاد کودی بیرا اشارة کرد که از وی نه در ظهیری گفته همه بندکان که در وی سرای اند آزاد
و بنده وی در وست باتفاق آزاد شود و فرزندان آدم همه آزاد باتفاق نه فصل اول در جامع
گفته هر کسی که معلق کرده شود عتق او و اگرچه در اکراه و مستی بمطلق موت چون انت حر بعد
بعد موت تا مع موتی تا آن مت فانت حر یا بموت تا مدتی که در غالب موت قبل از آن باشد
چون انت حر ان مت الی مایة سنة اما الی مایتی بن مختار مطلق ست و حکم او آنست که بیع و هبه و رهن
او روا نباشد اما استخدام و استیجار و عطی او روا ست و همچنین انکاح او و اگرچه با کراه و مهر
وارث او خواجه راست و چون خواجه بمیرد مدبر از ثلث مال او آزاد شود بعد از دین و اگر از
ثلث بیرون نیاید و اگر ورثه اجازت کنند آزاد شود و الا سعی کند در زیادت از ثلث قیمة
مدبر اند و اگر بر خواجه دینی بود مستغرق سعی کند تمام قیمة مدبر اند و ان نیم قیمت فرق ست بر مختار
و به یفتی و اگر در وی سفر یا از وی مرض یا در وی سال بمیرم یا تا ده سال وی آزاد مدبر نشود
و بیع و هبه بر مقاد در و روا ست لیکن اگر از قبل از بیع شرط یافته شود آزاد شود از ثلث مال
و سعی کند در مازاد و اگر بروی دینی باشد مستغرق سعی کند در مازاد در تمام قیمة خود فصل
ام ولد آنست که از خواجه فرزند آرد و او را دعوة کند یا از ناکح پس مالک او شود و حکم او
چون مدبره ست مگر آنکه بعد از موت خواجه از کل مال آزاد شود و سعایة نکند دین او را و چون

آزاد کنند

آزاد کنند فرزندانی که از غیر خواجه آرد نیز آزاد شوند کما فی السراجیة و نسب فرزند ده جرید دعوة
ثابت نشود و چون یکبار دعوة کرد بعد ازین ثابت شود اگر حلال الوطی باشد
و الا چنانچه ام ولد را مکاتب کند و بعده او را فرزندی آید نسب او ثابت نشود و همچنین داه
مشترک که میان دو کس که او را فرزندی آید و هر دو او را دعوة کردند نادی از هر دو شد
بعد ازین اگر وی را فرزندی آید نسب او بی دعوة ثابت نشود و همچنین اگر تحت زوجی باشد
بالغ نه چون زیر کودک بود کما فی البرجندی بعد از دعوة یکی دیگری را نفی کند منتفی شود اما
اگر خاموش شود تا روزی گذشت فرزند او را لازم شود و نفی نتواند کما فی البرجندی
اگر مولی گوید که این حمل از منست ام ولد شود لیکن در برجندی گفته الناه که ولد بر شش ماه
آرد بلکن نه ام ولد بعد از عتق ولد آورد نسب ثابت شود و این دو سال ست فصل سیوم کتابة مستحب
اگر در ان خیر باشد ای امانة و رشد بر تجارة و قدرة بر کسب و الا فاضل آنست که مکاتب نکند و
این عبارة ست از آزاد کردن بنده در حال و ذات او را نزدیک اداء مال و چون مکاتب کند
بمال معلوم معجل باشد یا منجم یا موجل و وی قبول کند صحیح باشد و بدر آید از دست او نه از ملک
او روا ست مکاتب را و ولد و بنده و داه او را بتجارة مانند مضاربه و شرکت و اجارة و استیجار
و استقراض و ابضاع و استصناع و رهن و ارتهان و استعاره و بیع و شرا و اگرچه بغبن فاحش
نزدیک امام و نزدیک صاحبین بیع و شرا بغبن فاحش روا نه و همچنین بیع بمحاباة و روا ست
او را سفر و اگرچه شرط عدم سفر کند و کتابة بنده خود و انکاح داه خود بنده غیر نه انکاح بنده
خود و نه انکاح بنده مطلقا و نه تزوج او بنفسه و نه بتوکیل مگر باذن مولی و اگر آزاد شود قبل از
اذن انکاح نافذ نشود و نه هبه او و اگرچه بعوض و نه تصدق او مگر کم از درم و نه تکفل او
و نه اقراض او و نه اعتاق او و اگرچه بمال و نه انکاح او و چون مکاتب از نجمی عاجز آید اگر او را
وجهی باشد و امید وصول آن بود حاکم او را عاجز نکند تا سه روز و الا عاجز کند او را نزدیک
طرفین هو الصحیح و بقول امام ابی یوسف یا دو نجم او را عاجز نکند و فسخ کند او را بطلب خواجه بی
رضاء او یا خواجه خود فسخ کند برضاء او و احکام بندگی او باز گردند و آنچه در ملک او بود ملک

خواجه شود مکاتب از وفاء مرد فسخ کرده نشود و بدل از وی داده شود واو در اخراجات آزاد شده
که در ان آن زاده آزاد شود والا فسخ شود تا اگر کسی تبرع کند ببدل قبول کرده نشود این قول امام
ابي بکر اسکاف است وبقول فقیه ابی اللیث بلی حکم فسخ نشود وعلیه الفتوی کما فی المختار تا اگر کسی قبل
از حکم بدل دهد آزاد شود کما فی البرجندی وحلال است خواجه را ما خوذ از صدقه قبل از عجز داده
یا بعد از وی بصحیح ومنفسخ میشود کتابة بموت مولی وبدل بورثه دهد واگر بعضی آزاد کنند نشود
واگر همه آزاد کنند رایگان آزاد شود وابراء وهبه ومانند آن چون اعتاق است باب دهم
در ایمان بدانکه سوکند بر دو قسم است یکی قسم بخدای تعالی ودیگری جمله شرطیه واین سوکند نزدیک
جمهور مکروه نیست اما آن باتفاق مکروه نه واگرچه تقلیل آن اولیتر است لیکن از کفایة گفته که سوکند
بخورد بخدای مگر نزدیک ضرورة واین هر سه گونه است یکی غموس که سوکند کند بر امر گذشته بد
روغ بعمد درین بزه است رافع او نیست مگر توبه نصوح واستغفار دیگر لغو که سوکند کند بر اینکه
ودرین کفارة است بحنث واگرچه حلف یا حنث بسهو بود یا باکراه وهمچنین اگر کا حنث سهو
بود یا مجنون کما فی الهدایة وان اعتاق رقبه است واگرچه آبق باشد یا بنده کا مجنون
کاه هشیاری لیکن درین کاه کما فی الخلاصة یا اطعام ده مسکین بقدر فطره وباقی احکام
این دو نوع چون ظهار است یا کسوة ایشان در خلاصه گفته نو باشد یا کهنه که ممکن بود نفع
از وی بیش از نصف مدة نوای بیش از سه ماه ودر جامع اعتبار حلال قابض راست اگر آن
را صالح بود روا بود والا نه بقولی اگر صالح اوساط باشد روا باشد وهو الاشبه در برجندی
گفته جامه دهد که اکثر تن او را بپوشد نزدیک شیخین دادنی انچه نماز بوی روا بودن
دیک امام محمد ودر جامع گفته که عمامه در ظاهر روایة روا نه وسراویل روا نه مطلقا هو
الصحیح کما فی الخلاصة وانا امام محمد آمده که مرد را روا ست نه زن را واگر از ین سه عاجز آید
ای عین منصوص در ملک او نبود ونه مقداری فاضل از کفاف ای خانه سکونت وجامه
پوشیدن وعوة یکروزه کما فی البرجندی سه روزه پیاپی روزه دارد تا اگر از جهة مرض یا حیض
کشاید از سر گیرد مال دارد ودین روزه را بعد ادای دین روا ست وقبل از ین اختلاف است وتاخیر

کفارة

١٩٥

کفارة بزه است وبموت وقتل ساقط نشود اما کفارة ظهار بر ما خوذ ساقط شود کما فی الظهیریة وکفارة
قبل از حنث روا نیست بتقدیم بازگرداند واگر سوکند بر گناه بقسم بالشرط چون والله لا اکلم ابی یا
ان کلمه فعلی نذر واجب است که خود را حانث کند بعده کفارة دهد وکفارة نیست در سوکند غیر
مکلف واگرچه کاه حنث مکلف باشد وملک بتحریم حرام نشود اما چون انکار کند کفارة دهد
فصل یکم حلف بخدای تعالی سوکند است وهمچنین بنامی از نامهای او واگرچه مختص باو نبود
ومردم باو کنند نحو رحیم چون الرحمن الرحیم هو الصحیح وبقولی غیر مختص سوکند نیست مگر بنیة وخطاء
در اعراب مانع نه سوکند بصفتی از صفات که سوکند بان خورده میشود سوکند است چون عزة الله
جلاله وعظمته وقدرته نه سوکند بغیر خدای تعالی چون پیغامبر وفرشتگان وقرآن وکعبه وشریعت
ونماز وعرش که حرام است وانکار رهق وابن مسعود آمده رضي الله تعالی عنهما که سوکند بغیر خدا
شرک است وانچه خدای تعالی بان سوکند خورده بغیر ذات وصفات از لیل وضحی بنده بان سوکند
نکند ونه سوکند بصفتی که سوکند بان متعارف نبود چون رحمة ورضا وسخط وعذاب وعلم لیکن
در خلاصه گفته که این سوکند است لعمر الله وعهد الله وعهد کرده ام وپذیرفتم وامنتم واشهد
سوکند است واگرچه بالله نکوید اما لعمر فلان باتفاق کبیره است پس بر حالف واجب است که حانث شود
که بسر این نزدیک بعضی کفر است پس در مکارم از صدیقه گفته رضي الله تعالی عنها العمری یا
اعتم رسول الله فی رجب علی نذر علی یمین علی عهد سوکند است نه سوکند واگرچه اضافه نکند
بخدای تعالی وسوکند میخورم بخدای سوکند است نه سوکند خورم بخدای که این وعد است
لیکن از قاضیخان گفته که سوکند است ونه سوکند میخورم بطلاق زن ونه سوکند خورم بطلاق
زن ونه سوکند خورم اما سوکند خورده ام اخبار است اگر صادق باشد حانث شود والا
وحقا وحق الله بر صحیح نه لیکن از قاضیخان گفته که حقا باداد نام خدای یمین است بر صحیح وبحق
سوکند است بی خلاف وبحق رسول الله نه اتفاقا وهمچنین بحق کعبه واسلام ومساجد و
قرآن لیکن در دستور گفته که سوکند بقرآن درین زمانه سوکند است بر ماخوذ وحرمة الله
نه لیکن در ظهیری گفته بحرمة خدای سوکند وعلیه فتوی الامام ظهیر الدین المرغینانی اینهم

کفت

الکاه که فصل در میان مقسم به و مقسم علیه نبود و اکرچه لسکته تا اکر یکی کفت بکی یا برد وی کفت با
که روز ادینه ای وی کفت روز ادینه بیایم و نیامد حانث نشود و در سراجی کفته یا الله العظیم
بزرکتر از یا الله العظیم نیست سوکند ست و صفة فاضل نشود و خدای را و پیغامبر را بیزارم نه که غیر
یمین فاضل ست یکی دیکر را سوکند داد وی سوکند خورد بغیر نیة مستحلف اکر سوکند بمثل طلاق
وعتاق باشد اعتبار نیة حالف راست ظالم باشد یا مظلوم واکر سوکند بخدای بود اکر حالف
مظلوم بود نیة اوست والا نیة مستحلف و این قول طرفین ست اکر چنین کنم سوکند ست و بفعل
کافر شود اکر نزد وی چنانست که بفعل کفر ست والا کفارة یمین نه کفر در خلاصه کفته بیزاری از قبله
یا روزه یا نماز سوکند و همچنین بیزاری از چهار کتاب و انچه بیزاری از وکفر بود بیزارم
انچه درین کتاب ست سوکند ست واکر در وی بسمله بود و اکرچه کتاب حساب یا فقه بود و بیزاری
از شفاعت بر اصح نه بیزارم از توریة و بیزارم از زبور و انجیل و فرقان یک سوکند ست بیزارم
از توریت و بیزارم از زبور و بیزارم از فرقان چهار کتاب پس اعتبار صفة بیزاری راست
صاحب زن نمیخواهد که زنی دیکر خواهد و اهل زن با وجود ابا می آرند وی از ایشان بمعرض نشاند
و سوکند کرد هر زنی که در عقد ست او را طلاق واقع نشود و همچنین در عتاق اکر باید سخن
کنم انچه در ملک منست صدقه باشد حیله آنست که املاک خود بدست معتمدی فروشد بجا آم
بیچیده پس سخن کند و بیع را بخیار رؤیة رد کند و حیله دیکر آنست که بدیوار کوید ای
چنین کن یا ای دیوار چنین بود یاری کند تا داند و این ست واقعه عبد الرحمن بن عوف
با عثمان ذی النورین رضی الله تعالی عنهما سر فلان اشکارا کنم بکفتن بیکی حانث شود وی بعد
از ظهور با علم یکی نه جماعتی بخانه یکی افتادند و مال بردند و سوکند دادند که نام نکوید
اکر می نویسد حانث میشود حیله آنست که اسامی نویسد و بر نام هر یکی کوید وی لا اکوید
و نزدیک نام انها خاموش ماند یا کوید نمیکویم حرام نخورم پس بدراهم مغصوبه طعامی
خرید و خورد نه اما اثم ست و باکل نان مغصوبه حانث شود و اکر با این روغن خرید
و خورد نه و اکل کوشت سک و بوزنه و علیو از بر ماخوذ نه و باکل حرام در اضطرار بمختار

[illegible]

شود

205

١٩٦

شود که حرمة باقی ست و بزه موضوع یکی را پادشاه بتهمة کرفت بعده دیکری را تا او را سوکند دهد بعلم
غرما و اقرار وی تا چیزی از ایشان بناحق کیرد سوکند نکند و حیله انست که نام وی کیرد و نیة غیر کند
که این نزدیک خصاف رواست واکر در ظاهر روایة روا نه و در ظالم فتوی بقول خصاف ست یکی
در سرای یکی در آمد این سوکند خورد نمیدانم که کدام جا ست ای کدام جای خانه من نه کوید که ابراهیم
نخعی از حجاج متواری بود و خط مدور کشید و بخادم کفت بکو اینجا نیست این درین خط سوکند
کرد در نصف رمضان که با فلان پیش از شب قدر سخن نکنم اکر اختلاف علما نمیداند شب قدر بیست و هفتم
رمضان ست والا نزدیک امام سخن نکند تا آخر رمضان قایل که این شب نزدیک امام در رمضان نیست
اما کاه مقدم می افتد و کاه موخر و نزدیک صاحبیه تا وقت سوکند از قابل که نزدیک ایشان شبی ست
معین بی تقدیم و تاخیر و در مختار الفتاوی کفته والفتوی علی الاول بله سوکند نیست مکر چون بکسر کوید
وقصد یمین کند و بقولی سوکند ست مطلقا کما فی الخلاصة و نخواهم از بنات فلان از بنات
فلان و وی در آن دختر نداد بعده او مرد بتزوج او حانث نشود مردی بیک من کوشت خرید
زن کفت این کمتر ست از من و سوکند کرد و آن کفت اکر من نباشد ترا طلاق قبل از وزن بپزند
و هیچ یکی حانث نشود بر خود را نم و مامور او نه بخلاف بنده که درین منفعة خواجه راست
و در آن پیر را در سراجی کفته مردی خواست که بنشیند یکی بخرد وی کفت والله اکر چیزی بر وی
بقیام چیزی نه و اکر حانث شود در سوکند ها بسیار هر یکی را کفارة ست لیکن در جامع از
شهاب الائمه کفته که تداخل شود فصل دوم اکر نذر کند بقربتی که از جنس او فرضی باشد چون
فرضی چون لله علی حج او اعتکاف او نذر و نیت چیزی معین کند چون صدقه وفا لازم باشد
و از جنازه عهده او بکفارة بدر نیاید اما اکر نذر کند بقراءة قران یا نماز جنازه یا بنای
مساجد یا سقایه یا عیادة مریض یا زیارة قبور یا قبر پیغامبر علیه السلام یا اعتکاف مولی یا تطلیق
زن یا تزویج فلانه لازم نشود اکر نذر کند معلق بشرطی که وجود آن میخواهد چون آن
قدوم غایبی او شفی الله مریضی او مات عدو الله علی صوم سنة بوجود ان وفا کند و از عهده او
بکفارة بدر نیاید و از امام آمده که وی رجوع کرده از وفا در نذر مطلق و معلق سوی کفارة

واگر وجود نمیخواهد چون ان زینب با شربت مغلی حجه وفا کند یا کفاره دهد هو الصحیح لیکن ان
صغری گفته که امام رجوع کرده از وفا بسوی کفاره وهمین است اختیار سرخسی وبه یفتی علی
بر ولیت نصف صاع از گندم تصدق کنم باین مایه بر فلان روز فلان بس تصدق کرد بمایه
بر مسکینی قبل از ان روز روا بود در سراجی گفته نماز کند ادرم فلان جای روا است که در جای
دیگر گذارد در ظاهر اصول واز امام ابو یوسف آمده اگر جای نذر افضل باشد از جای او روا
شود والا نبود فردا نماز کنم ادرم یا روزه دارم وامروز کرد روا بود نزدیک شیخین خلافا لمحمد
تصدق کنم وجای دیگر صدقه داد روا بود باتفاق فلان ماه روزه دارم بتتابع لازم است
در غیر معین اگر پیوسته گوید والا نه اما در اعتکاف تتابع لازم است مطلقا وبحیض تتابع نرود و
نذر اگر از مملوک لازم نشود مگر مملوک بر مختار اگر چنین کنم صد درم از مال من صدقه
کرده درم دارد همان لازم است اگر چیزی ندارد چیزی نه در **تاتارخانی** گفته که اگر غیجی دارد پیا
خادمی برابر یا صد یاده انرا بفروشد واگر تصدق کند ودر علی الف حجه لازم است که تا زنده باشد
در هر سالی حج کند **باب یازدهم در بیع** در جامع گفته که بیع مبادله مالی است بمال تراضی ومنعقد
میشود با یجاب وقبول که بلفظی باشد چون فروختم وخریدم وهمچنین بلفظ حال صحیح وشرط است
که هر یکی کلام دیگر بشنود وقبول را بعد از ایجاب تکلم کند تا اگر معاکوشد منعقد نشود پدر مال
خود را بدست پسر صغیر خود می فروشد یا میخرد منعقد نشود بلی هر دو وبقولی بیع صحیح نبود
گوید بعتا واشتریت من مال ولدی عقد تمام شود وهمچنین که بفروشد وصی مال یتیم را ابی نی
خود یا قاضی با مراهق ودر انعقاد بیع بی ذکر ثمن دو روایت است وتعاطی در نفیس که کثیر القیمه
باشد چون داه وخسیس که قلیل القیمه باشد چون نان وگوشت وبقولی در نفیس منعقد نشود
وصحیح اول است وقبض یکی از بدلین بر صحیح شرط نیست وشرط است که قبول در مجلس ایجاب باشد
واگر یکی قبل از قبول برخیزد ایجاب باطل شود یا بقبول بعدی بیع تمام نشود کما فی **البرجندی**
ودر حالت مشی اگر سکته میان کلامین نبود بر اصح منعقد شود وهمچنین در حالت سواری
بر یک دابه باشد یا بر دو بخلاف کشتی کما فی **السراجیه** ونزدیک وجود هر دو بیع لازم شود

بلاخیار

بلاخیار مجلس وحاجت بقبض نه ومبیع اگر حاضر باشد اشاره کفایه کند حاجت بذکر قدر وصفه نه
وغایب اگر بنمونه معروف میشود چون کیلی ووزنی رویته او چون رویته کل است مگر چون مختلف
باشد که اینجا خیار عیب است والا همه اوصاف را ذکر کند مشتری را خیار رویت است کما فی **البرجندی**
واگر ثمن حاضر است اشاره کافی است والا ذکر قدر وصف لازم است فروختم بده خریدیم به وقبض
کردند بیع نه باشد که اعتبار کلام آخر راست کما فی المختار ومعرفت جزاف در بیع مکیل یا موزون
مگر در جنس بجنس اگر قدر وجنس ثمن گوید نه صفت بر رایج شهر واقع شود واگر رواج نقود برابر باشد
فاسد شود واگر در مالیت اختلاف باشد والا نه روا بود یکی توده گیهم فروخت هر پیمانه بدرمی در یکی روا است
ودر باقی نه مگر چون معلوم شود عدد کل در مجلس بکیل یا تثنیه که انزمان روا شود ومشتری را اختیار
نگنفست وهمچنین وزنی وعددی متقارب اما متفاوت چون اغنام وثیاب هر یکی را هر گزی را
بدرمی فروشد در کل فاسد شود اینهمه نزدیک امام است ونزدیک صاحبین در همه روا است در هر
دو صورت بی خیار رویه وعلیه الفتوی لیکن در **خلاصه** گفته که خلاف آنگاه است که بیان نکند جمله ثمن
وجمله من را واگر یکی از ینها بیان کند باتفاق روا بود اگر مجموع از معدود یا موزون یا مکیل
فروخت بر ینکه صد عدد یا صد من یا صد پیمانه است بمقابله صد درم پس اگر کم آید مختار است
در اخذ باقی بحصه وفسخ بیع اگر جزوی از مبیع قبض نکرده والا نه بلکه بحصه گیرد واگر افزون آید بایع راست
اما در مزروع چنانچه جامه فروشد که ده گز است بده درم وحصه هر یکی نگوید مخیر است در اختیار
اقل بکل وفسخ واگر مشتری راست بی خیار بایع در نقصان در دیانت واگر گوید چنانچه هر گزی بدرمی
مختار است در اخذ بحصه وترک مطلقا واگر کسری کم یا افزون شود نزدیک امام محمد بحصه ستاند
ومختار است ونزدیک امام ابو یوسف بده درم ویازده اگر خواهد که وی کسر را مکیل میکند و
نزدیک امام بده واگر خواهد ویده بی خیار هو الاصح کما فی البرجندی وروا است بیع گندم وجو در خوشه
وباقلا وگنجد وبرنج وجوز در پوست اول بخلاف حنفی باشد والا نه وبر اساس وتن بر بایع است
وبیع میوه قبل از ظهور صلاح او وبعد آن وصلاح آنست که ماکول حیوانی تواند شد ولازم است
بر مشتری قطع آن در حال واگر بر درخت گذارد با مر او بی شرط روا بود وفضل حلال است واگر امر نکند

بودم
اگر مسلمانی از بازار گرباس خرید برانکه ده گز است
ولیکن گز نکرد چون بخانه آمد وگز کرد یازده گز آمد
آن یک گز از ان فروشنده بعد از برای آنکه بیع بر گرباس
افتاده است و گز در جامه صفت است وبعضی گفته اند که
اگر اینچنین بیع در حق وشناسان معلوم شده است ...
... باطل
... خبر ... عین النسخه

تصدق کند بعضی مکر چون بغایه پختن رسیده باشد یا درخت را باجاره کیرد و اکر چه این اجاره
اما اکر شرط کند بیع شکند نزدیک شیخین و علیه الفتوی کما فی البرجندی و نزدیک امام محمد
اکر صلاح بعض آغاز شده و صلاح باقی قریب آمده و نه علیه الفتوی کما فی الخلاصه اما
بیع میوه قبل از ظهور روا نه چنانچه میوه باغی بخرد و بعض او هنوز برنیامده و امام فضلی و غیر
او فتوی داده اند بر جواز بتبعیه موجود چون از معدوم بیشتر باشد اما نزدیک امام سرخسی
اصح اولیست کما فی المختار اما اکر درخت نیز بدست مشتری بغرور شد تا باقی بر ملک او برآید با تفاق
روا بود و همچنین اکر موجود بعض ثمن خرد و تاخیر کند بیع باقی تا وجود او و اکر خرما بر درخت
فروخت و قدری معلوم از و استثناء کرد بیع فاسد باشد و در هدایه کفته که این روایه حسن است
و در ظاهر روایه رواست و اجره کیال و وزان و ذراع و عداد بر بایع است و همچنین اجره ناقد ثمن
در روایه ابن رستم و در روایه ابن سماعه بر مشتریست و به یفتی الصدر الشهید و اجره وزان
ثمن بر مشتریست و در مضمرات جامع کفته که بیعانه بر بایع است و شاکردانه بر مشتری فصل یکم
در جامع کفته صحیح است خیار شرط و اکر چه بعیب بیع باشد هر دو را و هر یکی را سه روز کمتر نه بیشتر نزدیک
امام و هو الصحیح لیکن اکر در سه اجازت کند روا شود و نزدیک صاحبین خیار در اکثر از سه روا است
اکر تعیین مدة کند فروخت بشرط آنکه اکر ثمن تا سه روز یا کمتر ندهم بیع در میان نباشد روا بود
نزدیک هر سه نه اکثر نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد روا بود کما فی الهدایه اما
اکر در سه دهد روا شود نزدیک شیخین و الاصح فسخ نشود تا اکر مشتری اعتاق کند و در مدت
وی باشد نافذ شود و اکر در دست بایع باشد نه و خیار مطلق و موقت بوقت مجهول بیع را
فاسد کند و همچنین خیار مؤبد کما فی الخلاصه و بیع از ملک بایع با خیار وی ابد نیاید
تا اکر در دست مشتری در مدة خیار هلاک شود قیمة دهد در قیمی و مثل در مثلی چنانچه در مقبوض
بقصد شراء و این آنکاه مضمونست که ثمن مسمی باشد تا اکر کوید این جامه ببرم اکر خوش آمد بکیرم
بهلاک ضمان نکند و اکر بدیده ضم کند قیمة لازم آید و علیه الفتوی و اکر در دست بایع هلاک شود
بیع فسخ شود و بیع مشتری جزی نه کما فی الجامع و با خیار مشتری بدر آید پس هلاک نزد وی ثمن لازم

آید

آید اما در ملک مشتری در نیاید نزدیک امام بخلاف صاحبیه پس احکام ملک چون عتق قریب و فساد نکاح
مشتراة ثابت نشود خلافا لهما بنیه بخیار خریده که وی بدفع ثمن و نه بایع بدفع مبیع و اکر یکی را
و دیکر جبر کرده نشود و فسخ صاحب خیار و رفع خیار نکند مکر چون دومی در مدت خیار بدان عالم شود
اما حضور و رضاء وی شرط نیست و اکر بعد مدت آنرا بداند عقد تمام باشد و نزدیک امام ابو یوسف
علم دومی شرط نیست و این خلاف در فسخ قولی است اما در فعلی با تفاق شرط نیست چنانچه وطی و تقبیل
و بیع و اعتاق و چنانچه رهن مشتری و هبه او و اجاره او و همچنین از بایع با تسلیم و اکر وی در آن
سه روز ممتنع شود و این آن قاضی خواهد تا از وی خصمی کیرد تا بروی رد کند بقول قاضی نصب کرده
یقولی نه آن اختیار رضی بن یحیی است و این اختیار عبد الله بلخی اما اجازة صاحب خیار موقوف بعلم
نیست و ساقط میشود خیار بمضی مدت و بموت صاحب خیار نه صاحب او و با غماء و جنون او در مدة
و اکر هشیار شود نه چنانچه بسکر خرد بنج و بدال بر رضاء چون وطی غیر منکوحه و تقبیل و مس و نظر
بفرج بشهوة و اسکان و مرمة و بناء و تجصیص و زرع ما بنیه و کری جوی و رکوب خاص لها سوار
تا نظر کند بسیر او یا برای رد یا سقی یا اعلاف نه و یا استخدام داده مکر چون اکرانه بکنوع باشد و الا
و رهن و هبه و اجاره و همچنین اعتاق و توابع او و استشفاع او کما فی البرجندی و خریدن دو بنده بخیار
در یکی رواست اکر ثمن را تفصیل کند و محل خیار را معین سازد و در سه صورة باقیه نه و بنده کرا او را
بشرط کتابت یا حرفه خرید و چنان نیافت بتمام ثمن کیرد یا ترک کند اکر ممکن بود و الا رجوع کند بنقصان
و هو الاصح کما فی شرح ابی المکارم و همچنین اکر سرای یا زمینی خرد بشرط آنکه در وی چندین خانه یا
خرماست و کم یابد و شراء یکی از دو جامه یا سه بشرط تعیین مشتری و زیاده نه و این خیار تعیین است
و در جواز این خیار شرط بیع صحیح شرط نه تا اکر خیار شرط نباشد خیار تعیین به سه روز موقت باشد
نزدیک امام و بمدة معلومه نزدیک صاحبیه کما فی الهدایه و خیار تعیین از بایع نیز روا است
بر اصح در هدایه کفته اکر یکی بعد قبض مشتری هلاک شد یا معیب کشت بیع در وی لازم شود
بثمن مذکور و آن امانتست و اکر هر دو هلاک یا معیب شدند نصف ثمن هر یکی لازم
و اکر معا بود و اکر سبق و لیس بود آن مبیع بود و این امانت در وقایه کفته خیار شرط دو مشتری

برضای یکی ساقط شود و همچنین خیار عیب و رؤیة و نزدیک صاحبین نه در **جامع** گفته خیار تعیین
و عیب موروث شود نه شرط و رؤیة **فصل دوم** رواست شراء نادیده و مخیرست بعد رؤیة د
اگرچه قبل از و اجازه کرده هو الصحیح و علیه العامة و اگر قبل از وی فسخ کند تواند کما فی **البرجندی** و فسخ
حاجة بقضاء و رضا نیست اما اگر حضور بایع نزدیک طرفین شرط و بیع نادیده نیز رواست اما
خیار رؤیة ندارد در ظاهر روایة و باطل میشود خیار رؤیة و شرط به تعیب حقیقی و حکمی قبل از رؤیة
و بعد از وی تا اگر شیر نادیده خرید و بایع بخانه او آورد و بعد از رؤیة میخواهد که رد آن کند نتواند
که محتاج است بحمل و این بمنزله عیبی است که نزدیک مشتری نو شده و همچنین هر مبیع بحمال رفقیه
ابی اللیث کما فی البرجندی و نزدیک امام محمد اگر خرما نادیده بری خرید بکوفه آورد وی از انجا
رد نکند اما بوی باز بدهد از انجا رد کند و تصرفی که بان حق تعالی یابنده ثابت شود مطلقا چون
بیع بغیر خیار بایع و اعتاق و فروع او و اجاره و رهن و هبه با تسلیم اما تصرفی که بان حق غیر ثابت
نشود چون بیع بخیار بایع و مساومة و هبه بی تسلیم مبطل بعد رؤیة نه قبل و اعتبار رؤیة مقصود راست
چون رؤیة داه و بنده و روی چهارپایه یا سرین او نزدیک امام ابیوسف و نزدیک امام
محمد بروایتی اعتبار این راست و بروایتی از او در جامه جای علم در معلم و ظاهر در غیر او و در
جامه دو روئیه رؤیة هر دو روی و در عددیات متفاوته هر یکی و در متقاربه چون جوز و
بیض رؤیة بعض بسند است اگر باقی چون مری باشد و همچنین مکیل و موزون که در یک
آوند باشد و همچنین در دو و اگر متماثل باشد نزدیک عراقیه و الا نجست و چون رد کند
همه را رد کند بصحیح تا تفریق صفقه نشود در بیع دار رؤیة همه خانهاء مقصودی یا
رؤیة صحن نه رؤیة مزبله و علو مگر در شهری که این هم مقصودی باشد و بقولی رؤیة
همه شرط است و هو الاظهر و الاشبه و نظر وکیل بشراء معتبرست تا اگر مری یا موکل خود را آخر دوید
خیار باشد در غیر معین و در معین نه و همچنین وکیل بقبض مشتری غیر مری نزدیک امام پس
بعد از رؤیة این موکل را رد نتواند و نزدیک صاحبین تواند این انگاه که مقبوض مکشوف
بود و الا بجز د قبض خیار مشتری نرود و همچنین خیار عیب بقبض او باطل نشود اما رؤیة وکیل

بروية

برؤیة چون رؤیة موکل نیست و نظر رسول بشرا اما قبض و عقد و نابینا رواست و خیار او بلمس ملموس و بشم مشموم
و بذوق مذوق و وصف عقار ساقط شود تا اگر بعد از این بینا شود رد نتواند و در روایة حسن از امام وکیل
کند نظری را تا قبض کند او را هذا اشبه بقوله و مشتری نزدیکی مخیر است و در غیر او لانه و قول بایع است و با تغییر
با سوگند و بینه بر مشتری و این انگاه است که مدة قریب بود و اگر دراز چون دید و بعد از بیست سال خرید
قول مشتری با سوگند لیکن در **برجندی** گفته اگر دران مدة تفاوت غالب نباشد قول بایع است و الا قول مشتری
و علیه الفتوی و قول مشتری است در نا رؤیة با سوگند و گواه بر بایع باری خرید و از ان جامه کشید و فروخت
یا بخشید بعیب رد کند نه بخیار رؤیة و شرط کما فی الکنز **فصل ۳** کسی که بمشتری عیبی یابد که نزدیک بایع
بود و از نزدیک بیع و قبض ندیده یا دیده اما از زمان عیب ظاهر نبود و لیکن ظاهر شد وی راست
که رد کند برضاء بایع یا بقضاء قاضی بهمه ثمن گیرد اما امساک او و حط بعض ثمن روا نه این همه انگاه که قدرة
ازاله عیب بی مؤنت نبود و مبیع بازاله ناقص شود و الا رد کند و انچه در و نقصان قیمة باشد نزدیک تجار
عیب است چون اباق و در بی سیرة سفر شرط نه و اگر از محله و قریه بشهر برود اباق نباشد و عکس اباق است
و بول در فراش و سرقه و اگرچه ده درم خواه از مولی خواه از غیر او لیکن سرقه ماکول از مولی برای
خوردن عیب نیست اما از غیر مولی یا برای تجارة عیب است کما فی **البرجندی** و این هر سه از کودک
عاقل عیب آید و از بایع عیب دیگر اما از غیر ممیز چنانچه کم از پنج ساله نه پس اگر بنده کودک را با یکی از این
سه فروخت و هم در صغر در دست مشتری عود کرد رد کند و بقولی شرط نه و الاول هو الصحیح و اگر در کبر
عود کرد نه اما اگر بنده کلان را با یکی از این سه فروخت و باز نیز در مشتری عود کرد رد کند کما فی **البرجندی**
و جنون صغر که مطبق باشد و این بهمه حال عیب است پس بعود در صغر یا کبر نزدیک مشتری رد کند و
اگر عود نکرد بصحیح رد نکند و علیه الجمهور و گند دهنی و گند بغلی در داه نه در غلام و اگرچه امرد باشد
بر اصح کما فی **الخلاصة** مگر انکه از جهة زحمتی باشد کما فی **الهدایة** و زنا و ولد زنا در داه نه در غلام مگر چون
عادة باشد و کفر و ترک نماز و سایر گناهان و استحاضه و ارتفاع حیض در ان ان و آن هفده سال است
نزدیک امام و پانزده نزدیک صاحبین و طریق اثبات و اقرار بایع است یا نکول او و قول او نه مقبول
نه دعوی او مسموع نباشد مگر چون دعوی انقطاع کند بحیل یا در زمانی مدتی که در وی این دعوی مسموع

باشد و دو ماه روزه است و در روایة امام محمد و علیه عمل الناس الیوم و دو سال در روایة امام و سه ماه در روایة
امام محمد ابی یوسف پس اگر قاضی مجتهد باشد عمل کند برای خود و الا برای امام و ترک ختان در کبیر و در
سراجی گفته و طهور شویی با زن با دین در کنز گفته و حل در داء نه در دایه و عشاء در کنز
گفته و سرفه قدیم و شعر و آب در چشم در مختار گفته و بسیار خوردن در داء نه در غلام و کم خواری
در دایه نه کم سیری و اکل گل و خضاب موی خرید که جید است و قیمی یافت رد کند در جامع گفته که اگر عیب
قدیم ظاهر شد بعد از موت مبیع یا اعتاق او بغیر مال یا تدبیر او یا استیلاد او رجوع کند بنقصان
اما اگر فروخت و بعد از موت بنده مشتری ثانی آگاه شد این بر و رجوع کند نه آن بر اول بخلاف
صاحبیه کما فی الخلاصة و رجوع نکند در ظهور بعد از اعتاق بمال یا قتل مشتری نزدیک طرفین بخلاف
امام ابی یوسف و بعد از اکل بعض طعام پس رجوع نکند بنقصان ماکول و نه بنقصان و باقی و نه
رد کند باقی را و از امام ابی یوسف آمده که بنقصان هر دو رجوع کند و از امام محمد آمده که بنقصان
ماکول رجوع کند و باقی باز گرداند و علیه الفتوی این آنگاه که دریک آوند باشد والا آنچه در آوند
دیگر است باتفاق رد کند و نه بعد از اکل کل و نزدیک امام هو الصحیح و نزدیک صاحبیه رجوع
بنقصان کند و علیه الفتوی کما فی الاختیار و نه بعد از پوشیدن جامه و پاره شدن او نزدیک
او نزدیک امام و هو الصحیح و نزدیک صاحبیه رجوع کند بنقصان عیب مگر آنکه بائع او را همچنان
گیرد و طلب حصه نقصان نکند و این وقتی است که مخلوط نباشد بملک مشتری و الا بایع او را نگیرد
و اگرچه مشتری بدان راضی باشد پس رجوع نکند بنقصان اگر بفروشد قبل از اختلاط و همچنین
اگر بعض او را بفروشد رجوع کند چنانچه جامه خرید برید و دوخت یا رنگ کرد و از هدایه
گفته که زیادتی متصل غیر متولده مانع است چون رنگ و خیاطه و بناء و متولده چون سمن
و جمال مانع نیست در ظاهر روایة اگر راضی شود بائع و مشتری و اگر اباء کرد و نقصان طلب کند بایع
از و بگیرد نزدیک شیخین خلافا لمحمد اما منفصله متولده چون ولد و ثمر و ارش قبل از قبض
مانع رد نیست و بعد از مانع است پس رجوع کند بنقصان لیکن در جامع گفته که بر صحیح مانع
نیست و غیر متولده چون کسب و هبه مانع رد نیست پس عقد در اصل فسخ کند و زیادتی را مشتری تسلیم

نماید

۲:

نماید بجا آورد و در ظهور قدیم بعد از کسر مثل جوز و پسته رجوع کند بنقصان در منتفع به و الکل و در غیر
آن چون خام و گنده و اگر خربزه و کدو و خیار را بعد از قطع یافت که صالح الاکل هیچ حیوانی است رجوع
کند بثمن و الا بنقصان این آنگاه که همه را فاسد یابد و اگر در صد یکی یا دو چنان یابد بیع روا بود و اگر
بسیار بود نه و بهمه ثمن رجوع کند نزدیک امام و نزدیک صاحبیه در صحیح رواست و بقولی باجماع در
همه کما فی الخلاصة و اگر دعوی عیبی کند که معلوم نمیشود مگر بحجت چون اباق و بول بر فراش و سرقه و جنون
و گوید که این عیب در دست بایع بود و اکنون نیز همین ظاهر شد قاضی از بایع بپرسد اگر اقرار کند
بوجود عیب نزد مشتری و الا اثبات کند اولا وجود آن عیب را نزد مشتری به بینه یا بنکول بایع از
حلف بر علم و این بتحلیف مذهب امامین است اما نزدیک امام بر اصح سوگند نیست و ثانیا وجود
آن نزد بایع به بینه یا بتحلیف او به ما له حق الرد بهذا الدعوی اما اگر دعوی عیبی کند که او را زنان
و طبیبان میشناسند یکی کافی است و اگرچه دو احوط است و اگر عیبی کند ظاهر چون انگشت زاید
رد کند بی استحلاف و جبر کرده نشود مشتری را بر ثمن چون دعوی عیب کند تا وقتی که ظاهر شود
علم آن عیب و اگر دو بنده یا دو جامه بیک صفقه خرید و بیکی عیب یافت رد کند معیب را خاصه
اگر هر دو را قبض کرده و الا هر دو او را بکل ثمن گیرد یا رد کند و همچنین در عددی متقارب
و کیلی و وزنی و اگرچه قبض کل مبیع کرده پس رد نکند بعض چون و بعض و حنطه صغار را و فتی است
که در یک آوند باشد و الا رد کند معیب را خاصه و به افتی ابو جعفر و ابو بکر خواهرزاده در
جامع گفته گندم خرید و در آن خاک یافت اگر مثل کند مها باشد رد رجوع نکند و الا همه رد کند و
رد خاک و جنس گندم روا نه و همچنین روغنی که در و لای باشد یا بد بایع داه غایب شد و مشتری در
عیبی یافت از پیش قاضی ثابت کرد قاضی او را پیش امینی ماند و ده اخبار کرد بعده بایع آمد
مشتری نتواند که از و ثمن گیرد در هدایه گفته که بعد از وطی و تقبیل و مس بشهوة رد نتوان
اما رجوع کند بنقصان مگر آنکه بایع همچنان گیرد و اگر بعد از یافتن عیب امر کند داه را با صلح
کودکی یا بنجر الطبخ یا بغسل ثیاب رضا نباشد اما اگر شتر او را دوشیده بنوشد یا بفروشد
رضا باشد و اگر بعد از ذبح حیوانی فساد قدیم در امعاء او یابد یا بعد از خوردن روغن

کداخته بایع اقرار کند که موش در عمره رجع کند بنقصان مکر انکه بایع همچنان کیرد واکر بعد ازان
عیب امر کند داده او را با رضاع کودکی نزدیک صاحبین وعلیه الفتوی واکر اصل مرض پیش بایع بود
واکنون بیش مشتری افزود اما مشتری از ان النقصان رد کند واکر بایع مخاصمه کرد وبعد از ترک آن
چند روز باز اغاز ند وی کفت چرا در همین مدت خاموش بودی کفت انتظار زوال داشتم رد
تواند وعرض معینه ببیع وهبه او اکرچه بی تسلیم باشد مانع است واکر بعد از هبه رجوع بر عیب
مطلع شد رد کند در کنز کفته که بعد از بیع ورد بر وی بقضا رد کند خواه بینه باشد یا باقرار
یا بنکول کما فی الخلاصة واکر برضا باشد نه ولبس ورکوب ومداواة رضا بعیب است نه رکوب ان
برای سقی یا رد یا شراء علف ودر هدایه کفته که حلق سر وحجامة وتداوی ومرهم بر بخار رضا
نیست وهمچنین استخدام مکرر بر مختار ویفتی ودر مختار کفته که رواست براءة از هر عیب واکرچه
نشمارد وشرط نیست رویة انچه ازان ابرا داده خلافا لابن ابی لیلی کویند که امام با وی در مجلس
دوانقی مناظره کرد وفرمود که اکر بنده فروشد که نزد کر او برص باشد رویة لازم باشدی
ملزم شد ودوانقی خندیدن کرفت فصل چهارم باطل است بیع انچه مال نباشد چون خون روان
وحر وابتاع او وبیع مال غیر متقوم چون خمر وخوک بمقابله درهم وهمچنین بمقابله عرض ونزدیک
بعضی این فاسد است وبیع بنده یا ذکیه که ضم کرده شود او را بسوی حر یا میته واکرچه تسمیه هر یکی ازان
بدایت کند لیکن چون تسمیه کند در قن وذکیه روا بود وفاسد است بیع عرض بنحو خمر وعکس او
لیکن در خمر باطل است وباطل فاید ملک ندهد هیچ یکی را واکر بعد از قبض باذن هلاک شود
نزدیک امام امانت است ونزدیک صاحبین قیمت دهد هو الصحیح وفاسد فایده ملک مبیع دهد
براصح بعد از قبض است وبر اصح نه این همه انکاه که عوضین مال باشند بر اختیار قدوری لیکن
بوصوف لازم واین ملک حرام است تا مشتری را اکل وشرب ولبس ووطی حلال نبود وبقولی
حلال است ولازم است مثل او در کیلی ووزنی وقیمه روز قبض در حیوان وعرض ونزدیک
امام محمد قیمة روز هلاک است این همه در هالک است والا رد کند وهر یکی را است که بیع فسخ کند
بعلم دیگر قبل از قبض وبعد او اکر فساد در یکی از عوضین باشد چون بیع عرض بخمر وبیع بکدرم

بدو واکر فساد عقد بشرط زاید باشد چون فرض واجل ومبیع قایمه باشد بی زیاده ونقصان در دست
مشتری حق فسخ کسی راست که شرط برای ویست نه کسی را که شرط بر وی است وقضاء وعلم غیر شرط نه واز
کافی کفته که این نزدیک امام محمد است ونزدیک شیخین هر یکی راست وعلم غیر نزدیک همه شرط است
اکر بعد از قبض از ملک مشتری بیرون اید بمانند بیع واعتاق یا دران زیادتی کرده شد چون بناء
یا غرس شجر یا لت او سمن یا غسل او یا قطع او یا خیاطه یا طحن او یا رنک او حق فسخ نماند مکر رضاء
مشتری وبعد از عود بملک او فسخ کند مکر چون حکم بقیمه کرده باشد وحلال است بایع را سود ثمن
بعد از قبض نه قبل او ونه مشتری را سود مبیع واکرچه قبض کرده پس تصدق کند وروا نیست بیع مباح
چون هیزم یا بان که کیاه او وطیر هوا وماهی دریا واب او واب چاه وجوی اما اکر مالک شود یا حراز
در مانند حوض روا بود چون جریان منقطع شود واین بعرض فاسد است وبثمن باطل ونه بیع انچه قدرت
بر تسلیم او نبود مکر بحیله هیچ طرها سیمکی که او را بکیرد وارسال کند خانه را یا چاهی پس بیع ابق روا نه
مکر بعد از علم بعود ورضای مشتری وبیع برج حمام بشب رواست ونه بروز یا بفر چون بیع پشم
بر پشت غنم وحلیه تیغ وجذع در سقف وذراع از جامه که این فاسد است واکر قبل از فسخ تسلیم کند
روا کردد ونه انچه دران وهم عدم بود چون بیع حمل ونتاج وشیر در پستان که این فاسد است
ونه بیع انچه جهالت او بمنازعة کشد چون بیع انچه درین سرا است از مرد وجامه وبیع جامه فلانی
بقیمتی یا او وبیع سرای که مشتری حدود ان ندانند مکر چون در میان تحاجد نیفتند کما فی الجامع وا
فاسد است ونه بیع مراعی ای کیاه واکر زمین را اب دهد از جهة کیاه وبنفقه او روید بر مختار نیز
روا نه لیکن از هدایه کفته رواست که وی مالک او شده وهمچنین اجاره او تا اجر بقبض مالک اجره
نشود ونه بیع زنبور عسل نزدیک شیخین واین باطل است ونزدیک امام محمد رواست اکر محرز
باشد اما با کواره با جماع روا بود ونه بیع اجزاء ادمی چون موی وعظم وشیر ودر امام ابو یوسف
امده که بیع شیر داه رواست ونه بیع اجزاء خوک واز ینجهة سلف مثل این موزه نپوشیده اند ونه
بیع پوست وکوشت میته واین هر سه باطل است کما فی حل الوقایة اما بیع پوست دده مزکی ولحم او
رواست مکر لحم خوک ولو للطهرة وهمچنین بیع اجزاء غیر ادمی وخوک رواست واکرچه میته بود وفیل

چون دو دست نزدیک شیخین پس بیع عظم او و نفع او روا بود و چون خوک نزدیک امام محمد کما فی
البرجندی و نه بیع کرم ابریشم نزدیک امام و نزدیک امام ابو یوسف اگر ابریشم ظاهر بود روا بود و
نزدیک امام محمد روا ست مطلقا و علیه الفتوی و نه بیضه او و نزدیک صاحبین روا ست و علیه فتوی
و نه بیع علو بعد سقوط او اما قبل از و روا ست و نه بیع شرب بی زمین بر مختار مشایخ ما و نه بیع راه
و حق مرور نزدیک عامه و نه بیع مسیل و حق تسییل باتفاق و نه خریدن مبیع باقل از ثمن قبل از نقد
ثمن مشتری بایع باشد یا وارث او یا کسی که شهادة وی برای او مسموع نبود چون بنده و ولد
والد برابر ست که این بیع برای خود باشد یا برای غیری بوکالة اما بمثل ثمن یا اکثر از و یا بخلاف جنس
یا بعد از نقد ثمن یا از مشتری ثانی یا موهوب له روا بود و همچنین بعد تغیر مبیع یا نرخ او لیکن
در **جامع** گفته که تغیر نرخ اعتبار ندارد و نه خریدن او با چیزی که او را نفروخته پس اگر دو ماهی را بهزار
خرید پس او را با بنده بدست بایع بهمان ثمن قبل از نقد او بفروشد آن ثمن را بر قیمة
هر دو قسمة کرده شود و بحصه بنده در بنده روا شود و در ماهی نه و نه بیع بشرطی که مقتضی عقد
نبود و در و نفع یکی از متعاقدین یا مبیع مستحق بود اما بشرط مقتضی عقد روا بود و همچنین
بشرطی که دران مضرت یکی ازیشان باشد خلافا ابو یوسف و همچنین بشرطی که دران نفع مبیع باشد
و او مستحق آن نبود و همچنین بشرطی که دران نفع و ضرر نباشد تا نفع غیر بود اما بشرط ملایم
چنانچه اعطاء مشتری کفیل را یا رهن را بثمن یا غیر ملایم که مجوز او شرع باشد چون خیار و اجل
یا عرف چون استصناع و انداختن بایع و نشراک را در نعل روا ست و نه بیع بشرط تاجیل ثمن
یا مبیع باجل مجهول چون حصاد و اگر بعد از مطلق تاجیل کند روا بود و مطالبه را تاخیر کند اما
تا مثل نوروز اگر معلوم باشد روا بود و الا فاسد ست و اگر قبل از حلول اجل ساقط کند بیع
روا شود در **مبسوط** گفته یکی بزاز کس فرستاد برای جامه و وی فرستاد بدست ایاغ او جامه
قبل از وصول بوی هلاک شد و بیع متفق اند رسول ضامن نیست بلکه آمر اگر بدست رسول
وی فرستاده والا نه همچنین قرض و دین چیزی بده دینار خرید دراهم بعوض آن داد پس اقاله
کردند و دراهم از آن شده رجوع کند بده دینار بعد قبوع و همچنین در رد بعیب مشتری بعد

درم

درم خرید و بعد از قبض کاسد شد اگر اقاله کند کاسده رد کند منیجا هد که خیار رد از مخرجه و در همان زمین
چند گاه باشد حیله آنست که گاه و اشجار را ببعض ثمن خرد و ببعض باقی زمین را اجاره گیرد در ایام
معلومه یکی را بدیگری چندین گندم از وی بها کرده و ثمن حفظ گرفت روا نه که بیع دین بدین ست حیله آنست
که گندم بمقابله جامه بفروشد و بعد از قبض بچندان درم بدست او بفروشد و تسلیم او کند اگر بخباز
چند درم داد و گفت که چندین نان از تو خریدم و بعده از وی به نیم نان هر روز میگیرم بیع فاسد باشد
و ماکول مکروه و اگر گاه اعطاء دراهم خریدم نمیگوید حلال بود و اگرچه نیة خریدن دارد هو الماخوذ
فروخت برینکه بنقد چندین و بنسیه چندین یا تا ماهی چندین و تا دو ماه چندین روا نه فروخت
ببغداد که برادر بایع ثمن بسپرد قید کرد روا نبود و از امام ابو یوسف آمده خرید که ثمن او را اعلان دهد
روا بود حاضر باشد یا غایب در **مختار الجواب** گفته اختلاف شد در بایع و مشتری در طوع و کره
قول مدعی صحت ست و علیه الفتوی و اگر هر دو اقامت بینه کنند بینه اکراه قبول ست و علیه الفتوی و همچنین
هر جا که اختلاف افتد در صحت و فساد قول مدعی آنست و بعد اقامت قول مدعی این کما فی الخلاصة و بیعی
که با مردم تعارف گرفته اند او را حیله ربوا ساخته اند و بیع وفا نام کرده اند این در حقیقة رهن ست
در دست مشتری انتفاع از و مباح نه مگر باذن مالک و فتوی بسیار از مشایخ بر بینت و بقول
اگر این شرط در عقد نباشد که هرگاه ثمن بیارد رد کند مبیع را این در حق مشتری بیع صحیح باشد تا
انتفاع از و روا بود و در حق بایع رهن باشد تا اگر مشتری خواهد که بفروشد قاضی حکم نکند و چون
بایع ثمن بیارد جبر کرده شود مشتری را بر قبول ثمن و رد مبیع در **مختار الجواب** گفته اگر گاه که
مدة گذشته باشد هو المختار و امام علی رازی فتوی میداد که این بیع روا ست و وعده وفا کند
و مستهلک مضمون نیست و دین ساقط شود بهلاک وافی و زواید مضمون نیست اگر بی صنع او
هلاک شود بسیم آرد قبل از رفع غله جبر کرده نشود و مشتری را بر اخذ ثمن و دفع مبیع و اگر غله باو
گذارد و حق خود ستاند روا بود یکی چند درم بر غیری دارد و دو تا نیز اداء نت بگیرد و از نرخ
طحاوی گفته نگیرد اما اگر جنس حق خود گیرد امام فخر الاسلام گفته که استیفا شود کما فی کراهیة
اگر ثمن حال را موجل کند باجل معین موجل شود و تاجیل قرض روا نه **فصل پنجم** در کراهیة جامع

رجل باع شیئا علی انه بالنقد بکذا
و بالنسیئة بکذا او الی شهر بکذا
او الی شهرین بکذا لم یجز
کذا فی الواقعات من عینیه
و هکذا فی الخلاصة

کفته مکروه ست ۱ احتکار قوة بشر و بهایم در شهر و دیه اگر مضر باشد باهل آن
نه شهد و روغن و نه غله زمین خود و نه آنچه از شهر دیگر آورده در کافی کفته فی الحدیث من احتکر
یعنی یوما بطلب القحط فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ولا یقبل الله صرفا ولا عدلا ای
نفل و فرض و این نزدیک طرفین در قوت ست و علیه الفتوی و نزدیک امام ابی یوسف در
مضر احتکار ست اگرچه زر و نقره و جامه باشد و در مدة کوتاه نه و فاضل چهل روز ست و بقولی
ماه و بقولی مدة برای عقوبة دنیاست و برای عقوبة آخرة اثم شود و اگرچه کمتر از این و حاصل السنة
که تجارت در طعام خوب نیست ۲ و تسعیر حاکم ارباب قوتین را و اگرچه محتکر باشد پس امر کند بیع فاضل
از قوة خود و عیال بمثل قیمة یا بغبن یسیر و اگر نفروشد وعظ و تهدید کند و الا حبس کند و تعزیر
اگر بعد از تسعیر از جهة ترس فروخت حلال نباشد که پیغامبر فرموده علیه السلام لا یحل مال امرئ
مسلم الا بطیب نفس منه اما اگر تعدی کنند و بضعف قیمة فروخت باک نباشد که بمشورة
اهل رای تسعیر کند و اگر مالك باکراه فروخت روا بود و اگر اصلا نفروخت حاکم بفروشد او نزد
صحیح الکل فی الجامع و امام صدر شهید کفته که امام متعدی را حبس کند و تهدید و تعزیر کند
اما بجهل نرساند کما فی المختار ۳ و اقراض بقال چیزی را که گندم و درم از خوف هلاك بشرط آنکه
ما یحتاج از وی علی الحساب بر دارد اما اگر ودیعه نهد و بر دارد نه اما اگر ضایع شود بر وی چیزی
نه کما فی الهدایة و در جامع کفته و نجش ای در ثمن افزاید و خود نخواهد تا غیر را بان
ترغیب کند این آنگاه که از قیمة افزاید و الا محمود ست ۴ و خرید اری بر خرید اری دیگر چون
راضی شوند بر ثمن معین و باك نیست به بیع مزایده و فرق آنست اگر ندا می کند و یکی ثمنی طلبد
اگر آرزند ایا نیامده باشد و دیگر باک نه و اگر بان آمده و میل کرد زیادة نکند کما فی کراهیة
الذخیرة ۶ و تلقی جلب اگر مضر باشد باهل مصر و الا نه مگر چون نرخ بپوشند که مکروه ست ۱۵
۷ و بیع بعد از زوال جمعه تا اداء نماز نشسته و استاده و واقف نه روان بسوی جمعه
۸ و تفریق میان کودک و ذی رحم محرم به بیع و هبه و مثل آن نه میان کبیرین و نه
میان خالی یا مدبر یا ام ولد یا مکاتب یا مستغرق دین الناس و نه میان دو ذی رحم که محرم نباشند

و نه میان دو ذی رحم محرم که دو کس را باشند و هر یکی را یکی باشد و این کراهة تا بلوغ ممتد ست و اگر قبل
از تفریق راضی شوند و بقولی اگر مراهق شوند و رضا دهند باك نبود و این روایتی ست از امام ابی یوسف
و بروایتی از وی قبل از مراهقه نیز باک نباشد چون رضا دهند و در تحفه خانی ۹ کفته و بیع کل خوردنی
و خاتم آهن و صفر و مثل این و بیع سلاح بدست اهل فتنه و بیع امرد بدست معروف بلواطه و همچنین
بیع عصیر و انگور بدست خمار نزدیك صاحبین بخلاف امام اما به بیع زر باک نه و بیع حصی را استخدام
او در کسب اداء حصی کردن آنچه وی کسب کما فی الذخیرة ۱۱ و معامله بد اهل حربیه و اگرچه بهم راضی شوند
و باید که بی تاب کند کما فی نصاب الاحتساب ۱۲ و سفتجه ای اقراض مال تا وی یا راوی در شهر دیگر
کرد و بقولی آنگاه که گوید از جهة خطر راه قرض میدهم کما فی حوالة الجامع در خلاصه کفته معیب سفر و شد
و میل آنك واجب ست که بیان کند و الا بقولی فاسق مردود الشهادة کردد اما صدر شهید کفته
لا ناخذ فیه اگر غالب در اسواق حلال باشد تاجر بی شد و اگر غالب حرام نباشد تا کاهی غالب شود
تا کسب حلال و حرام میکند باک بسوال نیست یکی در راه بیع و شراء میکند اگر در نقود او ضربی نباشد
از جهة فراخی راه باک نیست بخریدن از وی و الا نباید خرید و بقولی مکروه ست مطلقا در مختار
الجواب کفته کسی که کیلی یا وزنی خرد بشرط کیل یا وزن تصرف نکند قبل از وی و اعتبار نیست بکیل
بایع قبل از بیع بحضور مشتری و نه بعد از بعینه مشتری بصحیح بسند ست و تصرف در عوض قبل از
قبض رواست و آنچه طحاوی کفته سهو ست در کنز کفته رواست بیع زمین قبل از قبض نه بیع
منقول و تصرف در ثمن قبل از قبض او کیلی باشد یا وزنی و زیاده کردن در وجوب بیع قایم باشد
نه بعد از بیع و تبیح و حط در و دو افزودن در مبیع فصل ششم در جامع کفته تولیه بیع ست
بثمن سابق و مرابحه بیع ست بان ثمن با فضل معلوم و شرط ست در هر دو که ثمن اول مثلی باشد
کیلی یا وزنی یا عددی متقارب نه همچو بایع راست در هر دو که ضم کند بر اس مال اجرة قصار
و صباغ و خیاط و غسال و فتل و حمل و کرا داده و سوق غنم و نفقة بنده و حیوان و کسوة متعارف
ایشان و گوید برین بچندین افتاده نه اجرة طبیب و بیطار و ختان و رایض و تعلیم و نه باجی
که گرفته شود در راه مگر چون عرف تجار برین باشد و نه اجرة سمسار مگر چون در عقد مشروط

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 8

باشد و نه عملی که بدست خود کند از خیاطه و صباغه و اکر از بایع خیانتی ظاهر شود رد کند یا بکل ثمن کیرد و
درمرابحه و حط کند در تولیه نزدیک امام و نزدیک امام ابیوسف حط کند درهر دو و نزدیک
امام محمد مختار است درهر دو میان اخذ بثمن و رد و حط نکند و اکر حادث شود بادی چیزی
که مانع فسخ باشد لازم او را سمی بی خیار نزدیک امام محمد رد کند قیمه مبیع و رجوع کند بثمن
و اکر بایع مشتری کوید قیمه متاع من چندین است و وی بنا بر ین خرید و خلاف ان ظاهر شد رد
کند و اکر نکفته و بعضی فتوی نمید هند برو بهرحال و صحیح آنست که فتوی داده شود برد
و اکر تغریب یافته شود والا نه در کافی کفته بده خرید و به پانزده فروخت باز بده خرید اکنون
درمرابحه به پنج فروشد و اکر به بیست فروخته مرابحه نکند این نزدیک امام است و نزدیک
صاحبینه هردو جا بمرابحه فروشد بده درمرابحه بیان کند وطی بکر را و تعیب مبیع را چنانچه
کنیز ن چشم او و همچنین اکر غیر چشم او را کشد و بایع از دار بش بکرد نه وطی ثیب و تعیب چون
اعورا شود در مختار کفته بیان کند تکسر جامه را نشر و طی نه فرض فار و حرق نار بثمن موجل خرید
بمرابحه نفروشد فصل هفتم ربوا عبارت است از فضل مال که خالی باشد از عوض در معاوضه مال
بمال و علة او قدر است با جنس در جامع کفته که بوجود کل علیه فضل و نسیه حرام است چون یکدرم
بدو و نقدا و درم بدرم نسیه و بوجود جزء او نسیه حرام است چون یکدینار بده درم نسیه
اما نقد حلال است و اکر هر دو نباشد هر دو حلال است چنانچه ده کز جامه بید و قفیز جو نقدا او
نسیه و روا نیست بیع کیلی بثمن خود مکر چون مساوی باشد در وزن پس بیع زر بزر بتساوی
در کیل روا نشود بروایتی از نادر روایات چون اعتبار باشد و جید و ردی برابر است و روا ست
بیع خفنه بدو که بتفاضل در کم از نیم صاع باک نه اما اکر یکی نیم صاع باشد و دیکر کم از و در بت
دو روایت است پس اکر بفروشد اقل از نصف قفیز کندم را بقفیزی از و روا بود لیکن مکروه است
بنا بر آن که مروی است از امام ثانی که مکروه است بیع تمره بدو و دمی کفت انچه حرام است از و کثیر حرام است
از و قلیل و بیع یک فلس بدو نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد نه این انکاه که معین باشد والا
باتفاق نه و بیع کندم تر یا مبلول بمثل و خشک بتساوی نزدیک امام و همچنین نزدیک امام ابیوسف

مکر

مکر بیع تر بخشک و نزدیک امام محمد نه مطلقا مکر بعلم تساوی بعد از جفاف و بیع آرد بمثل او بتساوی در کیل
در وزن دو روایت است و بیع لحم بحیوان زنده و اکرچه از جنس او باشد و از و متفاضل بود و عالم ربانی
کفته که روا ست در جنس مکر وقتی که لحم بیشتر باشد از لحم ان حیوان تا بعض او بمقابله سقط باشد و از امام
آمده که لحم بعد از طبخ بدرمی آید از وزن بایع و بیع لحم حیوان بلحم حیوانی دیکر و شیر بشیر بفروشد و
سرکه خرما بسرکه انکور متفاضلا و بیع نان کندم بکندم یا آرد او بتفاضل اجماعا و از امام آمده رضی الله تعالی
عنه که درین هیچ خیر نیست لیکن برا ولست اکر ان نقد باشد و اینجا نسیه روا بود و عکس نه نزد امام
و نزد امام ابیوسف روا ست و علیه الفتوی پس سلم در نان و زنا روا بود و همچنین عددا و علیه الفتوی
و بیع کندم یا آرد یا سویق نزدیک امام و نزدیک صاحبینه روا ست اکر نقد باشد و نه استقراض نان مطلقا
و نزدیک امام محمد روا ست مطلقا و نزدیک امام ابیوسف روا ست بوزن نه بعدد و علیه الفتوی و بیع
کنجد بروغن او اکر این برابر باشد یا کمتر از ان و همچنین در بیع چهار وجه بیع این بثمن یا یه بن بشیر دارد و ربوا نیست
میان خواجه و بنده قن یا مدبر یا ام ولد اما با مکاتب و ماذون مدیون ربوا بود و نه میان مسلم و
حربی در انجا نزدیک طرفین اما با مستامن ربوا ست و نه میان دو حربی در انجا بخلاف امام ابیوسف
در جامع کفته که روا ست بیع کندم مقلیه بمقلیه نه بغیر او و بیع کر کندم و دو کر جو بدو کر کندم و کر
جو نزدیک هر سه نه بیع جامه و ده درم بجامه و یکدرم در هدایه کفته زید بر بکر ده درم دارد
و این بر آن صد دینار پس میان خود یکدینار را بده درم فروختند و جدا شدند روا بود و
اکرچه این بیع دین بدین است در قرض ده دو ازده حیله آنست که مقرض بدست مستقرض رختی
فروشد بثمن موجل و تسلیم وی کند بعده وی بدست غیری بکم از ان فروشد بعده آن غیر بدست
مستقرض بهمین ثمن فروشد این را امام محمد کفته و امام ابیوسف کفته که عامل ماجور است
از جهت فرار او از حرام یکی ده درم صحاح دارد و میخواهد که بدو از ده درم مکسر فروشد حیله آنست
که از مشتری ده از ده درم مکسر قرض کیرد پس وی چاه ان یاد دهد پس مقرض اورا از دو درم
مکسر قرض کیرد و ابرا دهد و در متفرقات کنز العباد از کافی کفته که بپرهیز کن از بیع عینه که آن بعینه
واختراع ربا خواران در کفاله شرح وقایه کفته که بیع عینه است که یکی از تاجری طلب قرض کند وی

اکر انواع علم این بدانند اما اکر این بیشتر باشد
از نحو د در غیبت و از بود و همچنین

قرض حسن ندهد بلکه بوی رختی دهد و بدست او باکثر از قیمة بفروشد **فصل هشتم** در هدایه گفته صرف
بیع زرست بزر و نقره بنقره و زر بنقره و نقره بزر و در این دو صورة شرطست تماثل در قدر و اگرچه
مخالف باشد در جیادة و صیاغة و تقابض قبل از افتراق یا بدان تا اگر از مجلس برخیزند و روان شوند
و فرسنگی بهم روند یا در مجلس خواب کنند و قبل از افتراق تقابض کنند روا بود و اگر مهلت طلبد بجانه در آید مهلت
ندهد مگر چون در نظر وی باشد کما فی **البرجندي** و در ان دو صورة تقابض شرطست نه تماثل تا اگر تقابض
در بعض بدل افتد در ان قدر روا بود و تصرف در ثمن صرف قبل از قبض روا نه تا اگر بمقابله ایشان جامه خرد
بیع فاسد شود اما بقاضی بر مختار نه کما فی **السراجي** رواست بیع زر بنقره مجازفة اما قبض کنند در مجلس
و بیع یکدرم و دو دینار بیکدینار و دو درم و بیع یازده درم بیکدینار و ده درم و بیع دینار ردیه بدرمی
که بر مشتریست و در درم و دینار مغشوش اعتبار غالبست تا اگر زر و نقره غالب باشد روا نبود
بیع خالص با ایشان و نه بیع بعضی ببعض مگر بتماثل در قدر و استقراض روا نه مگر بوزن و اگر غش غالب
باشد در جنس تفاضل روا بود و تقابض شرطست و همچنین در خالص زاید اما در مماثل و ناقص
و با معلوم نه و استقراض رواست بوزن و بعدد با ایشان بتعیین ستعین نشوند مگر چون رایج باشند
و اگر برابر باشد در بیع بخالص و قرض حکم ان دارد و در صرف حکم این کما فی کنز الدقایق در **جامع**
گفته که در صرف خیار شرط نیست بخلاف خیار عیب و رؤیة و اگر جدا شوند با شرط خیار فاسد شود
و اگر قبض کنند قبل از تفرق باز صحیح گردد در **خلاصه** گفته که در بیع نقره ده توله بنقره نه توله اگر چیزی
با این ضم کنند روا بود بی کراهة اگر بقیمة توله رسد یا کم از نبود بقدر تغابن و اگر کمتر بود چون
جوز و بیض و فلس و کاغذ مکروه بود این از امام محمد آمده و بوی گفتند که این را در دل چگونه می
یابی فرمود چون کوه و اگر قیمة ندارد چون کف خاک روا نه و در قرض ده دوازده حیله آنست که
مستقرض رختی بدست مقرض بده فروشند روا بود و اگرچه شرط پیشتر رفته و احتیاط آنست که گویند
هر شرط که در میان بود کذا انیتم هر یکی ده درم دارد و میخواهد که مدت کند و سیزده گیرد حیله آنست
که بمقابله آن ده از و متاعی خرد و بعد از قبض بسیزده بدست او فروشند تا مدت و با کی نیست بقضا
اجود و ادون برضا و اگر شرط کرده نه و بقول هدیه غریم را جایزه دعوة و اگر شرط نکرده و انچه از امام

میگویند

میگویند که در سایه دیوار مدیون خود به استاده نایستد کما فی کراهة الظهیریه اگر در وزن راجح دهد
بسیار روا نبود و بقدر تفاوت موازین حرام نه و در ترجیح بنده وی و تلویح گفته رواست زیادتی
در وزن در قضاء دین که پیغامبر علیه السلام سراویل بدو درم خرید و فرمود بوزن و ارجح فانا
معاشر الانبیا هکذا نزن و ابراهیم نگفت که هبه مشاع در محتمل قسمة باطلست و امام شمس الایمه سرخسی
گفته که دانق و هبه و شعیره و مثل این در عشره رجحان ست که ده باجه را سنگ علاحده موضوع نه درم
بسیار هست در **مطالب** گفته که در النصف اختلاف ست و از امام محمد آمده که در بیع درم بدرم اگر زایل
یکی بود و با ناقص فلوس ضم کنند روا بود مکروه و امام گفته پاک نه در ذخیره گفته از امام مکروه ست قرضی که
بجر منفعة کند و بقول امام کرخی انگاه که شرط باشد در عقد چنانچه کو جر قرض دهد تا سره ستاند و اگر
بی شرط مستقرض اجود دهد باک نه اگرچه بیام قرض داد تا مستقرض متاع از و بثمن گران خود مکروه
بود و اگر شرط نباشد و بعد از قرض بثمن گران خرد بقول کرخی پاک نه و بقول حضاف محجوب نه و بقول
حلوانی حرام ست که مشتری قایلست بانکه اگر نخریدم زود مطالبه میکنند اما اگر بیع مقدم باشد بر قرض
چنانچه یکی معامله صد دینار را از کوی طلبید این جامه بیست دینار را بمجهل بدست او فروخت و بشصت
نقد داد بقول حضاف رواست و این ست مذهب محمد بن سلمه امام بلخ و بسیار مشایخ مکروه داشته
اند و بقولی در یک مجلس مکروه ست والا باک نه و حلوانی بر اول واده **فصل نهم** در جامع گفته
که رواست سلم اگر ممکن باشد ضبط صفة و قدر مسلم فیه والا نه پس روا بود در کیل و زنی بثمن و زرعی
که مبین باشد طول او و عرض او و صنعة او چون جامه و عددی که متقارب باشند احاد او در قیمة
چون جوز و بیض و اجر و لبن و در اینجا سلم رواست هم بکیل او هم بوزن و هم بعدد نزدیک علماء
ثلثه و رواست در ماهی نمکین بوزن و کیل و در طری نیز در زمان او در کیل او که لحم او قطع کرده
میشود و روایتیست و روا نیست در عددی متفاوت چون انار و خربوزه و نه در موزون
ثمن چنانچه یکی از نقدین در دیگر با جماع و همچنین سلم مثل گندم در یکی از این دو اما سلم در
فلوس بعدد رواست نزدیک شیخین بخلاف امام محمد که نزدیک وی اکثر ثمن اند و بقولی نزدیک
همه رواست کما فی **الجامع** اما بتر رو روایتیست و نه بصاع و ذراع معین که قدر او معلوم نباشد

ونه در حیوان واطراف او وجلود او مگر چون طول وعرض وصفت جلود بیان کند ودر کنز گفته ونه در گندم
شمریا دیه معین ونه در گندم نو ونه در لحم نزدیک امام واگرچه محل وگوید ونزدیک صاحبین رواست اگر
بیان کند جنس وسن ونوع وصفت ومحل وقدر او وعلیه الفتوی کما فی الهدایة وحیله جواز او باجماع
آنست که قاضی یا حکم بصحت او حکم کند یا لحم را ثمن کنند واستقراض او بوزن رواست ونه در گندم بوزن
بروایت حسن وعلیه فتوی الشیخ الامام والقاضی الامام وبروایت طحاوی رواست واز امام محمد آمده
که استقراض گندم بوزن رواست واگر آرد بوزن قرض داد بوزن رد نکند بلکه صلح کنند بقیمت چنانچه
در گندم واز امام ابی یوسف آمده که استقراض او بوزن رواست اگر عرف باشد ونه در نان
مطلقا رواست لیکن در قبض احتیاط کنند تا استبدال نشود یعنی نان گندم گفته نان جو نگیرد
وسلم واستقراض در کاغذ وپیکن بعدد رواست شرایط سلم بیان جنس مسلم فیه وبیان نوع او ودر
مختلف وبیان صفت او وبیان قدر او واعلام راس مال ونزدیک صاحبین اگر مشار الیه بود
اعلام شرط نه این در کیلی ووزنی وعددی است اما در ذرعی وحیوان وعددی متفاوت تعیین
متعین شوند اجماعا پس اگر سلم بندد در دو جنس د بیان راس مال هر یکی نکنند نزدیک امام
روا نبود خلافا لهما کما فی الجامع وتسلیم او قبل از افتراق باید ان پس اگر هر دو شب بهم روان شوند
یا یکی خواب کند بعده تسلیم کنند روا بود واگر برای اخذ بخانه رود چنانکه او را می بیند روا بود
والا نه واگر پاره از ان نقد باشد وپاره دین بر مسلم الیه بحصه آن روا باشد وبحصه این نه اما
اگر یکانه باشد در حق آن روانه تا اگر همه را از مال خود نقد دهد جائز نگردد ودر اول جائز
گردد کما فی   واگر بمال راس کوچر امی شد نه در مجلس یابد او را روا بود وهمچنین
اگر در همان مجلس استبدال کند واگر آن استبدال بعد از افتراق باشد باطل شود بقدر
کوچر واگر چه در مجلس رد باشد مگر چون اندک باشد ای کم از نصف ودر نصف دو روایت
که این همه نزدیک امام است ونزدیک صاحبین باطل نشود اگر استبدال در مجلس رد باشد و
بیان مکان ایفاء در آنچه او را مونت نزدیک امام خلافا لهما والا چون مشک باجماع شرط
نه وایفا کند هر جا که ملاقات کند وبروایتی از صاحبین جای عقد متعین شود اگر شرط کرد که در فلان

شهر دهم هر جا که دهد تواند وتکلیف کرده نشود که در جای دیگر دهد وبقولی همان شهر متعین شود کما فی
وبیان مدت واقل او یکماه است بر اصح وعلیه الفتوی کما فی المختار لیکن در سراجی گفته که بر مختار
مقدار تحصیل مثل سلم است وشرط است که مال راس منتقد باشد ای سره کرده شده وبابت ای اخیار
والا فسد مگر چون قبل از افتراق برطرف کنند وراس مال موجود باشد واگر مملک باشند
ومسلم فیه موجود باشد از ان عقد تا اجل والا نه وحد او آنست که در بازاران شهر یافته نشود
واگرچه در خانها باشد واگر بعد از اجل نگرفت تا منقطع شد مخیر است در فسخ واخذ ودر انتظار
تا وجود وروا نبود که بمقابله راس چیزی دیگر گیرد واگر اجود دهد جبر کرده شود او را بر قبول
ودر آرد اگر راضی شود روا بود وروا نیست ابراء مسلم الیه رب سلم را از راس مال واگر ابراء
داد وقبول کرد باطل شود اما عکس رواست در هدایه گفته روا نیست تصرف در مسلم فیه ودر راس
مال قبل از قبض او چیزی بشرکت وبیع واستبدال وتولیه ومثل ان تا اگر سلم اقاله کنند روا نبود که بعقد
راس مال قبل قبض او چیزی از وبخرد یا رب سلم را از راس مال بر ادهد واین وقتی است که سلم صحیح
باشد والا تصرف در راس مال روا بود کما فی البرجندی وروا است استصناع پس اگر مدت متعین
کنند چنانچه بخفاف گوید راست کن از برای من از مال خود موزه از این جنس باین صفت با این
مدت سلم شود تعامل باشد یا نه در وی شرایط سلم شرط است واگر مدت نکنند اگر در ان تعامل باشد
چون اوانی واسلحه وخفاف وقلانس روا بود بطریق اجاره در ابتدا تا اگر صانع قبل از تسلیم بمرد
از ثمن که او گرفته نشود وبطریق بیع در انتها تا او را خیار رویت باشد وجبر کنند صانع را بر عمل
رجوع نکند امر از امر مبیع بر اصح عین است نه عمل تا اگر ساخته خود را قبل از عقد یا ساخته غیر را
بوی دهد ووی ستاند روا بود واگر صانع انرا فروشد قبل از رویت واختیار امر بعد بود
اختیار او نه ومختار است در اخذ وترک کما فی الوقایة اگر تعامل نباشد روا نبود چنانچه بجامه
در بی دهد تا برای وی جامه از پیمان خود بافد کما فی البرجندی **فصل دوازدهم**
در هبه هبه عبارت است از تملیک عین بی ذکر عوض ولو مزاحا چنانچه گوید بخشش مرا دی گفت
بخشیدم داد وقبول کرد وی تسلیم نمود گویند که ابن مبارک بر قومی گذشت که طنبور میزدند گفت

مرا بخشید تا ببیند که چگونه سپرم اینها دادند امام گرفت و بر زمین زد گفتند تا شیخ حد عنا و اب
رواست واگر بنده یا دیوانه یا کودک بخشند روا نه و رواست هبه بمانند وهبت و این تر اما
این ترست اقرار است والصحیح انه هبة کما فی مختار الجواب و تمام میشود بقبض ای بجای
او پس تخلیه قبض نباشد این نزدیک امام ابی یوسف خلافا لمحمد پس اگر بیکی جامه حاضر بخشند
و وی گفت قبض کردم قابض نباشد نزدیک او خلافا این پس اگر اذن صریح کند بقبض قبض او
در مجلس و بعد او صحیح بود و مالک او شود و اگر منع کند نه و اگر نه اذن کند و نه منع اگر قبض کند در مجلس
روا بود و الا نه اما تملیک رواست و اگر چه تسلیم نباشد بقول اکثر و علیه الفتوی و العمل کما فی المعدن
و عقد بایجاب و قبول تمام شود و هبه دو رکن دارد ایجاب و قبول لیکن از خلاصه و جز آن گفته که
قبول رکن نیست که قبض بمنزله اوست تا اگر دین بمدیون بخشند حاجت بقبول نبود و تصریح بهبه لازم نه
تا اگر مال در راه نهد که ملک رافع باشد روا بود و روا نیست هبه مشاع که قابل انتفاع باشد بعد از
قسمة چنانچه قبل از آن بود اما اگر قسمة کند او را و تسلیم کند روا گردد و این تسلیم مفید ملک است صحیح
اما ملکی خبیث و به یفتی و از عادی گفته که صحیح مفید ملک نه و اگر قابل نباشد اصلا چون بنده
و دابه یا قابل انتفاع باشد اما نه چنانکه چون حمام و آسیا و خورد روا بود و رمی بد و کس بخشند
بصحیح روا بود و از امام ابی یوسف آمده اگر درمی از دو درم بخشند اگر برابر باشند روا و الا
رواست و هبه شیر در ضرع و صوف بر غنم و ثمر بر شجر و زراعت در زمین اگر بعد از اخراج و قطع
تسلیم کند روا گردد و سرای که در وی متاع واهب باشد و جوالق و ابنان که در وی طعام او که مشغول است
بعز لها اگر ما فیها بخشند نه اینها را روا بود که شاغل اند نه مشغول و هبه چیزی که در دست موهوب
له است تمام است محتاج نیست بنوی قبض چنانچه هبه پدر کودک خود را و قبض کودک
عاقل و مربی او چون طفل با وی باشد و شوهر از برای زوجه صغیره خود بعد از زفاف معتبر است
و اگر واهب بیگانه باشد و رواست هبه دو کس داری را برای یک کس باجماع و همچنین عکس این
نزدیک امامین و نزدیک امام نه پس اگر برای دو کس گوید بخشیدم مر شما را این سرا را این را
نیمه و مر این را نیمه روا بود نزدیک امامین اما اگر گوید بخشیدم مر تو را نیمه این روا نبود و روا نیست

تصدق

قال خانه بخشید و اندر وی متاع واهب است درست نیست
واگر در وی آزادی ... است درست بود و نظره
و هبه ... در بطن ... از اعتاق جنین ...

تصدق به ده درم بر دو غنی نزد امام و نزد امامین رواست اما بر دو فقیر باتفاق رواست و رواست رجوع از هبه
بتراضی و بحکم قاضی و اگر چه حق رجوع ساقط کرده کما فی الجامع این بعد از قبض است اما قبل بغایر رضا
موهوب له حاضر باشد یا نه کما فی المختار و مانع از این هفت چیز است زیادتی متصل بعین موهوب و اگر چه
از غیر موهوب له بود چون نقطه یا اعراب و تعلیم قرآن یا کتابه یا عملی دیگر خلافا لمحمد و اسلام و تحمل یا شعر
و خوبیه و فربهی و کبر و قصاره و صحیح لیکن در برجندی گفته مریض بتداوی به شد رجوع رواست
و بناء الابنای که او را زیادتی نشمارند چون تنور کما فی الجامع و تطیین و تجصیص و اصلاح و غرس
اما اگر نقصان شود چنانچه وقت هبه طویل بود بعد از طوال سمج شود تا منفصل بود چون ولد رجوع
رواست و همچنین اگر زیادتی نرخ شود و بعد از ارتفاع مانع حق رجوع باز گردد و موت یکی از این
دو و تفویض مال و اگر چه از جنبی او باشد نه از عین او و این آن گاهست که وی داند که عوض اوست و
الا هر یکی رجوع کند و همچنین اگر بیگانه تبرع کند و عوض او دهد و خروج او از ملک موهوب له به
بیع و مثل آن اما اگر باز مالک شود حق رجوع عود کند کما فی البرجندی و زوجیت در آن هبه پس بعد از
ابانت رجوع کند و بعد از نکاح رجوع کند و قرابت محرمیت و لو حربیا اما در قریب نامحرم و محرم غریب
رجوع و هلاک موهوب ای تلف عین او یا اکثر منافع او پس اگر خاک را گل کند تا تیغ را کارد سازد
رجوع نکند و اگر گوسپند را کشد رجوع کند اگر داده را بخشید و حمل او هبه و استثنا کرد یا شرط کرد آنچه
متصل بهست استثناء و شرط باطل شود و هبه داده و حمل درست شود و اگر بعد از اعتاق حمل داده را
بیکی بخشد هبه این چون اعتاق آن صحیح و اگر او را مدبر سازد و حمل را هبه کند هبه درست نیست در شایع
مقسوم و رجوع نکند در صدقه بفقیر و غنی و بقولی برین کند در خزانه گفته کسی که صبر بر شدة نتواند
او را صدقه بر خود فاضلتر و الا بر فقرا اگر سوال ملح و سرف باشد تصدق ماجور است تا نداند
که آن سایل بغیه چنانست که اعتبار نیته راست تا داند که بر معصیه خرج خواهد کرد پیغامبر علیه السلام بر سده
شد که سوال بسیار شد تا گوادهم فرمود که من رق فلیک علیه و ابن مبارک گفته سایلی که از خلایق
خواهد بوی ندهیم زجرا له که دنیا و دون را برای او خواست گویا تعظیم او کرده در ... گفته
تاف برای مسکینی کشنده و او را یافت خواه بدیگری دهد یا نه تصدق بنوع بنده فاضلترست از اعتاق

مهری

بفال کردم این انکور را بنام پسر خود خود فلان هبه نیست بخلاف کردانیدم بنام او اکر زن خود را کلام و هبت
منک بیا موزد و عربی بخیند اند هبه او درست باشد یکی از دو شریک حصه خود را از سود بدیکری بخشد
روا نبود اکر مال موجود است والا روا بود برای ولد تلمید جامه کرفت پس میخواهد که آن جامه را بولد
یا تلمید دیکر دهد نتواند مکر چون کاه اخذ عاریه است کفته باشد بکی ماکولی هدیه فرستاد در اوندی
اکر مثل نبید درهمی باشد نتواند که در وی بخورد واکر مثل فاکهه باشد و نه باید که میان اولاد در عطایا
عدل کند ای برابر بخشش کند نزدیک امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد ذکر را دو بخشش و انثی را یکی
المختار الاول کما فی الذخیره واکر تمام مال را به پسر بخشد روا بود اما آثم شود کما فی **المختار** و باک نیست
بتفضیل شاغل بعلم نه بکسب و نزدیک متاخرین باک نیست بعطاء عالم و حرمان فاسق تو احلال است آنچه
از مال من خوری میتوانند که بخورد مکر چون علامه نفاق ظاهر شود بکودک چیزی بخشند شد بقول
امام محمد خوردن والدین از و مباح است و بقول اکثر مشایخ بخارا نه لیکن در **مطالب** کفته و اکر
بکودک هدیه کردند حلال بود اکل والدین از ذاکر اراده مهدی هدیه بر یشان باشد و از جهة حقارة
تحفه بکودک تحفه دهد در خزانة الفتاوی کفته که ثواب حسنات کودک کودک راست و والدین
او را تعلیم و مکر ثواب تعلیم و بقولی هر دو را بی نقصان ثواب کودک زن را بغریب نرسانیدیا
مهر بخشید روا نه اکر قادر بود در **مختار الجوابات** کفته ابراده مرا از مهر تا چندین بخشم پس
زن وی ابراداد و مرد نمی بخشد مهر عود کند هو المختار للفتوی ابحل کن مرا از هر حقی که ترا از من
باشد وی چنین کرد اکر عالم باشد بری شود در حکم و دیانت والا در حکم شود اجماعا و همچنین
در دیانة نزدیک امام ابی یوسف و علیه الفتوی خلافا لمحمد رحمه الله **فصل سیزدهم در اجاره** در
جامع کفته که اجاره بیع نفع معلوم است بعوض معلوم و علم نفع بذکر مدة است واکر چه دراز باشد و کاه
بذکر عمل چون رنک جامه و کاه باشاره چون نقل این بان موضع و واجب نمیشود اداء اجرة بنفس
عقد بلک باداء اجرت قبل از استیفاء منفعه پس او را حق استرداد نماند یا بشرط تعجیل یا باستیفاء نفع
یا بقدره بر آن پس واجب میشود اجری ماری که قبض کرده شود و اکر دران ساکن نشده و ساقطی
شود بغصب بمعنا رفوت شدن قدرت وی بر انتفاع و میرسد مر موجر را که طلب کند اجرة سرای و زمین

برای

217

برای هر روز و اجره دایه برای هر مرحله و اجرة صیاغة و صباغه و سایر حرفة بعد از عمل و اجرت خباز بعد از
اخراج از تنور پس اکر بعد از اخراج سوخته شود بی فعل وی چنانکه مشتغل به نماند وی مستحق اجرة باشد و اکر
قبل از اخراج باشد نه و تاوان نیست در هر دو صورة نزد امام و نزد صاحبیه مخیر است در ضمان مثل دقیق
ادبی اجر با قیمة نان با اجره و ضمان نمک و هیزم بر وی نه و حبس کند عین را برای اجرت کسی خلط شود
ملک او بان چون صباغ و اکر بعد از بی صنع او هلاک شود ضمان و اجرة واجب نه و نزدیک
صاحبین واجب شود قیمة غیر معمول بی اجر یا معمول با اجر و اکر خلط نشود باجماع نه چون غسال و ملاح
و حمال و رواست که اجیر غیر را استعمال کند در مطلقه کفته و در مقیده نه و اکر چه از غلام والا ضمان
کند اما از هدایه کفته اکر بنساج غزلی داد تا وی کرباسی بافد و وی بغیر داد و از وی دزدیده شد اکر اجیر است
ضمان بر هیچ یکی نه و اکر بیکانه باشد ضمان کند اول بی خلاف نه بیکانه نزد امام بخلاف صاحبیه و رواست
استیجار سرای و دکان بی ذکر عمل و هر عملی که خواهد کند مکر مضر چون حداده و قصارة و رحی مکر برضاء
و رواست استیجار زمین برای زراعت بدو شرط یکی تسمیه آنچه دران زراعت کند یا تعمیم و دیکر حلق زمین
از موانع زراعت والا هر یکی را ست که فسخ کند مکر وقتی که زراعت کند و مدة کذرد این زمان روان شود
مسمی لازم کردد و اکر بر شتر بار کند زیاده از آنچه مقرر ساخته اکر او را طاقة باشد ضمان حصه کند والا
تمامی قیمة لیکن در **جامع** کفته که این آنکاه است که حامل مستاجر باشد و اکر صاحب خر باشد نه و همچنین اکر
مستاجر جوالی بار کند و صاحب خر جوالی دیکر اما اکر هر دو در یک جوالی بار کنند ضمان ربع قیمة کند و
فاسد میکند اجاره را شرطی که مفسد بیع است چون جهالة مدة یا اجرة یا معقود علیه و هر شرطی که مقتضی
عقد نباشد چون شرط کوی یا نهر دو نابیه بر مستاجر که ایفاء بر اجراند و درین صور اجر مثل واجب است
وا از مسمی تجاوز نیاید و اکر اجر مثل مختلف باشد وسط واجب شود و اجره حلال است و اکر چه سبب او حرام است
و رواست اجره حمام و حجام و دایه با اجر معین و اکر چه کافره یا فاجره باشد لیکن ارضاع حمقاء منهی است
که رضاع مغیر طباع است و بر ولیست که کودک را و جامه او را بشوید و او را از روغن بمالد و طعام
او را اصلاح دهد و بر پدر است اجره دایه و ثمن ایفا اکر او را تربیه دهد بلبن بز یا بطعامی و مدة
کذرد او را هیچ اجر نباشد و اکر منکر شود اعتبار بینه و بمیع راست و اکر هر یکی بینه بیارد بینه دایه اولی تر باشد

و باطل است نزدیک متقدمین اجاره برای عبادات چون اذان و امامت و تدریس و حج و غزو و تعلیم قرآن و فقه
و فتوی متاخرین بر جواز است پس اگر بعد از مرسوم معلم استاد آن روز چون پنجشنبه و عیدی و جز آن حبس
کرده شود و اگر خواهد که متفق شود اجاره گیرد معلم را مدت معلومه و امر کند او را بتعلیم و برای معاصی چون
سرود و نوحه و لهو و مزمار و طبل و تخت بنان و نقش خانه بتماثیل اگر برای تخت طنبور یا بربط اجاره
کند اجره طیب است اما آثم است از جهت اعانت بر گناه و همچنین در استیجار برای بناء بیعه و کنیسه کما فی
مشاطه را برای تزیین عروس اجاره گرفت اجره حلال نه مگر آنکه بر وجه هدیه باشد بی شرط و اجاره
برای جهیدن نر بر ماده و اجاره مشاع مطلقا نزدیک امام و نزدیک صاحبیه رواست و علیه الفتوی
اما بشریک باتفاق رواست در ظاهر روایة و اجاره آسیا ببعض آرد اما اگر بدل کندم یا آرد کند بی
اضافه روا بود و اجاره نساج ببعض منسوج او و علیه الفتوی کما فی البرجندی و اجاره مردی برای حمل
طعام بر دابه او ببعض محمول و رواست فسخ اجاره بعیبی که مخل باشد بنفع چون دبر دابه و مرض عبید
انقطاع آب آسیا و اگر از آن عیب انتفاع ممکن باشد چنانچه داری که از و دیواری بیفتد تا عیب او
دور شود چنانچه بناء کند سرای منهدمه اجبار ساقط شود و بخیار شرط بیش از سه روز پس اگر کالائی را
اجاره کرد ماهی بخیار سه روز فسخ کند در بیها و بعد از فسخ اجره روزها حقی واجب نشود و شرط نیست
حضور صاحب او و نه علم او بر مختار بخلاف طرفین و بخیار رؤیة و در بین قضا و رضا شرط نه و بعذر
مثل سفر مستاجر بنده برای خدمت مطلقا یا در شهر نه سفر اجیر و افلاس مستاجر دکان تا تجارت کند در آن
و انقلاب رای مکتری دابه از سفر و اگرچه در راه نه رای مکاری لیکن مرض او عذر است و علیه الفتوی
و منفسخ میشود اجاره بموت یکی از عاقدین که عقد کرده او را برای خود و اگر برای غیر عقد کرده نه
چون وکیل و وصی و متولی و علیه الفتوی فصل یکم اجیر مشترک چون قصار و جز آن و جز او
صباغ و حمامی و راعی و جز آن از محترفه ضامن نشود بهلاک مال در دست او بی صنع او که تحرز از و
ممکن نبود چون سرقه و غصب یا نه چون حرق غالب و موش غالب نزدیک امام و علیه الفتوی
و نزدیک صاحبیه اگر تحرز ممکن باشد ضمان قیمه کند از غلبه اجره و بعد از بین مخیر است در اداء قیمه
معمول و اخذ اجره و در اداء غیر معمول و ترک اجره هذا ماخذ الفقه اما فتوی متاخرین بر صلح است

بملتقط

بر نصف قیمه و اگر ضمان شرط کند ضمان کند بقول فقیه ابی بکر و بقول فقیه ابی اللیث نه و علیه الفتوی و اگر چیزی
هلاک شود بعمل او که در آن ماذون نبود چنانچه تخریق جامه بدق او یا اجیر او ضمان کند و مختار است در
اعطاء قیمه معمول و اخذ اجره یا قیمه غیر معمول و ترک اجره غیر اگر آدمی که هلاک شود بعمل او چنانچه غرق
شود از کشیدن کشتی یا ساقط شود از سوق دابه که در بین زمان بیت اگر بجاوز نکند از معتاد و الا ضمان
کند چنانچه ختان ذکر او را ببرد کما فی الجامع و اجیر خاص چون راعی غنم یک شخص ضامن نشود با جماع
خواه بصنع او هلاک شود چنانچه بمد او کشتی غرق شود یا بی صنع او چنانچه دزدیده شود از و مگر
عملی که در عقد نیامده چنانچه بزند بزی را بوجهی که چشم او کشد یا دست او شکند و تردید اجر بتردید
عمل رواست تا سه و زیاده از بین نه تا اگر گوید اگر پارسی دوزی یک درم و اگر رومی دو و اگر بزدوی
سه واجب شود اجر معمول و همچنین در رنگ و سکونت و مسافرت اگر امروز دوزی یک درم و اگر فردا نصف
در آن باتفاق درم است و در بین اجر مثل و اگر بنده را اجیر گیرد او را ولایه استخدام است از سحر تا ما بعد عشا
اما با او مسافر نشود نشود مگر بشرط و رواست که او را تا بدیه و فناء شهر برد و او را نفقه و طعام او بر خواجه
اوست علی الحاضر در برجندی گفته فی الحدیث اعطوا الاجیر اجره قبل ان یجف عرقه معلم ثمن بوریا از صبیان
گرفت و بعد از آن خود خرج کرد و ببعض آن بوریا خرید و بعد از جندی ایشم بخانه بود روا نبود
اما ماکول نه او را رواست و نه ولد او را اگرچه کودک بولد معلم دهد کما فی المختار در استیجار
بنده و دابه اگر طعام و علف بر مستاجر کنند روا نبود لیکن بر مختار بنده روا است المعروف سرا بر ایلاء درم
اجاره گرفت بعد از آن بیا نزده داد یا خری بدرمی اجاره گرفت و بدو داد فضل مستاجر را است
اما اگر در اینجا چیزی بیفزاید چون میخ و جوب سوق فضل طیب باشد اتفاقا و الا نزدیک علما
مانه اجیر یوم شغل نکند مگر بنمان فرض است اجیر بیت وقت صبح برخیزد و چراغ افروزد و سبو بیار
و آب وضو دهد و با لوعه ریزد و آتش افروزد در شعاع بغلاه و عشاء و اعضاء مستاجر را غمز کند
یا بخواب رود و خدمت کند او را از سحر تا عشاء بر شتر دو بیت و جمل من بار کند و بر خر یکصد
و بنجاه من مکاری را دزدان بیش آمدند وی بار را انداخت و خر را برد اگر چنانست که بحمل
دزدان او را میگرفتند بر ضمان نه و دابه را اجاره گرفت برای گندم و در رجوع خود بر و نشسته

ضمان نه بمختار فتوی که عادة چنین است مگر در شهری که این عاده نبود وهمچنین مستعاره کمان را غوزی کشیدی و شکست ضامن است مگر انکه بگوید بکش صاحب خر خر را ستانید و خر برای بول یا سرگین نشست و خر کم شد اگر بعد از تواری از بصر او کم شده ضمان کند والا نه خر بدر سرای یا مسجد استانید یا بست و خود در آمد برای اخذ چیزی یا نماز بر مختار ضمان کند سواری بباغ در آمد و بباغبان گفت که این دابه کجا بندم وی گفت که جا اینجا چون باز آمد نبود گفت یا تو برده و او یاری نداد ضامن است گوسپندی یا گوساله ریسمان جا بک خورد ضمان نه ساعة سه گونه اند یکی بحق چنانچه موذی باشد و ممکن نباشد دفع او مگر بدفع یا فاسق باشد و بامر معروف باز نیاید باجماع ضامن نه دوم دیگری انکه بسلطان گوید که فلان گنج در خانه یافته و سلطان ظالم باشد ضمان کند و دیگر سعی بغرض د درین نزدیک شیخین ضمان نه و نزدیک امام محمد ضمان کند و علیه الفتوی در **هدایه** گفته که اجیر کونی صاحب عیال اجرة را باداره را باک نه اما خلوة با وی مکروه است و مستاجر ادب نکند اجیر را بدین بطالة واگرچه نابالغ بود وازخلف بن ایوب آمده که ادب میکرد مسلم اگر اجیر کافر شود برای خدمة مکروه بود و بقول بعضی این و آنچه دران اذلال مسلم باشد روا نه اما زراعه و سقی مکروه نه و برای حمل خمر مکروه است نزدیک صاحبین و نزدیک امام نه و همچنین هرجا که گناه بفعل فاعل مختار تعلق کرده کاو میت میان دو کس قرار دادند که نزد هر یک پانزده روز باشد و شیر بدو شد این باطل است و فضل شیر هیچ یکی را حلال نه و اگرچه حلال کند مگر انکه بعد از استهلاک بخشند که ان هبه مشاع است و این هبه دین نا بحه یا طبال چیزی بید اگر در اگر شرط کرده رد کند و اگر شرط نکرده حلال است لیکن امام اجل گفته نه که عرف چون شرط است قصار جامه را اورد مستاجر میگوید که این جامه من نیست و اجیر میگوید که این جامه تست قول قصار است اما او را اجر نه پس اگر مستاجر میگوید که این جامه را گرفت و نیت عوض کرد بنو شد مگر انکه گوید این عوض جامه خود گرفتم و او گوید آری

باب چهاردهم در غصب

در **جامع** گفته غصب اخذ مال متقوم محترم است در علن بی اذن مالک او چنانچه دور کند تصرف مالک را از وی و حکم او اثم است ای استحقاق نار اگر داند که مال غیر است اما بطن و جهل نه پس در عقار غصب متحقق نشود نزدیک شیخین خلافا لمحمد و صحیح آنست که در زرع و قفح این در وقف پس بهلاک او ضمان نبود خلافا لمحمد

وانچه

وانچه ناقص شود بفعل او مضمونست اتفاقا پس اگر دیواری از وان بیفکند ضامن شود ببقاء او یا قیمة اگر خاک از زمین ستاند ضمان نقصان دهد و معرفة نقصان بقدر تفاوت است میان اجرة ان وان قبل از نقصان و اجرة ان بعد از نقصان لیکن در **جامع** گفته که مالک مختار است در تضمین قیمة جداد و تضمین نقصان و منقوض غاصب راست دران و مالک را درین وبینا و جبر کرده نشود و در **مضمرات** گفته که اگر از چوب یا گل یا سنگ و کهنه بود قیمة دهد و اگر نو باشد باعاده امر کرده شود و استخدام بنده اگرچه مشترک باشد غصب است پس بهلاک ضمان قیمة کند بانصیب شریک و همچنین رکوب دابه مشترک و حمل او پس حصه شریک را ضامن شود نه اگر بعد از رکوب فرود آید همانجا کذا ردد در **برجندی** گفته که استعمال او در کار خود غصب است و در کار غیر نه پس اگر گوید بر درخت برای میوه فرو فکن تا تو خوری یا فتاد و مرد ضمان نه و اگر گوید تا تو خوری و من ضمان کنند و در **جامع** گفته که جلوس او بر بساط یا در سرای غیر غصب نیست و رد عین اگر موجود باشد و تاوان اگر هلاک شود بفعل و یا بفعل غیر یا آفت سماوی و آن در مثلی مثل است اگر یافته شود والا قیمة روز خصومة نزدیک امام هو الصحیح و روز غصب نزدیک امام ابیوسف هو المختار و هو اعدل الاقوال و روز انقطاع نزدیک امام محمد و علیه الفتوی در غیر مثلی قیمة روز غصب است باجماع در هالکه و مستهلکه نیز نزدیک امام و نزدیک صاحبین قیمة روز استهلاک غاصب دعوی هلاک کرد حبس کرده شود تا مدتی که اگر می بود ظاهر میکرد بعده حکم کرده شود ببدل و قول در مقدار غاصب راست با سوگند اگر مالک اقامت گواهان بر زیاده نکند والا اعتبار بینه او راست پس اگر مغصوب ظاهر شود و تضمین بقول غاصب بود مالک مخیر است اگر بنکول او یا بقول مالک یا به بینه او بود ان اجیر غاصب را بود اجاره داد مغصوب را یا امانت را چون عاریه و ودیعه یا تصرف دیگر بیع بید اگر در واجب است که اجرة و ربح را تصدق کند و نزدیک طرفین بخلاف امام ابیوسف و تصدق نکنند در حاجه خود مگر چون فقیر باشند و اگر غنی باشند صرف تصدق کنند بمثل هر یکی از اجرة و ربح در ملک ایشان در آید لیکن ملک خبیث و حرام و نزدیک امام ابیوسف حلال است و بتکرار عقود و تداول السنة حلال نشوند اما اگر مالک ادا کنند تناول شود اما اگر مغصوب و امانت درهم باشد یا دینار و وقت عقد اشارت بایشان کرد و ایشان را داد تصدق کند این هم

نزدیک کرخی ست وعلیه الفتوی از جهت دفع حرج لیکن مشایخ ما گفته اند که حلال نیست که قبل از ضمان
و نه بعد از وی درهمه احوال هو المختار کما فی الجامع اما اصل بعد از تضمین حلال شود کما فی مختار الجوابات
واکثر اشارة نکرده امانة داشت وهمان داد براضی تصدق کند کما فی الخلاصة اما اگر عقاید ابیها ز بی را
خواست یا داهی یا جامه یا طعامی را جز بد انتفاع از وحلال بوده ولتصدق ولتصدق نکند بجزی اتفاقا
بغاصب در آن تصرفی کرده که زایل اسم او واکثر مقاصد او ضامن شد ومالک گشت اما انتفاع از وی قبل
اداء بدل حلال نه نزدیک صاحبین خلافا له که شرط حمل نزدیک امام وجوب بدل ست ونزدیک
صاحبیه اداء او وعلیه الفتوی لیکن در ذخیره گفته که این از امام بصحت نرسیده وصحیح آنست که تا مالک
نشود مگر اداء ضمان یا قضاء قاضی بان یا بتراضی بران وبعد از یکی مالک گردد وتناول آنگاه
مباح شود که او را مالک مباح کند اگر جامه مغصوبه پاره کرد وپاره از عین وپاره از نفع او فوت
شد مالک مخیر ست در اخذ قیمة او واخذ جامه با تضمین نقصان ودر خرق یسیر همان جامه گیرد وتضمین
نقصان کند اگر در زمین غیری بنا کند یا درختی نهال کند امر کرده شود او را بقلع ورد بمالک
واگرچه قیمة او اکثر از قیمة زمین باشد وبقول کرخی امر کرده نشود او را بدان این زمان وضمان قیمة
کنند وبه افتی البعض لیکن در برجندی از خلاصة گفته اگر بنا از خاک آن زمین باشد غاصب او را
نقض نکند والا نواند واگر زمین بقلع ناقص شود مالک راست که ضمان کند از غاصب قیمة بناء
وشجر که مامور باشد بقلع بقیمة مقلوع که قیمة مقلوع بیشتر ست از قیمة قایم اگر جامه دیگری را رنگ
سرخ یا زرد کند مالک مخیر ست در تضمین سفیده وتسلیم رنگین بوی ودر گرفتن رنگین وغرم آنچه در وی
رنگ زیادتی کرده ونیز رواست که آن جامه را بفروشند وقسمه کنند ثمن او را واگر سیاه کند مختار
در تضمین سفید وگرفتن سیاه بی غرم نزدیک امام ونزدیک صاحبیه چون سرخ ست وبقولی
اگر قیمة جامه بسواد زیاده شود چنین واگر کم شود چنان اگر بنده غیری را فروخت یا آزاد کرد پس
ضمان کشد بقولی نافذ ست وبقولی نه وزوائد غصب متصله باشند چون ثمن وجمال یا منفصله چون
ولد ولبن وثمر غیر مضمون شد مگر بتعدی یا بمنع بعد از طلب وخمر مسلم وخنزیر او مضمون نیست اهلاک
بنزیب باشد یا بالقاء وتمکد خل وجزان اما اهلاک خمر وخوک ذمی مضمون ست ومنافع غصب مضمون

[illegible]

نیست چنانچه دابه را غصب کند وچند روز او را استعمال کند تا اگر وقفی را غصب کند منافع او مضمون شد وعلیه الفتوی
وضمان کند با تلاف آلات لهو چون دف وشطرنج پس قیمة آنکه چوبین دهد اگر صالح این باشد والا قیمت
هیزم نزدیک امام ست ونزدیک صاحبیه چیزی لازم نه از مسلم باشد یا از کافر با اذن امام بود یا نه
کما فی الخلاصة والمختار وفتوی بر قول ایشانست اما در طبل غزاة ودف بی جلاجل ضمان کند اتفاقا
کما فی الجامع واین اختلاف در ضمانست اما اتلاف الانف لهو باتفاق مباح ست کما فی المختار اما
با تلاف کتب شعر بقول صاحبین ضمان نه هو المختار کما فی المختار وبحل قید بنده واگرچه عاقل باشد
وقید کشتی وفتح قفص طایر ودریا بگاه نزدیک شیخین ضمان نیست خلافا لمحمد وبن واسطی از این اگر
برفور رفت یا پرید ضمان کند والا نه در مختار الجوابات گفته که بحل قید بنده دیوانه وقفص طایر
نزدیک امام محمد ضمان ست وعلیه الفتوی سوار شدن بر دابه یکی در غیبة او بی امر او وفرود آمده وهما
بجا گذاشت بر صحیح ضمان نکند در قول امام که غصب منقول بجز نقل محقق نشود در جامع گفته اگر یکی
مغصوب را از غاصب گرفت تا بر مالک رد کند واو را یافت از عهده آن بدر نشود لیکن اگر تصدق
کند امید ست او ثواب او را فی شود واگر بغاصب اول رد کند از عهده بدر آید واگرچه در دست
او هلاک شود ومردی درختی برید ودر بنا خود در آورد مالک نتواند که از وی بگیرد ونه قیمة
اجزاء بلکه قیمة درخت که در وقت طیب باشد از وی بگیرد ودر هدایه گفته کسی سعایة کند بغیر حق پیش
سلطانی یا با حاکم ظالم گوید که فلان مالی یافته یا دارد واگرچه صادق وی از غرامة گرفت ضمان
نکند نزدیک شیخین ونزدیک امام کند وعلیه الفتوی واگر بر دارد تا که او گیرد وهو الصحیح واز
بنده مطالبه نکند مگر بعد از عتق واگر علی بامر سلطان اسامی بعضی نوشت وباعوان داد وایشان
مبلغی گرفتند مظلوم بهر سه کس ست ودر دنیا وآخرة واگر ممکن نباشد دفع موذی مگر بسعایة با قاضی
باشد که بامر معروف ممتنع نشود ضمان نیست وهمچنین اگر حاکم گاه غرامت گیرد وگاه نه همچنین اگر
سلطان رساند که مرا بر وحقی واجب ست پس وی مطالبه باد اگر دو غرامة گرفت کما فی البرجندی

باب پانزدهم در رهن در جامع گفته که رهن عبارة ست از حبس مال متقوم بسبب حقی
مالی که ممکن باشد استیفاء او از آن ومنعقد شود با یجاب وقبول ولازم شود بتسلیم مرهون که

مجوز ومفرغ باشد عند القبض نه متفرق چون ثمر بر شجر ونه مشغول بحق غیر چون زمین بر زراعة ونه مشاع
چون سرای که یک دیوار او مشترک بود مگر چون استثنا کند وبتخلیه تسلیم است وضامن میشود مرتهن
اگرچه رهن فاسد باشد بآنچه اندک است از دین وقیمة پس اگر هلاک شود در دست مرتهن دین ساقط
شود اگر قیمة او باوی برابر باشد واگر کمتر باشد بقدر او ساقط شود وبفضل رجوع کند واگر بیشتر
باشد دین ساقط شود وفضل امانة است ودر هلاک بعض رهن سقوط ان قدر است ونگاه دارد رهن را
چون ودیعة بنفس خود وعیال خود چون والد وزن وولد ونبذه اجیر واگر تعدی کند دران بقرائة
وبیع ولبس ورکوب واستخدام بی اذن ضمان کل او کند در قیمتی قیمة روز قبض ودر مثلی مثل واگر
نبود قیمة روز خصومة وانتفاع از وی بی اذن حرام است وبا اذن مکروه از منیه گفته که مکروه نیست پس مرتهن
دوام اذن گوید هر بار که منع کرده شود ماذون باشد در منفعة رهن وروایت در مرهون ومودع
رهن واجاره واعاده وایداع پیش بیگانه ودر موجر اول وباقی رهایی ود در معارض دو اول ودو
باقی رواست وباطل نشود رهن بیکی ازین چهار چیز ضمان کند لیکن در برجندی از خلاصه گفته
که منع عدم بطلان رهن است که اگر عود کند بوفاق رهن باشد چنانکه بود وان ضمان بری کرده اما
بی عود غصب است وچون دین طلبد امر کرده شود او را باحضار رهن مگر چون قادر نباشد بر احضار
یا نزدیک عدل باتفاق نهاده باشد پس بعد از تسلیم کل دین تسلیم کند کل رهن را اما اگر بعض دین
دهد گفته نشود او را بتسلیم بعض رهن وامر باحضار انگاه است که در شهر عقد طلبد یا در غیر شهر اما
مونة ندارد والا امر کرده شود او را بقضاء دین تا باحضار رهن لیکن اگر طلب سوگند کند سوگند
داده نشود او را بر هلاک وعدم رهن ومونة حفظ رهن بر مرتهن است چون اجرة حافظ خانه وما
وای غنم ومونة بقاء او بر راهن است چون طعام ولباس واجرة دایه وراعی وعلف وسقی بستان
وکری انهار وتلقیح نخل وجداد ثمر وآنچه مصلح او باشد وجعل ابق ومداواة مریض مقسوم است بر
مضمون وامانة واگر یکی ازین دو واجب دیگر دهد رجوع کند اگر بامر او یا بقضاء قاضی باشد والا
متطوع است کما فی الجامع ودر روایتی رهن بمقابله امانة چون ودیعة وعاریة ومال مضاربة وبضاعة
ونه بمقابله مبیع که در دست بایع باشد لیکن از مبسوط گفته که رواست وضامن است باقل از قیمة

واین وقیمة عین وباخذ الفقیه ابو سعید البردعی وابو اللیث وعلیه الفتوی ونه بمقابله قصاص بنفس یا ما دون
او ورواست بمقابله دین واگرچه موعود بود چنانچه رهن دهد چیزی را تا قرض دهد او را مرتهن چندین
پس اگر هلاک شود در دست مرتهن بروایت که آن موعود را دهد ویا راس مال سلم وثمن صرف قبل از افتراق
پس اگر هلاک شود رهن در مجلس حکم کرده شود بگرفتن مرهون به واگر جدا شوند قبل از نقد باطل شود سلم وصرف
وبمقابله مسلم فیه قبل از افتراق وبعد او واگر اتفاق کنند بوضع رهن نزدیک عدل لازم شود بقبض وی وهیچ
یکی از وی نگیرد وهلاک او باوی چون رهن است اگر وکیل کند عدل را یا غیر او را ببیع او مطلقا یا نزدیک انتهاء
مدة حین روا بود که تاجیل دین رهن رواست بخلاف تاجیل عین رهن واگر این توکیل در عقد رهن باشد
منعزل نشود بعزل وموت هیچ یکی بکر موت وکیل واگر بعد رهن باشد منعزل شود بعزل در ظاهر روایة
وهو الصحیح کما فی نقص وشیخ الاسلام گفته که بر صحیح منعزل نشود کما فی الهدایة راهن نزدیک بعضی ونزدیک
دیگران نه واگر اجل حلول کند وراهن یا وارث او غایب است جبر کرده شود وکیل را ببیع او واگرچه
وکالة او بعد از رهن باشد هو الصحیح واگر امتناع آرد اند بعد از حبس قاضی او را بفروشد واگر راهن
حاضر باشد او را جبر کنند نه وکیل او را واگر امتناع آرد قاضی او را بفروشد وچون عدل او را بفروشد
ثمن او رهن باشد وهلاک او چون رهن است وموقوف است بیع راهن ومرتهن بر اذن دیگر
اگر اجازة کند یا راهن قضاء دین کند نافذ شود وثمن او رهن باشد در ظاهر روایة هو الصحیح وبقولی
انگاه که شرط کند نزدیک اجازة ومرتهنی که ماذون باشد باستعمال رهن او اگر هلاک شود قبل عمل او
یا بعد او ضامن شود چون رهن واگر در حین عمل او هلاک شود ضامن نباشد وبعد از فراغ ضامن
واگر ولی اذن او استعمال کند ودران حال هلاک شود ضامن باشد واگر مباح کند سکونة سرای برای
مرتهن وبسکونت او خللی افتاد وبعض او خراب شد جزئی از دین نرود واگر مباح کند اکل ثمار باغ
یا شیر شاه پاک نبود اگر مشروط نباشد والا قرض است وکه در دیگر منفعة است پس ربوا باشد وجنایة
راهن بر راهن مضمونه است وضمان رهن باشد وجنایة مرتهن بر وی مسقط دین است بقدر جنایة
واما جنایة رهن بر ایشان وبر مال ایشان هدر است ونماء رهن که متولد باشد ازو چون ولد
ولبن وثمر وعقر رهن است لیکن هلاک شود بی جزئی واگر اصل هلاک شود ونما باقی ماند بقسمة

کرده شود دین را بر قیمة نماز روز قبض و بر قیمة اصل روز قبض و حصه اصل از وی ساقط شود و اگر متولد بنا نقص
چون کسب و هبه و صدقه رهن نبود پس راهن راست که انتفاع از مرتهن بگیرد و روا است تبدیل رهن
برهنی دیگر و زیادتی در رهن پس قسمة کرده شود دین را بر قیمة هر دو روز قبض و اگر چه زیاده شود بعد
او نه زیادتی در دین نزدیک طرفین خلافا له تا اگر رهن نهاد بنده دو هزار را بعد از ان بس هزار دیگر گرفت
برانکه ان بنده رهن باشد بهر دو بعده بنده مرد این اول رفت و دومی باقی است نزدیک طرفین و
نزدیک امام ابیوسف هر دو ساقط شدند و هلاک او در دست مرتهن بی تعدی بعد از هبه و ابرای
مضمون نیست و بعد از قبض دین و صلح و حواله مضمون است پس مقبوض رد کند و حواله باطل شود اگر بعد
از رهن موافقه نمودند بر عدم دین پس هلاک شد در دست مرتهن پس راهن از وی مقدار دین
بگیرد و امام محمد نفی کرد که امانة است و هو الصواب و در جامع گفته مباح کرد او را آن توت را که
در ان زمین بود پس اگر منع کند از وی آنتبیاح کرد انتفاع از زمین و وی زراعت کرد بعد ادای دین
اگر خواهد زمین را با زراعة از وی ستاند و تخم باز دهد و اگر خواهد باجر مثل کذارد در برجندی
گفته که رهن نهاد سرای یا جوالق را که در وی متاع راهن است روا نه و حیله آنست که متاع اولا بیش از
ودیعه نهد بعده سرای و جوالق را رهن کند مجاز شد با سیداع و اعاره و اجاره پس اگر بعد ودیعه
نهد همچنان رهن باشد و دین دو صورة از رهن بدر آید و در ضمان مرتهن نباشد اما در آن
سوالش که باز رهن نهد و درین نه و اجرت راهن راست و مجاز بوهن اگر راهن نهد و تسلیم کند
از رهن اول بدر آید و رهن نزدیک دومی باشد **باب شانزدهم در کفالت** در جامع گفته که
کفالت ضم ذمة است بذمه دیگر در حق مطالبه نه دین و شرط است که کفیل مکلف و حر باشد و این یا نفس است
و منعقد شود بمانند کفلت بنفسه و ضمنته و همچنین فلان آشنا است یا آشنا و منست و به یفتی همچنین
ادرا می شناسم بمختار و به یفتی کما فی **المختار** و در قبول کردم دو قولست و یقولی بارادة کفالت کفالة است
و الا وعده آنچه ترا بر دوست من جواب کویم کفالت است نه من بدهم کما فی الخزانه و قاضی جبر بکند نزدیک
امام بر کفالة در حد و قصاص پس ملازمته کرده شود جانی را تا بی مجلس قضا پس اگر بینه آورد و الا
گذاشته شود و نزدیک امامین جبر کرده شود و ادرار و قصاص نه در سایر حدود اما اگر جانی بنزدی کند

بکفاله

بکفاله باجماع درست شود کما فی **البرجندی** و جبر کند در تعزیرات و جراحتی که در ان قصاص نبود و مدیون بدین
موجل اگر غیبة خواهد جبر کرده شود ادرا و کفاله و لازم است کفیل را احضار مکفول له او را و اگر حاضر نکند حبس
بکند او را حاکم اول یا در ظاهر روایة اگر مکان او معلوم بود و الا نه و اگر غایب باشد و مکان او معروف بود مهلت
دهد او را مدة ذهاب و ایاب و اگر عاجز باشد از احضار او حبس نکند او را بلکه بملازمته او امر کند تا
احضار او و اگر دعوی کند کفیل بر دا این که مدیون غایب است و مکان او معلوم نیست و بین اقامة کرد مطالبه
از عهده دفع شود و بری شود کفیل بموت مدیون و بتسلیم او در محلی که آنجا حاکم باشد و بو مخافة و بتسلیم
او خود را در چنین جای بشرط آنکه گوید دادم بتو نفس خود را از کفالة فلان و الا نه و اگر شرط کند در وقت
کفاله که تسلیم کند او را نزد قاضی بری نشود مگر بتسلیم او در مجلس قاضی و به یفتی و با قرار خصم که لا حق
لی علیه کفیل بری نشود چنانچه اگر از کفیل کفیل کرد و اگر دائن بمیرد وصی او و وارث او طلب دین کند
از کفیل و اگر مدیون را بوصی تسلیم کند وصی دیگر راست که طلب احضار او کند و همچنین وارث اگر شخصی
کفیل نفس شد بشرط آنکه اگر او را فردا نیارد ان مال بر وی بود در حالی بود تا اگر نیارد ان مال بروی
شود و از کفالة نفس بری نشود مال داده باشد یا نه و اگر مدیون درین صورة بمیرد قبل از مدة
کفیل ضامن مال شود و بعد از اداء از ترکه او گیرد و اگر کفیل قبل از انقضاء بمیرد از ترکه او گرفته شود
و یا بمال است و این روا است و اگر چه مال مجهول بود بشرط آنکه دین صحیح بود ادی ساقط نشود مگر باداء
یا ابراء پس اگر گوید آنچه فلان اقرار کند ان بر من پس مرد دعوی بچیزی اقرار کرد ان کفیل باشد
و از ترکه او بگیرد و اگر جهالة فاحشه روا نه و در مجهول ضمان قول راست که بر او اقامة بینه کند و الا قول
کفیل است با سوگند بر علم و اصیل مصدق است در زاید در حق خود نه در حق کفیل مگر چون معلوم شود
که کفیل معاند است و اگر تعلیق کند کفالة را بشرط ملایم صحیح بود چنانچه اگر مکفول عنه بیاید یا مکفول به
غایب شود و الا شرط باطل است و کفالة جایز چنانچه اگر باد وزد و چون و این مطالبه یکی از اصیل و کفیل
کند مر او راست که مطالبه دیگر نیز کند و کفاله روا است با مر اصیل و بی امر او و مر ان رجوع کند بعد اداء
و درین نه که متبرع است لیکن از **قنص** گفته که اگر کفیل شود محضور هر دو بی امر اصیل و راضی شود
مطلوب آنگاه رجوع کند و اگر طالب اولا راضی شود نه و اگر کفیل بعد از ادای اصیل ناوانسته ادا کرد رجوع

برو نکند کفیل ملازم ملازمت اصیل کرد و اگر کفیل زن باشد زنی را برای ملازمت او اجیر کرد و کفیل محبوس اصیل را
حبس کند مگر چون یکی از اصول او باشد در مطالب گفته که محبوس بر صحیح از کسب منع کرده شود والفتوی انه
لا یمنع اما از وطی و سایر انواع تنعم منع کرده شود و ابراء اصیل و تاجیل از سرایت کند یا نه و رجوع نکند
بر اصیل اما ابراء این محتاج است بقبول تا برد و هر دو مرتد شود و دین بحال ماند صلح کرد یا کفیل از هزار
بر صد رجوع کند بر او از ادا و بصد نه بهزار و هر دو از نهصد بری باشند اما اگر صلح بر جنس دیگر باشد
رجوع بهزار کند که این بمبادله مالک او شده و روا نیست کفالت بی قبول طالب در مجلس نزدیک طرفین
لیکن از هدایه گفته آنگاه که فضولی از و قبول نکند والا موقوف است و نزدیک امام ابی یوسف بروایتی
موقوف و بروایتی نافذ و این آخر آن اصح است اما اگر یکی از ورثه کفیل شود از مورث خود در مرض
موت او بانچه بر ذمه اوست بغیبت غرماء روا بود و اگر بیگانه شود نه و بقولی رواست این همه آنگاه که
مورث امر کند والا نزدیک امام ابی یوسف بروایتی از امام کفیل شود و نزدیک غرا نه کما فی
الجامع اگر خواهد مستکفل شود چنانکه کفیل شود گوید کفیل شدم بنفس او تا ماه بشرط آنکه پس
از ماه کفیل نباشم هرگز کفیل نشود هو المختار رجبیه یعنی طالب میگوید که او هان حاضر دارم و از خصم
کفیل نو گرفته شود در ظاهر روایة و اگر خصم معروف بود و طالب حیله و ظاهر آنست که پنهان
نخواهد شد جبر کرده نشود بر کفالت و چون کفیل کرد تا سه روز گیرد بمختار پس اگر اقامت بینه نکرد
قاضی ابراء بد و اگر مسافر باشد تا یکروز اما فتوی بر آنست که او را جبر کرده نشود لیکن تا قیام قاضی
تا جیل کرده شود اختیار مشایخ اینست در خلاصه گفته والی خواست که از جماعتی چیزی بظلم گیرد بعضی
پنهان شدند و بعضی بدست آمدند انها گفتند که از ما بو الی بگوئید و آنچه بر شما خواهد افتاد
بر ما تخصیص باشد آنچه والی از ایشان گرفت بحصه رجوع کنند و بقول عامه نه باب هفدهم در مضاربة
در جامع گفته که مضاربة شرکت است در سود بمال از جائی و عمل از جائی و مضارب قبل از تصرف
امین است و نزدیک عمل وکیل و بسود شریک و بمخالفت غاصب پس سود مضارب را بود اما نا
طیب نزدیک طرفین و بفساد اجیر پس سود مالک را بود و مضارب را اجر عمل است در ظاهر روایة
لیکن بر مشروط نفزاید نزدیک امام ابی یوسف و هو المختار و نزدیک امام محمد اجر مثل دهد

بهره رسد و این خلاف جائی است که سود باشد والا باتفاق چنین است و در فاسده چون هیچ بهلاک ضمان
نیست در ظاهر روایة نزدیک هر سه بر اصح و به یفتی و اگر میخواهد که مضارب بهلاک ضامن باشد اول
او را قرض دهد پس از و بمضاربة گیرد پس او را بضاعة دهد و روا نیست مگر بدراهم و دنانیر و فلوس
رایجه بر صحیح و بقطعه زر و نقره اگر تعامل باشد نه بعرض اما اگر گوید بفروش او را در ثمن او بمضاربة
عمل کن روا بود و این آنگاه است که بنقدین بفروشد والا نزدیک صاحبین بیع او روا نه و نزدیک
امام روا بود و مضاربة فاسده باشد کما فی البرجندی و مگر تسلیم مال بمضاربة تا اگر شرط کند که شیئ
مال نزدیک باشد فاسد گردد و همچنین اگر شرط کنند که هر یکی بسر خود در آن عمل کند نه و مگر بشیوع
ربح تا اگر ده درم بیکی شرط کنند فاسد شود اما شروط دیگر که مفسد بیع اند مضاربة با آنها فاسد نشود
چنانچه شرط زیان بر مضارب و مگر بمال عین تا اگر گوید اعمل بما فی ذمتک من الدین روا نشود و سود
عامل راست نزدیک امام و مالک را نزدیک صاحبین از بری شود کما فی الخلاصة و رواست در مطلق
مضاربة که بفروشد بنقد و نسیه نزدیک امام و اگر چه بغبن فاحش خلافا لهما مگر باجل که معهود نباشد نزدیک
تجار که این نزدیک امامین روا نه خلافا له اما در شرط نقد بنسیه نفروشد و در عکس رواست بر صحیح
اگر غبن فاحش نباشد کما فی الهدایة و بمجرد بنقد و نسیه بغبن اندک اما بفاحش مخالف شود و اگر چه عمل
برایک گفته باشد و وکیل گیرد به بیع و شراء بنقد و نسیه و مسافرة کند بآن مال در بر و بحر در جائی
که از آن مردم پرهیز کنند و بضاعة دهد و اگر چه صاحب مال را و ودیعة دهد و عاریة دهد از مضاربة را
و رهن دهد و ستاند و اجاره و استیجار و قبول حواله بثمن بر فقیر و غنی اما مضاربة موقوف است
بر اذن و اگر اعمل برایک گوید نیز رواست و همچنین شرکت بمال غیر کما فی الجامع و همچنین خلط مضاربة
بمال خود یا غیر و الا ضامن است گفته اند که این آنگاه است که خلط متعارف آن شهر نباشد والا نه اما اقراض
و اعتاق مجانا یا بمال و کتابت و هبه و صدقه و استدانت روا نبود مگر باذن صریح کما فی الجامع و همچنین
اخذ سفتجه کما فی البرجندی و استدانت آنست که بعد از خرج شدن مال مضاربة متاعی خرد بر ذمه
صاحب مال بوجه مضاربة کما فی البرجندی و چون اذن کند با استدانت مشتری میان ایشان دو
بخش است و همچنین دین بر هر شود و شود بر شرط مقدم گفته است که اعمل برایک پس وی جامه خرید و او را

بمال خود مضاربه کرد یا متاع را از شهری بشهری برد و اجره از مال خود داد رجوع نکند که این استعانت است
بی اذن صریح اما اگر جامه مضاربه را بمال خود سرخ کرد شریک شود باوی و تجاوز نکند از شهری در خشکی
و دریا و معاملی که معین کرده والا ضامن شود و سود او راست و وضیعه بروی و تزویج نکند بنده یا دایه را
که از مضاربه باشد نزدیک طرفین و نزدیک امام ابویوسف رواست که داه مضاربه را تزویج کند و وطی
نکند داه مضاربه را سود باشد یا نه اذن کند یا نه و نخرد کسی را که بر صاحب مال آزاد شود والا مضارب را
باشد و ضمان کند و نفقه مضارب چون در شهر خود کار کند در مال وست و چون مسافر شود طعام
و آب او و کسوة او و اجره خادم او و غسل جامه و اجره سواری او و بشرایا اگر در مضاربه است بمعروف و اگر
افزاید ضمان کند و همچنین نفقه خدام مال کما فی الهدایة و ثمن حجامت و فصد و تنویر و ادهان و آنچه رجوع
بتن اوی دارد بر مضاربست و همچنین در مضاربه فاسده نفقه او در مال مضاربست که وی اجیرست و سود
شهر اگر چنانست که صباح رود و شب بخانه کند چون شهرست والا چون سفر و مسافر چون بشهر خود در آید
آنچه در دست او مانده در مضاربه رد کند کما فی الجامع مضارب از راس مال خرج کرد بعده سود شد
بعد از اتمام راس مال باقی را بخش کنند و اگر از مال خود خرج کرده یا قرض گرفته رجوع کند در مال مضاربت
مضارب مال را بدیگری مضاربه داده بی اذن مالک روانه و ضامن شود نزدیک عمل دومی و اگر چه
سود نشده و علیه الفتوی و بقولی نزدیک سود او و صاحب مال مخیرست در تضمین اول و دوم و این
بعد از اطلاع رجوع کند و مضاربه دومی رواست و سود بر شرط سابق است اما سود دومی را حلال است
نه اول را این همه آنگاه که هر دو مضاربه صحیح باشند و اگر هر دو یکی فاسد باشد بر هیچ یکی ضمان نه و روا
شرط کردن برای بنده مالک چیزی از سود تا بمضارب عمل کند و مشروط مالک راست و اگر چه بنده
مدیون بود و همچنین برای بنده مضارب یا برای بیگانه تا عمل کند باوی و مشروط مضارب و بیگانه را
باشد و باطل شود بموت یکی ازین دو پس اگر در مال غرض باشد و لاتبیع او و بقولی وصی مضارب راست
و بقولی وارث او را نه رب مال را و بقولی هر دو را و هو الصحیح کما فی الهدایة و بجنون یکی و بارتداد
مالک چون ملحق شود بدار حرب و حکم کند قاضی باین آنگاه که اسلام آورده باز نگردد والا باطل نشود
اماره مضارب باطل نکند و اگرچه ملحق شود لیکن از نظم گفته که بلحاق او باطل شود پس اگر در آن

عمل کند و اسلام آورده باز گردد سود مر او را باشد و تصدق کند باو نزدیک امام و منعزل نشود مضارب تا بداند
که او را عزل کرده و اگر چیزی را خرید بعد از عزل قبل از علم نافذ باشد و چون از عزل عالم شد و در مال عرض بود
او را بفروشد و بعده تصرف نکند در وی در نقدی که از جنس مال باشد و آنچه خلاف جنس اوست بدل
او بوی واجبست اگر جدا شدند از مضاربه و در آن مال دینی باشد بر یکی لازم است بر مضارب که طلبیت دین
کند و اگر چه مالک منع کند و نفقه بر دست اگر در بین شهر او باشد والا در مضاربه این آنگاهست که در مال
سود بود والا بر وی تقاضا نه اما مالک را وکیل کند و دلال را بر تقاضا و اخذ ثمن جبر کرده و هلاک اولا
مصروف بر نفع است و اگر زاید باشد بر راس مال نیز و اگر نفع بخش کرده گرفتند بعده راس مال در دست
مضارب هلاک شد سود باز گردانند یا راس مال استیفا کنند و اگر راس مال در دست مضارب هلاک
شد گرفته و باز بمضاربه داده نه در جامع گفته مضارب مسافر شد و بمال مضاربه متاعی خرید پس مالک
بمرد و وی ناداسته بشهر دیگر شد نفقه ان بعد از موت این بر اوست و آنچه در راه هلاک شود ضامن است
و اگر سلامت ماند بیع او رواست اما اگر قبل از موت این از شهر بر آمد بعده این مرد ضمان بر آن
نه و نفقه در سفر و در آن شهر تا بیع متاع بر مضاربه است و همچنین اگر بعد از موت مالک بشهر او رسد
شود و در خزانة المفتین گفته یکی هزار داد نصف قرض و نصف مضاربه روا بود و نصف سود خاصه مضارب
راست و ضمان بر وست و سود نصف دیگر بعقد بر شرطست هکذا باب هژدهم در مزارعة در جامع گفته که
مزارعه نزدیک امام فاسدست تا فاعلش ترک اجابت دعوه مزارعست مگر وقتی که ترک تخم و آلات صاحب
زمین را باشد و عامل را اجیر کرده باجر معلوم تا مدة معلومه و بعد از مدة اجرا لازم شود خارج باشد یا نه
بعده بر بعض خارج بهم راضی شوند و نزدیک صاحبین رواست و علیه الفتوی اما بهشت شرط صلاحیت
زمین برای زراعت نزدیک عقد پس اگر در آن قوایم بنه باشد و منع کنند از زراعة فاسد گردد
مگر چون اضافه کند بسوی وقت فراغ و اهلیت عاقدین ای بودن ایشان حر و بالغ یا بنده و کودک
ماذونین و ذکر مدة پس بی ذکر روا نه و به یفتی و از امام محمد بن سلمه آمده که روا بود بر یک زراعة
افتد و به اخذ الفقیه و علیه الفتوی و ذکر صاحب تخم و ذکر جنس تخم والا فاسد شود مگر حیث
زراعة کند که این زمان روا گردد یا تعمیم کند و گوید ما بدالی او لک و ذکر بخش کسی که تخم از وی بود

لیکن از کفته اکر بخش او کوید بخش صاحب تخم نکوید باتفاق روا بود واکر بخش صاحب تخم ذکر کند
و بخش دیگر نکوید روا باشد در استحسان و تخلیه میان زمین و عامل و شیوع دانها کاه در میان باشد
یا برای صاحب تخم پس شرط یکی از این هشت شرط عقد روا نه لیکن مشایخ استحسان کرده اند بجواز
بمجرد آنکه کوید کاریکم در زمین تو بمزارعه ووی راضی شود که عرف این است امام صدر شریعه کفته
زمین تنها عمل تنها زمین یا تخم ای کامل ورای این سه صورة دارد همه نا جایز و باطل یعنی فاسد است در
چهار صورة باقی زمین وگاو و یا تخم وگاو یا تخم گاو و یکی را و باقی دیگری را وانا امام ابیوسف آمده
که روا است مکر ثالث و در مزارعه صحیحه خارج را بوقف شرط قسمه کنند واکر چیزی پیدا نیاید عامل را
چیزی ندهند وجبر کنند حاکم از مزارعین کسی را که امتناع آرد از موجب عقد صاحب تخم را قبل از
القاء تخم اما بعد آن جبر کرده شود واکر صاحب زمین و تخم امتناع آرد بعد از کریب عامل راضی شد زد
او را با جر مثل نا غرمه لازم نیاید کفته اند که در دیانه است اما در حکم وی چیزی نه و در فاسده
خارج صاحب تخم راست پس اکر وی صاحب زمین باشد زراعه او را حلال بود واکر چه زیاده آید
از قدر بذر و اجر مثل زمین او واکر عامل باشد بکیرد مثل تخم و اجر مثل بقر و مقدار آنچه نفقه
کرده وآنچه تاوان داده از اجر مثل زمین و فضل تصدق کند نزدیک طرفین بخلاف امام ابیوسف
و اجر مثل زمین و فضل تصدق کند نزدیک طرفین واکرچه چیزی بر ندهنده یا مالک شده
اما از شرط نفزاید نزدیک شیخین بخلاف امام محمد واین از جنس نقدین دهد نه از خارج -
همه آنکاه که تخم از یکی بود واکر مشترک باشد خارج را بقدر ملک بخش کنند و باطل میشود مزارعه
بموت یکی از صاحب زمین و مزارع واکرچه کریب زمین وحفر نهر و تسویه مسنیات کرده باشد
و غرامه نکنند ورثه صاحب زمین و مزارع واکر وی بعد از زراعت قبل از نبات بمیرد در بقاء
او اختلاف است واکر بعد از نبات بمیرد باقی ماند در استحسان تا وقت استحصاد او و روا است فسخ
او بسبب دینی که مضطر کند صاحب زمین را به بیع او و مزارع را بیع صحیح هیچ حقی نه اما در دیانه لازم است
استرضاء او کما فی الخلاصه این قبل از نبات است والا تا حصاد نفروشد و موجب فسخ از جانب مزارع مرض است
و خیانه و قصد سفر و دخول در حرفه دیکر و اکر مدة مذکوره کذشته و هنوز زراعت نرسیده پس

بعامل است که صاحب زمین را اجر مثل بدهد تا برسیدن او و نفقه زراعه چون اجره سقی و حفظ و حصاد و جمع
و رفع بسوی بیدر و دیاس و تذریه و حفظ بر هر دو کس است بقدر حصه تا قسمه و بعده بر هر یکی ضبط حصه
خود است و شرط حصاد و مثل او بر عامل روا است نزدیک امام ابیوسف هو الصحیح وبه یفتی از جهة تعامل و
هو الصحیح و در ظاهر روایه فاسد است و از امام آمده که صحیح است و هو مختار اکثر مشایخ بلخ و این شرایط مذکوره
حکم و دیانة است که المال ما یفتی به و طیب آنست که در کتاب او کناه نیفتد و بجیولانی اینها او نرسد تا اکر محافظه
کند بر نمازها در موقت بجماعه اما یک نماز را تاخیر کند بواسطه اشتغال بزراعه طیب نباشد و همچنین
اکر کشت بی طهارة کند یا تاخیر کند اجرة را از جفاف عرق یا ثمن را از حلول اجل یا متفرق دهد بی رضاء
بایع و مستحب است که تخم با وضو باشد و در کوشه دو رکعه کذارد و کوید اللهم انا عبد ضعیف وسلمت هذا
الیک فسلمه لی و بارک لی فیها پس دو دو کوید ان کنت محفوظ و مبارک باشد و واجب که کیال با
وضو باشد و للابرکه نشود و بعد از کیل دوکانه کذارد و کوید یا رب القیت بذرا و اعطنی شیئا کثیرا
فاجعلها قوة طاعه لا قوة معصیه و اجعلنی من الشاکرین و همچنین در نشاند درختان و روا است دفع
اشجار بکسی که او را اصلاح دهد بمقابله جزء شایع از میوه و این چون مزارعه است در اختلاف و شروط
و احکام اما این بی ذکر مدة روا است و واقع میشود در این صورة بر مدة اول میوه که در آن سال
بر آید مکر درختی که صلاحیت میوه ندارد که در آن مدة شرط است واکر مدتی کوید که میوه در آن بر
نمی آید فاسد و عامل را اجر مثل باشد واکر مدة کوید که کاهی در آن بر می آید و کاهی نه روا بود پس
اکر در آن مدة بر آید همان شرط مرعی است والا فاسد شود و عامل را اجر مثل باشد و روا نبود اکر
وقت عقد مدرک بود و اصل آنست که در هر حال از دیاد بود روا باشد والا نه واکر یکی بمیرد عامل برد
قیام نماید یا وارث او و روا است فسخ او مکر بعذری زمین داد بکسی تا وی درخت بنشاند و زمین و
درخت در میان باشد روا نبود و عامل را قیمه غرس و اجره عمل دهد واکر شرط کنند که میوه یا درخت
در میان باشد روا بود خواه آن غرس صاحب زمین را باشد یا عامل را **باب نوزدهم در ذبایح**
بدانکه ذکوة اضطراری جراحتی است بهر جا چون قدرت بر جراحت حلق نباشد و ذکوة اختیاری ذبح است میان
حلق ولبه ای ذکوة یا سینه و بقولی از کردن پس بالای کره روا نبود و بقولی روا است و امام حافظ الدین

بخاری فتوی بیع مید لکمافی خزانة المفتین و **البرجندی** دعروق چهار اند حلقوم جای نفس و مجری
اب وطعام و دو شهرگ مجری خون و حلال میشود بقطع هر سه ازین چهار نزدیک امام هو الاصح و بقطع
ان دو و یکی ازین دو نزدیک امام ابی یوسف و بقطع اکثر هر یکی نزدیک امام محمد پس بقطع نصف کراهة
تحریمیة بود و بر باقی ازین بقطع اولین و اکثر اخرین قالوا هو الاصح و شرط نیست خروج خون و حرکة
اما اگر علم بحیوة نبود ازینها شرط هست پس بوجود ان یکی باتفاق خورده شود و علیه الفتوی کما فی
المختار و از امام محمد این سه امده و هرچه یا حیثیم ضم کرد حلال هست و اگر کتا دو نبر یا قیص کرد حلال
و اگر دران کشید نه موی خواست حلال هست و اگر خواب کرد نه هذا ایضا فی المختار و مکروه هست نخع ای
ایصال کارد بنخاع و این رکیست سفید در استخوان کردن و بقولی کشیدن سر انجیته ظهور مذبح
و بقولی شکستن سر قبل از سکون او از اضطراب و حاصل انست که انچه درد نوعیت حیوان باشد بلی
فایده مکروه هست چون جر مذبح و ذبح از جانب کردن و قطع سر یکبار و اجلا دکارد در بین ابواب
بعد از غلطانیدن و سلخ او قبل از سکون و ابانة عضوی قبل ازان و همچنین ذبح نزدیک مذاق
کما فی **الکنز** و ذبح مشرفه بولاده کما فی النصاب و در **هدایه** گفته که کشتن روی بغیر قبله و ذبح در شب
تنزیه هست در عوذ مستحب اگر دو گوسپند بیک تسمیه کشد خوردن دومی حلال نه اما اگر یکی بالای دیگر
غلطانند و هر دو را یکبار کشت هر دو حلال اند و در **مضراة** گفته که اگر عصافیر در دست جمع کرد و
تسمیه گفت و یکی را ذبح کرد پس دیگری را ذبح کرد و تسمیه نگفت این حلال نشود و اگر بر هم کارد راند بیک
تسمیه روا بود و اگر از شکم بز یا بشی بچه کشید و کشت بعد از اینکه زنده بود اگر حیوة او بعد از کشیدن بچه
بود حلال هست و الا نه در **مطالب** گفته که صید و مریضه که دران ها حیوة ذبیحه باشد قابل زکوة
نزدیک صاحبین و نزدیک امام قابل هست پس بزکوة حلال شود و علیه الفتوی و همچنین بز یا گاو که گرگ
شکم او را درید و در حیوة ذبیحه باشد و همچنین منخنقة و متردیة و نطیحة و ما اکل السبع و اگر چه
بجنبد کما فی الکنز و در **جامع** گفته حلال هست کشته مسلم و کتابی و اگر چه حربی یا زن معنی و مرد یا جنب
یا نا بریده یا کنگ یا دیوانه یا کودک باشد بشرط آنکه عاقل و ضابط باشد عاقل آنست که تسمیه داند و
بقولی حل او بتسمیة و بقولی حل و بقطع رگها و ضابط آنست که قادر باشد بر قطع رگها نه کشته و در

هدایه گفته

هدایه گفته و نه مجوسی و مرتد و نه صیدی که او را محرم کشد در حل یا حرم و نه صیدی که او در حرم کشد حلال
باشد یا محرم اما اگر محرم ذبح کند غیر صید کشته حلال بود و نه کشته تارک تسمیه عمدا ما بقی ناسی حلال هست و این
شرط هست در زکوة اختیاری در ذبح نزدیک ارسال در رمی تا اگر گوسفندی را غلطانید و گفت و غیر ازان
کشت حلال نه و اگر تیر انداخت یا ارسال کرد سوی شکاری با تسمیه و بغیر آن رسید حلال بود اگر بعد از اضجاع و
تسمیه بکارد دیگر کشت حلال بود و اگر بر تیری تسمیه گفت و غیر او انداخت نه و در **سراجی** گفته که چنانچه
تسمیه ذابح شرط هست تسمیه معین او نیز شرط هست چنانچه دست بر مذبح نهد یا شریک یکی حلال نه اگر بعد از
تسمیه با کسی سخن کند یا اب نوشد یا لقمه خورد یا کارد گیرد حلال بود و اگر سخن دراز کشد و عمل بسیار افتاد
مکروه بود و این بر قیاس گذشت در **هدایه** گفته اگر فصل کند بعمل کثیر حلال نبود چون بحدید کارد تسمیه گفت
و ذبح کرد برای قدوم امیر و جز ان از بزرگان حلال نه اما از برای مهمان حلال هست که آن از برای تعظیم
ولیست نه از برای خدا تعالی و لهذا پیش او برای خوردن نمینهند و بغیر می دهند و این از برای خلت
و لهذا پیش او می نهند تا بخورد و احسن گفتن بسم الله هست و منقول از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما و متداول بسم الله و الله اکبر هست و نزدیک امام حلوانی با واو مکروه هست و سنه در شتر نحر هست
و در گاو و گوسپند ذبح و عکس مکروه هست و نحر کند شتر را استاده و ذبح کند گاو و گوسپند را غلطیده
و ادب انست که غلطانیده شود بنرمی و بر پیسار روی بقبله و بسته شود سه قایمه او را ذبح کند بیمین
بکارد تیز و سرعت کند در ذبح و اجزای کارد بر حلق و لبند هست جراحت در هر حیوان مانوس چون
ماکیان و کبوتر و بز و شتر و اهو که وحشی شوند یا در جایی یا مغاکی افتند و ذبح ممکن نبود تا اگر
ماکیان بدرختی اویزد و اخذ او ممکن نبود و او را تیر زند حلال شود اما انگاه که خوف هلاک او بود
کما فی **السراجی** و الصیدیه و همچنین اگر شتری بر یکی حمله کند و کرفتن او ممکن نبود و او را بنیة زکوة
بکشد حلال شود و همچنین اگر بر گاو ولادت دشوار شود پس یکی دست در فرج او انداخت و
او را جراحت کرد و ذبح او ممکن نه حلال شود و همچنین اگر بزی در چاه افتاد و او را بنیزه زد حلال شود
خلافا للحسن رحمة الله تعالی **فصل اول** حلال نیست جنین میت که یافته شود در شکم ذبیحه نزدیک
امام و هو الصحیح و نزدیک صاحبین حلال هست اگر خلقة او تمام شده باشد و همچنین اگر ذنده بر آمد و آن

بارقول

فمرو وقت نماند که ذبح کرده شود کما فی البرجندی لیکن در ترغیب کفته باتفاق و نه حیوانی که صید کند
بنیش یا چنکل چون شیر و کرک و پلنک و پیل و یوز و سک و کفتار و بیل و روباه و کربه اهلی و دشتی
و سوسمار و سنجاب و خوک و همچنین خوک آبی فی روایة منه کما فی الصیدیه و بوزنه و خرس و موش دشتی
و راسو و شغال و چون عقاب و کرکس و چرغ و باز و باشه و شاهین و زغن و نحات و نه حشرات
چون موش و وزغه و کرفش و خارپشت و مار و کژدم و غوک و زنبور و پشه و شپش و مکس و کیک
و کنه و نه درازکوش اما کورخر حلال ست و اکرچه اهلی شود و اکر بچه از این دو باشد حکم مادر راست و نه
استر نزدیک امام و همچنین نزدیک صاحبیه و اکر نر اسپ باشد و همچنین اکر خر باشد بر اصح و نه اسپ نزدیک
امام و بقولی امام رجوع کرده از حرمة او قبل از موت به سه روز و علیه الفتوی یا بیهم مکروه بود تنزیه در ظاهر
روایة و هو الصحیح یا بتحریم و هو الاصح کما فی الخلاصة والهدایة و هو الصحیح کما فی الکنز والمغنی و قاضیخان
والعمادی و نزدیک صاحبیه حلال ست بی کراهة و حالا فتوی و عمل بر این ست کما فی الصیدیه
و نه زاغ جیفه خوار اما زاغی که کاه جیفه خورد و کاه دانه نزدیک امام حلال ست بی کراهة و هو الاصح
و نزدیک صاحبیه مکروه ست اما زاغی که همین دانه خورد حلال ست بی کراهت کما فی الجامع و
خزانة الفتاوی و باک نیست بفرشتک و قمری و کنجشک سیاه و زرد و رو کنجشک و فاخته و موسیچه و شرک
در یک رای لیکن در سراجی کفته باتفاق حرام ست و عدو یوم بروایتی از امام ابی یوسف لیکن در
جامع کفته که او به انواع حرام ست و هدهد و همچنین هر طوق دار کما فی خزانة المفتین و لکلک لیکن
از نظم کفته که فاخته و لکلک و عقاب مکروه ست و طاوس و شترمرغ و همچنین طوطی و علیه الفتوی و کوزن
و بط باجماع و تذرو و بهک و آهو و جیاری یعنی تغدری بقول الکل و کیک و کبوتر و دراج و کلنک
الکل فی الصیدیه در هدایه کفته مکروه ست هدهد اما موسیچه و فاخته و عکه و لکلک و نخام حلال ست
اما مستحب نه که الکل اینها مورث اند ست و در هدایه کفته که مکروه ست خفاش و هر طاییر مردار خوار و
ذبایح جن یعنی سرای خرید و ذبح کرد از خوف آنکه اکو نکند جن او بیازارد و مانند این و کاوی که برای
امیر کشتن مکروه تحریما و مستحق را مکروه شاید خوردن لیکن در برجندی کفته آنچه ذبح کنند برای قدوم
بزرکی یا در بناء نو و یا در کشت و کورستان حرام ست و در کنز کفته ذبح کرد در وقت قدوم سلطان

بالای

یا امیر یا رجوع لشکریان یا حاجیان یا پوشیدن تشریف بقول فضلی حرام ست و بقول امام اسمعیل کراهة سخت ست
و امام ابو حفص و ابو علی و عبد الله کاتب و عبد الواحد و ابو الحسن نوری فتوی داده اند بر کفر ذابح و حرفه
و بیجه اکر بر سر کور فرنتی یا شهیدی یا مزارعه در دروغ یا وقت نشانیدن تیر در خانه یا فرو بردن چک در چاه
یا ادبان کردن دیه بسمل کند کفر لازم آید و ذبیحه حرام بود و مرغ خانکی که غالب کرد نجاست سکی در کوشت
و بیضه وی مکروه ست شتر خر خورد و در آن آن ذبح کرده شد حلال ست و مکروه اما از مضمرات کفته کو سفند
خر خورده در آن آن ذبح کرده شد حلال ست بی کراهة و بعد از روزی یا اکثر یا کراهة در صیدیه کفته که
پیغامبر علیه السلام کوشت هفت جانور خورده شتر و بقر و کوسفند و مرغ خانکی و خرکوش و کورخر و حباری
در جامع کفته که شتر و کاو و کوسفند جلاله و ماکیان و ماکیان مخلاة مکروه اند بتنزیه اند پس چهل وی
و هفت و سه روز حبس کرده شوند و علف از حلال دهند و مختار در آن دو ده روز ست و در کوسفند چهار
و در ماکیان سه لیکن بر اصح تا زوال بوی کنده و غدود و ذکر و خصیه و مثانه و رک کردن و زهره و قضیب
مکروه ست بتنزیه و همچنین خونی که از لحم و جکر و طحال بر آید اما خون روان حرام قطعی ست و حلال نیست
حیوان آبی که توالد و معاش او در آب بود مکر ماهی که طافی نشود اما طافی که در آب بی آفة بمیرد و بر روی
ظاهر شود حلال نه و آنچه بآفة میرد حلال بود چنانچه هلاک شود از جهة ضیق مکان و تراکم یا کوبیدن
کژدم یا او را نیزه بر سد یا بخورد دوای را که در آب بیفکنند یا بافة شود درست در شکم سک یا
بافة شود بر روی زمین و پشت او بالا باشد نه اکر شکم او بالا باشد کما فی الجامع یا آب از وی منحسر شود
و اکر او را کرمی یا سردی آب بکشد خورده نشود نزدیک امام خلافا لمحمد و هذا اوفق و در مضمرات
کفته و علیه الفتوی و اکر بعض او در آب ست و بعض او بیرون اکر سر او بیرون ست حلال بود و الا اکر
اکثر او بر زمین باشد همچنین و الا نه در جامع کفته حلال ست ملخ بهمه انواع و اکرچه خود بمیرد و انواع
ماهی چون مارماهی و جریث و جز اینها زیرا که ذکوة ماکر بحر سی صید کند ملخ یا ماهی را یا مسلمی بتسمیه بعده
نکوید حلال بود نزدیک امام محمد مکروه ست بتحریم و هو الاصح والحاوی و طحاوی کفته که سمک صغار که مرده
و صلب از وجدا نشود بقول امام مکروه ست و از هدایه کفته که بهمه انواع ماهی حلال ست صغیر باشند
یا کبیر فصل در جامع کفته که صید حیوانی ست ممتنع متوحش بطبع که ممکن نشود اخذ او مکر بحیله نه ماکیان

وبط و نه کبوتر و نه اهلی متوحش اما اهوی مالوف صید است و این مباح است و از برای تلهی مکروه است و این
بحیوان است یا به تیر و حلال است صید هر حیوان که شکار کند بسنگ یا بحیکل بشرط انکه معلم باشد و جراحة کند تا
اگر بخفه یا بعود و بسینه بمرد حلال نه و علیه الفتوی و بقولی این نزدیک ربانی است و بقول شیخین حلال است در
یا زوچراغ این شرط نه تا اگر بیضا چنین کند باتفاق حلال بود و اما شرط نه و بقولی هست و بقولی
انگاه که جراحت صغیره باشد و بشرط انکه ارسال کند او را مسلم یا کتابی تسمیه گویان بصیدی و اگرچه معین
نباشد پس اگر یکی ارسال کرد و چندی از صیود گرفت خورده شوند مادام که در وجه ارسال باشند
و افتران تسمیه با رسال شرط است پس اگر ترک کند تسمیه را بعمد در وقت ارسال بعده زجر کند او را بتسمیه
و او را منزجر شد و او را کشت خورده نشود و همچنین اگر مجوسی یا مرتد یا کودک غیر عاقل ارسال کند
بخلاف اخرس و همچنین اگر از دست یکی بجهد و صیدی را بکشد چنانچه علم نباشد لانه لم ینقطع بوجود الشرط
هیچ یکی اما اگر بطن آدمی یا شجر گذاشت و آن صید بود حلال است کما فی البرجندی و بشرط عدم شرکة
انچه صید او حلال نبود چون غیر معلم یا معلم نامرسل نامتروک تسمیه بعمد پس اگر شرکة او در جراحة صید باشد
خورده نشود و اگر در اخذ باشد نه در جراحة کراهة تحریمیه بود بر صحیح و بشرط انکه مکث دراز نکند بعد از
ارسال برای استراحة تا اگر بعد از ان نانی خورد یا بول کند حلال نه و اگر یوز بعد از کمین گیرد حلال بود
و همچنین سگی که عادة او کمین بود و همچنین باز و بشرط انکه مرسل از طلب او نه نشیند و تعلیم سگ آنست که نخورد
از وسه بار بپایی نزدیک صاحبین و بروایتی از امام پس رابع حلال باشد و بروایتی از پی ثالث نیز
حلال است هو المختار کما فی المختار و اما نزدیک امام مفوض است برای معلم و صیاد در سایر سباع شرط است
ترک نواجابه در خواندن و فرستادن و یوز چون سگ است و اگر معلم خون صید خورد مضر نبود و تعلیم جنگل
دارانست که باز گردد بخواندن پس اگر معلم چیزی از و خورد صید نشود و انچه قبل از ین صید کرده انچه
خورده حرمة دران ظاهر نشود که محل رفت و انچه در احراز او نیامده باتفاق حرام است و انچه محرز است
در خانه او نزدیک امام حرام است خلافا لهما الکل فی الهدایة و اگر باز و بگریزد و اجابت نکند پس
انچه بعد از رجوع شکار کند خورده نشود اما این شرط است در وشرایط ذبح و تسمیه نزدیک رمی و جراحة
تا اگر او را بدق کشد نه و ترک قعود رامی یا طلب او از طلب او پس اگر از چشم او با تیر او غایب شد و دریا

بی او کرفت

بی او کرفت بی شغل دا او را با تیر خود یافت بی انکه دیده خورده شود در استحسان و همچنین اگر تحامل کرده
اما بیقین مید اند او تیر او باشد که جرح به تیر دست و اگر از و نشسته و او را مرده یافت خورده نشود و همچنین
اگر در وجرحی غیر جرح خود یابد کما فی الهدایة و مدة طلب بقول امام مقدر است به نیم روز تا شب تا اگر
ازین مدة متطاول خورده نشود اما از زیادات گفته که اگر کم از روز متطاول خورده شود و اگر او را زنده یافت
رذد کشد و اگر بعد درنگ کرد تا مرد حرام کرده این انگاه که وقت فراخ بود و بادی اله ذبح باشد و الا از شیخین
آمده که حلال است در ظاهر روایة این همه انگاه که در وحیوة زیاده از ذبیحه باشد و الا حلال است باجماع که این در
حکم مرده است تا اگر در ینحالة در آب افتد حرام نبود چنانچه بعد از موت او کما فی الهدایة و انچه کوز او را بعرض
کشد حلال نه و اگر جراحة کند حلال بود و کشته غلوله و سنگ گران نیز حرام است مگر چون او را تیزی باشد و جراحة
کند کما فی الجامع و اصل آنست که اگر متیقن شود موت او بجراحة حلال بود و اگر بثقل حرام بود و همچنین در شک
احتیاطا پس اگر بصیدی او تیغی یا کاردی افکند پس اگر او را بتیزی جراحة کرد حلال بود و اگر او را افگند
یا قبضه رسید نه اگر بصیدی انداخت و او را جراحة کرد پس در آب افتاد یا بالای بام یا دیواری یا درختی
افتاد و مرد حلال باشد اگر بصیدی ارسال کرد و غیر او را گرفت حلال بود و همچنین اگر بغیر صیدی رمی رسید
یا از یکی نافذ شود و بدیگری رسد اگر بصید انداخت و عضوی از وجدا کرد صید حلال است نه عضو چون
دست و پا و ران و اقل از نصف سر اما اگر صید را دو کند بطول یا بعرض یا سه بخشی کند و اکثر متصل بعجز باشد
یا نصف سر یا اکثر او را جدا کند هر دو حلال بود اما اگر یک بخشی او بجانب عجز باشد و دو بطرف سر نه کما
فی البرجندی و اما در جراحة تیر چون مذکور است کما فی الهدایة **باب بیستم در لقیط** رفع لقیط وا
ضلتر است و اگر خوف هلاک باشد فرض است و این حر است مگر انکه اقامة حجة کرده شود بر رقیه او یا کلان
باشد فرض است و این حر است مگر انکه اقامة حجة کرده شود بر رقیه او یا کلان باشد و تصدیق کند و نفقه
او در بیت المال است و ملتقط بنفقه متبرع است مگر چون امام امر کند که این دین بر وی است پس رجوع
کند بوی اگر کلان شود و بر بیت المال اگر در صغر بمیرد و چنان او در بیت المال است و ارث او نیز
روا است مگر انکه امام برای ملتقط دهد و او را از اخذ گرفته نشود مگر انکه باختیار خود دهد بعد رجوع
کند و نسبت او از کسی است که دعوی کند او را ملتقط باشد یا غیر او وقتی که دعوی نکند ملتقط و لقیط

ذنده باشد اما بعد از مردن او تصدیق کرده نشود غیر او را مگر بحجت واگر ذمی دعوی کند تصدیق کرده نشود و بقولی
الکاه که او را شوهر باشد والا ثابت شود واگر دو مرد دعوی کنند از هر دو ثابت شود واگر دو زن دعوی کنند
از هیچ یکی ثابت نشود و بقول امامین و نزدیک امام از هر دو ثابت شود واگر دعوی کنند از دو ثابت نشود
از هیچ یکی از و نزدیک امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد از سه کس ثابت شود نه از اکثر و نزدیک امام از اکثر
نیز ثابت شود واگر یکی از دو یا وی علامتی گوید از وی باشد واگر بنده دعوی کند یا ذمی ثابت شود و وی
حر و مسلم باشد مگر چون در دیه یا شهر یا سعید کفار یافته شود واگر بنده و حر یا ذمی و مسلم دعوی کنند اولی
باشد و مال که بر وی یا دابه او بود صرف کند ملتقط بر وی یا مر قاضی او لیکن ملتقط راست قبض هبه و صدقه او
و تسلیم او در حرفه الکاح او و تصرف در مال او و نه اجاره او بر اصح تا اجرة وی گیرد چنانچه عم را اجاره برادر زاده
روا نه اما مادر را رواست **باب بیست و یکم در لقطه** اخذ لقطه خوشتر هست و با خوف هلاک واجب است و این
با غیر مطلوب است چون خسته و پوست انار و خوشها باقیه بعد نقع غله و اینها اخذ مالک شود بر مختار یا مطلوب
و این امانت هست که نزدیک اخذ یا وجدان گواهان گیرد که برای رد میگیرم والا ضامن شود مگر چون ترک
اشهاد از جهت خوف ظالمی باشد واگر اختلاف افتد در اخذ برای رد و عدم آن ضمان کنند نزدیک امام هو
الصحیح و نزدیک امام محمد ضمان نکند که قول اوست با سوگند و همچنین نزدیک امام ابی یوسف بر اصح واگر مالک
او را تصدیق کند باتفاق ضامن نشود واگر اقرار کند که برای خود گرفته باتفاق ضمان کنند اگر بهمان جای
رد کند بعد از انتقال از انجا ضمان کنند و قبل از آن نه و از امام محمد آمده اگر بعد از سه گام رد کند بری
شود و بقولی این همه آنگاه که برای خود گیرد اما اگر برای رد گرفته ضامن نشود اصلا و واجب است تعریف
لقطه باقیه در جای وجدان و مجامع تا گمان برد که بعد از این طلبیده نخواهد شد هو المختار وهو الصحیح
و علیه الفتوی و تا سالی در ظاهر روایة نفیسه باشد یا خسیسه و از اصحاب با آمده که تعریف کند ده بیست
بیشتر را سالی و کمتر را تا ده ماهی و تا سه ده روزه تا دانق سه روز دانق را روزی و از سرخسی آمده که
کمتر از درم را روزی و درم مانند فلس نظر کند در یمینه و یسره بعده در دست فقیری نهد و در مانند ثمره
هما انجا تصدق کند یا بخورد اگر محتاج باشد و در مثل عیب هما اندم بخورد واگر چه غنی باشد و در صورتی
که بسال تقدیر کرده اند تعریف کرده شود در هر جمعه و بقولی هر ماهی و بقولی هر شش ماهی واگر تعریف

کند

229

٢٢٠

کند غنی او را یا مر او روا بود رواست دفع او بسوی امینی و مر او راست که از وی باز کرداند واگر از وی هلاک شود
ضمان نه اما غنی باقیه را تعریف کرده شود تا مدتی که گمان فساد او شود بی خلاف چون لحم و شیر و میوه تر و چون
مدة تعریف گذرد تصدق کند اگر خواهد لیکن فاضلتر آنست که نگاه بدارد او را یا ثمن او را پس اگر مالک او
پیدا شود اجازة کند و ثواب او را باشد یا از فقیر بگیرد اگر موجود باشد یا ضمان کنانند از ملتقط یا فقیر
اگر هلاک شود رجوع نکند هر یکی را بر دیگری بعد از تضمین و آنچه نفقه کند بر وی بی اذن حاکم تبرع است پس رجوع
نکند والا دین است پس رجوع کند لیکن بر اصح آنگاه که بر مالک دین کند و اجاره دهد قاضی با ملتقط با مر او آنچه را
که در وی نفعی باشد و ممکن باشد اجاره او نفقه کند بر وی از وی والا اذن کند ملتقط را باتفاق بر و اگر اصلح
باشد والا بفروشد و ثمن او را نگاه دارد و چون مالک بیاید نقض بیع نکند واگر با مر قاضی بنا شد مر او راست
نقض بیع در قائمه و تضمین بایع یا مشتری یا ثمن در هالکه و مر منفق راست که حبس کند لقطه را برای اخذ
نفقه پس اگر استناء آرد فروخته شود اگر هالک شود بعد از حبس ساقط شود اما قبل از حبس نه و چون
مدعی اقامة حجه کند واجب است دفع باو واگر چه نشانی گوید روا بود که بوی دهد او از و کفیل گیرد و جبرا
کرده نشود بر دفع اگر تصدیق نکند والا در جبر او اختلاف است واگر بعد از دفع بوی دیگری اقامة کرد
اگر موجود باشد از و بگیرد والا ضمان کنانند از هر یکی که خواهد و ملتقط رجوع کند بر اصح نه اخذ و نفع
گیرد ملتقط بآن بعد تعریف اگر فقیر باشد بی امر حاکم والا تصدق کند بر فقراء واگر چه اصل یا فرع یا زن
او باشد ملتقط فقیر فروخته بر خود خرج کرد بعده غنی شد بر مختار تصدق نکند بمثل او و دو زن جا
درهای خود بغادند یکی از ایشان جادر دیگری را کوفت و رفت زن دومی آن جادر دومی نفع نگیرد
مگر آنکه تصدق کند بر دختر فقیره خود یا مثل او بعده این دختر مر او را ببخشد پس این زمان انتفاع از و
روا بود و همچنین در مکعبی که دزدیده شود و بجای آن دیگر گذاشته و بقولی آنگاه که مکعب دومی
مثل اول یا اجود از وی باشد واگر اذون از وی باشد بی تکلف از و نفع بگیرد و کسی که بیج حمام گیرد
بجهاء از وی بر خود صرف کند اگر فقیر باشد والا بر فقیر و رواست که بان دفیر بخرد و در **مطالب** گفته
که امام حلوانی گفته که شیخ ما چنین میکرد و پاک ست بعرمی که در آب باید واگر چه او را قیمة باشد و نه بسبب
و کمتری که در آب روان باید ولو کثیرا و در **سراجی** گفته لقطه که معلوم شود که از ذمی ست او را تصدق نکند

وبیت المال نهد اگر لقطه از ملتقط گم شود در دست دیگری یابد با وی خصومت نکند یکی در صحرا مردوست که مصاحب او
شد او را فوت شد وباهل وی رد غریبی در خانه یکی مرد و وی اداری معروف نه داو فقیرست روا بود که مال وی را بخود صرف
کند دابه یا صید را بگیرد اگر گوید برای اخذ کردم اخذ مالک شود والا نه **باب بیست و دوم در دعوی** در جامع گفته
که دعوی اخبارست نزدیک قاضی یا حاکم بحق معلوم که مجزد باشد بر غیر حاضر و مدعی آنکه مجبور نباشد بر خصومت
و مدعا علیه آنکه مجبور بود و دعوی رد و گونه است صحیح که متعلق است بوی احضار خصم و مدعا و وجوب حضور
و جواب و اثبات و حلف و فاسد که بوی این احکام تعلق ندارند و دعوی صحیح نشود مگر بذکر آنچه قدر و جنس
او معلوم شود و بیان نوع و صفت و سبب شرط است و در دعوی قباله قدر کاغذ و وصف او و قدر مال شرط
است نه عدد خطوط و بذکر آنکه مدعا در تصرف خصم است بغیر حق دید او در زمین ثابت نشود مگر بحجت
یا علم قاضی نه بتصادق خصمین اما در منقول باقرار نیز ثابت شود و مطالبه مدعا مطلقا پس اگر گوید مرا بر وی
ده درم است دعوی او صحیح نباشد تا نگوید قاضی را که امر کن مرا و را تا عوض بدهد و بقولی صحیح باشد وهو الصحیح و
یا احضار مدعاء بعد از ثبوت ید در مجلس حکم تا اشاده کرده شود بوی در دعوی و شهادت و حلف الکاه
که احضار او ممکن باشد بلی مونت و الا نه پس اگر بوده باشد بار مه یا آسیا قاضی یا رسول وی آنجا حاضر شود
تا بعد از سماع دعوی و بینه حکم کند و اگر در خارج شهر باشد همانجا امضا کند کرو در مهلک ذکر قیمه کند
والاصح ندارد باتفاق همه روایات در ذکر رنگ و نوع و ماده کی و سن در روایه خلاف است لیکن در حاشیه
گفته که ذکر نوع و ماده کی براصح شرط است و در زمین ناچار است از ذکر حدود و اگرچه مشهور باشد
نزدیک امام و نزدیک صاحبیه در مشهوره و ذکر سه نزدیک هر سه کفایه کند و از ذکر اسماء اصحاب
حدود و ابا و اجداد ایشان مگر چون مشهور باشند و در دراهم وافوینم ذکر وزن شرط است کما فی **الهدایه**
و قبل از صحت دعوی جواب از خصم طلبیده نشود کما فی **قضاء الخلاصه** واگر مدعی از دعوی عاجز باشد
و صورت دعوی نویسد و چون دعوی صحیح یافت قاضی از خصم بپرسد اگر اقرار کند یا بعد از انکار او مدعی
اقامت کند حکم کند و چون اگر گوید گواه ندارم یا غایبند یا مریضند و سوگند طلبد قاضی او را سوگند دهد
و اگر قبل از طلب او سوگند دهد و مدعی طلب حلف کند او را بار دگر سوگند دهد و از **منیه** گفته که
تحلیف مدعی معتبر نیست و اگرچه در مجلس قاضی باشد پس قاضی او را سوگند دهد و عرض سوگند بروی سه بار

احوطست گوید که سوگند سه بار بر تو عرض خواهم کرد اگر حق دادی والا بر تو حکم خواهم کرد پس گوید سوگند
میدهم ترا بالله تعالی که فلان را بر تو چندین مال است اگر امتناع آورد باز گوید و باز گوید پس اگر امتناع آورد
یا خاموش ماند بی آفة حکم کند بعد و بر فور و بقولی خصاف قضا بفور بنکول شرط نیست پس رواست
و مهلت دهد او را دو روز یا سه روز و اگرچه سه بار عرض یمین کرده باشد اگر مدعی گوید گواهان حاضرند
در شهر یا مجلس و طلب حلف کند از و سوگند داده نشود او را نزدیک امام و هو الصحیح و نزدیک امام ابو یوسف
سوگند دهد او را و قول امام محمد مضطرب است و اگر گویند غایبند مسافت سفر سوگند داده شود و اگر حاضر
شوند شهادة ایشان مقبول است و اگرچه شرط کرده باشند نزدیک تحلیف که بعد این مسموع نخواهد شد
و همچنین اگر گوید گواه ندارم بعده گواه بیارد کما فی **الخلاصه** و همچنین شهادة شاهد بعد گفتن
او که گواه بر این ندارم یا اگر گوید گواهی دهم برین دروغی باشم کما فی **خزانه** و اگر بینه عادله حاضر دارد
و نمیگوید مرورا ست که او را سوگند دهد چنانچه سیف الائمه گفته لیکن شرف الائمه میگوید این انگاه که
طمع نکول او داشته باشد اما اگر طمع حلف در دروغ دارد معنی ندارد ونیست در تحلیف و قاضی از مدعا علیه
کفیل بنفس او گیرد یا سه روز بر صحیح حامل باشد یا وجیه مال حقیر باشد یا خطیر کما فی **الجامع** و این آنگا
است که گوید گواهان حاضر دارم در شهر تا اگر گوید که گواه ندارم یا غایب اند آنگاه کفیل نگیرد کما
فی **الصغایة** و اگر ابا آرد از عطاء کفیل ملازمت کند او را مدعی یا امینی تا سه روز مگر چون در سرای خود
درآید که این زمان بر در او نشیند و منع نکند او را از وضو و غسل خوردن و نه از عمل مگر چون ادای
مونت او را و اگر خوف کرد از او باشد او را با خود در آرد یا با وی بر در نشیند کما فی **قضاء الخزانه**
و زن را ملازمت نکند مگر امینه و ملازمت کند مسافر را تا آخر مجلس قاضی و سوگند بحق است جل جلاله
نه بمانند طلاق و عتاق که حرام است و بقولی که اگر خصم الحال کند رواست درین زمانه و اول ظاهر روایت است
پس میل کند قاضی بغیر او بر صحیح پس اگر قاضی او را سوگند دهد بغیر او و نکول آورد و قاضی حکم کرد نا
فذ نشود در قضاء خزانه گفته اگر بعد از سوگند بطلاق گواه آورد اگر گویند هزار دیناری قرض داده حکم کند
بمال به تفریق و اگر گویند بر وی هزار است بدهد و حکم کند و کنک و اگر گوید علیک عهد الله و میثاقه
ان کان کذا چون نعم بسر اشارت کند حالف باشد و بالله الکان کذا و در قضاء **سراجی** گفته اگر بیش

یکی قاضی یا حکم سوگند را حرمة دهد وایة ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا بخواند
و روا است که تغلیظ کند بصفات چنانچه بالله الطالب المدرک المهلک الحی الذی لا یموت ابدا نه بزمان
چون اول و آخر و نه بمکان چون منبر و مسجد و سوگند داده شود بر حاصل چنانچه میان شما بیع یا نکاح
اکنون قایم نیست و بر تو اکنون رد لازم نیست و از تو اکنون باین نیست نه بر سبب چنانچه نفروخته
و نکاح نکرده و طلاق باین نداده وقتی که مضر شود مدعی پس اینزمان بر سبب داده شود چنانچه
در دعوی شفعه بجوار یا سبب منکر نشود چنانچه بنده مسلم دعوی عتق کند بر خواجه لیکن در
ذو الید اگر در دست هیچ یکی نباشد هر دو ساقط شوند وان زن کسی است که تصدیق او کند و اگر تاریخ
گویند سابق احق است و اگر بینه ندارند وزن تصدیق یکی کند از ان او باشد پس اگر بعد ازین دیگر اقامة
کرد حکم کند برای وی و اگر هر دو اقامة کنند و تاریخ گویند سابق اولی باشد و الا معدل و الا حکم کند برای
مقر له و اگر یکی از خارجین اقامة کنند و حکم کرده شد برای وی و بقولی نه و اگر بعد ان اقامة ذی الید
حکم خارج اقامة کند حکم کرده نشود بر و مگر چون سابقه اقامة کند اگر اقامة کنند بر شراء چیزی از ذی ید
هر یکی را نصف او باشد بنصف ثمن یا ترک او مگر چون مورخ باشد یا اسبق ایهما الخ که تلقی ملک از یک
جهة باشد و الا حکم کند میان هر دو نزد امام و مورخ را نزدیک ربانی یوسف کو شیخ الاسلام است
و امام سرخسی گفته که نزدیک همه میان هر دو باشد و اگر یکی از ایشان ذاید باشد اگر تلقی از یک جهة
باشد مر ذی الید را باشد و اگر الا خارج را مگر چون تاریخ او سابق باشد و شراء او احق است از هبه وصدقه
و رهن یا قبض و شراء و مهر برابر است و ترجیح نیست بکثرة شهود در مختار الفتاوی گفته دعوی
دین کرد و دعوی ایفا کرد حکم کرده شود باداء ما یا مختار فقیه ابی جعفر و فقیه ابی اللیث این است
تا راه احتیال بند شود بر هزار اقامة کرد و اداء دین اداء او ابراء اقامة کرد قبول است دعوی مالی میکند
دعوی بقاضی میگوید پرس بچه سبب جبر کرده شود بر بیان سبب بر مختار باب بیست و سیوم در شهادة
در جامع گفته شهادة اخبار است بحق یکی بر غیر او پاک نیست بتحرز از تحمل اگر متعین نبود و الا واجب است
و اداء او بطلب مدعی فرض است پس اگر امتناع آرد از غیر عذر ظاهر اثم گردد و اگر داند که حق او
ضایع میشود فاسق گردد تا اگر بعده شهادة دهد قبول نباشد مگر چون از سلطان یا غیری ترسد یا دانستن

کردی

کردی اقرار بباطل کرده یا داند که قاضی عدل یا قبول شهادة نخواهد شد و اخفاء او در حدود فاضلتر است
و فی الحدیث من ستر علی مسلم ستر الله علیه فی الدنیا و الاخرة کما فی الهدایة و در سرقة اخذ گویند نه سرق
تا حق بنده ضایع نشود بقطع و نصاب او معروف تا چهار مرد است و در سرقة و قذف و شرب و قصاص
دو مرد است و در بکارة و ولادت و عیوب و زنان که مردان دگور را اطلاع نباشد یک زن بسند است
تا اگر زنی بر ثیابة مبیعه بشرط بکارت گواهی دهد مسموع باشد در حق ثبوت دعوی نکند تا بایع از
سوگند نکول نیارد که فسخ عقد بعد از قبض بحجة ضعیفة روا نه کما فی الهدایة و اگر مردی بر بکارة یا ولادت
یا بقاء گواهی دهد بر اصح قبول باشد و در غیر اینها چون نکاح و رضاع و طلاق و عتاق و بیع و وکالة
و وصایة دو مرد یا یک مرد و دو زن و در حوادث صبیان مکتب گواهی معلم تنها قبول است اما گواهی
کودکان بر جراحات و نمری ثیاب که در ملاعب باشد و گواهی زنان بر جراحة حمام و زندانیان بر آنچه
در اینها در زندان افتد نه کما فی الخلاصة و شرط جواز قبول حریت است و بلوغ و اسلام و شرط وجوب
ادا و حریت علاوه ای از چار از محرمات دین پس قبول شهادة غیر عدل هر دو واجب نه اما اگر قبول
کند و حکم کند روا بود کما فی شرح الوقایة لیکن اثم گردد و لفظ شهادة تا اگر اعلم یا اتیقن گوید قبول
نباشد و حاکم بر ظاهر مسلم اکتفا کند نزدیک امام و از حال گواهان نپرسد تا خصم طعن نکند مگر در حدود
و قصاص و نزدیک صاحبین چاره نیست که در سر و علن پرسد در همه حقها از امه و بنده و کافر
سوگند بر حاصل دهد و سوگند داده شود بر علم کسی را که او را چیزی ارث آمد پس دعوی کند
دیگری او را بر تیات اگر بخشنده شده چیزی مراد را یا بخرد او را بی نیة پس یکی دعوی کند بلی
نیة که این چیز مرد راست پس موهوب و مشتری سوگند خورند که آن چیز ملک مدعی نیست و اگر
منکر فدای یمین دهد یا صلح کند از و روا بود و ولایة استحلاف نماند اما بیع یمین روا نه و پس ازین
استحلاف او روا است فصل اوّل اگر اختلاف افتد در قدر مبیع یا ثمن حکم کند برای مبرهن و اگر
هر دو اقامة کنند برای مثبت زیادة اگر در هر دو اختلاف افتد بایع گوید یک بنده بده هزار و
مشتری گوید بیکی و اقامة کردند حجة آن در ثمن و حجة این در مبیع معتبر است و اگر اختلاف افتد در یکی
یا هر دو گواه ندارند راضی شود هر یکی بزیادتی که دعوی میکند او را دیگر الا هر دو سوگند خورند

لیکن رد م

231

بالله بیکی فروخته ام و بدو نخریده ام و این قبل از قبض مبیع نه بعد از و سوگند دهد اولا مشتری را در حا
بر صحیح و فسخ کنند بیع را بطلب یکی والا ترک کنند هر دو را تا بر چیزی صلح کنند و کسی که نکول کند ملزوم گردد
این همه در بیع عین بثمن است اما در عین بعین و ثمن بثمن هر کرا خواهد اول سوگند دهد و تحالف
نیست در اجل و شرط خیار و قبض ثمن بلکه منکر سوگند کند و نه در قدر ثمن بعد هلاک مبیع بر صحیح بلکه
مشتری سوگند خورد و نزدیک امام محمد هر دو سوگند خورند و فسخ کنند بر قیمه او و روز قبض و نه بعد
از هلاک او و اینجا نیز مشتری سوگند خورد مگر آنکه راضی شود بایع بترک حصه هالک اگر اختلاف افتد
در متاع خانه پس آنچه مختص باشد بزنان چون سوار خمار و دراع و ملاءة زنان کیرد بیمین مگر چون
شوهر صانع و بایع او باشد و آنچه مختص باشد بمردان چون عمامه و کلاه و قمیص و تیغ و کتاب شوهر
گیرد با یمین مگر چون صانع و بایع او باشد و همچنین نزدیک طرفین آنچه صلاح باشد برای هر دو چون
نقود و اوانی و فرش و مواشی و منازل و کروم و مزارع و نزدیک امام ابویوسف زن قدر جهاز خود
بگیرد و باقی شوهر گیرد با سوگند و اگر یکی از زوجین بمیرد پس مشکل فرزنده را باشد با یمین نزدیک
امام و مر شوهر را یا وارث او را نزدیک امام محمد و مرزن را با وارث او را فقط جهاز او باقی شوهر را
یا وارث او را نزدیک قاضی اگر اختلاف افتد در میان بایع و شوهر بعد موت دختران کویند که جهاز
عاریت بوده و این کویند که ملک بوده قول اوست و مختار یکی چون عرف بین عرف باشد **فصل**
ساقط شود نزدیک امام دعوی ملک مطلق با قامة ذی الید بر ودیعه یا عاریه یا رهن یا موجر
یا مغصوب از زید و اگرچه معروف بود بحیل بخلاف امام ابویوسف و همچنین بعلم قاضی و یا قرار مدعی
و با قامة بر اقرار او بودیعه و اگر کویند و دیعه نهاد نزد من کسی که او را نمیشناسم باسم و نسب
و اگرچه کواهان او را میشناسند و اگر کواهان نمیشناسند او را مگر بروی نزدیک امام ساقط
شود و نزدیک امام محمد نه مدعی میگوید از من دزدیده شده یا تو از من دزدیده یا غصب کرده
و ذو الید اقامة بر ودیعه کردند و اگر آن میگوید از غایبی خریده ام و این میگوید از وی بمن
ودیعه است بی اقامة ساقط شود کما فی الهدایه **فصل سوم** در حجة خارج در دعوی ملک مطلق
احق است از جهت ذی الید و اگرچه توقیت کنند نزدیک امام ابویوسف موقت احق است نزدیک امام

محمد

مطلق احق است اگر دعوی کردند بنکاح زنی که در دست یکی باشد و اقامة خارج احق است و بقولی ذو الید از جهت آن
واهل آن ذات که عدل باشند نه طامع و فقیر باید که وی فقیه باشد یا اسباب جرح و تعدیل بداند و اگرچه خصم طعن
نکند و علیه الفتوی پس بسوی رسولی یا کتابی بنهان فرستد که در ونامهای شهود و انساب و حلی و محال
ایشان باشد و وی زیر عادل و مستور و فاسق عدل و مستور و فاسق و الله اعلم نویسد و قاضی در غیر علل
بمدعی گوید در کواهان بیفزای و اظهار نکند و تزکیه یکی بسند است و دو احوط نزدیک شیخین و نزدیک
عدد شرط است این در تزکیه سر است اما در علانیه اهلیه و عدد شرط است این در تزکیه باجماع چون علانیه و در
ترجمه شاهد و خصمین و در رسالة این نقل کلام قاضی بمزکی یا عکس یکی نزدیک ان دو کافی است و عدد
نزدیک این یکی شرط است و تعدیل خصم رواست مگر چون فاسق یا مستور باشد لیکن در **هدایه** گفته نزدیک
صاحبین نه و از نشان آمده که قبولست اگر چنین گوید که شهود عدل اند اما درینجا خطا خورده اند و فرا موش
کرده اند و الا معترف بحق خواهد شد و اگر قاضی از جرح و عدالة آگاه باشد نپرسد و چون شاهد در یک
قضیه عدل شد در دیگر از و نپرسد مگر چون مدة در از در میان افتد و درین حد قولست و صحیح دو قول است
شش ماه و تفویض بقاضی و رواست که کواهی دهد بهرچه شنود چون بیع و اقرار و طلاق و قذف
و بهرچه بیند چون غصب و قتل نه با نچه از شاهد شنود مگر چون او را کواه گیرد و نه با نچه خط خود
نوشته یابد و حادثه یاد نباشد نزدیک امام و نزدیک صاحبیه روا بود و علیه الفتوی و امام خصاف
گفته که شرط صحة شهادة نزدیک امام آنست که یاد آید او را حادثه و مبلغ مال و صفه او و تاریخ او
و اگر کواهی دهد کاذب باشد و نزدیک امام ابویوسف آنکه خط مستودع باشد والا نه و اگرچه تیقن کند
که خاتم اوست و نزدیک امام محمد آنکه یاد آرد که خط اوست و بیقین و نه بتسامع مگر در نسب و موت
و نکاح و دخول بزن و ولایة قاضی که چون دو مرد یا یک مرد و دو زن اخبار کنند رواست که کواهی دهد
و عدالة شرط نه لیکن در هدایه شرط کرده و باید که طلاق کنند تا اگر گویند بتسامع کواهی میدهیم نشنوند
اینهمه آنگاه که شاهد متهم نباشد چون وارث و موصی له و الا نه و در خبر موة و حیاة اعتبار عدل راست و
در عدیین موت او و رواست شهادة بر زوجیه کسی را که بیند مرد و زن را در خانه یا انبساط ازواج
چون عتاق و تقبیل بر ملکیه کسی را که بیند چیزی را غیر از رقیق کبیر در دست کسی که او را بر وی و نام و نسب

میشناسند و او در وی چون مالکان تصرف میکند و با این همه شرط است بر ما خذ که در دل افتد که از آن ویست
این و اینجا نیز اطلاق کند و اگر گوید که بحکم ید گواهی میدهم گواهی او باطل شود بر صحیح و همین است قول ائمه ثلثه
در هدایه گفته روا است گواهی و او را بر بنده و گواه که معروف برقیت باشند و اگر معروف نباشند اما کودن کان
غیر معبر نه روا بود و الا نه و از ائمه ثلثه آمده که روا بود و در برجندی گفته که تصرف باستخدام معتبر نیست
که گاه حر نیز خدمت میکند فصل یکم روا است قبول گواهی از اهل هوا چون اهوای ایشان بکفر نرساند
و الا بو مسلم قبول نه و از ذمی بر ذمی مطلقا و بر مستامن و از مستامن بر مستامن و در جامع گفته الکاه که
از یک دار باشند و الا نه چنانچه شهادة مستامن بر ذمی و کافر بر مسلم و کاذب بر مسلم و کافر و از اقلف
که بعذر کبیر و خوف هلاک مختون نشده مگر چون ترک کند از جهت سبکی و از خصی و از ولد زنا و از امرای
سلطان لیکن درین زمانه نه گفته اند اگر عدول باشند قبول است و الا نه هو الصحیح اما صدر شهید گفته
که شهادة رئیس و جابی در کوچه و شهر و صراف قبول کرده نشود اما شهادة عمال وقف بر صحیح روا نه
گویند که وزیر هارون نزد امام ابی یوسف گواهی داد امام فرمود گواه دیگر بیار وزیر گله نزد خلیفه
برد خلیفه گفت که این وزیر عدل است امام فرمود که از وی شنیده ام که تو را گفت من بنده تو ام اگر
صادق است گواهی بنده روا نه و اگر کاذب است شهادت کاذب روا نه کما فی المضمرات پس خلیفه گفت
اگر تو گواهی دهی هم نشنوم پرسید چرا فرمود از آنکه بجماعة نمی آئی گفت بکار مسلمانان مشغولم
فرمود که پیغامبر علیه السلام لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق پس هارون حکم کرد تا در سرای او مسجد
بنا کردند و اینجا نیز بجماعة گذاردن گرفت کما فی البرجندی و برای برادر و او در کما فی الکنز و خال
و ابوین رضاعی کما فی السراجیة و خشوعه در بیبه و ختن و زن و پسر و پدر کما فی الخزانة و رهاست
قبول گواهی برای اصول و فروع و زوجین کما فی الجامع و نه از برای بنده و مکاتب و ام ولد و نه
از برای شریک در آنچه شریک باشند اما در غیر آن چون نکاح و وصیه و حدود قبول است و نه از مخنث
که مشابه باشد بزنان در تزین و تمکین اما اگر در سخن او لین باشد و در اعضاء او تکسر صغیر بدانند سفید
قبول است و او چون خنثی است بمنزله یک زن و نه از نابینا و اگر گاه تحمل بینا بود اگر مشهود منقول است
مقبول است اجماعا و اگر دین یا زمین باشد نزدیک طرفین نه خلافاً له و این جای است که اینجا التسامع جاری

شود

شود و الا باجماع قبول است اما اگر بعد از اداء نابینا شود قاضی حکم نکند نزدیک طرفین چنانچه گنگ یا دیوانه یا فاسق که قیام اهلیه
وقت حکم شرط است بخلاف موت و غیبه کما فی الهدایه و نزدیک امام ابی یوسف حکم کند و هو الاظهر کما فی شرح الوقایه
و نه از بنده و مانند او و نه از محدود در قذف و اگر چه توبه کند اما اگر بعد از حد چهار گواه بیاید بر صحیح مقبول
الشهادة و اگر محدود توبه کند گواهی او قبول است و همچنین محدود در شرب و مثل او و فاسق بعد از توبه
و باید که اثار توبه در وی پیدا شود و این مفوض است برای معدل یا قاضی هو الصحیح و نه از دشمن بسبب دنیا
و اگر عداوت دینی باشد روا بود و علامت عداوة است از فرحه بغم او و غم بفرح او و بقول بعرف معروف
شود و نه از توجه کرده معصیه غیر نه بر معصیه خود و همچنان بر فوت متاع بگناه کما فی المضمرات و نه از مدمن
شرب اشعر به مسکره از برای لهو نه از برای تداوی اما مصر بر خمر ساقط العدالة است و اگر چه نیت لهو نکند
و نه از جالس مجلس فجور و نه از لاعب بطیور که بازی حرام است اما ممسک پی تطیر عدالت و همچنین خروج
از شهر برای دید و مرام امیر نه از جهت تعظیم یا اعتبار لیکن از خلاصه گفته اگر برای تعظیم غیر مستحق بر امل نه از جهت
اعتبار عدالت او ساقط شود و علیه الفتوی و نه از مغنی برای غیر اما از مغنی برای خود از جهت دفع غم قبول است
و نه از مغنیه و اگر چه شعری از حکمه خواند مطلقا که رفع صوت او را حرام است کما فی الجامع و نه از کسی که در حمام
یا در جماعة مردم بی ازار در آید و اگر چه یکبار لیکن در برجندی گفته که عادت کرده و نه از اکل ربوا لیکن در
هدایه گفته الکاه که مصر باشد و نه از بازنده نرد و نه از شطرنج با زینت طعام یا تفویت نماز یا اکثار حلف
و نه از کسی که بول کند بر راه میان مردم و نه از کسی که بخورد در راه میان قومی حسوتی و همچنین آنچه
قادح مروة باشد چون صحبة اراذل و کثرة مزاح و حرفه مکیه مانند دباغه و حیاکه و حجامه بی ضرورة و همچنین
رفتن در بازار با زیر اویل تنها و نه از کسی که ظاهر کند سب سلف را چون صحابه و تابعین و مجتهدین رضوان
الله تعالی علیهم اما از شاتم اهل و ممالک و اولاد قبول است مگر آنکه در هر روز و هر ساعة باشد و نه
از خنثی که انتقال کند بسبب فقیه و لو عالما و نه از راکب بحر هند که وی نفس و دین خود را در خطر افکند و نه
گواهی راکب از جهت تجارة و جز آن قبول است و هو الصواب و نه از ساکن دار حرب که مکثر سواد ایشان و مشبه
بدیشان باشد تا مالی یابد و در سراجی گفته و نه از تارک جماعة یا جمعه مگر وی چون امام را تفسیق کند و
اقتدا بوی مکروه داند و نه از آن شوالة و نه از مرتکب کبیره و این را یا اصر آنچه میان مسلمانان قبیح باشد

ونه از اجیری تلمیذ خاص اما از اجیر مشترک روا بود ونه از اجیر یوم یا ماه یا عام استحسانا اگر شهادة یکی از
برای علتی ردکرد وبعد از ذهاب ان باز دران حادثه گواهی داد بشنود مگر در رق وکفر وعمی وصغر
ودر جامع گفته ونه از شاعر که هجو کند واگر مدح کند اگر غالب صدقی بود قبولست والانه در مضمرات گفته ونه
از نخاسیان ودلالان که کاذب می باشند ونه از بخیل ونه از موخر فرض بعد از وجوب اگر وقت او معین
باشد چون نماز وروزه مگر بعذر والانه چون زکوة وحج در ماخوذ فقیه ابی اللیث اگر تاخیر این بی عذر
باشد عدالة او ساقط شود مدعی دعوی غمتوا اند کرد قاضی بد وکسی گفت تا امور امو ختند بعده معلمان
گواهی دادن قبولست اگر عدل باشند وقاضی را این کار رواست در هدایه گفته کسی که از کبایر پرهیز
کند وبر صغایر مصر باشد واز کارها فیاده ونا مردة اجتناب نماید وحسنات او بر سیئات غالب باشند
وی بر صحیح عدل بود تا اگر محتسب کبایر صد خسته دارد ونود ونه صغیره عدل باشد واگر یک خسته ودو صغیره
دارد نه لیکن از قضاء خلاصه گفته که مختار آنست که مصر باشد بر کبایر یا اگر ارتکاب کبیره را چند بار
شهادة وقبول باشد وقبول نیست گواهی بر جرح مجرد ای خارج نفسق او کند واثبات نکند بر وی حق را
از شرع یا بنده چنانچه گوید که این شاهد فاسق است یا دبوا خوار اما اگر گوید که مدعی قرار کرده بفسق
شهود یا بانکه ایشان عبید اند یا قذف یا شرکاء مدعی یا داده ام من بایشان مالی تا بر من گواهی دهند
قبول باشد فصل دوم شرط قبول شهادة دو چیز است یکی موافقة او با دعوی در معنی پس در دعوی
ملک مطلق شهادة بسبب شراء قبول است ودر عکس اختلاف است واگر دعوی ابا کند وگواهی دادند
بصلح قبول است اگر صلح بجنس حق باشد ودیگر اتفاق شاهدین در لفظ ومعنی نزدیک امام ونزدیک صاحبینه
اعتبار بر متفق راست پس اگر یکی بیکهزار یا یک طلاق گواهی دهد ودیگر بدو نزدیک امام نشود ونزدیک
صاحبینه اقل لازم شود وصحیح اول است اما در یکهزار ویکهزار ویکصد وبا نفاق اقل ثابت شود چون دعوی
اکثر باشد واگر مدعی اقل باشد یا از زاید ساکت ماند گواهی ساقط اکثر نشود مگر چون توفیق دهد بقضاء
زاید یا ابراء او واگر در دعوی دو هزار یکی گواهی دادند باتفاق شود در هدایه گفته یکی از گواهان
هزار میگوید که پانصد داه ان ثابت شود این مسموع نه که یکی است مگر چون دیگری با وی گواهی داد وی
باید که وی بر هزار دگواهی ندهد تا او به پانصد اقرار نکند در عمادیه گفته اختلاف شود در زمان ومکان

درماندن

درماندن بیع وشرا وطلاق وعتاق واقرار مانع ودر ماندن غصب ونکاح مانع است وکلیه آنست که در قول مانع نیست
ودر فعل مانع است وهمچنین قولی که قول شرط صحة او بود در دعوی دین سبب بگفت وگواهان گفت شنود وهمچنین
در عکس بر صحیح فصل سیوم در جامع گفته مقبولست گواهی بر گواهی مگر در حد وقود بدو شرط تعذر حضور اصل
بموت یا بمرض که بان نتوانند رفت وهمچنین مخدره ومسجون والی مادر مسجون قاضی خلاف است یا بسفر
شرعی وعلیه الفتوی پس اگر اصل بعد از حضور بشب بمنزل تواند رفت شهادة فرع قبول نبود اما در
گفته که مقبولست نزدیک اکثر وعلیه الفتوی ودیگر شهادة عدد از هر اصل نه تعاین فرعین ابن وآن پس گواهی
دهند ومرد از اصلی یکبار واز اصلی دیگر بار دیگر واصل نزدیک نحل گوید گواه شو بر گواهی من بچنین
وفرع نزدیک قاضی گوید گواهی میدهم بر گواهی فلان بچنین پس احتیاج بدو کافیست باید وشنیدن
مختار فقیه ابی اللیث وامام سرخسی اینست وهو اسهل والیسر وهو الاصح ورواست تعدیل فرع عدل
اصل سنو ردا واگر اصل کنک باشد یا فاسق یا مرتد یا اعمی از فرع نشنود وتعدیل یکی از فرعین عدل
فرع دیگر مستو ردا وانکار اصل مبطل شهادة فرع است یعنی اصل گوید مرا از این حادثه گواهی نیست بس مرد
یا غایب شد اما با حضور اصل شهادة فرع اعتبار ندارد واگرچه منکر شود باب بیست چهارم در قضا
اهلیة قضا باسلام است وحریة وعقل وبلوغ اما عدالة شرط اولویة است ودر ظاهر روایة ورواست تنفید
قضا از فاسق یعنی مسلمی که اقدام کند بر کبیره یا اصرار نماید بر صغیره لیکن واجب است که تقلید او کرده نشود
پس ولی اثم باشد در تقلید او وقاضی ومفتی اثمند باعمال بعنایة مرجوا اگر در مسئله اصح وصحیح یافته نشود
باعمال آن اثم کردد کما فی فواید القاضی الامامی وفتوی فاسق قبول نه ویقول هست واگر قاضی عدل
فاسق شود باخذ رشوة یا زنا ومثل آن عزل کرده شود یعنی واجب است بر ولی عزل او کما فی الظهیریة
یا مستحق عزل شود یعنی نیکو بود عزل او اینست ظاهر روایة وهو الصحیح وعلیه الفتوی ویقول منعزل شود
وهو المروی عن العلماء الثلثة اما حکم او بعد فسق نافذ است بقول امام بزد وی وباطل است بقول
خصاف در آنچه رشوة گرفته نه در غیر او ماخوذ امام حلوانی وامام سرخسی اینست لیکن در هدایه
گفته اگر رشوة گرفته قضا کند یا بعد از قضا گیرد یا پسر او یا کسی که شهادة وی برای او روا نه ستاند
قضا او نافذ نه واگر توبه کند وماخوذ باز گرداند بر قضا ماند وهمچنین اگر کاتب یا اعوان او با مر وی رشا

وفی المحیط وفی المنتقی قضاة ثلثة ببغداد کل
قاضی علی موضع معلوم وفی الذخیرة وکان احدهم
قاضی البلدة والاخر قاضی العسکر والثالث عدة الحکام
بقسم القضاء

وفی الشامیة ... السلطان ... قاضیا علی ...
... اصل الکوره ... تقلید القضاء

وفی الفتاوی العتابیة ولا یاخذ الرزق من بیت المال ...
لیس بالاستیجار ولا یاخذ الرزق لانه فی بیت مال ...
لانه یعمل للاهل ... الکورة ... علی ...
... للقاضی ...

او کیوند کما فی الجامع و کسی که برشوة قضا کیرد قاضی نشود هو الصحیح پس قضاء او در اجتهاد بر نافذ نشود وفی
دیکر او را باطل کند چنانچه قضاء قاضی بشفعاء نزدیک بعضی واجب است که عالم باشد بفقه و ثقه بود و اجتهاد
بر صحیح شرط اولویت است و از امام ابو یوسف آمده که متورع عالم بفرایض بهتر است از مجتهد و نحو اهل قضا
بزبان و نه بدل و در بنا بد در و مکر و انق بعدل و فی الحدیث من جعل قاضیا بین الناس فقد ذبح
بغیر سکین کویند که یکی از قضاة بین حدیث از در اکرد بعده حلاق را طلبید وی حلق او را میکرد ناکاه
عطسه زد و موسی باو رسید و سر او را بیش او انداخت کما فی الکفایه و فی الحدیث القضاء یحشرون
مع السلاطین والعلماء یحشرون مع الانبیاء و کما فی الخلاصه کویند که امام از قضا امتناع آورد تا چندتا
تازیانه خورد و امام محمد نیز تا بنجاه و چند روز مقید ماند و دخول در وی صحیح رخصة است اکره ابنه بلا
آیم در مسعودی کفته که چون امام شبها بر دست راست بیاسودی چند مسئله وضع کردی و بر آیتی هر اد
سد و چون بر دست چپ کشتی مر اجوابها کفتی بامداد بمسجد دینه کوفه رفتی اصحاب تفاسیر بر دست
راست وی بودند نشسته و اصحاب اخبار بر دست چپ وی و کبرای جمع وی با ختها و انجوی کفته بودی
بآیته و اخبار و اجماع ایشان راست آمدی کفتندی ای امام مسلمانان احمد که شما وضع کرده بودید بآیته
هم باخبار هم باجماع امه راست آمد امام با نشادی ان تکبیر کفتی و حاضران جمع وی بر موافقه تکبیر
کفتند او از ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که ابو حنیفه مسئله وضع کرده که بآیته و اخبار
و اجماع امه راست آمده است ایشان نیز تکبیر کفتند و از اینجاست که شافعی کفته که جمله عالمان عیال امام
ابی حنیفه اند در فقه یعنی زیر دست وی اند و بعضی کفته اند که مسئله از هشت بیر بیرون آید انچه اصول اند
چهار بیر اند وان امام را مسلم است اما چهار بیر اجیه دو از ان نیز امام را مسلم اند کسی وی را در بن
خلاف نکرده و در دو باقی که اختلاف کرده اند از ان نیز بقسمه یکی امام را آمد پس هفت بیر امام را
مسلم شود یکی باقی علماء را فریضه زنان از میراث هشتم حصه می باشد پس درست آمد سخن شافعی
در توصیف کفته از کشف که امام فرموده رضی الله تعالی عنه که اورد نشد بر من وقت نمازی
مکر انکه بر وضو بودم و بطریق عمد هرکز دروغی نکفتم و از مناقب سمری که خاموشی امام دراز بودی
بسیار نکو و باریک نظر بود در فقه و لطیف استخراج در علم و عمل صابر بود و اکر فقری بودی او را غنی

کرده اندی

کرده اندی و با اصحاب خود مواساة بسیار کردی و در عید با طریقه بر و احسان بجا آوردی خرقه وی صفه خرازی بود و
خانه بود بر ... که در ان خرازی میکرد و چون آتش حسد ابن لیلی شعله زدی کفتی بخرت بن هذا الخزاز
با بن لفظ که من هذا النساج و حال انکه محترف مرتبه محبوبیه حق تعالی دارد بحکم حدیث ان الله یحب المؤمن المحترف
و امام با وجود تجروی در علم جرة میفروخت و از ان میخورد از جهة قوت حلال ابراهیم بن عیینه برادر سفیان
دین کرانی بود زیاده بر چهل هزار درم صاحب دین وی را حبس کرد چون امام را این واقعه استماع افتاد
و از سبب عیال بذل سوال مبتلا شد بمجلس امام آمد خواست که چیزی بطلبید حیا او را مانع شد امام بفراست
دانست چون وی برخاست امام از عقب وی رفت و منزل او را معلوم کردی و شب بنجهزار درم کوفته
در خانه وی انداخت و فرمود و صفت الها الرجل علی بابک شیئا هو لک و بر کشت تا خاطرش بذل کو فتن سالم
نکرد و در رعایت تعظیم والده بان مرتبه میکرد که یا و در یک کاسه طعام نمیخورد که شاید چشم وی بر موضعی
افتد و بان مایل شود و من از ان درم و تناول کنم و از وی عاصی شوم و از ساخته رضاء حق تعالی دور
شوم اسد بن عمرو از اجله تلامذت امام است کفت که امام چهل سال بوضوء نماز خفتن نماز بامداد
کذارد و تمامی قران را در یکرکعت میخواند و آواز کریه او همسایها می شنیدند و جعفر بن زیاد الاحمر
کفته که عدد ختمات امام در موضعی که رحلت کرده غیر سایر مواضع بهفت هزار رسیده است اما طرفی
صوم او در کشف آورده که روزی روزه میداشت و روزی تناول میکرد بعده بیش از وفاة صوم
هر روز میداشت و هر روز ختمی میکرد و در روز رمضان دو ختم در آخر جواهر الفتاوی آورده
که امام هر سال احرام حرم محترم بسته اند چنان مدة عمر پنجاه و پنج حج کزارده اند و از عبد یحیی ابن عبد العزیز
مرویست که در خدمة امام جعفر صادق بودم رضی الله تعالی عنه در مجلس ح که امام ابو حنیفه رضی الله
عنه بمجلس وی در آمد امام برخاست و تحیه و سلام تمام نمود و معانقه کرد و بپرسید از احوال الکتاب
نمود یا از احوال خادمان او بپرسید بعد از مجلس یکی از امام پرسید میشناسی این مرد را کفت که
نادان تر از تو کسی ندیدم می بینی که از احوال او و خدم او می پرسم و میپرسی که میشناسی او را بعد
لب بتحسین او کشود و کفت هذا ابو حنیفه افقه بلد در کشف از عثمان بن ... کفته ابو حنیفه افقه
من حماد و من النخعی و من علقمة و اسود در فصول ستة آورده از امام غزالی که کفت والله الذی لا اله الا هو

که معتقد من آنست که ابوحنیفه غواص ترین امت مصطفی ست صلی الله علیه وسلم که بر حقایق معانی فقه اما چون فهم ما

در بعضی مسایل بغور سخن او نرسید بر ما لازم شد بحسب فهم خود بر موجب اجتهاد عمل کردن در حاشیه فصول

آورده که چون امام بروضه مقدسه نبویه علی رافدها السلام والتحیة اندر آمد و رو بروضه نوشت و گفت السلام

علیک یا سید المرسلین از دیوار حظیره مقدسه جواب آمد وعلیک السلام یا امام المسلمین و در مسند امام بلخی آورده

که چون امام بصحبت امام زاده زید بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم در آمد گفتند که وی فقیه و عالم

کوفه ست پس متوجه امام گشت و پرسید مفتاح نماز و افتتاح او و استفتاح او چه چیزست فرمود مفتاحها

الطهور و افتتاحها التکبیر و استفتاحها فمنهم من یقول وجهت وجهی آمده و نحن نجیب سبحانک اللهم الخ

امام زاده فرمود انکه بقصه نوبتی بخدمت امام جعفر صادق رسید پرسید کدام سوره ست که مفتتح وی

بتحمید و وسط وی اخلاص و آخر وی دعاست فرمود فاتحه بعده پرسید کدام کلمه است که اولش کفر و آخرش

شهادة ست فرمود لا اله الا الله باز پرسید قتل بناحق زیاده ست در گناه یا زنا فرمود قتل پرسید پس چرا

در قتل بدو گواه بسند ست و در زنا بچهار مقصود پوشیدن منکر و رفع اشاعه فاحشه دیگر آنکه زنا

گناهیست میان خدا تعالی و بنده و قتل حق بنده ست باز پرسید که ذکر را مثل حظ انثیین چرا باشد

فرمود که زن عیال مردست پرسید که غایط الخبث از منی ست پس چرا در ان استنجاست و درین غسل فرموده

دفعا للحرج پس امام زبان مبارک بثنا و دعا کشود و گفت لا عدمتک شخصک فی امة جدی مردی بود

خود گفت در رمضان اگر از فرمان من امتناع آری بر من سه طلاق باشی امام او را بسفر حکم کرد و گفت

از شهر بیرون رفته افطار کند بعد از ان انچه خواهید گویند میان منصور و زنش گفت و گوی شد

امام را حاضر کردند منصور گفت حق تعالی بهر مردی چهار زن حلال کرده و کنیزک انچه میسر شود امام

فرمود آری اما بران نفقه که عدل و قسم شرعی مرعی باشد وان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة پس

منصور گفت انا رب یا داب الله ولا التعدی لحد ارجع یا ابا حنیفة جزاک الله خیرا زنش تحفه ملوکانه

فرستاد اما قبول نکرد و منصور ده هزار درم و دو را زکوبش مصری و کنیزکی حاضر کرد و در قبول

ان الحاح کرد امام بضرورت قبول بعد از مدتی هم باز گردانید منصور گفت انت من العلماء الذین

قال الله فی شانهم وقال الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن امن وعمل صالحا یا ابا حنیفة لک

هم

همه عالمه لا تنتج بالدنیا بزدوی گفته وقع الکل فی شبکة الا ابوحنیفه زودی وی شخص را بقتل حکم کرد امام او را

بتاخیر رخصت کرده و گفت حدثنی ابن ابی اوفی من النبی علیه السلام اذا کان یوم القیامة ماذی منادی قبل

العرش الا فلیقم من کان له علی اجر فلا یقوم یومئذ الا من قدر و عفا فیقال له ادخل الجنة بغیر حساب قال الله

جزاء سیئة سیئة مثلها فمن عفا و اصلح فاجره علی الله منصور گفت جزاک الله خیرا و از عفو کرد ابن

هبیره روزی بمحضر امام عود از نار بگرد امام فرمود از موجبات نار به پرهیز و رد مظالم کن وی

پنجاه هزار درم طلبید و قبل از غروب آفتاب بفقرا داد و صباح عیشی بما لکان رد کرد در خیرات

الحسان گفته که سبب وفاة امام چنان بود که منصور خلیفه او را برای قضا طلبید امام ابا فرمود پس

محبس امر کرد و انجا رساله کرد و قبول نکرد پس حکم کرد که هر روز بر او زنند و ده تازیانه بزنند و در بازار

نادند اکنند پس بر او زدند و سخت زدند تا خون از عقب امام روان شد باز در مجلس بردند

تا عدد اسواط بصد و ده رسید امام قبول نکرد بانکه بر وی تنگی سخت کردند حتی الماکل والمشرب تا ده

روز بعده امام بگریست و دعا کرد و بعد از پنج روز وفات یافت و بروایتی قدح زهر آلود بوی دادند تا

بنوشد بگرفت و ننوشید و فرمود میدانم انچه در ویست و خود را نمیکشم بعده بقهر در دهن او ریختند

چون از موت آگاه شد بسجده رفت و جان در سجده داد رضی الله تعالی عنه و رحمه رحمة واسعة واسعة

و اتفاق کرده اند که انرا سن یکصد و پنجاه بود در رجب و بقولی در شعبان و بقولی در نصف شوال

و بقولی در نیمه اول رمضان کما فی التصحیف من المواهب و جز جماد و لد نگذاشت و بعد از وفات امام

از پنجاه و پنج کس برداشتند و بمحل غسل آوردند و حسن بن عماده قاضی بغداد او را غسل داد ابو رجا

عبد الله بروایت ربحت ابن سماک گوید که بعد از غسل او دیدم سطری رسته بر جبهه او یا ایتها النفس المطمئنة

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و بر دست راست او ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون

و بر دست چپ او انا لا نضیع اجر من احسن عملا و بر شکم او یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و چون در جنازه

نهادند آواز آمد یا قایم اللیل یا طویل القیام یا صایم الیوم یا کثیر الصیام اتاک السید ما تبتغی من جنة الخلد

و دار السلام و چون در قبر نهادند آواز آمد فروح و ریحان و جنة نعیم کما فی القشیریه و پوشیده نماند

که اهل حال و کشف چیزها می بینند و می شنوند که مخصوص ایشانست شاید که این واقعه از انجا باشد کما

في الترصيف وچون از غسل امام فارغ شدند چندان خلق جمع شدند که عدد آن ندانند مگر حق تعالی و از غایت کثرت
و تقرب بجنازه وی چوب شکست و سقف‌ها ضربند و گفت فقد مظلوما مرحوما و ضربت علی الدنیا فوهدت
عفا او ویت بالوان العذاب فضربت و لو بوکت بعد کمن یقوم مقامک لما بکیتا علیک و شمرده شدند کسانی که
بروی نماز گزاردند بقولی پنجاه هزار و بقولی بیشتر و الی نماز بر وی شش بار اعاده کردند آخرین حماد و
پسر وی بود نماز گزاردند و وصیت کرده بود که او را بقابر خیزران دفن کنند بجانب شرقی که زمین او پاک است
صدقه گفته و او مستجاب الدعوات بود که بعد از دفن امام تا سه شب این آواز شنیده میشد ذهب الفقه
فلا فقه لکم فاتقوا الله و کونوا خلفا مات نعمان فمن هذا الذی یحیی اللیل اذا سعفا و جیا در آن شب که بستند
گفته الله که روایت کرده نشنیده آمد که بند کان بیشتر از دوز وفات کما في الملتقط ابن مبارک که پسر کوی امام
استاد و گفت رحمک الله یا ابراهیم و حماد مردند و خلف تو اکذا اشتند و تو مردی و بر روی زمین هیچ خلف
نکذاشتی از بسیار یکی بیست یکی از اینها آل محمد بن الحسن را بخواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد فرمود
شناختم را آوند علم و حال انکه تو اعذاب کنم نمیده از ابی یوسف پرسید گفت اولا با تو است از پی بجنین طبقه
با ذات ابیحنیفه پرسید و گفت که او علی علیین است گویند که شافعی در روضه منوره امام گاه شد اید و بنزدیک
میت دعا میکرد بر جای قول بکیار مرتب آمد و نماز گذارد و دست در تکبیر یکمرتبه برنداشت و بود آنجا
حنفی نجد و قنوت نخواند پرسیده شد گفت از جهت ادب این امام که مخفی او خلاف اوکنم و همچنین
نه بسمله جهر کرده تا نبا نه وان اینجاست که شافعی در مدح او گفته والحق در الفاف داریست قصیده
لقد زان البلاد و من علیها امام المسلمین ابو حنیفه بآیات و اسناد و فقه کآیات الزبور علی الصحیفه امام
باما رفي الاسلام نورا اسا للرسول و للخلیفه فما بالمشرقین له نظیر ولا بالمغربین ولا بکوفه فلعنه ربنا اعداد
رمل علی من رد قول ابی حنیفه اگر گویند که شافعی با چنین اعتقاد چرا مخالفت او کرد گوئیم که مجتهد را تقلید از
اکابر اینان و مداهنت که تقلید نکنم هیچ یکی را از اصحاب و تابعین مگر ابو حنیفه را رضی الله تعالی عنهم
که حضرت عیسی علی نبینا و علیه التحایا بعد از نزول حکم بمذهب او خواهد کرد کما في الفصول الستة در مطالب گفته
که واجب است بر همه که تقلید کنند امامی را که اورع و اعلم علما بوده و اقرب ایشان بحضرة رسالت صلی الله تعالی
علیه و سلم و من اولاد الامام شیخ الزهاد والعباد ابو اسماعیل حماد کان الغالب علیه الدین والزهد والورع

مع علم

مع علم بالفقه و کتابة للحدیث از والد خود روایت حدیث دارد و در فن فقه مهارت تمام داشت علم کلام و خزانه در
زبان وی ما شیخ داود عقد اخوة لبسته وی از آن ده کس است که مدار حلقه درس امام بوده الله و کان علی مذهب والده
و تفقه علیه و افتی فی زمنه و کان في طبعه ابو یوسف و محمد و زفر توفي في ذي القعدة سنة ست و سبعین و مائة
الکل من الترصیف والطبقات و من احفاده الامام ابو عبد الله اسماعیل بن حماد بن ابیحنیفه رضي الله تعالی عنهم
ذوالفضائل الشریفة والخصائل المنیفة کان اماما بلا دفوع تفقه علی ابیه حماد والحسن بن زیاد و لم یدرک جده و سمع
الحدیث وابیه و مالک بن مغول والقاسم بن معن کان موصوفا بالزهد والعبادة والعدل في الاحکام و ولي
القضاء ببغداد ثم بالبصرة و کان بصیرا عارفا بالاحکام والوقایع والنوازل والحوادث صالحا دینا عابدا محمد بن علی الله
القاری گفته که از گاه عمر بن خطاب رضي الله تعالی عنه تا امروز هیچ قاضی اعلم از وی نبوده گفتند و نه حسن گفت
لا والله لا یا امام ابی یوسف مختلط بود و بعلم فقه از عمود و باخود در فقاهت چنان ترقی کرد که با وی مزاحمة
نمیکرد و اکر بکسی رسیدی او را شان عظیم بود استادی لیکن در جانی بجا رحق بیوست در خلافه مأمون در سنة
دویست و دوازده کما في الطبقات صنف الکتب للجامع فی الفقه عن جده و له الرد علی القدریة و یختلف الیه
ابو سعید الروعي من اصحابنا وی را جاریه بود طحان که رافضی بود او را دو استر بود یکی را ابو بکر گفتی و دیگری
را عمر شبی او را یکی از آن دو لگد زد و بکشت امام گفت که جد من را جنون کرده باین نظر کنید که قاتل او عمر خواهد
بود دیدند همچنان بود قاله الیافعي بعضی از تلامذه امام چه که اصحاب ایشان بعد رسیده است و اگر چه بعضی را
بحصد تنجیح کرده قاضي القضاة الاسلامیة و منبع الکمالات الانسیة الامام الهمام والحبر القمقام ابو یوسف
یعقوب بن ابراهیم القاضي الانصاري الاوسي البجلي الکوفي روح الله تعالی روحه و زاد فتوحه در مناقب
ضمیری میگوید از ابو یوسف که گفت که جد من اسعد در روز خندق از گرد بدن شطر مبارک آنحضرة علیه الصلوة
والسلام وی را خورد شمرده و ویرا بدست مبارک مسح کرده گفت آن مسح در میان ما خواهد بود تا قیامت
و چون کسی بابی یوسف نظر کردی چنان لامع می بود که گویا روغن مالیده انا ثار آن مسح ولادت او
در سال صد و سیزده بود در کوفه در زمان هشام بن عبد الملک کما في الترصیف وای از فرزندان ابي
رجامه الضاریست رضي الله تعالی عنه وی در علم تفسیر و معاذی و اشعار بکمال بود خاصه در علم فقه که در فنون
بود و منزله عظیم داشت تا عماد بن مالک گوید که در میان یاران امام کسی مثل او نبود وی ده هزار حدیث

یاد داشت کما فی الحاوی وی اولا از اصحاب حدیث بود بعد از ان بفقه پیش عبد الرحمن بن ابی لیلی کرد بعده
ده بخدمت امام پیوست و امام اورا بسبب تنگدستی مرهٔ چهارصد درم داد و بعد از کد شدن وقتی صد درم
بداد و همچنین در هر مدتی مقداری انعام میکرد تا انکه تمام اول و با لجمله وی اول کسیست که تالیف کرد در اصول
فقه بر مذهب امام صاحب جامع الاصول گفته کان اماما عالما حافظا کبیر القدر فقیها فاضلا عظیم المحل
فی الحدیث والفقه و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و علی بن المدینی خلاف نکرده اند در آن که وی در نقل ثقه
و معتمد است و کسی را پیش وی در علم و ورع یا وقار و دینه تقدیم نبوده وی اول کسیست که اورا قاضی القضاة و افقه
الفقها و سید العلما ملقب کرده اند در منتظم گفته که امام شهادت میکرد که ابو یوسف داناترین مردم است
و امام غزالی گفته که متابعت وی در حدیث از همه مردم بیشتر است در نفحات که چون وی بسخن در آمدی
ادمی بیهوش و متحیر شدی از وقت کلام او گویند زبیده خاتون کنیزکی داشت در غایت حسن و جمال
ادها رون بروی عاشق بود چون خاتون برین مطلع شد سوگند کرد که این کنیزک را نبخشد و نفروشد
چون بفقها رجوع کردند هیچ یکی حل او نتوانست کرد تا ربیع امام ابو یوسف را در مجلس آورد امام گفت نصف
وی را ببخشد و نصفی را آزاد کند همه تصدیق داشتند الکلام من الترصیف ابن سماعه گوید ابو یوسف
بعد از قضا هر روز دویست رکعة نماز میگذارد وی گفت که هفده سال مصاحب ابیحنیفه بودم که معارف میکردم
اورا هیچ فطر و اضحی و هرگز نمازی نکردم نه فرض و نه نفل مگر که دعا کردم ابیحنیفه را حماد راهی گفته که روزی
امام نشسته بود ابو یوسف از یمین وی و زفر از یسار روی و بهم در مسئله مباحثه میکردند هر قول که
ابو یوسف میگفت زفر اورا میشکست و هرچه این میگفت ان اورا میشکست تا بانگ نماز ظهر را گفتند الغاه امام دست
دست بر زانوی زفر زد و گفت طمع مبر بسیار است شهری را که ابو یوسف آنجا باشد و حکم کرد برای ابو یوسف
بر زفر کما فی المختار الاختیار روزی حال ابو طالب در حلقه امام در آمد و اصحاب او ندا کرده میکردند و ابو یوسف
اواز سخت بلند میکرد وی آمده بسر این استاد چنانکه معلوم نکرد چون ساعتی رفت امام اورا نموده تقدم
ما فیا مک وی گفت تعجب می آید مرا از شدت صوت و نشاطی در فدا کرده و امروز سیوم روزست که وی عیال
وی چیز نخورده اند کما فی الحاوی گویند که یکبار امام ابو یوسف مریض شد و با امام چیزی فوت اکرد تند قبول نکرد
بعده ظاهر شد که زنده بود از امام پرسیدند فرمود که حق تعالی میفرماید من عمل صالحا من ذکر او انثی و

هو مومن فلنحیینه حیوة طیبة و او عمل صالح کرده و این را یافته خلف بن ایوب گوید که در سفر حج میرفتم و چند شکل داشتم
نزد امام رفتم و من هر مسئله که میگفتم وی حل میکرد با عجوزی در آمد و در گوش او چیزی گفت امام بسته شد فرمود که
در خانه من دختری آمد و زن از جهت شده دختر را که اشته رفت با من چهار درم بود با این عجوز دادم که از برای
آن صبیه گوسپند خرد و به آن شیر میوه را اکنون آمد و گفت که یکم از پنج درم نمیدهد و من از ادم انجبه و لمن
مشغول شد بپیش من صره زر از کمر کشیدم و پیش وی بنهادم و گفتم که این حلال طیبست امام از او گفت و باز تعلیم
کوی مشغول شد من از انجا بر آمدم و گفتم که حلال است مرا که اکنون تعلیم کنم و بحج رفتم چون باز گشتم یافتم که قاضی شده
ما در گوشه استادیم که از سرای خلیفه بدر آمد و گفت یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید روزی خلیفه با امام
بر آمد و در زینت و حشمت و الجا کنا سی بود مجوسی یکی گفت که با امام بگویند که پیغمبر شما گفته الدنیا سجن المؤمن و جنة
الکافر و تو با این حشمت و من با این تنگی امام فرمود که انچه حق تعالی برای کفار اماده کرده این نسبت ان گویا جنت است
وانچه برای مومنان اماده کرده این نسبت گویا سجن است چون امام محتضر شد مناجات کرد الهی میدانی که در حادثه
نظر بکتاب تو میکردم و اگر در آن نمییافتم نظر در حدیث پیغامبر تو میکردم و اگر نمییافتم نظر در اقوال اصحابه میکردم
و اگر نمی یافتم ابو حنیفه را بدل میکردم و میان خود و میان تو الهی میدانی که در حادثه نظر هیچ ضعیف و فقیری بیش
من مخاصمه نکرده اند مگر انکه در اینجا برابری کرده ام و در لمح مایل نشده است بقوی الهی اگر چنین است بیامرز مرا الکل
فی مختصر التبعی و بروایتی فرمود که مگر ملکا له جهودی را با خلیفه با رون مخاصمه شد و من نتوانستم که خلیفه را بگویم
که برابر جهود شود لیکن جهود را گفتم که با خلیفه برابر بنشیند کما فی حاشیة الکنز ابراهیم بن الجراح که یکی از کبار اصحاب
عطا بن رباح تلمیذ ابن عباس بود رضی الله تعالی عنهم و مخصوص بود بعلم مناسک گوید که بعیادت امام رضی الله
تعالی عنه در آمدم و وی از غایة مرض بیهوش بود و چون چشم فرا کرد مرا دید و پرسید که رمی پیاده فاضل
ترست یا سواره گفتم پیاده وی مرا تخطیه کرد باز گفتم سواره هم تخطیه کرد پس فرمود انچه او وقفه است پیاده
فاضلترست و الا سواره پس وداع کردم چون بیش در آمد او از زنان شنیدم که امام برحمت حق پیوسته پس
اگر چیزی از مذاکرة علم فاضلتر بودی امام در یحاله از آن بگذ بدی کما فی الظهیریة و نیکه امام برحمت حق پیوست
عباد که من العوام گفت که امروز چنان سزاوار است که اهل اسلام میان خود تعزیت کنند کما فی ملتقط
توفی علی راس سبعین سنة یوم الخمیس وقت الظهر لخمس خلون من ربیع الآخر سنة احدی و اثنین و ثمانین

ومایة کما فی الطبقات وابن السماک الکوفی الواعظ المتوفی فی سنة ثلث وثمانین ومایة قال الیافعی یکی از اعداء امام
بعد از فوت او بنماز جنازه نرسید روز دیگر او را محزون ومتأسف دیدند پرسیدند گفت دوش در خواب
دیدم بستانها آراسته ومواضع پاکیزه بکمال رتبه پرسیدم گفتم این کرامت او را بچه سبب حاصل شد گفتند بسبب صبر و
تحمل وی بر مشقة تعلم علم کما فی الترصیف گویند که شیخ معروف کرخی بعد از نماز فجر کسی را تعین کرد تا بخانه حضرت
امام ابویوسف رود وخبر جنازه شریف ایشان بیارد آن کس چون بمنزل ایشان رفت انبوه جام عجیب وغوغاء
غریب یافت وفرصت نبود که باز گردد نماز را گذارد وباز گشت چون خبر رسانید شیخ بسیار متاسف ومتالم شد
پرسیدند که ایا تاسف میکنی بر مردی از اصحاب سلطان که قاضی شده در عیشه دنیا بوده گفت که شب بخواب
دیدم که درهای بهشت گشاده اند ومن اندرون شدم می بینم که درگاه بلند وبارگاه ارجمندست ودران انواع
باغها واجناس نعمتها موجود وحور وغلمان منتظر جادر آرایش وصفا داده اند پرسیدم که این از آن کیست
گفتند که امروز امام ابویوسف قاضی بجا می آید گفتم سبحان الله بچه سبب مستحق این کرامت شده گفتند بسبب تعلیم
ومردم را علم وحرکت عشرت بر ایذا او ایشان کما فی الطبقات شمس العلماء المجتهدین وبدر الفقهاء البحرین وحید
عصره وفقیه دهره الملقب بالامام الربانی قاضی القضاة الامام محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی مولده الکوفی
نشاء در ولادت امام اکثر بر آنند که در سنه اثنین وثلثین ومایة واقع شده در واسط در کوفه نشو ونما
یافته وی موصوف بود بکمالات ومنزلة عظیم داشت در کثرة روایة ورای وتصنیف علوم ودر نسب ابن عم
امام ست شافعی گوید ندیدم مردی عالمتر بحلال وحرام وناسخ ومنسوخ از وی وهیچ کس فصیح تر از وی نیافتم هرگاه
که سخن میگوید گمان میبردم که قرآن بلغه او نازل شده وهم وی گفته الحمد لله الذی اعاننی فی الفقه
بمحمد بن الحسن وهم وی گفته که امام سخن میکند بقدر عقول ما واگر سخن کند بقدر عقل خود هرآینه فهم نتوانیم
کرد احمد بن حنبل را پرسیدند که این مسایل دقیقه را از کجا آوردی گفت از کتب محمد بن الحسن
که از پدر من سی هزار درهم مانده بود هزار را صرف نحو وشعر کردم وبقیه را صرف فقه محمد بن سماعه گوید
که عیسی بن ابان را دلالة میکردم بمجلس امام محمد ومیگفت که ایشان مخالفت حدیث میکنند الغرض یکبار
او را در صحبت امام آوردم وگفتم این پسر برادر تو ابان ست واو را معرفه حدیث بسیار است ومیگوید که شما
مخالفت حدیث میکنید امام فرمود ای فرزند چه دیدی از ما که چنین گفتی گواهی مده تا نشنوی پس

وی

وی از بیست وپنج نوع از حدیث پرسید وامام میگفت واز منسوخ خبر میداد تا جواب تمام کرد چون از مجلس برآمدیم گفت
میان ما دو تو رستری بود الحمد لله که مرتفع شد پس صحبت امام گرفت تا فقیه شد گفته اند که مسائل امام هزار هزار
وهفتاد هزار وسی مسئله است الکل فی مختار که زراعت کرد فقه را ابن مسعود وآب داد او را علقمه و
بدرود او را نخعی وبکوفت او را حماد روا کرد او را ابوحنیفه وخمیر کرد او را ابویوسف ونان پخت از و محمد ومردم
از نان او میخورند والاعتبار للوصف الاخیر وی سماع حدیث کرده از امام ابوحنیفه وسفیان ثوری ومالک
بن مغول وکتابت حدیث کرده از مالک بن ابی عمرو اوزاعی وابویوسف قاضی در بغداد ساکن شد وبحدیث
از وی روایة دارد امام شافعی وهشام وجز ایشان امام گفت اول نوبه که بخدمت امام آمدم پرسید قرآن یاد
داری گفتم نه فرمود برو یاد گیر بعده بفقه مشغول شو برگشتم وبحفظ پرداختم بعد از هفت روز آمدم فرمود
بگفته بودم که قرآن یاد گیر گفت یاد گرفتم شافعی گفت ندیدم هیچ حبه جسم عاقلتر از محمد بن الحسن وی
در دست سالکی در مسجد کوفه مجلس درس منعقد داشت وبر طالبان فتح باب افاده کرد گفته اند که مسایل او
هزار وصد وهفتاد هزار است وزیادت در محیط از امام سوال کردند که تصانیف را فهرس کن همچنان کرد
عدد آن بچهار صد وبروایتی بچهار هزار وصد رسید ومدت سلامت او امام را ده سال میتی بود چنانچه در حقایق
منظومه وطبقات ومذهب تصریح کرده اند که در وقت فوت امام هژده ساله بوده اند گویند امام را بجهة قبول
قضا بند کردند قریب دو ماه الکل من الترصیف وامام ببالین هرگز نمی خفت ودیمی نشست وگرد او کتب ونیز اهن
بر میکشید ودر دیوان ده کنیزک رومیه علم میخواندند تا جواب بیابد ودر یک گوشه سبد با دبان می نهاد ودیگر
میگریست پرسیده شد که چرا نمیخسپی گفت چگونه تضع کار امة وتخریب دین کنم گفتند چرا می نشینی گفت
که خواب از گرمی ست واز جامه ست ودر بن این طشتی داشتی پر آب هرگاه که خواب آمدی بر آب تن زدی
وکثرت کسب از جهة آنست که علم ثقیل ست چون یکی گران میشود دیگر میگیرم کما فی الحاوی گویند
که استعمال وی بعلم بحدی رسید که جامه دیگری می انداختند واولیم را برآورده میشستند او را در خانه
خروسی بود بانگ میکرد گفت مرا مشغول میکند او را بکشید پس او را بکشتند کما فی مرویست
که چون از زانوی اجتهاد دیبی آورد میفرمود لذات الافکار خیر من لذات الابکار گویند که یکی از احبار نصاری
بسیاری از علما را دریافته بود ومسلمان شده چون امام جامع کبیر تصنیف کرد وی از ان مطالعه کرده مسلمان شد

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 9

مجتهد نعمانی بر این اتفاق کرده اند و شیخ که را از علماء نعمانی در حیله اخلاف نسبت
مگر آنکه نزدیک شمس الائمه سرخسی اگر سرود کند برای دفع وحشت چنانکه
غیر بشنود حرام نبود و از ذخیره گفته که بقول در عرس باک نه و بقول در اعیاد
و بقولی از برای دفع وحشت اما نزدیک شیخ الاسلام خواهرزاده گفته
که نزدیک علماء ما اینهمه مکروه است و شیخ کمال الدین در کتاب اشراق گفته که
غنا نزدیک ابوحنیفه رح و اهل عراق حرام است و نزدیک امام شافعی رح
مکروه است یعنی حرام و مشهور از مذهب مالک نیز همین است و امام احمد
حنبل در اهل عراق داخلست و شیخ شهاب الدین در عوارف گفته که بقول آنکه
که اجماع کرده اند همه علماء بر حرمت سماع و مبالغه کرده اند و از مغنی گفته که لهو اخذ
غنا است و مستحل او کافر است و مبتلا او منافق است و فی الحدیث و
اِنَّ الْغِنَاءَ يُنْبِتُ النِّفَاقَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ النَّبَاتَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ
بِيَدِهِ لَا يَرْفَعُ رَجُلٌ صَوْتَهُ بِالْغِنَاءِ إِلَّا عَلَى كَتِفَيْهِ شَيْطَانَانِ أَحَدُهُمَا عَلَى
هٰذَا الْجَانِبِ وَالْآخَرُ عَنْ هٰذَا الْجَانِبِ ~~والآخر عن هذا الجانب~~ يَضْرِبَانِهِ
بِأَرْجُلِهِمَا حَتَّى يَسْكُتَ و در خبر است که صوفی چون رقص میکند شیطان انگشت
در دبر او می آرد با یمین و شمال و نیزه زند و در شرعه مطالب گفته که قرآن
شنیدن حلال است و سرود شنیدن حرام است و قصائد شعر و دو مشابه
تر اند پس مکروه باشند ۱۹ و تقبیل اجنبیه و امارد و همچنین عناق و مس و شمیدن
بوی خوش ایشان بشهوت و در تحفه گفته که تقبیل دهن مرد و دست او و یا جز
از و عناق او مکروه است نزدیک طرفین و نزدیک ابو یوسف رح باک نه
و گفته اند که آن مکروه است بر شهوة و این بر کراهت و خلاف اتکا است
که بر اینها غیر ازار نبود و الا اجماع باک نه هو الصحیح و در ۲۱ گفته و دروغ
گفتن و همچنین کنایه او و کتابت او باطل مگر در سه محل در صلح و در حرب

و با زن

و با زن چنانچه از یکی بدیگر خبر رسانند اگر چه نشنیده و در حرب اظهار قوت کند
و با زن وعده کند و اظهار محبت بسیار تر از آنچه باشد و اگر کسی از دشمن مخفی
شد نباید عالم نشان از و دهد و اگر مالی از دار حرب نهان شد حلال نیست اعلام
او اگر چه بکشتن رسد اما از برای احیاء حق خود و دفع ظلم از خود مباحست چنانچه شفیع
را در همین علم شد و استشهاد ممکن نه روا بود که نزدیک صبح گوید اکنون دانستم و اختیار
کردم در حالت اکراه نیز مباحست اگر اکل ده تمره بر پنج سوگند خورد حانث نشود همچنین
مشتری بده اگر بر پنج سوگند کند و از عمر و از ابن عباس رض خبر آمده اِنَّ فِي الْمَعَارِيضِ
لَمَنْدُوحَةً عَنِ الْكَذِبِ ای سنجیگو بدکه مراد او خلاف ظاهر باشد و این نیز
در وقت حاجت است والا تعریض و تصریح روا نیست چنانکه از شعبی آمده که
چون کسی او را میطلبید او نیمچه است دایره میکشید و براه میکشت انگشت
اینجا بنه و بگو اینجا نیست و در خزانه گفته مکروه است تعریض و تصریح بکذب مگر
عند الحاجة پس اگر در جواب نخور گوید خورده ام یعنی روز گذشته دروغ باشد
و در ایشان خلاصه گفته است یکی را سلطان متهم گرفت و سوگند میدهد که نشان
فلان نمیدانی تا از نشان بظلم خبری شناند وی سوگند نکند لیکن حیله نیست که نام
آن کس گیرد و اراده غیر کند و این نزدیک خصاف صحیح است و نزد ذو ظاهر روا
و در نیت خاص از عام اگر حالف مظلوم باشد فتوی بر قول وی داد شود
و غیبت ای ذکر مسلم و در غیبت مگر وهی که در ویست یا در متعلق وی چون
دابه و خانه و جامه بتصریح یا بتعریض یا باشاره مگر متظلم و در مستفتی و مستشار و
مستعین بر تغییر منکر که ذکر ایشان غیبت نیست مگر مشتهر بعیب و فاسق معلن
و موذی و مبتدع که ذکر ایشان بر وجه تعریف غیبت نیست تا قومی معین را نام
نگیرد و سامع از قایل بدتر است و از بزه بدر نشود مگر آنکه بزبان انکار کند
و اگر نترسد بدل و اگر بر قیام یا قطع کلام قادر باشد و نکند او را بزه لازم است

واگر بزبان گوید و بدل خواهان باشد نفاق بود وفی الحدیث الغیبة اشد
من الزنا که زانی توبه میکند و مغفور میشود و صاحب غیبت مغفور نمیشود تا خصم
او عفو نمیکند این در کنز گفته یا از برای آنکه این گناه پنهان است و آن آشکار یا این
کم است و آن بسیار یا این مراعیه علته شهوتست بخلاف آن یا آنکه قباحت
این در دل هر کسی ممکن است از استحلال و استخفاف دور است بخلاف آن
که بروجه حکایت در مجالس گفته و لعظ او را زشت نه انکار معاذ الله در معرض
استخفاف گفته و استخفاف گناه کفر است این در تیسیر الاحکام گفته
در تنبیه گفته که غیبت بر چهار وجه است یکی کفر است چنانچه غیبت کنند و گویند
نمی گویم این غیبت میشنود و من درین صادقم که وی حرام را حلال دانسته و این
کفر است دیگر نفاق چنانچه غیبت کند از کسی که سامع میداند و نام نمیبرد و اظهار
التورع و دیگر معصیة کند و خود را غائب داند و دیگر غیبت فاسق معلن و مبتدع که درین
ماجور است لیکن آنگاه که اظهار آن فسق و بدعت کند نه دیگر عیبی دیگر و همچنین سلطان
ظالم مرو است که در عهد پیغامبر مردم بادی کنده را کنده است فرمود که مثل قلتان (?)
غیبت مسلمان کرده اند این همانست اگر گویند حالا چون نیست گویم که از جهة
کثرت غیبت مبنی بر شده مردو نیست که یکی در روز قیامت در نامه خود
حسنات یابد که نکرده بپرسد فرماید که این بسبب غیبته است که ترا میکردند
گفتند که غیبت است میوه قرآن است و ضیافت فساق است و مراتع زنان است
و ادام سگان مردم است و مزبلة الاتقیاء است و در توبه اختلافست و
بقول اول استحلال است و بقولی از و چاره نه و نزدیک ما اگر بوی رسید
استحلال کند و استغفار کند و عزم کند که باز نکند و الا استغفار کند و بوی
نرساند تا دل او با این مشغول نشود اما اگر بعد ازین بوی رسد توبه او نشکند و هر دو
مغفور شوند و این همه بحث این در مطالب گفته و اگر بهتان گفته که در وی نبود

توبه

استحلال

توبه کند اول پس قومی رود که نزد ایشان گفته و گوید که آن سخن دروغ گفتم
و نالت استغفار و توبه و تتمیم این تبلیغ کلام مقول در حق غیر بوی و این
گناه کبیره است وفی الحدیث لا یدخل الجنة قتات یعنی نمام و من شر الناس
ذو الوجهین یأتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه و من کان ذا لسانین
فی الدنیا فان الله یجعل له یوم القیمة لسانین من نار و از ابن مبارک آمده که
ولد زنا نخن نمیشود (?) و واجب بر سامع که او را تصدیق نکند که نمام مردود الشهادة است
و منع کند او را ازین منکر و دشمن دارد که بغض عاصی واجب و گمان بد بر غایب
نکند که بدگمانی حرام است و تجسس نکند که منهی است و آن سخن را نگیرد و استنهار (?)
استحقار غیر بذکر عیوب او قولا یا فعلا بر وجهی که بخندد و در عین العلم گفته که این
حرام است و این نکارت اندیست اما در حق مسخره که باین خوش شود نبود
چون مزاح است ۲۵ و لعن مسلم و همچنین کافر زنده و مرده از جهة احتمال اسلام مگر
چون متیقن باشد چون ابی جهل و فرعون اما تعمیم روا است لیکن اولی ترک است
وفی الحدیث المؤمن لیس بلعان و همچنین دشنام مسلم ۲۶ و نوحه گفتن کلماتی که
در آن ها اشارت باشد بر نارضاء حق تعالی این در تحفه گفته وفی الحدیث
النائحة و من حولها من مستمعیها علیهم لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین این در ظهیریه گفته و در مطالب گفته که نوحه و صیاح مکروه است در خانه و
بر جنازه اما گریه بی آواز باک نیست و ثناء بر میت بتجاوز از حد و گفتن آنچه
در وی نبود مکروه است و الا نه ۲۷ و گفتن کلام لغو برای خندانیدن مردمان این
در تحفه گفته و مردیست که او را سالها در دوزخ بدارند این در سراج الهدایة
گفته ۲۸ و گفتن شعری که در آن کذب یا هجو مسلم باشد این در تحفه گفته ۲۹ و حکایت
شعر غیر مضر نه و هجو کفار و مبتدع درواست این در مطالب گفته و خاموشی از
امر معروف و نهی منکر با قدرت وفی الحدیث ما من قوم یکون فیهم

بلکه بد

حکایت

رجل یعمل بالمعاصی وهم یقدرون ان یغیروا علیه ولا یغیرونه
الا عمهم الله بعذاب قبل ان یموتوا سفیان ثوری گفته عالمی که محبوب
باشد در جیران و محمود نزدیک اخوان بدانی که او مداهن است و باید که غیر
قادر بر کل کاره باشد و سه بار گوید الهی بدعت میکنید تا توانست امر بمعروف و نهی باید این
در تتمه گفته اگر یکی را دید که در وضو یا در نماز تقصیر میکند لازم است که او را بیاموزد
و اگر زنا یا در سرقه یا شرب دید منع کند و اگر ظلم بر مسلم یا ذمی دید منع کند
و نصرت دهد و فی الحدیث من رای مظلوما فاستغاث به فلم یغثه
ضرب فی قبره مائة سوط من نار این در روضه گفته و وعده و عزم خلاف
و فی الحدیث آیة المنافق ثلث اذا حدث کذب و اذا وعد
اخلف و اذا اؤتمن خان و وجوب وفا در وعده که جزم از و فهم شود اگرچه
ان شاء الله تعالی گفته باشد مگر بعذر این در تحفة العلم گفته و در مطالب گفته
که صاحب محیط نص کرده است در اضحیه که خلف وعده حرام است و از کافی
گفته که نزدیک امام و جمهور انفار مستحب است و بترک کراهیت تا یخفیف
نه آثم و بنزدیک بعضی واجب و منهم عمر بن عبد العزیز ام و تعلیم علم کلام زیاده
از قدر حاجت این در ظهیری و خلاصه و جامع گفته و نزدیک امام مالک و امام
شافعی و امام احمد و سفیان ثوری و ائمه حدیث از سلف رحمهم الله تعالی گویند که امام
حماد پسر امام اعظم در کلام سخن میکرد امام او را منع کرد وی گفت که تو نیز این
مکالمه میکردی گفت ما این سخن میکردیم با هیبت گویا که طیر بر سر ماهاست از جهت
ترس لغزش معارض و شما امروز بحث میکنید و هر یکی لغزش دیگر میخواهد
و کسی که چنین خواهد کافر شود قبل از کفر او گویند که امام ابو یوسف بر هارون
آمد دو کس در انجا بحث کلام میکردند هارون گفت میان ایشان حکم کن
امام فرمود که من خوض نمیکنم در مالایعنی هارون تحسین کرد و لصبه در آمر اکرد و

گفت

و گفت نبود که امام بترک مالایعنی این را گرفت و فقیه ابو اللیث گفته کسی
که شغل کند بعلم کلام محو شود نام او از علما لیکن در مطالب گفته که از قدر احتیاج منع
نیست و منع انکار است که مناظره بسیار کند یا مناظر کم فهم باشد یا طالب
عنید بود نه تحقیق و همچنین علم نجوم تعلیم زیاده از حاجت الا قدر وقوف بر مواقیت
و قبله باک نه و امام حلوائی گفته که علم نجوم منسوخ است و عمل بآن باطل است
و منجم مخطی است و کسی که فعل و تقدیر از غیر حق تعالی داند او کافر است و در
جامع گفته روا نیست تعلم و تعلیم و استماع و کتابت نجوم و علم فلاسفه و نجه
در و تقریر دین باطل و اعتقاد فاسد باشد و تعلم چون شرب خمر است
و اشتغال بعلم جدل تضییع عمر است و در ظهیری گفته روا نیست نظر در کتب
معتزله و نه امساک آنها و نه در کتب فلاسفه اما در کتب اشعری باک نیست
بشرط وقوف بر مسائلی که در آنها خطا خورده و در جامع گفته که در تعلیم
و تعلم عربیه ماجور است و در خزانه جلالی گفته و فی الحدیث من تعلم العربیة
لیسهل علیه علم الشرعیة فکانما عبد الله مائة عام و لم یعصه
طرفة عین فرمود که اساس جمله علوم علم ادب است و آن شش است
لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و در مجموعه نادرات گفته
که تعلم صرف و نحو بقدر حاجت واجب بر مرد و زن آزاد و بنده و در
بستان گفته باید که علم فقه اهم باشد از غیر که فقه قوام دین است و
بعد از کمال نظر کند در علم زهد و کلام حکما و شمائل صلحا و الآداب و قوة
گیرد و اگر بعد از فقه علم روی بخواند باک نبود و مناظره و جدل در علم کرده
است مگر بقصد اظهار حق و در تحفه گفته که مجادله بهوای نفس و در غلط افکندن
حرام است و در مطالب گفته که تمرین در مناظره با متعلم و منصف حلال نیست
که دفع این مشروع است بهر وجه که تواند ٣٩ و کتمان علم از جهت غرض خاص

منطق

چون شنیده بر ظلمه یا جز منفعته یا رفع اذیته یا بجل این در مدارک گفته و از این مبارک
امده بخل مبتلا شود بیکی ازین سه چیز بموت یا سلطان یا بنیان و فی الحدیث
من کتم علما نافعا جاء یوم القیامة ملجما بلجام النار لیکن در زاهدی
گفته این وعید انگاه است که آن علم نزدیک او یافته شود و نه نزدیک غیر
گویند که یکی از علما پرسید جواب نداد سائل گفت نشنیده که پیغمبر فرموده
است گفت اگر کسی بشنید که او را نافع باشد و از و بپرسم مستحق وعید
شوم گفته اند از اهل بیاموزد که صناعت است و فی الحدیث لا تطرحوا الدر فی افواه الکلاب ۴۴ و گفتن اف بر والدین یعنی کلمه
تنفر و ضجر و سخن بلند بمنازعت بر وجه که اهانت شود و این در تحفه گفته قوله تعالی
فلا تقل لهما اف یعنی تنگدل مشو از قدر والدین و نه از مؤنت ایشان
و آوازی مکش که دال بود بر تنگدلی و لا تنهرهما یعنی زجر مکن شان را
بدرشتی از انچه ناخوش اند بر او و قل لهما قولا کریما یعنی بگو با ایشان
سخن نیکو و نرم این در بیضاوی گفته ۴۵ و خوردن زیاده از سیری مگر از جهت
رعایت مهمان یا قوت صوم این در دخایر گفته و در خزانه گفته که بتمام عمر
در یک مجلس نخورده مگر نه لقمه و امتناع از خوردن نزدیک خوف
هلاک از گرسنگی و دروا نیست که زیاده ضعف پیش قلیل اکل چنانکه از ادای فرایض
ضعیف شود اما تجویع نفس بوجهی که از ادای عبادات عاجز نشود مباح است و
اگر مریض از تداوی امتناع آورد یا هلاک شد آثم نشود مگر که شفا متیقن نیست
اما جائع اگر از میته امتناع آورد تا مرد آثم شود و مقدار او سد رمق است
۴۶ و خوردن گوشت گندیده نه روغن و شیر و زیت گندیده و هلکه
بران آب ریزند گاو و گوسپند و شتر را نه خر و اگر خر خورد در همان ساعت
ذبح کرده شد خورده شود و این در مختار گفته و در مطالب گفته که حلال بود تا گر...

و از شرح

و از شرح طحاوی گفته که در همان دم ذبح کنند کراهت نبود و الا بود و در خزانة الفتاوی
گفته که طعام متغیر بسیار پلید شود اما اشربه بتغیر حرام نشود و در مطالب گفته
که ان محمول است بر انکه تغیر بنهایت نرسد و این بر انکه بنهایت رسد ۴۷ و تداوی
بمحرمات مگر چون متعین باشد و باک نیست تداوی باستخوان بز و گاو و اسب
و شتر و خران تر باشند یا خشک چون حیوانی ذکی باشد اما از میت انگاه که
خشک باشد و مکروه است تداوی بعظم خوک و ادمی و روایت است که استخوان
سگ خلافا للحسن رحمه الله تعالی و انچه از ابن مسعود رض منقول است ان الله
لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم تواند بود که این در مرضی باشد که او را
دوائی جز حرام باشد یا گوییم که نزد حاجت از و حرمت زائل گردد یا این در حرام
که در و شفا نباشد و الا باک نیست بتداوی بان این در نصاب گفته و در مطالب
گفته و فی الحدیث ان الله لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم این انگاه است
که در و علم بشفا نبود و الا حرمت از و منکشف شود و یکی مرا را در انگشت داد و رد
از جهت تداوی بقول امام مکروه است و بقول ابو یوسف و ماخوذ فقیه ابو اللیث
نیست از جهت حاجت و اگر از دیر جراحت نهاد و شفا در ان دید اند باک نبود اگر
از والدین میخواهد که انگشت ایده و لد بیرد بمجاز تواند از خوف تعدی و دمن
در دست بود و غیر والدین بهلاک ضامن شود ۴۸ و نوشیدن خمر در مع گفته و اگر چه
یک قطره باشد و فی الحدیث اذا وضع الرجل قدحا من خمر علی یدیه لعنته
ملئکة السموت و الارض فان شربها لا تقبل صلوته اربعین لیلة و ان داوم
علیها فهو کعابد الوثن و این عبارت است از آب انگور خام که بجوشد و سخت
شود و در جندی گفته که قذف نزد نزدیک امام شرط است و نزد یکصاحبه
ماخوذ امام جعفر کبیر نیست و این در حق حد است اما در حق سکر باتفاق شرط نه و بجنس
طلا و نقیع خرما و مویز خام بعد از جوشش و سختی و در قذف همان خلاف است و در مختار

امام صدر شریعت با خود است اما حلو باتفاق حلالست که از اصل غلیان آب
انگور را باتش یا آفتاب بپزند چندانکه اقل از دو ثلث او ببرد و چون منصف
و باده حلال نیست نزدیک شیخین مثلث عنبی و نبیذ خرما و مویز پخته و اگر چه سخت
شود چون نیت لهو و طرب نبود والا نه و جلوس حرامست چون شرب
بقطره پس اگر قصد استمراء تداوی یا تقوی قیام و یا صیام یا قتال باشد حلالست
چون بسکر نرساند والا قدح اخیر که در وقت آن سکر باشد حرام بود نزدیک امام
محمد نبیذ سخت حرام است چون مثلث در جامع گفته که مثلث انست که آب انگور
را باتش یا آفتاب بپزد چندانکه دو ثلث از و برود و آنچه از جهت بنده غلیان
از دیک بیرون افتد اعتبار ندارد و اگر از ده پیمانه یکی بیرون افتد و شش بجوشیدن
برود باقی حلال باشد و باید که پیوسته بپزد والا اگر اعاده قبل از تغیر باشد
حلال بود و اگر بعد از تغیر بود چون حدت حرارت فتوی بر حرمت است و اگر باید که سفل دیگ
چون اضلاع برابر باشد و ارتفاع دیگ چون اضلاع برابر باشد و ارتفاع دیگ
راسه بخش برابر کند و سه علامت کند و بپزد تا علامت پایین ماند و خوب
و حلاوت بی نیت لهو و طرب نزد شیخین حلالست و نزدیک امام محمد حرامست
و نزدیک امام محمد حلالست اما سکر از و باتفاق حرام است و شیر اسب مباح
حلالست این در هدایه گفته و حرامست دردی خمر و انتفاع از و چون احتقان و امتشاط
اما حد زده نشود و بی سکر و سکر آنست که اکثر کلام او هذیان باشد و فتوی بر آن
و نزدیک امام محمد هر مسکر مکروه است و گفته اند که در اشربه فتوی بر قول امام محمد است
این در عمده گفته و بنج حرام است و فتوی بر اینست از ابو هریره رضی الله عنه
از بنج که سرم ببرد و ایمان در حالت نزع این در حیرت گفته گویند که در زمان
امام ... شاگرد امام شافعی اکل بنج حادث شد و فتوی بحرمت او داد یا امام
اسد بن عمر شاگرد امام اعظم رسید و این اول مباح میگفت چون درین فتنه

عظیم

عظیم دید ائمه ماوراء النهر جمع شدند و همه فتوی بحرمت دادند اکنون فتوی بدین
برنیست و در مصابیح گفته که چون طعمه و آنچه متغیر مزاج بود مکروه است و در جامع
فقه گفته از ابن عباس رضی الله عنهما من بات سکران بات عروسا للشیاطین فعلیه
ان یغتسل اذا اصبح و در منیه گفته از ابن عمر رض یجاء بشارب الخمر یوم القیامة
مسودا وجهه مزرقة عیناه مدلعا لسانه علی صدره یسیل لعابه منه یتقذره
کل من رآه و لا تسلموا علی شربة الخمر و لا تعودوهم اذا مرضوا و
تصلوا علیهم اذا ماتوا و فی الحدیث کل مسکر خمر یعنی مطبوخ باشد یا نه ما اسکر
کثیره فقلیله حرام و از امیر المؤمنین عثمان رض اجتنبوا ام الخبائث
وانه والله لا یجتمع الایمان والخمر فی قلب رجل الا اوشک احدهما
ان یذهب بالاخر و فی الحدیث ثلاثة لا یجدون ریح الجنة وان ریحها
لتوجد من مسیرة خمسمائة عام البخیل المنان و مدمن خمر والعاق لوالدیه
۳۹ و سوال کسی که قوت یکروزه دارد این در کنز الدقایق گفته لیکن در زکاة در خلاصه گفته
که این نزدیک بعضی است و نزدیک بعضی آنگاه که کسوت باشد با مایه
پنجاه درم اما آنچه بی سوال داده شود حلالست اما قبل از خطبه اگر سائلی بر جا باشد
و از صفی بصفی نرود روا بود و مثاب شود با مالک پنجاه درم اما آنچه بی سوال داده شود
حلالست اما در تصدق در مطالب گفته که در وقت خطبه روا نه اگر چه خوف هلاک
سائل باشد اما قبل از خطبه اگر سائل بر جا باشد و اگر تخطی کند حرام بود و فی الحدیث
اذا کان یوم القیامة ینادی مناد الا لیقم اعداء الله فلا یقوم احد الا سوال
المسجد تا گفته اند که اگر بعد از یک فلس چهل فلس صدقه کند کفارت نشود و لکن فی ذلک
... و در منیه از مسوط و اقعات گفته که ذلک حلال است تا منع نشود مگر با دان
جرح و در ... گفته و در اعطاء چیزی با شیخ غیر طلبه در دعوة عام مگر با دان
... گفته اند حسته شود وار استخوان و سوخته مگر گربه شود مگر خادمی که بر سر باید داشت

برمختار این در خلاصه گفته ۴۲ و پوشیدن ابریشم ذکور را و در گفته اگرچه
متصل نباشد بنابر صحیح مگر بقدر چهار انگشت نه مضمضه منسوره و متفرق جمع کرده
شود ولیکن ظاهر است که جمع نکند و نماز بر سجاده ابریشم مکروه نیست که حرام پوشیدن
است نه انتفاع بسایر وجوه و کروه است پوشیدن جامه که تار او ابریشم بوده و پود
او از غیر چون پنبه و کتان و صوف عکس او مکروه در جنگ با جماع که اعتبار صفت الحرب است
وفی الحدیث اربعة من الکبائر لبس الصوف لطلب الدنیا والدعا محمدة الصالحین وترک مجالستهم وذم الاغنیاء والاخذ منهم ورجل لا یری الکسب
ویاکل من کسب الناس این در نصاب گفته ۴۴ و پوشیدن جامه پلید در خارج
نماز چنانچه در داخل مکروه ضرورت این در ذخیره گفته ۴۵ والباس زرینه و کو
شواره نقره و ابریشم کودکان را چنانچه بنتی حرام این در برجندی گفته ۴۶ و استعمال اوانی
زر و نقره در شرب و اکل و ادهان و طیب و توضی و اکتحال و هم چنین مجمر و اینه
وابریق و طشت و ملعقه ساختن وفی الحدیث من شرب فی اناء من ذهب
او فضة فانما یجرجر فی بطنه نار جهنم و درین حکم زن و مرد برابر است
این در جامع گفته و در مطالب گفته این الکاهست که دهن از ظرف زر بریزد
اما اگر دست در او نهد و دهن بدر کند و استعمال کند پاک بود و
همچنین اگر طعام بر نان نهد و بخورد پاک بود و تختم بزر و سنگ و آهن و رصاص
و صفر و بپیشب حرام است لیکن امام شمس الایمه سرخسی گفته که اصح آنست که
باک نیست و به یشب چون عقیق و بنجام در انگشتری عقیق ساخته و فرمود تختموا
بالعقیق فانه مبارک و پوشیدن آهن حرام است امام گفته که دید
که نعلین امام ابو یوسف بمیخهای آهن مخصوص بود پرسیدم که یا امام درین باک
نیست فرمود نه گفتم که ثوری مکروه داشته که تشبه است برهبان فرمود که
النعال بوید ازو بسند که موئی للاس رهبانیت پس معلوم شد که صورت

منا هیه

معظم شود در انچه صلاح عبادت و بادبود و منفعت نیست در تحفه گفته هر پیرایه که بزنان
مخصوص است مرد را از آن کشیدنیست مگر انگشتری نقره و لولو ۴۷ و بازی نرد از
لعبة عشر و شطرنج نزدیک امام شافعی مکروه است غیر محرم مگر چون نشکل
جوا باشد یا ضم شود بوی قمار یا فحش یا تاخیر نماز از وقت یا از اخبار او
گفته که با مرار کبیره شود ۴۸ و عقوق استاد و والدین در غیر گناه وفی الحدیث
ایاکم و عقوق الوالدین فان الجنة توجد ریحها من مسیرة الف عام ولا یجد
ریحها عاق ولا قاطع رحم ولا شیخ زان ولا جار ازاره خیلاء ان الکبر
لله رب العالمین این در مدارک گفته و در فاتحة العلم گفته که عقوق والدین
را توبه محو کند و عقوق استاد را نکند و در جواهر گفته که در چهار چیز اطاعت
والدین نکند جمعه و جماعت و حج و تقصیر اباح نقل بقولی روانه مگر رضای والدین
و بقولی الحاد که ملتجی باشد و اگر صحیح بود بدر است که او را منع کند و حج نرود مگر
چون بدو نیاز بود و فی الحدیث ما من رجل نظر الی والدیه نظر رحمة
الا کان له بها حجة مقبولة قیل یا رسول الله وان نظر الیه فی الیوم
مائة مرة و پدر نیاید جهاد مگر باذن والدین و اگر یکی اذن کند هم تواند که این
فرض عین است و آن فرض کفایت و پدر پدر چون پدر است و مادر مادر چون
مادر است و در خیر گفته اگر والدین فقیر باشند و نفقه انها بر پسر بود روا نبود که بی
اذن بتجارت و حج و عمره رود و الا در سفری که دران خوف هلاک بود روا بود
والا نه ۴۹ و اعانت بر معصیت چنانچه پیاله شراب یا مسکری بقصد خوردن بر دارد
و در مبسوط گفته اگر پدر و پسر در بیابان باشند و با ایشان بقدر کفایت یکی از
آب بود در الجارحه میکنند و دیگر غیر را آن ثم ان اعظم است لیکن در کراهت خلاصه
گفته که بر مختار پدر حقیقت که او راحق تملک مال و لد است نه عکس و زوجه و پدر را
به تبعیت نکند و راه تماند لیکن روا است که النجا النجا نه ارد که دران اعانت است

56

حدیث شریف
انت ومالک لابیک

تا قتل خود واگر خود می ترسد اعانت نمیشود چنانچه یکی از دو خود را بر معصیت
این در خلاصه گفته ٥ و ترک اطاعت سلطان در مصلحت عامه پس اگر امر
کند بعدم قتال و لشکر به یقین داند که درین نفع است اطاعت کند و اگر ضرر
متیقن باشد و در شک اطاعت کند که ترک فرض برای امر موهوم روا نه
و همچنین در امر بقتال و اگر کسی گناه کند باید که امیر او را اول و هلت ادب
کند بلکه نصیحت کند و بار دوم ادب کند مگر چون عذر بیان کند یا سوگند خورد
که بعذری کرده ام و بعضی امیر حق بغیر حق و در مطالب گفته که از جهت ظلم امام بغی
نورزند و اگر ورزند روا است اگر دوازده هزار کس باشند متفق بهم و اگر کم
باشند نه ٥٢ و خصاء آدمی و خصاء حیوانات چون گربه و اسب روا است
و شیخ الاسلام گفته که احصاء غیر او اگر در ان منفعت باشد باک نیست فی الاحرام
است و بکارت حامله نزدیک ولادت بدر کنند به بضعه یا درم و اسقاط بعد
از سه چله روا نه و قبل از ان نزدیک بعضی مکروه و نزدیک بعضی جائز اگر
حامله مرد و فرزند زنده باشد شکم از جانب چپ شق کرده شود و در علتش
عضو ولد قطع شود باک نیست ثقب گوش دختران خورد و استنجا ام خصی یازده
ساله بدخول در حرم است اما قبل از ان باک نیست لیکن در برجندی گفته که بعض
تخصیص بدخول در حرم کرده اند اما مقتضی تعلیل مطلق است و در ظهیری گفته
اگر در یکی در کسی فرو برد و بمیرد شکم او شق نکنند و بر وی قیمت است
بخلاف حامله و در مطالب گفته که وسم آدمی حرام باشد و مثله ساختن حیوان
مشروع نیست و داغ بهائم بر روی نهی است و در غیر ان روا است و نزدیک
بعض مکروه است و باک نیست و بانزال کره خر بر اسب که بیحاصل برای استیلا
شدم ٥٣ و ضرب دواب چون ضعیفه باشند یا گران بطبع یا تحت مانده یا زیر
باری باشند اما اگر قوی باشند و برو باری نه و مانده نباشند اگر ... باید

روان

۴۸

روان شود زدن او روا نه و الا یکبار زنند و اگر بزودو باز روا رست نفراید و
بر روی او نزنند و محاکمه نکنند زننده حیوان را در قدری که احتیاج باشد برای
تادیب و در زیادتی محاکمه کنند و بدی نکنند بحیوانی بمنع کاه و کثرت بار و
ضعف استعمال و لازم است حفظ ان ها در تهذیب والا اثم شود گفته اند اگر
با نگاه از خانه عنکبوت باک نکنند لاغر شود و طعن علت است کنند نه بداید
و مباح نیست جلوس بر دواب جهت قرار نکرد در حالت خطبه و فی الحدیث اضربوها علی
النفار و لا تضربوها علی العثار که ان از بداعی و این ضعف است
نخواهد شد ملک مضعف لیکن از قنیه گفته که نزدیک امام دابه را نزند هرگز
اگر چه ملک او باشد و همچنین هر حیوانی را که استعمال کنند و نیز بقره و ناقه و شاة
جلاله نفوشند و برو بار نکنند و برو سوار نشود و بر دابه بیش از طاقه بار نهند
و کسی برو نه نشیند و لعنت نکنند و دشنام نداهند سفید را و گوش
نشاه نگیرد و ملک سالف گیرد و در تحفه گفته که تعذیب حیوانی بغیر حاجت منکر
است چون خنک گشاندن بهان حیوانات و بازی کردن بوز غلاندن
و به بر و نه و ظلم و فی الحدیث الظلم ظلمات یوم القیمة و امام قشیری
در تفسیر و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار گفته که یعنی عمل ایشان
نکنند و راضی باعمال ایشان نشوند و ترک انها جبری نکنند و مخالطه با انها
نکنند گوئید که خلیفه امام را امر کرد بظلم راست کردن امام راست کرد و خلیفه
بمرد و باز از دست او گرفت و شکست پرسید که ان چه بود و این حکمت
که اطاعت خلیفه فرض بود بجا آوردم و روا ندانستم که بظلم من ظلم نوشته شود
و در ظهیریه گفته یکی بظلمی اختلاط میکند برای دفع شر او اگر از ظاهر است نخست مکروه
و الا باک نه و اگر امیر از یکی مسئله پرسد و از اظهار حق بسبب خوف تلف
گرد نباید مگر چون خوف جان تا تلف عضو یا اخذ مال باشد و در مطالب گفته اگر کسی

نسکوید باجب روا است که این تقابل کوید ایت خبث وفقیه لفت کم تجا وز فامت
و نجا شله باک نیست بکر در کلمه و کفته اند که طلاق مه کافر تحت است از
طلاق مه مسلم که درین مسید عفو است و در کافر عقوبت متعین است که نه کافر
را ثواب مسلم داده شود و نه بر مسلم وبال کافر نهاده شود و اینجا کفته اند
که خصومت ها اشد است از آدمی که علاج او درین ممکن نه پس امروز
رعایت اینها کما ینبغی کند یا فردا البته دست بدندان نکزد و در کنز
و ذخیره کفته که مردی خصمی دارد و او مرد و او را وارثی نداره و باید که تصدق کند
از صاحب حق بمقدار تا دلیعه باشد نزدیک حق تعالی و بر ساند بخصمائی
او روز قیامت و در تتمه کفته که روزی پیغامبر علیه السلام فرمود میدانید که مفلس
کیست کفتند کسی که درم و متاع ندارد و فرمود که مفلس در امت من کسی
است که بیاید فردا با نماز و زکوة و صیام و شتم و قذف و اکل مال غیر
و ضرب و سفک نفس داده کاشود هر یکی را از نیکیهای او تا تمام شوند
قبل از انها پس کرفته شود از خطایان شان و نهاده شود برین
وانداخته شود در آتش و انتفاع از مال غیر بی اذن او و اکرچه بسیکی
باشد یا کلی در تحفه کفته که حرام است استعمال کاذر جامه غیر و همچنین بی اذن
آن بغیر و همچنین پوشیدن آن غیر بعد از علم و در مطالب کفته که تا در بستان
بر میوه ها ساقط زیر درختان کذشت اکر در شهر است نکیرد و مکر بعلم
اباحت بطریق دلالت و اکر در چهار دیوار است اکر ثمار لقا دارند چون
جوز نکیرد مکر بعلم اذن و الا اکر ثمار باک نه تا منع معلوم نشود و بعض باید
لالت و اکر در چهار دیوار نیست اکر ثمار لقا دارند چون جوز نکیرد و جنس
باتفاق نکیرد و مکر بعلم نهی اما بر درخت نکیرد و مکر در جائی که کثیر الثمار باشد
چنان نکیرد و جنس باتفاق ذکر کرده اند که این امر بر انها شاق نخواهد شد روا است

بود بخت

که بخود

اما بر دارد و امام محمد بن مسلمه کفته که اغصان درخت یکی بجانب دیگر است
و میوه او بر زمین می افتد درین مسئله دو قول کرده اند اما ورع در تنزه است
در ذخیره کفته اکر هزار درم یکی در خانه غیر افتاد و می ترسد که اکر روی دانست
مانع خواهد شد در آید بصلحاء بکوید که از جهت درمی آمده ام اکر صاحب خانه بیاید و میتواند که
که بعلم او در آید باک نه اما اکر خوف تلف از وی باشد بی اذن او
او روانه مکر در ضرورت یکی میخواهد که بر زمین غیر در آن کذرد و از نوازل کفته
که مرور بر زمین غیر اکر راه دیگر نباشد روا است که دلالة راضی است
و این در یکی است اما جماعت نتوانند ۵۶ و اخذ رشوت و اکر کرفت رد کند
و اکر نتواند به بیت المال دهند در خلاصه کفته هدیه که نه است حلال از طرفین
که برای اعانت ظلم دهد و حلال است از جانب مهدی نه آخذ که از جهت دفع
ظلم دهد در خزانه کفته اکر خواهد که حلال شود اخذ را اکیر و زاجیر کیرد یا نجه خواهد داد
و بعده بهر عملی که خواهد استعمال کند او را و اکر از وی تسویه کار خود طلب کند
و کر نکند و بعد از کار چیزی بوی دهد بر صحیح حلال بود و در مطالب کفته که رشوت برای
تقلد قضا حرام است معطی و اخذ را و همچنین برای قضا برای معطی خواه بحق باشد
خواه بجور و قضا نافذ نشود و همچنین محتسب را و ظلمه که مانع میشوند از احتطاب در
بکر بجبری دفع و اخذ اینجا حرام است و در تحفه کفته که رسومات غیر شرعی حرام
است چون دنبه هکامی و سلامی و نهکرائی و بیکار چران ۵۷ و اسراف
تفریق مال در غیر محل و در مدارک در تفسیر ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین کفته که مسرفان
چون شیاطین اند در شرارت یا یاران اینها هستند و بیش کرفتن شارع را در ماتم
و سرور که درین مضرت عام است این در کفته در خلاصه است باب
نیست نکردن از کسی که در راه میرود و شد اکر فراغ باشد در زر بدد و الا
نباید و بقولی مطلقا مکروه است که اعانت است و در معصیه این در مختار کفته

واکر نیز ... ضامن شود
اگر مطهر زیاده ... بگذرد
نشود که نشستن منع کرده شود

اگر در راه نشست برای استراحة از ماندگی منع کرده شود که نشستن در شارع
بحاجت نکرده است این در قنیه گفته یکی در راه ناودان خارج کشید و در ان
مضرت است حلال نبود در دیانت و اگر کسی رفع او طلب کند در
نزد امام و انتفاع ازو حلال نبود و نزد صاحبین حلال نبود اگرچه غیر نافذ باشند
نزد ایشان و اهل او از ان منع کنند مضرت باشد یا نباشند ۹۸ و القاء
بول و آب پلید در شارع و از امام ابو نصر دبوسی آمده که باک نیست
به پاشیدن آب در راه برای تسکین غبار روز باده از ان حلال نبود و از امام
ابو بکر اعمش آمده که هرگز رخصت نیست اگر یکی در شارع آب ریخته یا پاشید
یا وضو کرد تا کسی لغزید یا دابه هلاک شد ضامن باشد اما الگاه که آب پاشیدن
و اکر اندکی باشد چنانچه معتاد است و ظاهر است که نخواهد لغزید و اگر کوچه
نا نافذ باشد و او از اهل آنست نه چنانچه در قعود و وضع متاع و او از
ابو نصر آمده که رفع گل از راه در ایام وحل برای پاکی راه مید اشت که رداء
بود چنانچه اماطة اذی و بعضی گفته اند که گل از راه در ایام وحل برای پاکی
راه میشد ... و خاک کرانه جوی آب جوی عام بر داشتن روا نه
مگر باذن والی فقیه ابو اللیث رح گفته اگر ضرر نباشد باک نیست
و هر دو قول حسن است و سلف نکرده و داشته اند القاء گربه و دا...
مرده در راهها تا مسلمانان از بوی او متاذی نشوند و از امام ابی نصر بن محمد
مروزی تلمیذ امام آمده که خانه او را از کوچه کلاوه کرد تا دوی گل ... از طرف
دور کرد تا خبری از هوا آگهی نبود و امام محمد احمد بن حنبل انکار کردی و داشت
و آن در خانه را از جانب شارع کلاوه کرد و قدر یک ناخن از راه گرفت
امام او را مهجور کرد و گفت نشاید که چنین کسی را تعلیم کنم و اگر ظله در شارع
کنند و مضر نیست و هر یکی را حق منع و رفع است اما در غیر نافذ اعتبار اذن

شرکا است و امام طحاوی گفته که محدث در شارع گفته قبل از مخاصمه آثم
نیست و بعد ازین آثم شود و انتفاع حرام کرد بر قول امام و بر قول صاحبیه اعتبار
ضرر است و مردم شرک تعرض آثم اما با لوعه اگر باذن سلطان است
جائز لو ضمان نکشند الا کشید و سلطان را اذن الگاه روا است که راه فراخ
باشد و در تنگ نه یکی خانه خود را خراب کرد و بنا نمیکنند و جیران متضرر
میشوند جبر کرده نشود و بر مختار نه یکی سرای دارد در محله عامره میخواهد که ویران
کند در قیاس تواند و در استحسان نه بر آن فتوی کرخی است و بر این
فتوی صدر شهید یکی در دیوار خود دریچه میکشاید تا نظر او بر زنان جار افتد
منع کرده نشود لیکن فتوی بر منعست و اگر خراس در خانه می نهد و بخانه جار ضرر
کلو همین بنا ... منع کرده شود و اصل در جنس این مسائل آنست که هر که در ملک خود
تصرف کند در قیاس منع نیست و اگر موذی باشد بضرر بین منع کرده شود
علیه الفتوی ۹۹ و نیست پیش از کبرا یعنی علما و صلحا و فی الحدیث المشی
بین یدی الکبراء من الکبائر و لا یتقدمهم الا الملعون این در کنز گفته ۶ و خروج
زنان از خانه شوهر و فی الحدیث ایما امرأة خرجت من باب دارها بغیر اذن
زوجها یلعنها کل شیء طلعت علیه الشمس
والقمر و حتی الحیتان فی البحر این در تفسیر غرائب گفته و در عینی گفته مگر بزیارت
محارم نه اجانب و چون قابله یا غاسله یا دایه باشد یا نه باشد و از جهت حج
فرض و تعلم لا بدی و چون محرم نبود ... باشد بشرط آنکه چادر کهنه پوشید کلیچه ...
آن گنده نه بندد و قدحم نکند و نوک موزه بر بندد و چیزی در دهن کند تا سخن
از و درست بیرون نیاید و عصای در دست گیرد و گفته اند هر زنی که اگر در حمی
کند و چهار کس آنرا گرفته اند بخشت اینها در دوزخ روند الگاه ان زن و هر
زنی که بی اذن شوهر بدر آید در لعنت خدا تعالی بود تا رجوع بخانه و اگر باذن او رود

و هر دو در لعنت باشند و در ملتقط گفته مرد زن را باید که پوشیده در محل نامحرم و وقت
غنا با سحر و در تحفه گفته زن بانگ زند تا تعقعه خلخال وی شنوند و در خلاصه گفته منع کنند
آواز پای زیب
زن را از زیارت و عیادت و اجابت و ولیمه و اگر اذن کند شوهر را ایشان هر دو
باشند
عاصی شوند و از حمام الا و مسافره حره بی محرم و با بنده خود خصی باشد یا نه اما با داماد
پسر شوهر پدر و مادر رواست و پیر و جوان برابر است و صغیره غیر مشتهاة
را باک نیست که بنامحرم مسافره کند و در مطالب گفته که مسافره و خلوت بمحرم رواست
اگر امین باشند و اگر شک یا علم باشد و نه خلوت کند بخواهر رضاعی اما با داماد
غیر اختلاف است و مجوزان بعضی منع کرده اند از انزال و ارکاب و بعضی بیدا
داشته اند اگر ایمن بود و مردی در خانه از سرائی و زنی در خانه دیگر از و بهر یکی
را غلقی اما سرائی یکی است مکروه نیست تا در یک خانه نباشند که خلوت
یعنی در روایت صلاحیه
با اجنبیه کراهت تحریم است ای بجهه گفته اند که اگر زوج و معتده را انگ جائی نباشند
باید که در میان پرده کنند گویند فاروق رض مردی را دید با زنی در راه که بهم سخن
میکردند امیر بهر دو را تعزیر کرد بعده مرد گفت که این زن منست فرمود اگر زن
تست چرا بخانه نیاوردی تا متهم نشدی بعده پشیمان شد و پیش
ابی کعب رض رفت وی وساده انداخت فرمود که برای این نه آمده ام تا مشکل
ما را بگشای گفت ملامت مکن مرا که من از پیغمبر شنیده ام من دخل علیه
اخ مسلم فالقاه وساده غفر الله لهما جمیعا فمن ان یجلس علیها لیس امیر
خوش شد وی گریستن گرفت امیر گفت چه جائی گریه است گفت
مرا حدیثی یاد آمد که چون جمع شوند اولین و آخرین اسلام با حسن صورت بیاید و ترا
و گوید
طلب کند اعزک الله تعالی یا عمر کما اعززتنی امیر سجده شکر کرد و هفت
بنده را آزاد کرد ٦٢ و وضع نکنند تا شوهر او دوست دارد و در تحفه گفته
و همچنین نوشتن او ٦٣ و سواری در کشتی چون دفع غرق ممکن نباشد ٦٤ اعطا

یعنی امیر ظهیر با زمانی گفت ای امیر ... سلطان ... که تو ... آزاد ... دار

امارت کفار را بر مسلمانان و همچنین گذاشتن بنده مسلم را در خدمت کافر
تعاذی یا بغیر او
اگر قادر بود بر فروشانیدن ٦٠ و رنگ کردن دندان مرد با زن و این در
غرایب گفته و این در ٢٦ گفته عازی با غیر او این در بضاعه گفته و تعزیت امیر زن را
در هر سال ٦٥ و سوگ داشتن بیش از سه روز مگر برای شوهر چهار ماه و ده روز
و در قوله الکافی و در تفسیر قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا از امام ثعلبی گفت که
از پیغامبر م این آیت پرسیدند فرمود که از امت من ده گروه محشور شوند بعضی
کر و گنگ و بعضی خایندن زبان و آن بر سینه افتاده و ریم از دهان روان
گشته چنانچه اهل محشر از آن در کراهت باشند و بعضی دست و پا بریده و بعضی از دارها
آتشین آویخته و بعضی با بوی بدتر از مردار و بعضی با جبهای قطران لازقه بجلود
شان پس تفسیر کردم نمام و حرام خوار و ربا خوار و جابر در حکم و معجب
و عالم که قول او مخالف فعل او بود و موذی جیران و ساعی بسوی سلطان
و تابع شهوة که باز دارد از حقوق تعالی و متکبر تا باز در طرفات القلوب الی الوطان
ملی گفته و کبائر را از اقوال اصحابه جمع کردم هفده یافتم شرک و اصرار
بر گناه و قنوط و امن و شهادت زور و قول زور و قذف محصنه و یمین غموس
و سحر و شرب خمر و اکل مال یتیم با علم و زنا و لواطت و قتل و سرقه و فرار از زحف
و عقوق والدین یعنی اگر او بر ولد سوگند خورد و او را بار نسازد و یا
حاجتی خواهد و او را ندهد و انگه با گرسنه شوند و نخورانند و علماء در کبائر اختلاف
کرده اند بقول الخیر منع از و در قران بود کبیره است الخ منع از و در حدیث
بود صغیره است و بقولی اگر وعید با نفس باشد کبیره است و الا صغیره پس ای
برادر گوش دار که ارتکاب گناه بکفر نرساند لیکن خوف است که مساد الشوم
معصیت در کفر و ضلالت افتد چنانچه در مدارک تفسیر ذلک بما عصوا کانوا
یعتدون گفته که این کفر و قتل انبیاء بسبب عصیان و از حد است چه که انسان در

یعنی سلطان عادل و سلطان جابر
بر دو

معاصی غلو کردند تا دل انسان قسوت گرفت و دل بر کفر و قتل انبیا رسیدند
گفته اند که بهر گناه نقطه سیاه بر دل می نشیند و همچنین متضاعف شده آینهٔ دل
زنگ میگیرد و در مسعودی گفته که مذهب سنت و جماعت است که بنده بگناه
کافر نشود اما خوارج در هر گناه کافر شود چنانچه لغو و دروغ گوید و غیبت کند
و مومن آزار دو در دل ترسی و پشیمانی نه و لیکن کسی که ایمان بیاد داده و العیاذ بالله
و او را نترسد و فی الحدیث المومن یری ذنبه کالجبل فوقه یخاف ان
یقع علیه و المنافق یری ذنبه کذباب مر علی انفه فطاره پس علاج
که غفلت اختیار کند از برای آنکه دیده نفس و صحبت نکند مگر با عالم متقی یا کتاب نصیحت
بدر نیاید الا برای جمعه یا جماعت یا امر ضروری بقدر ضرورت و سخن نکند
الا بقدر حاجت بیت چشم بند و لب به بند و گوش بند گر نه بینی سر حق بر ما بخند
و اگر ناگاه گناه بوی رو دهد باید که او را عظیم شمارد و بی فور از دو توبه آرد
و در تفسیر گفته که پیغامبر علیه السلام گفته که ملک یمین امیر ملک شمال است چون بنده
یکی نیکی کند آن ملک ده نویسد و اگر بدی کند و خواهد که نویسد ملک
یمین گوید که تا شش ساعت یا هفت ساعت درنگ کن پس اگر استغفار
کند هیچ ننویسد و الا یکی بکی و بروایتی تا پنج گناه دیگر درنگ کنند و اگر پس
ازین یکی نیکی کند پنج نیکی نویسد و پنج دیگر مقابله گناهان کند آن زمان
شیطان فریاد کند و گوید که همه محنت من یکی نیکی برباد رفت و بروایتی
اگر پس از کتابت ملک در آن روز توبه کند چون نامهٔ اعمال او بدرگاه حق تعالی
برند و عرض کنند چون بدان گناه رسند حق تعالی فرماید بنده ما ازین عذر خواسته
و ما از و گذشته ایم این در کفایه گفته و توبه عبارتست از ترک در حال و ندم
بر ماضی و عزم بر ناعود در استقبال پس تدارک آنچه در یافت
گناه اما در حقوق حق تعالی بقضا و کفارت باحتیاط و در حقوق عباد در مال باستغفار

بار و مال

بار و مال بر وجه کمال بمالک یا وارث اگر ممکن بود والا تصدق بام وی تو
بمصالح مسلمانان با تسلیم تقاضی امین و در نفس باستغفار زناء و غیبه و قعود و در
نحو غیبت و سب و الا اذا با استغفار و ذکر مفصل و اگر به اظهار زنا و ذی سیار
شود اجمال کند و نزدیک عجز تکثیر حسنات بحسب مظالم گویند که حق تعالی
بمقابله آنها در عرصات عفو کرده بلند باد مند و صاحب حق را نجی سازد
وی قصد بر استغفار اختیار کند پس غسل کند و جامه پوشد و چهار رکعت در جای
خالی گذارد و روی بر خاک نهد با اشک گرم و دل نرم گناهان یک یک شمارد و
نفس را ملامت و توبیخ کند پس دست بردارد و بعد از حمد و صلوة دعا کند و
مغفرت خواهد و فی الحدیث ما من عبد یذنب ذنبا فیتوضا فیحسن الوضوء ثم
یصلی رکعتین فیستغفر الله الا غفر له ابن مسعود گوید که یکی پیش پیغامبر
امد و گفت که در باغ رفتم زنی را دیدم او را گرفتم در کنار و بوسه دادم
همه چیزهائی بوی کردم الا الجماع پیغامبر ترا بحد گفت ساعتی خاموش شد
تا این آیه آمد اقم الصلوة ان الحسنات یذهبن السیات یعنی بنماز کفر
گناهان میانه است غیر کبایر و مراد این آیه بروی بخواند الکافر و حق رض
عرض کرد یا رسول الله این آیه خاص بویست یا عامه فرمود که همه کس را است
و بقول مراد از حسنات این چهار کلمه است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
این در مدارک گفته و در شرح حصن گفته که توبه بر فور واجب است اگرچه صغیره
باشد و باید که توبه بصفت جریمه باشد در سر و اعلن با اظهار گناه
نشود و بدگمانی خلق نماند در احیاء العلوم گفته باید که بحسب سیئه حسنه بجا آرد
بر ثور کند چون سماع قران و برملاهی و اعتکاف در قعود در معصیت و تصدق
بشراب حلال لذیذ در شرب حرام و اعتاق در قتل و ذکر جمیل در غیبت و ضد و
در غضب و فی الحدیث اتبع السیئة الحسنة تمحها و در زبان استغفار

وکنند از جهت خوف عود ترک نکند شاید که قبل از عود بمیرد و ما از بد غفران سالف
محروم نماند و فی الحدیث اتبع السیئة الحسنة تمحها خیارکم المفتن التواب
و تسویف ام است و فی الحدیث اکثر صیاح اهل النار من التسویف
و اختلاف کرده اند در صحت توبه عاجز از گناهان ماضی و اورا عدم صحت
است لیکن اگر نادم و تائب در حدی باشد که درین آن قادر نشود قهر نفس کند
امید قبول است و در انفع استغفار با امر ارحق نیست که نافع است و فی
الحدیث ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرة و آنچه در حدیث
دیگر آمده است المستغفر بلسانه المصر علی ذنبه المستهزئ بربه محمول
بر استغفار بغفلت بر وجه عادت به ابتهال و صدق مقال در تذکره در ذکر فضیل
عیاض رح از توریت گفته هر که توبه کند و در آن صادق باشد چون دست
بخاک نهد زر شود و این بتجربه رسیده اما قسم دیگر از حرام که بار تکاب
آن کافر شود بسیار است و بعضی از آن کتب معتبر جمع کرده شد چون ذخیره
و ظهیری و خلاصه و سراجی و عمادی و مضمرات و نصاب و تحفه و تیسیر
تا هر کس خود را از آنها نگاه دارد اول متعلق است بحق جل جلاله ۱ انکار کند
وجود حق تعالی را یا خلق او مر عالم را یا بعث او را ۲ یا نسبت کند او را شریک
یا زن یا اصل یا فرع یا مکان یا جزء یا آلتی یا بانچه مخصوص است بمخلوق چون
خوردن و آشامیدن و بیداری و خفتن و آمدن و رفتن و خاستن و نشستن ۳
یا تسخر کند نامی از نامهای او و یا فرمانی از فرمانهای او ۴ یا انکار کند از وعده
یا وعید او ۵ یا نسبت کند فعل او را نا حکمت ۶ یا شک کند در ذات و صفات
۷ یا نفی صفات کمال از او چون علم و قدرت ۸ یا اوصاف کند
او را بجهل یا نقصان علم یا ظلم ۹ یا قایل شود بحدوث صفات او ۱۰ یا گوید ای
صبر کننده و ای بزرگ بود و صبور بمعنی حلیم است و در عمادی گفته که درین خلاف است

لیکن

لیکن در سراجیه گفته باید که کافر نشود که در مضمرات گفته که فتوی بر آنست و در
ظهیری گفته که کافر نشود که بمعنی صبور است هو المختار کما فی الخلاصة ۱۱ یا بیکی گوید
ای خدای یا ای خدای بزرگ و همچنین ای بار خدای بقوتی که نار بمعنی بزرگ است
لیکن در خلاصه گفته که بقول اکثر و اصح نشود و در مضمرات گفته که فتوی بر آنست
و در ظهیری از محمد بن الفضل گفته آورده اند که معنی وی نیست و قصد کند
کافر شود و الا نه و از فقیه ابی نصر و بوسف و ابی جعفر امیتی نقل آمده که نشود و صواب
آنست که یار بمعنی مونث لیکن نزدیک اکثر نشود ۱۲ یا گوید اگر تو خدای
چنین کن ۱۳ یا گوید خدای بر تو ستم کند چنانچه تو بر من ستم کردی بر اصح و بعضی
حمل بر مجازه کرده اند و گفته اند که کافر نشود ۱۴ یا گوید یا رب این ظلم چرا
پسندی یا این جور تا کی پسندی نه یا رب این ستم مپسند بر اصح
اما یا رب از وی مپذیر و اگر تو بپذیری من نه پذیرم کفر است ۱۵ یا گوید
بارک الله فی کذبک اما در رفع تو خدا ایست کرد قریب بکفر است ۱۶ یا گوید
اگر انصاف دهد روز قیامت از تو انصاف گیرم و همچنین اگر قضا
بحق کند از تو حق خود گیرم نه چون بجائی اگر گوید ۱۷ یا گوید خدا تعالی بر دادوست
ایستاده یا نشسته ۱۸ یا گوید خدا تعالی در همه جائی است یا نه در تو هیچ
مکانی نه مکانی از تو خالی خدا ایست در بهشت بهم نه از بهشت و در مضمرات
و عمادی گفته اگر گوید خدا تعالی عالم است در آسمان با راده مکان کافر شود
و با راده حکایت آنچه در ظاهر اخبار آمده نه اما آنست نزدیک اکثر کفر است
و فتوی بر آنست و همچنین فرو می نگرد یا می بیند یا از آسمان یا از عرش مگر آنکه
مطلع گوید بعزلی و اگر گوید خدای بر آسمان گواه است کافر شود و علم خدا در
همه جا است خطا است و صواب آنست که گوید هر چیزی معلوم خدا است
اگر گوید خدا تعالی از زیر عرش میداند کفر است در خلاصه گفته خلا نه اقتضا
بد رسید خطا عظیم است و آنچه در دعا است قضا بد از ما بگردان مراد از و مقضی

است وخدائیت نیک کنا خطا است وصواب نیست که خدا ئیته
نیکمرد کنا و و درویشی بدبختی است خطا است امید نجد است و دیگر تو خطا است
١٩ یا در جواب ان شاء الله انکار کنی کوید انکار کار کنم بی ان شاء الله وهمچنین بی تقدیر (تعلیم)
خدائی ٢٠ یا در جواب حق تعالی ترا می باید کوید نه این در نصاب کفته یا کوید
خدا از زبان تو بس نیاید من جکونه ایم وهمچنین خدا از زبان تو بس نیاید من جکونه
بس کو ایم جون از زنان مراد طلبد و زن تمردی کند و کوید یاری بس نباید
این در عمادیه کفته یا در موت کسی کوید خدا را آدمی بایست ٢١ یا کوید بنگ
که او را زحمت نمیشود این فراموش کرده خدا است هو الصحیح این در کفته
یا کوید رحمانا مسلمانان بسیار بسنده کرده ایم (تمام قبول) این در ظهیریه کفته ٢٥ یا کوید خدای
بحق من همه نیکوی کرده است بدی از منست این در کفته ٢٦ یا کوید خدای
رحمت خود از من دریغ مدار این در سراجی کفته ٢٧ یا در جواب حکم خدا
جنین است کوید من حکم و حکم خدای چه دانم وهمچنین در جواب من یا تو بحکم
خدا کار میکنم کوید من حکم خدا ندانم یا اینجا حکم خدا نرود یا اینجا حکم خدای نیست
یا خدائی حاکمی را نشاید این در مضمرات و در عمادی کفته اگر بر دحه رد کوید کفاست (?)
وا زجهة تغیر زمانه نه و این احسن است و اگر کوید بر شتم کار کنم نه بحکم اگر
از جهة فخلق کفته نه زد حکم کافر نشود و اگر مادر نه پسر کوید چرا این
کار کردی کفت والله نکرده ام وی بغضب کفته مر تو را والله اخلاف است (?)
٢٨ یا کوید خدا را باشد و هیچ خبری دیگر نباشد نزد بعضی و نزد دیگران خطا
عظیم است و در ظهیریه کفته که این کفر است که ایقو لیست لفنا جنت و
جهنم و اهل ایشان و از نجاست که اگر بر سند حق تعالی عدد انفاس
اهل جنت و نار میداند کوید این محال است و علم او بحق تعالی حواله بکند
یا عبدالله نامی را نداکند و کاف فی را آخر در آرد و در مضمرات
کفته اگر دانسته نیکوید کفر است والا نه ٣٠ وهمچنین عبدالخالق و عبدالعزیز

وعبدالرحمن

وعبدالرحمن وامثال آن ٣١ یا زنی اکوید تو دوست تری بمن از خدا ٣٢
یا مدیون را کوید اگر خدا بمن جهان کردی بسیم از تو بستانم یا اگر
پیغمبر کردی کوید نقولی در ان نیز بشنود این در عمادی کفته ٣٣ یا در حالت ظلم در جواب
اگر خدا نمی ترسی کوید از خدا نمی ترسم و در خلاصه کفته اگر در غیر حالت ظلم کوید و بندار د
که کار بحق میکنم کافر نشود و در ظهیریه کفته اگر در معصیت باشد کافر نشود و اگر
در کاری باشد که دران از حق تعالی ترسیده بشود نه و قاضی امام و فتوی بر
عدم کفر داده مطلقا مگر جون بطریق استخفاف باشد و در کفته انکه
تو دانیکه خدا تو قبیح است همچنین از خدای می بینم و از تو بخدا امید میدارم
و بتو از خدای بینم و نه باب میدانم نیکو است ٣٤ یا بظالمی کوید این
از خدا ظالم تر است یا تو ظلم بیشی خدائی میکند در ظهیری کفته که از ابو بکر
و لوسی پرسیده شد از قایل ای خدائی روزی بر من فراخ کن یا بر من
جور مکن هیچ جواب نداد اما امام ابو حفص کبیر کفته که این بسته جوری
بحق تعالی کفر است در سراجی کفته اولی کفر است لیکن در شرح
ظهیری و فتح القدیر کفته جون اب نرم تو نشد دعا کند بعنه زرق یا کوید
شرم ندارم (نکنیم) در جواب انیکاری یا بهر خدا کن این در تحفه کفته ٣٥ یا
کوید شرم ندارم در جواب از خدا شرم دار این در مضمرات کفته یا
کوید سوکند تو بهمانست و سوکند خرمهمان این در کفته ٣٦ یا کوید سوکند خدا نخواهم
سوکند طلاق خواهم بطریق استخفاف و در مضمرات کفته که نزدیک عامه
کفر نیست و هو الاصح کفته لیکن از حرانه کفته که کفر است وهمچنین مردم
سخن سوکند نه راست نیک است و نه دروغ ٣٧ یا کوید بخدا او کجا است
فلان فتوی بر من نیست این در سراجی کفته اما بخدای و جان تو و سر تو
اختلاف است این در خلاصه کفته لیکن در جامع کفته بجان تو و سر تو اعتقاد
کند که این سوکند است و بر نا این وجست کافر شود و اگر کوید بخدا
و بنعامیر در بن خطر عظیم است کما فی المطالب ٣٨ یا کوید خدائی هست اندکه ترا

از فرزند خود دوست تر میدارم این در تحفه گفته ۴۱ اگر گوید خدا میداند
که چنین کرده ام یا نکرده ام و خلاف آن باشد بقول اکثر و در سراجیه
از امام حلوائی گفته که اصح آنست و از امام سرخسی گفته آنگاه که معتقد
باشد که چنین سخن کذب کفر است و فتوی امام حسام الدین برانست
و در عمادیه گفته که خدائی میداند که بغم و شادی تو چنانم که بغم و شادی تو
چنانم تو نیک عالم کفر است و بقولی و اگر در غم و شادی او بمال و تن قیام نماید
خالصه بکار خود نشود و الا نشود و اما خدا تعالی میداند که پیوسته تو را دعا یاد
میکنم در این اختلاف است ۴۲ یا در بنده زحمت گوید اگر عتاب کند حق تعالی
با من با آنکه بمن چنین محنت است ظلم کرده باشد لیکن اگر در مرض باشد یکی
روزگار گوید ندانم مرا چرا آفریده چون از لذت دنیا هیچ بهره ندارم اختلاف
لیکن در ظهیریه گفته که این خطاء عظیم است که تنگدلی او را برین حمل کرده فی الحجت
بقول الله للملئكة لا تكتبوا على عبدي في ضجرته شيئاً ۴۳ یا صاحب مصیبت
گوید مال گرفتی و ولد گرفتی و باقی این چه مانده که نگرفتی و اگر وی دعوی
خطا کند مصدق نباشد این در نصاب گفته در موت پسر بقولی میگیری
از کسی که یکی دارد میگیری از کسی که ده دارد و نه بدادی و نه
نه گفتن بمرض خدائی ترا دید و مراد بدتر آنجان آفرید مرا چکنانه برای
و بقولی کفر است که ظن میل کردم ۴۴ اگر گوید تا مسلمانم بهتر خدائی نیز
با ما میشود بهتر و تا مسلمانم نیکوتر خدا نیز با ما میشود نیکوتر ۴۵ اگر گوید فلان
در غیب من چنانست که بهود در غیب خدا نیز دیک جمهور و بقول اگر
مراد استقباح فعل اوست نه ۴۶ اگر گوید خدائی فلان را آفریده و از پیش
خود رانده ۴۷ اگر گوید روزی از خداست ولیکن از بنده جنبش خواهد
و در عالم ملکی گفته تا فلان زنده است یا بر پای است یا تا سر فلان سبز
است با هیچ کار فلان نکرد و یا بازوی من کجاست مرا غمی نیست
کافر شود و در خلاصه گفته تا این دستها زرین باین است تا با ما زود است

جو نبود بیک

ظ
سخرة

هیچ وری

هیچ وری کم نباید بخاطر است گوهی و ار کار کنم و از آن دو اخو ریم از کلمات
بحق کس نیست ۴۸ اگر گوید من خدا ایم بر وجه مزاح یعنی ایم ۴۹ یا گوید یا حق سبحانه کردیم
ای یا خدا ۵۰ یا گوید خدا چه تواند کرد و چیزی نتواند کرد و عجز در وی نیز گردون ۵۱ یا در جواب
فلان یا نور است میبرد و گوید حق تعالی نیز یا در است میشود ۵۲ یا گوید خدای
زر دوست میدارد و مرا نداده است بقصد است بخل و الا نه و در ظهیریه گفته اگر در
جواب خدا تعالی تا تو احسان کرده گوید رو با خدا جنگ کن که چرا او داده اختلاف است
لیکن در خلاصه گفته که قاضی نسفی ابو علی فتوی بر عدم کفر داده و اگر گوید رو با
نیزه با آسمان برائی و با خدائی جنگ کن کافر شود ۵۳ یا در جواب
حق تعالی ترا عذاب کند بر معاصی گوید خدائی را تو نباید یا کند آنچه
کرد نمی ۵۴ یا گوید دست خدائی در از است نزدیک اکثر و بقول یا اراده
قدرت کند نه و در خلاصه گفته که امام حاکم گفته این کفر نیست و در عمادی گفته
در جواز مبنی بر ید الله فوق ایدیهم است و امام حلوانی و امام سرخسی رح تو سعه
کرده اند در بارسی در ای ۵۵ یا گوید پای خدا مرا باید گرفتن و دین جهاد نه
با عنقاد و خارجه نه باراده لا نجات فی هذا الا بالاعتصام بالله لیکن بلفظ قبح
است و در مضمرات گفته بیزار باشم از خدا تعالی اگر چنین کنم و گوید
است و بالفعل کافر شود اگر نزدیک وی چنانست که بکردن کفر است و الا نه و
برو کفارت یمین است کافر باشم اگر انکار کرده باشم و میداند که
کرده اند اگر نزدیک وی آنست که همین گفتن کفر نشود و الا شود و فتوی برانست
و اگر ناسی باشد نزد هم کافر نشود و همین حکمست اگر تعلیق بأمر
کند ۵۶ یا دعوی علم غیب کند اما اگر مرید سفر با و از عکه باز گرد و نزدیک
بعض کافر شود و در ظهیریه گفته که اگر نزدیک فقها بر همه کودکی میرد با غلبه
گران خواهند بود مثل این خلاف است و در عمادی گفته اگر در جواب غیب

رشید ای گوید آری کافر شود و همچنین آری در جواب قول زن سر خدا امید است
لیکن از ذخیره گفته باید که درین اختلاف باشد باید که مراد تهدید باشد
و در عالم ملکی گفته که فلان خمر خورده‌ام و در خشم آمد مفتوای شفقانی خورده‌ام
ب کرفت سکنجبین خورده‌ام باین شده‌ام کافر نشود ولیکن شرک خفی باشد
یا گوید خدای و رسول و ملائکه برین نکاح گواه کرده‌ام و در نصاب گفته اگر فرشته
دست راست و چپ گوید نه و اگر گوید خدا و رسول خدا او گواه کرده‌ام
باراده تهدید اختلاف هست ٥٩ یا تصدیق کند کاهن را در خبر غیب در مضمرات گفته
کاهن نیست که گوید مرا جن یار است از غیب خبر کند یا من بفهم خود میدانم
و فی الحدیث من اتی کاهنا وصدقه فیما یقول فقد کفر بما انزل
علی محمد از فضلی آمده کاهن ساحر است اما قایل العلم مسروقات در بین
خبر داخل نه وعدیکه متعلق است بانبیا و ملک علیهم السلام ٦٠ یا نسبت
فواحش کند بر انبیا چون قصد زنا ٦١ یا عیب کرد بر ایشان چنانچه یا هانت
گوید مهتر سلیمان دنیادار بود یا حریص این در تفسیر گفته ٦٢ یا انکار
آرد از پیغامبری و در عمادی گفته ٦٣ که انکار پیغامبری خضر و ذی الکفل
و آنکه پیغامبری او باجماع متقرر شده کفر نیست اما ایمان آوردم
بهمه انبیا و نمیدانم که آدم پیغامبر بود یا نه کفر است الحین در تحفه گفته
یا گوید اگر فلان پیغامبر بودی برو ایمان نیاوردی ٦٤ یا گوید اگر گفته پیغامبران
حقیقت رسیدم ٦٥ یا گوید من رسول الله‌ام یا پیغامبرم یعنی پیغام می
برم اما طالب معجزه از مدعی نبوت بقول کافر شود و بقولی نه
باراده تعجیز و افتضاح او نه یا گوید اگر تو پیغامبری من از تو بیزارم ٦٦ یا گوید
پیغامبر مجنون بود و نه بقول مفتی علیه ٦٧ یا گوید ندانم پیغامبر جنی بود یا انسی
یا گوید جامهٔ پیغامبر و ناخن پیغامبر شوخگن بود یا دراز ناخن بوجه اهانت

ونقول

ونقول مطلقی یا موی رسول را مویک گوید باهانت و در ظهیریه گفته که
بقولی باراده تعظیم نه و همچنین تصغیر عضوی از اعضاء او چون شکم و
یا لب و در ظهیریه گفته محمد درویشک بود بر وجه اهانت کفر است و در
کفیه اگر محمد یا احمد یا ابوالقاسم نام گوید ای پسر زانیه و هرکه بدین نام است
اگر اگر باشد کافر شود و از امام محمد آمده که اگر بکرده بر فعل سب پیغامبرم
دشنام کرد اگر دران وقت غیر پیغامبرم در دل او گذشته و مطلقا
کرد کافر شود ٢٠ و باراده غیر نه الا در مضمرات گفته که این آنست که گوید
اگر در غیر و در دل غیر او گذشته بقصد محمد شود و لقصدا و نه و اگر در دل او جزی نگذشته
دشنام داد و محمد را او راضی بران نبود نه چنانچه در کلمه کفر ٢١ یا گوید اگر پیغامبر مرا
مردکی خواند بار خوانم نه فرد بگذارم ٢٢ یا در جواب ادم اگر پیس یافته گوید
پس باهمه جولاه بچگان باشیم ٢٣ یا گوید اگر آدم گندم نمیخورد ما بدبختان نشستیم
این در خلاصه گفته لیکن اگر گوید درین بلاهائی افتادیم اختلافست این در خلاصه گفته
یا در جواب پیغامبر کدو دوست میداشت گوید من دوست ندارم و همچنین
هر چیزی که او را دوست میداشته است گوید من دوست ندارم و بحیل و لقوب
تمسخر بارادهٔ اهانت شود و الا نه روزی ابی یوسف با هارون رشید
بر مائده بودند روایت کرد که پیغامبرم کدو را دوست میداشت حاجب گفت
اما من دوست ندارم امام گفت که کافر شد حکم کرد و بعود یا قتل وی باب شد یا این کشت یا پیداید
روایت الحدیث بین منبری و قبری روضة من ریاض الجنة گوید منبر و حظیره بیند
و جز دیگر نه یا نسبت کند فعل پیغامبرم را بشری بی ادبی چنانچه در برابر پیغامبر علیه السلام

دانسته

هر که خوردی انکشتان بلیسیدی کوید این بی ادبی است ۷۷ یا در جواب این کار نکن
که شنیع است کوید نکنم اگرچه سنت است چون حلق سر و قطع ناخن بسلت و مسواک
در مضمرات گفته که عارض شود [illegible] بیکی گفت سر ببر که روز سه شنبه است وی گفت
کار زنان و مختبان بود کافر شود و در عمادی گفته کسی که راضی نشود بسنت از سنن مرسلین کافر
شود و در خلاصه گفته اگر کوید حجامت بد است کافر شود ۷۸ یا کوید ندانم که ملائکه
با پیغامبران یا او مسلمان یا کوید از پیغامبران ۷۹ یا کوید آدم گفته یا آدم پیغامبر علیه
السلام نه از بزرگوار لیکن در عمادی گفته که در آن اختلاف است ۸۰ یا کوید اگر فلان پیغامبر است
از وی ایمان نیارم و در ظهیری گفته آنگاه که طالب عزیز باشد و الا نه لیکن در سراجی گفته
اگر خدای جهان آید ایمان نیارم کفر است و اگر پیغامبر است نه ۸۱ یا کوید اگر پیغامبران
و ملائکه فرشتگان گواهی دهند که فلان را بستم هست اعتقاد ندارم و همچنین نشوم گواهی فلان
اگرچه جبرئیل یا میکائیل باشند ۸۲ یا عیب کند فرشته را از فرشتگان و در عمادی گفته تنبیه
من فرشته ام بقولی کفر است و در مضمرات گفته روی فلان دشمن میدارم چون روی ملک
الموت گفته است نزدیک بعد است اکثر بقول و من چون و میدارم ملک الموت خطا عظیم است و
بقولی کفر است و بقول اکثر نه و بقولی از جهت عداوة او کفر است و از جهت کراهیت موت نبود تحفه
گفتن و همچنین از مهابت او ۸۳ یا انکار کند از صحبت صدیق رض نه از صحبت فاروق ذالنورین رضی الله
عنهم و بی سخن لعنه شود یا قذف کند صدیقه را نه قذف سایر زنان پیغامبر علیهم و رضی الله
تعالی عنهن اما مستحق لعنت شود ۸۴ یا قذف کند ۸۵ یا انکار کند از خلافت شیخین رض این در خلاصه
گفته و در تحفه که متعلق است بقرآن و خبر و علم ۸۶ یا انکار کند آیتی از قرآن ۸۷ یا انکار معوذتین و در ظهیر
گفته که بقول بعضی کافر شود که بعد از صدر اول اجماع شده بر آنکه از قرآن است لیکن صحیح اوست که
اجماع متاخر رافع اختلاف متقدم نیست نزد شیخین رح و در مضمرات گفته یا انکار خبر متواتر کفر است
نه یا انکار احاد کافر شود و بقولی آنگاه که بوجه استخفاف باشد ۸۸ یا تحریر یا عیب کند قرآن را یا اعتقاد
کند که مخلوق است حقیقت و اگر معلم کوید تا قرآن آموزید سیم بخشنه نهاد و نهاده اختلاف
که چون معتقد باشند ۸۹ یا کسی را که قدح برکرده باید و کوید کاسا و دهاقا یا فلکان بشرایا اطرافی
مزاح و استهزا و همچنین در وقت جمع قومی گفتن و حشرنا هم فلم نغادر منهم احدا یا و جمعناهم
جمعا و هم بر جهه استخفاف قرآن بخواند یا مردی که سورة تبارک خواند کوید که این سوره از دین کرد
و در کشف گفته که چون حمد شهید از خراسان آمد و نام او برهان بود خلقی باستقبال او برآمد و فرو
و در گفته یا کوید ای گنهکار ترا از انا اعطینا ۹۰ یا کوید که قران عجمی است

یا کوید که قران اعجمی است اما اگر کوید در وی کلمه عجمی نه ۹۶ یا قاری را کوید
این چه بانک طوفان است ۹۷ یا نزد سماع بانک نماز کوید دروغ میکوید یا
آواز خرس است یا بانک شبان است و همچنین این چه بانک طوفان است
یا بانک خر است این در عالم ملکی گفته و اگر اعادة کند بوجه استهزا
کافر شود ۹۸ یا کوید کاسه ثرید بهتر است از علم و اگر من الله کوید نه
که این تاویل دارد نزد آن ۹۹ یا کوید اینها که علم آموزند داستانها است که می
آموزند ۱۰۰ یا کوید تن و پیاست یا باد است آنچه عالمان میکویند ۱۰۱ یا کوید علم
حیل را منکرم ۱۰۲ یا بکسی که حیله ترعی میکند کوید از دروغ این از زحمه بد فرخ
بر وی ۱۰۳ یا کوید که میتوانند کرد کفت ایشان را ۱۰۴ یا در جواب بمجلس علم رو
کوید مرا به مجلس علم چه کار است ۱۰۵ یا کوید درم بباید علم چه کار آید ۱۰۶ یا کوید خسا
کردن بهتر از دانشمندی ۱۰۷ یا کوید فعل دانشمند از همان است و فعل کافران
همان نه چون فقیه معین را کوید ۱۰۸ یا کسی که از مجلس علم آید کوید از کنشت آمدن ۱۰۹ یا
یا فقیه یا علوی را دانشمندک یا علویک کوید بقصد استخفاف بدین و الا نه ۱۱۰
یا نظر کند عالمی را بحقارت یا اهانت اما بعض اوبی سبب ظاهر ترس کفر است
و در جامع گفته که با اهانت علم و علما کافر میشود بی اصح و در تحفه
گفته آنگاه که از کرده علم دین باشد ۱۱۱ یا زن کوید لعنت بر شوی دانشمند
باد ۱۱۲ یا تسخر کند بمذکران یا معلمان بطریق استهزا و در خلاصه گفته و همچنین
جماعتی که با وی نجنبند ۱۱۳ یا استهزا کند شریعت را و همچنین زدن فتوی یا گفتن
و گفتن چه شرع است یا چه بارنامه فتوی آورده یا آروغ بلند زند و کوید این است
شریعت را این در سراجی گفته ۱۱۴ یا در جواب با من بشرع بیا کوید
پیاده بیارم با و روم بی جنبیدن نه در جواب با من بقاضی رو ۱۱۵ یا کوید آن
وقت که سیم میستدی شریعت و قاضی کجا بود و بی جبی با رادة قاضی شهر نه ۱۱۶
یا کوید من شریعت را چه دانم و اینچنین هایش زود یا سود ندارد و در عمادی

سنت یعنی عبادات کانه نماز و روزه

[illegible]

گفته بر سم کار میکنم بترع اختلاف است ودر مضمرات گفته ۱۱۷ یا گوید ما علم یا نعت
را چه کنیم یا من علم را چه دانم ما را خود بس است ۱۱۸ یا در رباب طلاب العلم یمشون
علی اجنحة الملائکة گوید این باری دروغ است گویند که یکی از طلبه این حدیث
راشنید ودر راه پا بر زمین زد تا بازوی ملائکه شکند پای او خشک شد نوع دیگر
که متعلق است باذکار وطاعات وقبله ۱۱۹ یا در جواب دروغ مگو گوید که این سخن
راست تر است از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله ودر تحفه گفته اگر در جواب
چرا خیانت میکنی یا چرا دروغ میگویی گوید تا خیانت نمیکنم ودروغ نمیگویم روزی
کار نمیگذرد یا تا در خرید وفروخت دروغ نگویی نانی نیابی یا از ینها
چاره نیست سبک داشت محارم خدای تعالی کرده باشد ودر ظهیری گفته
۱۲۰ یا در جواب بگو لا اله الا الله گوید تو بگفتن این کلمه چه بر آوردی تا من بگویم
وهمچنین نمیگویم بگوئی وبگوئی یا بر اده آنکه با مرتو نمیگویم نه وبگوئی مطلقا نه
۱۲۱ یا گوینده کلمه را گوید چه لا اله الا الله چه لا اله الا الله یا هزار لا اله
الا الله محمد رسول الله بسبیل تخفیف ودر تحفه گفته اگر در جواب لا اله الا الله
زهی مرد شوار کار گوید ای لا اله الا الله کافر شود که کلمه اخلاص را باستخفاف
گفت ۱۲۲ یا نزدیک گفتن حوقله گوید لا حول بکار نیست یا لا حول را چه کنم
حق من ده یا لا حول نی نیاز نمی کند از گرسنگی یا لا حول بجای نان سود ندارد
یا از لا حول چیزی نیامد ۱۲۳ یا در جواب صل گوید وقتهان بود که نماز کنند
وکار بجهد دراز کنند یا مردمان انبوه ما می کنند یا باش تا ماه رمضان
آید تا نماز کنم یا نماز میکنم چیزی بسیر نمی آید یا تو که نماز کردی چه بر آوردی
یا کر تواند این کار پیر بود یا نماز کرده وناکرده یکسان است یا چند نماز کنم مرا
دل بگرفت یا خوش کاریست بی نمازی یا نماز مرا هیچ سازد یا نماز درطاق
نهاده ام ودر مضمرات از امام ابی حفص گفت اگر مریض در جواب صل گوید
بالله لا اصلی ابدا او نگذارد تا مرد نماز بی نگذارم که کافر مرده وامام ناطفی

گفته

گفته که اگر مطلق گفته نشود لیکن درخلاصه گفته که لا اصلی در جواب صل گوا ثبت
مگر باراده یا بترک اما اصح آنست اگر فرض نداند کافر شود ۱۲۴ یا در جواب نماز
کن تا حلاوت نماز یابی گوید تو مکن تا حلاوت بی نمازی یابی ۱۲۵ یا در جواب
بیا تا آن نماز کنیم برای حاجت گوید من بسیار نماز کردم حاجت روا نشد استخفافا
ودر عالم ملکی گفته اگر گوید نماز حاجت چیزی نیست من آزموده ام یا تعوید الجد
چیزی نیست من آزموده ام یا انگبین چیزی نیست من آزموده ام کافر شود
که نماز خوار داشت ودر قرآن انگبین شفا نهند ودر عمادی گفته ۱۲۶ یا ما بنده
در جواب نماز گذار گوید نگذارم که ثواب خواجه راست وهمچنین اگر مصلی
در رمضان فقط گوید این خود بس است یا زیاده می آید که یکی هفتاد برابر است ۱۲۷
یا در جواب زکوة ده گوید نمی دهم وبگوئی در اموال ظاهر ۱۲۸ یا گوید حق
تعالی نقصان در مال من کرده من در حق او کم میکنم ۱۲۹ یا زکوة را گوید تا
این تاوان دهم ۱۳۰ یا رمضان را گوید آمد این ماه گران ودر خلاصه گفته اگر نیکی
رجب گوید بعقبه ها اندر افتادیم اگر شهاون رمضان ومواسم کرده کافر شود وبوا سطه
تعب ۱۳۱ یا گوید اگر ده نماز فرمودی یا زکوة از پنج درم یا روزه از یک ماه
زیاده فرمودی نکردمی ۱۳۲ یا گوید هرچند طاعت میکنم هیچ زیاده نمی بینم
۱۳۳ یا در جواب چرا امر معروف نکنی گوید مرا چه کار یا مرا او چه کرده است
یا مرا از آنکه چه آزارست یا من عافیت گزیده ام یا مرا این فضولی چه کار یا مرا او
روا است ودر عمادی گفته اگر امر آن معروف را گوید غوغا آمد یوجه رد خفی
کفر است ۱۳۴ یا گوید اگر مرا خدای بفرماید بچنین نکنم ۱۳۵ یا گوید اگر قبله اینجانب
کردد نماز آنجانب نگذارم ۱۳۶ یا گوید اگر فلان قبله شود یا ناحیه کعبه روی سوی او
نکنم ۱۳۷ یا گوید قبله دو است کعبه وبیت المقدس نوع دیگر که متعلق است بهشت
ودوزخ وقیامت ۱۳۸ یا گوید اگر فرمان شود که با فلان در بهشت در آیی در نیایم وهمچنین
اگر مرا بهشت دهد آنی جز تو نخواهم یا در نیایم ودر سراجی وملتقط گفته اگر

خدای مراهنت دهد نی تو نخواهم براصح نه ۱۳۹ یاکوید اکر مراهنت انکرده تو یا
ازکرده این عمل دهد نخواهم ۱۴۰ یاکوید اکر بهشت دهد نخواهم روبتر خواهم ۱۴۱ یا
درجواب دنیا بکذار تا آخرة یابی کوید نقد تک نیارم انکر ده نسیه ۱۴۲ یا درجواب نماز
حق طلب کوید مرا رضا نمی باید ۱۴۳ یا درجواب بسیار مخور که خدای تعالی تو ادوست
ندارد کوید میخورم دوست دارد خواه دشمن ۱۴۴ یاکوید ندانم کافر در بهشت بود یا در
دوزخ ۱۴۵ یاکوید از دوزخ نیندیشم ۱۴۶ یاکوید یلب دوزخ دوم ولیکن اندر
نیایم ودر عمادی کفته بیزارم از ثواب وعقاب بقولی کو است ودر تحفه کفته
اکر درجواب بر کدام مذهبی امام ابوحنیفه یا شافعی کوید من لعنه کنم هردو مذهب را
صدر شهید کفته اکر تو به کند تعزیر کنند والا بکشند اما بیزارم از مذهب امام یا شافعی
نه لیکن نشاید کفت ۱۴۷ یا درجواب عذاب خدای تعالی بسیار است کوید بکند
بود ادم ۱۴۸ یا درجواب قرض بمن ده واکر نه روز قیامت کیرم کوید ده دیکر بده
ودران جهان بیست باز خواه بقول اکثر وفتوی محمد بن الفضل بر نیست اما کجا یابی
دران ابنوهی اختلاف است ودر خلاصه کفته که دران جهان باز خواه یا باز
دهمت براصح کو است ۱۴۹ یا درجواب باش تا بمحشر رسیتی تا حق خود از تو
در محشر کیرم کوید مرا بمحشر چکار رفع دیکر انچه متعلق است بکوز رسوم او ۱۴۰
یا معلم صبیان کوید یهود بهتر از مسلمانان که حقوق معلم می دهند ۱۴۱
یاکوید کافری به از خیانت نزدیک اکثر وابو القاسم صغار فتوی بر نداده
۱۴۲ یا بشوهر کوید کافر بودن بهتر از باتو بودن لیکن در ملتقط وسراجیه کفته
نه ودر ظهیریه کفته کو خفیف است از اخیر تو میکنی بقولی کو است وبقول
فقیه ابی اللیث بارادة بقبح ان معامله نه تحسین کو نه ۱۴۳ یا کوید نصرانیه
بهتر است از مجوسیه یا یهودیه نه مجوسیه ویهودیه بد تر است از نصرانیه
۱۴۴ یا در حالة خصوصه کوید اینچنین مسلمان باشد کافر بهتر اینچنین مسلمانی باشد
۱۴۴ یا یکی از زوجین بدیکر کوید بیزارم از دین تو مکر باراده اعیادة چون معروف

درعمادی

درعمادی کفته از مسلمانی بیزارم بقولی کو است واکر بشوهر کوید بترت تا
جمیة ودین اسلام که راضی میشوی بخلوة من یا بیکانه کفت بنیت مراحمیة ودین اسلام
بقولی کو است ۱۴۶ یا درجواب مومن نیستی کوید بغضب نیم بعمد نه بخطا وفتوی امام
عبد الکریم بن محمد بنی است ودر ظهیریه کفته که از بعضی آمده اکر درجواب
ایا مسلمان نیستی کوید نه کافر نشود که مراد ان قول مردم که فلان مسلمان نیست
آنست که افعال او چون افعال مسلمان نیست
۱۴۷ یا درجواب این منهی مکو که بفعل کو لازم کنم کوید چلپی اکر کو لازم آید ۱۴۸
یا درجواب کافر شدی کوید کافر شده کیر ۱۴۹ یا زن درجواب یا یهودیه یا کافره
یا مجوسیه کوید همچنینم طلاق ده یا اکر چنین نیستمی با تو نباشمی نه اکر چنینم مرا
مدار براصح ودر تیسیر کفته اکر درجواب تو معنی یا ترسای یا کافری کوید چنینم
با من صحبت مدار یا اکرچنین نبودمی با تو صحبت نداشتمی کو است ودر عمادی کفته
اکر شوی درجواب این الفاظ کوید اکر همچنینم با من صحبت مدار براصح کو است
وهمین حکم است در بیکانه ۱۶۰ یا درجواب ای کافر ای یهودی ای مجوسی کوید
کوید لبیک لیکن اکر کوید خود توی یا خاموش باشد نه اما مخاطب اکر اراده دشنام
دارد کافر نشود واکر اعتقاد کو مخاطب دارد کافر شود مختار اینست وانچه در هوا
است که باجماع کافر نشود مراد اجماع متکلمین است این در تعذیر جامع کفته واکر کافر پسر را
کوید ای بابا یا ای ماما کو بیود وای کافر بچه بر قول اکثر واصح کو نیست اکر مرید
کفر خود نباشد ودر ظهیریه کفته اکر بکوید بد ابرای کافر خداوند اکر
نزدوی زاده کافر شود والا نه لیکن در خلاصه کفته که نشود مطلقا
۱۶۱ یاکوید این روزکار کافران است روز کار مسلمانی ورزیدن نیست ودر
عمادی از محیط کفته هذا لیس بصواب عندی ۱۶۲ یا کلاه مجوس
بر سر نهد ضرورة باشد یا نه بر صحیح نه عامه مشایخ آن کلاه بر مختار اینست در
خلاصه کفته ۱۶۳ یا زنار درمیان بندد ودر خلاصه کفته ودر دار حرب
درآید وبقولی اکر برای تخلیص اساری میکند نشود واکر برای تجارة درمی آید

سیوم

شود ودر ظهیری گفته زنی ریسمان سیاه درمیان بست گفتندش که این چیست
گفت زنار کافره شود ١٦٤ یا عسلی بر کتف هند خواه بسرخ خواه با اعتقاد این در مضمرات
گفته ١٦٥ یا بعد از نصیحت بخشم گوید بعد از نی کلاه مغان بسر نهم ١٦٦ یا بسوی
معبد مجوس بتعظیم بر آید ودر خلاصه گفته یکی بکوچه نصارا گذشت دید که ناقوس
می نوشند گفت زهی کوی عشرت رسن بر میان می باید بستن و با ایشان دم زده
و دنیا خوش خورده کافر شود ودر تحفه گفته ١٦٧ یا بسوی نیروز مجوس
بر آید و موافقت کند با ایشان در افعال ودر ظهیری از امام حفص کبیر گفته که دخول
در عید کفار از جهت تعظیم کفر است واز جهت فسق نه ١٦٨ یا هدیه فرستد
بسوی مسلم یا مرتد در نوروز بر تعظیم آن روز اگر حکم عادت باشد واراده تعظیم نبود
لیکن نباید که قبل از آن فرستد یا بعد از آن وند حضور دعوة او برای حلق سر کودک
باشه کوید که مغی بود غنی و بفقراء مسلمانان و مساجد نفقه میکرد وقرض میداد
دعوتی ساخت برای حلق ناصیه ولد و آنجا بسیار مسلمانان حاضر شدند و بعضی هدیها
فرستادند مفتیان شهر شیخ الاسلام ابی الحسن سعدی نوشتند که شهریان مرتد شدند
زود ابیخا برس فرمود که اجابت دعوة ذمیان رواست و مجازاة محسن مروة است
وحلق سر از شعار اسلام است نه اهل ضلالة وحکم بردت بدین قدر ممکن نیست لیکن در
عمادی گفته که اولیتر ناموافقت است ١٦٩ یا گوید هدیه فرستادن در روز نوروز نیکو
ودر مضمرات گفته باتفاق مشایخ تحسین امر کفار کفر است تا اگر گوید که ترك سخن در طعام
از مجوس نیکوست یا ترك مضاجعة در حیض از ایشان نیکوست کافر شود در خلاصه گفته
اگر نزدیك اجتماع مجوس در نوروز گوید خوب سیرتی نهاده اند • یا از مجوس ترسد
اسال چه بسود آیدم کافر شود ١٧٠ یا خرید کند در نوروز بر تعظیم آن روز ١٧١
یا گوید فلان از من کافرتر است ١٧٢ یا گوید چنان دلتنك شدم که خواستمی کافر شوم
١٧٣ یا گوید بت را سجده کنم و این صلح نکنم لیکن در سراجیه وملتقط گفته بت را
سجده کنم وباوی آشتی نه کفر نیست که مراد تبعید است زنار بر میان بندم

وتم الختام

وتو اخواهم بنیة تبعید از نکاح او کفر نبود ١٧٥ یا در جواب مرا زن آخر مسلمانم
گوید لعنت بر تو باد وبر مسلمانی تو ١٧٤ یا در سختی مرض گوید ان شئت توفنی مسلما
وان شئت توفنی کافرا ١٧٦ یا گوید من ملحدم که ملحد کافر است ١٧٧ یا مسلمان نگرا
گوید تا چه بلا آمد دیو دی از دین خود ١٧٨ یا گوید از کلمه کفر بخندد و از قاضی امام
رسیده شد شاید که آن کلمه مضحکه باشد فرمود این کفر نیست و لیکن در خنده
است که بار ضا باشد ١٧٩ یا قصد کفر کند و همچنین عزم بر امر عنی بکفر تا اگر
زنی را کلمه بیاموزد تا از شوهر جدا شود یا بی حلاله روا شود هر دو کافر شوند ١٨٠
یا راضی شود بکفر خود ودر عمادی گفته اگر گوید هرچه فلان گوید بکنم واگرچه
همه کفر گوید کافر شود لیکن در رضای بکفر غیر اختلاف است واز ذخیره گفته
که از امام آمده که این کفر است بی تفصیل ودر تمهید گفته اگر کافری گوید
بر من اسلام عرض کن وی گفت ساعتی باش یا بیش فلان رو کافر شود لیکن در خلاصه
گفته بیش فلان عالم رو واسلام آر با صح نه ودر سراجیه گفته که رضاء بکفر اعدا
بر صحیح کفر نبود چون مستتبع کفر باشد ودر مضمرات گفته اگر کافر باشی مرا چه زیان
وخدای تعالی تو اسلامت دین ودنیا ندهاد کفر است اگر گوید خدای تعالی از تو
مسلمانی بستاند ودیگر امین کنند هر دو کافر شوند لیکن در عمادی گفته نزود
خلاصه گفته خدای تعالی روح تو بکفر قبض کند کفر است بقولی وازامام
ابی یوسف آمده که نه و بوهان ائمه بدین مائل است نعم دیگر که متعلق است
بمعصیه و حرام و تمنی ١٨١ یا فاسقی را در فسق بیند وگوید ابی یزراهی ومذهبی
لیکن در کنز العباد گفته که صحیح نشود اگر مراد او راه باطل باشد ودر عمادی از
شیخ ماتریدی گفته اگر سلطان زمان را عادل گوید کافر شود که وی بیقین ظالم است
وبقولی نه که ما قال است بمائل از حق ودر ملتقط گفته واجب است که کافر نشود
که وی در چیزی عدل کرده ١٨٢ یا مرتکب صغیره در جواب توبه کن گوید من
چه کردم تا توبه کنم یا توبه باید کرد ١٨٣ یا نزد اشتغال فساد گوید بیا تا یکی خوش

بزیم • یا شاد میاد آنکه بشادی ما شاد نیست • یا سلمانی آشکارا میکنم • یا
آشکارا شد و بعقلی نه ۱۸۴ یا گوید بیائید تا مسلمانی را ببینید و اشارة کند بمجلس فسق
۱۸۵ یا میخوار گوید شاد باد آنکه بشادی ما شاد است ابو بکر طرخان فتوی برین داده ۱۸۶ یا گوید
هرکه مستکاره نخورد وی مسلمان نیست ۱۸۷ یا درهم و شکر بر شارب [illegible] ازد • و همچنین
اگر حبابکیا دکردند ۱۸۸ یا گوید خمر را دوست دارم و از وی صبر نتوانم کرد ۱۸۹ یا در جواب
هر صباح بر میخیزی و خدا و خلق حلال را میجانی گوید خوش آری این در ظهیریه است
و در خلاصه گفته خوش می آرم ۱۹۰ یا در جواب بخور از حلال گوید حرام بسوی من احب است
یا یکی حلال خوار بیار تا او را سجده کنم • یا مرا حرام رواست • یا خوش کاری است
حرام خوردن ۱۹۱ یا گوید حرام خوش است که تو نیش حلال را گوید ۱۹۲ یا در جواب درمی
از حلال دوست داری یا صد درم از حرام گوید هر کدام زودتر آید چه که وی فرق نکرد میان
حلال و حرام • و همچنین مال باید خواه حلال خواه حرام • و همچنین تا حرام یابم گرد حلال
نگردم ۱۹۳ یا امید ثواب از تصدق حرام دارد و اگر فقیر دانسته دعا کند و معطی امین گوید
هر دو کافر شوند ۱۹۴ یا حلال را حرام داند یا حرامی را حلالی چون مجمع علیه باشد چون
استحلال ترک پنج نماز و سماع مزامیر و سماع اصوات بمزامیر نه اصوات تنها این در شرح
علامه تفتازانی گفته و نیز وطی حائضه منکوحه و لواطه منکوحه بر صحیح این در شرح
عقاید گفته و نیز لواطه مملوکه و نیز مملوک بقول امام حسام الدین این در سراجیه گفته
اما اباحت متعه کفر است این در نکاح جامع گفته و استحلال گوشت سگ مرده کفر است
و زنده نیز این در مضمرات گفته و در تحفه گفته استحلال گناه قطعی کفر است صغیره باشد
یا کبیره ۱۹۵ یا گوید خراج ملک سلطان است ۱۹۶ یا بسمله کند بر خوردن
حرامی و در خلاصه گفته اگر نزد شراب خمر و زنا و قمار تسمیه گوید کافر شود
لیکن در مضمرات از قاضی بدرالدین گفته که در زنا نشود اما الحمد الله
بعد از فراغ نزد بعضی نیز و در عمادی گفته ۱۹۷ یا گوید کاش مسلمان
نشدمی تا میراث پدر یافتمی ۱۹۸ یا نزدیک اسلام یکی را عطاء دیگری گوید

کاش

کاش کافر بودمی پس مسلمان شدمی تا مرا اینچنین دادند ۱۹۸ یا پیر زن نصرانیه
سمینه گوید کاش نصرانیه بودمی تا او را خواستی ۱۹۹ یا تمنی کند حل محرمی که کافی
حلال نبوده چون زنا و لواطه و ظلم و قتل نه خمر و مناکحه میان برادر و خواهر
۱۱۰ یا گوید کاش نماز فرض نبودی و در روزه اختلاف است و صواب آن است
که اگر از جهت نا امکان ادا حقوق او گفته نشود ۲۰۱ یا نماز گذارد بغیر
قبله عمدا و اگرچه موافق افتد نزدیک امام و این است ماخوذ فقیه ابی اللیث
یا با جامه پلید یا بغیر طهارت نزد امام امان نزد امام رکن الاسلام علی سغدی
درین نیز در آن و این است ماخوذ امام صدر شهید و فتوی برین است و این
اختلاف آنگاه است که استخفاف بنماز نباشد و الا باتفاق کفر است و در مضمرات
گفته اگر بغیر جهت تحری گذارد از امام آمده که او کفر او میترسم لیکن در سراجیه
گفته که باصح کافر نشود و در ظهیریه گفته که واجب است اکفار قدریه
نیز بقول اینها که شر بتقدیر حق نیست و فاعل خالق افعال خود است و اکفار
روافض که قایل اند برجعت اموات بدنیا و بتناسخ ارواح و انتقال روح
اله بائمه و الوهیه ائمه و بخروج امام باطن و بتوقف امر و نهی تا خروج
وی و بتغلیط جبرائیل در وحی بر محمد علیهما السلام نه بر علی و بر انکار
امامت شیخین رضی الله تعالی عنهم بر صحیح و اکفار خوارج که قایل اند باکفار
جمیع امت و اکفار یزیدیه که منتظر اند پیغامبری را از عجم که ناسخ باشد ملت محمدی
را و اکفار نجاریه که قایل اند بنفی صفات و بانکه قرآن چون نوشته شود جسم است
و چون خوانده شود عرض و اکفار جبریه که قایل اند بانکه بنده هیچ فعل ندارد و اکفار
معمریه که قایل است بانکه انسان غیر جثه است و او حی قادر مختار است و متحرک و ساکن
نیز و اوصاف تن بر روح است و اکفار مشبهه که قایل اند بانکه حق تعالی چیزی را نمی
بیند و اکفار [illegible] قایل بانکه [illegible] و اکفار [illegible] قایل بانکه [illegible]
و تعدد [illegible] و اکفار کرامیه مجسمه خراسان اما قایل بتخلیل اصحاب کبائر و همچنین

منکرعذاب کور، اما منکر شفاعت در قیامت کافر است ودر تمهید کفته في الحديث
ان بني اسرائيل تفرقت بعد موسى على احدى وسبعين فرقة وبعد عيسى على اثنتي
وسبعين فرقة وستفرق امتي من بعدي على ثلث وسبعين فرقة كلهم
في النار الا واحدة بدانکه اصل این هفتاد وفرقه شش است رافضیه خارجیه
قدریه مشبهه جبریه معطله وهر یکی دوازده کروه می شود واقوال ایشا
بعضی کفر است وبعضی بدعت وفسق اما کفر چنانچه قول بالوهیت علي ونبوة
او واتصال نبوة از آدم تا قیامت وحیوة علی وجواز نکاح نه کواهان
از جهت حضور علي واولاد او وحل خمر ومتعه ولواطت وعدم وقوع طلاق
در حیض وسه بیک دفعه وچنانچه قول بکفر علي ومجهولیت ایمان وتا جواز
ترك جهاد لا لاحد پس تارك کافر باشد وتا جواز دفع زکوة لاحد فرزندان رباحین اند
وطی ایشان بی ملك روا است وچنانچه قول بانکه بهشت ودوزخ مخلوق نند
وباقی نباشند وانکار صراط ومیزان وحساب ومخلوقیت همه اعمال نهم اسولها
عن الله تعالى مکر ایمان وکفر وعدم جواز نسخ وتا قبول توبه صاحب کبیره
وچنانچه قول بانه تعالى خلق الاشیاء وفرغ واستراح وجف القلم وکل شيء يظهر في وقته
من غير امر الله وموت کفار بعد از سوختن در آتش واطاع خطره دل از خیر وشر
وسقوط تکالیف بعد از بلوغ بغایت محبت واشتراك اموال بسبب وراثت از آدم وحوا
علیهما السلام وعدم تکلیف بجز ایمان وکفر وتا وجوب تکرار عبادات بافروع مو
وکافر در حقیقة مومن وکافر نیست از جهت جواز تغیر در عاقبت وایمان عمل است
نه اقرار وتصدیق وچنانچه قول بنفي حقایق اشیاء یا شك در وی وعدم معرفت صانع
بحقیقت که مدرك نیست وتوقف در مشیت حق تعالى وخلق صفات جز علم وقدرة
وتخلیق ومشیة وسکوت از علم خلق قرآن وعدم دخول مومن در آتش وانکه
عذاب کور که این بر اصح کفر است وچنانچه قول بانکه حق جوهر است یا جسم است یا نور است
یا مثل این اما بدعت چون تفضیل مرتضی یعنی بسیار ولعن بر معاویه وطلحه وزبیر

وعایشه

وعایشه رضي الله تعالى عنهم وتا جواز نماز پس فاجر واعلمیت مرتضی بسیار
واولویت بحرمت علي واهل بیت رضي الله تعالى عنهم وچون تا نفع موتی بدعا وصدقة
احیاء وتا جواز زید بر زمین که مسجد ماست وبنا، عرض وهذا اعتماد سراویل روا
نداشته اند که شاید دروی باد باقی باشد وچون تا صحت عصمت در مردم وعجوب کسب
بهر حال وچون قول بقسمت ثواب وعقاب عمل کند باند وتا حجیت قیاس مکر باراده همه
که کفر است وچون قول بانکه حوض وصراط ومیزان بحقیقت نیست بلکه حوض آسمان است
وصراط دین ومیزان عدل وعرش ملك وکرسی علم است وچون اثبات نزول ومجيء
بحق تعالى بی کیف وانتقال که خطا است وباراده انتقال کفر است ودر عمادی و
مضمرات کفته که کلمه کفر بعلم واعتقاد کفر است واکر علم یا اعتقاد ندارد
اما باختیار کفته نزد عامه کفر است وبخطا کفته اند که این در دیانت است لیکن قاضی قبول
نکند وان امام محمد آمده یکی خواست که الحمد کوید بر زبان او کفر رفت نشود
ودر ظهیری کفته کلمه کفر بعلم کفر است بر صحیح واکرچه اعتقاد ندارد کی
در مسئله چند وجه موجب تکفیر اند ویکی مانع مفتی باین میل کند وفتوی بکفر نکند
اکر نیت قائل همچنین باشد مسلم است واکر چنان است فتوی مفتی نافع نبود واو را توبه
وتجدید نکاح امر کند واکر هیچ نیت ندارد مفتی حمل بر ملامت کند لیکن او را امر کند بتجدید
وتوبه در جامع کفته که اسلام بر مرتد عرض کند وشبهه او را کشف سازد پس اکر امتناع
آرد ومهلت نخواهد در حال کشته شود در ظاهر روایت واکر مهلت خواهد برای تفکر
سه روز او را حبس کند پس اکر کلمه شهادت کفت وتوبه کرد قبول کند والا قتل کند اما زن او را
نکشد حره باشد یا داه لیکن او را حبس کند وهر روز او را بزند وآب دهد تا اسلام آرد یا
بمیرد وکودك مرتد را حبس کند بر اسلام بحبس وضرب اما بامتناع کشته نشود اما اکر او را
اما اکر او را یکی قبل از بلوغ یا بعد او بکشد هدر بود این در حنفی کفته وصحیح است
نزدیك طرفین ارتداد کودك عاقل که حق تعالى را ایکی واسلام را سبب نجات وبیع را حلال
نداند والا نه چون دیوانه ومست وخلاف امام ابی یوسف در احکام دنیا است نزد حق

آخرة واسلام او نيز صحيح است واكرچه بي صحيح مكلف نيست ليكن در مختار الفتاوي
گفته اگر كودك سيجل از كمال عقل بميرد قبل از استدلال ومعرفت معاقب باشد ودر
تمهيد گفته كه مبتدعي كه بدعت او بكفر رساند قتل او مباح است
مگر چون توبه كند كه مقبول است وبقولي آنگاه كه قبل الاخذ واظهار باشد والا نه
وآنست قياس قول امام وبدعتي كه بكفر نرساند موجب او تعزير وحبس وسوط است
واگر متهم انتشار بدعت باشد روا بود قتل او از جهة سياسة وتعزير ودر جامع گفته
كه توبه مرتد بيزاريست از هر دين جز اسلام يا از آنچه بآن انتقال كرده وانكار از ردة
نيز رجوع است واگر كافر كلمه طيب گويد مسلمان شود وهمچنين بنماز جماعت وباذان
در وقت نه در غير وقت وبقول حربي انا مسلم وبقول نصراني انا مسلم مثلا اين
در مختار گفته وجد الستي كلمه طيب شرط نيست چه داند كه اين اسلام است ومعرفة
نام پيغامبر عليه السلام شرط است نه معرفة نام پدر وجد ليكن در مفتاح الجنان از تقويم
گفته كه اين هم شرط است واگر كلمه شهادة بوجه عادة گويد ورجوع از آن نكند كه او
بمختار نبود واگر پيغامبري را عيب كند توبه او مقبول است ليكن از شفاء قاضي از اصحاب
ما وساير مذاهب حقه گفته كه نه وبقولي باجماع نه وحقوق عباد بسبب ردة ساقط نشود
وهمچنين حقوق حق تعالي كه بآن كفار مطالب اند چون حدود مكر حد شرب
وهمچنين حقوقي كه بآنها مطالب نيند چون نماز وروزه وزكوة ونذر وكفارة كه بعمل
اسلام قضا كند اما آنچه از معاصي در حالت ردة وقبل از آن افتاده باسلام ساقط
شود نزديك عامه ونزديك بسياري از محققان نه ودر مختار الجوابات گفت ثواب
طاعاتي كه قبل از ردة كرده بعد از اسلام بوي باز دهند ودر عمادي گفته
آنچه باتفاق كفر است واجب ميكند احباط عمل واعادة حج اگر از ساير فرايض از نماز
وزكوة وروزه ووطي او بازن زنا است وگفته او حرام وآنچه در وي اختلاف است توبه كند
ونكاح نو وآنچه خطاست در وي استغفار كنند وبرده زن بعضي فتوي داده
اند بعدم فرقت اما عامه فتوي بفرقت داده اند ودر ظاهر روايت برده هم نكاح فسخ شود ايلا

يي

بي طلاق وبي قضاء قاضي ودر تبيين گفته اگر احتياط در وطي خواهد بايد كه با زن
هم تجديد بگويد قبول كردم آوامر حق تعالي را وبيزار شدم از منهيات او واز زن وكيل شود
تا نفسي او را هر بار كه خواهد بخود بزني دهد بناي ثبوت وكالت عقد ايم بكواه حاجت نيست به حكم ولايت
بعد حضور دو گواه بحكم وكالت زن را بخود بزني دهد وبحكم ولايت قبول كند وطي وفرزند
بي شبه باشد در مختار الفتاوي گفته كه تجديد عقد هر دو مهر لازم شوند وبقولي
بعضي تنها لزوم است مگر بارادة زيادتي مهر بتجديد مهر احتياطا بقولي زيادتي است
وبقولي لغو وبقولي ذكر لازم نشود واگر بعد از هبه تجديد كنند بمختار لازم نشود
مگر چون زوج محتال باشد ودر مجموعه نادرات گفته كه خرابي ايمان بچهار چيز است حيله
حب دنيا كه دل را سياه كند وزند گاني بهواي نفس وطلب جاه ودر رسوم زيستن
وفي الحديث لا يؤمن احدكم حتي يكون هواه تبعا لما جئت به ودر تحفه
گفته كه خوف نزع ايمان فرض عين است يكي ترك شكر باسلام وترك پنج نماز
دوم ترك خوف از رفتن ايمان سيوم ظلم بر اهل اسلام وگفته اند سه كار كن تا دايم با ايمان
باشي شكر باسلام وخوف از زوال ايمان ورحمت بر اهل اسلام ودر عمده از امام گفته
ما يسلب الايمان عند النزع وا زجان است كه بخلاف دين اعتقاد كرده واگرچه كلمه
بحكم عادة گفته مسلمان نشده پس وقت نزع روشن شود كه بي ايمان ميرود وگفته اند
كه علامت با ايمان آنست كه در آن وقت آب از چشم او رود يا سوراخ بيني او فراخ شود يا
خوي در ناصيه او پديد آيد وعلامت بي ايماني آنست كه آواز او چون آواز مخنوق باشد
يا لبان او سياه شوند يا كونه او بجانب كشته ماند وآنچه در حق كسي است كه بي تجديد كلمه مرد
وهر كه اين دعا پيوسته خواند ختم او با ايمان باشد اللهم يا ولي الاسلام واهله
مسكنا بالاسلام حتي نلقاك بروايت عنا راض غير غضبان يا الله يا الله يا الله
در حيرة الفقهاء گفته پيغامبر عليه السلام گفته هر كه هر روز وهر شب سه بار اين
دعا خواند الفاظ كفر كه از وي صادر شده اند كفارة آنها شود اللهم اني اعوذ بك
من ان اشرك بك شيئا وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم ودر ظهيريه ومضمرات

باينها

دعا ميكند
اللهم مغفرتك
اوسع من ذنوبي ورحمتك
ارجى عندي من اعمالي

کفته که این دعا سبب نجاة است از این ورطه سبب وعده پیغامبر علیه السلام

فصـــل هفتم در حد و در تعزیر آنکه در **برجندی** کفته که زنا عبارت است از وطی مکلف در قبل مطلوع زنده که خالی باشد از ملک در دار الاسلام چون هیچ یکی ازین نباشد و این ثابت شود بکواهی چهار مرد عدل بصریح زنا در یک مجلس چون مائیت و کیفیت و مکان و زمان و مزنیه بیان کنند و کویند دیدیم ذکر او را در فرج او متحرک چون میل در مکحله و معدل شوند در سر و علن و شرط است که اقرار نکنند والا کواهی باطل شود و تحقیق کرده شود که زن بکر و مرد مجبوب نباشد والا نه و عهد متقادم نبود والا نه و بچهار اقرار در چهار مجلس معتبر صحیح و امام رد کند او را در سه اول و در رابع ازان پنج چیز بپرسد و بعد ازبیان مستحب است تلقین او بلعلک قبلت و مثل این پس اگر رجوع کند قبل از حد یا در وسط او کذاشته شود و حد رجم است اگر محصن باشد ای حر مکلف مسلم که حره مکلفه مسلمه را بنکاح صحیح وطی کرده باشد پس آغاز کنند کواهان پس امام پس مردم تا بمیرد و اگر کواهان امتناع آرند یا غایب شوند یا بمیرند ساقط شود و در مقر امام آغاز دپس مردم بعده غسل دهند و کفن پوشانند و نماز کذارند و حد تازیانه است اگر غیر محصن است زدن میانه چنانچه بغل ننماید بتفریق مگر بر سر و فرج و حامه وقود آرند مگر ازار بر جامه زن الا پوستین و پنبه دار و بنده را بنیمه و حد زنند زن را نشسته مرد را استاده و روا است حد آن از آن و جمع نکنند میان جلد و رجم در محصن و نه میان جلد و نفی در غیر او اما از جهت سیاست و مصلحت روا است چنانچه نفی نفا از جهت سیاست کویند که در زمن فاروق غلامی بود صبیح زنان بوی مفتون می شدند او را نفی کرد از مدینه به بصره وی کفت ای امیر چه کناه است و نبود کناه از حق است که دار هجرت را از حق پاک نکنم و این در زنا مختص نیست بلکه روا است در هر چه پاید رای امام را است چنانچه منقول است که صاحب **صحیح بخاری** در مسئله رضاع غلط کرد

شیخ ابو

شیخ ابوحفص کبیر بخاری باخراج او امر کرد و در لواطت نزدیک امام حد نیست بلکه تعزیر است یا احراق یا بجلد یا برجم یا بر تنکیس از بلندی و اتباع با حجاره یا بحبس در انتن مواضع یا بهدم دیوار و نزدیک صاحبین حد است رجم در محصن و جلد در غیر او و در **جامع** کفته که صحیح قول امام است اما اگر غلام خود یا کنیزک خود یا منکوحه خود لواطه کند باتفاق حد نیست و در **تتغیب کفته** که لواطه مطلقا فتوی برین است که حبس کرده شود تا بمیرد و در **ظهیری** کفته که در وطی بهیمه تعزیر است امام محمد کفته که ما را از مرتضی رسیده رضی الله تعالی عنه که بذبح بهیمه امر کرده اما این نزدیک ما واجب نه و تاویل آن است که مبادا بار بوی رجوع کند و در **جامع کفته** که اقامه حد نکند کسی را اگر وطی کند بسبب شبهه عقد چنانچه تزوج کند زنی بی شهود یا داخی بی اذن مالک داه یا بحره یا مجوسیه یا خامسه یا جمع کند میان دو خواهر یا نکاح کند بمحارم یا نکاح کند بنده داخی را بی اذن خواجه خود که نزدیک امام حد نیست و اگرچه علم حرمت دارد و تعزیر کند و همچنین نزد صاحبین مگر چون داند که حرام است و صحیح اول است لیکن از **مضمرات کفته** که در تنویج بمحارم نزدیک صاحبین حد زنند و فتوی برین است و بسبب شبهه فعل چنانچه وطی داه پدر و جد و مادر و زن و خواجه پس زده نشود اگر کمان حل دارد اما اگر کوید میدانستم که حرام است زده شود این در **برجندی** کفته و بسبب شبهه محل چون داه پسر و پسر پسر و داه مشترکه پس زده نشود و اگرچه کوید میدانستم که حرام است اما بوطی داه برادر و خواهر و ذی رحم محرم زده شود مطلقا و همچنین بوطی اجنبیه که او را بر فراش یابد و اگرچه ظن زنند داد در **مسلم** مکلفی که قذف کند حر مکلف را که عفیف باشد از زنا شرعی و وطی بشبهه بتصریح زنا یا بلست لابیک یا لاب یا یا بن فلان و بران چهار کواه نیارد او را هشتاد تازیانه بزنند و بنده را چهل بر وجهی که کذشت لیکن در حد ایه اجنبیه را تقید بخفت کرده اگر یکی میکوید بفلان کوی ای زانی وی کفت فلان ترا میکوید ای زانی کسی را نزنند

وزده شود و رای جلب وای زانی بهمزه و اگرچه اراده صعود کند وای زانی
حکن زانة ای زانیه مرد را نزدیک شیخین بخلاف امام محمد و نه بوطی کرده فلان
باتو وطی حرام در برجندی گفته اگر در جواب ای زانی گوید نه بلکه تو مرد را
زده شود و اگر زن چنین گوید زده شود و بر مرد لعان نه و اگر زن در جواب او گوید
زنا با تو کرده ام هر دو سخن لغو باشد مسئله کسی که اقرار کند یکبار بشرب خمر در
هشیاری • یا گواهی دهند بدین دو مرد و بوی او موجود بود زده شود
چون قذف و همچنین اگر گرفته شود مست بشراب فواکه و حلاوات و حبوب
و گواهان بدین گواهی دهند و آن نزدیک امام کسی است که نشناسد مرد را
از زن و نزدیک صاحبین کسی که اکثر سخن او هذیان باشد و فتوی بر این
نه یا لبان و نه به بیخ نزدیک شیخین صحیح این است و نزدیک امام محمد جاوی لبان
زده شود و فتوی برین است و باید که قاضی از شهود از ماهیت و کیفیت
و زمان و مکان بپرسد آنگاه شارب را حبس کند تا تعدیل و قذف مکرره را
و این ثابت نشود مگر بحجت و نه کسی را که بسبب تشنگی نوشیده مگر چون زیاده
از قدر سیری نوشد و نه آخری را که اقرار کند یا گواهی دهند و نه ذمی را
که بدو هیچ حد نیست نزدیک طرفین مگر حد قذف و نزدیک امام
ابی یوسف زده شود مگر حد شرب و سکر و نه بمجرد بوی یا سکر یا قی
و نه چون رجوع کند از اقرار مسئله در هدایه گفته مکلفی که سرقه کند
ده درم را یا چیزی را که بقیمت ده درم زده بود بی سکه از حرزی
که در آن شبهه نباشد بریده شود دست راست او را از زند و
داغ کرده شود و اگر باز کند پای چپ او را قطع کرده شود و بار سوم
تعزیر کرده شود و در حبس انداخته شود تا توبه کند • و بعد
از قطع اگر عین موجود باشد رد کرده شود و اگر هلاک شده یا هلاک کرده ضمان
نکشد و در جامع گفته اگر جنایات بسیار جمع شوند یک حد کفایت کند

اگر یکجنس

خمر

اگر یکجنس باشند چنانچه بارها زنا کرد یا نوشید یا سرقه کرد یا قذف کرد یکی را بارها
یا بسیار کس را بیک کلمه یا بکلمات تا اگر قاذف بعد از هشتاد و نه قذف دیگر کند
زده نشود مگر یکی و اگر مختلف باشند هر یکی را حد زده شود و اگر جمع شوند با قتل آغاز
بحد قذف کند پس بکشد و باقی ساقط شوند و در برجندی گفته اگر بعد از
حد جنایتی دیگر افتد از جنس اولی حد دیگر اقامه کند و در ظهیریه گفته اگر بعد
حد قذف هم را قذف کند نه مسئله در جامع گفته که تعزیر کرده شود
بقذف مملوک یا کافر بزنا چنانچه ای زانی ای فاجر ای پسر فاجر ای پسر قحبه •
ای حرامزاده لیکن از جواهر گفته که بر صحیح درین حد است و در شرح وقایه
گفته که تعزیر کرده شود بقذف مسلم بر ای فاسق • ای کافر • ای خبیث •
ای سارق • ای فاجر • ای مخنث • ای خاین • ای لوطی • ای زندیق •
ای دزد • ای دیوث • ای قرطبان • ای شارب خمر • ای ربوا خوار • ای پسر
قحبه • ای پسر فاجره • ای پناه دزدان • یا زانیا • ای بازی کننده با کودکان •
ای حرامزاده • و همچنین ای عوان که عوان ظالم را گویند این در جواهر گفته
گفته ای بی نماز این در سراجیه گفته • ای پلید این در جامع گفته • نه بای
خرای خوک ای سگ ای بوزنه ای تیس • ای حجام • ای مواجر ای بغا
ای ناکس • ای منکر • ای سخره • و اصل آن است که اگر نسبت کند بفعل اختیاری
که حرام باشد در شرع و عار بود در عرف تعزیر واجب شود و الا نه مگر
چون تحقیر اشراف باشد چون عالم و علوی و صالح و در جامع گفته اگر عالم گوید
ای نادان ای ابله ای ناکس تعزیر کرده شود اگر بوجه مزاح باشد و اگر بطریق
حقارت باشد و گوید کافر شود که اهانت اهل علم بمختار کفر است و اقل تعزیر سی و
تازیانه است و اکثر او سی و نه نزدیک طرفین و هفتاد و نه نزدیک امام ابی
یوسف با صحیح و کیفیت تعزیر و کمیت او مفوض است برای امام پس رعایت کند
عظم جنایت و صغر او را و حال قائل و مقول فیه را این در شرح وقایه

[illegible]

کفتند واقامت او امام راست نزدیک هر سه و بقولی هر یکی را لیکن در اثنای اشتغال
بعد فراغ مکر باذن جانی والا محتسب راست کر معذر را تعذیر کند و زدن تعزیر
اشد است پس زدن زنا پس زدن شرب پس زدن قذف و شدة تعزیر بقولی
باعتبار صفة است و بقولی باعتبار جمع بیک عضو لیکن از محیط کفته که در مسئله
دو روایتست که در اکثر تفریق است و در اقل جمع و رواست حبس او با ضرب و روایست
تعذیر بلطم و کلام درشت و شتم غیر قذف چون یا احمق و نظر بروی
عبوس و اعراض و یا خذ مال پس اکر توبه کند رد کند بوی والا صرف کند با نجه
خواهد تا اکر مردی بجماعة نمیرسد روا بود تعزیر او باخذ مال اکر مصلحة باشد
این در مختار کفته لیکن از مشکل الآثار کفته که تعذیر بمال منسوخ شده
و بتحریک کوش و احراق خانه خماران در برجندی کفته و کفته اند که تعزیر
مثل علما و علویه باعلام است که بما رسیده که چنین مکنی باز مکن
و تعزیر امرا و دهاقین بجر بخ و تعزیر مثل سوقیه بجبس نیز و تعزیر اراذل
بضرب نیز روا است عفو تعزیر مجنی علیه را نزدیک امام طحاوی و امام
نزدیک غیر و توفیق داده اند که آن در حق عباد است و این در حق حق تعالی
و اگر کودکی دشنام دهد تعزیر کرده شود در قول امام سرخسی نه در قول ترجمانی
و توفیق داده اند که آن در حقوق عباد است و این در حقوق حق تعالی در
سراجی کفته تعزیر کرده شود کسی را که انتقال کند بمذهب شافعی و کسی که
مسلمانی را طباچه زند یا دستار او را در بازار بر دارد امکسی که با نواع فساد
عادت کیرد خانه وی انداخته شود و در دستور القضاة کفته که بمخالفة
درهم سلطان تعزیر است و در ظهیری کفته بنده که زن و خشتی طلبد و متهم
باشد بجنس صحبت تعزیر کرده شود و در جامع کفته که تعزیر کرده شود بمجرد
بوی خمر و بمجرد سکر و بمجرد اقرار و بمجرد شهادة و شرب نبیذ و در نصاب
کفته که تعزیر کرده شود از جهت تهمت چنانچه امام یکی را با فساق در مجلسی ب

و نقل عن مشکل الآثار ان التعزیر بالمال کان فی ابتداء الاسلام ثم نسخ کذا فی شرح مختصر الوقایه لمولانا حمید الدین

یا باراف

75

یا باراف بیند و از جهة انتزاع غریم از دست وی لیکن ضمان نیست و از جهة کفتن
کفتن عمل نمیکنم بفتوی فقهایان است چنانچه میکویند علماء آماکافر شود
و از جهة ادخال خمر و خوک در شهر اسلام مسلم را بزند و حبس کند تا مقبر و کافر را
نیز اکر عالم حرمة باشد والا که ارشادش و بیاموزندش و از جهة کتابت خط تعویذ
و از جهة آنکه ازهد کویند که در زمان فاروق رضی الله تعالی عنه یکی خرماها در
بازار یافت کرفت و کفت از کیست و مکرر کرد امیر دانست که غرض او اظهار زهد
است فرمود بخور که بچنین ورع غضب خدا است و او را تعزیر کرد و
فرق میان حد و تعزیر آن است که آن مقدر است و این مفوض آن بسمع منذری
شود و این واجب از بر کودک واجب نشود و این مشروع است و روایت تسنیم روی
در تعزیر لیکن اطلاق کواه زور و بازاریان بعد تحقق جائز است و سرور وی
اینها بعض کرده شود و در ملتقط کفته که زن را بزند مکر چون اجابة
نکند بفراش یا از خانه شوهر بیرون آید و بمنع ممتنع نشود یا امر کند بتدبیر
داوا آرد یا جیان را بیجاند و همچنین ترک زینت و ترک نماز
و غسل جنابة و حیض این در مختار کفته و همچنین بشتم زوج چنانچه
ای خر ای ابله ای جاهل این در خلاصه کفته و چون کودک ده ساله
شود پدر برای نماز او را بدست زند نه بچوب و همچنین برای عنی
غمان این در سراجی کفته و از سه تجاوز نکند و معلم غیر ماذون بتجاوز
و هلاک ضمان کشد و ماذون نیز مکر چون چنان زند که متعارف نباشد
و اکر باذن مادر زند بهلاک دیة دهد که او خود مالک نیست پس معلم مجوز نباشد
این در مطالب کفته و معلم بچوب نزند و اکرچه ماذون بود بنده و داه
را تعزیر کند بدره و چوب و در ظهیری کفته که بر مختار الحد نیفزاید
و در مطالب کفته که زدن خاهر ده ساله روا است و در نصاب جامع کفته
که ضرب دره جائز است در کناه تعزیر باب سیوم در غنا

ودرین باب چند فصل است **فصل اول** بدانکه نماز پنج وقت گذاردن فرض عین است بکتاب وسنت واجماع **در سعودی گفته وفی الحدیث** الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین الصلوة للایمان بمنزلة الراس من الجسد الصلوة معراج امتی علم الایمان الصلوة الصلوة وجه دینکم فلا تشینوه اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة الصلوة فان اصلح فقد افلح وانجح وان افسد فقد خاب وخسر واصلاح نماز باعمال واجب وسنت است وباهمال حرام وکراهت وامام مالک بن انس گفته که ادب در عمل علامت قبول عمل است **در خلاصه گفته** هرکه سنت بعذر ترک کند معذور است واگر نه عن طریق تهاون ترک کند آرد فرض او قبول نیفتد واز ترک او مسئول باشد **در تیسیر گفته** در خبر است که عمل غیبت کننده از آسمان اول گذشتن ندهند وعمل مباهی از دوم وعمل متکبر از سیوم وعمل معجب از چهارم وعمل حاسد از پنجم وعمل بی رحم از ششم وعمل مرائی از هفتم **ودر مشارق آورده** من سأل عرافا لم یقبل له صلوة اربعین لیلة **ودر سراجی گفته** نماز چون با فرایض ادا کند شریعت بجواز او حکم کند لیکن قبول معلوم نیست که حق تعالی فرموده انما یتقبل الله من المتقین وشرایط تقوی بسیار است پس بر مومن لازم است که دل بحق تعالی بیاویزد واز نامشروع بکلی پرهیزد **وفی الحدیث** ترک ذرة من الحرام خیر من عبادة الثقلین بدانکه فرایض نماز دوازده چیز است معرفت اوقات [1] وطهارت تن وجامه وجای [2] وستر عورت [3] واستقبال قبله [4] ونیة [5] وتکبیر اولی [6] وقیام [7] وقراءة [8] ورکوع [9] وسجود [10] وقعده اخیره [11] وخروج بفعل مصلی [12] **در سعودی** از شیخ ابی حفص کبیر بخاری گفته هرکه نام فرایض نماز نداند نماز او روا نبود واگرچه بجا می آرد لیکن در ظاهر روایة رواست **فصل دوم** در معرفت اوقات بدانکه نماز در وقت گذاردن فرض است اگر قبل از وگذارد از ذمه ساقط نشود واگر در خلال آن ادا نشکند مکروه **ودر جامع گفته** این ادا است براصح نه قضا واگر تا خیر کند از ذمه ساقط شود لیکن آثم گردد ووقت فجر از صبح صادق است تا طلوع جرم آفتاب

ووقت ظهر از زوال تا دو مثل جز سایه اصلی نزدیک امام وتا یکی نزدیک صاحبیه وبروایتی از امام اما ظاهر روایة ومفتی بها آن است **لیکن در حمادیه گفته** که فتوی بر ثانی است **ودر خزانة المفتیین** گفته که نزدیک امام مادام که قرص در کبد آسمان باشد هنوز زوال نیافته وچون اندکی منحط شد زوال یافت اما صحیح آن است که چوبی مستوی را در زمین مستوی خلانند ونزدیک منتهی سایر علامت کند اگر از ان کم میشود آفتاب در ارتفاع است واگر لاکی ماند آن وقت زوال است وآن سایه اصلی وچون از وی زوال یافت وقت در آمد وهمچنین **در خلاصه ومختار وسراجی وفتح القدیر وترغیب** مذکور شده **ودر جامع گفته** که وقت عصر از آخر ظهر تا غروب آفتاب است اگر ظاهر شود والا تا اقبال ظلمة از مشرق ووقت مغرب از ان تا غیبت شفق ابیض نزدیک امام واحمر نزدیک صاحبیه وگفته اند که امام بقول صاحبیه باز گشته وفتوی بر ثانی است ووقت عشا از ان تا فجر وهمچنین وقت وتر نزدیک امام لیکن مامور است بتقدیم آن وبقول صاحبیه وقت این پس از ان است ومختار اولا است پس اگر بعد ادا وهر دو معلوم کند که آن بوجهی فاسد گشته یا این میکن ادر یکمان آن گر آن را گذارد پس ظاهر شد که آن اتلاف رده نزدیک امام عشا اعاده کند پس ونزدیک صاحبیه هر دو ومستحب است بدایة نماز فجر در روشنایی **وفی الحدیث** اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر وحد این بصحیح آن است که ممکن باشد ترتیل چهل آیة در دو رکعتین واعاده نماز با وضو واین ظاهر روایة است وبقول امام طحاوی آغاز کند بتاریکی وختم کند بروشنایی وبعضی اذکر گفته اند تا خیر کند چندانکه بنا ممکن نبود که حدث امر موهوم است **ودر ملتقط گفته** تا خیر نکند چندانکه مسبوق را قضا ممکن نباشد واداء ظهر تابستان در آخر وقت **ودر برجندی** گفته که غایة ابراد بقول یک گز است جز سایه اصلی وبقولی ربع قامة وبقولی ثلث وبقولی نصف **ودر هدایه** گفته که شدة گرمی تا یکچند می باشد **وفی الحدیث** ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم وتاخیر عصر مطلقا تا عدم تغیر واعتبار تغیر

فی الزیادات الهندویة علی مسند الشیخ فی باب کل الاهل ومالک ... رجع ابی حنیفة رح عن قوله ... وعن اختلاف الشفق وخروج وقت الظهر ودخول وقت العصر الی قولهما وعن قراءة الفارسیة فی الصلوة ... ان فی اول وقت العصر اذا خرج وقت الظهر علی اختلاف الروایتین یعنی اذا صار ظل کل شیء مثلیه سوی فیء الزوال یخرج وقت الظهر ویدخل وقت العصر عندهما ... مثل سوی فیء الزوال یخرج وقت الظهر ویدخل وقت العصر ... کما رجع فی اختلاف الشفق ... جلد الثانیة فی المجلس الثالث ... الاذان ... بعد رجوع ... فی شرح الاسبیجابی ... جامع الفتاوی ... علی قول الشافعی ومالک رحمهما الله فی سبعة مسائل فی تکبیرات العیدین وفی فیء الزوال فی الظهر وادراک العصر وفی الشفق وفی التیمم علی رؤس کل سورة فی الصلوة وفی البلوغ خمسة عشر سنة وفی حکم تفریق امراة الغائب باربع سنین وفی حکم النظر واللمس للمولی ...

فصل چهارم در معرفت وقت عصر

قرص راست بصحیح اي چنان شود که چشم در وي خیره نشود نه تغییر صنو را که این حاصل میشود بعد از زوال و تأخیر عشا تا ثلث شب **و در جامع کفته** این در زمستان است اما در تابستان تعجیل افضل است و تأخیر وتر تا آخر شب کسي را که اعتماد انتباه دارد و الا تعجیل افضل است و تعجیل ظهر زمستان و نماز مغرب مطلقا و تعجیل عصر و عشا روز ابر و تأخیر غیره اینها وان امام آمده که روز ابر در هر پنج نماز تأخیر کند که مبادا قبل از وقت افتد **و در سعودي کفته** که مسافر و زن را تعجیل اولیتر است و در هدایه کفته که نزدیک امام شافعي مستحب است تعجیل برای هر نماز **و در مکادمي** کفته که در ظهر تابستان نزدیک وي ابراد مستحب است **و در حاوي کفته** که در میغ و ظهر وقت مکروه نیست **و در جامع کفته** که مکروه است تأخیر ظهر تا حد اختلاف و ادای عصر در تغییر لیکن در هدایه کفته که تأخیر مکروه است نه ادا و تأخیر مغرب از اول وقت باصح مکروه است جز در سفر یا تا خیراندک و همچنین اگر بر مایده باشد این در سراجي کفته وان امام آمده که مکروه نیست و اکثر علما بر اینند اما تا اشتباک نجوم کراهة تحریم است اي کثرت نجوم و دخول بعضي در بعضي **و في الحدیث** لا یزال امتي بخیر مالم یوخروا المغرب الی اشتباک النجوم و تاخیر عشاء تا نصف شب آثم و بعد او باثم و مکروه است بتحریمه شروع در نفل نزدیک خطبهٔ جمعه و عیدین و استسقا و کسوف و نکاح که استماع واجب است و بعد صبح تا طلوع مکر سنت فجر و بعد عصر تا تغیر و بعد غروب تا مغرب نه فوایت و نماز جنازه و سجده تلاوت امامنذور و قضا نفل که ادا شکسته در ظاهر روایة مکروه است و از امام ابي یوسف آمده که نزد و صحیح اول است و روا نماز نزدیک طلوع تا ارتفاع و نزدیک استوا روز مگر در جمعه یا نزد یکي و نزدیک تغییر تا غیبت مگر عصر آن روز و نماز جنازه اما اگر در آن حاضر شود مکروه باشد و نه سجدهٔ تلاوت اما اگر در آن زمان لازم شود رواست و تلخیز فاضلتر **و در خلاصه** کفته در وقت مکروه خواند ادای آن در وقت دیگر در ظاهر روایة و از صاحبین آمده که رواست و نه نماز نفل لیکن **در جامع**

کفته که کراهت تحریم است اگر نماز درین اوقات آغاز کرد قطع کند در ظاهر روایة و قضا دهد و بروایتي تا امام بود قضا نه

فصل سیوم در طهارت بدانکه طهارت شرط نماز است از پلیدي حقیقي و تفصیل این بیاید ان شاء الله تعالی و از پلیدي حکمي و تفصیل این در ضمن چند مسئله مذکور شود

مسئله بدانکه فرایض وضو چهار اند ١ غسل روي اي اسالهٔ آب از موي ناصیه تا زیر زنخ و از نرمه کوش تا نرمه کوش دیگر **در جامع کفته** اگر تر کند و اساله نکند روا نه و اگر بعد از ادهان امرار کند روا بود و اگر چه دسومت مانع باشد از قبول آب **در خلاصه کفته** که غسل موضع صلعه باصح لازم نه و هذا اصح و بر و باصح کفایه کند این در فتح کفته و داخل عین در وجه داخل نه و از امام آمده پاک نیست که روي بشوید و چشم بپوشد **و فقیه** احمد کفته اگر سخت ببندد روا نه و باقي داخل است تا اگر آب بر بعض نرسد روا نه و بعضي رواست لیکن **در خاني کفته** اگر خشک باشد ایصال فرض است و بیاضي که میان عذار و کوش است داخل است تا اگر نشوید روا نه و فتوي برین است و شعر داخل است بقدري که نزدیک انضمام طبعي ظاهر بود نه جز بر صحیح و اسفل ذقن داخل نه اما ذقن قبل از ریش ایصال آب باو واجب است و بعد او نه نزدیک ما باتفاق روایات لیکن سنت است و از شیخین آمده که لازم است امرار آب بر ظاهر ریش هو الصحیح این در جامع کفته و همچنین سبلت و ابرو که امرار بر ظاهر لازم است و اگر بن پاک نرسد روا بود و علیه الفتوي این در خزانه کفته و در کنز العباد کفته که مسح آنچه از ریش آویزان باشد باتفاق واجب نه و در ریش سبک که اندام نماید ایصال آب بمنابت موي فرض است ٢ و غسل یدین تا آرنج با آرنج ٣ و مسح ربع سر و در سراجي کفته که این مقدار است بسه انگشت اصغر از دست بر مختار و اگر با طراف انگشتان مسح کند روا نبود مگر چون آب متقاطر باشد لیکن در خلاصه کفته بر صحیح رواست مطلقا و اگر یک انگشت را بقدر سه انگشت کشد باصح روا نه و اگر یک انگشت کشد و هر بار تر کند روا بود **در شرح وقایه** کفته رواست بالی که از آنکه دو کناره آوند کیرد یا باقي مانده در دست

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 3

اندساير مومنان رواست بصحيح ٣ وتعليم قرآن وفقه مادر وپدر وخواهر وفرزندان
وبندگان را بقدر حاجة وفي الحديث كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته ٧
وخدمة وزيارة والدين واگرچه كافر باشند مگر جهة بكفر كشند وحق والده اعظم است
از حق پدر و بر اي واجب تر است وانحق والدين كه بملق كند وخدمت كند تا زنده باشند
تا بروي راضي باشند و بمردوحي پيش بيايد و آواز خود بر آواز ايشان بر نكند و سخن
با ايشان بلند نكند واطاعت كند در مباح وخود را خيري نسبة نكند از جهة استحقاق نفقة
كند بر ايشان وازخدمة ترفع نكند واگرچه منزلت باشند وتصدق بر ايشان در مجلس نكنند
وبنام نخواند ودشنام والدين غير نكند تا والدين او را دشنام ندهد وسبقت بر ايشان
نكند وبجانب ايشان تيز نبيند واگر متعذر شود در رعاية حقوق چنانچه هر يك
برعاية ديگر متاذي شود حق پدر در تعظيم واحترام وحق مادر در خدمة وانعام
تا اگر هر دو بخانه در آيند براي پدر برخيزد واگر هر دو چيزي خواهند اولا عادر دهد اين همه
در مطالب گفته واگر پدر خواهد كه پسر كاري فرمايد گويد خوب آيد اي پسر اگر فلان
كار شود وامر نكند تا بمعارضه عاق نشود وامام ابو منصور گفته كه پدر را لازم است
كه پسر را جود واحسان بياموزد چنانچه تعليم ايمان كه حب دنيا سر همه گناهان است
ودر تنبيه فقيه گفته كه حق ولد بر والدان آنست كه زن بلهنه نكند تا ولد بدو معير نشود
ونام او نيكو نهد وتعليم كند او را چون عاقل شود وتزويج او كند چون بالغ شود
وامر نكند او را بچيزي كه داند كه نخواهد كرد ٤ وحق استاد چنانچه او را ابتدا بسخن نكند
وبجاي او ننشيند در غيبة وحضور وپيش او بادب نشيند ونخندد و آواز او
آواز خود بر نكشد وباوي ستيزد وسخن او قبول كند واز وي در سخن ودرفتن پيشي
نكند اين در خلاصه مجموعه گفته ودر تعليم المتعلمين گفته بايد كه طالب علم
اختيار كند از هر علم علمي كه در آن احتياج دين باشد وعلم توحيد مقدم دارد و
كتب كتابي عتيق را نه محدث را كه اين از اشراط قيامت است وآن علماء اعلم واورع
واسن را گفته اند تا دو ماه درنگ كند وتامل كند ومشورت كند آنگاه يكي را اختيار كند

واگر پيش عالمي بعد وسبق كرد وشايد او را خوش نيايد وترك كرد وپيش ديگري رود
او را در آن تعلم بركت نباشد وشاگرد بعلم نمي رسد ونفع نميكرد مگر بتعظيم علم واستاد
مرتضي فرموده رضي الله تعالى عنه انا عبد من علمني حرفا وان تعظيم استاد است
ترك آغاز سخن نزد او مگر باذن او وترك كثرة سخن پيش او وترك سوال نزد
ملال او ورعاية وقت كند ودر نكوبد بلكه منتظر نشيند وحاصل آن است كه طلب
رضاء او كند واز سخط او بپرهيزد واز توقير اوست توقير اولاد او ومتعلقان او
گويند كه يكي از كبار ائمه بخارا در اثناء درس چند بار برخاست پرسيدند
گفت كه پسر استاد من با كودكان بازي ميكند وچون بدر مسجد ميرسد برميخيزم وتني
منقول است كه قاضي شهاب الدين كه ملقب است بفاضل هندي يكبار براي
شاگردي عالمي روان شد درميان راه باوي گفتند كه عالم خويشان بسيار دارد
وفاضل عادة داشت كه احترام ايشان بغايت ميكرد بنابران از راه بازگشت وقال
دركبر سن چون از آن راه مي گذشت پياده مي شد وبتكيه ياران مي رفت وميگفت
كه آخر من نية شاگردي او كرده بودم گويند كه امام حلواني يكبار از بخارا بديه رفت
وتلامذه زيارت كردند غير امام ابي بكر زرنجري بعد از آن چون ملاقات
افتاد پرسيد گفت بخدمة والده مشغول بودم فرمود كه عمر مي يابي ورونق درس نه
وهمچنان شد پس كسي كه استاد از وي ميرنجد بركة علم نمي يابد ونفع نميكرد مگر اندكي
وبايد كه كتاب نگيرد مگر بطهارة وپاي دراز نكند بجانب كتاب وكتب تفسير
بالاء كتابها ديگر نهد وبر كتاب چيزي ننهد تا محبره مگر چون اراده سبكي نباشد
وبايد كه كتاب را روشن نويسد نه تنگ وباريك گويند امام يحيي را ديد كه باريك
مي نويسد فرمود ان عشت تندم وان مت تشتم وبايد كه تقطيع كتاب
مربع باشد كه اين تقطيع امام است وبايد كه در كتاب چيزي از سرخي نباشد
كه اين صنيع فلاسفه است نه صنيع سلف ليكن در شرح حصن حصين گفته كه روا است
وبزرگان دين چنين كرده اند واز تعظيم علم است تعظيم معلم وتركان وعلق

مذموم است مکر در طلب علم وباید که نوعی از علم برای خود اختیار نکند بلک
باستاد سپارد وکفت اند که اول تفویض باستاد میکردند وبمراد میرسیدند واکنون
خود اختیار میکنند وبمی رسند کویند که محمد بن اسمعیل بخاری کتاب نماز
پیش امام محمد رحمه الله آغاز کرد امام او را بعلم حدیث اشارت کرد وی بفرمود امام
درین اشتغال کرد ومقدم همه شد وباید که شاکردان نزدیک استاد ننشینند وبقدر یکی
کمان نشینند واز خصال ذمیمه احتراز کند خصوصا از تکبر که علم با تکبر حاصل نشود
ومواظبت کند بر درس وتکرار بین المغربین ووقت سحر که درین اوقات برکت است
یا طالب العلم باشر الورعا وجنب النوم واحذر الشبعا • داوم على الدرس
لا تفارقه فالعلم بالدرس قام وارتفعا • واتفاق کرده اند هفتاد پیغامبر
علیهم السلام که نسیان از کثرت بلغم است وآن از کثرت آب وآن از کثرت اکل
واز امام آمده که توقف میفرمود در بدو ایه سبق بر روز چهارشنبه وهمچنین سایر علما
وفي الحديث ما من شيء بدئ في يوم الاربعاء الا وقد تم • در جامع
کفته نباید که کتاب بر خاک نهد وچون از خلا بیرون آید وضو کند یا دست شوید
انکاه کتاب کیرد وحق معلم را بر حق والدین ودیکران مقدم دارد وچو نباید
که در دل برو انکاری آرد ونزاعی اصلا کند بلک توقف کند واکر یکی از طلبه از مجمع
دیکری نویسد باک نباشد واذن نیکو ست وقلامه قلم جدید اندا ختن
جایز است نه قلم مستعمل چون کیاه مسجد وبیفکند در جای که خلا در تعظیم افتد
وجاهل چون شاکرد است در جواهر کفته که معلم صبیان را کار فرمودن باذن
روا بود وچیزی ستدن بی شرط روا بود ۶ وحق شوهر در تنبیه الغافلین
کفته که پیغامبر علیه السلام کفته که این پنج چیز است منع نکند خود را از وی هیچ وقت
وروزه نفل ندارد مکر باذن او والا رمضان واکر داشت ثواب شوهر را باشد
ودرم ندهد وبدر نیاید مکر باذن او والا در لعنت باشد تا رجوع ورزد که
انخانه شوهر بکریزد نماز او قبول نیست تا باز آید ودست در دست او نهد

وکوید

وفي الجامع الصغير قال صلى الله عليه وسلم ان يوم الاربعاء نحس مستمر
فقال السيوطي في يوم نحس مستمر والامر يوم الاربعاء ومن
علي رضي الله عنه نهيت للعاقل ان يجتنب في هذه الايام
تزايا البهايم والخلع والتحول على البناء وجري الانهار
والتزوج والسفر والتلاح والنكاح بالجديد ولبس الثياب
وعير التلك وليس التيار ولبس ... عنيه
والله يهدي ... من الصلاة

الشيخ برهان الدين
ولتعليم المتعلمين كان الاستاد
توقف بداية السبق على يوم الاربعاء وكان يروي
في ذلك حديثا ويقول قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما من شيء بدئ في يوم الاربعاء
الا وقد تم وهكذا كان يفعل ابو حنيفة
وسمعت من الثقة ان الشيخ يوسف
الهمداني كان توقف كل عمل من
اعمال الخير على يوم الاربعاء وهو يوم
هذا الانه خلق فيه النور وهو يوم
نحس في حق الكفار فيكون
مباركا للمؤمنين ۵ خزانة
الروايات ۱۲
من عينه

وکوید بکن هرچه خواهی کفته اند نمازی که بعد از آن زن بشوهر دعا نکند قبول
نشود تا دعا کند ونیز حاجت هر کسی را که شوهر او تو کافر بود ومال ومتاع او نکاه
دارد ونیکو خواه او باشد این در تحفه کفته وفي الحديث لا يسجد احد
لغير الله ولو كنت آمر احد الامرت المرأة ان تسجد لزوجها تعظيما لحقه
وفي آخر لو ان الزوج سال عن احدى منخريه دم ومن الاخرى صديد فلحسته امرأته
ما ادت حقه الزوج وحق زن بر مرد پنج چیز است استخدام اندرون بوده
وبیرون نفرستد وتعلیم ما یحتاج واطعام انحلال که هیچکه انحرام بروید
باشش بکداند وترک ظلم بروی که امانت است وتحمل تطاول او تا در زیادتی
نیفتد وسیل علیه السلام اي المؤمنين اكمل ايمانا قال احسنهم خلقا مع اهله
در جامع کفته که زن در کنس خانه وغسل جامه وطبخ وخبز دار ضاع ما موس
نیست مکر در دیانت ودر فتح کفته اکر امتناع آرد از طبخ وخبز اکر علتی
دارد یا از بنات اشراف است جبر کرده نشود واکر قادر باشد واز اینها ست
که خدمت میکنند جبر کرده شود از جهت ترک واجب که پیغامبر علیه السلام حکم
داخل خانه بر زهرا تعیین کرده وخدمت خارج بر مرتضی رضی الله تعالی عنهما ولکن
امام سرخسی کفته که جبر نکند لیکن او را ادام ندهد صحیح وفي روضة العلماء
وتعاهد ایه وصله ذی رحم محرم با عطا وزیارت ودعا خیر در غیبت
وفي الحديث في المصابيح من احب ان يبسط له في رزقه وينسا له
في اثره فليصل رحمه من وصلك وصلته ومن قطعك قطعته ودر مطالب
کفته زیارت ایشان کند کاه کاه که درین افزایش الفت ومحبت است بلک هر جمعه
یا هر ماه وهر چند نکند حاجت او را که این قطیعت است ونزدیک بعضی مجاورت
اقربا مکروه است که رافع حرمت وهیبت است في روضة العلماء وحق جاری
کسی ای کسی که خانه او متصل خانه او باشد وفتوی بر این است این در جامع و
معدن کفته ودر تنبیه کفته که این بده چیز است اعطاء قرض واجابت دعوت

و عیادة و اعانة و تعزیة و تهنئة و حضور جنازه و حفظ خانه و عیال او
غیبت و نا ایذا ایوی دیک مگر آنکه بوی نرسد و ترک تطویل بناء الا بر ضای او
و در تحفه گفته که تکیه بر او نکند و در خانه او نیز بیند و فا و دان نکرانده ولو
نجانند و چون دعوة کند او را بخواند و در احیاء العلوم گفته اگر فاکه بخرد
بوی ببخشد و اگر نتواند بخفیه در آرد و پسر او فاکه بدر نیارد تا پسر جار ناخوش
نشود و بسیار بنیند با آنچه بخانه برد و در غیبة از اهل و حفظ و لد او غافل نباشد
و تلطف کند در سخن باو و مصلحه نیک دهد ٩ و حرمة خواجه در عمده
گفته که حق بر خواجه بر غلام چنانچه حق پدر بر پسر است بیغامبر گفت علیه السلام
هر غلامی که از خواجه بگریزد نماز او مرهود باشد و حق غلام چنانچه حق فرزند
بر پدر آنچه خود خورد او را بخوراند و آنچه خود پوشد او را پوشاند و کاری که طاقت
آن ندارد او را نفرماید و در وقت نماز و در شب کار نفرمودن بود و او را نیاشد
و بنا حق نرنجاند که روز قیامت خصمی ایشان حق تعالی کند و فی الحدیث
من لطم عبده فکفارته ان یعتقه و در تحفه گفته که چون بیغامبر علیه
السلام رحلت میفرمود اخرین سخن او این بود الصلوة و ما ملکت ایمانکم
فصل چهارم بدانکه یکی از سنن موکده ختنه است در حق مردان و اگر زن ختنه کند روا بود لیکن در ذخیره گفته که بقول بعضی سنة است
و بقول حلوانی مکروه است اما کودکی که حشفه او ظاهر باشد که مختون او ممکن نبود
مگر بشدة او را ختنه نکنند و همچنین پیری را که مسلمان شود و تاب آن ندارد
در کنز العباد گفته که بیغامبران علیهم السلام همه مختون متولد شده اند
مگر ابراهیم خلیل الله که او را ختنه کرده شد در هشتاد سالگی بقدوم تا سنت
او شود در سراجی گفته که وقت او از هفت سال است تا دوازده سال
بر مختار و در تکمله گفته که مستحب است روز دو شنبه بعد زوال
و در روز یک شنبه مکروه است ٢ و موی لب کم کردن چندان که لب ظاهر شود و حلق او

السنة فی الختان ان یکون یوم الاثنین بعد الزوال و یکره یوم الاحد لانه للبناء والزیادة و هذا انتقاص [illegible] ابن الاستحسان ... فتاوی جواهر

وبقول

و متوطی سنة و در ترغیب و حمادیه و مختار الجوابات گفته که حلق
بر اصح مکروه است در کنز العباد گفته که از کنار لب بالا بگیرد تا برابر طاق
شود و در مطالب گفته باکی نیست بترک سبال ان هم در حق غازی
اما غازی در از نکند تا مهیب نماید ٣ و ناخن گرفتن آغاز کند در دست از
مسبحه یمنی تا ابهام یسری و ختم کند با ابهام یمنی و در پای از خنصر یمنی تا خنصر یسری
و در این تعیین وقت نکند تجاوز نبود و اگر چه در شب و بدندان نکنید که
مورث برص است و دراز نکذارد که تنکی رزق است در ترغیب الصلوة
و دستور القضاة گفته که قص شارب و قلم اظفار در روز جمعه قبل از نماز
مکروه اند و در مطالب گفته که در بعضی آمده که مکروه است تقلیم و قص و حلق
قبل از نماز جمعه و نیز آمده من قلم اظفاره یوم الجمعة اعاذه الله من السوء
الی الجمعة القابلة و ثلثة ایام بعد پس از نماز کند تا عمل هر دو شود و اگر دراز نباشد
تا جمعه تاخیر مستحب است و الا مکروه ٧ و موی بغل بر کندن یا تراشیدن در مصابیح
گفته که موی بغل و موی زهار و ناخن را که متی هیج ریختن نیست اما فاضل و بهتر کی اعان
که بیغامبر علیه السلام چنین کردی ٤ و عانه تراشیدن مردان را و کندن زنان را و اگر نوره
پاک کنند هم روا بود و در حلق عانه آغاز از زیر ناف کند و در مختار الفتاوی گفته فی المطالب
که بیغامبر علیه السلام این چهار چیز را چهل روز موقت کرده و اگر تعجیل کند افضل باشد
در جامع گفته که قلم و قص و حلق و تنظیف بدن در هر هفته یکبار مستحب است
و در روز جمعه فاضلتر پس در هر پانزده روز و زیادة بر چهل اثم است ٦ و مسواک
در کنز گفته که این در ظاهر روایة سنت طهارة نیست بلکه سنتی است علاحده
و باید که بعد طعام و خواب نیز مسواک کند و در جامع گفته این از زواید است ٧ و فرق موی
سر در مفاتیح گفته فرق آن است که موی سر دو نیمه کند یکی از جانب یمین و دیگران سال
کند و دیگر از جانب چپ و در کنز گفته که سنت است در فرق و حلق تمام سر اما
حلق جانب و ترک میانه چون عکس مکروه است و زنان را حلق سر از جهت درد باکی نیست و از جهت

یمنی تا خنصر

وازجهة مشابهت مکروه است ودر مطالب کفته که موی مقطوع وقلامه اظفار را دفن کند
تا سحره باو بازی نکنند وازامام آمده که در سوق قبله حجام مراسه جا تخطیه کرد بنشت بقبله
کفت که رو بقبله کن وجانب جپ دادم کفت راست داده و بعد از حلق برخاستم کفت موی
خود را دفن کن اما موی بینی را قص کن و نکند که مورث اکله است وموی حلق را حلق نکند
وازامام ابی یوسف آمده که باک نیست وازامام ابی الفضل آمده که حلق سینه ترک ادب
وازامام آمده که حلق کردن مکروه است مکر نزد حجامت فصل بنجم در انکه مستحب است
۱ ادهان شعر کاه کاه درکنز کفته که آغاز از ابرو کند که دافع صداع است بس از بروت
و ریش بس سر و کوش و ناف و زیر قدم و باطن زانو ۲ وتجمل اوکاه کاه ازجهة دین
اما تسریح ریش ازجهة حلق و ترک ازجهت اظهار زهد نشاید وکسیکه استاده شانه
زهد قرض دار شود وامرا ربی برود عافیة است اندباو شانه ریش بعد از وضو دافع
فقر است ودر اثنای آن سوره انشراح بخواند ونظر در آینه یا آب صاف ازجهة اصلاح
هیئة سنة ۳ وتیامن در شرح شمایل کفته ای در آنچه از باب تکریم است چون بوشیدن
جامه وسراویل ودخول مسجد وخانه وخروج از حجره وتنعل وتجمل وسواک واکتحال وتقلیم
اظفار ونتف ابط وحلق سر واکل وشرب ۷ و بیاسر در ماورای این باب چون خروج از مسجد
وخانه ودخول مبرز ونزع کفش ۴ وتطیب وفی الحدیث طیب الرجال ما ظهر ریحه
وخفی لونه وطیب النساء ما ظهر لونه وخفی ریحه آن چون مشک وعنبر وکافور وعود
واین چون زعفران وخلوق درمطالب کفته یعنی که طیب مردان باید که بوی باشد
که او را رنک نبود چون کلاب وطیب زنان رنکی باشد که او را بوی نبود چون
خضاب ورایحه اینها از بیرون خانه روا نبود ونزدیک شوهران روا بود ودرکنز
کفته ۶ ولباس سفید و سبز وهمچنین سیاه جبه باشد یا عمامه ابن درکنز الدقایق
کفته نه سرخ وزرد که از اینها مردان بر هیزند وفی الحدیث ایاکم والحمرة فانها
زینة الشیطان مکر جامه که از بنبه سرخ خلقی منسوج بود این درزنجیره کفته ۷ وارسال
ذیل میان دو شانه تا نیمه بشت وبقولی بقدر بلشت وبقولی تا جای نشستن ودرشمایل

کفته

18

کفته که ابن عمر وقاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه وسالم بن
عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهم شمله فرو می هشتند مولانا عصام الدین کفته
ایمایعنی سنة مؤکده است ودرزخیره کفته هرکه خواهد که دستار خود را
باز بیچد باید که بیچ بیچ کشاید واین نیکوتر است ازانکه بیک دفعه بر زمین زند وباک
نیست بیوشیدن قلانس که بوشیدن بیغامبر علیه السلام بصحت رسیده درغیب
کفته که دستار نشسته وسراویل استاده نباید بوشید وفی الحدیث من تسرول
قائما وتعمم جالسا ابتلاه الله ببلاء لا دواء له درکنز کفته بوشیدن سراویل
سنة است زن ومرد را واین اشتر الحجامه است وهمچنین بوشیدن بیرهن قبل از سراویل وچون
جامه فرو آرد باز بیچد تا شیطان او را نبوشد ۹ وتقصیر ثیاب ودرجامع الرموز
کفته که بیرهن ازنصف ساق تا بالاء شتالنک وآستین تا سر انکشتان ودهن او
بقدر بلشت وازار از نصف ساق تا بالاء شتالنک اما ازان ادرفراخکند وقدم
بیوشد ودرشمایل کفته که بیغامبر علیه السلام جبه رومیه تنک آستین بوشیده
و بیغامبر هرکاه که جامه نو می بوشید نام آن جامه میکفت ومیکفت اللهم لک الحمد
کما کسوتنیه اسالک خیره وخیر ما صنع له واعوذ بک من شره وشر ما صنع له
درخلاصه ومطالب کفته باید که در عامه اوقات غسیله بوشد ودر بعضی
اوقات احسن ازجهة اظهار نعم حق تعالی ودائم چنین بوشد تا محتاجان
جان ایذا نشود ونباید که در زمستان دو سه جبه بوشند چون یکی بسند بود بعضی
مکروه داشته اند که قیمة جامها وملبوسه از چهل درم کذرد واکر ازصد کذرد اسراف است
مروی است که قیمة ثیاب جمهور علماء وخیار تابعین از بیست تا سی درم می رسید
وبیغامبر علیه السلام از جامه بسیار رفیع وبسیار محتقر نهی کرده ودرسراجی کفته
که جامه میانه افضل است نه بسیار جید ونه بسیار ردی ودرزخیره کفته
که بیغامبر علیه السلام روزی بدر آمد وبر وی چادری بود بقیمة هزار درم وبسیار بیش می
استاد با چادری بقیمة چهار هزار درم وامام رضی الله تعالی عنه که کاهی چادری بقیمة ... شد

که بقیمت چهارصد دینار می رسید و بسا که داه میگفت چون بخانه روید جامهای
نفیس بپوشید و از خسیس پرهیز کنید تا مردم بچشم حقارت بشما نه بینند
و امام محمد جامهای خوب می پوشید از و پرسیدند گفت که زنان و دامهای
دارم خود را می آرایم تا بغیر نکرند و آنچه منقول است که فاروق رضی الله
تعالی عنه جامها می پوشید که پاره رقعه ها می بودند محمول است بر حکمت
که اگر جامهای خوب می پوشید والوان طعام میخورد عیال و لشکر اقتدا بوی
میکردند و بسا بودی که نزدیک عدم مال از مال مسلمانان میگرفتندی و در
مطالب گفته که امام کلاه و چادر و موزه خوب می پوشید و میگفت
کردشمن اول نظر بقدم میکند بعد از آن بروی ۹ و خف سیاه و امام ابو
صغار گفته که سرخ موزه عیال است و سفید موزه هامان و سیاه موزه
علماست و کسی که نعل زرد بپوشد همیشه در سرور بود و در کنز گفته
که کاهی پا برهنه هم شود از جهة تواضع حق تعالی که از سنت است اما در یک
موزه و در یک کفش رفتن بعذر باک نیست والا مکروه است ۱۰ و ولیمه یعنی
چون عروس بخانه آید گوسفندی کشد و جیران و خویشان و یاران را طلبد
و اینها را طعام دهد و این تا سه روز است و پس از ین عرس و ولیمه نمانند ۱۱
و اجابت دعوة مکر چون دعوة ظالم باشد یا مبتدع یا بخیل • و فی الحدیث
طعام الجواد دواء و طعام البخیل داء یا فاسق معلن یا قاصد ریا و سمعه
باشد یا در طعام شبهه باشد و همچنین اگر در مجلس منکر باشد چون تماثیل بر سقف و دیوار
و فرش ابریشم و ادوات زرونقره یا سماع ملاهی یا غنیة و یا رقیه زنان کشاده
روی یا نیت اداء خمر پس از آمده این در مطالب گفته و همچنین اگر در راه
لهوی باشد که رویة لهو چون سماع او حرام است این در شرح حصن حصین
گفته و در جامع صغیر حسامی گفته اگر بولیمه حاضر شده و در منزل غناست باک
نیست بر نشستن و خوردن و اگر بر مائده باشد ننشیند این آنگاه است که مقتدی نباشد

والا هر دو صورة بدر آید اگر قادر بر منع نباشد و این همه آنگاه است که بعد از حضور
داند و اگر قبل از حضور داند حاضر نشود در هر دو صورة که حق ولیمه او لازم
نشده در ذخیره گفته اجابت دعوة مجوسی و نصرانی مکروه است
و اگر نصرانی گوید از بازار خریده ام باک نبود لیکن در مطالب گفته
که اجابت یهود مکروه است و اگر چه چنین گوید و اجابت یهودی باک
نیست و با کنیت تا جاجة دعوة مدیون و اگر از برای دین طلبد یا اشتباه بود تورع کند
و حالت آن است که قبل از قرض در بیت رهنی طلبید و بعد از و در
دون یا در اجابت افزاید و روا است اجابت ماذون و مکاتب و فاسق
اما و اضلق تورع است در کراهیة ظهیری گفته چون زن بخانه آید باید که
ولیمه کند و یاران و خویشان و جیران را طلبد و باید که ایشان اجابت کنند و الا
آثم شوند پس اجابت سنت مؤکده باشد و در عین العلم نیز چنین تصریح
کرده و در کنز گفته که ضیافت از سنن اسلام است و فی الحدیث ایما بیت
لا یدخله الضیف لا یدخله الملائکة ان الضیف اذا دخل بیت اخیه المؤمن دخل
معه الف برکة و الف رحمة و مستحب است که اعلام کند قبل از دعوة بروزی و وقت
تعین کند • و خاص نکند بضیافت اغنیا را و فقیران را محروم نکند تا در سراج
الهدایه از عمده گفته که در خبر است که چون مائده فرا شود اگر
حلال اگر عدل کند مستحق رحمت باشد و الا شایان عذاب شود پس باید که طعام پیش
خاص و عام یکسان باشد لیکن در صوفیه از بستان گفته که سایلی پیش صدیقه
رضی الله تعالی عنها گذر کرد از برای او پاره نان امر کرد باز مردی با هیبت
گذشت او را نشاند و بمائده و مود پرسیده شد گفت که امرنا رسول الله علیه السلام
ان ننزل الناس منازلهم و قال اذا جاءکم کریم قوم فاکرموه پس اگر ربا
کی در غنی و فقیر در مجلس یا مائده یا حکایتها یا هل بر فساد نیت
باشد از صلاح کرانکه در چشم فقیر پیش می نماید و همین قانع می شود

وغني باين عادة نگرفته انتهى وخوانده اند يك خانه برين پسر و پدر اگر کلاه وی باشد
وسنت است که مهمان را دست گرفته بمنزل در آرد با استبشار و بشاشت رو نشاند
با وی کس را که بوی [illegible] گران آید و تاخیر نکند اگر از برای یکی یا دو پس دست
بشویانند • و باید که اول خود دست شوید • و باید که خادم در این حالت استاده
باشد وطشت بجانب راست بگرداند بعده نمک کوفته بیارد • و بما حضر
تعجیل کند • و از برای مهمان خوب طعام اختیار کند در احسن اوانی و خدمت با اهل
خانه نگذارد بلکه خود کند لیکن در بستان گفته اگر قوم اندکی باشد باکی نبود
که با ایشان نشیند و بمائده خدمت کند والا ننشیند خدمت کند و از ایشان غائب
نشود و سنت است که مضیف اول در طعام دست نهد اگر در میان نشیند و آخر
هم وی بکشد و اگر خیار و یا خربزه برید اول خود چشد و احیانا گوید که بخور
و الحاح نکند و سوگند نخورد و نده هد • و از دخل متنحی نجید و خاموش ننشیند
بلکه سخن نافع کند • و قیمت طعام نکند و بر خادم خشم نگیرد • و نزد اهل خانه و
مهمان نپرسد که فلان چیز بیارم • و تکلف نکند پیش از طاقت • و تاخیر کند در
رفع سفره • و گفته اند که حلوا بعد از طعام خوبتر است از کثرت الوان •
و بعد از فراغ زود رخصت دهد و اگر شب آنجا باشند ما یحتاج با ایشان رساند
و اجابت نیز سنت است • و اجرت بعد و فوق امتناع نیارد • و قصد نکند حاجت
شکم را بلکه نیت کند اقتدا بسنت پیغامبر علیه السلام و اکرام مسلم و ادخال سرور
در دل او • و بعد از اجابت امتناع نیارد از حضور که در وی جفا و خلف است
مگر بعذر ظاهر • و کسی را همراه نبرد مگر باذن او • و بنشیند جایی که او را بنشاند
و نخواهد از وی چیزی از امور خانه • و تغییر چیزی نکند مگر آنچه حرام
باشد و بسیار ننگرد بموضع طعام • و راضی شود با آنچه پیش او نهند • و انتظار
ادام نکشد • و از چیزی نخواهد مگر نمک و آب • و دست در طعام ننهد مگر
باذن او یا مشاهده وی • و عیب نکند طعام را • و ملح بسیار نیز نکند

که دلیل

که دلیل حرص است و نپرسد که از این طعام از نجاست از غصب یا سرقه این در طهارة
خلاصه گفته و گفته اند که اگر مبتلا شود بضیافتی که در وی شبه حرام بود حیله
آنست که صاحب ضیف گوید که این مال ملک از آن فقیر فلان کردم و چون مال ساخت
او مالک شد و اگر آن فقیر دیگری را مالک کند روا بود و آنچه گفته اند که از مال
فقیر خوردن مکروه است یعنی از مالی که از صدقه گیرد نه آنچه از جهت دیگر
مالک شود این همه در جواهر گفته و بمقدار خانه خود خورد که انصاف
است یا زیاده که تفضل است • و کم نکند که خیانت و نفاق است و شیر و خوشبوی
رد نکند • و نگوید بضیف و خادم که بخور • و بعد از فراغ اوراد دعا کند
که پیغامبر علیه السلام میفرمود افطر عندكم الصائمون وصلت عليكم الملائكة
ونزلت عليكم الرحمة • و اذن طلبد و برای سخن ننشیند مگر آنکه نشاندند
دو کس دعوت کردند اجابت سابق کند • و اگر یکجا طلبیدند اجابت کسی که بدر خانه
نزدیک تر باشد • و اگر برابر باشند اجابت دوستر کند ۱۲ و خلع نعلین بگاه خوردن
۱۳ و غسل یدین تا رسغین قبل از طعام از جهت دفع فقر از جوانان تا پیران
انتظار نکشند لیکن در بستان گفته قیاس آنست که در آخر مجلس آغاز نهند
و اگر صبر از آغاز نتوانند باکی نبود اما شستن یکدست یا انگشتان از سنت نیابت نکند
۱۴ و وضع طعام بر سفره و این را بر زمین گفته اند که در سفره سرخ نیست بسیار است ۱۵
و خوردن در آوند سفال یا چوبین وفي الحديث من اتخذ اوانى بيته خزفا
زارته الملائكة این در خزانة المفتيين گفته ۱۶ و احضار سبزه و سبزه
وفي الحديث من اكل الخل قام على راسه ملك يستغفر له حتى يفرغ منه ۱۷
و نشستن بر پای چپ و استادن پای راست و بر پای یا زانو نشستن نیز
مروی است ۱۸ و تسمیه بلند در آغاز و اگر فراموش شود در میانه و آخر گوید بسم
الله اوله وآخره ۱۹ و گفتن اللهم بارك لنا فيه وارزقنا خيرا منه و در شیر گوید
اللهم بارك لنا فيه وزدنا منه گوید ۲۰ و بدست راست خوردن اما

وقت حاجت باك نيست كه انجپ استعانت كند. پيغامبر عليه السلام نان بدست راست
ميكرفت وخربزه بچپ وازهر دو ميخورد ٢١ وآغاز وختم بنمك كه شفاست از هفتاد مرض
چون جنون وجزام وبرص ودرد شكم ودندان وبرد ارد نمك را بمسبحه وابهام وفي
الحديث مَنْ افْتَتَحَ الطَّعَامَ بِالْمِلْحِ وَاخْتَتَمَ بِالْمِلْحِ فَانَّهُ لَا يُحَاسِبُ بِذَلِكَ الطَّعَامِ وَغُفِرَ
لَهُ ذُنُوبُهُ وَعَفَا اللهُ لِمَنْ اكَلَ ذَلِكَ الطَّعَامَ اين در صحيفه كفته ٢٢ وشكستن نان
بدو دست ونه زدن صحيح مادام كه مكسور يابد ٢٣ وخوردن بسه انكشت ابهام ومسبحه ووسطي
نه بدو ونه به پنج كه آن دليل تكبر است واين دليل حرص ليكن در مطالب كفته كه ضم نكند
رابعه وخامسه را مكر بعذر ٢٧ وازحا يلي نه از وسط مكر در بادكه ٢٤ واكل سواقط كه
مهور غني است وفي الحديث من فعل ذلك يصرف الله عنه الجزام والبرص والجنون
وعن ولده مَنْ اكَلَ مَا سَقَطَ مِنَ الْمَائِدَةِ لَمْ يَزَلْ فِي سَعَةٍ مِنَ الرِّزْقِ وفي الحمد عنه
وَعَنْ ولده وولد ولده ٢٦ وليسيدن كاسه كه چون عتق رقبه است وكاسه او را مغفرت ميخواهد
٢٧ وحمد بعد از فراغ اكر در طعام شبهه نباشد والا استغفار كند وغم وكريه پيش كيرد اين در
عين العلم كفته ونبايد كه حمد بلند كويد مكر چون ياران فارغ باشند تا منع ايشان
نشود ٢٨ وليسيدن انكشتان قبل از مسح بمنديل از وسطي تا ابهام وفي الحديث
اِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الَّذِينَ يَلْعَقُونَ اَصَابِعَهُمْ وهر انكشت را سه بار بليسد اين
در جنيع كفته ٢٩ وخلال دندان بخلاف سياه وزرد يا درخت تلخ نه بآس وريحان
وقصب ونيز وطرفا ومكنر وريحان وبردي وزدو ونرم وانچه بايد نخورد بلكه بيندازد
ليكن در بستان كفته كه آنچه بخلال بدر آيد خوردن ونا خوردن او رواست وآنچه بزبان
بدر آيد خوردن او نيكو است ٣٠ وغسل يدين تا رسغين بعد از فراغ باي وضع جنبه
از بيران در يك طشت وفي الحديث اجمعوا وضوءكم يجمع الله شملكم
پس از فراغ طشت هربار پركرده بود ليكن در بستان كفته كه بقول بعضي پاك نيست
بلكه مروه است كه شايد دسومت از طشت بجامه رسد ٣١ ومضمضه سه بار اما دعا كردن
بعضي احاديث مشعرند باين كه بعد از غسل دست سنت باشد وبعضي مشعرند باين.

قبل از

قبل از غسل سنة باشد اين در شرح حصن كفته ٣٢ واجتماع بطعام واكر چه از اهل
وفرزندان كه در وي بركة وشفاست وفي الحديث اَحَبُّ الطَّعَامِ اِلَى اللهِ مَا كَثُرَتْ
عَلَيْهِ الْاَيْدِي ا شر الناس من اكل وحده وضرب عبده ومنع رفده ونكح يده ٣٣ وحفظ
همنام پيغامبر عليه السلام ٣٧ وناكشيدن دست از طعام قبل از ياران كه شايد يكي را
بطعام حاجت باشد وبتنهايي شرمش آيد ٣٤ ومسح چشم ببله دست وجايي كفته
كه روي وزراعين را مسح كند ودست نيفشاند تا مروحه شيطان نشود اين همه بيت
وچهار عدد شد اين چهار را مستحب كفته وآنها را سنت وادب در طعام آن است كه بعد از
كرسنكي خورد وقبل از سيري بس كند ودست بمنديل نمالد در اغاز تا اثر آب
باقي باشد نزديك خوردن ليكن در بستان كفته باكي نيست اما در آخر مسح كند
تا اثر طعام بكلي زايل شود اين در قران خاني كفته وبسم الله خير الاسماء تا آخر بكويد واغاز
نكند بطعام تا متقدم يا شيخ ناغاز نكند ولقمه خورد كيرد وبسيار نخايد وقبل از ابتلاع ٥
لقمه ديكر بر ندارد ودهن بسيار نكشايد وسر بسيار برنكند ودر اول هر لقمه تسميه كويد
ودر آخر هر لقمه حمد كويد وچشم بطعام دارد وكاسه وعطسه روي از طعام كرداند
واكر مانند استخوان از دهن بايد روي بكرداند وبجانب چپ اندازد ودر ادخال
واخراج دست در كاسه با رفيق موافقت كند ولقمه چرب در سركه نينداند فسر كه در حق
تا عنتي كراهت نكند واستخوان وپوست خربزه ومثل اين نيندازد بلكه پيش نهد وجمع
نكند ميان فاكهه وپوست او در يك طبق كه خلاف سنت است اين در بستان كفته
وكسي را تحفه نكند بخوردن مكر مهمان ومريض را ولقمه چنان بر دارد كه بر كاسه وسفره نچكد
وشربت بدست راست كيرد وبعد از فراغ نيز بدست راست رد كند وريزنده آب را
دعا كند طَهَّرَكَ اللهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَنَجَّاكَ اللهُ مِنَ الْعُيُوبِ وآب از دهن در طشت بزمي
ريزند تا ياران وفرش را ترشاش نرسد ودر حالة دست شستن ياران آب ننوشند وبعد از
فراغ دوكانه شكر كذارد به انكه بغض اميا كرة كند بقدري كه تواند كه انس نقبي آمده
رضي الله تعالى عنه كسي كه تنها خواهد بكاه خورد وقرض كم كيرد ونزديكي اندك كند اين در
بستان

كفته وعشا نكذارد كه در ترك او مضرت است وچون برنج خورد درود بسيار فرستد وبترك طعام نعش يعني بريا
كند بخربوزه كه در وي قطره ايست از آب بهشت وخورده نزديك تقليب او كويد
بسم الله الرحمن الرحيم إِنَّا لَبُو شَبْا برعلينا وانا ان شاء الله لمهتدون ونزديك
بريدن فذبحوها وما كادوا يفعلون آن خربوزه خوب برآيد واكر توانه پوست ومغز
وتخم او نكذارد وآب او نريزد واجب غرامت به پيغامبر عليه السلام خربوزه خواهان
بود وشفا جويد بشهد از همه امراض كه ميان امت وپيغامبر ما را دوست
ميداشت ودر رمان قطره ايست از آب بهشت وخيار نمك كند وازاسفل خورد
وپيغامبر عليه السلام كد ورا ميخورد ودر فضل او ميفرمود من اكله على انه داء كان له
داء ومن اكله على انه دواء كان له دواء وسنت در خوردن ترب آن است
كه پيغامبر را عليه السلام در اول ياد كند تا بوي نيايد ٣٦ وخوردن بقدري كه نماز استاده
تواند كذارد وروزه بوي آسان شود وفي الحديث المؤمن القوي احب الى الله
من الضعيف اين در خزانة المفتيين كفته ٣٧ واحتراز از طعام بازار
كه بنجاسة نزديكتر است وبركة ندارد وازوي غفلة خيزد اين در تعليم كفته
٣٨ ونوشيدن آب نشسته بسه دم بدانكه چون خواهد كه آب بنوشد كوزه بدست
راست كيرد ودر آب نظر كند ودر ابتدا سه دم بسم الله بسم الله الرحمن بسم الله
الرحمن الرحيم كويد ودر آخر الحمد لله الحمد لله رب العالمين الحمد لله رب
العالمين الرحمن الرحيم كويد فاسغل كوزه را رعايت كند واب را نجوند بمص
نزبعت كه از آن درد جكر خيزد وبشمال وسكرم واستاده وبر پهلو وتكيه
زده واز شكستكي از جانب رخنه ننوشد ودر اثناء طعام بسيار ننوشد
مكر چون كلو كير يا تشنه شود واز نهر وحوض بكرع ننوشد وآب جاه وجوي
در شكم جمع نكند ودر شب بعد از خواب ننوشد مكر از جهة غلبه حرارت يا تب
وكفته اند كه اكر پاي از لحاف بدر آرد تشنكي تسكين يابد وآب يارد
قبل از طعام آتش معده فرو مي نشاند وبعد از طعام كرم ميكند وفربهي ميسازد

ديجون

ديجون فاكهه خورد مانند سيب وكشمش وانكور وخورما يا برنج كرم يا چيزي از شيريني
كرم يا سرد بايد كه آب در عقب او ننوشد وچند لقمه از نان خورد انكاه نوشد
تا ضرر بدندان نرسد ودر آب دادن به پيران آغاز كند وساقي در آخر نوشد
وكوزه را آنچه بر قوم برداند از جانب راست بكرداند وسور مسلم بركة دارد
كه در روعده مغز ونقعتقاد حسن است واكر او نديابد بدست نوشد
وانرسنده است كه او ندمجز باشد ودر بستان كفته بسيار نوشيدن در زمستان
بسيار ضرر است ودر تابستان اندك وآب ننوشد مكر بعد از فراغ از طعام
كه اين از ضرر دور است ودر مسعودي كفته كه آب از دست نارسيده وبنده
نشايد خورد مكر باجازة ولي وخواجه ودر بستان كفته ٣٩ وكفتن نزد
خروج از خانه بسم الله توكلت على الله ولا حول ولا قوة الا بالله ٤٠ ومشي
در وسط راه راكب را وبجانب راجل را در شهر وبعكس اين در بيابان در مطالب
المؤمنين كفته چون از خانه برآيد نظر بر قدم دارد ودر راست وچپ
نه بيند وكفش پوشي يا برهنه را در ميانه راه راه دهد واكر كافر يا ذمي پيش آيد
خود در ميانه شود واز زير بناء منحرف شتاب رود واز كسي تبعية نحي اهد كه
خالي از فتنه نيست ونبايد كه آب بيني يا دهن در كذرانند ازد در هدايت
كفته كه در مشي قصد اختيار كند خبب يهود ونه دبيب نصاري كه منهي است ٤١
ووسط در تكلم نه خفض صوت ونه رفع آن كه مكروه اند ٤٢ وسلام دادن
اهل اسلام را بهر ملاقات بتعريف يا بتنوين كه جزاء اينها رد فرض نشود وبصيغه
جمع تا ملائكه را محروم نكند واز جواب اينها محروم نماند در خزانه كفته چون
بخانه كسي رود اول اذن طلبد وبعد از دخول اسلام كويد ودر بيابان اول سعي
كند بعده سلام دهد در مختار الفتاوي كفته سلام كويد راكب بر ماشي
وماشي بر قايم وقايم بر قاعد وقليل بر كثير وصغير بر كبير وغني بر فقير ودر مسعودي
كفته نيز كهتر بر خورد ومهتر بر كهتر شهري بر روستائي خواجه بر غلام بي بي.

بر تمیز که استاد یا شاگرد مادر یا پدر خصی پدر یا پسر و هر که بجاه و منزلت بیشتر
بود بر وی است که سلام کوید و فساق و جماعتی که بفسق مشغول اند چون
شطرنج و شراب و سرود بر اینها نزدیک امام کوید که در معنی امر معروف است
و تا لحظهٔ از حرام باز آیند و نزدیک صاحبین نشاید و در کیمیا اگر بوجه الله
نشاید و الا شاید **در ترغیب الصلوة** کفته سلام بر طفلان رواست
و فتوی برین است و بر اهل ذمه نشاید و فتوی برین است و اگر اینها
کویند از و علیک نیز اما لیکن **در شرح ملتقط کفته** اگر از جهت حاجتی
سلام کوید یا اطال الله بقاءک کوید و نیت کند تا اسلام آرد یا جزیه بدهد
و صغار پاک بود اگر دو کس بر یکدیگر سلام کفتند انکی تقدیم و فاخیر است
بنا بر کند و اگر برابر است بر هر یکی رد واجب باشد **و در بستان کفته**
بجمعی سلام کوید جواب یکی بسنده است و اگر کسی نکوید همه آثم شوند و اگر یکی
تعیین کند جواب بر وی است **و در کنز کفته** که خاص نکند سلام معارف
را بلکه افشا کند بر هر مسلم شناسد او را یا نه **و فی الحدیث** افشوا السّلام
وَاَطْعِمُوا الطعام وصِلُوا الْاَرْحَام وصَلّوا باللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلوا الْجَنَّةَ
بالسلام و سلام باشارت انکشت نشاید که عادت یهود است و نیکو کم از عادت
ترساست و نه تو انکر را از جهت توانکری **و فی الحدیث** مَنْ تَوَاضَعَ لِغَنِيٍّ لِاَجْلِ
غِنَاهُ ذهب ثُلُثَا دِيْنِهٖ **این در ترغیب است** و در زجنیه کفته اگر برای کار
استاد شود بطمع اسلام باک نیست و اگر نه این بیت است برای تعظیم او
یا از جهت غنا او مکروه بود و همچنین خدمت او در حمام برای تعظیم او
اما بطمع اسلام یا فلوس باک نباشد و سلام غایب به غایب رسانند
واجب است و این بعوض رساند که امانت است این **در کنز کفته**
و غایب رد جواب اولا بمبلغ کند پس بغایب لیکن **در شرح** حصن کفته
که درین دو روایت است و بر اصح جواب بر غایب کوید پس ٢٣ و مصافحه بعد از

سلام بود دست بغیر حایلی از جامه و جز آن ای الصاق کف بکف و اقبال بر وی
بروی **و فی الحدیث** مَنْ صَافَحَ اَخَاهُ الْمُسْلِمَ وَحَرَّكَ يَدَهُ تَنَاثَرَتْ ذُنُوْبُهُ
و چون یکبار درود کویند از کناهان چنان پاک شوند که کوئی آن ساعت از
مادر آمده اند و بیک دست نشاید که خلاف سنت است و سر انکشتان نشاید که
که تشبیه بر افضیان است و هنکام مصافحه دست نشاید بود و با جامه نشاید داد که
این جفاست و بر دست و کتف و روی بوسه نشاید داد بقول طرفین بخلاف **امام
ابی یوسف** و تقبیل دست غیر از جهت طمع دنیا مکروه است مکر دست عالم و عادل اما
امام صدر شهید فتوی بکراهت داد که مطلقا اما مصافحه کردن و دست خود بوسیدن و
بوسیدن پای مردمان از افعال جهل است و نشاید مکر پای مادر و نشاید که دمی را مصافحه کند
و الا وضو کند ای دست شوید این همه در **جامع و ترغیب** کفته ٧٧ و اخذ عصا
کبر سن و از ابن عباس آمده رضی الله تعالی عنهما که امساک عصا سنت پیغامبران
و علامت مومنان است و این در **بستان کفته** ٧٤ و استقبال قبله حالت نشستن مکر از
جهت ضرورت ٧٥ و قبول هدیه مکر چون در و مذلت بیند **و فی الحدیث** لیس للمؤمن
اَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ این همه در تعلیم المتعلمین کفته **در بستان کفته** اگر غالب در مال او حرام
بود جائز او نکیرد مکر چون داند که این از حلال است و اگر غالب حلال است باک نبود بقبول
مکر چون داند که این از حرام یا شبه است **و در مجموعه نادرات** کفته اگر غالب یا نصف مال
حرام بود قبول نکند تا نپرسد و حکم یاران نیز همین است **و در ظهیری** کفته جائزه
سلطان بقول بعضی رواست تا ندانند که این از حرام است و بقول بعضی نه **امام محمد** کفته که اول
ماخوذ است و همین است قول امام و یاران او و در **مختار کفته** که آنچه در دست مردم
است حکم کنیم که حلال است که غلبه قائم مقام ضرورت است و از ابی القاسم حکیم آمده
که قرض میکرد و جایزه میکرفت و با آن ادای قرض میکرد و در **کراهیة خلاصه کفته**
که حیله درین مسایل آن است که اول چیزی بخرد بعده ثمن او از هر جا که خواهد دهد
امام ابو یوسف میکوید که از امام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه این مسئله ایشان

بهمین حیله اشارة کرده‌اند و از امام پرسیده شد از خوردن طعام ظلمه فرمود که تحری کند
اگر در دل او افتاد که حلال است بخورد والا نه و در خلاصه گفته کسی که او را صدقه
حلال نبود افضل آن است که جایزه سلطان نگیرد اگر از بیت المال باشد و اگر از ارث باشد
روا بود و اگر از غصب باشد قبل از خلط حلال نبود و بعد از خلط پاک بود که آن ملک
او شد بخلط نزدیک امام و قوله وارفق است و در ذخیره گفته هدیه ملتمس
اگر مشروط است حرام بود و الا اگر داند که از جهت دین فرستاده تورع از وی اولیتر است
والا قبول کند گفته‌اند اگر هدیه قبل از قرض جاری بود بسبب قرابت یا صداقت
یا مدیون بجود معروف بود قبول کند و الا تورع کند تا تصریح کند که از جهت دین
نفرستاده و امام محمد باک نداشته و در ملتقط گفته که امام تورع فرموده
از استقلال بدیع یا عزیم لیکن در مطالب از ظهیری گفته که این از امام صحیح
نرسیده و گفته‌اند کسی که نکرد و ند هد فاضلتر است از کسی که بگیرد و دهد ٣٧
و مکافات هدیه بافضل یا بمثل و نزدیک عمر بن عاو حسن ثنا این در بستان گفته
در مطالب گفته که ربا دو نوع است حرام و این ظاهر است و مکروه و این چنان
بود که عطا دهی کسی را که ترا مکافات کند و مهمان آری کسی را که ترا از وی امید مکافات بود
یعنی چون همین نیت او را باعث شود بر هدیه و هذا قبول هدیه از و مکروه گفته‌اند ٣٨
و کسب از برای احسان و تعمیر مساجد و مواساة فقرا در خزانه گفته که این فاضلتر است
از تخلی برای عبادة که این نفع لازم است و آن متعدی و فی الحدیث خیر الناس
مَن ینفع الناس ٣٩ و سعی در حاجة مسلم که اشتغال در آن یک ساعة بهتر است از اعتکاف
دو ماه این در عین العلم گفته و فی الحدیث مَن خاط ثوب مسلم
او غسل ثوبه او خصف نعله او قلی ثوبه حسبة لله ضمنت له علی الله الجنة
٤٠ و مجالسة اهل خیر و آنانکه بخیر میل کنانند و مرئی یاد دهانند و در مطالب گفته
که کسی او را در مجلس جای ندهند او در جای دیگر نشیند و بکره در میان نه نشیند
و کسی را از جای بخیزاند و اگر برخیزد آنجا ننشیند و در مجلس تصدر نجوید بلکه

در پایان

در پایان مجلس نشیند مگر آنکه اهل مجلس یا صاحب خانه نشاند و نه نشیند در میان
سایه و آفتاب و میان دو برادر و در وسط حلقه و فی الحدیث ملعون علی
لسان محمد من قعد وسط الحلق و این را دو تاویل است یکی آنکه بحلقه می‌رسد
و تخطی رقاب کرده در میان نشیند و در آخر مجلس نشیند دیگر آنکه وسط حلقه
نشیند و میان وجوه حجاب شود و امام تورپشتی گفته که مطلب ما از بین حدیث است
که خود را در محل سخریه نشانده تا مضحکه شود و سخن مجلس نگاه دارد که افشا
سر خیانت است و دو کس سخن آهسته نگوید با وجود ثالث که در میان ایذاء او
مومن و بد گمانی خواهد شد و نزدیک قیام از مجلس رخصت گیرد و اشنا
نشود بعضی برای بعضی که این سنة اعاجم است ٤١ و خضاب سر و ریش
بجمیع اما بسواد از جهة تزیین کراهت است نزدیک عامه و نزدیک
بعضی نه امام ابی یوسف گفته که چنانچه مرا تزیین زن خوش می‌آید او را
نیز تزیین من خوش می‌آید اما غزاة مرا یا تعاق محمود است این در ذخیره
گفته ٤٢ و اکتحال سرمه در هر چشم و بر دو ابتدا و در یسری ابتدا این در مطالب
گفته و در شمایل گفته قال علیه السلام علیکم بالاثمد عند النوم فانه یجلو البصر
و ینبت الشعر و این سنگیست که با سرمه می‌کشند و آن بر اصح سرمه اصفهانی
است و در جامع گفته باک نیست بکحل سیاه از جهة تداوی و بقصد زینة
مکروه است و در ذخیره گفته که نزدیک عامه مکروه نیست و در مطالب گفته
که اکتحال روز عاشورا بی ماخذ سنة است لیکن در ظهیری گفته که بر مختار
مستحب است و فی الحدیث مَن اکتحل یوم عاشوراء بالاثمد المروح لم ترمد
عیناه ابدا و در کنز گفته که شب برات در یک چشم سرمه کشند و در دوم
دو بار تا سال دیگر چشم او به درد نیاید و در عبادة کاهلی نکند ٤٣
و خفض آواز از عطاس و جهد این در بستان گفته و باید که گاهی عطاس
سر فرو کند و روی بجامه پوشد و آواز کم کند که تصریح باواز حماقت است

ابن در مطالب گفته و باید که عاطس گوید الحمد لله رب العالمین
یا الحمد لله علی کل حال ترغیب ایشان و حاضر گوید یرحمک الله و باز
عاطس گوید یغفر الله لنا و لکم یا یهدیکم الله و یصلح بالکم جزاءنا
في الحديث من عطس او تجشی فقال الحمد لله علی کل حال دفع الله
بها عنه سبعین داء اهونها الجذام من سبق العاطس بالحمد امن من
الشوص و اللوص و العلوص یعنی از درد دندان و گوش و شکم العطاس من الله
و التثاؤب من الشیطان فاذا تثاءب احدکم فلیضع یده علی فیه فاذا قال
آه آه فان الشیطان یضحک في جوفه ان العطسة عند الحدیث شاهد
عدل و دو عطسه دو گواه باشند و در هر کاری که عطسه آید آن کار میمون
باشد و آنکه هنگام بیرون آمدن بجای بعطسه باز میکردد بد میکند
٤٨ و بعضی میگویند که کافر میشود و در بزه شبهه این در عمده گفته
٤٧ و قیلوله چون آفتاب نزدیک بزوال آید کسی را که ارادهٔ قیام شب دارد اما
در اول روز و میان مغربین مکروه است و گفته اند که خواب دوازده نوع است
١ سنت ٢ بدعة ٣ سبب جنة ٤ سبب عقوبة ٥ عادة ٦ غفلة ٧ سبب فقر ٨ ذامة ٩ ندامة
راحة ١٠ عبادة ١١ کرامة ١٢ و آن قیلوله است ١ وفي الحديث القیلولة تزید
في العقل و وقت ٢ نماز خفتن و بعد از عصر ٣ نماز خفتن ناگذارده خفتن در
خبی است در دوزخ دریایی است آب وی تلخ و سیاه آماده کرده اند برای
کسانی که نماز خفتن ناگذارده خسپند و ٤ نماز خفتن گزارده خفتن و
٦ صحبت بیغامبر علیه السلام وقت صبح بحجره در آمد فاطمه رضی الله تعالی عنها
خفته بود گفت ای دختر برخیز که درین وقت روزی قسمت میکنند عافیة
و خوی نیک و برکة روزی نایم ازین همه محروم ماند و ٧ بعد نماز
بامداد و اگر بعد از بلند شدن آفتاب بخسپید باک نبود و ٨ خفتن در مسجد
و ٩ در مجلس علم و ١٠ خواب بیماران و ١١ خواب عالم و صایم و ١٢ خواب در سجده چون

مؤمن

مومن در سجده بخواب رود حق تعالی مباهات کند بفرشتگان بنگرید که تنش بخدمت
من است و جانش بحضرت من و این نافع است از درد و سنگی اشتغ فتانخ
و پیری و درد و ضربه حجامت در سر شفاست از هفت چیز جنون و جذام و برص
و نعاس و درد دندان و تاریکی چشم و درد سر در بستان گفته حجامة میان
کتفین نافع است از درد قفا که از بینی و امثال خیزد و خرد تابستان در شدة
گرمی و نه در زمستان در شدة سردی و بهترین زمانها ربیع و نصف اخر است
و مکروه است در اول ماه و محاق و بهترین اوقات هفدهم و نوزدهم و بیست
و یکم است دوز روز شنبه و پنجشنبه و یکشنبه این در عقیده امام پارسا گفته
و في الحديث الحجامة یوم الاحد شفاء این در کنز گفته نه روز شنبه و
چهارشنبه و سه شنبه نقل گفته و چون حجامت خواهد مستحب است که قبل از آن روز
یکشبان روز نزدیکی نکند و نه بعد از آن و در آن روز عشا نزدیک عورت نکند
و اگر بادی تلخه باشد چیزی خورد آنگاه حجامت کند و در آن روز بحمام
نرود و نمکین نخورد که خوف دنبل و گراست و سرکه خورد مرقه حشیشه
و شیر بی تناول کند و در آن روز آب اندک نوشد و از ماشند شیر و
جوزات احتراز کند و در ظهیری گفته که حجامت مستحب است
هر یکی را و في الحديث ما مررت بملاء من الملائکة الا قالوا مر
امتک بالحجامة و آنچه میگویند که بحجامت بدن ضعیف می شود و بعد از پنجاه
سال تقلیل او مستحب است غلط است و این درغیاث الامة بوده که تو در بن
امت بیشتر است که در روز قیامت با هر پیغامبر و نور باشد و با امت یک نور
و پیغامبرها علیه و علیهم السلام بعدد هر موی نوری باشد و امت را دو نور
پس حرارت نور و خون جمع شوند و اگر حجامت نکند شاید که تغلیه حرارة بمیرد
٤٧ و معرفت طب بقدری که از قرار متاع توانند آورد قطعه
تمام الطب في البیتین جمع و حسن القول في قصر الکلام تقلل ان اکلت

دیعُدُ اکل: تجنّب في الشفا في الانهضام: ولیس علی النفوس اشدّ باسًا
من ادخال الطعام علی الطعام: دربستان گفته که نافع تر بعد غدا آمد
است و بعد عشا حرکة و مشی و لهذا گفته اند تغدَّ تمدَّ تعشَّ تمشَّ و از
ابن عباس آمده رضی الله تعالی عنهما از پنج چیز نسیان خیزد خوردن
سیب ترش • و بول در آب استاده و حجامت بر قفا و القاء شپش در خاک •
و خوردن سور موش • و همچنین خواندن الواح قبور • و خوردن گشنیز
و رفتن میان دو زن و دو شتر مقطور ۴۸ و سزاوار است شنبه و پنجشنبه
و روز دوشنبه در ترغیب گفته اداب سفر یکی رد ودایع و رسانیدن
نفقه واجب و گرفتن توشه حلال که کافی ۲ و دیگر رفیق صالح و دیگر وداع
اخوان که در دعاء ایشان برکة است و ایشان دین و عمل او را در پناه
حق کنند و پیغامبر علیه السلام چنین میگفتی زَوَّدَكَ اللّٰهُ التَّقْوٰى وَغَفَرَ
ذَنْبَكَ وَوَجَّهَكَ إِلَى الْخَيْرِ حَيْثُ وَجَّهْتَ دیگر ۸ چهار رکعة نماز
الحمد و اخلاص یکبار میگوید خدایا ودیعت نهادم پیش تو خود را و مال و
اهل و دولت خود را حق تعالی همه را محفوظ دارد • و امور او را اصلاح آرد •
و سورة اخلاص را یازده بار بخواند • تا شر سفر از وی برگردد • و خیر آن بوی روزی
شود • این در کنز گفته دیگر چون بدر سرای رسد و پای بیرون نهد
گوید بسم الله الرحمن الرحیم • بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم • و چون سوار شود گوید سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا
له مقرنین دیگر ستور را بار سبک کند و بر پشت او نه استد و خواب بر و نکند
و چوب بروی او نزند و بامداد و شبانگاه یکساعت فرود آید تا پای خود را
تا صدقه شود بر ستور و دل مکاری که کرایه گرفته شاد شود و دیگر آنچه بر ستور نهد
اول بمکاری بنماید و بیان زیادة نکند گویند که امام عبد الله بن مبارک
بر ستوری کرایه نشسته بود کسی بوی نامه داد که بفلان برسان در حال فرو آمد

کہ با

که با مکاری شرط نکرده ام با وی گفت بحل میکنی تا برسانم بعضی گفته اند که این
کمال ورع است و الا این قدر را فرقی نبود و بعضی گفته اند این هم نشاید
که آورده اند بزرگی نامه نوشته و قدری خاک از دیوار همسایه برگرفت و بر وی
افکند که این را چه مقدار باشد هاتف آواز داد خواهد دانست کسی که خاک
پیش در عقیری بی قدر می شمرد که فردا قیامت در جایه آن چگونه درخواهد
ماند آن بزرگ بیهوش شد چون بهوش باز آمد بحل خواست انگاه
نامه فرستاد دیگر چون از سفر باز آید و نظر او بر شهر خود افتد گوید اللهم اجعل
لنا بها قرارًا و ارزقنا حسنًا الحاد خانه جنی فرستد که ناگاه بخانه در آمدن منهی است
و چون بمحل خویش رسد اول در مسجد در آید و نماز گزارد و در کنز
گفته که چون مسافر بمنزل فرود آید اول بعلف مرکب خود آغاز کند قبل از طعام
خود • و اختیار کند زمینی نرم را که در و گیاه بسیار باشد و قبل قعود دو رکعة
را گذارد تا ملالت برود و بگوید اللهم انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر
المنزلین • و مستحب است که شب رفیقان بنوبت پاس دارند • و در راه خواب نکنند
که محل حیات و سباع است • و قوم در یک محل فرود آیند • وفی
الحدیث علیکم بالدلجة فان الارض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار
لازم گیرید آخر شب را
و در اول شب نرود که خطرهاست بلکه پس از نصف شب و اما رفتن تا دزد
و دده آگاه نشوند • و باید که از هر منزل بدو رکعة وداع کند • و سنة است
که از منزل بگاه رحلة کند • و چون بشهر در آید اول سرکه و پیاز خوردن تا آب آن
شهر بوی ضرر نرساند و اگر راه گم کند یا تنها گردد در حال ظاهر شود و اگر
تشنه شود سورة کوثر بر سنگ ریزه دمد و در دهن نهد این در خانی گفته
و اگر تجار زیادة سود خواهد نزدیک تجارة گوید اللهم صل علی محمد
عبدك و رسولك وصل علی المؤمنین و المؤمنات و علی المسلمین و المسلمات
و اگر در چیزی مشغولی بیاید آیه نوشته ان الذین یتلون کتاب الله

آن گاه

وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُوْنَ تِجَارَةً لَنْ تَبُوْرَ لِيُوَفِّيَهُمْ
اُجُوْرَهُمْ وَيَزِيْدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ غَفُوْرٌ شَكُوْرٌ و در متاع هند سود و بركه بسيار رسد انشاء الله
اين در شرح جنة گفته ومستحب است كه درآيد با اهل خود بروز نه در شب در حال
غفلة تا بمكر وهي اطلاع نيابد اما اگر سفر او قريب باشد وايشان او در شب متوقع
باشد يا قدوم او شهرة يابد و زن بداند باك نبود كه بشب درآيد كه مقصود تنبيه است
وان حاصل شد اين در مطالب گفته وبايد كه براي اهل هديه بيارد واگر چيزي باشد
وبقول بعضي زاد آورد آوردن سنة موكده است وپيغامبر عليه السلام چون بمدينه مي آمد
نحو ميكرد جزور يا بقره را و ازينجا مشائخ مستحب داشته اند اين را براي كسي كه نيت قرار دارد
٤٩ وعيادة مريض گاه گاه اي روز عيادة كند ودو روز ترك كرد ومستحب است كه نزديك
مريض نشيند بر سر او وچشم پوشيده نه بجانب چپ وراست • وبسيار روي بروي
ننگرد • وبوي با جامه كهنه وغليظ درنيايد • ورو بروي ترش نكند • وسخن نكند
مگر آنچه او را خوش كند • وبشارت دهد او را بصحة ودرازي عمر • وكم نشيند • و
في الحديث تمام عيادة المريض ان يضع احدكم يده على جبهته او على يده
فيسأله كيف هو • وازو دعا طلبد كه دعاء مريض چون دعاء ملائكه است • وبرا
دعا كند بشفا وفي الحديث مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَعُوْدُ مُسْلِمًا فَيَقُوْلُ سَبْعَ مَرَّاتٍ اَسْاَلُ اللهَ
الْعَظِيْمَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ اَنْ يَشْفِيَكَ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ قَدْ حَضَرَ اَجَلُهُ وبروي
هفت بار بخواند اعوذ بعزة اللهِ وقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ وسنة است كه در
مرض بنالد وتوبه كند از معاصي وبعد از صحة غسل كند گفته اند كه مريض
بر گناه كند استغفار كند كه شايد زحمت از جهة معصية باشد وصدقه
دهد كه شايد بلائي از آسمان فرود آمده باشد • ودارو كند كه شايد علة
از اندرون او خواسته باشد در شرح جنة گفته بر ليغ مار و كژدم فاتحه
هفت بار بخوانند وپيغامبر عليه السلام بلدغ كژدم بآب ونمك بر محل لدغ مي
مكافرون ومعوذتين ميخواند وازمعالم گفته كه مار وكژدم پيش نوح عليه

السلام

٢٧

السلام گفتند كسي كه از مضرة ما ترسد وگويد سلام على نوح في العالمين از ما
ايمن شود وبر كسي كه بول او حبس شود بخواند رَبُّنَا اللهُ الَّذِيْ فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ
اِسْمُكَ اَمْرُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ فَاجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي
الْاَرْضِ وَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَخَطَايَانَا لِاَنَّكَ اَنْتَ رَبُّ الطَّيِّبِيْنَ فَاَنْزِلْ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ
وَرَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ عَلٰى هٰذَا الْوَجَعِ نيكو شود فصل هشتم
بدانكه مباح چون ا كسب است از براي تجمل اين در شرح خلاصه گفته در ظهيري
گفته باك نيست بجمع مال از حلال چون متكبر ومضيع فرائض ومانع حقوق نباشد
گويند كه عبد الرحمن بن عوف رضي الله تعالى عنه كه يكي از عشره مبشره بود ربع ثمن مال او
وحصه يك زن او شد مصالحه بر هشتاد وسه هزار دينار قرار يافت ليكن انفاق
اولي تر است وفي الحديث نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ اين در خزانه گفته
وباك نيست با مساك قوت يكسال براي خود وعيال وتصدق بباقي كه پيغامبر عليه
السلام چنين كرده بود در ان الحشير اين در مطالب گفته ٢ وپوشيدن از براي تزين
اي با وي چنان باشد كه قبل از ان بود ٣ وانگشتري نقره بقدر مثقال وفتوي بر آنست
اين در ترغيب گفته ودر مختار گفته كه چون احتياج بوي نباشد ترك اولي تر است
ومختار از براي فتوي اين است وبايد كه نگين او بطن كف كند ودر خزانه گفته
بخلاف زنان كه در حق ايشان زينة است ودر بستان گفته اگر بر نگين اسم خداي تعالي
يا پيغامبري باشد مستحب است كه چون بخلا رود نگين در كف كند وگاه استنجا در دست
اندازد ٤ واستعمال مفضض ومذهب از چيزي نقره وزر چون آوند وكارد و
وكرسي واطراف آئينه ومجمره ومكحله ولجام وركاب وشفر ودوال نزديك امام
چون پرهيز كند از موضع نقره وزر دون ديگر صاحبين مكروه است ليكن در كافي
كه از امام محمد دو روايت است وصحيح قول امام است اين همه آنگاه است كه جدا
جدا شود والا چنانچه باب زر ونقره طلا كند باجماع باك نبود اين در جامع گفته
گويند كه امام با ابن شبرمه وابن ابي ليلي طعام ميخورد پالوده را در طبق زر آوردند

این هر دو بخواستند تا بخورند امام کفت خلیفه می بیند و شمان میرفید
سنت پیغامبر علیه السلام را فراموش کردی که وی منع کرده اند خوردن و نوشیدن
در آوند زر و نقره امام فرمود فراموش نکردم پس طبق را کرفت و او را بیغان ریخت و خوردن
کرفت و آنها این خوردند بعده قدح مضبب پر آب را آوردند امام از وی نوشید
لیکن دهن بدو ننهاد کفتند که سنت پیغامبر نکاه نداشتی فرمود داشتم کرویدا
قصع بود چنین وارد بیچوید و اکر شما ادرید رد کنند افتد و حاجت بآب باشد
و آوند نبود در دست انکشتری باشد خوردن او بدست رها بود یا نه
کفتند نی خلیفه خندید چون بدر آمدند یکی بدیکری کفت می شناسی
که این مرد که بود کفت نی لیکن ما را فضیحت کرد امام حلوائی در شرح حیل
کفته ٤ و استعمال اجار چون رصاص و شبه و آهن و آئینه و دیلو و عقیق و مانند
وضو بائینه ساختن و نفع کرفتن لیکن ان مفید که شرح کفته که خوردن در نحاس
وضو مکروه است و همچنان فص فضه و عقیق و زمرد و فیروزه و یاقوت این
در جامع کفته و در ذخیره کفته باک نیست نکین از سنک باشد
و این دلیل است بر آنکه اعتبار حلقه راست نه نکین را ٦ و تحلیه منطقه و حمائل
شمشیر بنقره نیز باک نیست بعض مکروه است و این همه انکاه است که زر
و نقره از وجه اتفاق شد و الا نی دیکر همه باک نه این در جامع کفته و در کنز الدقائق
که تحلیه مصحف رواست و در جلابی کفته که این نی دیک طرفین است و نزدیک
امام ابی یوسف مکروه بود اما نوشتن او نیز از ابراهیم آمده که مکروه است و در
جامع صغیر حسامی کفته باک نیست بنقش مسجد بجص و ساج و آب زر و لفظ
لا باس دلیل است بر آنکه مستحب غیر این است یعنی صرف بفقرا و بتوطی قریب است
و بتوطی مکروه اما صحیح اولی است و فتوی بدین است در مطالب کفته این همه انکاه است
که مال حلال باشد و اکر در آن شبهه باشد یا مال وقف بود مکروه است که خدای تعالی
قبول نمیکند مکر طیب را پس مکروه باشد تلویث خانه او با چیزی که مقبول او نبود

ودر نصاب

و در نصاب کفته این همه وقتی است که منظور تعظیم مسجد باشد و اکر از
جهة ریا و زینة باشد مکروه است و در ظهیری کفته رواست تزیین خانه
بجص و آجر و ساج و انواع رنکها و آب زر و نقره لیکن صورة در هیچ محل نکشد ٧
و مسابقه بفرس و ابل و ارجل و رمی تیر این در کنز الدقائق کفته
و همچنین بازی با حلال خود و فی الحدیث لهو المؤمن باطل الا الثلث
تادیبه لفرسه و مناضلته عن قوسه و ملاعبته مع اهله این در هدایه کفته ٨
و مصارعة از جهة تحصیل قدرة مقاتله نه از جهة تلهی و همچنین بازی
جوانان در تابستان بدن خربزه بعضی به بعضی این در جامع کفته ٩ و شرط
از یک طرف نه از دو جانب مکروه تخلل محلل این در کنز کفته یعنی به ثالث که بیند
اکر بر بها هر دو سابق آمدی هر دو مال تو باشد و اکر هر دو بر تو سابق کشتیم
ما را چیزی ندهی پس ثالث بسبقة مستحق مال شود و اکر ایشان سابق شده اند
اکر برابر بکدیکر بوده اند هیچ یکی را چیزی نیاید و اکر بطریق تعاقب سابق مستحق
شود این در عالمکیری کفته . و ثالث الکاه حیله جایز شود که متوهم باشد
سابقیة او یا مسبوقیة او و اکر یک چنین محقق باشد نه و امام محمد بن الفضل
کفته اکر میان دو کس در مسئله فقه اختلاف افتد و رجوع باستاد کنند
و شرط کنند بوجه مذکور روا بود و ماخذ امام حلوانی این است
این در ذخیره کفته ١٠ و خوردن زیادة از قدری که نماز استاده
تواند کزارد که در وی نه اجر است و نه وزر و همچو در پی حسابی باشد اکر
از حلالی باشد این در خزانه کفته ١١ و مثلث این در تحفه ملکیه کفته ١٢ و چون
بابک این در نصاب الاحتساب و مجموعه خانی کفته ١٣ و بیضه ماکیان مرده
این در ذخیره کفته و در سراجی کفته و همچنین شیر شاة مرده و بالک نیسه
بود و زنبور قبل از نفخ روح و جوی که یافته شود در افکنده شتر و کوسپند
شود و خورده شود نه آنچه از سرکین کاو یافته شود و نانی که در افکنده موش باشد

اگر سخت باشد اند اخته شود و نان خورده شود و در خلاصه گفته اگر در روغن
افکنده موش یافته شود و یا در گندم بود و همچنین آن آرد ساخته شده روا است
خوردن اینها مگر چون مزه متغیر شود و فقیه ابو اللیث گفته که ما خوذ این است
و اگر در دیگ پخته پلیدی افتاد اگر حالت جوش نباشد گوشت او را شسته خورده شود
و بخورند و الا نه اما امام قدس سره مطلقاً نخورند و در ذخیره گفته ۱۷ و نظر مرد
بمرد مگر از ناف تا زانو و همچنین نظر زن بزن و همچنین نظر زن بمرد
بیگانه و بروایتی بر پشت و شکم او نیز نه بیند و این وقتی است که در دل
زن شهوت نیفتد اما اگر داند یا شک افتد نه اما مس او را هر چند هر دو
مشتهی باشند و اگر چه ایمن باشند و اگر یکی بی شهوت نیز باشد حرام نبود
و داه را روا است که نظر کند بمرد بیگانه مگر از ناف تا زانو و مس کند
چون ایمن باشد و همچنین نظر مرد بمحارم نسبی و رضاعی و صهری بجای
و همچنین مباح بر اعضای سر و روی و سینه و ساق و بازو اگر ایمن باشد
و الا نه نه بر پشت و شکم و ران و در کافی گفته مس چون نظر است
و این هر دو آنگاه است که ایمن باشد و الا نه و روا است خلوة و مسافرة
با اینها و اگر حاجت و اگر حاجت افتد بانزال و ارکاب از فراز و جامها
مس کند و ظهر و بطن گیرد نه از زیر او چون ایمن باشند و الا پرهیز کند
پس اگر زن خود سوار می تواند شد مرد امتناع آرد و الا بجامها تکلف کند
تا حرارت او بوی نرسد و اگر جامه نیابد در دفع شهوت بکوشد و همچنین بملاء
غیر و اگر چه ملک یا مکاتبه یا ام ولد باشد و روا است خلوة و مسافرة
با اینها بر اصح چون ایمن باشد و مس او نیز روا است چون ایمن باشد
بر خود و بالدیت بمس کنیزی که اراده خریدن او دارد و اگر چه ایمن نبود لیکن
بر مختار نظر او بر شعر و صدر و ساق داده روا است و اگر چه خایف باشد
و مس مباح نیست چون ایمن نبود اما بجلال خویش نظر بر همه تن جائز

لیکن

بدل مشتهی

لیکن اولیتر آن است که هر یک بزوج دیگر نه بیند که از نبی آمده من الکر النظر الی
سوءة یر عوقب بالنسیان و از ابن عمر آمده رضی الله تعالی عنهما اولیتر آن است که ببیند
تا ابلغ باشد در لذت ۱۴ و عقیقه و این نزدیکی ما مباح است و اجب سنت نیست
نزد پسر و نزد دختر و نزدیک امام شافعی سنت است در کنز گفته از پسر دو گوسفند
و از دختر یکی و اگر در آن بر یکی بس کند باک نبود و نزدیک ذبح گوید اللهم هذه عقیقة
ابنی فلان دمها بدمه و لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و جلدها بجلده و شعرها بشعره اللهم
اجعلها فداء لابنی من النار و استخوان او را نشکنند و ران او را درست بدایه دهد
و باقی را تصدق کند و این روز هفتم یا چهارم یا بیست و یکم کند و سر مولود بتراشد
و بوزن موی او نقره تصدق کند ۱۶ و عزل از زن در بی زمانه ابن در حلاوه گفته و فی
الحدیث خیار امتی بعد المائتین کل خفیف الحاد ای قلیل الاهل و قلیل الولد
ابن در ظهیری گفته و در حرة رضاء زن شرط است و در امة نزد امام غیر زن او
امام رضاء مولی شرط است و نزدیک صاحبیه رضاء وی این در خزانه گفته ۱۷ و قید
بنده و اگر خوف اباق باشد بند باک نبود این در کنز الدقایق گفته ۱۸ و قبول هدیه بنده
ماذون و اجابة دعوة او و استعارة دابه او و قبول کرده شود در هدیه و اذن
قول بنده و داه و کودک که در عادة هدیه بدست ایشان فرستاده می شود و اگر
قبول نبود حرج باشد و اگر داهی گوید مرا خواجه من بتو هدیه فرستاده گرفتن او
روا است این همه در کافی گفته ۱۹ و گرفتن از خانه بی آگاه ذلیل را این در سراجی
گفته ۲۰ و گرفتن طیور بشب نه اعتاق حیوانات که عتق در بنی آدم است
پس وان حیوانات همچنان در ملک اویند و هر دانند که از مردم خورند و زدا قیامت
از عهده آن بیرون باید آمدن اما اگر صید هر که گیرد او را مباح کردم ان و یا
در کردن او نباشد این در نصاب گفته و در صید یه گفته که فتوی مذهب امام
شافعی بر آنکه آزاد کرده روا نیست مطلقاً و قول امام ابی حنیفه روا باشد بشرط آنکه
در وقت سر دادن مباح کرداند و هر که بگیرد اما حیوانات اهلی چون اسپ و شتر و گاو

وکاف آن آدکردن او روا نیست باتفاق وکناه کار است ٢١ وکشتن کیک موزی بکار
تیز زدن او وکوش مالیدن وبریدن این در خلاصه کفته وهمچنین کشتن
مار همه انواع وکژدم وکرفش وکیک وپشه وزنبور وسک عقور واکرچه در نماز
باشد کویند که امام رضی الله تعالی عنه در مسجد نماز میکرد که از سقف مار افتاد
همه از هیبت نماز شکستند مکر امام که آن مار را بنعلین در سر کن زد مار سست
شد امام نماز تمام کرد ومار نیز تمام شد آن مار را بوزن بکشیدند سیزده من شد
وبروایتی هفده من هر من ششصد درم سنک واز ینجاست که مار وکژدم را بعد
ظهور کشتن رواست واکرچه بقول بعضی ناقضه نکند نشاید کفت وصحیح اول است
این همه در ترغیب کفته وهمچنین کشتن کرک وسیش وکرکی وکلاغ مردار
خوار وموش وموش کور این در ذخیره کفته ودر جامع الرموز کفته کشتن
آدمی موزی واجب است در مختار الفتاوی کفته که کشتن اعوذ وسعاة
وظلمه مباح است بلکه ثواب است وبسیار مشایخ فتوی بدین داده اند واین را
در ترغیب تنصیص کرده وامام ابو شجاع فتوی داده بکوز اعوذ از سفیان ثوری
پرسیدند از ظالمی که در بیابان تشنه وبهلاک مترف او را آب توان داد کفت نه
کفتند که خواهد مرد کفت بکذار تا بمیرد این در مدارک کفته ورواست کشتن
کسی که او را با زن یا محرم یا داد خود در زنا ببیند وزن را نیز اکر مطاوعه باشد
وهمچنین کشتن محصنی که با زنی زنا کند وتصیحه نماند اکر غلام یا زنی را بیقا
اکر آدمی ایشان باوی جنک کند واکر کشته شود هدر است اکر منع او بجز قتل
ممکن نبود واکر مطلقه ثلثه قادر بر امتناع نبود مکر بقتل او را بداو بکشد و
خود را نکشد واکر یکی در صحرا از شخصی مال میخواهد اکر ده درم یا اکثر بود او را بکشد
واکر کم باشد نکشد اما جنک کند واکر دزدی معروف دیواری را رخنه میکند ونصیحه
نمی ماند رواست کشتن او در ترغیب کفته کشتن جادو وباغی رواست
اما اسیر کرده فرزندان باغی وغنیمت کرفتن مال ایشان روا نیست بلکه مال

ایشان

ایشان جمع کنند وبعد از توبه باز بایشان دهند ٢٢ وتفاول در مطالب کفته
که تفاول رواست که کلمه شنود وبمقصود تاویل کند چنانچه مریض
وطالب لفظ سالم شنود اما در تطیر رخصت نیست تا اکر یکی بسفر برامد و
آواز عکه شنید وباز کشت نزدیک بعضی کافر شود فصل هفتم
در آنکه مکروه است ١ نظر در روی زن بیکانه بی شهوت این در سراجی
کفته لیکن آنکاه که حرج باشد وحاجت نبود این در تحفه کفته وفی الحدیث الاولی لک
والثانیة علیک امام جصاص کفته که نظر اول عفو است اکر بسهو باشد واکر بقصد بود ثانی
چون اول حلال نیست این در نصاب کفته ٢ ونظر در آیینه زن این در تحفه خانی کفته ٣
وسخن مالا یعنی ای آنچه بدو ثواب واثم متعلق نبود این در عین العلم کفته ودر ظهیری
کفت که سوال از اخبار نی بقولی مکروه است وبقولی باستخبار رخصت است زیادتی
لیکن بمختار مطلقا باک نه ودر بستان کفته که باک نیست بمزاح که چون سخن بد
وقصد خنده قوم نکند ودر ذخیره از امام ابی یوسف کفته که امام وابن ابی لیلی
بسیار مزاح میکردند ودر بستان کفته مزاح بسیار مکن ومزاح با کسی که با وی مخالطت
نبود واخلاق او ندانی ٤ وسخن مباح بعد از طلوع فجر بی ضرورة مکروه تا نماز وبقولی
تا طلوع آفتاب وبقولی تا ارتفاع او واین در تحفه کفته ودر خلاصه کفته اکر آب وضو
نطلبد مکروه نبود وکراهت در قرات است اما کلام فاحش در همه اوقات مکروه است اما
سخن بعد از عشا در کنز کفته که مباح نیست مکر بضرورت ودر بستان کفته
اکر مذاکره علم باشد از خواب خوبتر بود واکر سخنهای پیشینیان است وسخنهای دروغ
مکروه بود واکر سخنی از جهت موانست کنند واز دروغ پرهیز اند باک نبود وکف از ان
فاضلتر است وباید که رجوع بمنازل بذکر خدا بود تا ختم بخیر باشد ودر کفایه شعبی
کفته در خبر است که چون کرام الکاتبین نامه اعمال پیش حق تعالی برند اکر در اول وآخر ذکر
حق تعالی باشد آنچه در میان باشد معفو کردد واز ینجاست که متقدمان کفته اند نباید
که اشتغال کند بسخن دیگر یا بعمل دنیا از فجر تا طلوع واز ینجهت ایقاظ بکلام مکروه داشته اند

ولیکن بد ستهامی جنبانیدند ۰ وهمچنین از عصر تا غروب کردن دو ساعت انتهای
نامه و ابتداء دیگر میباشد ۸ وخندیدن نزد جنازه ومقبره وپیش مصیبت زده ونزد
مصلی وچون کسی هزل کند این در فتح عین گفته ودر تنبیه الغافلین گفته
که خنده وقهقهه مکروه است ومنهی است واین از عمل شیطان است اما تبسم مباح است لیکن این
اوزاعی آمده در تفسیر لا یغادر صغیرة ولا کبیرة که تبسم صغیره است وقهقهه کبیره ۹ وسلام
بر قاری جهرا وقاضی نزدیک قضا وسلطان وقت حکم ومدرس علم ودر حالت وعظ
واذان واقامت وخطبه ونماز وبر مفتی گاه کتابت جواب فتوی وبر امرد صبیح
وزن جوان بیگانه وبر کسی که سرود میکند یا در خلا باشد یا بول میکند یا کبوتر می پراند
و بر قماری اما رد جواب در مطالب گفته که بر این پنج کس واجب نشود ودر مختار گفته که مصلی
رد کند ودر فتح عین گفته که بر سلطان وقاضی ومفتی وخطیب وعالم ومؤذن واجب نشود اگر کند
استماع خطبه واجب است ورد جواب فرض است گویم که علمای گفته اند که جواب سلام فرض است
که سنت باشد واین بدعت است واگر امرد وزن سلام گوید علیک واجب نباید ودر فتح
گفته که اگر عجوزه باشد جواب بشنواند واگر شابه باشد رد کند در دل واگر یکی ورد
دارد از قران یا دعوات واوراد در انحال سلام کنند روا است که رد نکند ودر مطالب
گفته که قاری بمختار صدر شهید رد کند وبقولی رد بدل کند وبروایتی از امام محمد
دل را بدین مشغول نکند واگر بر خطیب سلام گوید آثم شود ودر خطبه رد نکند وبعد از فراغ
برقیاس قول شیخین رد کند وبقول امام محمد نه واگر بر قاری ومدرس وقاضی گوید آثم
شود وبر صحیح رد نکند اگر بر جماعتی که میخوانند طلبه علم کند نشست اگر محتاج باشد ودانند که خواهد
طلبند گوید والا نه ۷ ونهادن خریطه که در ان قران باشد یا کتب اخبار یا کتب امام مرا قصد
حفظ نه خواب برپایی گرزین ومصحف باشد که پاک نبود ونزدیک پر جوالیکه بر روی
باشند ودر آنها مصحف یا کتب شریعت باشد اما نهادن کاغذی که به نام خدای تعالی
باشد نیز زیر وپوشتن بعقولی مکروه است وبقولی نه ۰ وپای دراز کردن عمدا
بجانب مصحف یا کتب تفسیر وفقه چون بجای اوباشد والا نه کما فی الخزانه وهمچنین

بسوی قبله در خواب وبیداری کما فی التحفه وهمچنین تیر انداختن بقبله وبسوی
هدفی که بر وحروف نوشته شده ۹ ومحو کردن نام خدای تعالی را باب دهن که پیغامبر علیه السلام
از ین نهی کرده وامر کرده بغسل تخته باب پاک نزدیک حاجت ومصحف کهنه که از خواندن
خواند سوخته نشود وباید که او را بخرقه پاک بپوشد وحفره کاود ولحد کند ودر ان شق
نکند اما اگر سقف کند تا خاک بوی نرسد پاک شود بشق این در زخیره گفته
واگر خواهد بآب شوید واگر خواهد جای پاک نهد که آنجا غبار ودست نرسد وکتب
ورسائل که از ونبی نیازی شود اول نام خدای تعالی وپیغامبران وفرشتگان محو کند پس
در آب کثیر جاری اندازد یا در زمین پاک دفن کند یا قبل از محو چنین کند اما
نسوزد واگر بآب کثیر جاری بشوید واز و کاغذ گیرد بهتر باشد وبروایتی از ابی
مقاتل اگر بعد از محو بسوزد وبند از دود سیاه خوب باشد ۱۰ وانداختن چیزی در
کاغذی که بر واسم حق تعالی نوشته بود نه در کیسه چنین که این را تعظیم می دهند
نه آن را ۱ وهمچنین پیچیدن چیزی در کاغذ که در وکلام یا فقه نوشته بود نه اگر کلیه
باشد وهمچنین مسح دست بکاغذی که صالح باشد برای کتابت وهمچنین مانند
کاغذ نوشته را بآتش تا زود خشک شود وسوختن کاغذی که بر ونام فرعون نوشته
این در تحفه گفته اما نشر در اهم که بر آنها کلمه نوشته بقولی مکروه است که در زیر
پای می افتند ودر صحیح نه که قصد او تعظیم است نه اهانت ۱۱ وگستردن بساط یا
مصلا که بر و حرفی نوشته وجلوس بر و واستعمال او وهمچنین عصا وطشت
وابریق وقدح وغلاف ومثل اینها واگرچه حروف انهم جدا باشند بقطع
یا بخیاطه چیزی دیگر بر که هر حرف حرمت دارد وانچه گفته اند روایت که علم
ساخته شود پاره کاغذ اگر بر و مکتوب بود نام حق تعالی یا پیغامبر علیه السلام میان اوراق
که در وی ابتذال است وهمچنین پیچیدن چیزی که بر و نام خدای تعالی باشد وبس
وگرفتن فلوس چنین نی وضو وکذا اختن درمی که بر و کلمه یا قران باشد
مگر بعد از کسر ونوشتن رقاع در نقره وزر والصاق انها بابواب انجهه دفع هوام ۱۲

یعنی انفصال　یعنی قطع

واستسقا بعبرانیه و سریانیه و هندیه و آنچه معنی او فهم نشود نه بانچه از کتب خدای تعالی باشد یا از کلام پیغامبر علیه السلام که این مستحب است و همچنین تعلیق عزائم و خطوط و خرافات و فی الحدیث من علق تمیمة فقد اشرك این در نصاب گفته و باك نیست بوضع جماجم در زراعت از جهت دفع عین ناظر عائن اولا بان افتد از جهت ارتفاع و نظر که بعد از ین افتد مضر نبود و سنت در ین آن که عائن غسل کند یا وضو سازد و غساله بر معیون ریخته شود شفا یابد و از ذی النورین آمده رضی الله تعالی عنهم که کودکی دید ملیح و نهود که نزد ذقن او را سیاه کنید تا بوی چشم نرسد و در مختار گفته که استرقا بقرآن بخواندن بر مریض و لدوغ و بکتابت بر ورق و تعلیق آن و بنوشتن بر طشت و شستن آن و خورانیدن بقول عطا و مجاهد مباح است و بقول نخعی و حسن بصری مکروه است و در خلاصه که بصحت رسیده که پیغامبر علیه السلام تعوذ میکرد خود را و امیر المؤمنین را بآیات قرآن و صدیقه گوید رضی الله تعالی عنهم که چون پیغامبر علیه السلام مریض می شد معوذات یعنی و فلق و ناس میخواند و خود را می دمید ١٣ و قصه خواندن که بدعت است این در نصاب گفته و در مطالب گفته که یکی بنزدیک حجره صدیقه قصه میگفت صدیقه با ابن عمر رضی الله تعالی عنهم گفت که مرا بخوانید و از تسبیح باز داشته امر نرا او را اید چنانکه عصا بر پشت او شکست و او را از انجا بر آورد ١٤ و جلوس برای وعظ نزدیک بعضی اما اصح باك نیست و بقول ابن سلمه فقیه درین زمان واجب است و باید که مذکر صالح باشد تا عاقلان ازو نکرنید و ورع باشد تا سخن نادرست نگوید و عالم باشد بتفسیر و اخبار و اقاویل فقها و متواضع نیز باشد نه متکبر سخت و مجلس دراز نکند تا خلق ملال نگیرد و اقبال بیکی نکند بلکه تعمیم کند و چون خبر کند بچیزی از فضائل نماز و روزه و صدقه و جز آن اول خود عمل کند تا وعید باو ملحق نشود این در بستان گفته و نباید که طماع باشد و اگر کسی بغیر سوال چیزی بوی هدیه کند باك نیست بقبول آن و ذکر کند

در مجلس خوف و رجا و خاص نکند بذکر یکی اما واعظانی که کلمات را بیار ایند و الفاظ باشعار بخوانند ایشان ذئاب و جالند و خلفاء شیطان خلاف بلاد آن نیها لازم است و تکثیر اشعار در مواعظ مذموم است و در جامع گفته مکروه است واعظ را القاء آستین و زدن پای بر منبر و قیام و قعود و نزول و صعود و همچنین ذکر مقتل امیرین رضی الله تعالی عنهما و اگر خواهد باید که اولا ذکر مقتل سائر صحابه کند رضی الله تعالی عنهم تا مشابهت روافض نشود ١٥ و خواندن شعری که درو ذکر فسق یا خمر یا غلام باشد این در خزانه گفته و در مطالب گفته اگر در شعر صفت زنی معینه باشد و آن زنده باشد مکروه است و اگر معینه نباشد یا زنده نبوده نیز و سامع شریك قائل است در بستان گفته که انشاء شعر بقولی مکروه است و بقولی نه هم است و فتوی آنکه است که اشتغال کند در آن چندان که از ذکر و قرآن بماند اما بقصد استعانت بر علم تفسیر و حدیث باك نبود این در ظهیریه گفته و در مدارك گفته که انبیاء علیه السلام از شعر معصوم اند و در جامع گفته که نظر در کتب اشعار بقول بعضی مکروه است و اگر چه زبان بجنبانند و بقول جمهور نه ١٦ و درود گفتن در وقت خطبه و رواج دادن کالا وقت بیع و در قصه خوانی و برای جمعیت و مثل این در تحفه گفته بخلاف آنکه عالم یا غازی در مجلس علم یا قتال گوید صلوا یا کبروا این در ظهیریه گفته و در خلاصه گفته که بقول امام درود نگوید بر غیر انبیاء و ملائکه علیهم السلام و از امام ابی یوسف آمده که باك نیست لیکن در مطالب گفته که صحیح کراهت تنزیه است اما به تبعیت جائز است بی کراهت و در حاشیه مولانا عصام الدین گفته که اهل سنت و جماعت لازم گرفته اند ادخال علی بر آل برغم شیعه ١٧ و گفتن در دعا بمعقد العز یا بمعقد العز و از امام ابی یوسف آمده که به

حقی

باك نيست وما خوذ فقيه ابي الليث اين است اما احتياط آن است و همچنين
بحق فلان بحق انبيا يك و رسلك بحق البيت الحرام والمشعر الحرام كه خلق
بر خالق حق ندارد واگر يكي گويد بحق الله يا بالله چنين كن كردن واجب نبود
واگر چه كردن اوليتر است اين همه در كافي گفته ودر شرح حصن
حصين گفته بحق بمعني بحرمة مكروه نيست والا مكروه بود ودر خلاصه
گفته كه در دعا عبد عوة نبيك گويد ودر ترغيب گفته اگر بحرمة مصطفی
واهل بيت گويد شايد ۱۸ و بانك زدن بر سائل غير مليح اين در تحفه
گفته اما قصد قبه متكي كه در بازار قرآن بلند خواند نزديك بعضي مكروه است
زجرا له اين در ذخيره گفته ودر نصاب گفته سائلي كه بي در طلب كند
يا تغني كند فاضل تر آن است كه او را ندهد وفي الحديث لا تأكل
الطعام تقي ولا يأكل طعامك الا تقي اما معاينه خليل الرحمن عليه
السلام ماول است ودر ملتقط از ابن مبارك گفته كه چون سائلي بنام
خدا ايتعالي طلبه بوي نده كه محو را تعظيم داد وغير او گفته اند اگر الله
دهد باك نبود ۱۹ وكلام فضول وخصومت در مسجد وفي الحديث الحديث في المسجد
يأكل الحسنات كما يأكل الدابة الحشيش اين در مدارك گفته
ودر خزانة الفتاوي وجلالي گفته كه سخن مباح از سخن دنياوي
روا است وليكن ترك اولي است گويند كه غلام بنزد خلف بن ايوب رحمه الله
تعالی آمد وچيزي پرسيد امام از مسجد بر آمد وجواب داد پرسيده
شد فرمود كه چند سال است كه در مسجد سخن دنيا نكرده ام ودر مطالب گفته
كه جلوس در وي براي سخن روا است كه اهل صفه ملازم مسجد مي بودند
و ميخفتند وسخن ميكردند ليكن از ظهيري گفته كه مكروه است
ولهذا امام فخر الاسلام وصدر شهيد گفته اند كه اگر در مسجد براي سخن
بنشست ومردي باوي هلاك شد ضامن باشد باجماع كه اين مباح نيست ۲۰

وتعلم

۲۰ وتعليم وكتابت در وي چون بمزد باشد والا نه وهمچنين دوختن مگر چون نگاهدارد و مسجد را از
كودكان وخواندن آن ۲۱ وتوضي ومضمضه در مكر در موضعي كه متخذ باشد براي اين و دور را نجاند
نگذارد و بشود واين نزديك شيخين است ونزديك امام محمد باك نيست كه آب مستعمل
پاك است واگر در طشتي وضو كند بعده آبريز و پاك نبود ۲۳ وتطبين او يعني كه پر گلو
بود و باك نيست بخلاف سرگين كه در كل كردن مختص تم بالاوه كه در ين ضرورت ۲۳ ازو
واغلاق در او گفته اند كه درين زمان باك نيست از جهة غلبه اهل فساد وفتح واغلاق
يعني بند كردن دروازه
مراهل مسجد را است نه غير را ۲۴ ودخول در وي وخروج از وي بغير وضو پس محتلم در وي بعد از
تيمم بر آيد وليكن بر اصح دخول در وي باك نيست ۲۵ وخواب در وي بر اينكه اما غريب را
باك نيست بر مختار وباك نيست بر آوردن باد در وي ليكن بر اصح گاه حاجت بر آيد
اين ور جامع گفته ۲۶ وخوردن غير معتكف در وي واگر خواهد اول نيت اعتكاف كند
وبقدر نيت طاعت كند پس هر چه خواهد بكند اين در سراجي گفته واتخاذ طريق
در وي مگر بعذر چون خوف ظلمه در شب تاريك يا سرما وگل ومرض وجز آن ۲۷ مسح پاي بستون
يا ديوار وي واگر در مسجد خاك باشد مجتمع يا بوريائي كهنه يا كاهي بهم آورده مسح پاي بر وي
يعني مصلی
باك نبود اما با خاك منبسط بر مختار مكروه است ۲۸ والقاء بزاق بر ستون او يا ديوار
باز بزاق
او واز در اخل و بالا و زير بوريا درست است كه باستين گيرد يا بجامه برسد واگر باجار مسجد
بر بالاي بوريا اوليتر است از زير آيد واگر بوريا نباشد در زير خاك كند و بر روي
زمين نگذارد واين مبارك گويند كه امام ربع يكي را ديد كه كفش در مسجد مي فشاند فرمود
كه اگر كفش در ريش خود مي ماليدي هر آينه بهتر بودي ۳۰ ونهال كردن درخت در وي مگر
از جهة نفع او چنانكه زمين تر باشد وستونها قرار نگيرند واز امام ابي جعفر آمده
كه اگر براي سايه ميكنند باك نبود ورا ميع او راق مكروه بود وهمچنين اگر تنگ شود
يا تفريق صفوف آيد ۳۱ ودخول در وي با كفش مگر از جهة خوف نجاست يا انهاء
سنگريزه ۳۲ ونقش كردن بر محراب يا ديوار قبله او وهمچنين بر سقف اگر

بحارج

نويت ان اعتكف ما دمت في هذا المسجد
نويت ان اعتكف ما دمت في هذا المسجد

بشود

بسیار باشد ۳۳ و جماع و بول بالا او در مسجد خانه و در مسجد جنازه و عید و فتوی بر آنست
۳۴ و صعود بر بام او و نماز بر و مگر چون تنگ باشد از جهت سختی گرما این در نصاب گفته ۳۵
و بدگر جلیس در رو ۳۶ و برهنه شدن در رو ۳۷ و کندن چاه در روا اما قدیم دور نکنند
۳۸ و دخول کسی که بر تن او پلیدی باشد این در جامع گفته اما دخول کفار منع نیست نزدیک
علمای ما مگر در مسجد حرام که در روا از امام محمد دو قولست جواز و منع و جنابت او مانع نیست
بخلاف مسلم این در ذخیره گفته و شانه کردن سر و ریش در روا این در مصابیح
گفته ام و قیام در روا از جهت تعظیم داخلی که پیغامبر فرموده لا تعظموني في
بيت ربي این در تحفه گفته لیکن در جامع گفته که مکروه نیست اما در غیر مسجد مکروه
نیست و مکروه جهت قیام است در مطالب گفته ۴۲ و عاریت دادن مصلای مسجد
برای مسجد دیگر بی اذن مالک و برانها نشستن این در گفته و جامه مصبوغ بمعصفر
یا زعفران یا ورس مردان را این در تحفه گفته نیست مذهب امام و بقولی باکی نیست
لیکن اصح ماخوذ اولیست این در بستان گفته در سراج گفته الورس سپرک و در
خزانه گفته که احمر و معصفر مکروه است و در ملتقط گفته که از امام محمد آمده است که
جوانان را از روی جامه در ایام عروسی رخصت است ۴۴ و تکیه افراشتیم نزد قضات
و نزد امام صاحبه و نزد امام باک نیست لیکن در کافی و جامع گفته که ماخوذ اولیست
و از امام محمد آمده باک نیست که تخت از زر یا نقره در خانه نهد و بران فرشها
افکند برای تجمل لیکن بر انها نشیند و خواب نکند که این از صحابه و تابعین
منقولست رضی الله عنهم گویند که پیغامبر روزی فرمود که زنی در نکاح فرزندی از فرزندان
من در آید که پیوسته بکر باشد بنا بر این امیر المومنین حسن رضی الله زنان بسیار
در نکاح در آورد و بعد از مدتی در عهد فاروق رض ولایت عجم تاراج کردند و دختر
یزدجرد شهربانو نام بدست آمد و بعد از اسلام صحابه عرض کرد که متحیر کی باید داد
مصلحت چنان افتاد که او را بر شتر سوار کرده بر بلندی استادند و دسته گل

بدست او دادند و لشکر تمام او را نمودند تا پیش امیر المومنین حسین رضی الله عنه
با سکینه و جاهها رنگین گذشت شهربانو دسته گل بر وی انداخت همه شکرانه
بجا آوردند چون امیرزاده او را بخواست خانه را بفرشها و فرشی و متدی و نقره
بیاراست بعضی از صحابه در آمدند فرمود که زنی خواسته ام و وی جهیزها آورده اورا
منع نتوانستم کرد بعده گفت ای برادران زن موعود من رسید امیر المومنین رضی الله
ازان باز ماند ۴۶ و فروهشتن ازار بر پشت پای بر وجه تکبر در مشارق گفته و في الحديث
ثَلٰثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ
عَذَابٌ اَلِيمٌ قَالَهُ ثَلٰثًا ثُمَّ قَالَ الْمُسْبِلُ وَالْمَنَّانُ الْمُنْفِقُ سِلْعَتَهُ
بِالْحَلْفِ الْكَاذِبِ و همچنین تطویل آستین از سر انگشتان در جامع گفته هر
لباسی که مخالف سنت باشد مکروه است در مسعودی گفته که پیراهن جیب دار و سراویل فراخ یا بجه مکروه است و بقول اصحاب ما باک نیست چون ترک نوع با مرکی باشند
مگر خوک و سگ ۴۷ و جامه با موزه بر طریقه فاسقان و وحشی این در ظهیریه گفته و در
جامع گفته مکروه است پوشیدن آنچه شعار مخالفان دین باشند ۴۸ و پوشیدن جامه
که بر و صورت حیوانی باشد این در جمیع گفته ۴۹ جوالق و مانند آن در نصاب
گفته ۵۰ و بستن دستار گرد سر تا رک گشاده که این سنت روافض است
اما اگر اندکی بود یا فرجه ماند باک نبود و شیبان سر تند کلاه از برای این ساخته بود بر
تا کراهیت برخیزد نه از جهت حرفه و دستار این در عیبه گفته و در روپاک بغیر حاجت
مکروه نه از جهت حرفه و دستار این صحیح حاجت صحیح و همچنین تکیه زدن و مربع نشستن این در هدایه
گفته ۵۱ و دیوارهای خانه برای زینت و تکبر در جامه گرفتن نه از جهت دفع سرما و
گرمی این در خلاصه گفته ۵۲ و بودن دختر در خانه والدین بغیر ازار در کافی گفته که بالغه
را در یک ازار گذارند و ازار آنست که بپوشد از ناف تا زانو و از امام محمد آمده که
مشتهاة نیز همچنین است و اگرچه بالغه نباشد که بنت و شکم او عورت است ۵۳
و جلاجل بالغه را و صغیره را این در نصاب گفته ۵۴ و انگشتری در یمین شعار که روافض است

ابن ورسن حج گفته و در ملتقط گفته ۵۵ و انگشتری در یمین نهادن و خاتم زنان که او را در فص نگین
باشد مانند این در جامع گفته و در جامع گفته که حرام است ۵۷ و سخت کردن دندان را
بزر و نقره و در کافی گفته که این نزدیک شیخین است و نزدیک امام محمد بزر نیز باک نیست
و از شیخین نیز مرویست اما مسمار زر که در سوراخ نگین کنند باک نیست که تابع است
چون علم در جامه ۵۸ و طعام باد آورد خوردن برای فربهی مردانه زنان را از جهت
دفع لاغری چنانچه حقنه این در ظهیریه گفته و باک نیست بحقنه از جهت تداوی و فی الحدیث
تَدَاوَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ مَا خَلَقَ دَاءً اِلَّا وَضَعَ لَهُ دَوَاءً اِلَّا السَّامَ وَالْهَرَمَ
و فرق نیست میان مردان و زنان و استعمال نکند محرم در حقنه چون خمر که تداوی
بمحرم حرام است و مذهب در توکل نزدیک اهل سنت و جماعت آنست که اول کسب
اسباب کنند بعده بر خالق اسباب توکل کنند و در جامع گفته که نیست خبری بر کسی
که در خلقت شکم کلان دارد و آنچه در حدیث آمده که اِنَّ اللّٰهَ یُبْغِضُ الْحَبْرَ السَّمِیْنَ
محمول است بر تعمد و در کنز گفته ۵۹ و خوردن در اوانی زر و نقره و صفر و نحاس و نهادن
کاسه بزبان و همچنین نمکدان و مانند آن در ظهیریه گفته نه باک و نیک این در خزانه گفته
و گفته اند که هر لقمه سیصد و شصت صانع دارد و اولین میکائیل که آب از خزانه رحمت
میبرد و آخرین خباز و امر کردن بآوردن طعام که در وی اشتها نیست و باید که خود در ود
۶۲ و دمیدن در طعام و شراب که برکت از طعام میرود و لیکن در خلاصه از امام ابی یوسف
گفته که مکروه آنگاه است که مسموع باشد ۶۳ و بوئیدن طعام که این عمل بهائم است
و طعام گرم که برکت ندارد ۶۶ و نظر بلقمه غیر ۶۷ و خاموش حالت خوردن که تشبه
است بمجوس و باید که معروف گوید و سخن صالحان کند ۶۸ و سیر خوردن گفته اند
که در وی نسل آفت است فقدان حلاوت در عبادت و قصور در حفظ حکمت و
حرمان شفقت بر خلق و ثقل عبادت و زیادتی شهوات و دوران او در مزابل و در آن حال
که مومنان بمسجد باشند فضیل بن عیاض گفت دو چیز دل را سخت کند کثرت
اکل [illegible] و کثرت کلام ۶۹ و مسح انگشتان با کارد و نان مگر چون ممنوع

بخورد

بخورد ولیکن در [illegible] گفته که بعضی بکراهت داده اند فتوی داده اند مطلقا و در راه مکه
بعذر این در [illegible] گفته و کراهت طعام بکر ضار [illegible] و عیب طعام پس اگر خوش آید
بخورد و الا ترک دهد و خوردن از میانه نان و ترک جوانب و همچنین خوردن و ترک
دیگر این در [illegible] گفته و این آنگاه است که عیبی آن سترد که را بخورد این در تحفه
گفته و الا باک نیست و این در خزانه گفته ۷۳ و در تاریکی ۷۴ و ترک طعامی که در آن
مگس افتد و باید که غوطه دهد و بکشد پس بخورد و استناده [illegible] این مطالب در
گفته ۷۵ در دوان ۷۶ و قطع گوشت و نان بکارد و باید که گوشت بدندان گیرد
دفعةً اهنأ و امرأ و انداختن دست در کاسه ۷۹ و تقدیم سر بجانب
کاسه گاه نهادن لقمه بخوردن ۷۹ و قیام برای آینده بر مائده یا بسوی کاری
ما حاجت طعام مگر چون خوف فوت جماعت باشد و همچنین بعد از فراغ قبل
از رفع مائده این جمله بیست عدد باشند ده اول را مکروه گفته و اینها را منهی در
گفته ۷۲ و اکثار اباحات و الوان مگر نزدیک حاجت و قصد دعوت اضیاف ۷۳
و بالوده و مثل آن نزدیک بعضی لیکن بقول عامه مباحست که بنده که حسن و مالک
امتناع او رد حسن گفت بخور که نعمت حق تعالی بهتر از تو در آب سرد شیرین است
از بن و ترک لقمه که از دست بیفتد و باید که او را بخورد که در ترک آن استخفاف است
بنعمت با اکرام خبز فی الحدیث اَکْرِمُوا الْخُبْزَ فَاِنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَهُ مِنْ بَرَکَاتِ السَّمَاءِ
و انتظار ادام مگر در ضیافت که منتظر اذن باشد ۸۶ و خوردن
تکیه پشت و دست اما اگر بر وجه تکبر نباشد باک نبود و لیکن در شرح ابی المکارم
گفته که بر صحیح مکروه نیست و همچنین سر برهنه بر مختار باک نیست این در مختار
گفته ۸۷ و خوردن [illegible] جنب قبل از غسل [illegible] که مورث فقر دین و دنیا است
بخلاف حائض ۸۸ و ذکر مرض و موت و امر هولناک در این خوردن ۸۹ و خوردن
پوست نان نیز بروایت خلف لیکن از ولوالجیه گفته که خوردن آنها قبل
از نفخ روح باک نیست و همچنین دو و قرز ۹۰ و نوشیدن آب مستعمل ۹۱ و خوردن

اوانی کفار قبل از غسل غالب و طاهر از عوانی و نجاست است اما چون معلوم میشود
چون معلوم میشود در آن نخورد و الاحرام نخورد باشد پس اوانی که از کفار خریده میشود
چون روغن و شیر و سرکه اگر ناچار شود محتسب از ایشان عهد گیرد که از سرکین و میت
پرهیز کنند و اگر مشکل شود بلیع دهند که او بشوید یا بحضور او شویند و الا اباحت فتوی
و احتراز تقوی ۹۲ و ملازمت در خوردن با کفار اما یک دو بار از تحفه تالیف فضل الله
پاک نیست و خوردن گل و امام حلوانی گفته اگر بر خود از ضرر ترسد مباح نبود و همچنین
غیر ازین و اگر اندکی میخورد تا گاهی باک نباشد و فی الحدیث اذا اراد الله
بعبد شرا ابتلاه الله بنتف اللحیة و اکل الطین در تحفة شاهی گفته
و خوردن سیر و پیاز زن را بحضور شوهر و شوهر را است که او را منع کند لیکن در کنز گفته
پاک نیست بخوردن سیر و پیاز و خام نخورد که ملائکه را متغیر گرداند ۹۴ و نوشیدن
و توضی آبی که نزاق یا مخاط در افتد یا آبی که در آن دست کودکی افتد که او را
نبود و خوردن آبی یا شیری یا روغنی که از موش زنده برآید و باید که او را تصدق
کند و احتیاط جنگ ممالیک از دو مسیحه خود را و فی الحدیث اتقوا الله اخوانکم
جعلهم الله تحت ایدیکم فاطعموهم مما تاکلون و البسوهم مما
تلبسون و لا تعذبوا عباد الله و اجابت طعامی که بهر مرده ساخته اند این در کنز
گفته ۹۷ و اضافت اهل میته در ایام مصیبت که آن سه روز اند مگر فقرا و چون صغیر و
غایب در ورثه نباشد و همچنین خوردن از وی این در ظهیری و جامع گفته لیکن در خزانه گفته
مباح نیست اتخاذ ضیافت در سه روز و اگر گرفت پاک نیست و از سوال
طعام بر صاحب میت نزدیک بعضی لیکن بر صحیح پاک نیست این در مطالب گفته
و در فتح القدیر گفته مستحب است جیران اهل میت را و اقارب و اباعد را که طعام
یکشبانروز برای اهل میته مهیا کنند و الحاح کنند بر ایشان در خوردن و در خلاصه
گفته که روز دوم و سیوم فرستادن مکروه است اگر نایحه در میان باشد که اعانت
میشود بر گناه ۹۹ و شعر و نکاح در محاق و از مرتضی آمده رض که شعر نکنید چون قمر در عقرب

باشد

باشد این در کفته و در ترغیب کفته که قمر راه زنی بود و عقرب و ماهی در یمن آنچه
منجمان میگویند و در ظهیریه گفته آنچه میگویند که چون قمر در عقرب باشد یا اسد تا
از مسافرت و خطبه دختران و زفاف منع است سخن منجمان است از برای منفعت
مقالت خود و نسبت به پیغامبران میکنند و این دروغ محض است و در باب
شنیدم او کفته که هیچ روز را نخواسته ننماید گفت ۱۰۱ و بردن غلامی یا خود در
سواری که طاقت ندارد این در ظهیریه گفته و در ذخیره از امام گفته که روایت کرده شد
بعض از یاران پیغامبر که دیدم پیغامبر را روز فتح مکه در جبه سرخ از پوست و
دیدم بلال را که آب از برای طهارت پیغامبر آورد و باز بدر ریخت پس پیغامبر
برآمد و برو حله سرخ بود و درین حدیث دلالت است که باک نیست
دیگر فتن خادم و باید که او را بقدر طاقت کار فرماید و اگر غلامی یا خواجه سوار
رود و اگر طاقت دارد باک نیست الا مکروه است اما حلّه یا قبل از تحریم است
یا مجموع است بر قطنی اما سرخ یا قبل از سرخ تحریم معصفر و مزعفر بوده یا ماول است
بجامه که بافته شده به پنبه سرخ خلقی ۱۰۲ و تعلیق جرس بر دواب در سفر و حضر نزد
بعض و امام محمد کفته الکاه که در دار حرب باشد یا در بیابان و هر کس کفل رباید زد دان با
اما در غیر این اگر منفعت باشد باک نبود و در منافع است چنانکه کم شده راه می یابد
و هوام در شب دور میشود چون کرکان و در نشاط دواب می افزاید چون حدی
و کسب از برای تفاخر و تکاثر و فی الحدیث من طلب الدنیا مفاخرا
۱۰۳ مکاثرا لقی الله علیه و هو علیه غضبان این در خزانه گفته و گرفتن
بایع و این مسلم از ثمن خمر که او را مسلم فروشد اگر بایع کافر باشد این در
الله فاین کفته و در مختار کفته که ورثه از کسب باده فروش تورع کنند و رد
کنند اگر شناسند و الا تصدق کنند و همچنین در رشوت و ظلم اما در مغنی
و قوال و مراثی لطا است که اعطا بر ضا است و اگر بسر مید اند که کسب بد از

حرام بود امامی شناسد تا رد کند میراث او را حلال بود و اگر تصدق کند هست حصه‌ای بدر
اولیتر باشد و قصر ریش قبل از آنکه بقدر قبضه در سراجی گفته باک نیست به نیف شیب
وگرفتن اطراف ریش و سنت قدر قبضه است و آنچه زاید باشد قطع آن واجبست
و در مظهر گفته که سنت است استعار ربی و اگر بسیار دراز باشد همچنان گذارد و در حماده
از امام گفته استعاری که مضاحمه کند در حشم و یا در مضمضه و یا در خوردن و نوشیدن
قطع آنها روا است و همچنین هر موئی که مانع باشد از زینت ١٠٦ و قطع ناخن و موی در حالهٔ
جنابت این در کنز گفته و فی الحدیث مَنْ حَلَقَ شَعْرَهُ وَهُوَ جُنُبٌ جاءَ ذٰلِكَ
الشَّعرُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَلَهُ حَمْحَمَةٌ کَحَمْحَمَةِ الْبَغْلِ وَیَقُولُ یا رَبِّ سَلْ هٰذا
لِمْ فارَقَنِی وَاَنا جُنُبٌ این در سراجی گفته ١١٧ و القای آنها در کنیف و مغتسل که مورث
زحمت است این در ظهیریه گفته و سوختن گزدم و شپش و ملخ اما کشتن ملخ مباح است
و همچنین احراق نمله و اغراق او و همچنین کشتن او قبل ایذاء اما بعد از آن روا است
ماخوذ است این در مطالب گفته و در جواهر گفته که قتل زنبور و حشرات قبل از ایذاء ثواب
نیست و اولیتر نیست که بکشند اما اغراق ایشان باتفاق مکروه است این در
کنز گفته و در سراجی گفته که زنده کند اشتن سپش مباحست لیکن ادب نیست
و رفتن بکرمابه کاهی وقت و بین المغربین این در خزانه گفته و در سراجی گفته که بکاه
رفتن بکرمابه از مروت نیست که درین اظهار حجرست که اخفاء او مستحب است
گویند که چون شیخ ابوحفص کبیر بخاری بعد از کلام علم بشهر خود رجوع فرمود چند روز
بیرون شهر اقامت نمود از محرمان شیخ پرسیدند ایشان عرض کردند فرمود
که گمان دارم که این ایام ایام عذر حلیله باشند چون بخانه تشریف آوردند
برای غسل برخاسته و بحوضی رفت چون برگشت لباس با تنبان در بر گرفت
و متالم و متاسف شد پرسیدند فرمود که چون بحوضی فرو رفتم از کرانه دیگر
شیخی سر برکشید و من ترسیدم که شاید ازین حال وقوفی باشد تا برین

الم و افسوس دارم و غمز اعضاء در حمام مگر از جهت ضرورت لیکن در گفته که
بالای ناف و زیر زانو مباحست و در میان نه و بقول فقیه ابی جعفر باک نیست
و باک نیست بدخول زنان و در حمام بمیزر ولی این حرام است و در ذخیره گفته زنان
بحمام نروند مگر بعذر نفاس و زحمت و همچنین بعد از حیض نزدیک بعضی ولی ایشانها مباح
نیست شیخ الاسلام خواهرزاده برین مایل است و فی الحدیث اَیُّما امْرَأَةٍ وَضَعَتْ
جِلْبابَها فِی غَیْرِ بَیْتِ زَوْجِها فَعَلَیْها لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰئِکَةِ وَالنّاسِ
اجمعین و نزدیک بعضی روا است چون نازده و متقنعه باشد و امام شمس الائمه
بر آنست که رکوب ایشان منهی است و به نقول و فی الحدیث لَعَنَ اللّٰهُ الْفُرُوجَ عَلَی السُّرُوجِ
مگر عجوزه مطلقا و شابه با شوهر بعذر جهاد و حج ١٠١ و تصویر صورتها که روح دارند بجه
روح ندارد چون درخت و فی الحدیث لا یَدْخُلُ الْمَلٰئِکَةُ بَیْتًا فِیهِ کَلْبٌ
اَوْ صُورَةٌ مگر چون سر ببرد یا فرا اشش کند این در جامع گفته و در خلاصه گفته که صورت
بر جامه مکروه است نماز در آن گذاردیانه و اگر صورت در خانه غیر بیند روا است که او را
تغییر دهد در جامع گفته اتخاذ صورت در خانه مکروه است و همچنین دخول در وی و دیدن
او و نشستن او که درین ترویج حرام است و قبول نیست گواهی فروشنده او و باشنده
و اجرت برای مصور لازم نیاید ١١٢ و امساک سگ مگر از جهت صید یا حراسته اش
در سراجی گفته لیکن او را جای معین کند تا بخانه مردم نرود و در خبر است بکند و فی الحدیث
مَنِ اقْتَنٰی کَلْبًا اِلّا کَلْبَ ماشِیَةٍ اَوْ صَیْدٍ اَوْ زَرْعٍ نَقَصَ مِنْ اَجْرِهِ
کُلَّ یَوْمٍ قِیراطٌ پس برای حاجت باک نیست و برای اغراء کراهیت باشد
این در نصاب گفته و در ظهیریه گفته روا است کشتن سگ عقور ساکنان آن موضع را و اگر سگی
را گزند یا جامه پاره کرد صاحب او ضمان کند اگر قبل ازین او را گفته باشند و الا نه و اگر
یکی سگ نگاه داشت و همسایگان ضرر رسد اگر در ملک خود داشته منع نتوان کرد و اگر
در کوچه نگاه داشته منع کرده شود بحاکم رسانده شود و همچنین باکیان و مانند آن ١١٣ و اشاک

حرام برای بیع او چون شراب برای کافر نه از برای محرم او که ظاهر از حال مسلم است
که از برای آن می‌خرد که ساختن لکاید اشته اند ودر ذخیره گفته ١١٣ وعلاج با استخوان خوک
از جهت نجاست وبا استخوان آدمی از جهت کرامت بر صحیح وپاک نیست با استخوان
گاو وگوسفند وشتر واسپ وسائر دواب وهمچنین سگ مگر بقول حسن بن
زیاد وانهمه آنگاه است که زکیه باشند واگر میت باشند الگاه که خشک باشند
نه بیتر این در ذخیره گفته وقطع وحطب تر بی حاجت نه باشد این در نصاب گفته
١١٦ وصحبت سفله واراذل واحداث وصبیان وسفیهان ومجالست با اهل فسق
که ایشان دل ودین وعیش مردم فاسد کنند وتوبت مایان سلطان نوبتی
چون جور از وبند ومجالست اهل تهمت وفی الحدیث من تشبه بقوم فهو منهم
انهمه در مطالب گفته ١١٦ وافروختن مشعل بسیار در شب برات که بدعت است این
در تحفه گفته ١١٨ وتشبه مردان وزنان بپوشیدن دامنی وچادر وسر بافتن بطریق
زنان وهمچنین تشبه زنان بمردان این در تحفه گفته ودر مطالب گفته غزل مردا
اگر بهیئة زنان باشد مکروه است وفی الحدیث لا تعلموهن الکتابة
وکتابت زنان وغیر را مکروه است وفی الحدیث مکر لعند زنا
نیست این در جواهر گفته ونباید که کودک را زنگ کنند این در حاوی گفته ١١٩ وپیوند
کردن زن موی زنی دیگر را بموی خود اما در موی غیر بنی آدم رخصت است
واین از ابو یوسف مرویست ودر فتاوی گفته که روا نیست بیع موی آدمی وانتفاع
از وی ورخصت در روا نیست که با گیسو زنان افزوده شود ودر مطالب گفته وفیه
لعن الله الواصلة والمستوصلة والواشمة والمستوشمة ١١
وزیادتی در ابنیا مگر آنکه دران احتیاج باشد وبنشسته مقدار کفایت ودران
نشستن کرامت وکم از وی وانچه ازین افزاید فردا از ابر داشته آید وباید که بر دیوار
نباید عبادت کند ونیت از پناه گرمی وسردی والا ردی باشد ودران بال

بسیار

بسیار باشد خرج نکند وانداختن بنا بمعمور جایز نیست وعمارت مساجد فرض
کفایت است ورد بنیست هدم مبنی بعاقوی تر بنا کند مگر چون خوف اخذ غاصب
باشد وتمنی موت از کردن تنگی یا غضب یا خوف فقر اما بسبب تغیر زمانه
وخوف معصیت باک نیست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین صورت بطن
الأرض خیر لکم من ظهرها واگر چاره نباشد چنین گوید اللهم
احینی ما دامت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا کانت الوفاة
خیرا لی فصل ششم در آنکه حرام بود ودو وجه است یکی آنکه مرتکب آن کافر نشود چنانچه
عجب طاعت در عین العلم گفته که این عبارت است از استعظام نفس وخصال او که
نعم اند مع میل نفس بانها ونسیان نسبت بحق تعالی وامن از زوال اما اگر از حق تعالی
داند وخوش شود از جهت که از دوست وبترسد از زوال ٨ اما اگر از حق تعالی داند
وخوش نشود معجب نباشد واین غیر ادلالست واین عجب است مع رویت
استحقاق نفس نزد حق تعالی وفی الحدیث ان صلوة المدل لا ترتفع فوق
راسه ومعرفت این تعجب کردن است از رد دعا واستقامت احوال
اعداء ودر منهج العابدین گفته که قلته اذکیاء خیر است توفیق عمل از حق تعالی
داند ونظر کند نعمتهای او تا عمل در جنب او کم نماید وبترسد از نا قبول عمل و
نظر کند در ذنوب گذشته وتکبر ای بس روی کبر که خود را فوق غیر داند در
صفت کمال ودر حدیث الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن
نازعنی فی شیء واحد منهما القیته فی النار من خصف نعله
ورقع ثوبه وعفر وجهه لله فقد برئ من الکبر ودر عین العلم گفته که از آثار
اوست ترفع در مجلس وتقدم در طریق ونظر بگوشه چشم وتبختر واطراق سر
وحب قیام مردم در پیش وترک خروج مگر بشخص در کنس وسوار رفتن با مشاة
بی ضرورت سیوم وجدائی ارادت زوال نعمت غیر کرا او را ودر آن اصلاح
نباشد وحسد در نعمت کافر وفاسق که بان مستعان باشند بر فسق حرام نیست ودر

ودر حصین گفته غبطه در ثوبت روا است چون تلاوت وتصدق وجهاد وشهادت
اما در غیر منهی است چون حسد واگرچه انم ان ازین کمست ودر قنیه گفته
که هر کس را دعا منجاب نیست اکل حرام ومکثار غیبت وکسی که در دل حقد
یا حسد دارد وبغام مردم کبر است وچیز نجات کم است حسد وگمان بد وفا
بد برسید که نجات کم چگونه بود فرمود واذا حسدت فلا تبغ یعنی
اظهار مکن که بعمل دل قبل از قول وعمل مواخذت نباشد واذا ظننت فلا تحقق
مکبر واذا تطیرت فامض یعنی باز مگرد وفی الحدیث ان الغل والحسد
یاکلان الحسنات کما تاکل النار الحطب وحقد فی الحدیث لا
یحل للمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال یلتقیان فیعرض هذا ویعرض هذا
وخیرهما الذی یبدأ بالتسلیم مرویست که روز دوشنبه وپنجشنبه ابواب بهشت
گشوده میشود وامرزیده میشود هر مسلم مگر متشاحن ولفظ متشاحن کینه کشان حکم میشود که انتظار شان کنید
تا صلح وعمل او بعد از سه روز مردود میشود ومصلح را بهر کلمه ثواب عتق رقبه باشد و
یکی از موبقات حق تعالی باشد روز قیامت در تحفه گفته که حرمت کینه وقتی است
که بغیر حق باشد [illegible] در عین العلم گفته ای طلب منزلت [illegible]
غیر حق تعالی بعبادت واین چنین باشد چون اظهار نحول [illegible] چون القای
اثر سجود وبلباس چون پوشیدن صوف وبقول چون وعظ وبعمل چون
تطویل نماز وجز اینها چون گذر تلامذه ودر تنبیه الغافلین گفته وفی الحدیث اتقوا
الریاء فانه الشرک بالله فان المرائی ینادی یوم القیمة علی
رؤس الخلائق یا ربعه یا کافر یا فاجر یا خائن یا غادر
ضل عملک وبطل اجرک فلا خلاق لک الیوم فالتمس الاجر ممن
کنت تعمل له یا مخادع ونشان او سه چیز است کسل در وحدت ونشاط
در خلق وزیادتی ونقصان در ثنا وذم گفته اند که حصین عمل سه چیز است اول
انکه توفیق [illegible] تعالی داند تا عجب نشود وبر رضای حق تعالی طلبد تا ریا نشود

یکی میخواهد عمل میکند واز ریا میترسد باید که سعی کند واگر نتواند عمل کند واستغفار
کند یعنی شاید که توفیق اخلاص یابد مرویست که یکی عرض کرد که یا رسول الله من عمل پنهان
میکنم وچون ظاهر میشود خوش میشوم فرمود ترا دو اجر است اجر سر واجر علانیه
یعنی اطلاع داده شود ودر العمل وقت اقتدا کرده شود بوی پس وی اجر عمل وقت اقتدا یابد
اما اگر بمحض ظهور خوش شود نه از جهت اقتدا بوی خوف نیست که ان اجر نبرد و
ودر مطالب گفته اگر نماز با قراءه میخواهد اما از ریا میترسد نگذارد واگر بعد از افتتاح
در اید معتبر نیست وریا انگاه است که در خلوت نگذارد وبا مردم بگذارد اما اگر
در نظر مردم تحسین کند بخلاف وحدت ثواب نماز یابد نه ثواب تحسین ودر
ذخیره گفته که ریا در صوم فرض نباید ای ثواب موعود نبرد ودر سایر فرائض
اختلاف است لیکن مذهب مستقیم نیست که اصل ثواب برد ولیکن تضاعف
نبرد وامام ابو یوسف رح اورده که نماز او درست وقبول معلوم نه وحب دنیا
ای اختیار کارهای دنیا بر الجهان وبر کارهای حق تعالی این در مفتاح النجاح گفته

٧ قسوت القلب

وفی الحدیث جمود العین لقسوة القلب لکثرة الذنوب وکثرة الذنوب لاکل الحرام واکل الحرام لنسیان الموت ونسیان الموت
لحب الدنیا وحب الدنیا راس کل خطیئة این در خانیه گفته
وهمچنین حب جاه وفی الحدیث حسب امرئ من الشر الا من عصمه
الله ان یشیر الناس الیه بالاصابع فی دینه ودنیاه اما اگر
جاه بطلب دست دهد مذموم نباشد این در عین العلم گفته وهمچنین حب مدح
بخبری که نکرده وبصفتی که ندارد اما ستودن بروجهی که مفضی شود بتکبر ممدوح نگرده
است وهمچنین میل امارد واین در شرح قصیده گفت وطول امل در تحفه
گفته که درین چهار افت است تکاسل در طاعت وکثرت هموم دنیا وحرص بر
جمع مال وقسوت دل واین از چهار چیز است شکم پر وصحبت بد ونسیان گناه
وطول امل پس باید که امل کوتاه کند تا قوت طاعت وقلت غم ورضا بقضا اید

تا نفیو بر دل حاصل اید و این بچهار چیز است شکم گرسنه و یار نیک و حفظ گناه و قصر امید
در عین العلم گفته که سبب این حب دنیا است و جهل بحقایق پس باید که مرگ را
بسیار یاد کند تا اعراض از دار غرور و استعداد اخرت دست دهد لقوله علیه السلام
پرسید هل یحشر مع الشهداء احد سید عالم فرمود نعم من
یذکر الموت فی الیوم واللیلة عشرین مرة ۶ غضب و فی الحدیث ان الغضب
لیفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل و اعتدال محمود است یعنی ضبط نفس از وی
شرع و عقل در تنبیه گفته که در حدیث امده ان الغضب جمرة من النار فمن
وجد ذلک منکم فان کان قائما فلیجلس و ان کان جالسا فلیضطجع گویند
که غلام میمون بن مهران اتش می آورد بلغزید و شوربا بر میمون فتاد خواست که
او را بزند گفت ای خواجه این کار کن والکاظمین الغیظ گفت
کظمت گفت والعافین عن الناس گفت عفوت گفت
والله یحب المحسنین گفت اعتقتک گویند که یکی حبشی را دوست داشت و با او خوش
می بود روزی او را آیینه یافت پرسید غلام را و گفت که من کرده ام
پرسید چرا گفت تا ترا غمگین کنم گفت من نیز غمگین سازم امیر ترا ازاد
کردم و اسپ بتو بخشیدم ۷ ظن بد بر خدا تعالی و بر اهل اسلام و فی
الحدیث ایاکم والظن فانه اکذب الحدیث و از سفیان
گفته که ظن که بان تکلم کند اثم است و اگر در دل دارد اما ظن جمیل نیکو است و فی
الحدیث حسن الظن من الایمان این در عین العلم گفته ۸ عزم بر گناه در هد
گفته که درین اختلاف است و جمهور بر انست که مواخذه باشد و امام ماتریدی
و حلوائی برینجا یل اند لیکن شیخ گفته که بر ان ثبات نباشد عفو است چون
خطا و نسیان و فی الحدیث ان الله عفی عن امتی ما حدثت به
انفسهم ما لم تعمل او تتکلم به و در مطالب گفته که اگر یکی همت کند بگناه و عزم
نکند اثم نبود و چون عزم کرد اثم شد و در روضه گفته اگر یکی نیت
کرد و نمی باید نوشته نمیشود و چون کرد یکی نوشته شود و بمغفرت شود و اگر قصد

طاعت کرد

طاعت کرد یکی نوشته شود و بعد از عمل ده و در ۱۲ گفته و فی الحدیث نیة المؤمن
خیر من عمله یعنی لقوله از برای انکه عمل دلیلست مر نیت که یکی را در روز قیامت
نامه بدست راست دهند و دران انواع عبادات بیند و در دل گوید من اینها
نکرده ام این نامه من نباشد حکم شود بخوان که کتاب نیت است که تو نیت میکردی که اگر
مالی باشد حج گذارم و جهاد کنم و دانستم که در نیت صادقی این ثواب تو دادم
فقیه گفته که صدق نیت بدل قبل ظاهر شود مثلاً منقطع حاج یا غازی دید گفت
که اگر مالی می بود حج یا غزا میکردم و مرا درین زمان همین دو درم است با او
دادم و اگر چنین نباشد ثواب نیت نباشد و همچنین اگر حافظ میشدم میخواندم
اگر محفوظ میخواند ثواب نیت باید والا نه ۱۱ وجد در کودکی و در غیر او بدعت
است این در ۱۲ گفته ۹ سجده تحیة که از کبایر است و ایماء در سلام که بحد
رکوع باشد چون سجده است این در جامع گفته و در ملتقط گفته که تواضع بغیر خدا تعالی
حرام است ۱۳ دیدن زن بیگانه در شهوت در کافی گفته و فی الحدیث العینان
تزنیان وزناهما النظر والیدان تزنیان وزناهما البطش والرجلان
تزنیان وزناهما المشی والفرج یصدق ذلک کله او یکذبه
و روا است نظر روی زن و کف او نه بجانب قفا و ذراع روا است که در خرید و بیع
و غسل احتیاج بکشف می افتد اینهمه چون شهوة نباشد و اگر داند که تنگ
شود نه و فی الحدیث من نظر الی محاسن اجنبیة عن شهوة صبت فی
عینیه الانک یوم القیمة و روا نیست مس روی و کف او و اگر چه
ایمن باشد و فی الحدیث من مس کف امرأة لیس منها بسبیل
وضع فی کفه جمرة یوم القیمة حتی یفصل بین الخلائق و این اگاه است که
مشتهاة باشد و اگر عجوز باشد بمصافحه او باک نیست و همچنین اگر شیخ باشد
و از خود و از وی ایمن بود والا نه و اگر صغیره مشتهاة نبود مس و نظر او مباح است

طول النیة و قصر عمل و قولی

وروا است دیدن اجنبیه نزدیک قضا و اداء شهادت و اگرچه ایمن نبود لیکن
قصد قضا و اداء کند نه قصد قضاء شهوة امّا نزد تحمّل چون ایمن نبود
بر اصحّ نه و اگر اراده تزویج دارد باک نیست و اگرچه ایمن نبود و همچنین طبیب
را بر جای مرض و باید که طبیب را آنکه جائی که زن آموزد و اگر یافته نشود و نتواند
که زنی را آموزند و ترسد هلاک باشد باک نیست که همه تن او را ببیند مگر
جائی مرض و لاغری بسیار چون گویند که احتقان مزیل است و خصی و مجبوب
و مخنث در حق نظر چون مردانند حلال نیست نظر اینها و بنده زن حکم اجنبی
دارد و بمکارم گفته حرام است نظر شهوت بر جای در اجنبیه در ملتقط گفته امردی
که بمبلغ رجال رسیده اگر صبیح بود حکم مردان دارد و الّا حکم زنان دارد و عورتست
از سر تا پای نظر بر و بشهوت حلال نیست ولی بی شهوت باک نیست و لهذا
اماموره شده اند مشایخ گویند که عتبة الغلام را بعد از وفات بخواب دیدند
که نیمه روی او سیاه بود پرسیدند گفت که چون مرا بخاک سپردند حکم رسید
که به بهشت برید در راه ماری از دوزخ سر کشید و دم زد گفت این مقابله
این نظر است که بسوی زن کرده بودی و در تذکره گفته در مطالب گفته که ابو بکر
اعمش روزی برآمد و زنان بر سر جوی سر و بازو برهنه بودند وی بخار نظر کرد
و تحامی از نظر نکرد پرسیدند گفت که این زنان حرمت ندارند که ایشان خود
حرمت خود را ضایع کرده و نظر زن بر زن دیگر از ناف تا زانو حرام است
و اگرچه داه او باشد این در جامع گفته و در میان عورات وقت غسل و غیر
آن ابتلاء عام است نظر نکند زن بشکم زن دیگر بشهوت و نظر در عضو
جدا شده نامحرم بر اصح حرام است چنانچه ذکر مقطوع و موی عانه و استخوان سر زن بعد
موت و همچنین موی او سر او و قلامه پای او ۱۷ و نظر در خانه غیر بی اذن او و اگر
صاحب خانه چشم او کند بر ما خود ضمان نکند و همچنین نظر در حرام بهوای نفس
و رغبت دران این در تحفه گفته و از مرتضی آمده رضی الله که نظر کند بحرام

بی تناول الحرام

بی تناول و تمنا چهل روز در عبادت حلاوت نیابد و اگر تمنی بر چهل سال نیابد پس وای بر وی
که طالب باشد و تناول کند و از کفایه کفایه گفت که نظر بر آسمان بر وجه غفلت
گناه است و مکروه است نظر در رهای مردم و بسوی عورات مردم در حمام
و بخایق در دنیا بر وجه رغبت و با دون و ردی و از کمینگی است نظر در مرآت
حجام و کرخی گفته نظر در مرآت خمر بر وجه لهی حلال نیست ۱۵ و شنیدن کلام
نامشروع بقصد و رغبت دران چون غیبت و نمیمت و سرود و نوحه
این در تحفه گفته و مکروه است استماع کلام فضول و بسوی دو کس که باهم نهان
سخن کنند و فی الحدیث مَن استمع الی حدیث قوم وهم له کارهون صُبّ
فی اذنیه الآنُک یوم القیمة ۱۶ و استماع آواز اجنبیه بشهوت و بغیر ضرورت
این در هدایه گفته و استماع ملاهی در جامع الرموز گفته چون رقص و تصفیق و طنبور و بربط
و رباب و قانون و مزمار و چنگ و بوق و طبل و لوق و همچنین نوبت از جهت تفاخر اما
از جهت تنبیه چنانچه بعد از عصر از جهت اشارت نفخهٔ موت و بعد از نیم شب از جهت
اشارت نفخهٔ بعث و نه بوق حمام و نه طبل سفر و جنگ و نه دف در عرس
چون جلاجل دران نبود و بر هیئت تطریب نزنند و امام تورپشتی گفته که حرام است
نزدیک اکثر و الجمهور و نیست کنایت است از اعلان و اگر ناگهان بگوش
افتد معذور است و واجب است که بکوشد تا نشنود و لهذا پیغامبر انگشت در گوش
در می آورد چون ملاهی بگوش او می افتاد این در رقص گفته و فی الحدیث
استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها من الکفر
و این از جهت تغلیظ گناه است یا از برای استحلال ای حلال دانستن ۱۸ و شنیدن سرود
و همچنین گفتن آن و این گناهی است کبیره در همه ادیان تا کفار را نیز منع کرده شود
در مطالع البدعت گفته که این نزدیک امام اعظم رح و صاحبیه رح حرمت مطلقا
خواه اهل باشند یا نه برای خود باشند یا برای غیر باشند و هفتاد و هفت

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 2

هیچ بار نکرده اند که با وزع وقصد اصلی نداند بر اصح مسافر است کما في الجلابي

مسافر چون زن خواهد لی نیت مقیم شود واگر در کشتی خواهد نه واگرچه نیت کند

پادشاه با لشکر بطلب دشمن بر آمد ویقین نیست که کجا دریابد قصر نکند اما

در رجوع قصر کند اگر مسافت سفر باشد والا نه وهمچنین طالب غریم فصل ۲۴

بیست وچهارم در جمعه شرط وجوب او اقامت است بمصر در خلاصه گفته

که در مصر واطراف او وجب بناشد جمع بر جمعه لازم است والا چون مزارع ومراعی نه

واگرچه اذان شنوند وغلوه ومیل واميال شرط نه از شیخین چنانکه روی است

اختیار امام حلوانی اینست لیکن در رخیه گفته که بدیه یک فرسنگ واجب

وعلیه الفتوی وقوی در شهر در آمد وبنیة اقامت آن روز کی دکه لازم شود

واگر نیة خروج قبل از وقت کرد نه وبنیة خروج بعد از وقت لازم شود وبقول فقیه

نه مسافر داخل که نیة اقامت آن روز کند بعد لازم نشود تا نیة اقامت نکند ۲ وصحیه

پس بمریض وشیخ کبیر ضعیف لازم نشود ونه بر نابینا واگرچه قاید یابد نزدیک امام

خلاف صاحبیه ونه در باران سخت ونه بر متعهد مریض که بخروج او ضایع

شود بر اصح اما بر واحد مرکب بر صحیح واجب است المسلمان في الجامع ۳

وحریة ۴ وذکورة ۵ در جامع گفته اگر فاقد این شروط چون زن وصاقی ومریض

ومملوک جمعه گزارد از وقتیه محسوب بود اگر در قصبه ودیه نزدیک که در وی بازار بود

جمعه گزارند اگر والی یا قاضی بنا مسجد واداء جمعه اذن کرده روا است که این مجتهد

فیه است وحکم مجمع علیه شد والا بقوی جمعه گزارند وبقوی ظهر پس از آن

جمعه احتیاطاً مختار رخیمی وامام فخر الدین این است اما بر صحیح ومختار امام

حجة بعد از نماز جمعه چهار رکعت سنة گزارد بنیة سنة الوقت کما في الکنز

بعد ظهر بعده دو رکعت بنیة سنة الوقت ودر چهار رکعت ظهر سوره با فاتحه

ضم کند احتیاطاً وظهر بنیة آخر ظهر گزارد که اقرب است بجواز وصواب کما

في الجواهر در جلابی گفته فاقدی که حاضر نشود ظهر در خانه گزارد

زسلطان مباح است وبرا که برای جمعه وجماعه بیرون نیاید وفرصنه در ومکروه است

نزد امام اعظم وابو یوسف وباداد جمعه ظهر از وی ساقط میشود

فرض جمعه است باداد جمعه ظهر از وی ساقط میشود ونماز جمعه فرض

روا نیست موجه الاسلام حنیفه

159

شخص زید خطیب اگر در خطبه بعض از خلفاء راشدین را ویا جمیع خلفاء راشدین رضی الله عنهم ترک کرد سهوا

یا عمداً نکور زید کافر ومستحق مواخذه بالملامة ومستحق عزل شدن باشد بلا سبب شرعی بیانوا توجروا

ولا بأس بان یترک الخطیب في خطبة الجمعة او العیدین احد الخلفاء الراشدین او

۱۵۰ کلهم سهواً او نسیاناً لکثرة الازدحام ولا یلزم بهذا الخطیب من عقوبات الشرع نحو

التعزیر ومواخذة الحاکم لانه مقام المهابة والدهشة

ومکروه است ادراء بجماعة باذان واقامة وهمچنین غیر معذور اگر بجمعه نرسد اما

اگر معذور در جای باشد که آنجا جمعه نباشد ظهر بجماعة گزارد باذان واقامة در مسجد

در جامع گفته مکروه است ظهر غیر معذور قبل از جمعه نزدیک شیخین ونزدیک امام

محمد روا نه وظهر معذور مکروه نیست وتاخیر او مستحب است لیکن در خلاصه گفته که بر صحیح

تقدیم او مکروه است وباید که بعد فراغ باذان واقامة گزارد وسعی او در آنکه امام

در جمعه باشد مبطل ظهر است واگرچه نرسد نزدیک امام بخلاف صاحبیه وشرط اداء جمعه

شهر است یا فناء او وآن بقول اکثر جای است که اهل او در اکبر مساجد او گم از بر ای تخ

نماز ساخته شده اند نگنجد وعلیه الفتوی کما في الترغیب وبقول جای که درو

احکام وحدود منفذ باشد هو الصحیح وفناء بر مختار جای است که متصل باشد

بشهر معتد از برای مصالح او چون رکض خیل وجمع لشکر وتیر زدن ونماز جنازه در کنز

الدقایق گفته که اداء جمعه در یک شهر در مواضع روا است ودر حاشیه او از امام سرخسی

نقله که صحیح از قول طرفین این است ودر مکارمی گفته اقامة جمعه در شهر در اکثر از دو جا

روا است بر صحیح ودر فتح القدیر گفته وبه ناخذ ونزدیک امام ابی یوسف بر اصح

دو جا روا است کما في السراجیة وسلطان یا نایب او ودر جلابی گفته

الکاد که استیذان او ممکن بود اگر نبود بسبب موت یا بسببی دیگر بیکی اتفاق

کردند وگزاردند روا بود واگر امیر معزول شد تا آمدن دیگر جمعه وعید

روا است ودر خلاصه گفته والی مرد وخلیفه نرسید تا چندی که

اگر خلیفه میت یا داروغه یا قاضی گزارده روا است واگر بر یکی نیز امام

قاضی وخلیفه میت اتفاق کنند نه مگر چون در شهر هیچ یکی از اینها نبود در

ترغیب گفته اگر پادشاه کافر باشد یا کودک یا زن جمعه روا نه لیکن امام

گفته که حاجب مسلمان واتابک وشوهر خود را ولی عهد سازند تا اقامت

جمعه وعید کند ومعزول نمی شود بموت سلطان نایب او ونه بموت خلیفه سابق

پادشاهان ودر ظهیری گفته نماز پس متغلبی که منشور از خلیفه

ندارد رواست اگر سیئة اودر رعیة سیئة امرا باشد ۳ ووقت ظهر ودر کنز
گفته اگر در خلال نماز برآید شکند وهمچنین بعد قعده نزدیك امام خلافا
لصاحبیه • در خلال جمعه یاد آمد که فجر نگزارده اگر امید وصول بجمعه بود با
قطع کند واگر داند که وقت خواهد رفت باجماع تمام کند • واگر داند که جمعه خواهد
رفت اما بظهر خواهد رسید نزدیك امام محمد چنین ونزدیك شیخین چنان
وامام حجة گفته احتیاط آن است که جمعه تمام کند وفجر قضا دهد وظهر باز گزارد
وعلیه الفتوی • این همه انگاه که مقتدی باشد اما امام اگر وقت تنگ باشد
تمام کند والا قطع کند وفجر گزارد • ودر خلاصه گفته اگر در خطبه یاد آید بگزارد
وخطبه نشنود ۴ وجماعة سه مرد جز امام نزدیك طرفین ونزدیك امام ابی یوسف
دو مرد جز امام ۵ واذن عام یعنی کسی را از دخول موضع نماز منع نباشد کما
فی البرجندی تا اگر امیری درهای شهر بربندد وبا اهل وعسکر جمعه گزارد روا
نبود • وخطبه در وقت ظهر تا اگر قبل از زوال خواند وبعد او نماز گزارد روا نبود
اگر تسبیح یا تهلیل یا تحمید گفت وازین نیز ودر نزدیك صاحبیه نه مگر چون کلامی باشد
که او را خطبه نامند • کودکی باذن سلطان خطبه خواند وبالغی نماز گزارد روا
بود • وخطیب بی اذن امام روا نه واگر چه حاضر باشد • خطیب محدث شد وبغیری
حاضر بنماز امر کرد روا نه • واگر این ماموربجا حاضر کند روا بود • وبقول سرخسی نزد
بجاز امر کرد او وضو ندارد پس بغیری امر کرد روا بود • اما استخلاف غایب رواست
در جامع گفته که خطبه بقول جا، دو رکعة است لیکن بصحیح نه • ونباید که امام
غیر خطیب باشد در سراجی گفته اگر یکی بی اذن خطیب نماز جمعه گزارد روا
بود مگر چون والی بوی اقتدا کند • ومستحب است در روز جمعه که غسل کند وجامه نیکو
پوشد وخوشبوی مالد وبجانب جمعه روان شود • واگر بطعام بانگ نماز شنود اگر از فوت
جمعه بترسد نخورد • اما در نمازهای دیگر نگزارد مگر چون از وقت بترسد در جلابی گفته
تکبیر سنة است ای حضور در اول وقت در جامع گفته که بعد از آذان اول که بعد از زوال

باشد ترك کند بیع را وعمل دنیا را که شاغل باشد از حضور وسعی کند یعنی سرعة
نه عدو فاما فقها اجماع کرده اند که بارام وقرار روان شود وسوار نرود
که پیاده رفتن مستحب است اما در رجوع اختلاف است • ودر عمده گفته
که در راه سالا یعنی شغل نکند • وفی الحدیث من خرج الی المسجد ولم یشتغل
بشیء من امور الدنیا ولم یتکلم احدا کتب الله له بکل قدم ثواب حج مقبول • در کنز
گفته چون بمسجد رسد هر جا که جا یابد نشیند • وتخطی نکند وفی الحدیث
ان الذی یتخطا رقاب الناس یتخذ جسرا یوم القیمة یمر علیه الناس • مگر چون
در صف اول جای خالی باشد • واگر ایذا بکسی نرسد یا که تخطی نبود این
قبل از خطبه است اما در خطبه مکروه است که مشی وتقدم عمل در خطبه خواهد
شد • در جامع گفته چون امام از جای خود روان شود حرام شود نماز ای شروع
در نفل • واگر قبل از خطبه شروع کرده تمام کند • وسخن دنیا وآخرة چون سامع
باشد والا اختلاف است وخاموشی فاضلتر لیکن در کنز الدقائق
گفته که بعید چون قریب است • ونزدیك صاحبیه باك نیست بکلام
قبل از خطبه ای اجابت موذن اما نزد او باجماع مکروه است کما فی
الکنز والبرجندی • وجواب سلام وعطسه نگوید واز امام ابی
یوسف آمده که گوید ودر ملتقط گفته نگوید ومکروه است اکل وشرب وعبث والتفات
وآنچه در نماز مکروه است • در خلاصه گفته خطیب در خطبه سخن نکند مگر آنچه مشابه
بود بامر معروف واگر بدید منکری را دست یا بچشم اشارة کند بصحیح باك نه قرب
از امام فاضلتر است بصحیح وبتخطی بعد تا ملح ظلمه نشود • ودر جامع گفته
که چون امام بر منبر نشیند موذن در پای آذان گوید پس استاده شود تیغ گرفته در شهری
که بقهر فتح شده وبی او در غیر آن وتکیه نکند بعصا وکمان که مکروه است لیکن از عبید
محیط گفته که اخذ عصا سنت است • وقوم متوجه شوند بسوی امام بوجهی
که باشند بقول امام حلوانی وبقول امام سرخسی مستقبل قبله باشند وامر کرده شد

بتك آن وهو الاحسن و بنشينند بهر كيف كه خواهند • و بشنوند وخواب نكنند
و امام بقوم توجه كند • و دو خطبه سبك بقدر سوره از طوال مفصل بخواند و درازي
مكروه است وقصر سنت و واجب است خاصه در زمستان كه از فاروق آمده رضي الله تعالى
عنه طول الصلوة بالقراءة وقصر الخطبة من فقه الرجل كما في المطالب
پس او لا تعوذ كند آهسته پس حمد پس شهادتين • پس درود پس وعظ پس قرآن
بقدر سه آية سوره عصر يا لا يستوي اصحاب النار يا نادوا يا مالك واگر نخواند
مسيء باشد پس نشيند بقدر سه آيه و تارك بر اصح مسيء است پس استد و خطبه دوم
اعاده در جهر كه از اولي پس حمد گويد • پس شهادة پس درود پس دعاء مؤمنان
پس ثناي خلفاء راشدين • پس بر ساير اصحاب • پس دعاء سلطان زمان را بعدل
واحسان و در مدح او از حد نگذرد • و در حاشيه مولانا عصام گفته بايد كه خطبه
دوم نحمد الله و نستعينه باشد چنانچه متعارف است و تغيير ندهد كه پيغامبر عليه السلام
تغيير ثانيه نداده هر گز و اولي را تغيير ميداد • و در جامع گفته كه بعد از اتمام
اقامه گفته شود پس امام دو ركعه گزارد بنيه نويت ان اسقط فرض الظهر باداء
ركعتي هذه الجمعة لله تعالى كما في الكنز • و سوره جمعه و منافقون يا اعلى
و غاشيه با فاتحه ضم كند تبركا بقراءة النبي عليه السلام و جز اينها مكروه نه و مقتدي در
تشهد يا سهو جمعه تمام كند نزديك شيخين و نزديك امام محمد اگر يك ركعه رسد
تمام كند والا ظهر بتحريمه گزارد • و في الحديث لا يغتسل رجل يوم الجمعة ولا يتطهر
ما استطاع من طهر و يدهن من دهنه او يمس من طيب بيته ثم يخرج فلا يفرق
بين اثنين ثم يصلي ما كتب له ثم ينصت اذا تكلم الامام الا غفر له ما بينه وبين الجمعة
الاخرى و فضل ثلثة ايام • در كنز گفته كه بعد السلام و قبل از سخن و رفع
زانو فاتحه و اخلاص و معوذتين هفتگان بار بخواند از جمعه تا جمعه ديگر ايمن باشد
و حرز باشد او را از شيطان • و مستحب است كه پس از جمعه اللهم يا غني يا حميد
يا مبدي يا معيد يا رحيم يا ودود اغنني بحلالك عن حرامك و بطاعتك

عن معصيتك و بفضلك عمن سواك حق تعالى او را بي نياز كرداند و روزي رساند
او را از جايي كه نداند • واگر كسي ببلاء بي گرفتار شده چنانكه هيچ علاج دفع نكرد دعا كند
عصر جمعه هيچ چيز شغل نكند مگر باين سه اسم يا الله يا رحمن يا رحيم بالقطع خلاص
يابد • و من غسل واغتسل و بكر وابتكر و دنا وانصت ولم يلغ كان له بكل خطوة
كاجر سنة صيامها وقيامها كما في التبيين • و در تقي عنيه گفته في الحديث
من ادرك الجمعة فله اجر مائة شهيد الذين قتلوا في سبيل الله محتسبين • من
توضا فاحسن الوضوء و مشي الي المسجد و سمع الخطبة و سكت غفر له ذنوب
ما بينه وبين الجمعة الماضية وبين الجمعة المستقبلة و زيادة ثلثة ايام و من مس
الحصا فقد لغا اي حالة الخطبة فلا ثواب له • و تارك يك جمعه بي عذر و تاويل
فاسق و مردود الشهادة است • و همچنين تارك وضي كه وقت او معين بود چون
نماز و روزه و زكوة و حج • واگر ترك بنابر وصي يا بعد شهر يا فسق امام يا خوف
ظالمي باشد نه • در مطالب گفته در روز جمعه حضور به مجلسي كه فاضلي آنرا است
و بيش قصه خوان نشستن مكروه است و قبل از نماز حلقه نشستن مگر آنكه عالمي
تذكير كند و فقه آموزد • فصل بيست و پنجم ٢٤ در عيدين در جنديه
گفته شرائط عيدين همان شرائط جمعه است الا خطبه كه سنة است شرط نه •
بعد است قبل نه واگر قبل خواند روايت معاده نه • و مستحب است روز فطر كه چيزي
خورد ليكن در جامع گفته كه شيريني خورد • و در حديث انس رضي الله تعالى عنه
خرما است • و سواك دهد • و غسل كند • و خوشبوي مالد • و جامه نيكو پوشد نو
يا شسته كما في الجامع • و فطره دهد قبل از خروج • و از زينة شي سنة ديگر شمرده
نخستم ليكن در جامع گفته كه اين خاص بسلطان است • و بتكير و ابتكار و اداء فجر در مسجد
حي و پياده رفتن در راه ليكن در جامع گفته كه اين جوانان راست اما پيران سواره روند
و رجوع از راه ديگر پس بعيد گاه روان شود بوقار و غض چشم • و خروج بجبانه
سنة است بر صحيح واگر چه جامع بود • و امام يكي را خليفه كرد تا در شهر با ضعيفان و مريضان

بکزارد که نماز عید در دو جا باتفاق رواست • واین واجب است وبقولی مستحب
کما فی الترغیب • وقبل از نماز نفل نکزارد در عیدگاه ونه در خارج بقول
عامه هو المختار کما فی الکنز وزنان نیز تا خیر ضحی کنند کما فی الجامع
ووقت او بعد ارتفاع آفتاب است تا زوال • وافضل در فطر تاخیر است ودر اضحی
تعجیل • ووجه در نماز در آید بعد از ان ثنا • تکبیر کوید ثلثا • هر بار دست بر دارد ومیان
تکبیرات دست ارسال کند ونهد واکر امام بر ندارد متابعت او نکند در جامع کفته
که میان تکبیرات ذکری مستحب نیست اما مستحب است که بقدر سه تسبیح درنک کند بعده
تعوذ کوید • وبعد از فاتحه اعلی خواند ودر دوم غاشیه که مستحبات بعده سه تکبیر کوید
ودست بر دارد مکر در تکبیر رکوع کما فی الجلابی • وبعد از نماز بمنبر بر آید وخطبه
خواند چون جمعه مکر آنکه درین تکبیر افزاید واو راعده مسنون نیست در ظاهر روایت • وبقول
بعضی سنت است افتتاح اولی بنه تکبیر وثانیه بهفت • وان نقل کفته که تکبیر کوید قبل از نزول چهارده
بار • واحکام فطر بیا موزد • وسخن در وی مکروه نه • لیکن در کنز کفته باید که چون جمعه شنوند
وسخن نکویند • ونفل نکذارند • وانجای بجای نرفتند • واضحی چون فطر است
لیکن درین مستحب است امساک تا نماز • وفی الحدیث من صام یوم النحر الی ان یصلی
صلوة العید فکانما صام الف سنة کما فی الترغیب • وترک امساک
بر مختار مکروه نه • واین در حق شهریان است در راه تکبیر بلند کوید باتفاق وقطع کند
چون بمصلی رسد وهو الماخوذ کما فی الخزانة العلوم • وبروایتی تا آغاز نماز اما
در فطر نزدیک امام بلند نکوید • وبروایتی کوید وهو قول صاحبیه • وطحاوی کفته
جهر سنت است نزدیک همه هو الصحیح لیکن از حضرات کفته که بر مختار آنست در هر دو عید
آهسته کوید وبه ناخذ در کنز کفته که خطبه اضحی چون فطر است لیکن در وی تکبیر زیاده
کوید وتعلیم کند در وی تکبیر تشریق وقربانی را وچون امام تکبیر کوید مقتدی باید نیز تکبیر بآوازی
بکوید در هر دو عید وار پیغامبر آمده صلی الله تعالی علیه وسلم هر که بعد از عید چهار
رکعت کزارد واعلی والشمس والضحی واخلاص خواند ثواب بسیار یابد وکناهان بخشد

سال

سال آینده او محو شوند واین نماز در خانه کزارند تا ظن سنت نشود کما فی الجامع وهذا
هو المختار کفته که مکروه است • لیکن در صحیفه ازجه کفته که یافتم صلحا وعباد را که این نماز را
در مصلی میکزارند اکر نماز عید یکی را از امام فوت شد قضا نکند ومستحب است
که چهار رکعت کزارد واعلی والشمس واللیل والضحی خواند وبروایتی اخلاص سه بار ثواب
یابد بعد آنچه در آن سال دید کما فی الجامع • در خلاصه کفته روز فطر عید نکزارند
ساقط شود مکر چون عذری باشد چنانچه نا حضور امام وثبوت عید بعد زوال
کما فی البرجندی پس فردا کزارند • والا ساقط شود مطلقا • اما اضحی افضل آن است
که روز اول کزارند والا دوم والا سیوم • والا ساقط شود مطلقا • ودرین تاخیر بغیر
عذر اساءت است وبعضی کفته اکر در تشهد یا سجده سهو رسد بعد از سلام برخیزد ونماز
عید تمام کند باجماع وقضا کند برای خود اکر یک رکعت رسید در عامه روایات اول
خواند بعده تکبیر کوید • ودر روایت نوادر برعکس این در جلابی کفته اکر در ثنا رسید
تکبیر کوید وثنا خواند وبا امام تکبیرات کوید واکر بعد کفتن بعضی تکبیرات رسید متابعت کند
در آنچه یابد وباقی قضا کند در حال • واکر در قراءت رسد تکبیرات کوید بعده متابعت کند
واکر در آخر قیام رسد تکبیر افتتاح کوید وباقی تکبیرات استاده کوید اکر خوف فوت رکوع نبود
واکر در رکوع رسد در قول طرفین تا امام سر بر نداشته کوید ونزدیک امام ابی یوسف
ساقط شدند • در کنز کفته اکر در رکوع رسد تکبیرات استاده کوید اکر برکوع رسد والا
رسید والا رکوع رود وتکبیر کوید نزدیک طرفین بی رفع ید کما فی الخلاصة • وتسبیح
کوید نزدیک امام ابی یوسف واکر امام سر برداشت وچیزی از تکبیرات مانده ساقط شد
در جامع کفته تهنیه عید بقول تقبل الله منا ومنکم مکروه است وازدرر کفته که رواست
صدقه فطر واجب است بهر حر مسلم واکرچه مسافر بود یا دیوانه یا کودک بشرط مالک
نصاب فاضل از مسکن واساس خانه پس در لالی وجواهر که زنان در اعیاد پوشند
بوجوب نبود بقول امام مرغینانی باشد کما فی البرجندی واز نفقه خادم
وازنه دسته جامه زمستانی وتابستانی وبهاری وازدواسپ عازی ...

واندو ستور وآلة حراسة مزارع را وازيك كتاب فقه اهل او را ليكن در خلاصه كفته
انكاه كه بيك رواية باشند اما اكر يكي بروايه ابي حفص باشد وديكر بروايه ابي سليمان
نه واندو كتاب تفسير وحديث وانيك مصحف اما اكر زياده باشند اكر احتياج بود بكتب
از براي حفظ ودراسة محسوب نباشند واكرچه بصد هزار دينار رسند در كنز كفته
كه كتب فقه فقيه را همه عفواند • وازمكرر يكي عفو وباقي محسوب وكتب طب
ونجوم ونحو ولغه همه محسوبند • وهمچنين غير فقيه را كتب فقه در جامع كفته كه قيمت
ماهي خريد كه بنصاب مي رسد باتفاق نه • ودر اكثر اختلاف است • وهمچنين در
زمين چيني مكر انكه از حاصل او بعد از نفقه نصاب ماند در حاشيه كنز كفته
معتبر حاجة حاليه است نه استقبالي اكر دو سراي دارد مشغول وفارغ اكر قيمة ان
بنصاب رسد باشد اجاره دهد يا نه • وهمچنين در بعض سراي فارغ • وهمچنين جامه
وجهت • در ظهيريه كفته عموما ومضى سال شرط نه • در جامع كفته كه دين
مانع وجوب صدقه است • در برجندي كفته كه مالك ان نفس خود دهد وان طفل
فقير وبنده خدمة مطلقا نه از زن وفرزند كلان واكرچه در عيال او باشد مكر چه ان
معتوه بالغ شود كما في السراجية • ونه از صغيره فقيره كه بشوهر سپرده شده
ليكن در قنيه كفته انكاه كه صالحه خدمة شوهر باشد والا بايد راست ونه از
باوجود يسار باتفاق روايات ونه بعد او در ظاهر رواية ونه از بنده تجارة ونه
از مكاتب ونه از ابق اما بعد از عود از ماضي دهد وهمچنين مغصوبي
كه كواه ندهد وغاصب سوكند خورد كما في الجامع ونه از بنده مشترك
ونه از بندكان مشترك نزديك امام ونزديك صاحبين هر يكي دهد از دوس
از اجزاء پس در پنج بنده هر يكي از دو دهد ونه از طفل غني پس از مال او دهد
نزديك شيخين ونزديك امام محمد از مال پدر راست • در جامع كفته كه ان نيم صاع
است از كندم ومتخذ او ويك صاع از جو وخرما ومتخذ اينها ودر مخلوط
اعتبار غلبه راست اما در خبز بر باصح كما في الذخيرة • اما مويز نزديك امام

جون

جون بر است ونزديك صاحبين جون جو هو الصحيح وصاع هشت رطل است
هر رطل بيست استار اي سير كما في الكنز وهر استار چهار ونيم مثقال • در
شرح وقايه كفته صاع چهار من است هر مني چهل استار چهار ونيم مثقال پس هر من
يكصد وهشتاد مثقال باشد • ودر روايت جون بكيل ووزن نزديك شيخين فقط يكي
امام محمد بوزن روانه • در سراجي كفته كه تمليك شرط است واباحت روانه ودر روايت
كه واجب يكي بجماعة دهد وعكس • در جامع كفته كه واجب يكي بد ونزديك غير
كرخي روانه • وبتوطي نشايد • وبتوطي باك نه • وبتوطي مكروه است • وفاضلتر
انكه صدقه خود وعيال بيكي دهد • در ظهيريه كفته بتوطي عين منصوص
فاضلتر وبتوطي قيمة وعليه الفتوى • در هدايه كفته آنكه اولي تر است از كندم
ليكن در ملتقط كفته كه اين از ان اولي تر است • ووجوب متعلق است بفجر روز فطر
تا بر مولود ومسلم اين شب واجب شود نه از ميت اين شب ونه از مبيع ومعتق اين شب
ونه بر مفتوق كما في الجامع واكر وجود اين امور بعد فجر باشد واجب شود
ودر روايات تقديم وفرق نيست ميان يكسال ودو سال بر صحيح • ودر ظهيريه ان
خلف بن ايوب كفته در رمضان روا است وقبل نه وعليه الفتوى • در جامع كفته
بتاخير ساقط نشود واكرچه فقير شود وتاخير مكروه نه ليكن اساءة است • در سراجيه
كفته كه در صدقه فطر قبول صيام است ونجات از سكرات وعذاب كور
در جامع كفته كه تكبير تشريق واجب است بر اصح از فجر عرفه تا عصر عيد بعد از هر
فرض كه مودي بود بجماعة مستحبه بر مقيم در شهر وبر مقتدي به او وبر مسافر مقتدي
باو • واكر فائت اين ايام در ين ايام قضا كند كويد • واكر در غير اين ايام يا در ين ايام
از قابل يا غاير غير اين ايام در ين ايام قضا كند نه • ونزديك صاحبين اقامة ود
وصحة ومصر وجماعة شرط نه پس واجب باشد بر هر مصلي بعد فرض اين ايام
الفجر عرفه تا عصر سيم ايام تشريق هو المعمول وعليه الفتوى كما في الترغيب
ومحل او بعد سلام است قبل از عمل منافي نماز چنانچه اسكل بار بقبله وسخن وحدث

عمد • درخلاصه کفته اگر امام قبل از تکبیر فراموشی روان شد اگر از مسجد بدر نیامده
بجای خود آید و تکبیر کوید و اگر بدر آمده یا سخن کفته فراموشی یا عمد یا وضو را
بعمد شکسته تکبیر ساقط شد و در استد باره دو روایة است و اگر قبل از تکبیر وضو شکسته قبل از
وضو تکبیر کوید و اصح • درجلابی کفته مقتدی تکبیر کوید هر حال و مسبوق بعد از فراغ
کوید و محرم اول تکبیر کوید بعده تلبیه • و در بجندی کفته که تکبیر قبل از امام
روا است اما تاخیر اولی است • مسئله ۲ درجامع کفته قربانی واجب است بر هر مسلم
حر غنی مقیم و زن بسبب مهر غنیه نیست نزدیک امام بخلاف صاحبین در شوی غنی
چون مهر معجل باشد و الا بالاتفاق نه کفایة الکنز • و آن از شاة است و گاو و شتر
یکی از یکی بس و هر یکی از این دو از یکی تا هفت کس اگر هیچ فردی اقل از سبع نبود
و اگر میان دو یا سه یا پنج یا شش باشد باصح روا بود این همه آنگاه که قصد همه قربة باشد
و اگر جهات مختلفه باشند اما اگر یکی کافر یا مرید لحم بود نه • و همچنین کودک کما
فی السراجیة • و شاة بهمه انواع روا است • و نه افضل است اگر خصی باشد و شرط است
که اهلیه باشد نه وحشیه و آنچه از آن و این زاید اعتبار مادر راست اگر هفت کس بهفت
سر جزا نی تعیین روا بود • و در گاو و شتر ماده فاضلتر اگر با نر هم قیمت برابر بود
کفایة السراجیة • و اگر چهارده بدو گاو قربانی کنند روا بود و گوشت بوزن قسمت
کنند نه بجزاف که احتمال ربوا دارد و تحلیل بعضی از بعضی اینجا روا نه که هبه مشاع است
مگر آنکه با گوشت چیزی از اکارع یا پوست یا سر یا شحم ضم کنند لیکن از قصص کفته که تحلیل شرط
است • و شرکة بعد از شراء یکی روا است و از امام آمده که مکروه است • و فائق طلب کنی تا محل
معتاد و بقوطی تامله ستر و آن اشراء است بصواب • و اگر بیابد مگر بعجز فاحش خریدن او
لازم نه • و وقت او از فجر تا سه روز • و شرط است در شهر که بعد از نماز یکی از مسجد بود
کند کفایة السراجیة • و مستحب است شهری را بعد از خطبه و غیر را بعد از طلوع
آفتاب و عاشر فاضلتر پس متصل پس در آخر و در لیالی نیز روا است مگر شب عاشر مستحب
آنست که قبل از ایام نحر خرد و در خانه فربه کند • و فی الحدیث سمنوا ضحایاکم فانها علی الصراط

مطایاکم

مطایاکم • و او را قلاده افکنی • و جل دهد و بعد از خطبه با وضو بدست خود کشد و اگر
قادر و عالم بشرایط بود از غیر استعانت طلبد و خود حاضر باشد تا با اول قطره مغفور شود
پس روی او بقبله آرد و کوید بسم الله والله اکبر اللهم منک و الیک ان صلوتی
و نسکی آه اللهم من فلان بن فلان • و چون سرد شود پوست از وی بکشد و از لحم او
افطار کند هذا فی الکنز • اما تا ناظر نخورد فقیر باشد یا غنی و الا ضمان کشد بقدر ماکول
کفایة الکنز • و روا است که از آن لحم بخورانند و ببخشند فقیر و غنی را مسلم
و ذمی را • و مستحب است که سه بخش کند یکی بخود دهد و دیگر بخویشان و دیگر
ذخیره عیال کند و درجه مقتصد ان است اما درجه سابقان آنست که از و
بقدر افطار کرد و باقی تصدق کند و درجه عوام آن است که همه برای خود و عیال
ذخیره کند و مستحب است که عیالمند تصدق نکند و بر عیال فراخی کند و تصدق کند
پوست او را یا از و آلتی کرد و اجرة دادن آنرا روا نه • و اگر داد اجرة او را تصدق کند
یا او را بفروشد بمثل جامه و دیگ نه بمثل درم و طعام و الا تصدق کند • و گوشت
بر صحیح چون پوست است پس اگر او را بمثل آن بفروشد روا بود و بمثل این نه • و حلال
نیست قطع صوف از وی و نه حلیب شیر او • و اگر مضر بود با آب سرد کم کند کفایة السراجیة
و اگر دوشید تصدق کند • و نه رکوب و حمل بر وی و اگر بار بر وی انداخت یا اجاره
داد و نقصان شد تصدق کند اجرة را و سر و پوست او را اجرة قصاب ندهد
و پدر یا وصی قربانی دهد از مال طفل غنی نزدیک شیخین هو الصحیح و نزدیک
امام محمد و زفر اگر پدر غنی بود از مال خود دهد • و کودک از وی بخورد و باقی را
بمثل جامه بدل کنند نه بروغن نرم • و وصی تصدق کند و الا ضامن شود • و از جامع
صغار کفته که بخورانند از وی پدر یا وصی یا جد طفل را و عیال و خادم او را و اولاد
نیز از وی خورند • و روا است که بدان گوشت مطعومی برای کودک بخرد چون نان و اگر
از مال خود قربانی کرده تصرف کند در وی چون قربانی خود • و اعتبار آخر وقت است در فقر
و غنی و ولادت و موت و اسلام و کفر و سفر و اقامة پس اگر فقیری قربانی داد و در

غني شد به مختار اعاده كند و بجوطيه نه و به ناخن • ايام كه شتند ونذ ادهش كند بقيمت شاة وسط خريده باشد يا نه • واكر عزي قرباني راانذر كرده يا شاني را ازبراي قرباني خريده تصدق كند بعين او زنده ليكن نه بي مادر وزن وشوي واكر تصدق كند بقيمت او يا بكوشت او روا بود • وآن افضل است • واكر قيمت او بيشتر باشد تصدق كند بفضل • واكر جنيني از وي بخرد تاوان دهد • ورواست شش ماهه از ضأن ويك ساله از غنم ودو ساله از بقر • وپنج ساله از شتر وكم از پنجاه دانه • ورواست مجنونه وبه وجرباء وبه وجماء اي بي شاخ وهمچنين بعض شاخ بكسره جز ني دود اما اكر بمخ رسد نه • وهتماء كردندان ندارد كه ياني علف خورد وخصي وآنچه داغ وسرفه باشد واينها همه مكروه اند كه سحبت سلامتي از عيوب ظاهري • ورواست عجفاء كه مخ در استخوان ندارد بسبب هزال وخنثي وعرجاء كه بپاء لنك بمذبح نتواند رفت اما اكر بسه رود وچهارم نيز سبك نهد وان وباري خواهد بتمائل روا بود وغنمي كه يك پستان ندارد يا بافتي رفته • اما در شتر مانع نيست مكر چون هر دو نباشند وجلاله كه نجورد مكر جيفه وآنچه اكثر از ثلث كوش يا چشم يا اليه او رفته وبر مختار فقيه ابي الليث اكر اكثر باقي بود روا بود وعليه الفتوي ونزديك صاحبين زايد از نصف مانع است ودر نصف دو روايت است كفته اند كه امام بقول ايشان رجوع كرده ومعرفت مقدار در عيني چشم روشن است • اما در چشم كفته اند كه يكدو روز او را علف بعد معيبه را بوشند وعلف نزديك آرند اندك اندك از هر جا كه ببيند آنجا نشان كنند بعده صحيحه را بوشند وهمچنان علف نزديك آرند وتفاوة معلوم كنند ابن حصه انكاه كه عيب نزديك خريدن باشد واكر بعد از آن باشد مانع است در غني در فقير در روايت ابي سليمان رحمه الله تعالى اما در روايت ابي حفص رحمه الله تعالى اصلا مانع نه • اكر دو كس بغلط شاة يكديكر ذبح كردند باذن دلالة روا بود وهر يكي مسلوخ خود را از ديكر بكيرد • واكر بعد از خوردن دانستند از يكديكر بحلي طلبند

والخصومة

والخصومة كنند هر يكي قيمة كيرد وتصدق كند بدان اكر ايام كذشته باشند در اجي كفته اكر يكي قرباني عزي امراو در ايام كشد روا بود وضمانه • خريدن يك قرباني به بيت فاضلتر است از خريدن دو به بيت • وشاة فاضلتر از سبع كاو • اكر برابر باشد در قيمة وكوشت • واكر سبع بقيمة بيشتر بود سبع فاضلتر باشد • در خلاصه كفته كه يك درم خرج اولتر است از تصدق بهزار درم در جامع كفته كه فاضلتر شتر است پس كاو پس ضأن پس بز • وآنچه بتن وروغن وبهتر بيشتر فاضلتر • واكر معسري خروسي ذبح كند از جهة تشبه مكروه بود • فصل بيست وششم در جنازه • در كنز كفته بايد كه محتضر تجديد توبه كند • وبتراشد سر او وآنچه مستحب است وحلق او • وناخن كيرد وسنت است توجيه او بقبله بپهلوي راست اكر بود دشوار نشود والا بر حال كذارند وپاي او را جانب قبله كرداند كما في الجلابي • ومختار ائمه بخارا استلقاست كه آسانتر است براي خروج روح ليكن آن فاضلتر كه سنت است • وصلحا بر وي حاضر شوند • وشهادتين او را تلقين كنند اي نزديك وي كويند وا ورا نكويند بكو • وچون يكبار كفت بسنده است وبسيار نكويند مكر چون بعد او سخن كويد كما في الجلابي • وسورة يسين عند نزد وي خوانند تا سكرات بر او آسان شود • وحوالي او را خوشبو سازند كه ملائكة عليهم السلام آنجا حاضر مي شوند • وجنب وحيض وي بدر شود • كما في الجامع • وچون بميرد دهن او را ببندند وچشم او را بپوشند واعضاء او را بكشند وتمام اندام او را بجامه بپوشند كما في الجلابي • ودر جامع كفته كه تيغ بر شكم او نهند تا آماس نكيرد • وقرآن نزد او نخوانند تا رفع بمغتسل • وبجيران وخويشان او خبر كنند • ودر اسواق نداء كنند بر اصح تا خلق راغب شود كما في الكنز • ودر حنازه عجز كنند تخت وكفن او را خوشبو سازند ثلثا او خمسا او سبعا وزياده نكنند وسنت است كه آب را باوراق كنار يا اشنان خوشبو سازند ودرد وخالص نيز رواست كما في الكنز • وجامه از وي دور آرند مكر از عورة غليظه در ظاهر روايت ليكن بر اصح از ناف تا زانو بپوشند مردو زنرا كما في الترغيب • واو را بتخت نهند چنانچه ميسر شود وهو الاصح • ووضو

دیگر مستحب آنست که بروح او بهفت روز طعام دهند و قرآن و ادعیه بخوانند و ثواب آن بروح او ب...
... خواهند که میت را بشویند او را بر تخته نهند و خوشبوئی کنند و کفن را نیز خشبو کنند و در ان گوشند که ...
... کنند زیرا که در حدیث آمده ست که چون فرشتگان در گور مومنان در آیند و از ان مرده بوی گلاب ...
... رسد گویند که این مرده محمدی ست صلی الله علیه وسلم در ان خوشبوئی که می آید برکت آن کار جمله دیوار ...
آسان شود مصابیح الایمان

بغسل یدین در اول و مضمضه و استنشاق و مسح سر اما پای او را ندیک وضو
شویند و تاخیر نکنند بعده استنجا دهند ای خرقه بدست بپیچد و سوءة او را شوید
اما جنب را قبل از وضو استنجا دهند کما فی الخلاصه و بقولی غاسل انگشت
را بخرقه بپیچد و دندان و لب و بینی و ناف او را مسح کند امام حلوانی گفته امروز
عمل بدینست و سر و ریش او را باب خیرو شویند کما فی الترغیب و سنة در غسل آن است
که او را بر شق چپ خسیانند و پای او را بجانب قبله کنند و سه بار بآب گرم خالص
شویند چنانکه آب بتخت رسد پس بر شق ایمن یا آب و و او راق پس او را نشانند
و بر خود تکیه دهند و شکم او را نرم بمالند اگر چیزی بدر آید شویند و غسل
باز نکرد انند پس بر شق ایسر با آب و کافور اما در هدایه کرخ سیوم نشمرده
و مستحب است که غاسل اقرب بمیت باشد و اگر وی کیفیت نداند او را متورعان
شویند و روا است که جنب و معتدوره و کافر شویند لیکن در کنز گفته که مکروهست
و باید که با وضو باشد و غاسل دست مزیخرقه نکند و از بالا شوید کما فی الحقائق
و زن را در سفر ذو رحمی محرم تیمم دهد و الا بیگانه دست با جامه بپیچد و
با حاجة بجامه نیست و مرد را ذات رحمی محرم از و یا داه او تیمم دهد بی جامه
و غیر ایشان با جامه و زن و جه را نشوید و نزد اه را کما فی الکنز اما شوی را شوید مکر
چون زوجیه بوجهی رود و نارسیده را هرکه شوید رواست و عاقل چون بالغ
است کما فی الترغیب بعده مرده را جامه چینند تا کفن تر نشود
کما فی الکنز و کفن را بپوشانند از ان سر تا قدم و پیراهن از بن گردن
تا قدم و چادر از سر تا قدم لیکن در شرح هدایه گفته که چادر را از طرفین
افزایند تا گره زده شود و مستحسن است دستار بر صحیح و او را از جانب
راست بر بندند و شمله او بپیچ و ستار از جانب راست به بپیچند و بقولی بر روی
او گذارند و چون خواهند که او را در کفن بپیچند اولا چادر را گسترانند پس ازار را
پس پیراهن را و پیراهن را از میانه سوراخ کنند و چاک او را سوی دوش

کشند

کشند و سر او را در آورند و او را جیب و آستین و تریز نکنند و اطراف نجنسند پس مضرب
مکروه بود اما بر صحیح مضرب سازند پس ازار را از طرف یسار بپیچند بعده از یمین
پس چادر را چون ازار این از امام محمد مروی است و هو مختار الهدایه و در ظاهر
روایة اولا ازار پس پیراهن چنانکه روی او در زیر ازار پنهان شود کما فی الترغیب
اما در کفن زن پنج جامه است سه مذکور و دامنی دو گز بعرض شبر و سینه بند بطول گز
از زیر بغل تا زانو کما فی حاشیه اخی زاده پس اولا او را پیراهن بپوشانند و چاک او را
بجانب سینه کشند و موی او را دو گیسو کنند و بر سینه بالای پیراهن نهند پس دامنی را
پس ازار پس سینه بند تا کفن پراکنده نشود پس چادر کما فی الجلانی اما دستار میت
در روجانب او نهاده شود در زیر سینه که این عمل کفار است این در شرح مختصر وقایه مکی از تجرید
گفته این همه کفن سنت بود و کفن کفایه مرد را ازار و چادر است لیکن ازار تا شیب و در
خلاصه چادر و ازار پیراهن گفته و زن را ازار و چادر و خمار لیکن در خلاصه بجای این
پیراهن گفته و کفن ضرورة آنچه یافته شود و مستحب جامه سپید است نو باشد
یا کهنه شسته و روا است تکفین بقطن و کتان و همچنین با بریشم و معصفر و مزعفر
زنان را اما مردان را مکروه است کما فی الجلانی و در کنز گفته آنچه در حیات حلال
پوشید آن روا است تکفین بدان مولود بانگ کرد او را نام نهند و غسل دهند و بر وی
نماز گزارند و الا اولی آنست که نام نهند و بر مختار بشویند و در خرقه بپیچند اما نماز نگزارند
و اگر آنکه اعضاء او تمام نشده باتفاق بعد نگزارند اما بر مختار شویند و بخرقه
بپیچند و محرم چون حلال است و بعد از تکفین سر و ریش میت را خوشبو کنند و کافور
بر مساجد او مالند و باک نیست بخوشبوی دیگر جز زعفران و ابریده مرگ زنان را
و ناخن او را نگیرند و ناخن شکسته باک نه و موی او را شانه نکنند و اگر چیزی از موی
یا ناخن او گرفته شد در کفن کنند بعده او را بر دارند و سنت است که چهار مرد بر دارند
دو کس مقدم و مؤخر جنازه را بر یمین خود نهند و دو دیگر بر یسار خود کما فی الجامع
و در زمان بردن سر او را مقدم دارند و فی الآثار من حمل جنازة غفر الله له اربعین کبیرة و اگر کود...

پس از شش رکعة وعلیه الفتوی واحق بامامت خلیفه است • پس قاضی یا امام
جامع • پس امام حی • پس ولی بترتیب • در روایت که ولی نماز بغیری امر کند وصیت
میت بتعیین امام در جنازه باطل است وعلیه الفتوی کما فی الخلاصه لیکن در کنز گفته
که بر صحیح روایت بصا وعلی گوید که فاروق نصهیب وصیت نماز کرد بر او عبد الله
رضی الله تعالی عنه حاضر بود وصهیب بحضور صحابه امامت کرد • وامام ابو یوسف وصیت
کرد خلف بن ایوب را بعسل ونماز رضی الله تعالی عنهم وفاضلتر آن است که قوم سه صف کنند
وفی الحدیث من اصطف علیه ثلثه صفوف من المسلمین غفر له وفاضلتر صف اخر است
بخلاف سایر نمازها ونماز بر کبیر فاضلتر است از صغیر پس امام برابر سینه او استد بلا تعدد
که معتدی پس امام استد کما فی الکنز ونیت کند اللهم انی اصلی لک وادعو لهذا المیت
کما فی السراجیه پس تکبیر گوید برفع ید ودر باقی تکبیرات نه پس دست بندد وثنا خواند پس تکبیر
دوم گوید ودرود خواند مشهور یا جز آن وقرآن نخواند که مکروه است • پس تکبیر سیوم گوید
ودعاء مشهور خواند • وگفتن واو بر شاهد نا صغیرنا ذکرنا حاجت نیست کما فی الکنز
وذکر صغیر از برای تعمیم است که دعاء عام اقرب است با جابت کما فی شرح الحصنی
واگر کودک باشد گوید اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا
مشفعا وهمچنین دیوانه را کما فی الکنز وکسی که دعاء مشهور نداند دعاء
آخر نماز خواند که درین توقیت نیست وبلند نخواند • وبقولی جهر سنت است واز امام ابی
یوسف آمده که میانه خواند • پس تکبیر چهارم گوید وسلام دهد بنیه همه جزئیت واواز
بلند نکند وبعده استاده نماند برای دعا وبعد تکبیر چهارم هیچ ذکری نیست •
در خلاصه گفته اگر بعد تکبیر افتتاح رسید درنگ کند تا تکبیر دوم ویا امام تکبیر دوم
گوید وآن بعد از سلام امام قضا کند قبل از رفع جنازه • وهمچنین مسبوق ید ووسه
واگر بعد چهارم رسید قبل از سلام تکبیر گوید وقبل از رفع جنازه تکبیرات را قضا کند ودعا نخواند که بعد
رفع تکبیر قطع شود اینهمه آنگاه است که تکبیر حاضر نباشد واگر حاضر بود وبا امام تکبیر نگفت زود گوید
وانتظار نکشد چند جنازه جمع شدند بکنماز ذهبی واقع شود اگر خواهند جنازه ها را یک صف کنند

دایکی بدست بود اردباک نبود در روایت که بحمل جنازه وحمل کوراحیره کیرند اما غسل
میت نه وبقولی روایت وشتابی کنند در بردن جنازه وبر به بزرگی وشمع بردن پیش
جنازه وگل پوشانیدن بدعت است ورفتن پس جنازه فاضلتر است از پیش اما
تقدیم کل مکروه است وباک نیست برکوب اما پیاده فاضلتر ومکروه است که سوار باشد
پیش جنازه لیکن در نحیه گفته الحاله که نزدیک بود والا باک نه امام ابو یوسف گفته دیدم
که امام سواره پیش جنازه میرفت وتوقف میکرد تا جنازه نزدیک میرسید • ومستحب است
خاموشی پس جنازه که وقت عبرت است • واگر ذکر یاد دعایی باشد آهسته گوید واز
ذی النورین آمده رضی الله تعالی عنهم هرکه بدیدن یا شنیدن جنازه گوید سبحان
الحی الذی لا یموت آمرزیده شود • ومکروه است جهر بذکر وقرآن اما سخن دنیا وخنده
منع است • وقیام برای جنازه برای تعظیم اونه از برای اعانه یا اتباع وخروج
زنان واگر نا یحه یا صایحه باشد منع کرده شود • واگر باز نیاید باک نیست برفتن وسنه
از جهت بدعت ترک نکند • وباید که قبل از نماز باز نگردد وهمچنین بعد آن مگر باذن
اهل او قبل از دفن اما بعد از آن بی آذن نیز روایت ومستحب است نماز در مقبره ومکروه است
در شارع وزمین غیر ودر مسجد جماعة اگر همه در او باشند • واگر میت بیرون باشد اختلاف
است ودر جامع گفته اگر بعض قوم درون باشند وباقی بیرون با جماع مکروه نه چنانچه بعلت
باران وماند آن همه درون باشند وشرط نماز استقبال مصلی است وسینه میت مطلقا
وستر عورت او وطهارت جامه وجا ووقت مصلی ومیت ونیت وبودن میت بر زمین یاد
چون نزدیک بزمین باشد لیکن در سراجی گفته اگر بر دابه بود یا بر دست مردم نماز روا
وعلیه الفتوی • وارکان او چهار تکبیرات است پس اگر امام پنجم که اعید نمیدانی چهار تکبیر
گویند وسلام دهند روا بود کما فی الکنز وقیام پس نماز سوار روا نبود ونه نماز
قاعد مگر بعذر ومحاذاه جزئی از میت وسبب وجوب او اسلام میت است ووقت
وقت حضور او وتاخیر مکروه است کما فی الکنز وهذا ابو سنة مغربی مقدم داشته اند وعلیه
فتوی الحلوانی کما فی الخلاصه لیکن در کنز گفته که روز جمعه بعضی قبل از سنه میگذارند وبعضی

واگر خواهند یکی پس دیگری هند مرد و بنده و فاضل قریب امام و زن دوراه و مفضول

جانب قبله و اگر بهر یکی علاحده گزارند نیز روا بود کما فی الکنز • اگر قبل از نماز

دفن کردند بیرون نکشند و بر گور گزارند مادام که ریخته نشده • و معتبر بیست و سه روز

بر صحیح بلک اعتبار بمکانی است که این مختلف است باختلاف حال و مکان و زمان در ظهیری

گفته که نماز بر همه مسلمانان گزارند مگر بر بغاة و قطاع طریق چون در جنگ کشته شوند

لیکن در جامع گفته که در ظاهر روایت بر ایشان نماز گزارده نشود مطلقاً اما غسل داده شوند

و در قاتل خود نیز عمداً اختلاف است امام حلوانی گفته که باصح نماز گزارند و نیز

او مقتول است و این است قول طرفین کما فی الذخیره و امام سغدی گفته باصح نگزارند

که او را توبه نیست اما او را بشویند • اما بر قاتل خطایی خلاف گزارند کما فی الجامع

و در مصلوب از امام دو روایت است • و در مطالب گفته که بر صاحب کبایی یک بیت و بر متاع

مکروه است • و در کنز گفته که بر قاتل و الذین تکن ارند اهانة لهم و طول گور بقدر قامت

میت کنند و عرض او بقدر نصف او و عمق او تا ناف و بعضی تا گلو یکی در جامع گفته

که بقدر قامه نیکوتر است و سنة تدبیک ما لحد است و شق مکروه است • مگر در زمینی

نرم که بان باک نه کما فی الجامع • و امام محمد بن الفضل تابوت را روا داشته در زمین

نرم و سنة است در و بسط خاک و وضع خشت از یمین و یسار و کلاه و طبق بر سر لحد شود

کما فی الخلاصه • و پوشیده شود گور زن بجامه تا نظر نامحرم بر وی نیفتد و همچنان

او را تابوت بستن باید اندر گور مرد مگر از جهت عذر باران یا گرمی و جنازه در طرف قبله

از گور نهند و از آنجا بلحد فرود آرند و اینجا جفت و طاق برابر است و مستحب است

که و اصحاب او خویشان صالح باشند و زن را محرمان او نهند نه زنان و بیگانه و شوهر کما

فی الجامع • و اگر نباشند بر ان با صلاح نهند و الاجوانان یا پارسا • و گویند بسم الله

و علی ملة رسول الله و بر پهلوی راست او را بخسپانند روی بقبله و گره از کفن گشایند و گویند

اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده • کما فی الحلوانی • و روی مرده در گور دیدن

نشاید است در مسعودی گفته هر که مشتی از خاک بر گور بر چیزی از قرآن خوانده و دفن

افکند بعد دهد ذره او را نیکی نویسند و میت را از ان آسایشی باشد در جامع گفته

که لحد را با خشت خام یا نی عز معمول راست کنند نه بچوب و خشت پخته و بوریا

و مکروه است بوریا زیر میت • و مضربه روا نه لیکن از قضی گفته باک نیست اگر نسیم

دار نبود و خاکی که از گور کشیده اند در ان بر یزند و از و نیفزایند که مکروه است

کما فی الملتقط • و باک نیست بر پاشیدن آب • و بروایتی از امام ابی یوسف مکروه است

و گور را چون کوهان شتر سازند بقدر یک بدست در ظاهر روایت و زیاده از این

نیز مباح است بروایتی و باک نیست خشت پخته بعد از اهال خاک و مکروه است

مربع ساختن گور و نوشتن چیزی بر و نقش کردن و زینه زدن و بلند ساختن

و جو کردن و بنا چیزی بر گور و فی الحدیث صفق الریاح و قطر الامطار علی

قبر المومن کفارة لذنوبه اما کلاوه بر مختار مکروه نه در ترغیب گفته نشاید دفن

کردن در خانه که این خاصه پیغامبران است علیهم السلام و اگرچه کودک باشد کما

فی الخلاصه و بیع و شراء در مقبره و خانه کردن و درخت نشاندن و زراعت کردن

و آتش افروختن مگر برای دفع درد و منهی است نوحه و اعطاء نیابحه و تسوید در

خانه میت و تخریب دکان او و رفتن سر پا برهنه عقب جنازه و پاره کردن جامه

و کندن رخسار و موی و افکندن جامهٔ رنگین بجنازه و پوشانیدن جامه کهنه

را و چادر افکندن بر سر والی میت و نشستن برای تعزیه بر در خانه که اینها اعمال جاهلیت

اند اما در خانه و مسجد باک نیست که مردم تعزیت کنند و در کنز گفته که تعزیت تا

سه روز است و تعزیت غایب یک روز و چون از برای تعزیه باز آیند جمع شوند

و قرآن خوانند باید که بقبر متوجه باشند و بما لا یعنی مشغول نشوند خاصه بطعام

آینده مگر برای پدر و استاد کما فی المطالب • و مردان سوگ ندارند و زنان نیز

بیش از سه روز مگر برای شوهر چهار ماه و ده روز و سوگ ترک زینت و بوی

خوش است در سراج الهدایه گفته مکروه است گل و سبزه بجنازه انداختن و سیم و زر

ریختن و گرد بلکه تربت جو هندی و عود سوز مصور داشتن و در مختار گفته مکروه است

والمرأة اذا ماتت ولها زوج انتفوا ان لا یحملها و یدخلها القبر محرمها الحق نامه ۱۲

جامع الفقه ۱۲

شاه محمد · محمد حسین · محمد محسن · محمد مراد

قضا حاجة در مقبره وخواب نزدیك كور وكور را زیر پا نكند مكر از جهة ضرورة
وزیارة از دور كند و ننشیند والا مكروه است ودر جوطی اكر در مقبره كذرد قاریا او سبحانة
او دعائی یاد كند بنود واكر راه یابد وپندارد كه محدث است نرود والا باك نه وبانك نشست
بكریستن بر میت ودعا ببكاء اهل بجوطی معذب شود ودر جوطی عامه نه مكر چون وصیت كنه
بنوحه ومكروه است افراط در مدح میت در خلاصه كفته كند كه كور منهی است اكر از جهة
حق الله باشد چنانچه دفن میت بغیر قبله یا كی غسل یا نماز باشد این انكاه كه خاك ریخته
باشند والا نبش او دور كنند مكر در نماز كه این تكرار ندارد اما از جهة حق بنده نبش كور
درو متاع مجی فنه یا دفن كرده شود در زمین غیر یا مال بكاوند واكر در شکم او فرزند زنده
داند بكاوند وشكم او پاره كنند در خلاصه كفته مادر بخواهد كه كور پسر خود را بكاود وبشهر
خود برود وانه ومستحب است دفن میت در جایی كه مرده در مقابر آن قوم وباك نیست
بنقل او قبل از دفن تا دو كروه وبشهر دیكر مكروه است ودر زیاده از دو كروه دو قول است
كمافی النصاب در كنز كفته وصیت دفن در خانه فلان باطل است ونزدیك
زاهد مرعی است اكر بتكلف مونه حمل نباشد وباید كه قبر در جوار اهل خیر كنند كه میت چون زنده
از همسایه بد متاذی می شود در جامع كفته كه تلقین میت روا نه نزدیك ایمه ثلثه در حین نیما
از اصحاب ما وعلیه فتوی ایمة بلخ وبخارا وامام صفار كفته كه مشروع است وامام حلوانی
كفته نه منع كنیم ونه فرماییم وصفة او این است ای فلان بن فلان یاد آر دین خود را كه بران
بودی رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا در كنز كفته كه مستحب است تصدق
بود تا هفت روز واكر نماز یا روزه یا اعتاق یا عبادتی دیكر كند تا ثواب او بمیت رسد
روا ست ومرسد در مطالب كفته سنة است كه قبل از مضی شب اول تصدق كند واكر
نتواند دو ركعة كزارد وبعد از فاتحه آیة الكرسی یكبار وتكاثر ده بار وبعد از فراغ كوید
الهی این نماز را كزاردم ومیدانی بتر مرا الهی ثواب این را بكور فلان میت برسان ودر جمع
ترغیب كفته كه پیغامبر علیه السلام هر كه شب جمعه دو ركعة كزارد در هر ركعتی اخلاص
هفتاد بار وبعد فراغ استغفار هفتاد بار سوكند بخدا اكر هم امت من بكیاید ومرده باشند

ودعاكند

ودعا كند مصلی آنها را همه در بهشت درآیند بشفاعة او مسئله در جامع كفته كه شهید
مسلمی است پاك بالغ كه كشته شود بتیزی ظلماً ودیة بدان واجب نشود ومرتث
نكردد پس كشته شود از وی بجز از جنس كفن بنهد چون سلاح وپوستین وموزه
وبنیدارند سراویل یا شبه وكم وزیاده كنند تا بوقف سنة شود واو را بشویند مكر
بلیدی داكه بر وی بود ونماز بر وی كزارند واو را دفن كنند بخون ومكروه است ازالة
او نه جنب ومعذ ومر ونه كودك ودیوانه پس اكر كشته شوند غسل واجب آید
نزدیك امام ودرین هر چهار خلاف صاحبین است ونه مقتول برجم یا قصاص
یا تعزیر یا افتراس دده یا سقوط بنا یا غرق یا طلق ومانند این كه اینها شسته
شوند بی خلاف ونه مرتث ای كسی كه بعد از جراحت خواب كند یا خورد یا آشامید
یا داری كرده شود یا زنده از انجا نقل كرده شود نه از جرحه وطی اسیان ومرتث باوقت
نماز عاقل مانده یا وصیة كند بچیزی ومرتث را ثواب شهید است وهمچنین غریق
وحریق ومبطون ومطعون وغریب وعاشق وذوات طلق وصاحب ذات الجنب
وامثاله
را كما اشیر الیه فی المبسوط مسئله در كنز كفته كه زیارة قبور مستحب است در هر
هفته وافضل ایام چهار روز است روز دو شنبه وروز جمعه بعد نماز وبامداد
خواهد
شنبه تا طلوع آفتاب وروز پنجشنبه را اول روز ودر جوطی در آخر روز پس چون
كه زیارة رود دو ركعة در خانه كزارد در هر یكی آیة الكرسی یكبار واخلاص سه بار
وثواب بروح او بخشد حق تعالی كور او را منور كند ومصلی ثواب بسیار یابد
ودر راه بما لایعنی مشغول نشود وچون بمقبره رسد كفش را از پای بكشد واز قبل
پای متوفی در آید نه از جانب سر او كما فی فتح القدیر وتوجه كند بروی میت
وكوید السلام علیكم یغفر لنا ولكم انتم لنا سلف ونحن لكم خلف واكر شهید
باشد كوید السلام علیكم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ودر مقبره مخلوط با كفار كوید
السلام علی من اتبع الهدی وبعده كوید نسال الله لنا ولكم العافیة ومستحب است
كرسی
كه دعاء زنده مقدم باشد بر دعاء میت كما فی شرح الحصن پس فاتحه وآیة الكر

خواند • وفي الحديث اذا قرء المومن اية الكرسي وجعل ثوابها لاهل القبور
ادخل الله قبر كل ميت من المشرق الي المغرب اربعين نورا ووسع الله عليهم قبورهم
ورفع لكل ميت درجة ويدفع للقاري ثواب ستين نبيا وخلق الله من كل حرف
ملكا يسبح له الي يوم القيمة • يس نيز خواند وتكاثر خواند • يس اخلاص هفت يازده
ويازده بار بكويد • وفي الحديث من قرا في قبر ابويه فاتحة الكتاب وقل هو الله
احد سبع مرات نور الله قبرهما سبعين نورا الي يوم القيمة • واكر خواهد آمن الرسول
و ملك نيز خواند • در خبر است كسي كه زيارت كند وكويد اللهم اني اسالك بحق محمد وال
محمد ان لا تعذب هذا الميت حق تعالي عذاب از ان كور بردارد تا نفخ صور •
وكل وريحان بر كور نهادن نيكوست كه تا تر است تسبيح مي كويد وميت از ان انس
ميكيرد • وان نيز كفته اند كه كياه تر از كور دور نشايد كرد هرچند كه كياه تر بود اثر رحمت
بيشتر بود كما في الترغيب • وتصدق بقيمت كل اوليتر • وكسي كه برسر
كور بكويد بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وعلي ملة رسول الله حق تعالي از ان كور
عذاب وتاريكي وتنكي چهل سال بردارد • وكور را بوسه ندهد كه عادت نصاري
است • ودست بر وي ننهد كه مشائخ مكه مكروه داشته اند • وپاي برنت به تقبيل
كور والدين • اما طواف كور صالح سر بار روا است كما في المطالب • وتكبير
روان نكويد وفي الحديث من كبر علي الساق عوقب بوجع الساق كما في الحيرة
مكرسوار وهنكام دعا رفي بقيلة كند باب چهارم در
زكوة وفي الحديث حصنوا اموالكم بالزكوة وداووا مرضاكم بالصدقة
وردوا انواع البلا يا بالدعا ذا في الحاديه • ودر جامع كفته افضل عبادات
بعد از نماز زكوة است • واين فرض است بر هر حر مكلف مالك نصاب نامي
بشرط مضي سال چون فاضل باشد از حاجت اصلي چون طعام او واهل او وكسوه
اينها وخانه وخادم ومركب وآلة محترفه وهمچنين آوند هاي استعمال كما
في الكنز الدقائق • وكتب علم براي اهل او مك في الهداية • واز دين

مطالب

مطالب بنده نه بر مكاتب ونه بر ديوانه وكودك اما بر معتوه ومغمي عليه واجب است
واكرچه سالي را دركيرد ونه در مال مشترك ومغصوب ومملوك بشراء فاسد
ومال حرام كه اين واجب الرد است يا واجب التصدق ونه در مال ضمار يعني
يافتن از ماضي چون بنده مفقود وآبق ومال مدفون در بيابان كه جاي او
فراموش شده اما اكر فراموش شود در سراي يا خانه يا دكان چون بيابد
از ماضي زكوة دهد اما مالي كه مدفون باشد در رز او يا زمين او اختلاف
است • چون مال مجحود بحلفي كه بر جحود بود از بينه وعلم قاضي اما در دين
از كذشته دهد واكرچه معسر باشد اين همه آنكاه كه قبض كند وملك بدل
از مال تجارة باشد • واكر بدل از مال نباشد چون وصية وميراث وديت
ومهر وبدل كتابة از كذشته ندهد واكر بدل بود نه از مال التجارة چون
بنده خدمت درين خلاف است وبقول صاحبين از معوض زكوة دهد
مك از ديت وبدل • ودين دو كونه است دين حق تعالي چون دين عشر وخراج
وهمچنين دين زكوة كه اين در سايمه مانع است مطلقا ودر غير اين نيز
طرفي خواه در عين بود خواه در زمه • ونزديك امام ابي يوسف در ان مانع
است ودرين نه ودين بنده چون ثمن واجرة ومهر واينها مانع اند وبقولي
اكر نيته شوهر ادا باشد نزديك مطالبه مانع است والا نه وبقولي معجل
مانع است نه موجل باشد وازجواهر كفته كه بر صحيح غير مانع است
وزكوة بر فور است • نزديك امام ابي يوسف وبر تراخي نزديك امام محمد وان
امام دو روايت است • وان شيخين آمده اكر تاخير كند مكروه است وان امام محمد
كه شهادة او قبول نه • وشرط است در زكوة نيت مقارنه با اداء او يا بوقت عزل
او مكر آنكه تصدق كند بكل مال وبخاطر نشود در بال او نيت فرض ونفل اما اكر
نيت نفل كند ساقط شود • ليكن در شرح طحاوي وجمع تفاريق و
سراجي كفته ساقط شود • ودر تصدق ببعض نصاب زكوة آن ساقط شود

نزدیک امام محمد بخلاف امام ابی یوسف والاول اشبه • و هبه چون تصدق
است • تا اگر همه بفقیر به بخشد زکوة او ساقط شود بی نیة • و در بعض همان
خلاف است • اما بنیة زکوة عینی که نزد وی بود یا دینی که بر دیگری باشد نه
بی نیة داد • و در دست فقیر بود که نیة کرد روا است • هیچ نام کرد دینه زکوة داد
واقع شود چنانچه بمجوسی بنیة زکوة دهد و قرض نام کند هو الاصح کما فی البرجندی
در سراجی گفته بیکی چند درم داد که بفقرا دهد بنیة نفل بعده آمر نیة زکوة کرد
بعده مامور تصدق آن از زکوة محسوب باشد • اگر یکی از مال غیر زکوة آن غنی داد
و آن غیر اجازه کرد اگر در دست فقیر باشد بجزی بود و الا نه • بفقیری که بر وی دویست درم
دارد پنج ازان بخشید و باقی را نه زکوة آن پنج ساقط نشود و آن غنی درم است
پنج درم بفقیری دارد بنیة زکوة دویست نقد آنها را بوی بخشید روا نبود • و حیله
آن است که به پنج درم نقد تصدق کند و باز ازو از دین خود گیرد • اگر یکی دینی
دارد و فقیری را بقبض آن بنیة زکوة امر کند روا بود • اگر ذمی را وکیل کند باداء
زکوة روا است • دو کس چند درم بیکی دادند که از زکوة دهد بخلط ضامن شود
مگر باذن و اگرچه دلالة • بیکی داد که از زکوة دهد پس آمر از نزد خود داد بعد
مامور داد مامور ضامن شود نزدیک امام علم دارد یا نه و بروایتی از وی علم
ضامن نشود کما فی الخلاصة **فصل** اندر جامع گفته که در هر
پنج شتر سائمه یک شاة است نر باشند یا ماده عربی یا بختی • و در بیجا عجما
و مریض و نابینا و لنگ برابر است • نه مقطوع القوائم • اما در شتران تجارة
قیمت کنند • اگر بنصاب زر یا نقره رسد واجب شود کما فی السراجیة و در
بیست و پنج بنت مخاض که در سال دوم در آمده باشد • و در سی و شش بنت
لبون که در سیوم در آمده باشد • و در چهل و شش حقه که در چهارم در آمده باشد
و در شصت و یک جذعه که در پنجم در آمده باشد و در نیز
صورتی دو ابنت مگر بقیمة • و در هفتاد و شش دو بنت لبون و در نود و یک دو حقه

تا صد و بیست پس در هر پنج شاتی افزاید • و در بیست و پنج بنت مخاض • و در
صد و پنجاه سه حقه • باز در هر پنج شاتی • و در صد و هفتاد و پنج بنت مخاض • و در
صد و هشتاد و شش بنت لبون • و در صد و نود و شش حقه تا دویست • پس چهار
حقه دهد • در روا است که پنج بنت لبون دهد از هر چهل یکی بعده در هر پنجاه
زکوة همچنین افزاید • و در سی گاو تبیعه و در چهل مسنه و در میان ادنا شصت
حساب کرده شود و بروایتی از امام چیزی نه کما قال هو الاصح کما فی القدوری •
و در شصت دو تبیعه بعده در هر سی تبیعه و در هر چهل مسنه و اینجا از زکوة ماده
و نر روا است و جاموش چون گاو است • و در چهل غنم از ضان و معز شاة است
ای یک ساله در ظاهر روایة هو الصحیح و نزدیک صاحبین شاتی که بر وی اکثر سال
گذشته باشد • و در صد و بیست و یکی دو • و در دویست و یکی سه • و در چهار
صد چهار پس در هر صدی یکی • و در هر اسپ دیناری یا چهلم حصه قیمت چون
ماده باشند یا مخلوط نه در نر خالص یا صحیح نزدیک امام • و از امام آمده
که در اسپ مطلقا چیزی نه • مگر چون از برای تجارة باشند و این است ماخوذ صاحبین
و علیه الفتوی • و زکوة درین چهار چهار نوع انگاه است که سائمه باشند ای
اکثر سال یعنی چرند • و در صغار سوائم که بر آنها سال نگذشته باشد زکوة نیست
نزدیک طرفین خلاف امام ابی یوسف مگر تبیع یکی از کبار که صغار را تابع او می سازند
در حق انعقاد نصاب نه اداء زکوة • پس اگر یک مسنه دارد و سی و نه بره مسنه دهد
و اگر این هلاک شد زکوة از باقی ساقط شد نزدیک آن دو و نزدیک ابی یکی چهلم حصه
از مسنه ساقط شد و از باقی دهد • و اگر اینها هلاک شدند باتفاق چهلم حصه
دهد • و زکوة نیست در عوامل و علوفه کما فی الهدایة • و نه در استر و خر
و پلنگ و سگ معلّم مگر بنیة تجارة کما فی السراجیة • و در هدایه گفته زکوة
در نصاب است نه در عفو نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد در هر دو
و پس اگر در شصت شاة یا شش شتر بیست یا یکی هلاک شد واجب یک شاة ا

نزديك آنها ونزديك اين دو ثلث دران وپنج سدس درين واگر هلاک از عفو
تجاوز كند صرف كرده شود هلاک را بنصابي كه متصل عفو است وهمچنان تا آخر
نزديك امام ونزديك امام ابي يوسف اولا بعفو صرف كنند بعده بجميع نصاب
بطريق شيوع پس اگر در سي وپنج شتر پانزده مردند نزديك امام در باقي چهار
شاة دهد ونزديك امام ابي يوسف چهار خمس بنت مخاض ونزديك
امام محمد چهار سبع او ودر جامع گفته واجب در سايمه سطا است واگر با
عامل ادنا كيرد يا افضل يا اعلا با رد فضل پس اختيار عامل را باشد ليكن بر صحيح
مالك را است ونگيرد صغيره ومريضه ولاغر ونابينا را ونه حامله واچه او را
از براي خوردن فربه كند ونحل ونه رُبي كه ولد خود را مي پرورد كما في التراجية
ودر بيت مثقال زر نيم مثقال است ودر دويست درم نقره پنج درم معمول باشد
يا نه پس در هر خمس خمس افزايد ودر كمتر چيزي نه نزديك امام هو الصحيح خلاف
صاحبيه ومثقال بقول متاخرين صد جو ست ميانه وبقول متقدمين چهار كم
ودرم نصف مثقال است وخمس مثقال پس مجموع يكصد وچهل مثقال باشد
ودر حاشيه كنز گفته كه نصاب زر هفت نيم تولچه است وواجب دو ماهه وربع
ماهه ونصاب نقره پنجاه ودو نيم تولچه است وواجب يك تولچه وسه ماهه
وسه ربع ماهه وتولچه دوازده ماهه است وماهه هشت حبه • در جامع
گفته كه اعتبار قيمت را نيست پس در ابريق زر يا نقره كه وزن او ده مثقال يا صد درم
باشد وقيمت او از جهة صياغت بيست يا دويست بود باجماع زكوة باشد ودر
مغشوش اعتبار غالب راست پس اگر زر ونقره غالب باشد بر غش زكوة واجب باشد
واگر برابر باشد با وي اختلاف است • واگر مغلوب بود اگر دران نيت تجارة بود واعتبار
قيمت راست والا اگر قدر نصاب از وجدا توان كرد باشد والا نه • اما در عرضها چون
حيوانات وزرعيات وعدديات ومكيلات وموزونات واجب شود مگر بنية
تجارة نزديك تملك او بسبب اختياري چون قيمت او بنصاب يكي از حجرين رسد

وقيمة

وقيمة كرده شود بنصابي انفع • داده براي خدمت خريد ونيت دارد كه اگر سود دارد بفروشد
دران چيزي نه • وهمچنين جوالها ودستانها وخران كه براي اجاره خرد وهمچنين
ظروف كما في الظهيرية • در ظهيريه گفته آنچه براي عمل خرد وعمل او بدو
معمول باقي ماند چون عصفر ودهن از براي دباغة در وي زكوة است واگر باقي
نماند چون صابون وحرض نه • در جامع گفته كه روايت در زكوة اداء قيمت روا است
وجوب نزديك امام وروز ادا نزديك صاحبين • وهمچنين در صدقه فطر وكفارة
رمضان وظهار وصيد وديت ودر عشر وخراج ونذر وهلاك نصاب بعد از
سال مسقط زكوة است واگرچه بعد طلب عامل باشد بر اصح • اما استهلاك بعد از
سال مسقط نيست ونيتي هست • واستبدال غير حجرين استهلاك است واستبدال
حجرين قبل از سال سال را باطل نكند ونقصان نصاب در ميانه سال ساقط نشود
چون اول وآخر او كامل باشد • وضم كند آنچه در ميانه سال افزايد بنصابي كه جنس
او باشد نه بغير جنس او وما در اي سوايم همه يكجنس اند كما في الراجية
وضم كند زر بنقره ونقره بزر بقيمة نزديك امام وباجزا ووزن نزديك صاحبين
پس در پنجاه درم وده مثقال زر بقيمة يكصد وپنجاه درم نزديك آن واجب است
بخلاف اينها ليكن نزديك كمالا اجزا هيچ خلاف نيست پس در صد درم نقره وده
مثقال زر باتفاق واجب است واگرچه قيمت ده بصد نرسد هو الصحيح ودر عرض تجارة
را بزر ونقره ضم كند بقيمة پس در قفيز گندم وپنج مثقال زر كه قيمة هر يكي صد درم
باشد واجب است وبقول صاحبين نه • اما اگر زر ده مثقال باشد باتفاق لازم شود
وسوايم را بحجرين ضم نكند • در روايت كه صاحب يك نصاب زكوة چند ساله بيشتر
دهد يا از چند نصاب ادا كند اما بي نصاب تقديم باجماع روا نه • فصل ٢
مصرف زكوة وصدقه فطر وكفارة ونذر ١ فقير است اي كسي كه از نصاب دارد
وصحة وكسب مانع نه ٢ ومسكين اي كسي كه چيزي از مال ندارد ٣ وعامل صدقه ٤
ومكاتب غني واگرچه ابن غني باشد هو الصحيح پس اگر عاجز آيد ماخوذ حلال

ونصب الذي نصبه الامام على الطرق ليأخذ صدقة التجار المعتبر في الشرع [illegible]
[illegible]
ربع العشر من المسلم [illegible]
[illegible]

باشد ٤ ومدیون غنی مالک نصاب فاضل ٦ وفی سبیل الله ای منقطع از غزا
بسبب فقر نزدیک امام ابی یوسف ومنقطع حاج نزدیک امام محمد والاول هو الصحیح
٧ وابن سبیل ای کسی که مال دارد نه با خود مسافر بود یا مقیم واگرچند آن دارد که بوطن
رسد یا کسوب بود دفع باو روا نه • وروا است صرف آن بهمه این مصارف و ببعض
اینها • وتملیک شرط است پس صرف نکند برای بناء مسجد یا پل یا کفن مرده
یا قضا دین او واگر خواهد باید که بفقیری دهد وامر کند او را بصرف درین وجوه واباحت
روا نه نزدیک امام محمد بخلاف امام ابی یوسف پس اگر با کسی که در عیال او باشد بجوزد
بنیة زکوة یا فطره روا بود نزدیک امام ابی یوسف بخلاف امام محمد وعلیه الفتوی •
مصرف نکند بدیوانه وکودک مگر چون ولی او قبض کند چون پدر ووصی اما بمراهق عاقل
روا است وهمچنین بمعتوه کمافی الملتقط • ونه باصل وفرع نکاحا
ونه بزن واگرچه در عدة باین یا سه بود ونه بشوی نزدیک امام بخلاف صاحبیه
ونه ببنده خود ونه بمعتق البعض بخلاف صاحبین ونه بغنی ونه بمملوک
او مگر مکاتب ونه بطفل او اما بزن بالغ غنی روا است • وهمچنین بزن غنی
او مفروض بود یا نه نزدیک طرفین کمافی الخلاصة ونه باولاد عباد عباس
وجعفر وعقیل وحارث رضی الله تعالی عنهم ونه بموالی ایشان اما بعامله ماخوذه
از امام روایت که صدقه فرض ونفل به بنی هاشم دهد وکذا فی حاشیة الشیخ ونه بذمی
ومثل عجمی که بلد عنا او یکون رسانید • اگر بظن مصرف بیکی داد پس ظاهر شد که مملوک اوست
اعاده کند • وهمچنین اگر هاشمی یا غنی یا اصل یا فرع یا کافر ظاهر شد نزدیک امام ابی
یوسف ونزدیک طرفین نه این الحاق که تحری کرده باشد اما اگر شک افتاد وتحری نکرد یا کرد
وگمان شد که مصرف نیست بس بنود • واگر داند که فقیر است بصحیح بسند بود واگر از
غنا وفقر او چیزی معلوم نشود روا بود • واسترداد نکند اگر بنده وحربی ظاهر شود •
ودر هاشمی در رعایه است • واسترداد نکند در ولد وغنی ودر طیب او خلاف است
وچون طیب نباشد بتولی تصدق کند وبتوکیل رد کند ونزدیک امام ابی یوسف

انکه که در عیال او نباشد والا نه • وروا است اعطاء زکوة بصاحب طعام ماه برابر
دویست درم واگر کمتر از ماه باشد نه • وبقولی روا است واگرچه طعام سالی دارد •
وهمچنین کسوة زمستانی چنین • وهمچنین دکان وسرای که حاصل او سه هزار درم
بود چون حاصل او را با عیال کفایت نکند • وهمچنین زمانی چنین بقولی واداء زکوة
آشکارا فاضلتر • ودر نفل اخفاء واغناء از سؤال بکروز فاضلتر از تفریق بر
فقراء • وهمچنین تصدق بدرم فاضلتر از تفریق فلوس کمافی الجامع
ومکروه است دفع یک نصاب یا زیاده بیک فقیر • اما اگر مدیون باشد وبعد ازاداء
اندکی بدست او می ماند یا معیل بود وبعد از توزیع بهر یکی کم از نصاب میرسد
باک نبود • ونقل زکوة بغیر از شهر دیگر مکروه مگر باقارب ودر جامع گفته ومکر بلجوع
وکراهت جایی است که مفتی شهر دیگر اورع یا انفع بتعلیم وتعلم تزایع باشد
والا نه • واز امام آمده که نقل قبل از سال مکروه نزدند هل بکسی که در سرف یا کناه
خرج خواهد کرد ونه بکسی که نماز نگزارد مگر احیانا واگرچه واقع خواهد شد
وتصدق بفقیر عالم افضل است از جاهل • وشیخ ابو حفص کبیر گفته قبول نمیکند
صدقه کسی که خویشان او محتاج باشند تا از ایشان نه آغاز دو فاضلتر بدر انکه
بس خواهران پس فرزندان ایشان پس اعمام وعمات پس اخوال وخالات
پس ذوی الارحام پس جیران پس اهل کوچه پس اهل شهر • واعطاء به برادر فاسق
بهتر از بیگانه صالح او بمدیونی که اندک وجهی دارد نیکوتر از درویش • وحیله
که زکوة واجب نشود نزدیک امام محمد مکروه است ونزدیک امام ابی یوسف نه •
وحیله آن است که قبل از سال مال زکوة بمعتمدی به بخشد یا بفروشد وبعد از سال
از وهبه کناند و بیع اقاله کند واین حیله کسی کند که زکوة نتواند داد واز کناه
بترسد • گویند که امام ابو بکر تابی را در خواب بحضرت رسالت علیه السلام مشرف شد
یکی از شافعیه حاضر بود عرض کرد که ابو یوسف حیله اسقاط زکوة روا داشته
فرمود آنچه ابو یوسف روا داشته حق است یا صدق باب پنجم در بیان صوم وقرین

الخامس

باب شش فصل است و فی الحدیث من صام رمضان ایمانا واحتسابا
غفر له ما تقدم من ذنبه کما فی الحمادیه و در جامع گفته که افضل اعمال بعد
ذکوة روزه است ای کفت نفس از اکل وشرب ووطی از فجر تا غروب با نیت •
اگر اول شب نیت کرد بعده روزه در بال او خطور نکرد تا غروب صایم باشد
اگر نیت صوم وفطر نمیکند ومیداند که رمضان است نزد ابی ظاهر اگر شب نیت کرد
وقبل صبح رفض کرده نه • شب نیت نفل کرد وقبل صبح نیت فرض این باشد
شب نیت فرض کرد وبعد صبح نیت نفل فرض باشد • و روا است اداء رمضان
نیتی که قبل از نصف روز شرعی بود پس نیت ضحوه وبعد او بصحیح روایت وقاضیته
نیت مقارن صبح است و روا است بنیت نفل وبنیه مطلقه وبنیت واجبی دیگر مکرده
سفر شرعی ومرض مبیح که این زمان از آن واجب باشد اما اگر مسافر ومریض نیة
نفل کنند از فرض بود در ظاهر روایة • وهمچنین در مطلقه بر صحیح این همه نزدیک
امام است اما نزدیک صاحبین از رمضان است مطلقا ونفل ونذر معین
چون رمضان است مگر چون نیت واجب دیگر کند که از آن باشد ونیز وقضا کند کما
فی الخلاصة واین اتکاه کر نیت واجب در شب کند والا نه وشرط است در قضا
وکفارة احتی ونذر غیر معین تعیین وتبییت • واگر در روز نیت یکی از اینها کند شد
نفل باشد واتمام او مستحب است وبا افطار قضا نه • اگر نیت قضا وکفارة کند نفل با
نزدیک امام محمد وقضا نزدیک امام ابی یوسف • در خلاصه گفته وهمچنین
اگر نیة قضا ونفل کند • اگر دو روزه از یک رمضان یا از دو رمضان قضا شده تعیین
کند والا بی مختار روا بود • در وقت نذر معین نیت قضاء رمضان کند از آن باشد
نه از آن کما فی المجموعة • وامداد روزه دارم ان شاء الله روا بود وصایم باشد مختار
کما فی المختار • در جامع گفته که روزه روز شک ای سیم شعبان چون هلال
پوشیده شود افضل است باتفاق کسی را اگر موافق معتاد او باشد • وهمچنین نزدیک عامه
خواص را فی علما وکسانیکه نیت او میدانند ای قصد نفل نی قصد رمضان وغیر

ایشان

ایشان افطار کنند بعد از نیم روز عرفی • ومکروه است روزه بنیت رمضان یا
واجبی دیگر • وهمچنین تردید میان رمضان ونفل یا واجب یا مطلق پس اگر روزه شک
صورة از رمضان ظاهر شود از و بود والا نفل • وبا افطار قضا نه • وبقول عامه اگر از
شعبان باشد ونیت واجبی کند از آن باشد • ورایی رمضان یا شوال روزه دارد
واگرچه قول او مردود است • وبا افطار بعد از رد قضا است نه کفاره • وهمچنین مقبل
از شهادت باز رد بر صحیح اما بعد از قبول شهادة فاسق وامر مردم بروزه کفارة لازم
است بقول عامه وبی شکند باذ کری کما فی الخلاصة • واداء شهادة لازم است
در شب چون عدل باشد تا مردم افطار نکنند • واگرچه مخدره بود • وهمچنین فاسق
گواند که قول او قبول خواهد شد • واگر حاکمی نباشد در مسجد گواهی دهد وبقول
او روزه دارند اگر عدل باشد • وشهادة یک عدل مکلف بر رمضان مقبول است
واگرچه بنده باشد یا زن • وشهادة مستور مقبول است بر صحیح لیکن در خلاصه
گفته که در ظاهر مذهب عدالة شرط است ودعوی ولفظ شهادة شرط چون
ابر وغبار بود ودر الا شرط است که از هر جانب چندان خبر کنند که متوهم نشود توافق
اینها بر دروغ • وامام طحاوی گفته اگر یکی از خارج شهر آید یا از اعلی اماکن شهر تنها
او مقبول است لیکن در خلاصه گفته که در ظاهر روایة فرق نه • وهمچنین عید فطر
چون علة نباشد والا شرط است نصاب شهادة ولفظ شهادة وعدالة وعقل و
بلوغ نه دعوی • واضحی چون فطر است • وقول اهل تنجیم اعتبار ندارد ورجوع
بقول ایشان مخالفة شرع است وفی الحدیث من اتی کاهنا او منجما فصدقه فیما قال
فقد کفر بما انزل علی محمد • وحکم یک شهر دیگر لازم شود بر صحیح چون خبر مشهور
شود • عدلین بصوم گواهی دادند ودایم بود که بعد از سی روز افطار کنند خلاف
اگر بر عدم وقطع علة باشد پس • وهمچنین در فطر باشد پس واگر یک عدل گواهی
دبر صحیح اگر در صوم علة
دهد بر افطار نکنند مگر بعد از صوم بومی مطلقا • وامام محمد گفته اگر در هر دو علة
باشد افطار روا بود • وامام حلوانی گفته که درین خلاف نیست وخلاف اتکاه است

نه نزدیک صاحبین ونزدیک امام دعوی شرط است این همه آنگاه که در آسمان علة باشد

که در فطر صاف باشد در خلاصه کوتی اگر قاضی شهادة یکی رد کرد وی بعد از آن
روزه افطار نکند مگر با امام • اگر بیست وهفتم روزه گواهی دادند که رمضان
یک روز قبل از صیام شما بود اگر از این شهر باشند نشنوند واگر از جای دور آمده
اند شنوند • اگر در بیست ونهم • اخبار کنند که جماعة فلان شهر قبل از شما یوم
روزه داشته اند وشب آینده ماه نه بینند واسمان صاف است فطر نه روانه
وتاو یحل لکا اشتنی نه اگر ماه قبل از زوال یا بعد او به بینند صوم وافطار روانه
وماه از شب آینده است بر مختار در کنز گفته که سحر نیز است • واین مستحب است
واگرچه یک لقمه یا یک دم آب باشد • وسحر از نیم شب است تاخیر وتاخیر مستحب است وفی
الحدیث ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار وتاخیر السحور والسواک • مگر چون
شک افتد در فجر فاضلتر ترک است واگر خورد نشکند وان امام آمده اگر جای مشتبه
که فجر پیدا نشود یا شب ماه است یا ابر یا بچشم او علة است نخورد والا نیز کرده باشد •
وسحر خورد با ظن فجر اقضا دهد احتیاطا ودر ظاهر روایة نه وعلیه الفتوی • واگر
فجر بتحقیق شود قضا است نه کفاره کما فی الظهیریة • ومستحب است تعجیل افطار
وسنة است که قبل از نماز باشد بعد از تیقن غروب • واگر بسبب ابر وجز آن شک شود
تاخیر واجب است وافطار حلال نه • والا قضا لازم است واگر روشن شد که روز بود
کفاره نیز لازم است • وفی الحدیث اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة
فان لم یجد فالماء فانه طهور • وپیغامبر علیه السلام افطار میکرد بسه خرما یا بچیزی
که بر آن آتش نرسیده • وتعجیل در تابستان باب ودر زمستان بخرما • ونزدیک افطار
با هم حوایج دعا کند • وگوید اللهم لک صمت وبک آمنت وعلیک توکلت وبصوم
الغد من شهر رمضان نویت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت • واگر تواند با صایم
روزه کشاید • وفی الحدیث من فطر ثلثة کعولد ومن مات ولد حیی ان ثلثة
کلهم راض عنه له فصل در بیان شکننده روزه در خلاصه کوتة الکحل
مضر نیست واگرچه طعم او یابد • والجبیانی رون بر شکم رسد از گوش وبینی فی

مفطرات •

مفطر است • وهمچنین آنچه از جراحت شکم در سر رسد نزدیک امام بخلاف صاحبیه وافطار
در احلیل نه نزدیک امام ونزدیک دوم شکند وقول ثالث مضطرب است این همه آنگاه
که بمثانه رسد واگر در قصبه ذکر است باتفاق نه • اما در قبل بر صحیح شکند لیکن در مختصر
گفته که بر مختار نه • وصول نیزه نه واگرچه آهن در شکم ماند بر صحیح نیزه در آمد وبی اید
نه لیکن در جامع گفته شکند دخول غبار ودود وبوی عطر نه مخاط به بینی رسید
وبالا میکرد که بحلق در آمد نه • دخول آب در گوش از اغتسال نه • وهمچنین صب او
هو الاصح والمختار کما فی السراجیة والکنز لیکن در مکارمی از قاضیخان گفته که بر صحیح
شکند • اما بغیبة روغن در او قضا بود کما فی الجامع دخول مگس نه اما ابتلاع
او بقصد شکند کما فی الجامع • بر یختن آب در حلق باکراه قضا است نه کفارة • ریختن
آب در حلق نایم وبجماع نایمه ومجنونه بجنون عارضی بعد نیة در افاقة شکند
باتفاق بدخول آب بمضمضه واستنشاق اگر ذاکر روزه است شکند والا نه لیکن در
جواهر گفته که در تر بجرد مضی از یکه بینی نشکند تا بمیانه سر نرسد • دخول قطره یا دو قطره
اشک نه واگر بسیار است که ملوحة او در تمام دهن می یابد شکند • وهمچنین عرق
روی ابتلاع قطره برف وباران که در دهن افتد شکند • وهمچنین دخول
در حلق بر صحیح کما فی الظهیریة • چکیدن هلیله خشک نه تا عین او در نرود •
لیکن بمکیدن فایده سگ قضا است وکفاره • خون از دندان بدر شد فرو رفت
اگر غالب است شکند وهمچنین برابر استحسانا ومغلوب نه • وبتزب خون کفاره نه
در ظاهر ودر بعضی روایات واجب است • ابتلاع بزاق غیر شکند وکفاره نه لیکن در
ذخیره گفته اگر صدیق او باشد کفاره لازم آید • بزاق از دهن فرو شد وقبل از قطع
بر کشید وفرو برد نه • لیکن در مختار گفته بزاق ظاهر شد با عاده آن شکند • وتف
النخامة که از سر بحلق تجاوز کند • ابتلاع کیجد دندان نزوار خارج شکند وکفاره
نیز لازم آید بر مختار • اما بضع او نه • وهمچنین مضغ دانه کنجد • وبا ابتلاع این شکند
فی کفاره اختلاف است بخلاف جو مگر بریان کما فی المختار • دانه انگور خورد

اگر خاید قضاست و کفارة و اگر درست فرو برد اگر ما نفرت باشد بقول عامه کفاره
است باتفاق كما في الظهيرية • اگر بشم در دهان آورد و رنگ او بریق وی
آمیخته شد چنانکه سرخ یا زرد یا سبز شد بابتلاع او باتفاق شکند • و همچنین ریسمان
رنگین كما في المختار • و قی نه و اگرچه پر دهن باشد كما في الجامع • و عود
اندک نه و همچنین بسیار نزدیک امام محمد هو الصحیح بخلاف امام ابی یوسف
و همچنین اعاده ماند که نزدیک امام ابی یوسف هو الصحیح خلافا لمحمد اما اعاده
بسیار شکند كما في الجامع و تقیؤ شکند اگر بسیار بود و کفارة نه و الا شکند
نزدیک امام محمد و نزدیک امام ابی یوسف نه • و عود این نه و در اعاده او از امام ابی یوسف
دو روایة است • و معتبر بلغم نه • و اگرچه بسیار باشد بخلاف امام ابی یوسف • و شرق
جمع کرده شود اگر از جهت علتی باشد و اگر باختیار کرده نه و نزدیک امام ابی یوسف اگر یک
شوربش باشد جمع کرده باشد كما في الجامع • بابتلاع آنچه در دندان مانده
نه اگر کمتر از نخود باشد و الا شکند • و اگر بدر آورد و فرو برد شکند و کفاره نه صحیحة بخلاف
مضغ لقمه یاد آمد و باتفر فرو برد اگر از دهن بر نکشید کفارة لازم است و الا نه و هو
ماخوذ الفقیه • و بابتلاع مصنوعه غیر نه • و بخوردن حصاة و نواة و مدر قضاست
نه کفارة اما باعتیاد لازم است • بیلی در جامع گفته اگر بارها از جهت معصیت خورد
لازم باشد و علیه الفتوی • و همچنین پنبه و گیاه و خاک و کاغذ و گل ارمنی مگر
چون اکل گل عادة گیرد • اما در گل ارمنی لازم است مطلقا • و در نمک لازم است و مختار
و در پوست بادام لازم است و اصل آن است که هرچه باو غذا یا دوا کرده شود لازم است •
سحر کرد یا افطار بتیقن شب و روز بود قضاست نه کفارة • دو کس گواهی دادند بغروب
و دو بعدم آن قضاست نه کفارة باتفاق • اما در طلوع فجر کفارة است باتفاق •
گفتند که فجر دمیده و وی بظن افطار خوردن گرفت پس معلوم شد که آن قبل از
طلوع صبح بوده و این بعد از طلوع کفارة نه • و بقول یکی لازم است • صایم در آخر
روز بجالی شد که اگر از اول چنان بودی افطار روا بودی بافطار کفارة ساقط شود

چنانچه

چنانچه بعد از افطار مریض شد • یا حیض آمد یا بیهوش گشت یا بعد از سفر افطار
کرد • اما اگر بعد از افطار بجهد سلطان او را بسفر اکراه کنند نه در ظاهر روایة اما
در روایة خمس ساقط شود هو المختار كما في المختار • اما اگر بعد از آن باختیار
مسافر شود باتفاق روایات ساقط نه • و همچنین بر صحیح اگر خود را مجروح کند باحتیاج
لا یطاق كما في الظهيرية • مقیم نیت مسافرت کرد پس خورد کفارة است یعنی قبل از
خروج از عمران كما في الراجية • مسافر شد و قبل از افطار از جهة کاری بخانه
بازگشت و بعد افطار بیاد آمد قضاست و کفارة • در روز نوبت یا حیض افطار کرد و آن
نشد کفارة است • دایه از جهة کار خانه ضعیف شد و از جهة خوف هلاک گشوده
قضاست نه کفارة • و همچنین منکوحه خادمی است حره یا بنده مردی است که برای بستن
یا کافتن جوی رفته و گرمان سخت شد بافطار کفارة نه • بر او موشی افطار کرد بعد از نظن فطر
دانسته خورد کفارة نه و اگر عالم باشد از صاحبین آمده که لازم است و از امام آمده که نه
هو الصحیح اگر بعد از قی یا غسل بگمان فطر بعمد خورد کفارة است مطلقا محتلم بگمان
فطر بعمد خورد لازم است • و همچنین اگر جاهل باشد نزدیک امام اما بعد از فتوی
فقیهی نه بر صحیح محجم خورد لازم است حدیث افطر الحاجم والمحجوم شنیده باشد یا نه
که استدلال بحدیث مجتهد راست نه عامه را كما في التلويح • مگر چون بعد از فتوی
خورد اما بعد از اکتحال و ادهان و غیبة و سواک مطلقا کفارة است • و همچنین بعد از
جماع بدابه یا میتة بی انزال اگر عالم باشد و الا نه • انگشت در دبر در آورد یا خشکی فرو
برد اما غایب نکرد پس بعمد خورد بعالم لازم است و بجاهل نه • بجماع کفارة است
و انزال شرط نه • و بر مکره قضاست نه کفاره و اگرچه بعد از دخول طایعه شود • و همچنین
مکره و علیه الفتوی • بتقبیل یا بجس بشهوة انزال شد قضاست نه کفارة ای اگر
که مس نی حایل باشد • و الا اگر حرارة اعضای او نیابد شکند اگر انزال شود و اگر یابد
نه و اگرچه انزال شود كما في الذخيرة • و اگر خرقه بر ذکر بپیچید و در آورد اگر نم یابد
قضاست و کفاره و اگر درشت بود قضا و غسل لازم نه كما في المجموعة • بلوغ

کفارة است نزدیك صاحبین و بر روایة ماخوذة امام و انزال شرط نه در نیت جنب شد
وغسل نکرد تا فجر نه روزه تمام است • بدست بازی کرد تا انزال شد قضاست نه کفاره •
واین کار خارج رمضان حلال نیست بقصد قضاء شهوة • و بقصد تسکین امید
عفو است • بجماع دابه و میته بانزال قضاست نه کفارة والا نشکند • انکشت
در کون یا قبل کرد قضا و غسل نه هو المختار وعلیه الفتوی • مرچونا تر یا ستد
باب یا روغن کما في الظهیریة والمجموعة لیلی در جامع گفته که بر مختار نشکند
و بنبه در داخلی [illegible] و تمامی غایب شد شکند • واکر طرفی از و در خارج باشد
نه • و همچنان اکر سلکه یا خشبه فرو برد و طرفی از و در دست او بود کما في قاضیخان
در استنجا آب بمحل حقنه رسید شکند و نباید که مورث درد عظیم است • در رمضان
قبل از نیت حق رد کفارة نه نزدیك امام و نزدیك صاحبین قبل از زوال کفارة است
و بعد از زوال نه کما في الذخیرة • قبل از زوال نیت کرد پس خورد کفارة است
بر صحیح کما في الجامع • افطار کرد و قبل از کفارت باز افطار کرد یك کفاره کفایة
کند و اکر بعد از کفارت باشد کفارت دیکر دهد • با جماع این در یك رمضانست اما در
دو برای هر فطری کفارة است نزدیك امام محمد و بقول اکثر مشایخ یکی کفایه کند هو
الصحیح کما في الجامع • و کفارة صوم چون ظهار را اعتاق بنده است مسلم یا کافر و اکر قادر نباشد
والا صیام دو ماه پیاپی و با افطار یك روزه از سر کیرد کما في التحفة • و همچنین اکر ایام مکروهه کذشته نیز
کما في الظهیریة وزن در ایام عذر منقطع رفت است زده است کما في التحفة اما جماع
بعمد در شب و بسهو در روز از سر نکیرد بخلاف ظهار کما في الجامع والاطعام نیم صاع مسکین
بقدر فطرة • و اعتبار حال اداء است نه نگاه وجوب اما بدا اول قضا دهد و بعد کفاره کما
في الحیرة • اما اکر شصت و نکروزه داشت یا تعیین قضا مختار فقیه ابی اللیث
روا بود کما في فصل • و در جامع کفته که امام محمد بن سلام و نصیر بن یحیی فتوی بصوم داده
اند در جبابره و کفته اند که امر ایشان باعتاق که نباشد که افطار کنند و باز افطار
کنند فصل ٢ در خلاصه کفت که در اندر صیام سال معین پنج روز را افطار کنند

وقضا دهد • و اکر نیت سوکند کند با افطار آن ایام کفارة است نزدیك و بصوم قضا دهد
نه • و در نذر سال نامعین سالی را باهلة روزه دارد و سی و پنج روزه را قضا
آن از رمضان و این ان ایام و سال پیاپی چون معین است و در نذر روزه این
ماه یا این سال بقیه او روزه دارد و ماضیه را قضا نه و همچنین این هفته کما
في الکنز و بروزه ماهی ماه کامل را روزه دارد خواه پیاپی خواه جدا کما في الراجیة
و بروزه روز قدوم فلان و نیت سوکند دارد و او در رمضان آمد کفاره سوکند
است نه قضا و اکر وی قبل از نیت روزه آن روز آمد و ناذر در آن روز نیت
نکرد آن روزه از هر دو محسوب بود و اکر ناذر در آن روز قبل از قدوم
او خورده یا حایض شده بروی چیزی نه نزدیك امام محمد هو المختار
کما في السراجیة • و نزدیك امام ابی یوسف قضاست و اکر وی
بعد از زوال آمد بروی چیزی نه • نزدیك امام محمد نزدیك روزه
میخواست بعد باشد مامعرفت ماه لازم شد نذر صوم ابد کرد و بسبب استغال
بمعیشة نمیتواند افطار کند و برای هر روزی نیم صاع کندم دهد و اکر فقیر
بود استغفار کند اما اکر بسبب کرمی نمیتواند کفارة یمین دهد و از عهده
بدر آید وعلیه الفتوی کما في الکنز ناذر بسبب شدة کرمای تابستان
نمیتواند افطار کند و در زمستان قضا دهد معلق کرد روزه بشرطی و روزه
قبل از آن روا نه و اکر بوقت اضافه کرد تقدیم از وی روا بود نزدیك شیخین
بخلاف امام محمد و زفر پس اکر روزه جمعه نذر کند تعجیل روا بود • و اکر کوید
یوم جمعه آید روزه دارم نه کما في السراجیة • در نذر ده روزه پیاپی
جدا جدا روا نه و در جدا جدا پیاپی رواست و همچنین در نذر چهار رکعة
بیك سلام یا دو سلام رواست و عکسه کما في الظهیریة در سراجی کفته ماهی
ماهی یك روزه دارم در جای دیکر رواست نذر کرد صیام جمعه عمر یا سال سبیل الله
که در تابستان دشوار است راه آن است که قبل از آن در زمستان بحساب آن

روزه دارد • درخلاصه گفته کسی که در آخر وقت بجائی شود که اگر در اول وقت
چنان بودی روزه بر وی لازم شدی بر وی اکنون امساک بقیه روز لازم است
نزدیک ما چنانچه کودکی بعد نیم روز بالغ شود یا کافری اسلام آرد یا زنی
بعد فجر یا با فجر پاک شود یا دیوانه هشیار گردد یا مسافر بشهر خود در آید بعد
اکل • یا سحر کند بعد فجر یا افطار قبل از غروب • اما بمخطی و متعمد و مکره
و مفطر روز شک بعد از ظهور رمضانیت او لازم است باجماع که تشبه کنند نه
بر معذوره و مسافر و مریض باجماع • و بقول حائض بخفیه خورد کما فی الجامع
فصل ۳ شک افتاد در عرفه و نحر روزه افضل است و باک
نیست بصوم عرفه در حضر و سفر چون قوی باشد • اما حاج را روزه ترویه و عرفه مکروه است
وفی الحدیث من صام یوم الترویه فکانما عبد الله اثنتی عشر الف سنة •
ومن صام یوم عرفه فکانما عبد الله اربعة وعشرین الف سنة ومن صام یوم النحر
الی ان یصلی صلوة العید فکانما عبد الله ستین الف سنة کما فی الکنز • وفی
الحدیث قال علیه السلام لمن یصوم ایام العشرة فان لک بکل یوم تصومه عدل
مایة رقبة ومایة بدنة ومایة فرس یحمل علیها فی سبیل الله • فاذا کان یوم الترویه
فلک فیها عدل الف رقبة والف بدنة وعدل الف فرس یحمل علیها فی سبیل الله فاذا
کان یوم عرفه فلک فیها عدل الفی رقبة والفی بدنة والفی فرس یحمل علیها
فی سبیل الله • ولازم است که درین ایام دعا و استغفار و صدقه بسیار کند خاصه
در روز عرفه کما فی الینابیع • مکروه است روزه مسافر اگر در محنت افتد و الا
روزه فاضلتر است • اگر عام یاران مفطر باشند و اگر باشند و نفقه مشترک دارند
افطار فاضلتر است • و روزه عیدین و ایام تشریق و روزه وصال که تمام سال روزه
دارد و پنج سال روزه دارد و پنج روز بگشاید و اگر گشاید بمختار با کراهت و فاضلتر
آن است که روزی روزه دارد و روزی گشاید • و این روزه داود است علیه السلام
کما فی المختار • و روزه خاموشی که در و سخن نکند و روزه نوروز

ومهرجان و اگر موافق معتاد باشد باک نه • و روزه چله که این روزه نصاری است
کما فی خزانة الواقعات • و مستحب است روزه ایام بیض و بقولی مکروه است
در مختار گفته که این صیام آدم است علیه السلام وفی الحدیث من صام ثالث عشر ورابع
عشر وخامس عشر فکانما صام الدهر کله کما فی الظهیریة • و روزه محرم و اگر خواهد
که روز عاشورا روزه دارد مستحب است که قبل از و یا بعد از و روزه دارد تا مخالفت
اهل کتاب شود کما فی الخلاصه • و روزه رجب و شعبان و ستة شوال باتتابع
و تفریق اینها در هر عشره دو روز مستحب است بمختار • و بقولی آن فاضلتر از
جهة تواتر اخبار • وفی الحدیث من صام شهر رمضان ثم اتبعه بستة من شوال
فکانما صام الدهر کله کما فی الکنز • و عشره ذی الحجه • و ایام صیف از جهت طول و کرمی
و مکروه است روزه جمعه نزدیک امام ابی یوسف مگر آنکه قبل از و یا بعد از و روزه
دارد لیکن در کنز گفته که روزه اثنین و جمعه بقول عامه مکروه نه بلکه مستحب است
و روزه نوروز بمختار مکروه نه • و زن و بنده و اجیر روزه نداریند مگر باذن اما اگر
شوهر مریض یا صایم یا غایب باشد روا بود کما فی الکنز • و اگر شروع کند بی اذن
شوهر و خواجه و مستاجر اینها را است که افطار کنانند و نماز نیز همچنین حکم است
وزن و بنده قضاء نماز و روزه نکند مگر باذن فصل ۷
در جامع گفته پیر فانی که روزه نتواند داشت افطار کند و هر روزه را
عوض نیم صاع غله یا طعام دهد و انتظار رهایی نکشد و اگر قادر شود قضا
کند و اگرچه فدیه داده • و حامل و مرضع افطار کنند اگر خوف نفس یا ولد
باشد باجتهاد زن یا بقول طبیب حاذق مسلم • و مراد از مرضع دایه است
که ارضاع بر مادر لازم نه اما اگر متعینه شود چنانکه غیر او یافته نشود گشاید
و محترق محتاج قبل از مرض نگشاید • و خبّاز خایف ضعف تا نیم روز
بپزد و اگرچه اجرت آن دیر اکتفا نکند • و اگر خود را در تعب افکند تا از غلبه عطش
کشاد کفارت دهد و بقولی نه • خادمی است حرا یا بنده یا کسی برای سبق

یا کافتن جوی رفته و از جهه کرما خوف هلاک شد کشاید و همچنین حره یا داه
که ضعیف شود نه بختن طعام یا شستن جامه و روا است که داه امتناع آرد
از خدمة خواجه چون از زایض عاجز آید کما في المختار و حایف فرض
با جتهاد یا بقول طبیب افطار کند در نوبت تب از جهة خوف ضعف افطار کرد
باک نه و همچنین اگر هار یا کژدم کزیده بکمان نفع دارو خورد کما في المختار
مغرورت و ضعف ماند نکشاید و مسافر که او را قصر رواست افطار کند و افطار
این چهار کروه مباح است لیکن بخفیه مگر بعد از ظهور عذر اما حایضه
نفوده نخورد کما في الکنز اگر مریض و حامل و مرضع و معذوره و مسافر بعد از
صحة و اقامة مردند واجب است بر وارث که فدیه دهد بقدر ما فات الا
بعد از صحة و اقامة آن قدر زنده مانده باشد و الا بعد صحة و اقامة هو الصحیح
و اگر صحة یافت بدی چیزی نه این آنکاه است که از روزه بیدی مستحق باشد
و الا فدیه برو لازم است و از برای وجوب فدیه بر وارث ایصا باو شرط
است و از برای ایصا این مال و وصیة از ثلث است اگر وارث دارد و الا
از کل و اگر وارث بی وصیة تبرع کند روا بود و لازم است اتمام روزه نفل
شروع در وی اما اگر بکمان لزوم شروع کرد و ظاهر شد که لازم نبود لازم نشود مگر در
ایام منهیه ای عیدین و تشریق که صوم این ایام بشروع لازم نشود و بافساد
قضا لازم نبود و از امام ابی یوسف آمده که لازم آید و از زاهدی و غنی
او گفته که نزد امام بشروع لازم نشونده بخلاف اما این و افطار کند بعذر
ضیافت و قضا دهد و این صحیح آنکاه است که داعی را افطار بوی نخل و الا
و بقول امام حلوانی آنکاه که وثوق بقضا بود و الا نه و بقول فقیه ابی اللیث
آنکاه که قصد سرور مسلم باشد و الا نه پس بر عوضه توقف کند تا داعی در خواهد
که بجهة دل من افطار کن چون کشاید ثواب هزار روزه مقبول یابد و علیه
الفتوی کما في خیر العقبی و الکنز و شرح ابی المکارم و نکشاید در

عذر

عذر بما خوذ و همچنین غیر نفل از قضا و کفارة و نذر این هم قبل از
زوال است اما بعد او مباح نه مگر چون عاق فی الوالدین بود یا کسی که حق
بذری دارد کما في المجموعة الخانیة در ظهیریه گفته اگر مردی روزه رمضان
میدارد نماز ایستاده نمیتواند گزارد و الا میتواند روزه دارد و نماز نشسته گزارد
جمعا بین العبادتین یکی دید که صایم بر امام موشی میخورد اگر قویست تا گفتن
او بر مختار مکروه بود و اگر ضعیف است چون شیخ کبیر تواند که نگوید گویند که یکی پیش
صدیق رضی الله تعالی عنه شکایة از بد حالی برد و فرمود لعلک تمشی قدام من هو
اسن منک و این بصحة رسید فصل ۴ در خلاصه گفته باک نیست بعسل ادّه
تر و خشک در صبح و شام و کحل و اگر چه مزه او در حلق یابد و ادهان شارب و مکروه است
مضغ علک و خاییدن طعام برای کودک چون لابد نباشد یعنی کسی یابد که خاییده
دهد یا چیزی یابد که بی این تواند خورد چون برنج و چشیدن چیزی بزبان و بتقدیر
اگر شوهر بدخو باشد باک نه اما چون خوف غبن در مشتری باشد مکروه نه کما
في الجامع و مضمضه و ریختن آب بسر و پیچیدن جامه تر این از امام است لیکن در سلطانیه
گفته که بدر آمدن در آب و ریختن آب بسر و پیچیدن جامه تر باک نیست و در ظهیری
گفته و فصد و حجامه بخوف ضعف و لعاب در دهن جمع کرده فرو بردن و خاییدن
لب در ترجمة گفته باک نیست به تقبیل و مباشرة ایمن شده اگر ایمن نباشد یا مباشرة
فاحشه کند مکروه بود فصل ۶ ششم اعتکاف بر سه گونه است نفل و سنة
موکده و واجب در جامع گفته که نفل مکث است در مسجد بنیة عبادة غیر واجبه و اقل
او یکساعة است در ظاهر روایة پس با فساد او قضا نباشد و بروایتی روزی پس بروی قضا
باشد و روزه در ظاهر روایة شرط نیست و بروایة حسن شرط است و روا است که در شب
اعتکاف نشیند و واجب لبث صایم است برای عبادة در مسجد جماعة بنیة او و روزه
در وی شرط است یا رکن و اگر بی روزه گوید روزه لازم شود و روا نیست نذر با اعتکاف شب
و نه اعتکاف بر حیاض و مسجد شوارع و مصلی عید و جنازه و اقل او یکروز است پس قضا کند

قاطع او در اثنا رود و نیز اگر قضا نکند بپوست که وصیت کند و از بحر المحیط گفته که اقل او نزدیک
امام یك روز است و نزدیك ما ضی اکثر روز و نزدیك ربا بی ساعتی و بیرون نیاید این معتکف
روز و شب و سقف چون داخل است مگر از جهت ضرورة چون ادای شهادة و آوردن آب و طعام
چون او را خادمی نبود و خصومت با مال و اخراج ظالم و اجابت سلطان و بول و غایط و غسل
فرض و نفل كما في الكنز و وضو و توضی نکند در مسجد و عصر او بخلاف امام محمد
و باك نیست که برای وضو بخانه آید و بعد فراغ درنگ نکند و نماز جمعه باید که بیرون آید اگر
جامع قریب باشد بعد زوال بیرون آید و اگر بیش از این در جامع درنگ کند فاسد نشود و اگر
روز و شب آنجا ماند لیکن مکروه است كما في الظهيرية و بیرون نیاید برای
عیادة و مجلس علم و نماز جنازه مگر چون استثنا کرده باشد اما در نفل رواست که برای
عیادة و جنازه و قضاء حوایج بیرون آید كما في المختار نا دربی عذری ساعتی
بیرون آمد فاسد شود و اگرچه بفراموشی این نزدیك امام است و نزدیك صاحبین نگاه کم
اکثر از نیم روز بیرون آید و هذا ایسر و رواست معتکف را اکل و شرب و نوم و تطیب و ادهان
و تنعیج و خلع و بیع و شرا از برای حاجت بی احضار مبیع و اگر احضار کند یا برای تجارت
باشد مکروه بود و باك نیست با حضار رحل و این افعال غیر معتکف را در مسجد مکروه اند
و مکروه است ترك سخن با مردم و خاموشی در انکه خاموشی در شریعة عبادة نیست و سخن
نکند مگر بچیزی آنچه در وی گناه نبود و وطی مبطل است و همچنین بخنیق و تقبیل و مباشرة
اگر انزال شود و الا نه چنانچه انزال بنظر و این افعال بروی حرامند و زن اعتکاف کند
باذن شوهر در مسجد خانه نه در مسجد جماعة و از وی بیرون نشود و شوهر را از ان در نیاید
و کاه عذر بیاید بدانکه شرط صحة نذر نزدیك بعضی آن است که از جنس او فرضی باشد
قصدی پس نذر بیماری جنازه و عیادة لازم نشود و نیز وضو و قراءة قرآن و نیز
بانکه پس از هر نماز فلان دعا ده بار خواند و نیز بخواند درود صد بار هر روز
و بقول این لازم شود اما نذر باعتکاف باتفاق لازم است و در خلاصه گفته
که در نذر باعتکاف یك روز قبل از فجر در آید و بعد غروب بیرون آید و در نذر باعتکاف

رجب تعجیل رواست نزدیك امام ابی یوسف بخلاف امام محمد و همچنان که در نذر
حج سال در روز جمعه تعجیل باتفاق روا بود و در معلق بقدوم غایب و شفاء مریض
تعجیل روا نه و نا در نیت بی زبان کند و اکتفا نکند بنیت دل که برای اعتکاف لازم نه
در اهل ایه گفته که نیت شرط است و اعتکاف در عشره آخر رمضان سنة موکده است
بر صحیح که پیغامبر علیه السلام بی مواظبت کرده و ترك در شوال قضا نموده و در شرح
مولانا الهدایه گفته که ظاهر استیعاب عشره است لیکن از جهة ضرورة اکتفا کرده
الا بجزء اند و بقول بعض کفایه است و فیه نظر و در شرح خلاصه گفته حتی ان الا
که سنة عینی است نه کفایه در کنز گفته اعتکاف در جامع فاضلتر است اگر در وی نماز
بجماعة میکنند و الا در مسجد حی و ذکر در ان مستحب است و اشتغال بنماز و قراءة
نیکوست و شغل با مر دنیا نشکند و اگرچه حرفه بود و اشتغال بتدریس و تعلیم
قران مکروه نه باب ششم در حج در جامع گفته که حج فرض
است بر هر حر مکلف صحیح بصیر قادر بر زاد و مرکب و نفقه عیال از ذهاب و
و فرزندان خورد و خادمان از سفر تا عود بشرط امن راه از عصیان و قتل و حرام آن
نه بر بنده و کودك و دیوانه و نه بر زمن و یا بریده و مثل او و نزدیك صاحبین فرض است
پس بروی احجاج لازم بود و نه بر نابینا و اگرچه قاید یابد بخلاف صاحبین پس وجود
قاید و مونت نزدیك ایشان احجاج لازم است و نه بر قادر بقدری که با ان یك
مرحله پیاده رود و نه بر مستاجر شقی که هر یکی فرسنگی بنوبت سوار شود و در
ملك ما اجاره شرط است و باباحت لازم نه و نه بمال حرام اما اگر بوی حج کند
روا بود و گفته نشود که قبول نیست و رکب شرط در حق آفاقی است و در حق غیر شرط است
که قادر باشد بر رفتن و ملك زاد و مرکب نزدیك خروج از شهر شرط است پس اگر
قبل از ان مالك شد بخرج کرده آن اثم نه و نیز چون امن راه نبود و قتل
بعضی عذر است و همچنین بحر ما جیحون و سیحون و دجله و فرات آنها دریا نه
بحار كما في الظهيرية لیکن اعتماد بر قول فقیه ابي الليث است اگر غالب

سلامتی است فرض است والا نه وزن را جوان بود یا پیر در مدة سفر شوهر شرط
است یا محرم ای کسی که حرام بود بروی نکاح آن زن همیشه بقرابة یا رضاع یا مصاهرة
و شرط است که اینها عاقل و بالغ و موافق در دین کار باشند بی اجبار زن و شرط
است که محرم فاسق نبود والا واجب نه • واذن شوهر شرط نه • وتزوج بوی
لازم نه • اما بر امرد صبیح بی شرط قریب واجب است اما پدر را است که منع کند
او را تا ریش • و حج در عمر یکبار فرض است بفور نزدیک امام ابی یوسف
و بتراخی نزدیک امام محمد و مختار آن است و از امام دو روایت است با صح
بفور است پس آثم شود نزدیک شیخین بتاخیر بی عذر و باد در آخر عمر
آثم مرتفع شود • و نزدیک امام محمد بتاخیر بی صحیح آثم نزار کناکهان بمیرد والا
شود فقیر بعد از حج غنی شد اعاده نکند و بروایتی کند • واحجاج عاجز بسبب
مرض یا حبس یا جز آن رواست • و واقع میشود از آمر بصحیح و این است ظاهر مذهب
و شیخ الاسلام گفته که از مامور واقع میشود در قول اصحاب ما و امر را ثواب نفقه
باشند پس این آنگاه که عجز او تا موت او باشد واگر زایل شود مودی نفل باشد
از آمر وی حج دیگر کند • واز امام ابی یوسف آمده اگر زوال او بعد از فراغ مامور
باشد از فرض واقع شود والا از نفل این همه آنگاه که عجز او مرجو الزوال باشد
در غالب والا بروی احجاج لازم است • واحجاج نفل بی عجز رواست و ثواب
نفقه امر را است و مامور ثواب آن حج را بوی آمر کند • و فرایض حج سه چیز اند ١
احرام و این شرط است ٢ و وقوف بعرفات واگرچه یک ساعة از زوال العرفه تا فجر
نحر و این رکن است ٣ و طواف زیارة ای گشتن گرد کعبه در یکی از ایام نحر هفت
بار چهار از ین رکن است و باقی واجب • و واجبات شش چیز اند ١ وقوف
بمزدلفه واگرچه یک ساعة از پس نماز فجر روز نحر تا اسفار لیکن در خلاصه [از طلوع]
فجر گفته ٢ و سعی میان صفا و مروه ٣ و رمی جمار در ایام نحر و تشریق ٤ و طواف
وداع کسی را که خارج باشد از مواقیت نه بر حلی و حرمی و مکی ٥ و حلق یا قصر ٦

واحرام

واحرام از میقات و بترک اینها حج رواست اما دم لازم است • و سنن او [illegible] ١
در طواف ٢ و تقبیل حجر ٣ و رمل در سه اول از اشواط طواف ٤ و سعی در بطن وادی ٥
وطواف قدوم آفاقی را لیکن در خزانة المفتین گفته که باصح واجب است ٦ و بیتوتة [در منی]
بمنی و بمزدلفه ٧ واضطباع ٨ وجمع میان ظهر و عصر بعرفه بیک اذان و دو
اقامت و میان مغرب و عشا بمزدلفه بیک اذان و اقامت و تارک اینها مسیء است و باقی
آداب اند در ترک آنها اسائت نه • واشهر حج شوال است و ذو القعده و عشر
ذی الحجه مع روز نحر و بقولی این نیز • و در روایت چیزی از اعمال حج در غیر این
اشهر و ایام حج و اعمال لا بدی او بنحو اند روز عرفه و نحر و ایام تشریق و مکروه است [سه روز]
بتحریم احرام قبل از اشهر با جماع • واز محیط گفته که اگر ایمن باشد از محظورات [از ممنوعات]
احرام مکروه نباشد • واز نظم گفته که نزدیک امام ابی یوسف مکروه نه • و عمره
سنت موکده است و رکن او طواف است و سعی • و شرط او احرام است و یکی از حلق
و قصر لیکن از شرح گفته که احرام رکن است و سعی و یکی از حلق و قصر واجب • و تمام
سال وقت اوست • واجتناب کند چون حج • و بعد از استلام تلبیه قطع کند با صح ٢
و بعد از حلق از احرام بدر آید • و مکروه است عمره در آن پنج روز • و میقات مدنی
ای محل آغاز احرام اهل مدینه و کسانی که آن راه بگزینند ذو الحلیفه است • و میقات
عراقی و خراسانی و ماوراء النهر ذات عرق است • و میقات شامی و مصری و غربی
جحفه است • و میقات نجدی قرن است • و میقات یمنی و تهامی یلملم و اینها [آنگاه]
اند که قصد مکه از ین راهها کند واگر از غیر اینها کند پس میقات او جایی است
که محاذی اینها باشد • و حرام است تاخیر احرام از ین مواقیت قاصد دخول مکه را
برای حج یا عمره یا وطن یا تجارت و جز اینها پس اگر بی احرام در آید بر وی حج
یا عمره و همچنین هر بار اما اگر قصد کند دخول محلی را از حل و بعد از دخول آن
محل بمکه در آید بر وی چیزی نه • و حرام نیست تقدیم احرام بر ین مواقیت بعد
اشهر و از امام آمده آنگاه که ایمن باشد از محظورات احرام • و داخل را رواست [الممنوعات]

کردمکه برای حاجیان احرام درآید ومیقات اوحل است • و میقات مکیان برای حج حرام است وبرای عمره حل • وحد حرم ازجانب مشرق شش کروه است

واز شمال دوازده لیکن باصح سه کروه است واز مغرب هژده واز جنوب بیست

وچهار • وحل آنچه از حرم متجاوز بود تا مواقیت • ودر تحفه گفته که حج اکبر افضل است

از راجل وعلیه الفتوی **کما فی السراجیة** • ومدرج رابعختار صدقه

فاضلتر است که نفع این متعدی است • وبقول امام حج فاضلتر که درین رنج

تن است با نفقه • وصدقه فاضلتر است از عتق که درین عوض عاجل است وآن

ولا ست ودران آجل است بس **فصل ا** در ظهیری گفته فی الحدیث

من حج هذا البیت فلم یرفث فیه ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه •

چون خواهد که بحج رود باید که در قضاء دیون وارضاء خصوم سعی کند و توبه کند

وقبل از خروج دو رکعت گزارد • وگوید اللهم بک انتشرت والیک توجهت وبک

اعتصمت وعلیک توکلت اللهم انت ثقتی وانت رجائی اکفنی ما اهمنی وما لا

اهتم به وما انت اعلم به منی عز جارک ولا اله غیرک • اللهم زودنی التقوی

ووجهنی الی الخیر انما توجهت اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة

والحور بعد الکور وسوء المنظر فی الاهل والمال • وچون پیش درآید گوید بسم الله

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم • توکلت علی الله اللهم وفقنی لما تحب وترضی واحفظنی

من الشیطان الرجیم • وآیة الکرسی واخلاص ومعوذتین یکان یکان بار خواند وچون

سوار شود گوید الحمد لله الذی جعلنی فی خیر امة اخرجت للناس سبحان الذی

سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون والحمد لله رب العالمین •

در جامع گفته چون خواهد که احرام بندد شارب وناخن وعانه گیرد بس وضو کند

وغسل نیکوتر وازار وچادر پاک سفید پوشد نو باشد یا شسته این سنت است

واکتفا بستر عورت رواست وباید که رسن برازار نبندد که مکروه است واگر بندد بروی

چیزی نه **کما فی النخبه** • واولیتر آنست که دوش را بچادر پوشد وبعضی از زیر

مغز است

۱۷۳

بغل راست بر دوش چپ انداخته این آن وجداست والا سراویل وپیراهن را بعد از شق ازار

وچادر کند • وخوشبوی مالد بر صحیح واگرچه اثر او بعد از احرام باقی ماند • ودو رکعت گزارد در اولی

کافرون ودر دوم اخلاص • وبعد از کافرون ربنا لا تزغ آیه خواند وبعد از اخلاص ربنا

آتنا من لدنک آیه **کما فی الظهیریة** • وبعد از فراغ گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی

وتقبله منی واکتفا بنیة دل بسنده است اما لفظ فاضلتر • وتلبیه کند باواز بلند بنیة حج لبیک

اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان بکسران بر صحیح • وزن بلند نگوید • واز ین کم نکند • واز ود

رواست • وخطاب لبیک اول بحق تعالی است یا برسول یا بخلیل علیهما السلام وذا الله

گویند که وی بعد از بناء کعبه مامور شد بخواندن مردم بس بر ابو قبیس درآمد وخواند

آن اواز را بفرزندان آدم علیه السلام در پشت پدران ورحم مادران شنوانید که

توفیق یافت بجواب یکبار وی یکبار حج کرد وهمچنین دکیه که نیافت او را میسر نشد •

اگر گویند دریک کلام خطاب با دو کس روا نه گوییم اینجا او عطف محذوف است

ای لبیک واللهم واین رواست چنانچه در علیک وعلیک السلام لیکن در حنفیه

گفته که در همه خطاب با خدا است واگرچه در جواب خلیل است که وی بامر خدای تعالی

خوانده • ورکن تلبیه است بانیة التفا بر یکی رواست • واگر گاه تلبیه نیة حج یا عمره نکرد دهر که

خواهد آغاز دمادام که طواف نکرده وچون یکبار طواف کرد از عمره افتاد **کما فی الظهیریة**

فلازم نیست که تلبیه گوید بلک هر لفظی که دلالت کند بر تعظیم چون سبحان الله ولا اله الا الله

واگرچه بفارسی گوید • وبعد از تلبیه دعا کند بمغفرت ورضوان وازادی از نیران ما فی

الجنة • وچون احرام بست برهیز کند از رفث ای ذکر جماع ودواعی او واز فسوق

ای خروج از حدود شریعت • واز جدال ای خصومت سخت با یاران ومکاریان وخادمان

واز کشتن صید بری آنکه توالد او در غیر آب باشد • اما کشتن آبی رواست • واز اشارت

در حضور بقتل صید واز دلالت در غیبت بر وی • واز استعمال خوشبوی در روغن در تن

یا جامه • ومکروه است بوییدن خوشبوی وریحان وثمار خوشبو • واز قطع ناخن

خود کیرد یا بغیری گوید یا از غیری کیرد • وباک نیست بکوفتن منکسر که بر نیند از دو اکه

سترروي وسر اما زن سرخود را بپوشد وروي کشاید و اگر زن بر روي خود پرده کند که

بروي از روي او دور بود روا بود بلکه از نهایه گفته که این واجب است و از غسل سر وریش

بخطمي وزیت اما اگر بصابون یا حرض یا آب خالص شوید بوي چیزي نه با جماع

و از کوفتن موي ریش و سر و باید که گاه پختن نان احتیاط کند تا آتش موي

دست او را نسوزد و از پوشیدن جامه دوخته بر وجه معتاد اما اگر پیرهن و سراویل

را بطریق چادر و ازار پوشد بوي چیزي نه و از پوشیدن موزه مگر چون نعلین را

نیابد پس باید که از زیر شتالنک ببرد و بپوشد اما زن را پیراهن و موزه روا است

و از جامه رنگین بزعفران و حنا و اسبرک و آنچه او را بوي خوش باشد و در وسمه خلاف است

مگر بعد زوال خوشبوئي بغسل یا بخلق یا بمرور ایام نه از اغتسال بوجهي که ریم از تن

زایل نشود و نه از استظلال بمحمل و بخانه که متمکن باشد از سنگ یا ملده یا صوف

یا وبر و نه از شد همیان و منطقه در کمر و تلبیه بسیار کوید در اسحار و بعد از

فراغ نماز و نفلها و گاه بر آمدن بر بلندي و فرود آمدن در حضیض و نزدیک

تلاقي حجاج سوار باشند یا پیاده و هر بار که از خواب بیدار شوند و اصل آن آنست

که تلبیه چون تکبیر نماز است پس چون از حالي بحالي انتقال کند کوید و چون بمکه در آید

اول بمسجد حرام رود و از جانب مشرق از باب بني شیبه و چون بیت الحرام

او را در نظر آید تکبیر و تهلیل کوید و دعا کند • گفته اند که چون نظر بجمال کعبه افتد

دعا مستجاب است و توقیت نکند در دعا که رقت دل میرد پس توجه کند بحجر اسود

و دست بردارد چون نماز و باطن کف بجانب او کند و تکبیر و تهلیل کوید پس ارسال

کند • پس استلام حجر کند اگر تواند بي ایذا و الا عصا و مثل او بحجر مالد و او را بوسد

و بباطن کف اشارت کند مکبرا مهللا محمدا مصلیا بعده کفین خود را بوسد اما

زن نزدیک بحجر نشود مگر در خلوت بعده چادر از زیر بغل ایمن بکشد و هر دو طرف

بر کتف افکند و بطواف قدوم آغاز از ایمن خود بجانب در کعبه اي ملتزم نه

بجانب رکن یماني که مکروه است و بروایتي اعتبار ندارد و هفت بار بگرد خانه میاید

کرد از وراي حطیم • و در سه اول رمل کند اي سرعت در مشي و تحریک منکبین چون مبارزان

و در باقي با وقار باشد و رمل کند • هر یکي از آن سه از حجر تا حجر و در غلو در ریک کند قبحن

لاه باید رمل کند و اگر در آن سه رمل فراموش کرد بعده یاد آمد رمل نکند و بروي چیزي نه

و همچنین اگر در هر چهار باقي رمل کند • و در حال طواف قرآن نخواند و دعا کند

و بآهسته بذکر حق تعالی • و هر بار که بحجر گذرد استلام و ذکر مذکور بجا آرد •

و استلام رکن یماني در ظاهر روایت حسن است • و از امام محمد آمده که سنت است •

اما رکن عراقي و شامي را استلام نکند • و ختم کند طواف را باستلام • بعده بمقام

خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام دوگانه گزارد • و در غلو جاي دیگر از مسجد

گزارد و در خارج نیز روا است • بعده دعاء عام کند • و این نماز واجب است

و بروایتي سنت • و بعده باز استلام کند و آب زمزم نوشد از هر دري که خواهد

و اولیتر باب بني مخزوم است • بعده بصفا بر آم براید تا خانه عاید و استقبال

کند بخانه • و حمد و صلوة و تکبیر و تهلیل و تسبیح بسیار کوید • و دست بردارد و دعاء

ذاتي کند • و تلبیه کوید و فرو آید و بجانب مروه بوقار رود و سوار نشود و چون

ببطن وادي رسید میان دو کوه سعي کند بقدر بیست و پنج آیت برود پس بر مروه

بر آید و کند آنچه بر صفا کرده از استقبال و ذکر این یک شوط شد • باز از مروه فرو آید

و در بطن وادي سعي کند و بر صفا بر آید و کند آنچه اول کرده این دو شوط شد و همچنین

هفت شوط تمام کند چهار از اینها سعي صفا • و سه از اینها سعي مروه و اگر از مروه

آغاز د چهار را از نو شود و سه از صفا پس بر صحیح یک سعي اعاده کند • اما زن

سعي نکند • و بر میلین بر نشود • مگر در خلوت • و بعد از سعي بمسجد در آید و دوگانه

گزارد • و در مکه مقیم شود و از محظورات احرام بپرهیزد و روا است که طواف نفل

در میان کند پس از و دوگانه گزارد اما سعي و رمل نکند • پس بعد از ظهر سابع

ذي الحجه خطبه خواند بي جلسه • و در آن تعلیم مناسک کند از کیفیت خروج بمنا و مکث

و نماز در و خروج بعرفات و وقوف و افاضه پس نماز فجر ترویه بمکه گزارد و بعد

طواف

از نماز و بروایتی بعد از طلوع آفتاب بجانب منا می آید • و نزدیک مسجد خیف جای
گیرد و شب آنجا ماند و فجر عرفه در تاریکی گزارد • و بعد از طلوع آفتاب بجانب عرفات
رود و ذکر راه بمنار وا بود یا اسارة • و بر راه مقام نکرده با جماعت ظهر نرسد بعد از زوال
وضو کند یا غسل و این فاضلتر • و امام بر منبر نشیند • و بعد از بانگ نماز دو خطبه خواند
با جلسه و مناسک تعلیم کند از وقوف بعرفه و مزدلفه و رمی جمار و حلق و طواف
زیارت • و در خطبه تلبیه نگوید • و بعد از فراغ ظهر و عصر گزارد بیک اذان و دو اقامت و فصل نکند
بسنت که مکروه است • والا اذان برای عصر اعاده کند در ظاهر روایت • و امام از برای
جمع احرام و جماعت با امام یا نایب شرط کرده • پس منفرد جمع نکند و عصر در وقت گزارد •
و صاحبین جماعت شرط نکرده • و این هر دو نماز بمنزله یکی است پس بظهور فساد ظهر عصر نیز
اعاده کند و اگر چه آن درین نبود • بعده توجه کند بموقف اعظم و نزدیک جبل رحمت است
مستقبل قبله و عرفات موقف است کلها مگر بطن عرنه و حمد و صلوة و تکبیر و تهلیل و تلبیه ساعة
بساعة گوید و دعاء عام کند • و باید که امام سوار باشد و قوم در پس او مستقبل و مستمع • کذا
فی الهدایة • و باید که عامه دعاء او این باشد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له
الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون اللهم
اجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و فی سمعی نورا اللهم اشرح لی صدری و یسر لی امری اللهم انی
اعوذ بک من وساوس الصدور و شتات الامر و فتنة القبر • اللهم انک قلت ادعونی استجب
لکم وانت لا تخلف المیعاد • اللهم هذا مقام المستجیر بک العائذ من النار فاجرنی من النار
بعفوک وادخلنی الجنة برحمتک • اللهم اذ هدیتنی للاسلام فلا تنزعه منی ولا
تنزعنی منه حتی تقبضنی وانا علیه وفقنی لما افترضت علی واعنی علی طلب رضاک
واداء حقک واجعلنی من اعظم عبادک نصیبا من خیر تقسمه فی هذه العشیة
بین عبادک الصالحین من نور تهدی بها او رحمة تنشرها او رزق تبسطه او ضر تکشفه
او بلاء تدفعه او فتنة تصرفها اللهم آمن روعتی واستر عورتی واقلنی عثرتی
واقض عنی دینی واغفر لی ولوالدی وقرابتی واحبتی اللهم انک دعوت

الحاج

الی الحج و وعدت المغفرة علی شهود مناسکک وقد اجبناک ولکل وافد
جایزة فاجعل جایزتی فی هذا الموقف ان تغفر لی ذنوبی وتؤتینی فی
الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنی عذاب النار هذا فی الظهیریة
والبرجندی وحصن الحصین • و بعد از غروب بمزدلفه رود با وقار
و آرام • و مردم نیز با امام آیند بی تقدیم و تاخیر لیکن اخیر از زحام رعایت
چون از حدود عرفه تجاوز نکنند • و عشائین را در اول وقت عشا گزارد بیک
اذان و اقامت • و در میان نفل نگزارد و بچیزی شغل نکند • والا برای عشا اقامت گوید •
مغرب در عرفات یا در راه گزارد اعاده کند تا فجر و پس از وی اعاده واجب نه
و نزدیک امام ابی یوسف اصلا اعاده نکند لکن اساءة و اینجا برای جمع احرام و جماعة
و امام شرط نیست • لیکن ازد وضم گفته که نزدیک امام امام شرط است در جمع عرفات
و نزدیک صاحبین نیز • و بعده فجر بغلس در تاریکی گزارد پس بمزدلفه استد
و حمد و صلوة و تکبیر و تهلیل گوید • و دست بآسمان کند و گوید اللهم هذا جمع اسالک
ان ترزقنی فیه جوامع الخیر کله • اللهم رب المشعر الحرام و رب الرکن والمقام
و رب البلد الحرام • و رب المسجد الحرام و رب الحل والحرام اسالک ان تبلغ روح
محمد صلی الله علیه وسلم منی السلام • اسالک بنور وجهک الکریم ان تغفر ذنوبی
و ترحمنی و تجمع علی الهدی امری و تجعل علی التقوی زادی و ترزقنی والی
الجنة مآلی وهب لی رضاک عنی فی الدنیا والآخرة • یا من هو خیر کله واصرف عنی
الشر کله اللهم حرم لحمی و عظمی و شحمی و سایر جوارحی علی النار برحمتک
یا ارحم الراحمین گویند که پیغامبر علیه السلام در شب مزدلفه دعا کرد بمغفرت امت جبرئیل
علیه السلام آمد و گفت که پروردگارت سلام میرساند و میگوید که بخشیدم همه اهل
مظالم را بعد از فجر دعا کرد بمبالغه بسیار حکم آمد که این نیز بخشیدم پیغامبر
علیه السلام تبسم کرد پرسیدند فرمود دیدم که شیطان گریخت و خاک بر سر کرد پس بلال
رضی الله تعالی عنه فرمود که ندا کند که حق تعالی از همه درگذشت کذا فی الحمیدی

بمزدلفه
عزدلفه

عفوا للغة

بمزدلفه کلها موقف است مگر بطن محسّر و بعد از روشنائی قبیل از طلوع
بمنا آید • و رمی جمرهٔ عقبه کند سوار باشد یا پیاده و متوجه شود بجمره و کعبه
را از یسار خود کند و منا را از یمین خود و دستها را تا بحدیکه بیند بردارد و هفت
سنگریزه را از اسفل وادی بجانب اعلا بیندازد از بالاء حاجب ایمن خود
هر بار تکبیر گوید بسم الله والله اکبر اللهم اجعله حجا مبرورا و ذنبا مغفورا و سعیا
مشکورا کما فی البرجندی • و وقت مستحب این رمی از طلوع آفتاب
تا قبیل زوال است و رواست بعد از طلوع فجر این روز و همچنین اگر بعد از طلوع
فجر بعد زوال تا ما قبل فجر ثانی نحر می کند روا بود با کراهة و نزد مگر از جنس
زمین باشد چون طین و مدر و یا هوت تر زن و تر كما في الظهيرية • و
مقدار او مقدار نواة است و اگر کمتر یا کلانتر از و بود غیر مستحب باشد و باید
که مغسول باشد • و سنگریزه از هر جا که خواهد گیرد مگر از سنگریزها مرمیه که مکروه
كما في الظهيرية • و از ابن عباس آمده رضی الله تعالی عنهما هر که حج او
مقبول است سنگریزه او بردارند و الا همانجا گذارند و از ینجاست که آنجا
جمع نشده از هفت هزار سال بار مگر مقدار پنج بار • و باید که مسافة میان
رامی و مرمی مقدار پنج گز باشد یا اکثر و اگر نزدیک استد و سنگریزه را بید
بنهد روا نبود • اما طرح او روا بود لکنه اساء لمخالفة السنة • و جائی است
که محل وقوع بینداگر سنگریزه قریب از جمره افتد روا بود • و اگر دور افتد نه و اگر
بر پشت مردی یا محملی افتاده قرار نگرفت و در میان وادی افتاد روا بود و در کیفیة
رمی اختلاف است بقوطی سنگریزه را پیایهام نهد و باری خواهد از مسبحه و
او را بطرف ابهام و مسبحه بگیرد لیکن مختار مشایخ بخارا هر کیف که خواهد زند و اگر
از بالاء وادی اندازد ترک افضل بود کما فی الهدایة • و اگر آن هفت
سنگریزه را بیک دفعه بیندازد محسوب نباشد مگر از یکی • و اگر بجای تکبیر تسبیح
یا مانند او بگوید روا بود زیرا که مقصود ذکر خدا است • و قطع کند تلبیه را باول

رمی این

رمی از این هفت پس صحیح و بعد از رمی آنجا برای دعا نه استد و منزل آید پس ذبح
کند اگر خواهد پس سر تراشد یا قصر کند ای از موی سر بقدر انمله گیرد و آن احب است
این انگاه است که بسر او قرحه نباشد و الا پس این حلال شود • و عادم موی را اجراء
موسی بقوطی واجب است و هو مختار الخلاصة • و بقوطی مستحب • و عادم حلق
یا موسی محض و زینت وی بعد از ایام نحر خون دهد • اما زنان قصر کنند • و این زمان
او را همه محظورات احرام حلال شود مگر جماع و دواعی او پس بمکه آید و طواف زیارة
کند در روزی از روزهای نحر بگیغ که گذشت • و رمل و سعی نکند اگر در طواف قدوم
کرده باشد و الا کند • و تاخیر این طواف از این سه روز مکروه تحریم است • و دم واجب شود
نزدیک امام بخلاف صاحبین • و اگر در شب طواف کند مجزی بود و اکنون زن نیز حلال شود
پس باز بمنا دود و شب بمکه نکند و نزد در راه که درین ایام بیتوتة در غیر منا مکروه است
و بعد از زوال آفتاب از ثانی نحر تا غروب استحبابا و تا با آخر شب جوازا سه جمره زند
آغاز کند از جمره متصل مسجد خیف پس از جمره متصله باین پس جمره عقبه
زند و این هر سه جمره هفت کرة زند و بهر یکی تکبیر گوید • و مستحب است که بعد از اولی
و وسطی رو بقبله کند و با آسمان دست بردارد تا دوش و بعد از حمد و درود
دعا کند • و این وقوف بمقدار بیست آیة است • و در پس عقبه نایستد از برای
دعا • و همچنان در ثالث نحر سه جمره زند و همچنین در روز رابع اگر آنجا ماند
و ماندن خوبتر است و اگر غائد و قبل از فجر برامد رمی این روز ساقط شد
اما بعد از فجر بر آمدن بی رمی روانه • و اگر درین روز قبل از زوال رمی جمار
کند نزدیک امام روا است بخلاف صاحبین اما در آن دو روز بمشهور از امام
روانه • و بروایتی از امام رواست لیکن بعد از زوال افضل است • و هر رمی
که پس او رمی است آوردن به پیاده فاضلتر است که پس او دعاست و الا سواره
و مکروه است که متاع خود را پیش از خود بمکه فرستد و خود برای رمی بمنا ماند
و بعد از فراغ بمحصب فرود آید و اگرچه ساعتی و این سنة است بر اصح و آنجا

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 7

فتوای برهنه

فارسی

E 254

1920

180 (63)

E 254

Nāṣir al-Dīn Muḥammad Manyā'ī (   ): Fatāwā-i barahnah.
Legal decisions, after the Ḥanafī school. Clear Indian naskh,
rubrications. Boards. Foll. 271; 12¼" x 6½"; 22 lines to the page. 18th
century. (Lithographed at Lahore in 1872 and Lucknow in 1874.)
Persian.

...nah.

... ge. 18th

... now in ...74.

hnah.

ge. 18th
1874.

ذکر فی غایة التحقیق و نهایة الدقیق النذور التی یاتی الناس علی قبور الصالح فتوحق تور یثهم نحت الاطرف علیهم لاعاغرهم و لا یعفون بعضهم علی بعض الا بالعلم و التقوی فان لم یوجد من اولادهم احد تقرف علی خدمت قبورهم وان لم یکن علی قبلهم خدمت فعلی فقراء المالکی [illegible] هو المختار ۱۲ عمدة الحکام فی باب العاشر

و فی التنفیة فلیس ان تنکر علی من تقلیده مجتهدا او اجتح دلیلا ۱۲ عمدة الحکام عنه

و فی المغمرات التقلید جعل ما یدعی له قلادة فی عنقه من غیر دلیل و هو ان یتبع الجاهل العالم و تبعه معتقده علی سبیل الجزم من غیر تردد و اذ نا اسلام

و فی الکشف شرح المنار التقلید عبارت عن اتباع غیره فیما سمعه منه علی تقدیر انه محق بلا نظر

عمدة

...nah.

...ge. 18th

...74.

تحية
في فتاوى الشهيد رفع اليدين بين يدي الكبراء عند العطية مباح لان هذا
فلا يكون بدعة قالوا ظهر هذا الفعل في زمان نبي صلى الله عليه وسلم من اصحابه
رضي الله عنهم اجمعين كذا في جامع الفتاوى ولا بأس برفع اليد ووضعها عند
راسه بين يدي الكبراء عند العطية وقيل هذا بدعة ولا شبهة به يعلى انه
ليست بدعة لان هذا التحية وقع في زمان سليمان ابن داؤد عليهما السلام وفي زمان
نبينا صلى الله عليه وسلم لانه قد احدث من اصحاب النبي بين يدي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاستحسنه النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه والتابعون رضي الله عنهم اجمعين
وعمل هذا الى يومنا وهذا وفق الرواية بالاتفاق كذا في المحيط
وروى ان المتقدمين كانوا يستحسنون لهذا الفعل وكانوا يعلمون لابنائهم
ويوصون اليهم في اداء وقت بين يدي الكبراء اي الملوك والسلاطين وغيرها
لانه ادب متفق عليه وبه ناخذ ١٢ فتاوى جامع المتفرقات من عينه من باب
في فصل فيما يكفر وفيما لا يكفر ١٢

ان قرض بيه الف درهم واحد يعار بجا لكل الف درهم ثم المقرض يطلب لونه ادى سقرض

للمستقرض ان باخذ هذا الربح بالاجماع سواء كان ملك اوغير مالك فايما لان رد علته الشرع فرض

للمستقرض اذا ادعى ايفاء القرض وانكر القرض

يحلف المقرض ١٢ فصول عمادى

اذا ادعى على ولد الكبير انه يوذيني ويشتمني

فللقاضي ان يعزره بمجرد القول والدعوى

لان الاب عطوف على الابن والغالب كالمتحقق فيكون

صادقا في دعواه له عبادي [illegible] في ادب القاضي

باب ادب القاضي

منه الربوا فلا خير ان يحكم

منه الوفي او نبي و منه ١٢ محيط

ولكن علماء المتقدمين والمتاخرين

اخذ على تحريم الربوا وان استحلاله

كاستحلال الزنا ٥ محيط

المبيع اذا احتاج الى العمارة فالبائع

جامع الفتاوى

رجل یاغتاب اهل القریة لم تکن غیبة لانه یعنی قوما معروفین رجل یصلی الناس بالید واللسان لا غیبة ان ذکر بما فیه وان اعلم السلطان لیزجره عن ذلک لا اثم فیه وذکر مساوی اخیه المسلم علی وجه الاهتمام لا باس به وفی فتاوی سیل القضاة لم یکن غیبة انما الغیبة ان یذکره علی وجه الغضب یرید به السب رجل اخذ بکنة لیتخذ فیه نارا او بیعة او کنیسة او یاخذ الخمر فیه لا باس به وکذا فی کل موضع تعلق المعصیة بفعل فاعل مختار وهذا فی السوق لا فی الامصار فانهم یمنعون عن احداث البیع والکنائس فی الامصار قال ابو القاسم هذا فی سواد الکوفة فاما فی بلادنا یمنعون فی السواد ایضا وفی الحمع استماع صوت الملاهی کالضرب بالقضیب والصنک والبربط والمزامیر ونحوها حرام شرعا لان اصول بهذه الاشیاء من دواعی الشیطان ۵ حسب المفتین من عین النخبة کتاب الکراهیة

والنفقة ودعوی الزوجیة بدون النکاح لا ینعقد النکاح بدون ایجاب والقبول بشرط الشهادة ۵ کفایه

وذکر فی التجنیس الاستیجار لحفر القبر جاز لان القبر بمنزلة السکنی ویجب الاجر من جمیع المال لانه من الحوائج الاصلیة
وطلب الجنازة اثم بجر غیره ... لان الحل ... والتجهیز وغسل المیت حل له اخذ الاجرة

اظهر الکفر فی بلدهم واجازه الامام والحاکم صار مرتدی
لا یجوز الجمعة ذکر البلد وهذا بالاجماع ۵

ثم قال الفقیه ابو اللیث ... ذکر ابو یوسف ... مقدار میل او میلین ... الجمعة لانه فنا المصر ...

اعلم ان الشیخ قاسم قال فی شرح درر البحار ان النذر الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصلحاء
ویرفع ستره قائلا یا سیدی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی فلک من الذهب او الفضة
او الطعام او الماء او الشمع او الزیت کذا باطل اجماعا لوجوه منها ان النذر للمخلوق لا یجوز ومنها ان المنذور
له میت والمیت لا یملک ومنها انه ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الحق سبحانه واعتقاده هذا کفر نعم لو قال
یا الله انی نذرت لک ان شفیت مریضی ونحوه ان اطعم الفقراء الذین بباب السیدة نفیسة ونحوها واشتری
حصیرا لمسجدها او زیتا لوقودها او دراهم لمن یقوم بشعائرها مما یکون فیه نفع للفقراء فذکر الشیخ انما هو
محل لصرف النذر یجوز لکن لا یحل صرفه الا الی الفقراء لا الی ذی علم لعلمه ولا الی حاضر الشیخ الا ان یکون
داخل الفقراء واذا عرف هذا فما یؤخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی ضرائح الاولیاء تقربا
الیهم فحرام باجماع المسلمین ما لم یقصد صرفها للفقراء الاحیاء قولا واحدا وقد ابتلی الناس بذلک لا سیما
فی مولد الشیخ احمد البدوی وقد قال الامام محمد بن الحسن الشیبانی لو کان العوام عبیدی لاعتقتهم واسقطت ولائی
وذلک لانهم لا یهتدون فالکل بهم یتغیرون ۵ کذا فی ... شرح کنز الدقائق فی آخر باب الصوم فی فصل النذر

للتلميذ والاستاد فالامر فيهما سيما
حق لان المحتشم هو الاستاد المفيد
علم من حيث للدين ولا اخرهته لعالم لا يعمل
بعلمه فلدان يعامله بموجب علمه الذي
يعلم منه ١٢ من احياء العلوم من كتاب الامر
المعروف ... اول ...

وفي الفتوى المسعودية وتقبيل اقدام
غير الوالدين لا يجوز لانه حرام فمن
استحله كفر ووضع اليدين على الاقدام
بدعة سواء كان على الوالدين او غيرهما
ووضع الخد لا يجوز ٥ جامع المتقدم

وسئل عن مسلمين احدهما فقيه والاخر جاهل يشربان الخمر ويزنيان قال الجاهل والعالم في وجوب الاحكام والحدود سواء قال الله تعالى الزانية والزاني
من غير فصل وليس على الفقيه زيادة حد ما يجب على الجاهل وللفقيه منهما فضل درجة لفقهه لانه قد يعلم الفقه وربما يعمل بسائر الطاعات بالعلم
وهو مع ذلك يتعاطى بالاجل والجاهل يتعاطى المحرمات ولا يعمل شيئا من الطاعات وما يعمل الفقيه وذكر خلف بن ايوب انه قيل له هؤلاء الذين يختلفون
اليك يفعلون ويعقلون قال خلف او يعقل مثل هذا غيرهم قالوا نعم قال فهو خير منهم ووقعت الزلزلة في زمن خلف فامر اصحابه بالدعاء
وقال لهم خيركم خير من خير غيركم وشركم خير من شر غيركم ٥ من فتاوى حاوي القدسي في كتاب الحدود في اخر الفصل الذي ليس فيه نفسه

ولا يجوز للمريض ان يقضي بعض الغرماء دون بعض سواء كان ذلك في المرض
او في الصحة لان حق الكل يتعلق بماله على اعتبار الموت سواء كان اثبات التعلق على البعض
ابطالا لحق الباقين فلا يجوز الا ان يكون المستقرض في مرضه الغار وقبضها او اشترى شيئا بمثل قيمته
وقبضه ثم قضى القرض ونقد الثمن ما اشترى فان ذلك يجوز على الغرماء لان ذلك ليس بايثار ولا ابطال
حق لانه حصل في ملكه مثل ما نقده وحق الغرماء يتعلق بمعنى التركة لا بالصورة ٥ فصوليعادي من نفقة كتاب الاقرار
الفصل ٣٣

سنت است دیگر همسایگان مرده را و خویشان دور تر و بیگانه اهل مرده را اگر چه در مصیبت باشند طعام
... که رسول صلی الله علیه وسلم چون خبر کشتن جعفر بن ابی طالب رسید گفت اصنعوا لآل جعفر طعاما فانه
... امر لیشغلهم کفت اصنعوا طعاما بسازید آل جعفر را که این زمان مشغول اند آمده است ... ۲ ...
من عینی الشرح

... در ملک خراسان و در زمین عرب و در ملتان چنان رسم نیکو است که روز سیوم طعام و شربت و انواع
میوه موجود میکنند چون مردمان از زیارت باز گشتند همه را در منزل و مقام خویش می آرند بروح مرده طعام و میوه و خرما
... هند و خود میخورند این بر نهج سنت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و علاء الدین است قطب العالم باز در این محل فرمود
که در هندوستان رسمی زشت و قبیح افتاده است اهل مصیبت گرسنه می باشند و مرده را انتظار ...
... این نوع مستحسن نیست بلکه این چنین شاید چون از حظیره باز کردند طعام و شراب برای ایشان از
و قدرت مهیا کنند خلق خود را و کسانی که موافقت با وی کرده اند بروح مرده بد هند کاین مشروع و فعل
کرده باشند هذه سراج الهدایة من غنیة باب دوم در احکام روایت فقیه گل

سوال بادی که از دهن و بینی آید ناقض وضو نیست و بادی که از دبر بیرون آید ناقض باشد جواب بادی که از دهن آید گذر وی از دل است و آن کان ایمان است و انکه از دبر بیرون آید گذر وی بر پلیدی است پس پلید است کذا فی الزندویسی ۵ نافع المسلمین جعفر

آنچه رائی از آنحضرت پناه صلی الله علیه وسلم
در خواب شنود از احکام بدان عمل نکند زیرا که مقصود
برای شک در روئیت بلکه از برای آنکه ضبط

درحریت شد ابعاد الدنیا اربعه السبت و ان کان و ان کان ... و السوال و ان کان
... از دیدن و ضمان بکنند و دزد را ... و بادیه
... اللهم بارک فیه ... عجیبه

گوید کان ... العین ... نافع المسلمین

... و در دعا بکرد
... نشستن و دعا بعض

... علیه السلام ...
... فی الصحیح ... عبد الرحمن ...
... علیه السلام ...
... ان اعلان النفس ...

دل ... زن ... جواب ...

سوال ولد ... بر تابوت میت ... جواب ...

ومما فرع الاصل لا اجر علی الوکیل بالاعتاق والتدبیر
والکتابة والهبة منه فلان والبیع منه وطلاق فلانه
وقضاء دین فلان اذا غاب الموکل ولا یجبر الوکیل بغیر
اجره علی تقاضی الثمن وانما یحیل الموکل ... الاشباه والنظایر

ولا یجبر الوکیل بدین موکله ولو کانت وکالته عامة الا اذا ...
ولا یوکل الوکیل الا باذن او تعمیم تفویض الا الوکیل بقبض الدین ...
یرویان اقرار المدیون بالوفاء ... اشباه النظایر ... الوکالة

لا یعتمد علی الخط ولا یعمل به فلا یعمل بمکتوب الذی علیه خطوط القضاة الماضین
لان القاضی لا یقضی الا بالحجة وهی البینة او الاقرار او النکول کما فی وقف الخانیة
الاشباه والنظایر ... کتاب القضاء

... صلعم ... کرده ...
... بعضی ... بجهل و علما ...

... اجره ... درهم ...

باب اول در ایمان و درین باب سه فصل ست ۲ فصل اول بدانکه ایمان آوردن ۲ فصل دویم بدانکه
در فقه اکبر گفته ۱۰ فصل سیوم در حافظه گفته ۱۲ باب دوم در احکام شریعت و درین باب ده فصل ست فصل
اول احکام شریعت ۱۳ فصل دویم بدانکه فرض دو نوع ست ۱۴ فصل سیوم بدانکه احکامی که ایشانرا بوجوب یاد کرده اند
۱۶ فصل چهارم بدانکه یکی از سنن موکده ۱۷ فصل پنجم بدانکه مستحب ست ۲۷ فصل ششم بدانکه مباح ست ۳۰ فصل
هفتم بدانکه مکروه ست ۳۱ فصل هشتم بدانکه حرام بر دو وجه ست ۶۳ فصل نهم در حدود و تعزیر فصل
۶۶ باب سیوم در نماز درین چند فصل ست ۶۶ فصل اول بدانکه نماز پنج وقت فرض
۶۶ فصل دوم در معرفت اوقات ۶۸ فصل سیوم در طهارت تن ۸۷ فصل چهارم در طهارت جامه و جای
۹۲ فصل پنجم بدانکه ستر عورت ۹۳ فصل ششم بدانکه یکی را اصابت عین رفته شرط ست ۹۴ فصل هفتم بدانکه
نیت بدل فرض ست فصل هشتم بدانکه اذان سنت موکده ست ۹۵ فصل نهم یکی از فرایض نماز عدلیه ست ۹۷
۱۰۰ فصل دهم یکی از واجبات نماز ۱۰۲ فصل یازدهم چون خواهد که نماز شروع کند ۱۰۴ فصل دوازدهم مستحب نماز
۱۰۷ فصل سیزدهم در انچه ناکردنی ست مکروهی یا حرام ۱۱۲ فصل چهاردهم در انچه نماز را شکند ۱۱۵ فصل پانزدهم در

۱۲۸ ۱۲۱ ۱۱۷

زلة القاري فصل شانزدهم جماعة سنة موکده ست فصل هفدهم در وتر و نوافل فصل هژدهم در وظائف

۱۴۰ ۱۳۵

ملوین فصل نوزدهم در ادراک فصل بستم در سجده سهو فصل بست یکم در سجده تلاوت فصل

۱۵۹ ۱۴۸ ۱۴۷

بست دوم در ادراک فریضه فصل بست و سوم سافرت فصل بست و چهارم در جمعه شرط وجوب

۱۵۶ ۱۵۲ ۱۶۰

فصل بست و پنجم در عیدین فصل بست و ششم در جنازه باب چهارم در زکوة و درین

۱۶۳ ۱۶۱

باب دو فصل ست فصل اول در نصاب شتر فصل دوم مصدق زکوة و صدقه فطر و کفارت و نذر

۱۶۷ ۱۶۵ ۱۶۴

باب پنجم در بیان صوم درین باب ششش فصل ست فصل اول شکننده روزه فصل

۱۷۰ ۱۶۹ ۱۶۸

دوم در اندر صام سال معین فصل سوم شک افتاد در عرفه فصل چهارم پیر فانی فصل پنجم بابکی

۱۷۲ ۱۷۱

شنبت مسواک تر و خشک فصل ششم در اعتکاف باب ششم در حج درین باب دو فصل ست

۱۷۶ ۱۷۴ ۱۷۲

فصل اول چون خواهد که حج رود فصل دوم محرمان چهار نوعه اند باب هفتم در نکاح درین باب

۱۶۱ ۱۸۰ ۱۷۹

هشت فصل ست فصل اول نکاح محرمات فصل دوم نکاح حره مکلف فصل سوم ولی عصبه بزبر

۱۸۴ ۱۸۳ ۱۸۱ ۱۶۱

فصل چهارم اعتبار کفو فصل پنجم اقل مهر فصل ششم نکاح بنده و مکاتب فصل هفتم

۱۶۴

واجبست تسویه فصل هشتم در اعتدال سنة موکده ست باب هشتم در طلاق و درین باب

۱۹۱ ۱۹۰ ۱۶۹

پنج فصل ست فصل اول شرط صحت تعلیق فصل دویم در طلاق رجعی فصل سیوم در ایلاء فصل

۱۹۳ ۱۹۲ ۱۹۱

چهارم در ظهار فصل پنجم در عدة طلاق باب نهم در اعتاق و درین باب

۱۹۴ ۱۹۳ ۱۹۳

سه فصل ست فصل اول در تعلیق عتق فصل دویم در ام ولد فصل سیوم در کتابة

۱۹۵ ۱۹۴

باب دهم در ایمان درین باب دو فصل ست فصل اول حلف بخدا تعالی

۱۹۷ ۱۹۶ ۱۹۶

فصل دویم نظر کند باب یازدهم در بیع و درین باب نه فصل ست فصل

۲۰۰ ۱۹۹ ۱۹۸

اول در خیار شرط فصل دویم رواست شراء نا دیده فصل سیوم خیار العیب فصل چهارم

۲۰۳ ۲۰۳ ۲۰۲

باطل ست بیع فصل پنجم احتکار قوت فصل ششم در تولیه فصل هفتم ربوا فصل

۲۰۶ ۲۰۵ ۲۰۴

هشتم صرف فصل نهم در سلم باب دوازدهم در هبه باب

۲۰۸ ۲۰۷

سیزدهم در اجاره درین باب یک فصل ست فصل اول اجیر مشترک باب

۲۱۲ ۲۱۱ ۲۰۹

چهاردهم در غصب باب پانزدهم الرهن باب شانزدهم در کفاله

۱۸۵

فصل ...

١٥

د غز بدله

لو حرى بين حرين لان الحد اذا كان له على عبد الله درهم موجل فصالحه على النصف على ان يعجل كان باطلا وعقد ربوا ... باب ابرا المطلوب بخمسمائة حتى يبطل المطلوب حقه في الاجل والاعتياض عن الاجل ربا هي بخلاف الصلح حيل الخصاف ... عن المتلف

٢١٦ ٢١٥ ٢١٤

باب هفدهم در مضاربة باب هژدهم در مزارعة باب نوزدهم در

٢١٦ ٢١٧

ذبايح و درين باب دو فصل ست فصل اول حلال نيست فصل دويم در صيد جوانى

٢٢٠ ٢١٩ ٢١٩

باب بستم در لقيط باب بست و يكم در لقطه باب بست و دويم در دعوى

٢٢٢ ٢٢١

باب بست و سيوم در شهادة و درين باب پنج فصل ست فصل اول اكر

٢٢٣ ٢٢٢

اختلاف افتد فصل دويم ساقط شود نزديك امام فصل سيوم حجة خارج فصل

٢٢٣ ٢٢٣

چهارم رواست كواهى فصل پنجم شرط قبول شهادت باب بست و چهارم

٢٣٤ ٢٣٣ ٢٢٤

در قضاء باب بست و پنجم در افتا باب بست و ششم در مناقب

افتا

امام المسلمين تمت تمام شد فهرست فتاوى برهنه بتاريخ ششم جماد الاول سنه ١٠٩٩

... تعارض الكلام لا باس به عند الحاجة ... عن غير حاجة ... خالته التكلم ... يختلف ... نسخة ... الحطاف ... في باب الاول

رب یسر ولا تعسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

حمد مر خدای جهان را که یکتاست باوصاف کمال و مبراست از سمات نقص و زوال
وصلوة بر رسول او محمد که مبین حلال است و حرام و بر آل و اصحاب او که حامیان دین اند و داعیان
اسلام اما بعد این کتابیست در مذهب شریف و مشرب لطیف امام المسلمین و زینة المتقین شمع ملت
و سراج امت امام اعظم صوفی ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه و این فقیر حقیر در اثنای این جمع
شبی می بیند که این حقیر بسعادت صحبت حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم رسیده و بشرف
مجالست آن سرور مشرف گردیده و ایشان از آن محل بخانه تشریف فرموده اند و از آن خانه دو کتاب بدست یکی از
اصحاب بجانب این فقیر ارسال نموده اند یکی بدست راست نهاده و یکی بدست چپ می گوید که بگیر (?)
و بعضه خود را مشیرًا الی ما فی الیمین و الشمال و در آن آن مخطور شد که این کتاب را بعضی نامید
مجموعه فقیر است خوشحال شدم و بیدار گشتم و این واقعه را بحضرت مخدوم العلماء و عمدة الصلحاء
و قدوة الاتقیاء و وارث الانبیاء استاذی و والدی عرض کردم فرمود شاید که بعضی عبارات از ظاهر
روایت باشد و در دل فقیر چنان بود که بواسطه عبارت پارسی که بر هیچ یکی پوشیده نماند
و این حقیر که این را پارسی کرده بود محض همین نیت تا فایده عام شود انما الاعمال بالنیات والله
علیم بذات الصدور بدانکه بنده قبل از بلوغ بچیزی از شرایع مکلف نیست اما باید را بحکم
حدیث نبوی که مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا
لازم است که فرزند نابالغ را بشرایع امر کنند در هفت سالگی و اگر ده ساله شود و بجا نیارد بزنند
و چون مکلف شود بعقل و بلوغ اول چیزی که بروی فرض شود قبل از همه طاعتها ایمان است
از آنکه شرط وجوب سائر طاعتها ایمان است جز ایمان بر دیگر لازم نشود ... گفته اند
گفته اند هر که صفت ایمان و احکام و ارکان او نداند هر عبادتی که کند از نماز و روزه و حج

درست

ایشان

درست نباشد و هر که از مرد و زن اینها را ندانند نکاح در میان روا نبود و فرزند از ایشان حرام زاده
باشد و قصابی که اینها را نداند کشته او میته باشد و خوردن از و حرام بود و امام محمد (?)
این چنین کسانی را مرتد خوانده و بلوغ غلام باحتلام باشد یا باحبال یا بانزال و بلوغ دختر باحتلام
یا بحمل یا بحیض و بفقد آن این علامات بر پانزده سالگی و فتوی برین قول است و از امام ابی یوسف
آمده رضی الله تعالی عنه که غلام بموی عانه و دختر بنهود پستان نیز بالغ شوند و ادنی مدت
بلوغ در غلام دوازده سال است و در دختر نه سال بر مختار باب اول در ایمان
و درین باب سه فصل است فصل اول بدانکه ایمان آوردن بر دو گونه است مجمل و مفصل
مجمل آن است که بدل تصدیق کنی و بزبان گویی آمنت بالله و بجمیع ما قال الله علی ما اراد
الله و آمنت برسول الله و بما قال رسول الله علی ما اراد رسول الله و مجمل را باین الفاظ
نیز گفته اند آمنت بالله کما هو باسمائه و صفاته و قبلت جمیع احکامه در تمهید امام
ابو شکور سالمی گفته که مجمل نزدیک امام اعظم بیک شهادة تمام شود که بگوید لا اله
الا الله و بعد ازین بر و واجب است ثبات و تعرف اوصاف ایمان و نزدیک امام شافعی بدو شهادة
لا اله الا الله محمد رسول الله در سراجیه گفته که ایمان مجمل بسند است در عمده
گفته که نزدیک فقها مجمل معتبر است و نزدیک متکلمین مفصل و صحیح آن است که ایمان
مفصل بیارد تا باتفاق درست باشد و لهذا امام در فقه اکبر ایمان مفصل را اختیار کرده
و آن این است که گوئی آمنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیره و شره
من الله تعالی و البعث بعد الموت یعنی ایمان آوردم بخدای تعالی که واحد است نه بعدد
و قادر است نه بجهد و حی است نه بجان گویاست نه بزبان شنواست نه بگوش بیناست نه بچشم
عالم است نه باستدلال رازق است نه باحتیال مختار است در ایجاد حکیم است در افعال ازلی
که ابتدا ندارد ابدی است که انتها ندارد لا شریک له و لا ملک الا له موصوف است
بصفات کمال متعالی است از نقصان و زوال جسم و جوهر و عرض و شکل و بعضی نیست صورت و جهت
و کیفیت و جای و ماهیت ندارد از اصل و فرع و زن منزه است بخلق و آنچه بان محتاج اند محتاج
نیست بهیچ وجه بچیزی نماند و نه چیزی بوی ماند سبحانه و تعالی شانه و ایمان آوردم بفر

که بندکان خدا ایند مطیع ومعصوم وعاقل ودرعلم وعمل وقدرة کامل روز وشب
بعبادة حق تعا مشغول اند واز شهوة وفترة بکلی معصوم اند وایشان مخلوق اند ومحتاج
بطعام وشراب وخواب حاجت ندارند وموصوف بمردی وزنی نیند وایمان آوردم بکتابهای
خدای تعالی که کلام اوست وفرستاده اوست بر پیغامبران وساخته ایشان نیند
وآنچه درینها هست همه حق است وراست وکتابی را بر کتابی فضل نیست لیکن ما مامور
بعمل کردن بقران وایمان آوردم بهمه پیغامبران که بندکان خدا ایند صادق
ناصح مطیع معصوم آنچه حق تعالی بایشان فرستاده بخلق رسانیده اند وآن
حق است ودران زیادت ونقصان نکرده اند وهیچ از سهو انکفته اند وهمه
فرزندان آدم اند علیه السلام وهر یکی احسن واعقل واکمل در عبادة اهل
زمان خود بودند همه بر یک دین بوده اند وهو الاسلام وازخوف خاتمه ایمنند
وایمان آوردم بروز قیامت که آمدنی است درآمدن او هیچ شبهه نه وایمان
آوردم باینکه نیکی وبدی بتقدیر وقضا وارادة ومشیة حق تعالی است لیکن نیکی
برضا وامر ومحبت اوست نه بدی وایمان آوردم باینکه همه خلق را فنا کند الا ماشاء الله
وباز همه را زنده کند الا ماشاء فصل دوم بدانکه در فقه اکبر کفته که خدا تعالی
همیشه بود وهمیشه باشد باسماء خود وبصفات خود ذاتیه چون حیات وقدرة
وعلم وکلام وسمع وبصر وارادة وفعلیه چون تخلیق وانشاء وابداع وصنع وفعل
وایجاد واحداث وتکوین وحادث نشده او را هیچ صفة ونه اسم همیشه عالم است
بعلم خود قادر است بقدرة خود متکلم است بکلام خود خالق است بتخلیق خود فاعل
بفعل خود وعلم وقدرة وکلام وتخلیق وفعل صفة اوست در ازل مفعول مخلوق است
وفعل او غیر مخلوق است پس هر که کوید که صفات او مخلوق اند یا محدث اند یا توقف کند
یا شک آرد کافر کردد لیکن در شرح مولانا علاء الدین بخاری کفته که یا موهم
الیه است پس اولیتر آن است که کفته شود که عالم وله علم والعلم صفة فی الازل
خالق وله خلق والخلق صفة فی الازل وحق تعا خالق بود قبل از خلق ومتکلم بود قبل

الکلام

٣

از کلام کلیم وعالم بود باشیا قبل از کون آنها واو شیء است نه چون اشیای موجود
ثابت الذات واو راست ید ووجه ونفس وکفته نشود که مراد از ید قدرت است
یا نعمت واکرچه مختار خلف است که در وی ابطال صفت است واین مذهب معتزله است
لیکن ید صفت اوست بی کیف وغضب ورضای صفة اوست بی کیف در تمهید
کفته خدای تعالی قدیم است بصفات خویش کفته نشود با صفات خویش ونکویم
که صفات او قایم اند بذات او بلک کوییم که ذات او موصوف است بصفات خویش لیکن
در حافظیه امام ابی البرکات نسفی کفته که صفات او قایم اند بذات او یعنی
مختص اند ونکویم که موصوف است بوصف بلکه بصفت ونکویم که قدیم است بصفات خود
بلکه بصفات خود وصفات خدای تعالی نه عین ذات اند ونه غیر ذات وهمچنین هر صفة
با صفة دیکر نه عین اوست ونه غیر او وعلماء سنت وجماعت کفته اند که صفات او مکرر اند
ونه معدد ونه متعدی وفاعل است بیک فعل وحی است بیک حیوة وسمیع است بیک سمع وهمچنین همه صفات او
والا لازم اید زوال اولی وحدوث دومی واین کفر است اکر کفته شود که صفات حق تعالی
همه یک صفة است یا هر یکی علاحده کوییم اختلاف است لیکن براصح همه یک صفة است
در حقیقت در بحی آمد تحت عدد تا اکر کویند حیوة وقدرة دو چیز اند یا دو عدد یا اثنان
یا غیر آن کافر شود اما باعتبار تاثیر واسماء معدد وده اند تا اکر صفتی انکار کند
یا افزاید کافر کردد وهمچنین هیچ صفة ضد ومناقض دیکر نیست پس رضا نفی سخط است ونه
ضد او وسخط نه عین رضا است ونه ضد او که رضای حق تعالی مزیل سخط او نیست ونه شاغل
از وکه شغل در صفات او روا نه ونه زوال صفت از و در حافظیه کفته که صانع عالم متکلم است
بکلام واحد ازلی قایم بذات او که نیست از جنس حروف وآواز ومنافی است سکوت
وآفت را وحق تعالی بآن یک کلام آمر است وناهی ومخبر که مرجع همه سوی اخبار است
وبقولی این تعدد بسبب اختلاف تعلقات است چنانچه در علم وقدرة این در شرح
عقاید کفته است واین عبارت مخلوق اند وتسمیه باعتبار دلالت است پس اکر تعبیر کرده
شود از و بعربیه قران باشد وبعبرانیه توریت وبسریانیه انجیل واین اختلاف است در عبارة

نزد در کلام در شهابیه قاضی شهاب الدین گفته که کلام حق تعالی نیز نزدیک
امام الوری علم الهدی شیخ ابو منصور ماتریدی غیر مسموع است که محال است
سماع آنچه آواز نداره و کلیم الله علیه السلام آواز دال بر کلام شنید نه کلام و خاص
شد باین نام از جهت ناواسطه کتاب و ملک و همچنین جبرئیل علیه السلام نیز آواز دال
شنید نه کلام حق تعالی و نزدیک شیخ ابو الحسن اشعری مسموع است بخلق حس که با
اهل سماع شنودنی حرف و آواز چنانچه رویت در آخرت بی کم و کیف و در تمهید گفته
که علماء سنة گفته اند که اونه مرکب اند و نه محدود یعنی سمیع است بیک سمع و فاعل است
بیک فعل و الا لازم آید زوال اولی و حدوث دومی و همان اکثر اکی گویند که صفات او
همه یک صفة است یا هر یکی جدا کانه کویم که بوی اصح همه یک صفة است غیر معدود در حقیقة
تا اگر کی ید الحیوة و القدرة شیان او عدد ان او غیر آن بکو اما باعتبار تاثیر و اسماء
معدود اند تا اگر کی از صفتی انکار کند یا افزاید کافر شود نامها حق تعالی توقیفی اند نه عین او
و نه غیر او و در روایت تفصیل و توفیق در اسماء چنانچه در صفة و اجماع کرده اند که نه محدود
اند و نه معدود و نه متناهیه اما اذکار و الفاظ ما محدود اند و معدود پس اسماء
باعتبار ذکر و اعیان معدود باشند و هر اسمی علاحده حق لا اقر بالله و انکر من اسماء کو
و در حقیقة همه یکی تا اگر ایمان آرد بمسمی و ذکر کند یک اسم را ایمان او صحیح باشد و هر اسم
نه عین اسم دیگر است و نه غیر او پس اگر گوید الله عبارة عین رحمن است یا رحمن غیر رحیم است
کافر شود و در شرح فقه اکبر گفته که اسماء او با جماع اهل سنة ما خوذ اند از
توقیف شرع در روایت اطلاق هیچ نامی که ماخوذ نباشد از کتاب یا سنة یا اجماع که او
موصوف است باسمائی که موصوف نیست یا چه در معنی آنها است که روا است اطلاق جواد
و عالم و رحیم نه سخی و فاضل و شفیق و در عقیده نجاح گفته که روا است اطلاق
بعضی از اسماء عربیه و فارسیه چون اسم شیء و موجود و بعضی از انها بآنکه با بینی
تاویل چون اثم نور و ید و وجه و عین و جنب و اطلاق بعضی باضافة نه بی وجه چون نجیح الله
و قاضی الحاجات و هازم الاحزاب و فارج الهم و شدید العقاب و اطلاق اسم جمیل

نامهای حق تعالی ۴

نه اطلاق اسم مطیع و مستطیع و ساکن و یقظان و عاقل و اصل اد اینها نه داخل در عالم و نه
خارج از و و نه غائب اما غیبت از خلق روا است و نه محجوب اما محتجب بتولی روا است
و در عین الاسلام گفته که اطلاق محبوب و معشوق و عاشق و ساقی و فقیه
و طبیب و جوهر و اثر و نه بینه کما فی العمدة و در عقیده نجاح گفته روا است که حق تعالی
را نامی یا صفتی باشد که خلق آن ندانند نوع منه بدانکه محبت ملائکه فرض است
و عداوة شان کفر است در تمهید گفته بعضی از ایشان رسول اند بسوی خلق چون جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و بعضی مقیم اند بطاعة و بعضی رقیب اند ببنی آدم و بعضی موکل اند بمصالح
بشر و همه ملائکه در درجه نبوة و رسالة اند و مطهر از اثام و محو ایشان کافر میشود در شرح قصص
آمالی مولانا شمس الدین قهستانی گفته که هر یکی را است مقام معلوم و عبادة معلومة متعلق
بجبرائیل القاء علوم و به تبلیغ وحی و به میکائیل اعانة ارزاق و باسرافیل نفخ صور و بعزرائیل
قبض ارواح و بیند اند عدد ایشان مگر حق تعالی گفته اند که ادمیان عشر جن اند و هر دو عشر
حیوانات بر و همه عشر حیوانات بحر و همه عشر ملائکه زمین و همه عشر ملائکه آسمان دنیا
و همچنین تا سابع و همه اندک در جنب ملائکه کرسی و همه عشر ملائکه یکی از سرادقات عرش و او
شش هزار سرادقات دارد و همه چون قطره از دریا بمقابله طایفان عرش و همه مخلوق اند
از نور چون جن از آتش نوع آخر بدانکه در تمهید گفته که کتابها حق تعالی همه کلام است و
و وحی او و تنزیل او و همه یک کلام است و کسی که انکار چیزی ازین کتب کند یا کلمه کافر شود
و فرق نیست در اینها باعتبار کلام و نه تفضیل یکی بر دیگر اما باعتبار کتابة و تلاوت تفضیل روا است
کما فی القرآن و همچنین قرآن کلام حق است تفضیل بعض بر بعض روا نه اما در حق تلاوة
و کتابة روا است کفضیلة آیة الکرسی و الاخلاص که در اینها فضیلت ذکر و مذکور است و در قصص
کفار فضیلة ذکر است بس و در الغنیة الاکبر و افضل کتب چهار اند توریت و انجیل و زبور و فرقان
و فاضلتر از اینها قرآن است و باجماع قراءة و کتابة سائر کتب منسوخ شده بنزول قرآن و اجماع
کرده اند که کلام معنی است که مفهوم می شود از تکلم و این معنی بقراءت و کتابة و سماع و حفظ یکسان
مفهوم می شود که قرآن کلام خدا است غیر مخلوق پس کسی که مخلوق گوید کافر شود و نیز

فضیلت ذکر و فضیلت مذکور

[illegible]

تا اگر نهر الغیب خوانده شود یا در نهر از مصحف نوشته شود و بعضی گفته اند

قرآن را آواز و نه حرف و نه کلمه و نه آیه و نه سوره و نه تقطیع و نه تفصیل و نه بدایة
و نه نهایة و اینها همه رجوع بقاری دارند اگر گویند که حق تعالی تکلم بقرآن بیک قراءة کرد یا بهفت
گوییم بی قراءة و بی لغت اما جبرائیل کلام او را به پیغامبر بزبان او فهم کرد و آورد بامر او و قرآن را بهفت
قراءة آورد و در شرح عقاید گفته که قرآن مکتوب است در مصاحف ما محفوظ است در قلوب
ما مقروء است بالسن ما مسموع است باذان ما لیکن حال نیست در اینها و لفظ کلام الله مشترک
است میان کلام نفسی قدیم و میان کلام لفظی حادث که معجز است و روایت نفی اسم
کلام الله از هر یکی و معنی نسبت در کلام نفسی آنکه صفت اوست و معنی اضافة در کلام
لفظی آنکه مخلوق اوست از تالیفات مخلوق نیست و این نکته معجز است و در حافظیه گفته
که سلف در متشابه بر آنند که تصدیق و تسلیم او را و تفویض کنیم تاویل او را بحق تعالی و خلف بر آنند
که تاویل کنیم بانچه لایق او باشد و قطع نکنیم آن اسلم است و این احکم و در تمهید گفته
که تاویل نزدیک معتزله واجب است و نزدیک اهل سنة جایز و اشعری و متقدمان و مشایخ
بخارا گفته اند که متشابه صفت خداست بی کیف و گفته اند که او موصوف است بصفة ید و وجه
و نزول و قدم و این مستقیم نیست که این زمان منسوخ شود نه متشابه و علماء سمرقند گفته اند که چنین
نگوییم که او موصوف است بدین صفت بل گوییم که این کلام خداست و امنا به کما اراد و این نهی
رسول اوست و آمنا به کما اراد و از امام محمد آمده رضی الله تعالی عنه امروها کما جاءت علی ما
اراد الله تعالی بها نوع هشتم در شرح لامیه یعنی آمالی گفته که پیغامبران علیهم السلام معصوم اند
از گناه صغیره بقصد و از کبیره مطلقا قبل از وحی و بعد آن و آنچه از ایشان منقول است بطریق
آحاد مردود است و اگر بطریق تواتر است او را زله و سهو گویند و ایشان پیغامبر اند
قبل از وحی و بعد از نبوت خلاف اشعری و این خطا عظیم است و در نبوة اسکندر
و لقمان و خضر و ذو الکفل اختلاف است لیکن اکثر بر آن اند که این دو پیغامبر نیند
دو و اول پیغامبران ابو البشر آدم است صلی الله علیه السلام و خاتم ایشان پیغامبر ما است
امام الانبیاء و تاج الاصفیاء و هو ابو القاسم احمد المجتبی محمد المصطفی النبی الامی
القرشی الهاشمی العربی صلی الله تعالی علیه و سلم کما یحری پس هر که بعد از دعوی نبوة کند از مدعی

معجز

١٤

٥

معجزه طلبد کافر شود کما فی التمهید اما عیسی روح الله علیه السلام بوقت
نزول یکی از امة او باشد و عمل کند بمنصوصات و مجتهدات امام ابی حنیفه رضی الله
تعالی عنه در خلاصة السیر گفته که پیغامبر ما ابن عبد الله است بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف و نام والده او آمنه بود بنت وهب بن عبد مناف و میلاد او
در عام فیل بود بوقت صبح روز اثنین ثامن ربیع الاول بوقت صبح و بعثت او بعد از چهل سال
دیگر روز بود روز اثنین ثامن ربیع الاول وی در غار حرا مشغول بود که جبرائیل
علیه السلام رسید و گفت اقرأ و بعد از پنجاه و دو سال کم از سه ماه معراج او بود
و این تا بمسجد اقصی قطعی است منکر او کافر است و تا آسمان ثابت است بمشهور
و از آنجا تا جدی که حق تعالی خواسته است ثابت است باحاد و قصه او آن است
که قبل از هجرة بیک سال در شب بیست و هفتم ربیع الاول یا رجب بوده شد فرمود
علیه السلام که در میان خواب و بیداری بودم که جبرائیل آمد و امر کرد مرا بحق
پس گفت بیا بسوی خدای خود و براق آورد دابه خلیل الله فوق حمار و دون بغل گام
او منتهی نظر او فرود شد و من بوی سوار شدم تا بمسجد اقصی رسیدم چون در آمدم
ناگاه پیغامبران و ملک را دیدم خواستم که دو رکعت نماز کنند ادام گفت که با ایشان گذار
پس با ایشان گذاردم و این امامت ارواح پیغامبران را بود کما فی السراجیة
بعده براق مرا با آسمانها برد پس دیدم آدم را در اول و یحیی و عیسی را در دوم
و یوسف را در ثالث و ادریس را در رابع و هارون را در خامس و موسی را در سادس
و ابراهیم را در سابع و این عرض ارواح بود متشکله بصورتها که ارواح انبیاء را
چون ملائکه قدرة تشکل است بصور انسان کما فی المبارق و پس بر رفتم در
میان او مقام جبرائیل و از بیخ او نیل و فرات بسوی زمین پس رفرف آمد مرا از جبرائیل
گرفت و بجانب عرش برد تمام ابر بمدد کار من استاینده مروی است که در آن شب هزار
بار خطاب شد ادن منی و هر بار ترقی کرد تا بمقام قاب قوسین او ادنی رسید
فرای ما رای و اعطی ما اعطی و چون کار انصراف شد رفرف او را گذاشت و بجبرئیل رسانید

وابن همه بتن بود در بیداری بر اصح و در رشحات نابیه گفته که پیغامبر حق تعالی را بچشم سر دید
جمهور برین است و بقولی بصحیح ندیده دل وهو مختار التمهید و هجرت او در پنجاه
و سیوم سال بود روز اثنین ثامن ربیع الاول و وفات او بر شصت و سه سال بود در ضحی
در وقت ضحی از اثنین ثانی عشر ربیع الاول و دفن او در شب اربعا بود و در خطبه جامع
الرموز گفته که پیغامبر ما فاضلترانست از همه پیغامبران و فرشتگان یعنی از مجموع شان
و سائر پیغامبران فاضلترانند از فرشتگان یعنی از هر یکی و اگر چه مجموع ملائکه فاضلترند
از هر پیغامبر جز پیغامبر ما در حافظیه گفته که رسل ملک فاضلترند از عوام بشر ای اتقیا
و ایشان فاضلترند از عوام ملک در تمهید گفته که علماء سنت و جماعت گفته اند که
افضل خلق بعد از انبیاء و رسل ملک امیر المومنین ابی بکر صدیق است رضی الله تعالی
عنه و فی الحدیث لم یفضلکم ابو بکر بکثرة صلوة ولا بکثرة صومه
وانما هو بشیء وقر فی قلبه و نگویم که علی شجاعتر از وی بود بلکه علی شجاع بود
و او شجاعتر کما فی الجواهر توفی فی سنة الثالثة عشر فی جمادی الاخر
عن ثلث وستین سنة و بعده امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه و فی
الحدیث لو کان نبیا بعدی لکان عمر احشر انا و ابو بکر و عمر هکذا و اشارة
کرد بسبابه و میانه و بنصر و سبابه پیغامبر علیه السلام اطول بود از میانه کما فی شرح
اللامیة توفی شهیدا سنة ثلث وعشرین فی ذی الحجة عن ثلث وستین سنة و بعده امیر
عثمان ذی النورین رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث لکل نبی رفیق و رفیقی یعنی
فی الجنة عثمان توفی شهیدا سنة خمس وثلثین ثانی عشر ذی الحجة عن بضع
و ثمانین سنة و قیل تسعین و بعده امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث انت منی
بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی انا مدینة العلم و اساسها ابو بکر و جدرها
عمر و سقفها عثمان و بابها علی توفی سنة اربعین صبیحة لیلة الجمعة سبع عشر
خلت من رمضان عن ستین سنة قال ابو هریره کنا قعودا مع النبی علیه السلام
فجاء ابو بکر فقال مرحبا بمواسی بماله مرحبا بموثری بنفسه فجاء عمر فقال مرحبا بوزیری

مرحبا

مرحبا بالمفرق بین الحق و الباطل مرحبا بمن اعز الله به الدین و سماکم به المومنین
ثم جاء عثمان فقال مرحبا بختنی و زوج ابنتی والذی جمع له النوران السعید
والشهید و ویل لقاتله بالنار ثم جاء علی فقال مرحبا باخی و ابن عمی و اب ولدی
والذی خلقت انا و هو من نور واحد یا معاشر الناس هؤلاء اربعة لا یجتمع حبهم
مؤمن و لا یتفرق فی قلب
الا فی قلب احد الا من کان منافقا فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم
فببغضی ابغضهم هؤلاء سادات المومنین فی الدنیا والآخرة لا یبغضهم
الا شقی و لا یحبهم الا مومن تقی اللهم انی قد بلغت پس جوانب حیطان و استادنه
در مسجد گفتند اللهم العن مبغضیهم دیوار گفت آمین و در آن روز سی یهودی
و پنجاه منافق اسلام آوردند . بعده اهل بیت رضی الله تعالی عنهم بعده بقیه
باقیة از عشره مبشره طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعید بن زید و سعد
بن ابی وقاص و عبیدة ابن الجراح رضی الله تعالی عنهم بعده اهل بدر و اینها سیصد
و سیزده کس بودند بعده اهل حدیبیه و فی الحدیث انتم الیوم خیر
اهل الارض و اینها یک هزار و چهار صد مرد بودند کما فی المشکوة
بعده سایر اصحاب . بعده تابعین . بعده تبع تابعین رضی الله تعالی
عنهم و در شرح لامیه گفته که امیر المومنین حسین و امیر المومنین حسن
فاضلترانند از عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهم و فی الحدیث
ان الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة و این از همه زنان اولین
و آخرین و فی الحدیث فضل لعائشة علی النساء کفضل الثرید علی الطعام
و از فاطمه زهرا نیز رضی الله تعالی عنها و علیه الفتوی کما فی مجموعه خانی و فی الحدیث
یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی هذه و زهرا فاضلتر است از سائر
دختران پیغامبر علیهم السلام و فی الحدیث فاطمة سیدة نساء اهل الجنة
اما تفضیل اولاد خلفاء راشدین بقولی چون اصول است عین آن امیرین و بقولی
بعلم و ورع و نسب کما فی الجواهر در شرح قصیده گفته که یاران پیغامبر در شرعیة

مومن است ممین که پیغامبر را دیده باشد چون عیسی و خضر علیه و علیهما السلام

و همچنین بعضی از جن نه آنکه او را در شب معراج دیده از انبیاء و ملائکه و نه مرتد

و نه رائی در خواب و نه طفلی که بی تمیز بمیرد **و در شرح عقاید** گفته که یاد

نکنیم اصحاب را بخیر **و في الحديث** لا تسبوا اصحابي فلو ان احدكم انفق

مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه الله الله في اصحابي الله الله في

اصحابي لا تتخذوهم غرضا من بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي

ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله

فيوشك ان ياخذه و آنچه در میان شان از نزاع و حرب افتاده محامل و تاویلات

دارد پس سب شان اگر مخالف قطعی باشد کفر بود چون قذف صدیقه و الا

بدعه و فسق و منقول نیست از سلف جواز لعن بر معاویه رضی الله تعالی

عنه و اعوان او که غایت کار او بغی است و این موجب لعن نه **و در شرح لامیه گفته**

که اهل حق برآنند و هو الصحیح پس معاویه نه ظالم بود و نه فاسق بقول باغی بود

که پیغامبر علیه السلام عمار را فرمود یقتلك الفئة الباغية اما جهان اجاده انه

که باغی نام خاطی در اجتهاد نیست و اینجا بمعنی طلب است یعنی القوم الطالبة لدم

عثمان رضی الله تعالی عنه **و في الحديث** انه قال لمعاوية اللهم اجعله هاديا

مهديا واهد به اللهم علم المعاوية الكتاب والحساب وقه العذاب واو

بیست سال امیر بود بشام و بیست سال خلیفه **در تمهید گفته** که معاویه و تابعان

او در حقیقت علی مخطی بودند در دعوی امارت و بیعت که در آن وقت علی افضل

و احق از وی بود و وقت او بعد از علی بود و باغی بودند بسبب قتال نه فاسق و تبع

معاویه در زمان علی رضی الله تعالی عنهما ظاهر نشد اما علی با وی صلح کرد و بعد از علی

خلیفه حق بود عادل در دین و حسن رضی الله عنه با وی صلح کرد و بیعت کردند با وی همه

یاران پیغامبر و جمیع اهل اسلام و حسن نیز مبایعت کرد و تسلیم خلافت نمود **کما**

في الجواهر اما حسین رضی الله تعالی عنه بر حق بود و بظلم کشته شد که معاویه اگرچه یزید را

خلیفه

16

۷

خلیفه ساخته بود اما بسیاری از اهل اعتبار با وی بیعت نکردند و بقول امام بفسق

منعزل می شود و وی شارب خمر و آمر بملاهی و غنا و مانع حق و فاسق بود پس امام

حسین باغی نباشد **و در شرح لامیه گفته** که لعنت و دشنام کرده نشود

یزید را با صح که حال او معلوم نیست و اگر یقین شود که امر کرده اگر مستحل بوده

کافر بوده ای شده و الا نه که قتل غیر نبی کفر نیست و اگر امر نکرده بمجرد رضا

تفسیق کرده نشود علیه المحققون و شیخ الاسلام زمان شیخ عبد الله سلطانپوری

فتوی داده بود به تعزیر او **و في الحديث** لا يرمي رجل رجلا بالفسوق

ولا يرميه بالكفر الا ارتدت عليه ان لم يكن صاحبه كذلك و کرامت ولی

عامل بامر و نهی حق است ای خارق عادت از ملتزم متابعت چون قصه آصف و حضور

رزق بمریم علیها السلام • و رویت فاروق بر منبر • و جری نیل بالقاء کتابت عمر •

و نوشیدن خالد زهر را • و حدیث اویس و ملاقات او با هرم بن حیان •

و مشی علا حضرمی با یاران بر دریا • و رویت حبیب عجمی ببصره روز ترویه و بعرفات

روز عرفه • و ترک کوه فضیل • و دوران تخت در خانه ذی النون • و مار ابن ادهم •

و تب اعلیل سهل لکل فی الاعتماد • و طیران در هوا • و کلام جماد و عجماء •

و اندفاع بلاء • و کفایت مهم اعداء • الکل فی العقاید و فرق میان کرامت و معجزه آنست

که این واجب الاظهار است و آن واجب الاخفاء لیکن در حافظیه گفته که اظهار کرامت

از جهت تحبب مستحسن است و از تفسیر تحرز اعجاب • و پیغامبر قاطع است نه ولی که او علم نبوت

خود است بخلاف ولی که خاتمه یکی را معلوم نه و هیچ ولی از پیغامبر فاضلتر نه و تفضیل

کفر است و از نیجه تکفیر کرده شد در بن قول که ولایت فاضلتر است از نبوت و اگرچه تاویل کرده شد

که مراد ولایت پیغامبر است **در شهابیه** گفته که ولایت نبی باتفاق فاضلتر از نبوت است اما

ولایت پیغامبر بقولی فاضلتر است از نبوت که بان تصرف در خلق است و باین اخبار از حق تعالی و آن

فاضلتر است که مقصود است و بقولی نبوت او فاضلتر است از ولایت که آن توجه بحق تعالی است

بخلق و نمی رسد هیچ ولی بدرجه پیغامبر و نه بمنزله که تکالیف از وی ساقط شوند **و خوارق بچهار نوع**

معجزه پیغامبر و کرامت ولی و معونت عوام و استدراج مغالّه **نوع آخر منه**
حق تعالی خالق افعال عباد است و بنده در افعال اختیاریه مختار است در صورت قدرت
در معنی بان اعتبار فعل منسوب باوست و اینرا کسب گویند و بان اعتبار منسوب بحق تعالی است
واینرا خلق نامند و اصلح بحق تعالی واجب نه و رزق کاه حلال میباشد وگاه حرام
و هر یکی مستوفی رزق خود است و نمیخورد هیچ یکی رزق دیگری و تکلیف مالیس فی الوسع
روا نه اما تکلیف مرض و شیخ فانی بصوم و حج تکلیف ایجاب است نه تکلیف اتیان **کما
فی التمهید** و افعال حق تعالی معلل نیند باغراض یعنی محتاج نیند باینها اگرچه قابل
نیند و استطاعت مقارن فعل است و تکلیف معتمد است بر سلامت اسباب و آلات
و ذنوب و حسنات من هبه کن هانند نه عکس مرکون اما انچه وارد است در اغتیاب
و صیام و حسد و منة متصدق و ایذاء او ماول است **کما فی عقیدة النجاح** و صغایر
تا شیر کنی است و دعاء کافر نزدیک جمهور مستجاب نیست و نزدیک امام ابی القاسم
حکیم و ابی نصر دبوسی رواست استجابت آن هو المختار لیکن **در عقیده** گفته انچه از قبیل
اعطارت روات و انچه از قبیل اکرام است نه هو الصحیح **قال الصدر الشهید** و به نفتی و روا
نیست اکفار اهل قبله ای انکاه که بدعت او بکفر نرساند و بقولی این مذهب متکلمین است
و تکفیر قایل بخلق قرآن و استحاله رویت و مثل این مذهب فقها است و مفتی تکفیرین مومن است
و اگر بی توبه بمیرد اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عذاب کند بقدر گناه و عاقبة او جنت
و رحمت کرده شود و او را لعنت و توبه او قبول است هر چند که یاس باشد و علیه الفتوی
کما فی مجموعه خانی و از توبه صغایر بی بازنه در رواست عفو و بی توبه و ابتدء ندم است
بر گناه از جهة گناه و بعوی با عزم بر ترک اواین او قبول او و فضل موعود است در روایت خلف
در وعد او و نه در وعید او بر صحیح و بعوی این کرم است **در حافظیه گفته** هر سعی که عقل
ادراک او نبود قبول او واجب است چنانچه لوح و قلم و انچه دروی مرقوم شده و جفاف
قلم بانچه کاین است یعنی قلم از احکام فارغ شده الحکوینه یمحو الله ما یشاء و یثبت
وکل یوم هو فی شأن گوید جف القلم با المحو و الاثبات در فقه اکبر گفته که کتابت دروح

یوصف است نه بحکم تا حیله لازم نیاید و چنانچه اشراط ساعت **و فی الحدیث** انها لن تقوم حتی
ترون قبلها عشر آیات و یکی از آنها دخان است و آن دودی است کو پر کند میانه مشرق
و مغرب را و در نگ کند چهل شبانه روز مسلمانان چون زکام می شوند و دماغ کفار بجوش
آید و دیگر دجال کور بنی داود متولد شده در زمان پیغامبر علیه السلام اولا دعوی ایمان
و صلاح کرد بس بنبوة بس الهیه بدر آید از جزایر شام و یمن سوار بر حمار و سلطنة او در بر
و بحر رسد تا احیاء اموات و کنوز زمین و امطار سماء و انبات زمین بامر او باشد باذن
الله سبحانه و تعالی استدراجا له و مثل بهشت و دوزخ باشد باوی و در حقیقت بهشت
او دوزخ باشد و دوزخ او بهشت و بسیاری بی ایمان باشند و آرند و خضر علیه السلام را
بکشد و همه بلاد را ضرب رساند الا مکه و مدینه و بیت المقدس و طور سینا در یک کند
در زمین چهل روز روزی چون سالی و روزی چون ماهی و روزی چون هفته
و باقی چون معهوده و بروایتی چهل سال و این واقعه انگاه شود که این امة فاسد شود
و هیچ کسی پناه از ظلم نیابد حق تعالی امام محمد مهدی بن عبد الله را پیدا کند از فرزندان
فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنهم بر سر او ابری باشد در ان فرشتگان ندا کنند که این مهدی است او را
بیعة کنید و بروایتی آن آواز از مغرب تا مشرق شنوند دنیا را مالک شود و مسلمانان او را
اطاعة کنند بی جنگ پر کند زمین را بعدل چنانچه پر بود بجور راضی شوند از وساکنان زمین
و آسمان هفت سال زمین کافی کند و در اثناء این دجال حمله رسد و مسلمانان مستعد قتال شوند
و تسویه صفوف کنند که اقامت نماز کرده شود **و عیسی علی** نبینا و علیه السلام نازل شود
با جنحه ملکین نزدیک مناره بیضاء اقامة کند مردم را و مهدی بوی اقتدا کند
با صبح و چون آن لعین او را ببیند چون نمک اختلاط کرد و اگر او را بگذارد بکلی از ذات هلاک
شود لیکن او را به نیم نیزه بکشد زمان را با سلام پر کند و قرار مردم بر شریعت ما شود که او
صحابی است در وقت رابع ملحق بقرون ثلثه و ادیان باطله را نا چیز کند خاصه دین نصاری
را و مفاسد بر خیزد و دنیا معموره شود تا قابل زکوة یافته نشود و زن کند و اورا اولاد شود
چهل و پنج سال درنگ کند بس بمیرد و او را در روضه نزد حضرت خلف عمر دفن کنند فطوبی للذاهلین

النّبيين ودیگر دابة الارض طول او شصت گز باشد وکسی با وی نتواند رسید وکسی
از وی نتواند گریخت با مردم بسخن درآید مومن را مومن گوید وکافر را کافر ودیگر یاجوج وماجوج
پسران یافث بن نوح علیه السلام بعضی از غایت بلندی بلند تر وبعضی بقدر یك بدست ودیگر طلوع
آفتاب از مغرب در شرح حصن گفته که از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که چون
فواحش منتشر شوند وامر معروف ونهی منکر بیفتند آفتاب سه شب محبوس شود یا ماه
بعده از مغرب مردود مسلوب النور برآید تا میانه آسمان وباز گردند وصباح
آفتاب چون معتاد برآید واین زمان در توبه بسته شود یعنی بکافران لیکن توبه مومن
وایمان کودك ومولود بعد از آن قبول باشد چنانچه در عین المعانی مکمل
گفته وخسوف ثلثه بمشرق ویه مغرب وبجزیره عرب وعاشر ناری که از یمن
برآید وخلق را بمحشر براند در عمده گفته عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما
قال علیه السلام انّ اوّل آیات السّاعة طلوع الشّمس من مغربها اول علامة
طلوع آفتاب باشد پس دجال ودیگر معلوم نیست ودر شرح قصیده گفته
ترتیب آیات قیامت مهدی پس کسوف قمر سه شب پس خسوف میان حرمین
پس دابه پس دجّال پس عیسی پس دابه پس یاجوج وماجوج پس موت عیسی پس هدم
کعبه پس طلوع آفتاب پس دابه ثالث پس رفع علم وقرآن پس بقاء مردم صد سال
تا گویند کلمه توحید پس نفخ در صور در مدارك گفته که این سه بار
باشد نزدیك جمهور یکی از برای فزع ودیگر از برای اماتت ودیگر از برای احیا
مسئله بدانکه حق تعالی همه خلق را بعض بمیاند ودر شرح قصیده گفته
مگر عرش وحمله او وکرسی ولوح وقلم وارواح را که در برزخ ارواح مطیعان
در ریاض بهشت باشند ناظر بدو وارواح عاصیان میانه آسمان وزمین وارواح
کافران در حواصل طیر سیاه در سجین زیر زمین هفتم واتصال ایشان باجسام
چون اتصال کوشت بدندان است ومگر بهشت ودوزخ ومافیهما که ایشان از برای فنا نشد
اما قول ابی القاسم کعبی از معتزله یهلکهما ثم یخلقهما درست نیست ایدر زاهدی گفته

اگر

اگر گویند كلّ شیء هالك الا وجهه گوییم که ماسوی حق تعالی ممکن است
وممکن بنظر ذات خود مستحق وجود نیست نه آنکه بر ماسوای او عدم طاری خواهد شد
این در شرح طوالع گفته وسوال منکر ونکیر حق است باعاده حیوة در تن ودر اعاده
روح توقف کرده اند گویند من ربك ومادینك ومن نبیك پس اگر جواب باصواب گوید
قبر او را فراخ کنند هفتاد گز ومنور سازند وگویند نم نومة العروس والا معذب شود
این در اعتماد گفته واین هر انس وجن صغیر وکبیر راست در گور بها خورد واگر چه بیرون از وجند ماند
باشد بعد از غیبه مردم وغریق وماکول سبع را نیز باشد نه انبیا را علیهم السلام بر اصح
وامام در سوال اطفال مشرکان توقف کرده وحکیم ترمذی گفته که سوال مختص است باین امة
لیکن در ظهیری گفته که بقول عامه منقد بین عام است وضغطه گور در کودك وعذاب
گور کفار وبعضی عصاة را حق است وفی الحدیث اجزاء عذاب القبر ثلثة
ثلث من الغیبة وثلث من النّمیمة وثلث من البول واین روح وتن را باشد بر اصح وبقی
آنرا وبعضی این را لیکن ما مشغول بکیفیة او نشویم گفته اند که کافر را تا قیامت باشد
مگر شب جمعه وماه رمضان وفاسق را شب جمعه منقطع شود نی عود واگر در آن شب میرد
یکساعت پس وباز همه را زنده کردانند واعاده کنند اجساد را بهمه اجزاء اصلیة
لیکن حکیم ترمذی حدیثی روایة کرده که مکی ملك الموت که او را حشر نباشد
وهمچنان بهایم را بقوطی وبقوطی اینها را نیز زنده کند وبعد از عدل در میان خاك گردد
ودر مختار حافظیه بهایم وطیور وحشرات همه را حشر شود وحساب حق است
ای اعلام اعمال خیر وشر ومعلم ملائکه باشد هر یکی را ملکی وبقوطی حق تعالی
مستوجبان رحمت را وملائکه مستوجبان غضب را وجنی را نیز حساب شود نه انبیا را
بر اصح مطیعان را آسان شود که ایمان وتجاوز باشد وفاسقان وکافران دشوار شود
که مطالبه باشد بکم وبیش وترك مسامحة وفی الحدیث انّ الله یدنی المومن
فیضع کنفه وستره فیقول اتعرف ذنب کذا اتعرف ذنب کذا حتّی قرّره بذنوبه
ورأی فی نفسه قد هلك قال سترتها علیك فی الدّنیا وانا اغفرها لك الیوم

فيعطي كتاب حسناته وأما الكافر والمنافق فينادي بهم على رؤوس الخلائق هؤلاء الذين كذبوا على ربهم ألا لعنة الله على الظالمين وميزان حق است واين امة راست بواضح نزد انبيا راونه كناه دل را بواضح مكر عيدا نعوذم اكر كويند كه اعمال اعراض اند وابنها بقا ندارند كوئيم ايمان آريم ومشغول بكيفيت نشويم وبقول صحايف را وزن كنند وبقولي اعمال را اجسام نوراني وظلماني كنند ليكن

در تمهيد كفته كه بنده را با عمل وزن كنند وميزان بقول اكثر يكي است بدستهاي ميكائيل له شاهين ولسان وكفتان يكي از نور وديكر از ظلمت وعرض هر يكي چون عرض آسمان واطار كتب حفظ حق است مومن را بيمين وكافر را بشمال يا از ظهر وصراط حق است وان پلي است ممدود بر دوزخ يكي غايت او زمين وديكر بهشت هر يكي از هر جانب بهشت بتفاوت عمل كذرد چون ساعت وبرق • وباد • وجواد • وركاب • وپياده • وبشكم وبسياري بدوزخ افكنده شوند كافر مخلد • باشد ومومن درنك كند ساعتي يا روزي يا ماهي يا سالي وآخر مثنان مدة دنيا هفت هزار سال در فقه اكبر كفته كه قصاص در ميان خصوم بحسنات روز قيامت حق است واكر نباشد طرح سيئات بر ايشان حق است وحوض حق است وفي الحديث حوضي مسيرة شهر وزواياه سواء ماؤه أبيض من اللبن وريحه أطيب من المسك وكيزانه أكثر من نجوم السماء من يشرب منه فلا يظمأ أبدا واين بواضح غير كوثر است كه حوض در موقف است وكوثر در بهشت اين در حاشيه خيالي كفته د شفاعت بيغامبر وبيغامبران عليه وعليهم السلام براي اهل كباير حق است وفي الحديث شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي وحكم نكنيم بوجوب اين تا امن واتكال وجرأة لازم نيايد بلكه جائز ومتصور است در هر فرد تا راجي باشند نه آيس ودر شرح قصيده كفته كه شفاعة اهل خير از انبيا وملائكه وعلما وشهدا وصلحا واساتذه وتلامذه واباء وابنا واقربا مرجو است براي عفو صغاير وكباير ودفع اهوال وتعجيل حساب وادخال بغير حساب

واخراج

واخراج از نار ورفع درجات وشفاعة كساني را باشد كه جز ايمان عملي ندارند وآنانكه ندارند حق تعالى آنها را بفضل عميم از آتش خلاص بخشند وبهشت ودوزخ حق است والكنون موجود اند ودوزخ را هفت دركه است جهنم ولظى وحطمه وسعير وسقر وجحيم وهاويه وهر يكي قومي است معين نام خازن او مالك است ودر آنها است عذاب كوناكون چون زقوم وحميم وحيات وعقارب وسلاسل واغلال وانكال وقانا الله تعالى بفضله من عذاب النار وبهشت بر مختار فقيه ابي الليث هشت است وهر يكي را دو در جنة عدن وجنة النعيم مومنان را كه طالب حق اند وجنة الفردوس وجنة المأوى اصحاب يمين را كه طالب جنة اند واز ابن عباس آمده كه هفت اند چهار رهن كرد ودار الخلد ودار السلام وعليون نام بواب او رضوان است ودر آنها است حور وقصور وغلمان وولدان وحلل وظلل وانهار واشجار واطعم واشربه وفواكه وضيافات وفي الحديث يقول الله أعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على بال بشر وفقيه ابو الليث كفته كه اكر آسمانها وزمينها بمقدار دانه سپند ساخته شوند حق تعالى را بشمار هر دانه بهشتي است كه عرض او چون عرض آسمانها وزمينها است ودخول در بهشت محض بفضل خداي تعالى است ودرجات باعمال وهمچنين دخول در دوزخ بعدل است ودركات بحسب اعمال ودخول در بهشت ودوزخ در آخرت باشد ودر برزخ وجزاء كفر مختص است بآخرت در تمهيد در باب اول كفته شك نيست كه اطفال مومنان مومن اند در دنيا وآخرت واز اهل بهشت اند اما اطفال كفار اينجا بتبع ابوين محكوم اند بكفر وآنجا بقول اهل سنت وجماعت معذب نباشند بقولي خادم بهشتيان باشند وبقولي از اصحاب اعراف وبقولي از اصحاب يمين وامام توقف كرده وامام محمد كفته من ميدانم كه خداي تعالى هيچ يكي را بغير كناه عذاب نكند وبواضح حكم كرده نشود بكفر ايشان قبل از بلوغ وهمچنين اطفال جن ودر حافظيه كفته كه جني كافر معذب باشد بنار باتفاق

آنها

و مسلم مثاب بود بر بهشت چون انسی نزدیک صاحبین و امام در کیفیت ثواب ایشان توقف
کرده و در تمهید گفته که نزدیک امام جنی را نجات باشد نه ثواب و اصح
آن است که او را اکل و شرب نباشد لیکن نفع گیرند بنظر و شم و سماع چون دنیا
و نیز اصح جماع کنند با اهالی خود نه با اهل بهشت اما ملایکه که از بهشت ممنوع نیستند
و اکنون نیز در می آیند باذن حق تعالی لیکن راحت نمیگیرند ازو غنی از نظر و در روضه خزینه
جایز است بعقل و واجب است بنقل بعد از دخول در بهشت در خانی گفته که در رویت
ملک و جن اختلاف کرده اند لیکن بر صحیح هر که در بهشت در آید بر بیند آدمی باشد
یا فرشته یا جن در شرح قصیده گفته که این متفاوت باشد بحسب اعمال
پس حاصل شود دیدن هر سی جمعه و نی کیف هر سال و هر ماهی و هر هفته
و هر ساعتی و هر بار که مخطور شود و علی الدوام رزقنا الله تعالی بفضله
و کرمه فصل سیوم در حافظیه گفته که ایمان بخدای تعالی
فرض است باتفاق و موجب او خدای تعالی است لیکن بواسطه عقل امام گفته که عذر
لاحد فی الجهل بخالقه و اگر پیغامبری نیامدی بر عاقلان معرفت او واجب بودی
و ایمان عبارت است از تصدیق و اقرار شرط است برای اجراء احکام بر بینه مختار
و نص امام و اختیار شیخ ابی منصور ماتریدی این است لیکن در فقه اکبر گفته
که ایمان اقرار است و تصدیق پس ایمان را دو رکن باشد تصدیق که احتمال سقوط
ندارد و اقرار که محتمل سقوط است این قول مختار امام شمس الایمه و فخر الاسلام است
و اعمال از ایمان نیند چنانچه اهل حدیث گفته اند و ایمان زیادت و کم نشود
و زیادتی منقول محمول است بر زیادتی ثمرات و ایمان مخلوق است که بنده بجمیع
افعال خود مخلوق است و در روایتست که ایمان تام هدایت و توفیق باشد و اگر چه این
یافته نمی شود چنانچه قایل بعدم خلق نمکان بوده که ما ما موریم بایمان و امر نمی
باشد مگر بمقدور و ما هذا اشاره بکون مخلوقا این در اعتماد گفته و مومن مصدق
مومن است حقا و صحیح نیست که بگوید انا مومن ان شاء الله تعالی چنانچه انا حی

انشاء الله تعالی که اگر از برای شک است کفر است و اگر از برای تادب و احاله امور
بمشیة حق تعالی است یا از جهة شک در عاقبت نه در حال یا از جهة تبرک بذکر
حق تعالی یا از جهة تبرء از اعجاب خود در همه وجوه ترک اولی است که موهم شک
است این در شرح عقاید گفته و در نهایه گفته که اگر قایل متحمل باشد اکثر اصحاب
ما بر منع اند بخلاف بعضی و کسی که مرتد شود ظاهر میشود که مومن نبود در علم
خدای تعالی پس مومن در حال از اولیاست چون ابلیس و اگر چه میدانند که کافر خواهد
شد و کافر از اعداست در حال و اگر چه بعد ازین مسلم شود و سعید گاه شقی شود
و شقی گاه سعید گردد و تغیر در سعادت و شقاوت است نه در اسعاد و اشقا
و نزدیک اشعری اعتبار خاتمه راست و ایمان و رسالة و نبوة باقی باشد
خلاف اشعری بعد الموت که اینها صفات روح اند و این باقی است و ایمان مقلد
صحیح است و ترک استدلال معصیت است این انگاه است که تقلید صحیح باشد
چنانچه باوی نوع تفکری باشد تفکر کند در آلاء او و تسبیح گوید نزدیک رعد
و برق و رعد و نور و ظلمة اما تقلید فاسد باتفاق فاسد است لیکن در عمده از اصول
صغار گفته که صحیح آن است که چون کلمه گوید و او را گویند که چه گفتی گوید که این
کلمه است که مسلمانان میگویند قایل مسلمان می شود من نیز میگویم برای
اسلام اما اگر گوید من نمیدانم که این چیست نه و ایمان و اسلام یکی است در تمهید
گفته که بقول عامه اهل سنت فرق نیست در ایمان و اسلام و معرفت و توحید پس هر که
یکی دارد هر چهار دارد اگر پرسیده شود که ایا ایمان تو چون ایمان صدیق است
گوید که ایمان من و صدیق و پیغامبران و فرشتگان یکی است نه بصورت لیکن بصفت که من
ایمان آورده ام بهمه آنچه ایشان ایمان آورده اند و نگوییم که ایمان من چون ایمان ایشان است
فاز امام محمد آمده مکروه است که گوید ایمان من چون ایمان جبرائیل است
یا پیغامبران یا ملایکه یا صحابه که ایشان چیزها دیده اند که ان ما غیب اند پس در یقین
و ثبات تفاوت است نه در اقرار و تصدیق در فقه اکبر گفته و شرح او که ما مسلمانان ذمی شکیم

خدای تعالی را چنانکه حق شناختن است که ما نمی شناسیم او را چنانچه وصف کرده نفس
خود را در کتاب خود بهمه اوصاف وحق معرفة همین است و اشعریه میگویند که خدای تعالی
را هیچ مخلوق نمی شناسد حق شناختن واگرچه نبی مرسل و یا ملک مقرب باشد
داو خود را خود می شناسد واین مردود و باطل است و هیچ یکی قادر نیست بعبادت
حق تعالی حق عبادة وی واین همه مومنان در معرفة ویقین و توکل و محبة و خوف
ورجا در امور ایمانی ومتفاوت اند در عین ایمانی بتفاوت نزد علائق و هوا و معاصی
و توجه حضرت احدیة که اینها را ثانی مقام است در تصفیه باطن و چون مشکل شود
بر یکی چیزی از دقائق علم توحید باید که اعتقاد کند در حال آنچه ثواب باشد نزدیک
حق تعالی تا عالمی بیابد وازو بپرسد و تاخیر نکند از طلب و توقف نکند که کفر است
در سراجی گفته که عامی را از ایمان نباید پرسید لیکن باید که خود بیان کند
واو را گوید که آیا ایمان این است چون نعم گوید ایمان وی درست شود در عمده
گفته حکم ایمان درین جهان این است که جان و مال او از قتل و اسیری و نهب ایمن شود
و این او گمان بد بروی روا نبود و در آن جهان آن است که از عذاب ابدی خلاص
یابد و عاقبت به بهشت رسد در تحفه گفته که ایمان را شرائط است چنانچه
ایمان بغیب آوردن نه بمعاینه عذاب و احوال آخرة که این ایمان یاس است و علامة او
آن است که کسی نتواند شنید مگر فرشتگان و باختیار و عقل نه در جنة و خواب اما ایمان مکره
در آخرة نفع نکند لیکن وی را در دنیا باسلام جبر کنند و خوف و رجا بس یعنی بعینی دلیل
و نومیدی کفر است و نیة تابید باسلام پس ناوی کفر بعد از هزار سال کافر شود
در حال و حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن و بزرگ داشت اوامر و نواهی
و آنچه او را حق تعالی تعظیم داده پس تحقیر معظم و تعظیم محقر چون کفر و ضلال کفر است
و امام ابی شجاع گفته که شفقت بر مسلمانان از شرائط است یعنی غم بغم ایشان
وفرحة بفرحة ایشان و در حصن الایمان گفته که از لوازم و شرط صحة ایمان است یعنی آنچه
که از طریق دلائل و اخبار باشد نه از راه مشاهده و عیان که این منافی ابتلاء ایمان است

درگاه

درگواه جامع گفته که نزدیک علما ما حق یکی ست و بر عامی لازم است که متابعت
یک امام کند و اگر از هر مذهب چیزی بگیرد فاسق تام باشد در جواهر گفته
که در مذهب خود صلابة کند یعنی عمل کند بدان و او را حق و صواب داند و تعصب نکند
یعنی سفاهة و جفا در مذهب دیگر و آنچه رجوع کند بنقصان او و این روایت
که ائمة مسلمانان همه در طلب حق بوده اند در مصفی گفته اگر پرسیده شوم
از مذهب خود در اعتقادیات گوئیم که مذهب ما حق است و مذهب خصم
باطل و در فرعیات گوئیم که مذهب ما صواب است احتمال خطا دارد و مذهب
مخالف خطاست احتمال صواب دارد والله تعالی وتقدس اعلم باب دوم
در احکام شریعت و درین باب ده فصل است فصل اول
بدانکه احکام شریعت هفت است فرض و واجب و سنة و مستحب و مباح و مکروه
و حرام فرض آن است که ثابت باشد لزوم او بدلیل قطعی و حکم او ثواب است
بفعل و استحقاق عقاب بترک و کفر بانکار متفق و واجب آن است که ثابت باشد
لزوم او بدلیل ظنی و حکم او چون فرض است لیکن ثواب و عقاب این از آن کمتر
و عدم کفر بانکار او بر اشهر و اصح لیکن ضال و مبتدع باشد واجب و سنة مؤکده
آن است که مواظبت کرده بود پیغامبر ما علیه السلام با ترک یک بار یا دو بار یا ثابت
شده بامر او بی ایجاب و حکم او ثواب است بفعل کم از واجب و عتاب بترک
و آثم باشد بر صحیح و کافر نشود بانکار و معتزلی شود و همچنین بتهاون و استخفاف
و مستحب آن است که او را پیغامبر ما علیه السلام گاه کرده و گاه نکرده یا دوست داشته
او را سلف و حکم او ثواب است بفعل کم از سنت و نا عتاب بترک و آن را مندوب
و تطوع و نفل نیز می نامند بلکه باد ب نیز و قسم ثانی از اول فرق نیست که آن سیرة
پیغامبران است درین و مباح آن است که تخییر باشد در فعل و ترک او و حکم او
نا ثواب و نا عتاب گفته اند که مباح خاص است از حلال که هیچ نزدیک
ند احلال است و مباح بیرت از جهة کراهت و مکروه دو گونه است تنزیهیه

واجب بنیت

که در فعل او محذوری نباشد وحکم او آنست که ثواب یابد بترک وی ومقبول باشد ممنوع گناه نباشد
ترک مستحب وگفته اند که لا باس دلیل است بر استحباب عدم وتحریمی نقص آنست
که در فعل او محذوری باشد چون حرمان شفاعت نه عقوبت بنار وحکم او ثواب است
بترک وی وهکاری بفعل وحرام آن است که ثابت باشد منع از وی بدلیل قطعی
یا ظنی وحکم او ثواب است بترک لله تعالی وعقاب بفعل وکفر باستحلال قطعیه نه ظنی
این همه نزدیک شیخین است وهو المختار والصحیح ونزدیک امام محمد
اگر منع بدلیل قطعی باشد حرام بود واگر بدلیل ظنی باشد تحریمی بود واگر منع نباشد
لیکن ترک اولی بود تنزیهی باشد ونزد عدم ادلة مکروه است نزدیک امام محمد
ولا احب نزدیک کراهت است لیکن کم از وی وینبغی از ایجاب کمتر واز استحباب
بالاتر پس درجه سنة باشد وگفته اند هر کاری که مترد باشد در سنت وبدعت
ترک او اولی تر است وهر جا که جمع شود حرام وحلال غالب ساخته شود آنرا ودر توضیح
گفته که علما را اختلاف است درین که امر ونهی را حکم در ضد هست یا نه وصحیح آنست
که اگر مقصود بامر ونهی فوت شود حرام وواجب بود واله کراهت وسنة می گویند
فصل دوم بدانکه فرض دو نوع است یکی فرض عین که بکردن یکی از دیگری
ساقط نشود چنانچه ۱ ایمان آوردن بر وجه مسطور ۲ وتعلم علم توحید
ونماز وروزه وحیض ونفاس وزکوة وحج وبیع وشرا ونکاح وطلاق وعتاق
وحرفتی ومعامله که بآن مشغول است وطلب اعلم العلماء در اسواق در می آمدند
مسائل می پرسیدند کسی که بیان نمیکرد او را از امر باخراج میکردند ۳ وکسب بقدر کفایت
خود وعیال در خزانة المفتین گفته فی الحدیث طلب الکسب فریضة علی کل مسلم
وانبیاء علیهم السلام کسب کرده اند مهتر آدم زراعت می کرد ومهتر
نوح نجار بود ومهتر ابراهیم بزاز بود ومهتر داود زره میساخت
ومهتر سلیمان زنبیل از خوص می بافت ومهتر ادریس خیاط بود ومهتر زکریا
نجار بود وپیغامبر ما علیه السلام را اجرت گیاه بود غنم وهر پیغامبری غنم میچرانید ومهتر

بزازي

۱۳

بزازی میکرد وفاروق کار ادیم میکرد وعثمان تاجر بود وعلی کرم الله وجهه
وبصحبة پیوسته که خود را باجرت می داد وامام اعظم بزبزازی وتجارت میکرد
رضی الله تعالی عنهم والتفات کرده نشود سوی کسانی که در مسجد وخانقاهات
نشسته اند وانکار از کسب کرده اند چشمهای شان طاقچه ودستهای شان
مائده خود را متوکل می نامند ونیند در کافی گفته که نزدیک علماء سنة
وجماعة توکل مامور به آن است که اول کسب اسباب کند بعده توکل بر خالق اسباب کند
نه بر اسباب وافضل اسباب جهاد است پس تجارة پس زراعت پس صناعت
وبعضی زراعت فاضلتر است از تجارة ودر ذخیره گفته که همه انواع کسب
در اباحة برابرند بر صحیح واین قول جمهور است در خلاصه گفته اگر کسی تنگ آید
کرد طوف ابواب برو فرض واگر قادر بر خروج نباشد اعانت او باعطا دیا یا خبار
فرض است تا اگر امتناع آورند واو هلاک شد همه آثم شوند ودر ملتقط از امام
ابی منصور گفته کسی که برای طلب علم باید کفایت او بر مسلمانان لازم است ۵
واکل وشرب واگر چه انحرام نزدیک خوف هلاک در برجندی گفته اگر چیزی یابد
ونخورد آثم شود اما اگر از مال غیر بخورد ماجور باشد واگر خورد ضمان دهد اهم را بود
۶ وجهاد در نفیر عام بشرط قدرت بقتال وسلاح وزاد وراحله وجز آن ودر شرح
وقایه گفته که کافران چون بر حدی غلبه کنند بر قریبان آن حد جهاد فرض عین شود
چون قادر باشند بجهاد اما بر غیر ایشان چون خبر رسد فرض عین شود واگر حاجة باشد
چنانچه آنها مقاومت نتوانند یا تکاسل ورزند وهمچنین بر اهل شرق وغرب فرض عین
شود ۷ وبر استاذ وعلماء ودین وسلطان در مامورات ومباحات ۷ وتوبه
از گناهان ودیگر فرض کفایه که بکردن یکی از کردن غیر ساقط شود چون ۱ تعلم فقه
واصول فقه وقرآن زیاده قدر حاجة ۲ وقضا ۳ وخطابة ۴ وفتوی در ما خزانه گفته
که واجب نیست بمفتیه که جواب از هر مسئله دهد چون در آنجا غیر وی از فقها باشند
واله لازم است که فتوی وتعلیم فرض کفایة است ۴ وجهاد چون غلبه کفار نباشد در جامع الرموز

طلب الکسب فریضة علی کل مسلم
کان الراعی الغنم وکل نبی کان راعیا للغنم
صدیق رضی الله عنه بزازا وعمر رضی الله عنه
قال الله تعالی فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه
وقال الله تعالی انفقوا من طیبات ما کسبتم
خزانة المفتین

گفته که بر امام لازم است که هر سال یک بار حج جماعتی فرستد والا آثم باشد و این
که ظن مکافات باشد والا قتال مباح نیست و این بر کودک دیده و زن و محرم مطلقا و معتقد
و اقطع نیست و فرزند و مدیون بی اذن یکی از والدین و دائن نبود ۶ و امر معروف
و نهی منکر و اگرچه خود عاصی باشد در ظهیریه گفته که بر امرا بید است و بر علما
بزبان و بر عوام بدل و این اختیار امام زندویسی است و در طهاره خلاصه گفته اگر
داند که خواهند شنود واجب باشد والا نه لیکن امام سرخسی گفته که بی این تفصیل
واجب است و در عین العلم گفته که این بر حسب معروف و منکر است در مسعودی
گفته در خبر است که مستحق را بدوزخ برند فرمان رسد که او را باز گردانید که او را در خزانه
ما طاعتی هست یکی در غار دست تا دوغ بر می آورد و او را گفت تا دو گوش بر آرد در مطالب
المؤمنین بر هر منکر میکند یکی خواست که پدر را بنویسد اگر گمان دارد که پدر تغییر آن
می تواند نویسد والا نه و همچنین در زن و جیب و سلطان با رعیت و این از جمله حق پدر
و مادری ساقط نشود و یکبار بگوید و اگر قبول نکنند خاموش شود و دعا کند اگر یکی گناه
بخفیه میکند روا نبود که او را کشف کنند و باید که امر در سر کند اگر تواند تا ابلغ باشد
در نصیحت و اگر نافع نشود در علن گوید و باید که قاصد وجه الله و اعزاز دین باشد
تا نصرت یابد نه از جهت حمیت نفس والا خوار شود و باید که عالم باشد و باید که احتساب
بلین و شفقت باشد نه بدرشتی و غلظت ۷ و رد سلام نه سلام طامع و زن بیگانه
در قرآن خانی گفته اگر جواب نشنواند ساقط نشود و کسی را که بحرکت لبها بنماید
جواب عطسه در شرح حصن حصین گفته فاضل تر در رد آن آست که با واو
و حذف او رواست لیکن در شرح جند گفته که ذکر واو در جواب مسلم واجب است اما در جواب
اهل ذمه بی واو گوید اکثر روایات برینند و عامه محدثان چنین گفته اند و بعضی گفته اند که این
عینه نگوید خطابی گفته ثواب این است و در مطالب گفته فرق نیست در جواب
بتقدیم السلام علیکم و بتاخیر آن اینی و در بستان گفته که از ابن عباس آمده
رضی الله تعالی عنهما که جواب کتابت چون رد سلام است ۸ و تشمیت عاطس که از حمد شنود

باسلح

باسلح در خلاصه گفته که زن جوانی انشفا ته و تا سه بار جواب گوید و در زیاده
نیکوست نه فرض ۹ و عیادت مریض در عین العلم گفته نه عیادت صاحب رمد و دمل
و جرب و درد دندان و درشته که منهی است در مطالب المؤمنین گفته که باک نیست
بعیادت جهود و ترسا که همسایه باشند و بعیادت فاسق بر اصح و همچنان مجوس
بقولی و بقولی نه و در خانه مغصوبه بعیادت نرود ط و تجهیز میت مسلم در سراجی
گفته اگر جنبی تلقین کند ثابت بمردم است تلقین او وا نخوانند سوال کنند در شرح
وقایه گفته که نماز جنازه فرض اولا بر حاضران شود نه بر بعیدان و با قامت بعضی
از همه ساقط شود و اگر به بعیدان رسد که حاضران اقامت نکردند بر ایشان فرض شود
و اگر همه ترک کنند بهرکه خبر موت او رسد آثم گردند فصل سیوم بدانکه احکامی که
آنها را بوجوب یاد کرده اند یکی از آنها تعظیم حق تعالی است چون مذکور شود در جامع
گفته که در هر بار لیکن از نظم گفته که یکبار کفایت کند در هر مجلس و در فتح القدیر گفته
که اگر فرحت شود بروی دین نگردد بخلاف درود که این دین میگردد بسبب قضاء این لازم باشد
نه آن در عمدة الواعظین گفته هر نامی که شنود جل جلاله گفتن واجب است و در وی
ثواب بسیار است و فی الحدیث مَنْ سَمِعَ اِسْمًا مِنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ
كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ سَبْعِيْنَ حَسَنَةً وَمَحٰى مِثْلَهَا سَيِّئَةً وَلَوْ قَالَ بِالشَّوْقِ غَفَرَ اللّٰهُ ذُنُوْبَهُ
وَلَمْ يَسْلُبْ اِيْمَانَهُ و فقیه ابو اللیث گفته یکی از ایشان میگوید بر سامع واجب است
که او هم نکو گوید با جل جلاله والا نه کار شود و اگر آهسته میگوید جواب لازم نباید
چنانچه در قرآن ۲ و درود گفتن هر بار که نام پیغامبر ما علیهم السلام شنود بر اختیار امام
طحاوی و بقول امام کرخی یکبار در عمر در جامع گفته که این مختار است و آن
خلاف اجماع لیکن از محیط گفته که صحیح قول طحاوی است و تکرار نام پیغامبری از انبیا
علیهم السلام در حکم درود چون تکرار آیت است در حکم سجده و در خلاصه گفته اگر نام پیغامبری
بوقت خواندن قرآن شنود بروی درود واجب شود و در مطالب گفته که تضیه نزدیک ذکر
اصحاب واجبات و در اوراد منیری گفته که مستحب است و همچنین ترحم نزدیک ذکر سلف و ترضیه بر اصحاب

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 1

اربعمایة ودفن تقرب الامام ابی بکر طرخان انتهی ذکر هولاء الاساتذة الکرام والان اسطر سلاسل تلامذتهم العظام
ذکر الامام محمد بن یحیی بن مهدی ابو عبد الله الجرجانی الفقیه احد الاعلام تفقه علیه ابو الحسن القدوری مات سنه سبع
وتسعین وثلثمایة ودفن الی جانب قبر ابی حنیفه رضی الله تعالی ذکر احمد بن محمد بن عمر ابو الفرج المعروف بابن المسلمة
سکن بغداد ولد سنه سبع وثلثین وثلثمایة تفقه علی الجصاص وسمع ایاه وکان احد الموصوفین بالعقل والذکورین
بالفضل کثیر البر والمعروف کان داره مولفا لاهل العلم وکان یصوم الدهر ویقرا فی کل یوم سبع القران یقرا نهارا ویعید
بعینه فی لیلة فی ورده مات سنة خمس عشر واربعمایة ذکر الامام الاجل محمد بن احمد ابو بکر السرخسی الامام الکبیر شمس الائمة
صاحب المبسوط وغیره احد الفحول والائمة الکبار کان اماما علاما حجة متکلما فقیها مناظرا لزم الامام الحلوانی حتی صار انظر
اهل زمانه واخذ فی التصنیف وناظر الاقران وظهر اسمه فی الافاق واملی المبسوط نحو خمسة عشر مجلدا وهو فی السجن باوزجند
محبوس ومن اسباب الخلاص ما یوسوس بسبب کلمة کان فیها من الناصحین سالکا فیه طریقة الراسخین لتکون
له ذخیرة یوم الدین انما یتقبل الله من المتقین وهو یتولی الی الصالحین ولا یهدی کید الخائنین ولا یضیع اجر المحسنین
مات فی حدود تسعین واربعمایة الکلی فی الطبقات گویند که ظالمی خواجه را بند کرده و با وزجند فرستاد در راه چون
وقت نماز درآمدی بندها از خواجه گشاده شدی طهارت ساختی یا تیمم کردی واقامت گفتی چون نماز شروع
کردی موکلان جماعت بر ایشان دیدندی و بیامدندی و بوی اقتدا کردندی و بیامدی بعد فراغ گفتی
بیایید و این بندها را بر خود نهید ایشان میگفتند ای خواجه ما کرامت شما را دیدیم در حق شما امتحان نمی توانیم
گرد خواجه گفتی ما مورایم بر و ما کار دیم امرا او را بجا آوردیم تا بقیامت در همانیم و شما ماموره این ظالمند امر وی را
بجا آوردید تا از ظلم او خلاص یابید و چون بکورستان شهیدان رسیدند خواجه انجا توقف بیشتر کرد از
خواجه پرسیدند فرمود در اینجا خواجه ایست که بروی هیچ حفظی نوشته اند گفتند که غیب میگویی گفت
والعیاذ بالله اما بحکم حدیث میگویم من احب العلم والعلما ویکتب خطیئة فی ایام حیوته واین خواجه دوست دار علم
و علما بوده است پیغامبر گفته علیه السلام المرء مع من احب یعنی مرد با دوست خود حشر خود و چون با در جند رسیدند
و درآمدند موذن اقامت گفت خواجه اندر آمد تا نماز گذارد امام تکبیر گفت در آستین خواجه از آخر صفها
آواز داد که تکبیر یاد کوی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین تا سه بار چهارم امام روی بگردانید و گفت
همانا که خواجه شما امام اجل سرخسید گفت بلی گفت در تکبیر خللی هست گفت نه اما دست در آستین میداری گفت

دست برآوردن

دست برآوردن سنت است واگر برنیاوردم نماز درآمده شود خواجه گفت شود لیکن دست در آستین سنت زنانست
و مرا ننگ آید اقتدا کردن بکسی که سنت زنان بنماز اندر آید گویند خواجه هزار بار کاغذ املا کردند که هیچ حرف
خطا نبود و طلبه از شهرها آمدند و بر سر چاه می نشستند تا روزی آواز یکی از ایشان شنید پرسید گفتند طهارت
ساختن رفته ام از جهت سردی نتوانستم وضو کرد خواجه گفت عفاک الله شرم نداری که بدین قدر سرما وضو
نمیکنی مرا در وقت طلب علم بخارا عرضه شکم بود مرا چهل بار قضا حاجت شد هر بار طهارت ساختمی و از فرود
در رود نشستمی بخانه آمدی مجره من از بانح سته بودی بوسته بفادی تا یکدا ختی الگاه جزی تعلق کردمی میرگاه
افاته شد بود که بعد از وفات ابی حنیفه چند کس بوده اند که علم اختیار کرده اند یکی از ایشان خواجه بود الکلی فی
المسعودیة الامام علی بن محمد الحسین المعروف بفخر الاسلام البزدوی الفقیه الکبیر بما وراء النهر صاحب الطریقة
علی مذهب ابی حنیفه ابو العسر اخو القاضی محمد ابی الیسر توفی سنه احدی او اثنین وثمانون واربعمایة وحمل الی سمرقند
ودفن بها السیحون وبزدوی قلعة حصینة علی سنة فراسخ من نسف ومن تصانیفه المبسوط احد عشر مجلدا او شرح الجامع
الصغیر وله فی اصول الفقه کتاب مشهور معتمد کما فی الطبقات وله شان عالی از شافعیه در دیار ایشان بیدا شد
و وی متبحر بود در علم با هر که مناظره میکرد غالب می آمد تا بعضی از حنفیه میل بمذهب شافعیه کردند کار بر خلق
سخت شد علماء شهر ابو حنیفه را بحجرة امام علی رسانیدند و گفتند دریابید و اگرنه همه بمذهب شافعیه میشویم
امام فرمود من مردی گوشه نشینم مرا با این کار چه کار آنگاه الحاح بسیار کردند امام اجابت کرد در مجلس
حاضر آمد وی در عد مناقب امام شافعی درآمد و گفت امام ما در یکماه حفظ قران کرد هر روز یکبار میدید
و شب در تراویح میخواند امام گفت که این سهل کاریست از آنکه قران بتمامی علم است و ما با و نویسیم بعده فرمود
که دفاتر حساب ولایة بیارید و دخل و خرج دو سه ساله را پیش من بخوانند همچنین کردند امام بسلطان گفت
که بر این دفاتر مهر کنید تا تبدیل و تغییرات نشود و آنها را در حجره کنید بعده امام بخانه رفت و بعده از شش
ماه باز آمد مجلس کردند و دفاتر بکشادند امام آنها را از بر خواندن گرفت و با آخر رسانید چنانچه حرفی خطا
نشد گویند که آن عالم از وفور خجالت بگداخت و بتمامی آب شد کذا اسمع منقول است که امام را با حجة
الاسلام زین الدین ابو حامد محمد بن غزال که صاحب احیاء العلوم وجواهر القران و تفسیر یاقوت التاویل
چهل مجلد و مشکوة الانوار است یکبار صحبة شد و در حرمة و حل گوشت مذاکره شد هر دلیلی که وی بر حلیت

اوافامت میکرد امام ادرانفض میکرد تا بعا بیق کہ دی نجم شد کذا سمع يوفي سنہ خمس وخمسمايه واخوه الشيخ

ودحمه الغزالي سنت سبع عشرة وخمسمايه كذا قاله اليافعي وكان اخو الامام فخر الاسلام محمد بن محمد الحسين البزدوي صدر

الاسلام ابو اليسر شيخ اصحابنا بما وراء النهر وكان الامام الايمه على الاطلاق والوفد واليه من الافاق ببلاد الشرق و

الغرب وله تصانيف في الاصول والفروع وكان قاضي القضاة بسمرقند تفقه عليه ركن الايمه عبد الكريم بن محمد

مصنف طلبة الطلبة وابو بكر محمد بن احمد السمرقندي صاحب التحفة شيخ صاحب البدايع توفي ببخارا في رجب

سنة ثلث ستين واربعمايه وله ولد اسمه محمد بن محمد امام كبير مات سنة اثنين واربعين وخمسمايه ذكر

الامام بكر بن علي بن الفضل الزرنجري ابو الفضايل الملقب بشمس الايمه من اهل بخارا تفقه على شمس الايمه

الحلواني وبرع في الفقه وكان يضرب به المثل في حفظ مذهب ابي حنيفه وكان مصيبا في الفتاوي وجواب الوقايع

وكان اهل بلده يسمونه ابا حنيفة الاصغر وكان الفقهاء اذا وقع لهم اشكال في الرواية يرجعون اليه ويحكمون

قوله مات في شعبان سنة اثني عشرة وخمسمايه ومولده سنة سبع وعشرين واربعمايه ذكر علي بن عبد الله

الخطي من اهل ما وراء النهر في طبقة قاضي القضاة ابي عبد الله تفقه على احمد بن عبد العزيز الحلواني وعلى القضاة

ابي عبد الله تفقه على احمد بن عبد العزيز الحلواني وعلى ابي محمد الناصحي وكان زاهدا منسكا لا يلتف لا للاختلاط

بالسلاطين معتكفا على تدريس العلم اذا سمع قارئا تراها صمت ومو ويقي سبع عشرة سنة يقوم الليل

ويضع جبينه على الارض وجه دهر شايب ودي انصلي في يوم ... سنة ست وستين واربعمايه في اصفهان فاتته

امراة معروفة بالصلاح لله تعالى فقالت نبيا انا نايمة وقت السحر كانا في مدينة النبي صلى الله عليه وسلم وقد تقدم

رجل فاذن في مسجده واقام واصطف الناس وراءه فقيل له ابا بكر حرام فقال الاكبر حتى يحضر ابو الحسن الخطي فلما

سمع ذلك سبقت عن سجادته ومشى حافيا وتوجه الى قرية العلوي وهي على سمة العراق فبلغ ذلك رئيس اصفهان

فلحقوه وسالوه ان يلبس بدابنا فلم يفعل حتى وصل القرية وقد اغر التعب فيه والامام ابو محمد الناصحي اسمه عبد الله

بن الحسن قاضي القضاة واما الامام شيخ الحنفية في عصره والمقدم على الكبار والايمه في دهره ولي القضاء عن

السلطان الكبير محمود سبكتكين ببخارا المجلس التدريس والمعظ والفتوي والتصنيف له الطريقة الحسنة في الفقه

المرضية عند الفقهاء توفي سنة سبع واربعين واربعمايه وقدم بغداد حاجا سنة اثنتي عشرة واربع مايه كان

ثقة دينا صالحا وكان محمودا ابن سبكتكين ابو القاسم السلطان سيف الدين من اعيان الفقهاء فريد العصر

في الفقاه

في الفصاحة والبلاغة وله التصانيف في الحديث والفقه وله شعر جيد ومن تصانيفه كتاب التفريد على مذهب الامام

ابي حنيفه مشهور في بلاد غزنين وهي في غاية الجودة وكثرة المسايل نحو ستين الف مسلة ومات سنة احدي وعشرين واربعمايه

انتهى ذكر فضايل هولاء الافاضل من الفقهاء والان انمق مناقب بعض من تفقه عليهم من ذكر احمد بن محمد بن

جعفر الامام المتعهد ابو الحسن بن ابي بكر الفقيه البغدادي المعروف بالقدوري صاحب المختصر المبارك مولده سنة

اثنين وستين وثلثمايه تفقه عليه الفقيه ابو نصر احمد بن محمد وشرح مختصره روى عنه قاضي القضاة ابو عبد الله الدامغاني

والخطيب وانتهت اليه بالعراق رياسة اصحاب ابي حنيفه وعظم عندهم قدره وارتفع جاهه وكان حسن العبادة جري

اللسان يديم التلاوة لتلاوة القران قال السمعاني كان صدوقا صنف من الكتب المختصر فنفع الله به خلقا كثيرا

لا يحصون وشرح مختصر الكرخي والتجريد في سبعة اسفار يشتمل على مسايل الخلاف بين اصحابنا والبا في شرع في املايه

سنة خمس واربعمايه وله التقريب في مجلد كان له ابن فلم يعلمه الفقه وكان يقول دعوه يبيتني روحه فمات وهو شاب

واسمه محمد بن احمد ومات القدوري يوم الاحد الخامس عشر من رجب سنة ثمان وعشر واربعمايه ذكر الامام مسعود

الكاشاني ابو سعيد زكي الدين الخطيب روى عنه الامام الصدر الشهيد حسام الدين عمر بن عبد العزيز وكان من

مات سنة عشرين وخمسمايه ذكر عمر بن الحبيب ابو حفص القاضي الامام احمد بن عبد العزيز وكان من كبار اصحابه

ثم درس الفقه بعد وفاته على الشيخ الامام الزاهد شمس الدين محمد السرخسي وكان من اجلة العلماء والمتبحرين في

فن الفقه والخلاف صاحب الفطر في دقايق الفتوى والقضاء ورزق في تعلمه مشاركة المصل الامام الكبير برهان

الايمه قال ولقد في حد ثنا وانا صغير حفظت عنه وهو انه قال عليه السلام قال ولقد من مضى الى عالم فحفظ بين

فجلس عنده ساعتين وسمع منه كلمتين وجبت له جنتان عمل ولم يعمل وهما تفقها على والده عبد العزيز

عمر بن مادت وكان اماما كبيرا على ابي الحسن البزدوي وعمر وعاش حتى مات اقرانه ولم يبق الى وعالما تحريرا

ينفع به الجم الغفير كل عنه وصفه لسان التقدير ذكر محمد بن نصر بن محمد ابو المعالي ابو بكر العامري المديني

الخطيب من سمرقند قال السمعاني كان اماما زاهدا تفقه على ابن الحسن البزدوي وعمر وعاش حتى مات

اقرانه ولم يبق في عصره من اهل العلم اكبر منه قبل انه جاوز المايه وسمعت عليه دلايل النبوة لابي العباس المستغفري

بروايته عن ابي علي السفيحا وكان لا ابو الاخراء ولصوبها غاية الصوت وله في حل وسنة خمسين واربعماية وفي

سنة خمس وخمسين وخمسمايه ذكر زياد بن الياس ابو المعالي ظهير الدين قال صاحب الهداية اختلف اليه بعد وفاته

جدي وقراة عليه الفقه وكان مع غزاره العلم ووفور الفضل متواضعا جدا واحسن الخلق ملاطفا لاصحابه وكان من كبار العلم
للمشايخ بفرغانة ذكر عمر بن محمد النسفي الامام الزاهد نجم الدين ابو حفص روى عنه عمر بن محمد العقيلي وسمع ابا محمد
اسماعيل النسفي وابا اليسر محمد البزدوي توفي سنة سبع وثلثين وخمسماية بسمرقند وولد سنة احدى وستين واربعماية
حكى انه اراد ان يزور وهو ره وحل الله العلامة الزمخشري فلما وصل الى داره دق الباب ليفتحوه ويأذنوا له بالدخول
فقال الشيخ من ذا الذي يدق الباب فقال عمر فقال جاء الله انصرف فقال الشيخ اذا انكر صرف وله كتاب طلبة الطلبة
في اللغة وله المنظومة في الفقه وكان فقيها فاضلا مفسرا محدثا اديبا متقنا عارفا بالمذهب وصنف التصانيف
في الفقه والحديث والشروط ونظم الجامع الصغير وهو احد مشايخ صاحب الهداية والزمخشري اسمه محمود بن عمر
بن محمد الامام الكبير المضروب به المثل في علم الادب نفي الفضلاء وصنف التصانيف كالتفسير وغريب الحديث والمفصل و
وغيرها وله ديوان شعر وشهرته يغني عن الاطناب مات سنة سبع وثلثين وخمسماية الكل في الطبقات
عاش احدى وسبعين سنة جاور بمكة بلده فصار يقال له جار الله وهو صغير الفروع معتزلي الاصول قال اليافعي
للحسن بن علي محمد النسفي البزدوي ابو ثابت الامام ابن الامام ولد بسمرقند ولما مات والده رباه عمه القاضي
ابو اليسر الى بخارا وتفقه على عمه ببخارا وكان حسن الصمت ساكنا وقورا لازما بيته حسن الصلوة ولد سنة نيف
وسبعين واربعماية ومات سنة سبع وخمسين وخمسماية ذكر احمد بن محمد الحسين بن عبد الكريم بن
موسى بن عبد الله بن مجاهد النسفي البزدوي ابو المعالي بن ابي اليسر القاضي الصدر من اهل بخارا الامام
بن الامام مولده سنة اثنين او احدى وثمانين واربعماية ببخارا تفقه على والده حتى شرع في العلم وهو ابن
اخي علي البزدوي توفي اليرحس سنة اثنين واربعين وخمسماية ثم حمل الى بخارا قال ابو سعيد امام فاضل
حسن مناظر حسن السيرة رضي الاخلاق من بيتا الحديث والعلم ذكر محمد بن ابي بكر السنجي الصابوني البزدوي
ابو طاهر الزاهد من اهل بخارا من اصحاب ابراهيم الصفار كان اماما عالما زاهدا وسمع ابا نصر احمد بن عبد الرحمن
والقاضي ابي اليسر البزدوي وتفقه عليه وكتب عنه السمعاني ببخارا وولد سنة ثمان واربعماية ومات سنة خمس
وخمسين وخمسماية وكان ابراهيم بن اسمعيل بن احمد ابو اسحق الفقيه الصفار تفقه على والده وتفقه عليه قاضيخان
وسمع الاثار للطحاوي على والده وكان من اهل بخارا موصوفا بالزهد والعلم وكان لا يخاف في الله لومة لائم
مات ببخارا سنة اربع وستين وخمسماية وصلى عليه الجم الغفير ذكر الامام محمد بن احمد السمرقندي ابو بكر مصنف

التحفة شيخ صاحب البدايع الملقب علاء الدين تفقه على الامام ابي المعين ميمون المكحول تفقه عليه ضياء الدين محمد بن الحسين
استاد الهداية محمد بن ابي بكر الواعظ عرف بامام زاده مفتي اهل بخارا امام فاضل فقيه واعظ اديب شاعر ورع
حسن السيرة من اهل الخير والدين سمع ابا الفضل بكر الزرنجري ولد سنة احدى وستين واربعماية كتب عنه ببخارا
ورايت له كتابا نفيسا كثير الفوائد سماه شرعة الاسلام عمر بن بكر الزرنجري المعروف بعماد الدين الملقب شمس الائمة
هو نعمان الثاني في وقته تفقه ولده وعلى برهان الائمة بن مازة تفقه عليه شمس الائمة الكردري انتهت اليه
رياسة اصحاب ابي حنيفة وبلغ تسعين سنة ومات سنة اربع وثمانين وخمسماية انتهى ذكر هولاء البخاري العظماء والان
اذكر بعض من تلميذهم من العلماء ذكر محمد بن علي بن محمد بن الحسين الدامغاني الكبير ابو عبد الله قاضي القضاة والامام العلامة
تفقه على الصيمري وسمع من ابي عبد الله محمد بن علي الصوري مولده في سنة ثمان وتسعين وثلثماية ومات ببغداد سنة
ثمان وسبعين واربعماية قال العقيلي ومن مشايخنا الطود المشايخ والجليل الراسخ ابو عبد الله الدامغاني وكانت انتهت
اليه الرياسة في مذهب العراقيين وكان وافر الفضل سديد الراي وجوب اموره في حكمه على السداد وكان وسديدا مثل
القاضي ابو يوسف حشمة وجاها وسوددا وعقلا وبقي في القضاء ثلثين سنة الكل في الطبقات وتفقه ببغداد على
القدوري ودفن في القبة الى جنبه الامام ابي حنيفة وبنى العهد قبة عظيمة على قبر الامام سنة تسع وخمسين واربعماية
واتفق عليها اموالا جسيمة قاله اليافعي والصيمري اسمه الحسن بن علي ابو عبد الله احد الفقهاء الكبار وعليه تفقه
الدامغاني وكان حنبليا وقادا وافر العقل جميل المعاشرة عارفا بحقوق اهل العلم حدث عند ابي الحسن الدارقطني وسمع
منه بدمشق كان امام الحنفية ببغداد ولد سنة احدى وخمس وثلثماية واربعماية ذكر عمر بن عبد العزيز بن عمر بن
مازة برهان الائمة ابو محمد المعروف بالصدر الشهيد حسام الدين الامام بن الامام والبحر بن البحر تفقه على ابيه الله
وله الفتاوى الصغرى والفتاوى الكبرى والجامع الصغير المطول سادس صاحب المحيط تفقه عليه العلامة ابو محمد
عمر العقيلي استشهد بسمرقند ونقل الى بخارا في سنة ست وثلثين وخمسماية قال صاحب الهداية اثبتت عن عنه
قراته في محافل النظر وكان يكرمني غاية الاكرام ويجعلني في خواص تلامذته لكن لم يتفق لي الاجازة منه واجازني
عن واحد من المشايخ ذكر احمد بن عبد العزيز المعلق بتاج الدين الامام احد مشايخ صاحب الهداية قال
رواية مسموعاته ومجازاته مشافهة ببخارا وشرفني بخط يده بمن حمله ما حصل له منه كتاب السير الكبير من طريقه شمس الائمة
السرخسي ذكر علي بن الحسن الجعفري المشهور بالبرهان البلخي احد من نشر العلم في بلاد الاسلام تفقه ببخارا

على الامام عبد العزيز وغيره حتى برع في الفقه وكان اذا حزبه امر فزع الى الصلوة ونقيل ونقل ذكر يصح مرة فقرأ
الامه فاجتهش بالبكا وخرج واتم الصلوة واغتسل ودخل منزله ثم لم يخرج حتى مات في شعبان سنة ثمان واربعين
وخمسماية **ذكر** عبد العزيز بن عثمان الفضلي امام الدين رحمه الله من اهل الكوفة يعرف بالقاضي النسفي تفقه
ببخارا على المفاخر عبد العزيز بن عمر البرهان سمع ابا الحسن حضر بن الحسن الامام المرغيناني بنيسابور وتصدر للفتيا
وطال عمره وماة اقرانه حتى صار مرفوعا اليه في الفتاوي والوقايع ومن تصانيفه النفقة من الذال في مسايل الحيله
في مجلد وكفاية الفحول في علم الاصول في مجلد وتعليق الخلاف في اربع مجلدات توفي سنة ثلث وثلثين وخمسماية
ذكر علي بن ابي بكر بن عبد الجليل الفرغاني المرغيناني شيخ الاسلام برهان الدين العلامة المحقق صاحب الهداية
اقر له اهل عصره بالفضل والتقدم كالامام فخر الدين قاضيخان والامام زين الدين العتابي تفقه على جماعة
بعضهم الامام نجم الدين ابو حفص عمر بن محمد النسفي وفاق شيوخه واقرانه واذعنوا له كلهم لا سيما بعد تصنيفه
لكتاب الهداية وكفاية المنتهى ونشر المذهب وتفقه عليه الجم الغفير ومما انتفع به كثيرا وروى الهداية للناس عنه
شمس الايمة الكردري وهو اكتاب الترمذي على ضيا الدين ابي محمد صاعد ومرغينان من نواحي فارس وهي غينا
بفتح الميم من بلاد فرغانة مات سنة ثلث وتسعين وخمسماية بسمرقند **الكل في الطبقات** روي ان صاحب الهداية
بقي في تصنيف الكتاب ثلث عشر سنة وكان صايما في تلك المدة لا يطلع احدا كان مجتهدا ان لا يطلع
على صومه احد فاذا اتى خادم بطعامه كان يقول له خله وروح فاذا راح كان يطعمه احد الطلبة او غيرهم فكان
ببركته وهذه وورعه كتابا مباركا مقبولا بين العلماء وكما في العناية والامام قاضيخان اسمه الحسن بن منصور
بن ابي القاسم الاوزجندي الامام ماتي والامام العتابي اسمه احمد بن محمد بن عمر ابو نصر العتابي البخاري وقيل
ابو القاسم الامام العلامة الزاهد المسعوت زين الدين من تصانيفه الزيادات **ذكر** جماعة منهم حافظ الدين
الكردري وله جوامع الفقه اربع مجلدات وشرح الجامع الصغير وكتاب التفسير وشمس الايمة لازمه مات سنة ست وثمانين
وخمسماية ببخارا وقد تلمذ صاحب الهداية لكثير من المشايخ واستفاد منهم ومنهم الامام علي بن محمد بن اسمعيل
الاسبيجابي السمرقندي المعروف بشيخ الاسلام لم يكن احد فيما وراء النهر يحفظ مذهب ابي حنيفة ويعرفه مثله وظهر له
الاصحاب وعمر العمر الطويل في نشر العلم ولد سنة اربع وخمسين واربعماية توفي بسمرقند سنة خمس وثلثين وخمسماية
قال اختلفت اليه مدة مديدة وحصلت من فوايد درسه ومحافل نظره نصيبا وافيا ومنهم محمد بن محمد بن الحسن امام الايمة

على الاطلاق

على الاطلاق سنجاح الشريعة قال لم ير مثله احسن منه فضلا ولا اورع منه علما ولا اوسع منه بركة تلمذ له احد الابرار على اقرانه وصار اماما
وحيد زمانه قرأت عليه في بداءة امري وحداثة سني فلم ازل اغترف من بحار ده واقتبس من انواره في سنة خمس وثلثين
وخمسماية ومنهم عثمان بن علي البيكندي البخاري كان اماما فاضلا زاهدا ورعا عفيفا كثير العبادة سليم الجانب
متواضعا قانعا باليسير تفقه على الامام ابي بكر محمد بن ابي سهل السرخسي سمع ابا محمد البخاري المعروف ببكر خواهر
زاده توفي سنة اثنتين وخمسين وخمسماية **ذكر** احمد بن الحسن بن منصور بن ابي القاسم اوزجندي الامام الكبير
المعروف بقاضيخان تفقه عليه شمس الايمة الكردري توفي سنة اثنتين وتسعين وخمسماية قيل بدحه هو سيدنا
القاضي الامام والاستاذ فخر الايمة ركن الاسلام بقية الاسلاف مفتي الشرق **ذكر** ابو بكر بن مسعود بن احمد الكاساني
ملك العلماء علاء الدين مصنف البدايع الكتاب امام العلماء تفقه على ابي بكر وقرا عليه معظم تصانيفه التحفة
في الفقه وزوجه الفقيهة العاملة قيل كانت من حسان النساء وطلبها جماعة من الملوك فامتنع فجاء الكاساني ولزم
والدها حتى برع في العلم وصنف البدايع شرح التحفة وعرضها على شيخه فازداد به فرحا وزوجه ابنته
وله غير البدايع من المصنفات السلطان المبين في اصول الدين وكان الكاساني ولزم والدها ربما يخطئ في الفتوى فترده
الى الصواب وتعرفه وجه الخطاء فرجع الى قولها وكانت الفتوى اولا يخرج عليها خطها ابيها فلما تزوجت با
الكاساني يخرج الفتوي بخط الثلثة ولما قدم الى دمشق هزله الفقهاء وطلبوا منه الكلام معهم في مسئلة فقال
لا اتكلم في مسئلة فيها خلاف اصحابنا فعينوا مسايل كثيرة فجعل كلما ذكروا مسئلة يقول ذهب اليها واحد من اصحابنا
فلان وفلان فلم يزل يقول كذلك حتى انهم لم يجدوا مسئلة الا وقد ذهب اليها واحد من اصحاب ابي حنيفة فانفض
المجلس على ذلك ولما احتضر شرع في سورة ابراهيم حتى انتهى الى قوله تعالى يثبت الله الذين امنوا با
القول الثابت في الحيوة الدنيا والاخرة خرجت روحه عند فراغه من قوله وفي الاخرة وتوفي سنة ثمان وسبعين وخمسماية
ودفن عند زوجه فاطمة داخل مقام ابراهيم خليل الله عليه السلام بظاهر حلب وكان الكاساني يقطع زيارة قبرها
في كل ليلة جمعة الى ان مات والدعاء عند قبرهما مستجاب وذلك مشهور بحلب انتهى ذكر هولاء العلماء الكرماء والان
اشرع في ذكر اخذ منهم من الفضلاء **ذكر** جعفر بن عبد الله الدامغاني ابو منصور بن ابي جعفر بن قاضي القضاة
ابي عبد الله المشهور بالقضاء والعدالة والعلم والرواية كان شيخا نبيلا حسن الاخلاق لطيف الكلام محمود السيرة مرضي
الطريقة وكان صدوقا ولد سنة تسعين واربعماية ومات سنة ثمان وستين وخمسماية **ذكر** خلف بن احمد ابو القاسم

العزيز البلخي وتفقه عليه من برع في المذهب والخلاف والاصول والكلام وكان تدريس مشهد ابي حنيفة سات الطاق وهو امام
صاحب الراي بالعراق توفي سنة خمس عشرة وخمسماية ذكر محمد بن محمد العلامة الملقب برضي الدين مصنف المحيط
وهو اربع مصنفات المحيط مجلدات والمحيط الثاني عشر مجلدات والمحيط الثالث اربع مجلدات والرابع مجلدان قيل
قدم الرضي السرخسي حلب وذكر الدرس وكان في لسانه لكنة فتعصب عليه الفقهاء وكتبوا فيه رقاعا الى نور الدين
محمد بن زنكي يذكرون انهم اخذوا عنه تصحيفا كثيرا من ذلك انه قال في الحائر الجائر عن التدريس
فلما مرض اخرج تسعماية دينار واوصى ان يفرق على الفقهاء وذكر في المحيط في باب الوصية بمثل النصيب قال حكى استاد
الامام حسام الدين عمر عن والده ان طريقة الخطابين عرفت بالوحي ذكر محمد بن عبد الستار بن محمد العمادي الكردري
المنعوت بشمس الائمة كان استاد على الاطلاق والموفود عليه من الآفاق قرأ بخوارزم على الشيخ برهان الدين صاحب
الهداية ناصر بن ابي المكارم المطرزي وتفقه بسمرقند على الشيخ الاسلام برهان الدين صاحب الهداية والشيخ مجد
الدين السمرقندي المعروف بامام زاده وسمع الحديث منهما وبرع في معرفة المذهب واحيا علم اصول الفقه
بعد اندراسه من زمن القاضي ابي زيد الدبوسي وشمس الائمة السرخسي وتفقه عليه خلق كثير منهم الشيخ حميد الدين الضرير والعلامة
محمد بن محمود الكردري المعروف بخواهرزاده ابن اخته مات ببخارا يوم الجمعة سنة اثنتين واربعين وستماية وكان مولده
سنة تسع وخمسين وخمسماية الكل في الطبقات وناصر بن القاسم المطرزي المذكور الفقيه النحوي الاديب الحنفي كان ذادي في الاعتزال
منتحلا مذهب الامام الحنيفة في الفروع مصنف شرح المقامات للحريري وكتاب المغرب تكلم فيه على الالفاظ التي يستعملها
الفقهاء من الغريب وهو كتاب الازهري للشافعية ويقال انه خليفة الزمخشري تفقه الامام الكردري على الامام احمد بن محمد
بن ابي بكر ذكر محمد الملقب نور الدين صاحب البداية في اصول الدين مات سنة ثمانين وخمسماية وعلى الامام محمود بن
احمد بن ابي الحسن الفارياني ابو المحامد الملقب عماد الدين مات سنة ثمان وستماية ورايت له كتابا كبيرا سماه
خالصة الحقائق يشتمل على خمسين بابا حوى من نيف وسبعين مصنفا انتهى ذكر هولاء العلماء والان اكتب طائفة من
من فحول الكرام ذكر محمد بن ابو حامد العميدي الفقيه السمرقندي المنعوت وكان اشتغاله فيه على الشيخ رضي الدين
النيسابوري وهو احد الاركان الاربعة كانوا من جملة المشتغلين عليه اربعة برعوا وتحرروا في هذا الفن وكل واحد
منهم يلقب بالركن وهم ركن الدين الطاوسي والعميدي هذا وركن الدين امام زاده ابو المحاسن محمد بن ابي بكر
مفتي اهل بخارا وثبت الرابع ماة العميدي سنة خمس عشرة وستماية ذكر كان اماما في فن الخلاف وهو اول من

اولها التصنيف ومن تقدمه كان يخرج بخلاف المتقدمين ومن تصانيفه كتاب النفائس اختصره شمس الدين احمد
الخويي وسماه عين النفائس وكان كريم الاخلاق كثير التواضع طيب المعاشرة ذكر العلامة ابو الفضل محمد بن
محمد العراقي القزويني ركن الدين المعروف بالطاوسي الحنفي كان اماما فاضلا مناظرا محجاجا فيما يعلم الخلاف ماهرا
فيه اشتغل على الشيخ رضي الدين النيسابوري وصنف ثلث تعاليق في الخلاف واجمع عليه الطلبة بهمدان وقصدوه
من البلاد البعيدة والقريبة للاستفادة عليه وعقلوا تعاليقه مدينة واشتهر صيته في البلاد ومات في سنة
ثمانية والطاوسي نسبة الى طاوس بن كيسان التابعي اليماني الجندي الخولاني الفقيه الامام توفي سنة
ستة ومائة حاجا بمكة قبل يوم التروية بيوم ولم يتهيأ اخراج جنازته لكثرة الناس حتى وجه امير مكة بالحرس
ولقد رأى عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنهم واضعا السرير على كاهله فلقد سقطت
كانت على راسه ومزق رداءه من خلفه ذكر من اهل اليمن كنيته ابو عبد الرحمن اوصى لابنه ان ينظر اليه بعد الدفن
فان يجدني في القبر فاشكر لله والا فانا لله وانا اليه راجعون فلما نظر اليه بعد الدفن لم يجده فشكر الله تعالى
كذا في الشواهد ذكر عبد الله بن احمد بن محمود حافظ الدين ابو البركات النسفي احد الزهاد المتاخرين
صاحب التصانيف المفيدة في الفقه والاصول له المصفى في شرح المنظومة وله شرح النافع سماه المنافع
والكافي شرح الوافي وكنز الدقائق والمنار في الاصول الفقه والعمدة والعقيدة الحافظية وشرحه ومدارك
التنزيل تفقه على شمس الكردري وروى الزيادات عن احمد بن محمد العتابي سمع منه الصغناقي وتوفي ليلة الجمعة
في شهر ربيع الاول سنة احدى وسبعين ذكر محمد بن محمد بن نصر الامام حافظ الدين البخاري ابو الفضل
كانت ولادته في حدود سنة خمس عشرة وستماية ببخارا سنة ثلث وتسعين وستماية ودفن بكلاباد وعند
والده جوار الامام ابي بكر طرخان قال وكان عالما ربانيا زاهدا عابدا مفتيا مدرسا نحويا فقيها
فضيا محققا مدققا محدثا جامعا لانواع العلوم ذكر علي بن محمد اللامشي البخاري الامام العلامة نجم العلماء الملقب
بحميد الامام الملة والدين الضرير توفي سنة ست وستين وستماية وصلى عليه الامام حافظ الدين ودفن عند ابي حفص
الكبير ووضع حافظ الدين في القبر بوصية له بالصلوة عليه قريبا من خمس الف رجل ذكر محمد بن محمود بن عبد الكريم
المعروف بخواهرزاده العلامة بدر الدين ابن اخت شمس الائمة الكردري تفقه توفي سنة احدى وخمسين وستماية
ذكر انتهى ذكر هولاء الفحول من العلماء الفخام والان اشرع في تلامذتهم من الفضلاء الكرام الحسين بن علي

الامام الملقب بحسام الدين الصغناقي في الفقه الهداية وسماه بالنهاية وفرغ منه ذلك سنة سبع مائة وكلها ذكر في شرح الهداية

من لفظ الشيخ فالمراد به حافظ الدين وما ذكر من لفظ الاستاد فالمراد به فخر الدين الماعرغي وله شرح التمهيد للمكحولي

في مجلد ضخم وروى التمهيد عن الامام حافظ الدين عن الكردري عن صاحب الهداية عن الامام محمد بن الحسين

عن الامام محمد بن احمد عن الامام سيف الدين ابي المعين ميمون بن محمد المكحولي المصنف وله التدريس التمهيد وله

الكلي في شرح اصول الفقه لفخر الاسلام البزدوي ورحل بغداد

ودرس بها بمشهد ابي حنيفة ثم توجه الى دمشق

ممات في سنة عشر وسبعمائة

تمام شد كتاب غفوري ره

بعون الملك الوهاب

[illegible]

[illegible]

Muk 100

1710 AH.

P
46

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 11

وقبل از ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت است بیک سلام وقبل وتر سنة نیفتد ونزدیک امام ابی یوسف بعد جمعه شش رکعت است کذا فی الجامع ودر تعقیب گفته که این دو رکعت نزدیک طرفین سنة روز است ونزدیک امام ابی یوسف سنة نماز پس سنة الوقت گوید تا باتفاق مثاب باشد ودر حدیث آمده که درین دو رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار خواند تا هفته دیگر در امان باشد ودر سنة فجر و مغرب کافرون و اخلاص ودر ظهر و عشا معوذتین ودر چهار ظهر قل خواند اندر زندان وقوع مضوق باشد و انشراح وقیل در سنة فجر برای دفع دشمن و باسور مجرب است این در جامع واین در مفتاح گفته ودر خلاصه گفته که سنت در سنت مغرب آن است که کافرون و اخلاص خواند ودر اول وقت گزارد ودر خانه گزارد ودر سنن گفته که در حدیث آمده هر که سنت فجر در خانه گزارد رزق او فراخ شود ونزاع او با اهل کم گردد وختم او با ایمان شود و اگر در خانه نگزارده بود در مسجد گزارد و اگر نتواند در شتاء در صیفی ودر صیف در شتائی و اگر یکی باشد پس ستون و مانند آن اما پس صفوف بی حائل مکروه است وخلط با قوم سخت مکروه است این همه بعد شروع امام است در نماز والا هر جا که باک نه اما سنتی که بعد نماز هند اگر جای فرض گزارد باک نبود و اولی آنست که چند گام رود و امام لا محاله متاخر شود در شرح حصن گفته فی الحدیث افضل الصلوة صلوة المرء فی بیته واین مشعر است باستحباب رواتب ونوافل در خانه لکن چون این بجز کلام مؤثر کم می شود و کلام منقوص ثواب است یا مسقط سنة بنابران فاضلتر چنان است که در مسجد گزارد در جامع گفته اگر چهار ظهر در خانه گزارد و فرض در مسجد یا عشا و در مسجد و سنت در خانه ثواب سنة نیابد اگر چهار ظهر در مسجد گزارد و قبل از نماز برآمد اعاده کند ظهر در مسجد گزارد یا جای دیگر در خلاصه گفته مغرب در مسجد

گزارد اگر از شغل نترسد سنة در خانه گزارد والا در مسجد وهمچنین سایر سنن تا اگر سنة قبل از جمعه در خانه گزارد و جمعه در جامع سنة باشد اگر بعد سنة فجر و ظهر به بیع یا شرا یا خوردن مشغول شد اعاده کند و بلقمه و شربه نه ودر کنز گفته سخن دنیا در میان سنة فجر و فرض نکند والا اعاده کند وهمچنین سنت ظهر بقولی و بقولی در همه سنن روا بود و اگر بعد از فرض سخن کند سنة ساقط نشود اما ثواب کمتر یابد و بقولی ساقط شود کما فی المختار ودر جلابی گفته اگر شغلی که منافی نماز بود مشغول شد سنة ساقط نشود در جامع گفته که اقوی سنن سنة فجر است یا ترک او بی عذر مرجح خلق روا باشد و بقولی واجب است بعده دو رکعت ظهر و مغرب که باصح هر دو برابراند بعده دو رکعت عشا باصح بعده چهار ظهر لیکن باصح از همه اقوی آنست غیر از سنة فجر ودر سنن جمعه اختلاف است بقولی پیشین اقوی است و بقولی پسین و بقولی هر دو برابر مسئله تراویح بصحیح سنة موکده است بر مردان و زنان منکر او مبتدع است و مردود الشهادة و وقت او بعد عشا است بصحیح قبل از وتر و بعد او بصحیح لیکن از مضمرات گفته که بصحیح میان عشا و وتر است پس اگر یکی از دو امام عشا گزارد و دیگر تراویح بعده ظاهر شد که آن محدث بود هر دو را باز گرداننده و اگر یکی در آمد و امام در تراویح است فرض گزارد و اقتدا کند و سنة بصحیح ترک نه کند و فاضلتر آنست که اکثر شب بنماز در گیرند و تاخیر در آخر شب بصحیح مکروه و تراویح بیست رکعت است بده سلام و به پنج نیز رواست بصحیح و مستحب است که بعد از هر ترویحه بقدر ترویحه نشیند بخاموشی یا بتسبیح یا بتهلیل و درود بقول بعض اکثر باک نه و بقولی نیکی و بقولی مکروه لیکن در مکارمی گفته که درود مکروه است و تسبیح مستحب و علیه الفتوی و نماز نیز رواست لیکن در تعقیب گفته که بقولی مکروه است وجماعة در تراویح بقول اکثر سنة کفایة است پس اگر همه ترک کنند تارک سنة و مسیء باشند

ویکی تارك فضیلة وکسی که در حضور وغیبة او کثرة وقلة قوم یاشد نباید که ترك کند کما
في الظهیریة وختم در آنجا سنة است یکبار پس در هر رکعة ده آیة خواند که رکعات شش صد
اند وآیات شش هزار و بقولی بیست آیة و بقولی سی آیة تا دو و سه ختم شود آن فضیلت است
واین افضل ونزدیك مشایخ بخارا مستحب است که ختم در شب بیست وهفتم کنند که آن در
اکثر اخبار شب قدر است ولهذا با نفل وجهل رکوع کرده اند واگر ختم در یك شب کرد بعده
تراویح ترك کرد روا بود نی کراهة لیکن **در جواهر نیره گفته** که اگر ختم در بیست ویکم کرد ترك
نکنند تراویح را در بقیة شهر که اینها سنة اند در تمامی ماه قال علیه السلام وسننت لکم قیامه
ولهذا گفته اند که اگر تعجیل کردند بختم قرآن مستحب است که باز از سر آغاز نند در بقیه شهر واگر ختم
نکنند وقصار خواند و بقولی سه آیت کوتاه یا یك آیة دراز وفتوی متاخران برین است
و بقولی از فیل دو یار واین فاضلتر اما یك آیة با فاتحه مکروه است **کما في الکنز**
در خلاصه و ترخیی گفته امام ختم نمیکند لیکن قدر مسنون ده آیة میخواند افضل
آن است که درین مسجد گذارند ودر **کنز گفته** اگر در قراءة غلطی افتاد وسوره
یا آیتی ترك داد چون متروك خواند مستحب است که پس از و مقروه نیز خواند تا ختم مرتب
باشد واگر شفعی فاسد شد در اعتداد قراءة دو قول است وختم از جهت کسل
قوم ترك نکرد وامام تسبیح رکوع وسجود از سه کم نکند ودعوات قعده نگذارد مگر از جهة
ثقل قوم اما بمختار ثنا ودرود ترك نکند که درود نزدیك شافعی فرض است
در قراخانی گفته اگر ختم کرد وا معوذتین در اولی فارغ شد در دومی چیزی
از بقره خواند **وفي الحدیث** خیر الناس الحال المرتحل در ظهیریه گفته که تراویح
نشسته بی عذر روا است بر صحیح نه سنة فجر که این بقولی واجب است واگر امام نشسته
وقوم باستند بر صحیح روا بود لیکن قوم را نزدیك شیخین قیام مستحب است ونزدیك
امام محمد قعود ومکروه است که مقتدی نشیند وگاه رکوع برخیزد واقتدا کند
وهمچنین در غلبه خواب وباید که بعد ازاله آن گزارد وهمچنین بربام مسجد
انجهة کرما اگر تراویح فوت شد بر صحیح قضا نه واگر چند رکعة نسیه وامام

بوتر برخواست اختلاف است وامام زعفرانی گفته که فتوی امام گزارد پس آنجا نرا
قضا کند **در جلابی گفته** اقتداء در تراویح در دو مسجد بر وجه کمال روا است
جایز نیست در مختار الجواهات گفته اگر شك شد در نه سلام ودو بر صحیح دو
رکعة گزارند تنها تنها اما اگر بعضی با امام باشد قول او ست **کما في الکنز**
ودر ظهیریه وخلاصه گفته اگر بعد سلام قوم را در دو وسه اختلاف شد
امام محفوظ خود کرد والا قول کسی که بوی ظن صدق دارد واگر سه رکعة
بیك سلام گزارد اگر بدوم نشسته از یك سلام مجرا شود ودو رکعة قضا دهد
لیکن بر صحیح نه والا بقول شیخین اختلاف کرده اند بعضی از یك سلام مجرا
شود ورکعتین قضا دهد اگر عامدا باشد والا نه وبقولی فاسد شود
وا نچیزی مجری نشود هو الصحیح واین دو رکعة قضا دهد ودو دیگر بود وا لا نه
نشود عامد باشد یا ساهی نزدیك امام ونزدیك امام ابی یوسف در عمد
مجرا شود ودر سهو نه اما نزدیك امام محمد باطل شوند ودو رکعة قضا دهد ودر
سایر نوافل نیز همین اختلاف است واز امام ابی بکر اسکاف آمده
اگر در تراویح بثالثة برخواست ودر قیام یاد آمد باید که نشیند وسلام دهد
واگر بسجده کرد چهارم ضم کند واز دو رکعة شمارد اگر چهار رکعة بیك سلام
گزارد اگر درمیان نشسته بر صحیح از چهار واقع شوند **کما في الذخیرة**
والا نزدیك امام محمد شکند ونزدیك شیخین نه اما از دو واقع شوند
بر صحیح وهمچنین است حکم نفل وسنة ظهر لیکن بماخوذ فقیه ابی اللیث از
چهار واقع شوند وعلیه الفتوی الجرجانی که تراویح چون سنة ظهر
موکده است واگر درمیان نه نشسته از چهار واقع شوند اگر شش یا هشت رکعة
بیك قعده گزارد بر اصح همچنان است اما امام سرخسی گفته که بر اصح فاسد
شوند واگر ده ده رکعة نشسته هر دو رکعة از تسلیمه مجرا شود هو الصحیح **کما في**
الذخیرة واگر همه بیك سلام گزارد وبر هر چهار نشست بر صحیح از ده سلام

مجرا شوند واگر در آخر نشسته پس از یک سلام مجرا شوند بر صحیح مسئله مستحب است
چهار رکعة قبل از عصر در هر رکعة عصر یکبار وسوره نعت او را یکی باشد
واین نماز سبب بقاء ایمان است کما فی الترغیب وبروایتی در اولی
چهار بار ودر تغیر یک کم کند سعاده شهادة یابد کما فی المفتاح
وبروایتی از زلزلة تا تکاثر ودر حدیث آمده که این نماز او را سپر باشد
از آتش ومحافظ را قصری در بهشت بنا شود ودر جواهر گفته که چهار ظهر
افضل اند از تعلم وتعلیم واز چهار عصر وایشان کنایه علم ۳ وچهار رکعة
قبل از عشا در جلابی گفته که سنة عصر از ایشان قوی تر اند ۳ وچهار رکعة
بعد از و در اول وثالث آیة الکرسی سه بار ودر باقی سه قل ثواب شب قدر یابد
وحاجات او روا شوند کما فی الملتقط وبروایتی در اوسط آیة الکرسی سه بار ودر دوم
اخلاص سه بار ودر سیوم فلق سه بار ودر چهارم ناس سه بار کما فی الترغیب
۷ ودو رکعة نشسته بعد از وتر در اول زلزله ودر دوم تکاثر وبروایتی آیة الذین
یقولون در هر رکعة از سبب بقاء ایمان وبنیة حفظ ودر آخر گوید وانا علی ذلک
من الشاهدین کما فی الکنز ودر جواهر اگر در نماز شهد الله خواند وبگوید
ونحن علی ذلک من الشاهدین یا انا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه
الشهادة لیردها علی وقت حاجتی ان شاء الله نماز نشکند که تسبیح ومعاد
قیام مشروع است چون استفتاح وقنوت ودر ترغیب گفته که این آیة را
تا اهل سلام خواند ودر حیرة الفقهاء گفته آنچه گویند که پس عشا وتر نماز دیگر
نیست سخن عوام الناس واصلی ندارد ۴ ونماز ضحی بعد از طلوع تا زوال آن دو
تا دوازده اما در ظاهر وایتر چهار رکعة است سوره والشمس والیل والضحی
الم نشرح وفی الحدیث من صلی الصبح فی مسجد جماعة ثم جلس فی مصلاه
حتی مطلع الشمس ثم یصلی رکعتین او اربعا حرم الله جلده علی النار وکلم
فی الکنز ودر ترغیب گفته چون آفتاب بلند شود دو رکعة گزارد ودر هر یکی اخلاص

پنج بار عبادت هفتاد ساله او بنام زد وثواب آزادی چهار بنده وتصدق
سال بنام او نویسد وگناهان هفتاد
دو هزار دینار یابد وامیر المؤمنین ذو النورین رضی الله تعالی عنه روایت کرد از
پیغامبر علیه السلام که یکی از دو رکعة نماز چاشت حق تعالی گناهان بیست
ساله او را بیامرزد وبچهار رکعة گناهان چهل ساله وبشش رکعة گناهان
شصت ساله وبهشت رکعة گناهان هشتاد ساله وبده رکعة گناهان صد ساله
وبدوازده رکعة گناهان بیست وصد ساله الا کبایر وبنای او در بهشت قصری
بنا شود که طرفین او دیده نشوند وفی الحدیث من صلی الضحی اثنتا عشرة
رکعة یقرأ فاتحة الکتاب مرة وقل هو الله احد ثلث مرات نزل من السماء
سبعون الف ملک بایدیهم قراطیس بیض واقلام من نور یکتبون له الحسنات الی
یوم القیامة فاذا کان یوم القیمة یاتی الملائکة الی قبره ومعهم الحلل فیقولون
یا صاحب القبر قم فانک من الآمنین وفی الحدیث من صلی الضحی اثنتا عشرة
رکعة فیقرأ فی کل رکعة بفاتحة الکتاب مرة وقل هو الله احد والمعوذتین
ثلثا فی کل اربع ان سال الله اعطاه وان دعاه اجابه وان استغفر له غفر له
وپیغامبر علیه السلام بعد از نماز چاشت صد بار گفتی اللهم اغفر لی وارحمنی
وتب علی انک انت التواب الرحیم ۶ ونماز تسبیح در شرح حصن گفته که این نماز سنت
مبارک که در وی ثواب عظیم واجر جسیم است وفی الحدیث اذا انت فعلت
ذلک غفر الله لک ذنبک اوله وآخره قدیمه وحدیثه خطاه وعمده صغیره وکبیره
سره وعلانیته وخرجت من ذنوبک کیوم ولدتک امک واین چهار رکعة
است بدو قعده ویک سلام بنیة سنت وتکبیر گوید وثنا خواند پس پانزده بار گوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس تعوذ وتسمیه فاتحه خواند وسورتی بعد والضحی ضم کند
وبروایتی تکاثر وعصر وکافرون واخلاص لیکن در خزانه درویشی گفته که در هر رکعة ده
بار اخلاص خواند پس باز این کلمات را ده بار گوید وبرکوع رود ودر رکوع وقومه وسجدتین
وجلسه این کلمات را بعد از تسبیح وتسمیع ده گانه بار گوید وبروایتی پانزدهم ودهم

ودهم بار لا حول را نیز ضم کنند کما فی الخزانة وبعد از سجده دومی زود برخیزد
ودومی چون اولی گزارد وهمچنین ثالثه ورابعه وبروایتی قبل از فاتحه تسبیح نگوید
وبعد از سوره پانزده بار وبعد از سجده دومی ده بار گوید لیکن مختار روایت حسن
روایه سابقه است ودر شرح جنه گفته که سابقه ارجح است کما فی الترمذی فی الاذکار
وعوة القلوب والاحیاء والقنیه وغیرها وآن است مختار نزدیک ما ونزدیک اکثر
شافعیه واین نماز هر روز گزارد واگر نتواند هر جمعه والا هر ماه والا هر سال والا در عمر
یکبار که این کفاره همه گناهان است ۷ وتحیه مسجد در کنز گفته که این سنت است نزدیک
ما وواجب نزدیک شافعی مگر بعد از وقت فجر وبعد از نماز عصر که در این اوقات تسبیح
وتهلیل ودرود گوید کما فی الجامع واین در بعضی یکبار است وچون در مسجد درآید بقوت
اول نشیند بعد برای تحیه برخیزد لیکن عامه برآنند که بعد از تحیه نشیند وعلی الفتوی
کما فی الترغیب وباداء وقتیه ساقط شود اما اگر قبل از اداء وقتیه برآید پس باز درآید
ووقتیه گزارد تحیه ساقط نشود ۸ وبیست رکعت بعد از سنت مغرب قبل از تکلم
واشتغال واین نماز اوابین است وفی الحدیث من صلی بین صلوة المغرب والعشاء
عشرین رکعة حفظ الله اله واهله وماله ودینه وآخرته وبروایتی شش رکعت بسه سلام
ودر حدیث آمده هر که بعد از مغرب شش رکعت گزارد ودر میان سخن نکند باشند
او را ثواب عباده دوازده سال کما فی الجامع ودر ترغیب هر که بعد از شام دو رکعت
گزارد بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار وشهد الله یکبار واخلاص پنج بار ومعوذتین
یکبار سختی جان کندن وهمه دشواریها بر او آسان شوند واین نماز اوابان است
واین نام در روایت از درهای بهشت چون او سر از گور بکند آن در زند اگر که راه تو پیدا است
در مفتاح گفته هر که دو رکعت بعد از شام گزارد بعد از فاتحه کافرون پنج بار از تاریکی
گور وعرصات وصراط برهد وبه بهشت رسد ۹ ونماز تهجد خوب کاری است
در شبان دراز دیده بیدار وبلخدا همراز ودر جلالی گفته فاضلتر آن است که در نصف
اخیر برخیزد وقت سحر ودر جامع گفته که این هشت رکعت است بیک سلام باید وسلام

ودر شرح حصن

135

ودر شرح حصن گفته که اقل آن دو رکعت است واگر وضو متعذر شود ساعتی
مستقبل نشیند وذکر ودعا کند ودر کنز گفته که تهجد بعد از خواب است
ونمازی که قبل از وی بود تهجد نبود وفی الحدیث افضل الصلوة بعد
المکتوبة قیام اللیل ۱۰ ودو رکعت نماز استخاره در هر رکعتی اخلاص
سه بار ودر شرح جنه گفته که بقولی کافرون واخلاص وبقولی وربک یخلق
ما یشاء ویختار وماکان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
واکمل جمع است وبعده گوید اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک
من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم
ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی وعاجل امری وآجله فاقدره
لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی
وعاجل امری وآجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان او کنت
ثم ارضنی به وفی روایة رضنی وحاجت خود را گوید بعد از آن وبقولی در میان دعا آن
نوبان گوید باظهر وبعد از آن آنچه اتفاق افتد بکند وبقولی آنچه باو دل کشد وبروایة
انس رضی الله تعالی عنه ان پیغامبر علیه السلام هفت بار استخاره کند بعده آنچه در دل او
افتد خیر در وست واگر این دعا را بعد از فرض خواند ان استخاره مجری نشود واگر چهار
رکعت گزارد اختلاف است واگر اراده تزویج باشد خطبه پوشیده خواند ووضو نیکو سازد
وبعد از مکتوبه حمد وثنا گوید واین دعا خواند اللهم انک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم
وانت علام الغیوب فان رایت ان فی تزویج فلانة خیرا لی فی دنیای وآخرتی فاقدرها
لی وان کان فی غیرها خیرا منها لی فی دینی وآخرتی فاقدرها لی ودر کنز گفته ایخریت
کاغذ پارها نویسند افعل ولا تفعل نباید کرد که بدعت است واستخراج روافض ودر شرح
جنه گفته که نماز حاجت دوازده رکعت است به شش قعده ویک سلام در روز یا شب
وبعد از التحیات تکبیر گوید وسر سجده نهد وفاتحه وآیة الکرسی هفت کان بار خواند و
بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بعده گوید اللهم

اني اسالك بمعاقد العز من عرشك ومنتهي الرحمة من كتابك واسمك الاعظم وجدك الاعلى وكلماتك التامة ان تقضي حاجتي هذه بعده سر از سجده بردارد وسلام دهد حق تعالى حاجت او روا كند پيغامبر فرموده عليه السلام كه زنهار اين نماز را بسفها ميا موزيد وسجده چنين در نوافل قبل از سلام نزديك ما روايت چنانچه كراهة كرهاني با في مشير است واين نماز براي قضاء حوايج برات بتجربه رسيده در جيوب الفقهاء از امام نجم الدين نسفي كفته كه نماز قضاء هر حاجت مر اخواجه خضر عليه السلام تعليم كرده وان دو ركعة است هر وقت كه تواند وشب جمعه فاضلتر در اول بعد از فاتحه كافرون ده بار ودر دوم اخلاص ده بار بعد از سلام سر بسجده نهد وده بار درود كويد وده بار اللهم ربنا اتنا تا عذاب النار وده بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وده بار يا غياث المستغيثين اغثنا انكاه حاجتها يك بيك شمارد چندانكه ياد آيد بعده كويد يارب هر حاجة ديني ودنيوي من روا كن ونيز هر كرا مهمي باشد پس از وضو تازه دو ركعة كزارد پس روي بقبله جهل ويك بار فاتحه خواند وبو سر هر فاتحه تسميه دو بار پس سر بسجده نهد وحاجت خواهد البته روا شود ودر مفتاح حصن كفته هر كرا حاجتي باشد بايد كه چهارشنبه وپنجشنبه وجمعه روزه دارد وغسل كند وبجانب جمعه روان شود وچيزي تصدق كند وبعد از نماز جمعه كويد اللهم اني اسالك باسمك بسم الله الرحمن الرحيم الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم واسالك باسمك بسم الله الرحمن الرحيم الذي لا اله الا هو الحي القيوم الذي لا تاخذه سنة ولا نوم الذي ملأت عظمته السموات والارض الذي عنت له الوجوه وخشعت له الاصوات ووجلت القلوب من خشيته ان تصلي على محمد صلى الله تعالى عليه وسلم وان تعطيني حاجتي وهي كذا وكذا مستجاب شود واين دعا را زنهار بسفها ميا موزيد مبادا بكناهي يا قطع رحم دعا كنند • در جلابي كفته كه چون پيغامبر را عليه السلام نعمتي مي رسيد مي فرمود الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وبعده دو ركعة ميكزارد يا سجده ميكرد وچون پيغامبر را عليه السلام محبوبي مي رسيد الحمد لله ميكفت

واكرمكرويي

واكرمكرويي مي رسيد الحمد لله على كل حال ميكفت ودر كنز كفته سجده شكر نزديك امام مكروه است وقربة نيست ونزديك صاحبيه قربة است وآن چنان است كه روي بقبله كند وتكبير كويد وسجده كند حمد وتسبيح كويد وتكبير كويان سر بردارد ليكن از حجة كفته كه آن محمول است بر ايجاب واين بجواز پس بر هر نعمة واجب نباشد اما جايز است كه بحصول نعمت يا بدفع زحمة سجده كند وعليه الفتوى وسجده مناجات بعد از نماز منع نيست ليكن در تلاوت جلابي كفته سجده كه بعد از نماز ميكنند مكروه است در خلاصه وخزانه وسراجيه وملتقط كفته نماز رغيبة خصوص نبايد كزارد كه فايده ندارد ودر قدر حجة كفته كه نماز ليلة الرغايب وليلة البراءة وليلة القدر موضوع است وفعل او بدعت است ليكن در شرح او كفته كه نماز ليلة الرغايب را در احياء كفته كه اكرچه اين در رتبه تراويح نيست ليكن اهل قدس بر مواظبت او اجماع كرده اند • وآن دوازده ركعة است بين المغربين بشش سلام در هر ركعة بعد از فاتحه قدر سه بار واخلاص دوازده بار بعد از فراغ اللهم صل على محمد النبي الامي وعلى آله هفتاد بار پس سجده كند وهفتاد بار كويد سبوح قدوس رب الملائكة والروح پس نشيند وهفتاد بار كويد رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانك انت العلي الاعظم باز سجده كند هفتاد بار كويد سبوح تا آخر بعده حاجة خواهد روا كردد • ونماز شب برات را در قوت القلوب وجزان كفته كه سلف اين را صلوة الخير مي نامند واين نماز را بسيار جماعة ميكزارند وان صد ركعة است به پنجاه سلام در هر ركعة بعد فاتحه اخلاص ده بار امام حسن كويد كه سي صحابه مرا اين حديث روايت كرده اند هر كه اين نماز كزارد حق تعالى بوى هفتاد نظر كند هر نظر هفتاد حاجة او روا شود ادني ايشان مغفرت است ونماز شب قدر را مفتي الثقلين امام نسفي وعلامه قاني در جواهر كفته وآن دو ركعة است بعد از فاتحه اخلاص هفت بار بعد از فراغ هفتاد بار استغفار او با مادر وپدر آمرزيده شود • ودر صوفيه كفته كه شب قدر بيست وهفتم ماه رمضان است نزديك جمهور هو الصحيح وعليه الفتوى

ودر حدیث آمده که هرکه درین شب پنج وجغرات نمی دحق تعالی گناهان
اورا بیامرزد تو دکن خطا وعمد سر وعلن • وکسی که این شب را برپا دارد
ایماناً واحتساباً همه گناهان ماضیه او ناچیز شوند ومراد از ایمان تصدیق
است بثواب واز احتساب اقبال وخشوع • وشب معراج شب بیست وهفتم
ماه رجب است پیغامبر گفت علیه السلام هرکه درین شب دوازده رکعت گذارد
بشش تشهد ودیک سلام هر یکی فاتحه وسوره وبعد از فراغ صد بار
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وصد بار استغفار ودعا کند
برای دنیا وآخرت ونیت روزه یا مداد کند مستجاب شود مگر چون برای گناه باشد
مسئله در جلابی گفته که طول قیام در نوافل افضل است از کثرت رکعات
نزدیک امام • ونزدیک امام ابی یوسف الموروی دارد نوفران که از وی
تمیکند این افضل است والا آن • ونزدیک امام محمد کثرت افضل است
ودر جامع گفته افضل چهار رکعت است نزدیک امام مطلقا وهمچنین
در روز نزدیک صاحبین اما در شب دو افضل است وعلیه الفتوی • ومکروه
که در روز از چهار افزاید وبروایتی از امام نه ورواست بی کراهة که در شب
شش رکعت یا هشت بیک سلام گزارد فاما فزون از ین مکروه است لیکن در خلاصه
گفته با صحیح نه • ولازم شود اتمام دو رکعت بشروع در نفل در هر وقت واگرچه نیت اکثر
کرده مگر چون بگمان ما علیه شروع کند چنانچه در ظهر آغاز ید بگمان آنکه
مگزارده بعد یاد آمد اورا اتمام لازم نه وده قضا بافساد • ودر برجندی گفته
لزوم آنگاه است که شروع بقصد باشد والا نه چنانچه بعد از اخیره بجا سهو
برخواست وان رکعت گزارد بافساد آن قضا لازم نه • اگر در سنت شروع کرد پس یاد آمد
بقطع قضا لازم شود بقوطی وبقوطی نه • در چهار رکعتی در رکعات اول یا دوم
قطع کرد دو رکعت قضا دهد ونزدیک امام ابی یوسف در اول چهار قضا کند ودر سنت
ظهر نیز خلاف است • وبقوطی چهار قضا کند باتفاق احتیاطاً وعلیه الفتوی

العفیلی

[illegible]

العفیلی کما فی المکارمی • چهار رکعت گزارد بود وسلام داد بی
چیزی نه وازامام ابی یوسف آمده که دو رکعت قضا کند • اگر در میان نفل
نشیند سجده سهو دهد ونزدیک امام محمد باطل شود که قعده اولی در
نزدیک او فرض است در جامع رواست نفل نشسته وچنان نشیند که
در قعده وعلیه الفتوی لیکن گاه رکوع مستحب است که برخیزد وچند آیتی
آنگاه رکوع کند واگر نخیزانه روا بود کما فی الخلاصه واین آنگاه است که درست
استاده شود اما اگر قبل از اتمام قیام رکوع کند روا نه که رکوع یا رکوع قایم است
یا رکوع قاعد کما فی الخزانه • وثواب او نیمه قایم است اگر عذر نبا
والا برابر او باجماع • اما فرض وواجب ونذر وسنت فجر قاعداً بی عذر
روا نه لیکن در برجندی گفته که نا ذر اگر تصریح بقیام کرده نشسته روا نه
والا مختار است • ومکروه است شروع نفل استاده واتمام آن نشسته بی
عذر نزدیک امام ونزدیک صاحبین روا نه بود دوم نشیند با بی سیوم

فصل هژدهم ١٨ در وظایف ملوی چون بامداد برخیزد گوید بسم الله

الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم
سه بار هرکه هر روزه وهر شب سه بار گوید هیچ بلای ناگهان بوی نرسد
کما فی الجنة اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
هر یکی ده بار ملایکه اورا از شر دیوان نگاه دارند کما فی الترغیب
وهیچ مکروهی بوی نرسد وخواب بد تبک شود کما فی الحیوة • لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم ده بار هر بامداد هیچ بلا وعلتی بوی نرسد
نرسد وهر شام شیطان اورا کید نتواند کرد • ونزدیک خواب بلا دنیا
بوی نرسد کما فی الکنز یا من لا یشغله سمع عن سمع ویا من
لا یغلطه السایلون ویا من لا یبرمه الحاح الملحین اذقنی برد عفوك
وحلاوة رحمتك یک بار آمرزیده شود واگرچه گناهان او بقدر کف دریا

یا بنجوم آسما باشند کما فی المجموعة • اللهم اصبحت یا امسیت اشهدک واشهد
حملة عرشک وملائکتک وجمیع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
وان محمدا عبدک ورسولک یکبار ازاد شود ربع او از آتش دو بار نصف او سه بار
ربع او چهار بار کل او • حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم
هفت بار روز و شب غم دنیا و آخرت از و دور کند • سبحان الله الحمد لله لا اله الا
الله الله اکبر هر یکی صد بار روز و شب ثواب صد حج و صد عمره و عتق صد بنده
یابد • سبحان الله بحمده صد بار روز و شب کسی در قیامت بعمل فاضلتر از و نیارد
مگر کسی که از و زیاده کند الکل فی الجنة • وچون پا از خانه بیرون نهد یا بمی تمام وعید
گوید • بسم الله وتوکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سه فرشته گویند
کفیت ووقیت وهدیت • و باید که شتاب نرود و اگرچه اقامت شود که رسول فرمود
علیه السلام در راه مسجد مدوید آنچه دریابید بگزارید و آنچه در نیابید تنها بگزارید
و نیز فرمود که فایت را دو ثواب است یکی ثواب طلب جماعت و دیگر ثواب غم فوت آن
و نیز فرمود هر که بمسجدی رود بوجهی او را ثواب هزار ساله طاعت نویسند و اگر
بمسجد برای سخن علم رود هر گامی و را ثواب هزار ساله طاعت نویسند • و نیز فرمود
که هر گام در رفتن و باز گشتن ده حسنه نویسند و ده گناه دور کنند و بروایتی درای یکان
یکان و در پی دوگان دوگان وچون بدر مسجد رسد عتبه را ببوسد و نعلین خود از پا
برکشد و بدست چپ گیرد و بنیاز تمام پای راست درون مسجد نهد و گوید • بسم الله والحمد لله
وسلام علی رسول الله وعلی ملائکة الله توکلت علی الحی الذی لا یموت • اللهم صل علی محمد وعلی
آل محمد وبارک وسلم • اللهم افتح علینا ابواب رحمتک وجنتک واغفر لنا بفضلک وکرمک •
اگر در مسجد کسی نباشد و گوید السلام علینا من ربنا والا اگر در نماز نباشد و جهر قرآن و ذکر
نمیکنند سلام دهد بلفظ جماعت بتعریف یا بتنوین وان فاضلتر است در ثواب حسنه است و در یک دو ثواب
گوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین • و اگر بعضی در نماز اند و بعضی فارغ سلام کند • و نعلین در پس درات و جنب
تنگ کند و پس پشت کرده دل بوی ملتفت شود بلکه در قدام نهد چنانکه مقابل روی او نشود که مکروه است میان مصلی و قبله

جزی دیگر

جزی دیگر واگرچه مصحف • وچون نشیند گوید رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین
وجهد کند تا در صف اول نشیند پس پشت امام • واگر جا نیابد در یمین امام • والا
در چپ امام • والا در صف دوم و سیوم و همچنین • واگر در صف فرجه یابد او را پر
کند • واگرچه بتخرق حاصل آید • و نباید که بعد از کمال صف مزاحمت کند و ایذا رساند •
وفی الحدیث من ترک الصف الاول مخافة ان یؤذی مسلما فصلی فی الصف الثانی
او الثالث اضعف الله اجر الصف الاول • واگر صب معود یک دیگری کلاتن انرو یا اهل علمی
در آمد باید که خود متاخر شود و او را مقدم کند الکل فی الترغیب والکنز • واگر کسی در
در مسجد مصلی انداخته برای نشیند مکروه است چه جا تنگ باشد کما فی المطالب
و بعد از این مشغول بحق تعالی نشیند • وقبل از شروع معتکف نیت کند • وفی الحدیث
دع شعرک حتی یسجد معک کما فی الصوفیه • وسوره ناس خواند که این سبب
از شیطان کما فی الکنز • ودر ان کوشد که تکبیر اولی با امام رسد وفوت نکند
وفی الحدیث التکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها • این درشان یکی از صحابه است
رضی الله تعالی عنهم که پرسید یا رسول الله اگر من ثلث مال خود یک لک و هشتاد هزار
دینار صدقه کنم ثواب تکبیر فایته دریابم فرمود و این حدیث کنت کما فی الترغیب
و در نماز بحضور دل درآید هر چند حضور اکثر درجات بیشتر و ادنی آن است
که دل و زبان را در تلاوت جمع کند و باندیشه آخرت و سبب بی خرات مشغول نشود که این
فریب شیطان است کما فی الکنز • وسعی کند در اخلاص و احتراز کند از عجب
و ریا • وفی الحدیث الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان تکن تراه فانه یراک •
زهی دولت که بنده خود را در رضا مولی خود بیند • وزهی خسارت که بنده غیر رضا مولی
خود را گوید • در مفتاح الجنان گفته هر که وضو تمام کند و در نماز بحضور
خواند و رکوع و سجود تمام بجا آرد آن نماز گوید حفظک الله کما حفظتنی بعد
بالا رود با نور و درهای آسمان او را گشایند و مصلی را شفاعت کند • واگر نماز را
ضایع کرد و نیکو نخواند و رکوع و سجود تمام نکرد گوید ضیعک الله کما ضیعتنی

ولیس له ان یقیم انسانا ویجلس مکانه الا ان یکون
قد قام صاحبه له المجلس فی موضع یحفظ له
فان بعث شیئا لیجلس علیه فقد فی موضع
لم یکن للغیر ان یجلس علیه وقیل للغیر ان
یدفع ویجلس فی الموضع فان قام المجالس
موضعه لعاد من حقه ثم عاد فهو احق به
مطالب المؤمنین
فصل ... المسجد

بعده بالا رود باسیاهی وتاریکی چون بآسمان رسد درها بروی بسته شوند
وآن نماز را چون جامه کهنه بپیچند و بر روی او زنند • وبعد از فراغ سه بار کلمه
طیب گوید فاروق گفته رضی الله تعالی عنه بیکبار آمرزیده شود وبدو می ثواب
انبیاء بوی دهند وبسوی می ثواب ملائکه • وازامام رضی الله تعالی عنه پرسیده
شد از انها که کلمه طیب را بعد از مکتوبه منع میکنند گفت آنها رافضیانند که پیغامبر
علیه السلام با صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم کلمه را بعد از نماز متصل بآواز
بلند میگفت • وبعوتی بعد از دعا واین ضعیف است کما فی طلبة البررة
وخالصة الحقایق وآیة الکرسی خواند وفی الحدیث من قرأ آیة الکرسی دبر
کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت ولم یواظب علیها
الا صدیق او عابد کما فی الکنز یعنی هیچ واسطه نباشد مگر موت بعده در
بهشت درآید ای در قبری که روضه باشد از ریاض بهشت یا در روح طایری
که معلق باشد باشجار بهشت وخواننده در پناه خدای تعالی باشد تا نماز دیگر کما فی
شرح الجنة • واز ابن عباس آمده رضی الله تعالی عنهما که جبرائیل علیهم
علیهما السلام آمد وگفت هر که عقب هر نماز مکتوبه گوید اللهم انا نقدم الیک
بین یدی کل نفس ولمحة ولحظة وخطرة وطرفة یطرف بها اهل السموات
واهل الارض وکل شیء هو فی علمک کائن او قد کان انی اقدم الیک بین
یدی ذلک کله الله لا اله الا هو ... که شب وروز بیست وچهار ساعت است
هر ساعتی سوی من آید از ان بنده هفتاد هزار نیکی تا نفخ صور وفرشتگان بنوشتن
آن نیکیها مشغول باشند کما فی شرح الحافیة • ووقت نکند ... بالیقین
واین در معنی رجع بسواد دارد • امام صادق گفته رضی الله تعالی عنه هر که تا خاند
خواند از وسوسه شیطان ایمن گردد وفتوحی شود ورزق فراوان ازانجا که نداند
و نمیرد تا جای خود را در بهشت نه بیند • ودر خبر مشهور آمده که فاتحه وآیة الکرسی
وامن الرسول وشهد الله وقل اللهم پس هر فریضه هر که خواند حق تعالی سوگند یاد

کرده

139

کرده که هفتاد بار هر روز بوجهه بروی نگرم وهفتاد هزار حاجت او برآرم واو را
بدار الجلال رسانم کما فی المفتاح • فسبحان الله حین تمسون تا تخرجون
سبحان ربک رب العزة عما یصفون آخر که بعد از هر نماز خواند در نامه اعمال
نیکیها بیشتر بعدد نجوم آسمان وقطره باران وبعدد درختان
وخاک زمین وچون عید جدید هر حرف ده نیکی یابد در کنز کما فی المدارک •
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم سه بار هو الله الذی لا اله الا هو
تا آخر سوره حشر هر که صباح ومسا خواند موکل کند حق تعالی با وهفتاد
هزار فرشته تا او را دعا کنند برحمة واگر بمیرد شهید میرد • اخلاص ومعوذتین
سه گان یازده بار ... هر صبح وشام هیچ مکروهی بوی نرسد • سبحان الله ده بار
الحمد لله ده بار الله اکبر ده بار • وانفراد این کلمات اولیتر است از اجتماع
که ذاکر را هر حرکة ثواب است بانگشتان باشد ... واین ترتیب نیکوتر است •
سبحان الله سی وسه بار الحمد لله سی وسه بار الله اکبر سی وسه بار لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یکبار آمرزیده شود
واگرچه گناهان او بقدر کف دریا باشند واین خبر انبا شد مگر مدام را مگر آنکه سبقت
نکند وچون یاد آید گوید که سهو فاصله وهمچنین واسطه اند که شغل
بورد دیگر • وگفته اند که زاهد ... فاصله آنست لیکن ظاهر آن است که فاصله
که اشتغال بوابسته از انها و نیز است که انها مکملات فرایضند بانکه جمع
ممکن است ومحتمل که رابطه فوت شود • لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر ودر کنز وهو حی
لا یموت نیز گفته هر که بعد از نماز فجر ومغرب قبل از تکلم ورفع زانو ده بار گوید باشد او را هر یکی
ثواب ده حسنه ومحو ده گناه ورفع ده درجه هر درجه صد ساله راه وثواب اعتاق ده بنده ومحفوظ بود
از شر شیطان وبلایا ودران روز از و گناهی نیفتد لیکن در کنز گفته که شومی گناهی بد ونرسد
مگر شرک • وعلماء در امثال این احادیث گفته اند اگر فاعل هیچ گناه ندارد او را حسنات ودرجات نویسند

واکر صغیره وکبیره دارد ان مغفور شود واین مخفف وهمچنین اکر همین کبیره دارد بس که غفران
کبایر بفضل حق تعالی است یا بشفاعت یا بتوبه • اللهم اجرني من النار یا مجیر هفت بار
بعد از فجر ومغرب قبل از سخن اکر دران شب میرد از دوزخ خلاصی یابد • اللهم اعني
علی ذکرك وشکرك وحسن عبادتك وپیغامبر علیه السلام بعد از فراغ نماز دست راست
بیالهٔ سر می مالید ومیکفت بسم الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحیم اللهم اذهب عني الهم
والحزن وهر کرا تك میکرد • اللهم اني اسالك العافیة في الدنیا والآخرة ای حرز ارني
اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني وانا عبدك وانا علی عهدك ووعدك ما استطعت ابوء لك
بنعمتك علي وابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا یغفر الذنوب الا انت اعوذ بك من شر ما صنعت
هر روز وهر شب بکوید چون بمیرد از اهل بهشت باشد • کفته اند که کناه بقدر امکان از خلق
پوشیده وهذا ادر فی العلوب کفته اکر پوشیده معذب نشود بان کناه • اللهم فاطر
السموات والارض عالم الغیب والشهادة اني اعهد الیك باني اشهد ان
لا اله الا انت وحدك لا شریك وان محمدا عبدك ورسولك فانك ان تکلني الی نفسي
تقربني من الشر وتباعدني من الخیر واني لا اثق الا برحمتك • فاجعل لي عندك عهدا
توفینیه یوم القیمة انك لا تخلف المیعاد هر صبح وشام اینها را مهر کنند وزیر عرش نهند
در روز قیامت ندا کنند کجایند آنها که عهد شان نزدیك رحمان است ودر آیند در بهشت
وهکذا في المدارك وبروایة ابن مسعود الا انه بترك عندك وذکر الواو ومکان الفاء في
فانك والاول روایة ابي سعید رضي الله تعالی عنهم • ودرود نه بار در صبح وشام
آن سرور او را دریابد ودر حیاة کفته ثواب آن نداند مکر حق تعالی • اللهم اغفر للمؤمنین
والمؤمنات بیست وهفت بار یا پنج بار هر روز باشد از انها که دعا شان مستجاب
در روزی داده میشود برکة شان اهل زمین را کل ذلك في الجنة وشرحه • ودر حدیث
آمده که حق تعالی کینه وحسد را از دل او ببرد واورا از ابدال نویسانند وبعدد هر مومن
ومومنه وی را حسنه نویسد در روز قیامة همه کویند که حق اداء وی ما را مغفرة میخواست او را بیامرز
کما في مفتاح الخیرات للهمداني • لا اله الا الله الملك الحق المبین صد بار

اصلها ... بدحل ودر بهشت در آید • اللهم سلم امة محمد اللهم ارحم
امة محمد اللهم سلم علی امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم اغفر لامة محمد وجمیع من آمن
بك یك بار هر که بعد از هر نماز کوید اورا ابد الآباد نویسند کما في الترغیب • در
کنز لغة هر که بعد از نماز فجر وعصر وهمه نماز مستقبل قبله نشیند واین روایت کما في الترغیب
بلك اولیتر کما قال الجنة • وفي الحدیث من صلی صلوة الصبح ثم جلس یذکر الله حتی
تطلع الشمس کان له حجابا وسترا من النار وله في الود سبعون درجة • وفي اخر فکانما
اشتری اربعة من اولاد اسماعیل واعتقهم • وفي آخر من صلی الفجر في جماعة ثم قعد
یذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت له کاجر حجة وعمرة تامة تامة
یعني این سه اجر اجر نماز فجر واجر قعود واجر اشراق • واین ثواب ذاتي است نه مضاعف
چنانچه اجر قراءة اخلاص • ومراد از ذکر تسبیح است وتهلیل وتحمید ودرود ودعا
ومیل این نه قران که اولیتر آن است که قرآن در اوقات مکروهه نخواند کما في شرح الحصن
واکر انتقال از انجا اسلم واجمع باشد بعد از تهلیل مذکور بخلوة رود واحتراز
کند از خواب که مکروه است واکر غلبه کند برخیزد واکر خواب برود چند کام بجانب
قبله دهد ومستقبل مانده کردد وپشت نه دهد • واکر خواهد که از مسجد یا مجلس برخیزد
کوید سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك
که این مجلس ذکر را چون مهر است تا روز قیامة ومجلس لغو را کفارة کما في الترغیب
واین را سه بار کوید کما في الجنة • واهل مجلس را سلام دهد که این از
اول افضل است وشرکة است در هر چیزی که بعد او کنند • وفي الحدیث
ما من مسلم یسلم عند رجوعه من المجلس الا کتب له بکل شعرة علی بدنه الف
حسنة ورفع له الف درجة واستغفر له المجلس الی یوم القیمة • واین سلام سنت است
وجواب او واجب بر صحیح وبر توطی مستحب کما في شرح الحصن • وچون بدر مسجد
رسد کوید اللهم اني اسالك من فضلك کما في الجنة • وچون بخانه رسد تسمیه کوید
ودر آید • وسوره اخلاص خواند وفي الکنز من قرا قل هو الله احد حین یدخل منزله

نفی الله الفقر عن اهل بیت المنزل والجیران • وبایدکه بخانه سلام دهد اگر بسی که غزا
نباشد گوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ملایکه او را جواب دهند • و باید
بکسب مشروع شغل کند که این بقدر کفایت خود و عیال فرض است و روزی از حق
تعالی داند وکسب را سبب بیند و شك نکند و زکوة مال بیرون کشد تا
واگر کاسب نیست بنماز و ذکر شغل کند وخود را فارغ نگذارد • وفي الحديث اغتنم
الفرص فان فوتها غصص • و قاضی در تفسیر وانذرهم یوم الحسرة گفته که وی
روز افسوس است عاصی از گناه افسوس کند و مطیع از قلة طاعة • و نیم روز قیلوله
کند از جهة قوة بطاعة و دفع کسل در عبادة در ملتقط از امام محمد گفته که هرکه
مرا قیلوله وقت نشده است نزد حضر و نید رسق • وفي الحديث نوم العالم عبادة
زیرا چه خواب او بنیة میباشد كما في الكفاية • ومنتظر وقت ظهر باشد و دران کوشد
که قبل از اذان بمسجد رود • و در تفسیر ومنهم سابق بالخیرات گفته اند که سابق کسی
که قبل از اذان بمسجد رود و مقتصد کسی که قبل از اقامة رود و ظالم کسی که بعد از اقامة
رود • در جلابی گفته هرچند که قبل از وقت رود فاضلتر • واگر اذان بخانه شنود
شغل بکار دیگر مکروه است • وفي الحديث اذا اذن المؤذن فكل عمله يعمله الا
نسان فهو نصيب الشيطان • در کفایه گفته در خبر است که وقت نماز ظهر ملائکه گرد
مساجد صفها زنند و از پس ایشان شیاطین نیز صف کشند آنکه اهل مسجد باشد
انکه اهل مسجد باشد ملائکه او را طوق گویان بمسجد در آرند و آنکه اهل و نباشد
شیاطین او را وسوسه کنند که هنوز وقت دراز است تا آنکه نماز از جماعة یا از وقت
تاخیر کند • وفي الحديث سبعة يظلهم الله يوم القيمة يوم لا ظل الا ظله امام عادل
وشاب نشا في طاعة الله • ورجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه • ورجل قلبه معلق
بالمسجد • ورجل تصدق بصدقة فلم يعرف شماله عن يمينه • ورجلان تحابا
في الله • ورجل دعته امراة ذات جمال الي نفسها فابي • وقال اني اخاف الله
في المشارق • وفي الحديث القدسي خير البقاع المساجد وشر البقاع المساجد في

اهلها

اهلها اولهم دخولا وآخرهم خروجا وشر اهلها آخرهم دخولا واولهم خروجا كما في
يمين الجامع • پس باید که دل بمسجد آویزد • و در وقت نماز پاکیزه بیامیزد و بوجه مذکور
بمسجد رود و بعد از سلام فرض زود برخیزد • و درنگ نکند مگر بقدر اللهم انت السلام
تا آخر که زیادة ازین کراهت است و بدعة كما في خزانة المفتيين والترغيب • واز نعمان
آمده که آیة الکرسی بعد از فرض نخوانده و نشسته و نه استاده بلکه بعد از سنة • لیکن در واقعات
گفته باك نیست بخواندن او در میان فرض و سنة كما في شرح الجنة • و در مینا از
از امام حلوانی گفته که کراهة تاخیر سنة آنگاه است که قصد اشتغال بدعا شود • واگر
اوراد ورد بیست که بعد از فرض میخواند از جا نماز برخیزد و استاده خواند یا در گوشه
مسجد نشیند و خواند بعد سنة گذارد • و در خلاصه گفته که فاتحه از جهت مهمات
بعد از فرض بدعة است • و در کنز گفته سرا وجهرا وعليه فتوى الامام المرغيناني و
در اختیار امام بدیع الدین مکروه نیست و در اختیار امام جلال الدین اکرمی و سنة
مکروه بود والان • و در ظهیری گفته که سنت در جای فرض مکروه است • و در زاهدی گفته
که امام البتة از جای فرض دور شود و غیر او را فاضلتر آن است که یک دو گام پس شود یا پیش
یا یمین یا شمال و یا بخانه رود • و از شرح اثار گفته که تطوع سنة ظهر و مغرب و عشا بمسجد
گذارد و نشاید که غیر این در مسجد گذارد • و تطوع نفل در مسجد نیکوست و در خانه نیکوتر
و بعد از سنة گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارك وسلم صد بار مدام داند
نشود واگر شود دوخته گردد و از زوال ایمان ایمن باشد و بنعمة و تقصیر محاسب و معاقب
نشود • الحمد لله قبل كل احد والحمد لله بعد كل احد والحمد لله على كل حال یکبار
بحمد اول حکم آید که بعدد آنچه در آسمانهاست برای وی نیکی نویسند و بد وی محو کنند
آنچه در زمینهاست و بسیوم فرمان رسد که نتوانید شمار ثواب او نوشتن که میدهم آنچه
خواهم كذا في المفتاح • و بعد از فرض عصر امام زود روی بکرداند و متوجه قوم شود
اگر مسبوق در پای او نباشد در صف اول یا احتی كما في الظهيرية • واگر کرداند
او را بسنگ ریزه آگاه کنند که هر نمازی که بعد او سنة نیست زود تر روی گرداند و دو سنة

بد عابد داشتن امام و منفرد را سنت است . وفي الحديث بعد كل فريضة دعوة مستجابة
ودر كيفيت قعود اختلاف است بقول سرخسي پشت بمحراب نشيند و بقول خواهر زاده
منحرف نشيند و بقول فخر زاهد اگر علم بيان كند چنان والا چنين كما في الترغيب
ودر كيفيت انحراف نيز اختلاف است بقولي بسوي يمين قبله و بقولي بسوي يسار قبله
تا يسار وي بسوي آفتاب باشد و يمين او بسوي قبله كما في المبسوط استغفر الله
ربي من كل ذنب واتوب اليه صد بار والنازعات يكبار ودر كور او را نيز ارتكاب مكر
مقدار يك وقت نماز عمر پنج بار سكرات بروي آسان شود و كور نگردد بعد از عصر
جمعه اللهم انت ربي وانا عبدك اسالك ان تصلي على محمد عبدك و رسولك هفت
بار آمرزيده شوند گناهان هفتاد ساله او و تا جمعه ديگر گناه برو ننويسند الكل في
المفتاح . و بعد از نماز مغرب سنت تعجيل كند ودر ملتقط از امام ابي بكر خوزجاني
گفته اشتغال بسنت قبل از دعاء اولي تر است ودر مختار الفتاوي از بقالي گفته
افضل اشتغال بعادت انگاه بسنت ودر شرح جنه گفته هر كه در هر شام گويد امسينا
وامسي الملك لله والحمد لله اعوذ بالله الذي يمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه
من شرها خلق و ذرا و برا محفوظ باشد از شر ساحران و كاهنان و شياطين و حاسدان
گفته اند كه اين فضايل نيز باشد مر متقيان نه آنها كه مضطرب بشهوة و مابين العشائين
را احيا كند و غفلة نورزد كه وقت مبارك است و دعا درين ساعت مستجاب است
كما في عين العلم پس اگر طالب علم است مطالعه كتب شرعية كند وفي الحديث
مذاكرة العلم ساعة خير من احياء ليلة در حكايات يتيمه از امام ابي مطيع بلخي
گفته كسي كه يك مسئله از مسائل ابي حنيفه در شبي بخواند بهتر باشد او را از
صد ركعت تطوع ودر كوهه خلاصه گفته كه از امام ابي بكر محمد بن الفضل پرسيدند
كه خواندن قران فاضلتر يا درس فقه گفت كه امام ابو مطيع بلخي گفته
نظر در كتب اصحاب ما يعني سماع فاضلتر است از قيام شب گفتند كه فقيه بسماع
سبح كثر كرد گفت كه اين طاعت عامه است گفتند كه فلان فقيه ميل دارد

ترنود

فرمود كه او نزديك من از عامه است يكي ميخواند براي تعليم علم وديگر براي
عمل آن فاضلتر و نماز دوست تر است نزديك حق تعالي از دو روزه واگر ممكن
بود نماز شب و شغل بعلم در هر دو چنين كند واگر روزه بعلم شغل نتوان كرد
اگر داند كه ترقي خواهد شد او را نظر در علم فاضلتر باشد از نماز واگر طالب علم
نباشد بذكر و نماز شغل كند وفي الحديث من عكف نفسه بين المغرب
والعشاء في المسجد لم يتكلم الا بصلوة او قران كان حقا على الله ان يبني
له قصرين في الجنة مسيرة كل قصر منهما مائة عام ويغرس له ما بينهما
اغراسا لو اطاف اهل الدنيا لوسعهم كما في الصوفية هر كه بعد از مغرب صد بار كلمه
طيب گويد حق تعالي از وي راضي شود و از زوال ايمان و از عذاب گور نجات يابد كما
في المفتاح . گفته اند اگر صايم از جهة گرسنگي درين وقت مشوش شود او را ترك
روزه بهتر است از ترك احياء و بعد از عشاء صد بار سبحان الله گويد هزار گناه
كبيره او آمرزيده شود واين قدر نيكيها يابد و چندين كنك براي او در جنت بنا شوند
كما في المفتاح . ودر خانه گزاردن فاضلتر است خصوصا در شب جمعه
وفي الحديث من صلي الوتر ليلة الجمعة في بيته لم يكتب خطيئة الي الجمعة المستقبلة
وان مات فيما بينهما مات شهيدا و غفر الله له بكل ركعة ذنب سنة وكتب الله له
عباده سنة و بني له مدينة في الجنة كما في الكنز . و بعد از وتر سه بار توكلت
على الحي الذي لا يموت سبحان الله والحمد لله رب العالمين هشتاد ساله عبادت در ديوان
او نويسند كما في الترغيب . گفت عليه السلام براي فاطمه زهرا رضي الله تعالي عنها كه
بعد از وتر سجده كند و پنج بار سبوح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح گويد بعده سر دارد
وآية الكرسي خواند باز سجده رود و چنان كند سوگند خدا كه آمرزيده شود و ثواب صد حج
و عمره و ثواب شهدا يابد و هزار فرشته براي او نيكيها نويسند و گويا صد بنده آزاد
كرد و دعاء او مستجاب شود و شفاعت كند روز قيامت در شصت دوزخي و چون ميرد
شهيد ميرد . و سجده در آن بعد از وتر بقياس قول امام محمد مكروه بنت الحنيفا الملتقط

در مدارك گفته که ذو النورین بعیادهٔ ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم رفت
و پرسید چه زحمت داری گفت گناهان پرسید چه اشتهاء داری گفت رحمت حق گفت
طبیب را طلبیم گفت که طبیب مرا مریض ساخته پرسید چیزی دهیم گفت حاجت ندارم
پرسید بد ختران تو دهیم گفت حاجت ندارند اینها را گفته ام که سورهٔ واقعه بخوانند
و از پیغامبر علیه السلام شنیده ام هرکه سورهٔ واقعه در هر شبی خواند هرگز او را فاقه
نرسد• و در مختصر شعبی گفته هرکه ختم دخان و سورهٔ ملك هر شب خواند روز
قیامت یکی از دستا او شود و دیگر از چپ او و او را بصراط گذرانند• و در شرح جنه
گفته هرکه هر شب ده آیه بقره خواند الم تا مفلحون آیة الکرسی تا خالدون لله
ما فی السموات تا آخر در آن خانه هیچ شیطان در نیاید• ابن مسعود گفت رضی الله تعالی
عنهما از پیغامبر علیه السلام هرکه در شب آمن الرسول خواند بسند باشند او را ای از آیات
سابقه• و بجوتی از قیام شب در خلاصه و مختار گفته یکی ورد داشت اگر مهمانی برو آمد
اگر کثیر الضیفان بود ترك نکند و الا تا خیر کند• و در کنز گفته فی الحدیث صاحب
الورد ملعون و تارك الورد ملعون این حدیث مخصوص است یکی از اهل کتاب که اولا ورد
بسیار میخواند زمود صاحب الورد ملعون وی ترك کرد زمود تارك الورد ملعون• و بعد
عام است یعنی اگر بی عذر ترك آرد او را گویند تارك الورد ملعون و اگر مصالح مردم بوی
وابسته باشد و ورد بخواند او را گویند صاحب الورد ملعون• و چون خواهد که خواب کند
باید که با وضو باشد وفی الحدیث لا تمم الا طاهرًا فانك اذا امتّ متّ شهیدًا
ولان ارواح المومنین تخرج الی السماء اذا ناموا فما کان طاهرًا اذن له بالسجود
و الا فلا و کانت رویاه صادقة• و اگر نتواند تیمم بر است از پی وضو کما
فی الترغیب• و در شرح حصن گفته که بعد از وضو نماز نکند و الا وضو ضایع
شود• بعده فراش خود را بطرف جامه بیفشاند سه بار نه بدست تا مکروهی بوی نرسد
پس تسمیه گویان بپهلوی راست خواب کند و کف راست زیر رخسار نهد• و گوید باسمك
وضعت جنبی فاغفرلی پس سبحان الله سی سه بار الحمد لله سی سه بار الله اکبر سی و چهار بار

هرکه

هرکه بعد از پنج نماز وقت خواب چنین گوید ثواب شش هزار حسنه یابد کما فی المصابیح
و این ورد نزدیك خواب برای زیادتی قوت و ارتفاع مشقت مجرب است کما فی
شرح الجنه• و اخلاص و معوذتین خواند و در کفها دمد و دست خود را ابتدا فیدتمالد
آغاز کند از سر و روی و پیش و انتها کند به پس و فعال این کار را سه بار کند استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه بنصب الحی و بر فع نیز آمده سه بار بگوید آمرزیده شود
و اگرچه گناهان او بقدر کف دریا باشد کما فی المصابیح در حرز گفته آیة الکرسی
و آمن الرسول و شهد الله و سه بار اخلاص بخواند گویا هر چهار کتاب خوانده باشد• سه بار
کافرون بخواند با ایمان رود• و در کنز گفته کهیعص گوید و بهر حرفی انگشت از دست راست
عقد کند و حمعسق گوید و بهر حرفی انگشت از دست چپ عقد کند و در کفین دمد
و بر روی و سر و تمام اندام بمالد و بجهات نیز دهد اگر پر شکم خواهد که خواب کند اولا
بپهلوی راست ساعتی خواب کند انگاه بپهلوی چپ که این اهضم است و نباید که
بر شکم خسپد مگر بعذر• و مکروه است که سر بقبله خواب کند تا و طی و سوی قبله نشود
و در خانه تنها و بر آستانهٔ خانه و بر بام نا محوط و با دست بچربی آلوده نخسپد• و در انکو شد
که خواب اول الله باشد یعنی از جهت ادای فرایض و تحصیل نوافل خواب کند خاصه در آخر شب یا بالعلم
باشد یعنی دایم بذکر باشد و هنگام غلبه خسپد نه عن الله که بغفلت بخواب رود• و اگر
رویت پیغامبر علیه السلام خواهد در وقت عشاء دو رکعت گزارد و در هر یکی هفت بار اخلاص
و بعد از سلام سجده کند و استغفار و درود و سبحان الله و الحمد لله تا آخر هفتگان بار گوید پس
نشیند و دست بر دارد و گوید یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا ارحم الراحمین یا رحمن الدنیا
و الآخرة و رحیمهما یا اله الاولین و الآخرین یا رب یا رب یا رب یا الله یا الله یا الله
و بر فراش پاك بپهلوی راست رو بقبله بخسپد و درود گویان بخواب رود امید که مشرف شود
شرفنا الله تعالی برویة المترکة فی المنام امین• و رویت پیغامبر علیه السلام در خواب حق است منکر او
مبتدع است• وفی الحدیث من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل بی
و لا بالکعبة• در شرح ملا ناء عصام الدین للمشارق گفته که مراد بخواب بینه تحقیق

ذات را بیند که شیطان متمثل نمیشود بمن و نه بصورتی که مضاف بود بمن و رائی را
نفر پیدا بالقاء آن که این پیغامبر است پس اگر گفته شود یا خطور کند که این پیغامبر است تحقیقا
در هر صورتی که بیند و اگر چه در صورتی بی هو الصحیح کما فی المبارق من الامام المازنی
والمطالب من الکاشف و شیطان نمیتواند که بصورت پیغامبران و فرشتگان علیهم السلام
و ستارگان و ابر و آب شود و رویت اصحاب و تابعین و اهل دین بر آنکه وحی است
بقدر رتبه ایشان رضی الله تعالی عنهم و در خلاصه گفته که رویت حق تعالی بخواب نزدیک
بعضی روات و بقول اکثر مشایخ سمرقند رحمهم الله و شیخ ابو منصور ماتریدی گفته کسی که
اینچنین گوید انبت پست بدتر است و محققان مشایخ بخارا بر آنند رحمهم الله تعالی
در مختار گفته که اکثر مشایخ ما روا داشته اند بی کیف و جهة و مقابله و خیال و مثال
چنانچه فاروق گفته رضی الله تعالی عنهم رأی قلبی ربی هو المختار. در کنز گفته
واقعه آن است که میان خواب و بیداری چیزی بیند یا در بیداری و خواب آن است که چون
حواس بکلی از کار افتند چیزی در نظر خیال آید و این چند گونه است یکی اضغاث احلام
که نفس بواسطه خیال ادراک کند وساوس نفسانی و هواجس شیطانی را و این از القاء نفس
و شیطان بود و خیال و را نقش بندی مناسب کند و این را تعبیر نباشد از این استعاذه واجب
بود و با کسی نگوید و دیگر رؤیا صالح که مومن یا ولی یا نبی بیند و روایت باز خواند چنانچه
خواب خلیل الرحمن علیه السلام یا تاویلی را استداد چنانچه خواب یوسف صدیق علیه السلام
و این از نمایش حق تعالی بود و دیگر رؤیا صادق که راست باز خواند یا تاویل احتیاج دارد چنانچه
ملک مصر و زندانیان را افتاد و این از نمایش روح باشد و فایده در خواب آن است که سالک
بر احوال خود اطلاع یابد اگر صفات ذمیمه نفسانی غالب بود هر یک در صورت حیوانی نقش
بندد حرص در صورت مور و موش و مثل او و بخل در صورت سگ و بوزنه و حقد در صورت
مار و کبر در صورت پلنگ و خشم در صورت یوز و بهیمی در صورت گوسفند و شهوت در صورت
دراز گوش و سبعی در صورت سباع و فریب و حیله در صورت روباه و خرگوش و شغال
اگر اینها را وجود غالب بیند داند که آن صفات غالب اند و اگر مسخ بیند داند که در اینها

غالب است و اگر اینها را می کشد و قهر میکند داند که از اینها میگذرد و اگر تغییر میدهد
تبدیل دست می دهد و اگر در کشاکش آنها زخم ایمن بود. و اگر آب صاف و روان و
چشمها و حوضها و دریاها و سبزها و باغها و قصرها و جواهر و ماه و ستاره و آسمان
بیند این همه صورت صفات و مقامات دل است. و اگر ایوان بی نهایه و عالمها نامتناهی
و طیران و عروج و طی زمین و آسمان و رفتن بهوا بیند این همه صفات روحانی
روح است و اگر مطالعه ملکوت و مشاهده ملائکه و هواتف و عرض جنت و سوق فلک
و عرش بیند در سلوک صفات ملکی است و حصول اوصاف حمید. و باید که تعبیر از عالم
یا صالح خواهد نه از جاهل و زن و در خواب دروغ نگوید که زیان است وفی الحدیث
اصدق الرؤیا ما کان بالاسحار اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا ولا یقص بکلما یری
من الاحلام فیتولع به الشیطان فان یری ما یکرهه فلیبزق عن یساره او لیتفل ثلثا
ثم تعوذ بالله من شرها یری ثلثا و لیتحول عن جنبه ذلک علیهم و لیصل رکعتین
و یتصدق بشیء فان الله یصرف عنه شرها در شرح جنه گفته که حمد گوید بخواب
نیک ای خوابی که بحضور شیطان و از قضاء او مخلوق شده و نخواهد تعبیر او
مگر از محبی که شاید دشمن از بغض و حسد تعبیر کند با نجه او را در حال غمگین سازد
و گاهی چنان هم واقع میشود. گفته اند که این امر و نهی چون سایر اوامر و نواهی است
هر چند که مقدر مبدل نیست لیکن خلاف نشاید. و اگر خواب بد باشد ای خوابی که بحضور
شیطان مخلوق شده در دل او سه بار بجانب چپ دم زند بی ریق و تعوذ باری اند
و تعوذ کند از شر شیطان و از شر آن خواب و از آن پهلو بگردد و آن خواب بکس نگوید تا ضرر
او بوی نرسد. یکی میرسید تا اندوهی می یابد یا بخواب میشود گوید اعوذ بکلمات الله
التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون ابن عمر رضی
الله تعالی عنهما این کلمات را برای فرزندان تعلیم میکرد اگر عاقل می بودند و الا بکاغذ
نوشته در گردن وی آویختی و اگر چه بالغ بودی کما فی شرح الحصن. و چون بیدار
شود گوید الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور. و خود علیه السلام هر که

بيدار شود و گويد لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء
قدير • الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
اللهم اغفر لي يا دعاى ديگر كند مستجاب شود • واگر بعد از ين وضو كند و تهجد گزارد
قبول شود • بسم الله ده بار و سبحان الله ده بار • وامنت بالله وكفرت بالطاغوت ده بار
محفوظ شود از هر چيزى كه از وى ميترسد و نيز سلامتى كن هيچ تا گفتن او اين كلمات را
شب آينده يعنى از و گناهى نيفتد يا امرزيده شود • وچون پيغامبر عليه السلام براى
تهجد برميخاست ميگفت الله اكبر • الحمد لله • سبحان الله • استغفر الله عشرا
اللهم اغفر لي واهدني وارزقني وعافني • وده بار اللهم انى اعوذ بك من ضيق
المقام يوم القيمة گويند كه آن مقام چنان تنگ باشد كه خلق بارز او آتش خواهد
كما في الحنفية • در كنز گفته كه مراد از ملك در آية توتي الملك من تشاء
وتنزع الملك ممن تشاء قيام شب است • وكسيكه از ين محروم مانده از جهة كسل يا
تهاون يا اغترار وى گريسته شود كه خيلى كثير از و رفت گفته اند كه اين ميسر نشود مگر بر
عامة شروط ظاهر يكى [1] تخفيف معده از طعام ديگر [2] در روز بكارهايى كه جوارح
از ان مانده شوند نفس را نرنجاند ديگر [3] قيلوله ديگر [4] ترك گناه • سفيان ثورى گفته
كه از قيام شب پنج ماه محروم ماندم بسبب يك گناه و آن چنان بود كه مردى ميديدم بدل گفتم
كه ريا ميكند • وشروط باطن يكى [1] فراغ دل از كارهاى دنيا چه اگر همتش اين باشد او را قيام
شب ميسر نشود واگر شود جز مهمات دنيا در نماز نه انديشد ديگر [2] خوف غالب تا كوتاهى
اميد چه اگر در احوال آخرة و دركات دوزخ انديشد خواب برود ديگر [3] ثواب قيام از آيات
و اخبار شناسد يا بغبطة ثواب شايق قيام شود ديگر [4] حب خدا تعالى كه دوست خلوة
با دوست لا محالة دوست دارد و از مناجات لذت يابد واين باعث قيام شود • **شعر**
عجبا للمحب كيف ينام • كل نوم على المحب حرام • عجب از عاشق كه خواب كند • خواب
بر عاشقان شده است حرام • اللهم ايقظنا عن نوم الغفلة وانلنا كاسا من كوس المحبة
آمين **فصل نوزدهم** 19 در اذكار • **در شرح جنة گفته** • في الحديث الا اخبركم

گذشته

بخير اعمالكم وازكاها عند مليككم وارفعها في درجاتكم من انفاق
الذهب والورق وخير لكم من ان تلقوا عدوكم فتضربوا اعناقهم ويضربوا اعناقكم
قالوا بلى قال ذكر الله • بدانكه فاضلتر قرآن است پس ذكر پس دعا وخبر اينجا بمعنى جميلت
يا بعض مقدرات • سيعلم اهل الجمع اليوم من اهل الكرام قيل من اهل الكرام يا رسول الله
قال اهل مجالس الذكر في المساجد • ما من قوم جلسوا مجلسا وتفرقوا منه ولم يذكروا الله
فيه الا كانما تفرقوا من جيفة حمار وكان عليهم حسرة يوم القيمة وما مشى احد ممشى
لم يذكر الله فيه الا كان عليه ترة وما آوى احدكم الى فراشه ولم يذكر الله فيه الا كان عليه
ترة • وبايد كه جاى ذكر پاك باشد از پليدى و فعل معاصى وخالى باشد از غافلان
وذاكر را جامه و تن پاك بود واز حرام تجنب كند و بمكارم اخلاق محلى شود از صدق
وعفة و امانة • واز صادق آمده رضي الله تعالى عنه كه هيچ آيتى جامع تر مكارم اخلاق
از ين نيست خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين كما **في المدارك** •
وبايد كه بوى دهن بمسواك دور كند • وبقبله توجه كند بخشوع ومسكنة واطراف تن و
حضور دل واگرچه ذاكر غافل نيز ثوابى دارد كه آن درجه است واين حسنه كما في طهارة
القلوب • و تامل كند در معقول • و تعقل كند در معنى • وقصد غير معنى نكند واگر
غيد اند بير سد وحرص نكند بكثرة ذكر • و در تهليل مد كشد **وفي الحديث** من قال
لا اله الا الله ومدها هدمت له اربعة آلاف ذنب ويدايتى من الكباير كما في
الكنز • وذكر زبان اند ذكر دل افضل است كه عمل در وى بسيار است و بعضى ذكر دل كه عمل
خفيه افضل است • اما بصحيح ذكر زبان با حضور دل افضل است از ذكر دل تنها • وامام
رازى افضليه جهر را به بيست دليل ثابت كرده ليكن علما رما تفضيل كرده اند هر ذكر ودعا
كه باعلام آن مقصودى متعلق باشد بلند گويد چنانكه غير شنود والا مستحب است كه آهسته
گويد چنانكه خود شنود • وتصحيح حروف اعتيادى ندارد • وبايد كه رعاية الفاظ ماثوره
كند كه اينها خصايص واسرارى دارند كه عقل در دريافت آن عاجز اند كرده و ثواب متعلق است بآن
حروف • واگر گاهى ورد فوت شود تدارك آن در وقت ديگر كند • تا نفس عادة نگيرد وفضل

ذکر مختص بقول نیست بلکه هو مطیع در عمل ذاکر است چنانچه گریه ذکر چشم است
و شنیدن ذکر گوش و دادن ذکر ید و ثنا ذکر زبان و ترس و امید ذکر دل و تسلیم
و رضا ذکر جان • و و فاذکرنی **در طهارة القلوب** گفته که ذکر بیشتر که ما یان مامور
باید کرد به یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا است که بدل و بهمه اعضا ذکر
کند اگر دل خلاف شرع افتد خدا را یاد کند و بیخ آن از دل برکند و اگر چشم بنامحرم
افتد خدا را یاد کند و چشم فرو پوشد • و همچنین سایر اعضا را بر این حق تعالی
از نامشروع نگاه دارد • و حق تعالی را در همه حال حاضر و ناظر داند • قال الله تعالی
ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون یعنی چون
متقیان را برخی از وساوس شیطانی روی نماید زود بخدا گریزند و امر و نهی
یاد آرند ناگاه راه راست یابند و وسوسه برخیزد • **در کنز گفته** که ذکرها موزون
میان مشایخ طبقات سه ذکر است یکی لا اله الا الله محمد الرسول الله ۲ دوم سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر • ۳ سیوم یا حی یا قیوم لیس کمثله شیء فی الارض
و هو السمیع البصیر • اگر اول اختیار کند نه بار تهلیل گوید و دهم بار محمد الرسول الله
و اگر ذکرش در ربابط بیشتر هم گوید و چون بخود باز آید محمد الرسول الله گوید •
و اگر دوم را اختیار کند بیست و یک بار گوید و یکبار رب الهمنی خیرا و رشدا • و اگر ثالث
اختیار کند سه بار گوید • و بیشتر در اسحار گوید بآواز بلند چنانکه اهل وجد نیز حظی
گیرند اگر نمیگویند باری شنوند • و بعضی آهسته گوید اما کلمه الله بآواز بلند گوید و چندان
ذکر کند که هر تار مو زبان گردد و چنان پندارد که همه جوارح جان شده • **و در
شرح حصن** گفته که اگر در جهر حضور میاید در اخفا آن اختیار کند و الا
این راهو الصحیح • و آنچه فقها از کراهت جهر گفته اند مراد از وی اصح تنزیه است که اینان
قایلند باستحباب اخفا در ادعیه و اذکار • و باید که ذاکر رعایت عدد و اذکار کند بر وفق
آثار • و مستحب است عد اذکار با انامل • و گفته اند که ضعیفان را از سبحه منع کردن نشود
که صفیه را رضی الله تعالی عنهما چهار هزار حسته بود که با آنها تسبیح میکرد و پیغامبر علیه السلام

اذا دید

اذا دید و منع نکرد و فی الحدیث لا اله الا الله هی افضل الذکر و هی افضل الحسنات
ای النافلة لیس لها دون الله حجاب حتی یخلص الیه ای یصل قولها الا بتدارک ذنبا
از حق خدا تعالی و از حق عباد یعنی چون کافری گوید کما **فی شرح الجنة** و لا یشبهها
عمل ما قالها عبد قط مخلصا الا فتحت له ابواب السماء حتی تفضی الی العرش ما اجتنب
الکبائر یعنی بسرعة مقبول شود و مکمل باشد ثواب او تا اجتناب و بعد از ارتکاب
اصل قبول و ثواب یابد لا اله الا الله والله اکبر کلمتان احدهما لیس لها ناهیة دون العرش
والاخری تملا ما بین السماء والارض و هما مع لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ما علی الارض احد یقولها الا کفرت عنه خطایاه ولو کانت مثل زبد البحر ای صغائر کرده
بقصد باشند کما فی شرح الجنة و بقولی مطلقا • من قال سبحان الله و بحمده کتبت له
عشرا و من قالها عشرا کتبت له مائة و من قالها مائة کتبت له الفا و من زاد زاده الله و هی
احب الکلام الی الله ای علوم بشر و اینجا من تبعیضیه مضمر است و یکبار گفتن این کلمه
افضل است از انفاق کوه زر در راه حق تعالی • کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم الا اعلمک شیئا
هو افضل من ذکرک الله اللیل مع النهار والنهار مع اللیل سبحان الله عدد ما خلق و سبحان
الله ملا ما خلق و سبحان الله عدد کل شیء و سبحان الله ملا کل شیء و سبحان الله عدد
ما احصی کتابه و سبحان الله ملا ما احصی کتابه والحمد لله عدد ما خلق والحمد لله ملا ما خلق
والحمد لله عدد کل شیء والحمد لله ملا کل شیء والحمد لله عدد ما احصی کتابه والحمد لله
ملا ما احصی کتابه و مراد در مثل این احادیث نه مبالغه است بلکه بیان واقع است که قائل
ثواب مقدار هر یکی از ینها می یابد احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر که بهر کدام یا بهر یک آن که آید لیکن اولیتر ترتیب حدیث است هی افضل الکلام بعد القرآن
پس اینها فاضلتر باشند از هر ذکر و از سائر کتب سماویة **کما فی شرح الجنة** • خذوا
جنتکم من النار قولوا یعنی هذه فانهن یاتین یوم القیمة مجنبات و هن الباقیات
الصالحات پس ثواب اینها مخصص داده نشود و جامع و لا حول ولا قوة الا بالله فانهن

الباقيات الصالحات وهن يحططن الخطايا كما يحط الشجرة ورقها وهن من كنوز
الجنة • نوع منه في فضيلة تلاوة القرآن اقرؤا القرآن فانه ياتي يوم القيمة شفيعا
لاصحابه يعني عاملان اورا • من قرأ حرفا من كتاب الله فله حسنة والحسنة بعشر امثالها
لا اقول الم حرف الف حرف ولام حرف وميم حرف • وان ابن عمر آمده رضي الله تعالى عنهما
گفت عليه السلام هر كه خواند ولحن كند هر حرف ده نيكي يابد واگر با اعراب بعضي خواند بهر حرفي
بيست نيكي يابد واگر با اعراب كل خواند بهر يكي چهل نيكي يابد ولحن دو گونه است جلي اي تند
اعراب وخفي اي ترك تجويد واعراب آن است كه حرف را بيل گويد ودر كلمات فصل كند كما
في الكنز يقال لصاحب القرآن اقرأ وارتق اي بخوان چنانچه در دنيا ميخواندي
كه اين الذي باشد وبالاي بعدد قراءة در درجات كه درجات بعدد آيات قرآن اند
شش هزار وسيصد وبالا پس كسي كه يك آيه خواند صد درجه يابد وبحل كل • وبقول بعضي
در ترقي باشد چنانچه هر بار در دنيا ختم ميكرد و بار از سر ميگرفت ونعيم بهشت هر ساعة
خواهد افزود تا ابد ورتل كما كنت ترتل في الدنيا فان منزلتك عند آخر آية تقرأ •
الذي يقرأ القرآن وهو ماهر به مع السفرة الكرام البررة والذي يقرأه ويتتعتع فيه
وهو عليه شاق له اجران اي اجر خواندن واجر مشقت نه آنكه اجر وي از ان اكثر است •
در كنز گفته چون خواهد كه قرآن خواند وضو كند • وجامه خوب پوشد • ودستار بندد
كما في الخلاصة وخود را بيارايد ودهن خوشبو كند وبزرگان گفته اند كه بصلوة كه آن
ترك داديم از ان بار كه قرآن خوانديم كما في الجلابي واز براي خواندن خالي
شود تا كسي بوي متصدع نشود وروبقبله كند ونشيند وتكيه زده ومربع ومنكوس نخواند
ودر مصحف خواند هر چند كه حافظ باشد في الحديث افضل عبادة امتي قراءة
القرآن نظرا وينزد بين دو عبادة است • ومصحف در كنار نهد يا بچيزي ديگر بر
نهد • وبگويد اعوذ بالله من الشيطان الرجيم • ويكبار بسمله است احتياج نيست كه بر
هر سورة گويد • وبعض كثير چون عقد واطل اعاده كند • نه جواب سلام وموذن وتسبيح
وتحميد وتهليل وتكبير اما تلميذ گاه آغاز سبق پيش استاذ نگويد كه وارد نيست وهكذا

في الخلاص وختم القرآن • وتسمية گويد وبسوره توبه نيز گويد اگر از وي آغاز كند
نه چون با انفال پيوند داني همه آنگاه كه آن سورتي آغاز كند واگر از وسط آغاز ميكند
روا بود ترك تسميه نه ترك تعوذ كما في الجلابي • وبتدبر معاني خواند
اگر اهل آن باشد والا نظر كند ببيند كه كلام حق تعالى است • گويند كه فاروق رضي الله
تعالى عنه يكبار اين آيه بخواند ان عذاب ربك لواقع ما له من دافع از تاثير
آن آيه صاحب فراش شد چنانكه بيست روز عيادة كرده شد ذا في الجلابي •
وامام رضي الله تعالى عنه شبي را با اين آيه زنده داشت بل الساعة موعدهم
والساعة ادهى وامر كذا في الملتقط • وهر حرف از مخرج ادا كند ليكن در
عين العلم گفته كه در تحقيق مخارج نكوشد كه از موانع فهم است • وبلحن عربي
خواند اي لحني كه در حرفي وكلمه مشتبه نشود • وزيادتي ونقصان در
نيايد • وآواز مستوه پوشيده تر كند • وبيت خوانند كه اين ادلّ است بخشوع •
وبترتيل خواند يعني بپيدا وهموار وا رسيده وگريه كند • في الحديث
اتلوا القرآن وابكوا فان لم تبكوا فتباكوا يعني بتكلف بگرييد • ان القرآن نزل
بحزن فاذا قرأتموه فتحازنوا پس تامل كند در وعيد وعهود قرآن ودر نقص
خويش بناچار غم خواهد رسيد واگر نرسد بر عدم غم غم كند كه اين از اعظم مصائب
است • ونزد ذكر آيه رحمت وعذاب توقف كند • وسوال وتعوذ كند • ودر سورة
قبل از اتمام بكسي شغل نكند • واگر ضرورت شود مصحف بر نشان نگذارد وباز
اعوذ گويد • وگاه خواندن وشنيدن اطراف بخنبانند • وآواز گريه نكشد وجامه
پاره نكند • وطپانچه بروي نزند كه ياران پيغامبر عليهم السلام اين چنين بودند و اندكي
بجا آوردند • وگاه فاتحه انخواندن بازماند • وهر جا كه بلغم اند از دم مضمضه
كند • ونخوانند در بازار ومواضع غلط وسهو ومجمع سفها • وتاول نكند
بقرآن چنانچه بگاه آمدن موسي نامي گويد جئت على قدر يا موسى • وبگاه حضور
طعام گويد كلوا واشربوا هنيئا بما اسلفتم • واغاز كند قرآن را بعد از ختم وفي الحلبة

افضل الناس الحال المرتحل و پیغامبر علیه السلام نقل بنجاه آیة میخواند و نزد
ختم دعا کند که مستجاب است و مستحب است که جمع کند فرزندان را و دعا کند کما
فی الخزانة بدانکه قرآن را ظهر کیفی که خواند خالی از فضل نیست و مذکوران بوای
افضلیة است مرتضی گفته رضی الله تعالی عنه هر که قرآن را در نماز استاده خواند
بهر حرفی صد حسنه یابد و نشسته پنجاه و در غیر نماز بیست و بیخ متوضی ده و بغیر ...
و بالای مصحف چیزی از کتب و جز آن ننهد تا دائم بلند باشد و ورق
کهنه را وقایه نکند اما خواند مضطجع باک نه لیکن پایها را بهم ضم کند
و سر اندام خواب به کشد کما فی شرح الحصن اما راه روان بروایتی خوا
و بروایتی نه و بروایتی نوم خواند نه بلند مختار شیخ الاسلام برهان الدین
این است و شیخ علاء الدین گفته در عمارتها نرم خواند و اگر در صحرا بلند
خواند باک نبود اما در حالت غزل و نسج و مشی و حرفت اگر عمل و مشی او را نجود
مشغول نکند روا بود کما فی الخلاصة و در کراسه اماتی و غصبی و عاریتی
از نارسیده نخواند و خواندن در مصحف خوبتر است از حفظ و سیپاره
که اینها محدث اند در جلابی گفته که مکروه است خواندن با لحان مغیر
و بوبا و بنقص عوض و خلط قراءة بسبعی مگر آنچه متعلق با وجا باشد چنانچه
قاویل قرآن تا بسماع نام پیغامبر علیه السلام درود نگوید و بعد از فراغ اگر
گوید افضل است والا باک نه و بیهوشی نزدیک خواندن مکروه چون
مغلوب باشد و توسد باو یعنی نخواند و چون بالین کند وفی الحدیث
لا توسدوا القرآن وتعنّوه و آنچه یا وان توسل بدر آید در خبر است
که آن سه آیت است در هر شب و از حسن بصری آمده که اقل پنجاه آیة است و از
امام آمده هر که قرآن را دو بار در سالی خواند حق او گزارده باشد و از این
مبارک آمده که در تابستان ختم در اول روز کند و در زمستان اول شب
که ملائکه او را دعا میکنند از آن وقت تا بقیه روز یا شب و باید که حافظ

قرآن را

قرآن را فراموش نکند وفی الحدیث ما من احد تعلم القرآن ثم نسیه الا لقی الله
وهو اجزم یعنی اقطع یا مجذوم و در ذخیره گفته که صحابه رضی الله تعالی عنهم
مکروه میداشتند رفع آواز نزدیک جنازه و ذکر اما جنازه اگر مراد نوحه
است مکروه است و اگر ثنا است اگر تجاوز کند مکروه بود والا نه اما ذکر اگر مراد
دعا است مکروه است که اصل در او اخفا است و در جهر ریا است و لهذا مکروه
داشته اند رفع آواز بتسبیح و تهلیل و اگر مراد وعظ است پس نه مراد او
از واعظ است بلکه آواز قوم که بتهلیل و درود آواز بر نکنند و اگر مراد قرآن
است مکروه است که منافی خشوع است و وجود ریا است و منع غرا است
از شغل که او را استماع لازم است و بقول مراد مستمع است که در آیة ترغیب و ترهیب
آواز بسوال و تعوذ بر نکنند و همچنین قاری و بقولی ختم قرآن بجهر در جماعة
مکروه است یعنی سیپاره خواندن در تحفه گفته مکروه است که جمعی بهم قرآن بلند
خواند که در وی ترک استماع و انصات است و همچنین نزدیک مشغولان و
همچنین نزدیک مجمع کما فی النصاب و همچنین بر بام در شب
کما فی الخلاصة در لطائف گفته اگر در مکتب یکی بلند میخواند بر او دوگان
استماع واجب است و اگر بسیار اند و در استماع خللی افتد نه کودکی در خانه بخواند
و اهل خانه بکار و بار مشغول اند اگر قبل از قراءة آغاز کرده اند معذور اند والا نه
و کاتب فقه و مکرر او استماع بر وی نه و در سراجی گفته نزد برقاری آیت
نه بر کاتب و در کنز گفته مکروه است خواندن در مواضع پلید چون مغتسل
و مخرج و مسلخ اما در حمام بمختار بلند مکروه است و آهسته نه اما تسبیح
و تهلیل بلند باک نیست و در روایتی که محدث مصحف را مس کند مگر بغلاف جدا کانه
اما دوات که بخواند و اوراق بقلم یا کارد بگرداند کما فی المطالب و باک نیست
بدادن مصحف و تخته بکودکان بر صحیح اما مراهق منع کرده شود چنانچه
از ساء معلم تا عادة کرد کما فی الجلابی و مکروه است که محدث قرآن را فویسد

و علیه الفتوی و مکروه است تصغیر مصحف بقلم باریك و باك نیست بجماع در خانه
که در و مصحف باشد در جلابی گفته که بعضو پلید مس نکند و بو جبین
پلید و محل مبتذل ننویسد اما بر دیوار در ظهیری گفته که اختلاف است
در تحفه گفته که خواندن بالحان و شنیدن آن مکروه یعنی حرام است و ستودن
آن حلال نه و بقول امام مرغینانی ستاننده کافر شود یعنی اگر تغیر فاحش باشد
در ملتقط گفته واجب است که او را تلقین صواب کنند و اگرچه در بعضی آید مکر
چون خوف عداوت باشد در ظهیری و کبری و جامع گفته اگر قومی یا یکی از مصحف
میخوانند و یکی از ایشان در آمد اگر عالم باید سر یا معلم علم باشد و باید که از برای
او بر خیزد و الا نه و در بستان تغیب مادر این گفته علم را بعلم شریعت قید کرده
و در خزانه معلم قرآن را نیز شمرده و گفته باید که قرآن را ختم کند انگاه استند در خلاصه
گفته میخواهد که قرآن را خواند تا تمام نگذارد و از ریا مترسد تکرار دو همچنین
سایر فرایض یکی بعض قرآن را خوانده بعد فرا غمی بابد او را تعلیم باقی آن فقل
افضل است اما تعلم فقه از وی فاضلتر خواندن قرآن مستحبی است و شیطان از دیگر
طاعت آن خواندن تمام قرآن قاری را افضل است از خواندن اخلاص پنج هزار بار
زنی کراز نابینایی آموزد فاضلتر او را چنانکه است که از زنی بیاموزد لیکن در خلاصه
گفته که از وی بیاموزد که نغمه او عورت است نوع منه فی فضیلت الصلوة
و در شرح جنه گفته اکثروا من الصلوة علی فانها زکوة لکم و فاضلترین عبارتها
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد اولی الناس و یوم القیمة اکثرهم علی صلوة من
صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و حطت عنه عشرة خطیئات و رفعت له عشر
درجات و کتبت له بها عشر حسنات من صلی علی النبی واحدة صلی الله علیه و ملائکته سبعین
صلوة من صلی علی محمد و قال اللهم انزله المقعد المقرب عندك یوم القیمة وجبت له
شفاعتی و در شرح حصن گفته اکثروا علی من الصلوة یوم الجمعة فان صلوتکم
معروضة علی فمن کان اکثرکم علی صلوة کان اقربکم منی منزلة ما من احد یسلم

علی

علی الا قد رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام یعنی روح پاك او در حضرت
الهیه است و چون سلام بکی رسانند باو میرسد حق تعالی روح پاك او را از ان حالت رد کند
تا رد سلام کند و اینکه در بعضی احادیث آمده که پیغامبران علیهم السلام نماز میکنند ارواح
میکنند بظاهر نیست که علماء گفته اند که عوده شد پیغامبر را علیه السلام حالتی که در ان در حیوة
بوده اند و فاضلتر است که جمع کند میان صلوة و سلام و افراد مکروه نه اما امام نووی
گفته که ما بهر دو مامورم پس ترك یکی مکروه باشد گویم آری اگر یکی را اصلا ترك کند
اما اگر گاهی آن گوید و گاهی این نه و در کنز گفته که امام شافعی را یکی در خواب دید
و پرسید گفت بخشید گفت بچه سبب گفت باین پنج درود اللهم صل علی محمد بعدد من صلی
علیه و صل علی محمد بعدد من لم یصل علیه و صل علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه
و صل علی محمد کما امرتنا بالصلوة علیه و صل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه نوع منه
فی الاستغفار در شرح حصن گفته والذی نفس محمد بیده لو لم
تخطأوا لجاء الله بقوم یخطئون ثم یستغفرون فیغفر لهم یعنی چنانچه دوست میدارد
احسان بسوی محسن دوست میدارد احسان بسوی مسیی و این تاکید است در غفران
مستغفر نه آنکه بخطا راضی باشد من استغفر الله غفر الله له مکر قبه مبتدع کما فی شرح
الجنة ما من مسلم یعمل ذنبا الا وقف الملك الموکل باحصاء ذنوبه ثلث ساعات
فان استغفر الله من ذنبه ذلك فی شیء من تلك الساعات لم یوقفه علیه و لم یعذب به
یوم القیمة و مراد از گناه در مثل این احادیث حق الله است نه حق عبد که این مجرد توبه
عفو نشود طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا و ربیع بن خیثم که یکی از
اکابر تابعین بوده گفته مکروه است که استغفر الله و اتوب الیه گوید که گاهی این سخن گناه و
دروغ میشود چنانچه غافل از لفظ و معنی تکلم کند و بسبیل عادت بلکه اللهم اغفر لی و تب
علی گوید که این دعا است و دعاء غافل گاه بساعت اجابت موافق می شود و مقبول می افتد لیکن
بعضی گفته اند که این خبر است در معنی دعا پس فرق نباشد کما فی الحنفیة نوع منه فی الدعاء
در شرح جنه و حصن گفته من فتح له فی الدعاء منکم فتحت له ابواب الاجابة و فتحت له ابواب الجنة

فتحت له ابواب الرحمة يحتمل كه مراد از هر سه اجابة دعاء او باشد • وشايد كه مراد از اول اعطاء سؤال او باشد وان ثاني اعطاء ثواب در عقبي وان ثالث اعطاء مثل او در دنيا • من لم يسال الله يغضب عليه • اي لا يرحم عليه كه ترك سؤال تكبر است وبايد كه اعتراف كند بتقصير وعجز خود وقدرة او بر قضاء حوائج لا يرد القضاء الا الدعاء يعني قضاء معلق نه مبرم كه اين را هيچ رد نكند • ومراد از دعاء انواع بر است از كرم ومرضي وصلة وجز آن وبقولي دفع نميشود ليكن سهل ميشود چنانكه متحمل ورا ني ميگردد ولا يزيد في العمر الا البر اي الامر الحسن فانه يزيد اين است مقتضي ظاهر حديث وبرين بعضي از كبار صحابه وتابعين چون عمر وابن مسعود وابي وائل وقتاده وضحاك وابن جريج كه گفته اند يمحو الله ما يشاء ويثبت از رزق واجل وسعادة وشقاوة وجز آنها • اما مشهور آن است كه محو واثبات در غير اينهاست وجمهور برينند • ومراد از زيادتي عمر بقاء ذكر جميل است يا زيادتي توفيق در خيرات الدعاء هو العبادة يعني دعاء معظم انواع عبادة است كه اين اظهار افتقار است وآن اظهار غاية افتقار • ما من مسلم ينصب وجهه لله في مسالة الا اعطاها اياه اما ان يعجلها له واما ان يدخرها له • ان بعضا حاجة در حال با نزول بلايا واين باعطاء مراد بعد مدتي در دنيا يا بجزاء جزيل در عقبي ما سئل الله شيئا احب اليه من ان يسال العافية • اي كفاف وقت وصحت بدن واشتغال بامر دين كه اين كلمه ايست جامع جز اين • من سره ان يستجيب الله له عند الشدائد والكرب فليكثر الدعاء في الرخاء • استجابة واجابة بمعني اعطاء مطلوب است يا بدل او ليكن در مدارك گفته اجابة آن است كه بنده يا رب گويد وحق تعالي لبيك عبدي گويد ولي هر مومن راست اما اعطاء مراد گاه ناجز مي باشد وگاه بعد مدتي وگاه در آخرة وگاه جز در غير آن مي باشد ومراد از اذكار دوام است و آية والذاكرين الله كثيرا باين تفسير كرده شد ليكن ضعيف است وادني آن است كه از ابن عباس رضي الله تعالي عنهما آمده در تفسير اين آية كه ذكر كند بعد از نماز بامداد وشبانگاه وقبل از خواب وبعد او ونزديك ذهاب ومجي بمنزل الدعاء سلاح المؤمن وعماد الدين

ونور السموات

ونور السموات والارض يعني تاريكيهاء صوري ومعنوي بان مرتفع شونه از اهل اسفل

آداب دعاء **احتراز** از شبهات در خوردن ونوشيدن وپوشيدن وكسب كردن ٢ واخلاص يعني داعي عمل نكند مگر براي خدا تعالي بي شايبه ريا وني عوض در دنيا ٣ وتقديم عمل صالح چون تصدق ونماز وروزه ٤ وذكر عمل كاه شده ٤ وپاكي تن وجامه وجاي واگر ميسر باشد غسل كند ٦ واستقبال قبله ٧ ونشستن بزانو ٨ وثنا ودرود در اول وآخر ٩ وبسط كفين چنانكه پشت دست بسوي زمين باشد اما در استسقا پشت دست بآسمان كند كه اين از براي دفع بلاست وآن از براي تحصيل نعمة • وبايد كه ميان كفين فرجه باشد واگرچه اندك پس يكي بالاء ديگري نهد ليكن **در كنز گفته** كه كفين بهم ضم كند ١٠ ورفع يدين تا سينه وبقولي تا دوش وبقولي تا بياض بغل نمايد واين در استسقا ست نزد غير او ١١ وكشف يدين تا نيايد دست از آستين مگر بعذر بود مثل آن ١٢ وخشوع وخضوع ١٣ وچشم پيش داشتن نه بآسمان كه اين مكروه است يعني در نماز اما در خارج روا داشته اند وگفته اند كه آسمان قبله دعا ست ١٤ وخواستن باسماء حسني وصفات عليا كه اين ادخل در قبول است ١٥ وتوسل بانبياء عليهم السلام وصلحاء ١٦ واحتراز از سجع متكلف كه اين مذهب خشوع واخلاص است اما آنچه بي تكلف آيد بسبب فصاحت قائل يا حفظ باك نيست بلكه نيكوست واخفاء آواز اي ميان جهر ومخافتة وبعضي از سلف گفته اند كه دعاء سر افضل است از هفتاد دعاء علانيه • وان ابن جريج آمده كه صياح در دعا مكروه است كما **في المدارك** وجهر بدعا بدعة است وآنچه مذكران در مجلس وعظ ميكنند از دعاء بلند بجمع واستدعاء يا رب يا رب وكشف روس بدعة است از سلف منقول نيست بلكه اين تشبه است بيهود ونصاري **تكملة الباب الخامس من الجواهر** ١٨ واختيار ادعيه صحيحه منقوله از پيغامبر عليه السلام واز سائر ثقات كه اينها جامع جميع مقاصد اند ليكن امام محمد گفته كه توقيت در دعاء رقة دل ميبرد پس دعا كند بآنچه حاضر شود • اما عجمي در نماز دعاء

والجهر بالدعاء بدعة قال الله تعالى ادعوا ربكم تضرعا وخفية والذي يفعل المذكرون في مجلس الوعظ من الدعاء بالجمع جهرة واستدعاء يا رب يا رب منه القوم وكشف الراس بدعة لم يرد من احد السلف مثل ذلك بل يكون هذا التشبه بما يفعله النصارى واليهود في بيعهم وكنائسهم فتاوى جواهر غنيه

٣٥٥

محفوظ خواند تا جزئی نکوید که نماز او را شکند کما فی الملتقط ١٩ و تحرز جوامع ای
لفظ اندک و معنی بسیار چنانچه ربنا آتنا فی الدنیا الخ ٢٠ و آغاز بخود انگاه بوالدین
مسلمین و امام را تخصیص در دعا منع است و گفته اند که دعاء عام ارجی بقبول است
٢١ و دعاء بجزم پس نگوید اغفر ان شئت ٢٢ و الحاح در و سبعا او خمسا او ثلثا ٢٣
واحضار دل و اگر حاضر نشود فعل از ترک فاضلتر است ٢٤ و ایقان باجابت و فی الحدیث
ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب غافل
لاه ٢٥ و تامین داعی و سامع آن دعا را بامین ختم کند و این تکرار کند نزدیک
هر مطلوب نزدیک ذکر اسماء و صفات کما فی شرح مولانا الحلبیة للهدایة
وازین مفهوم میشود که داعی چنان دعا کند که قوم شنود ٢٦ و مسح روی بعد از فراغ
از جهت تفاول که یعنی او پر شده از برکات و انوار و آن را بر اعزا اعضاء افاضه میکند
و دعا نکند مآثم و قطع رحم و اینچه از و فراغ شده چون اجل و رزق و نه محال و
استعجال نکند که دعا کردم و مستجاب نشد پس بتاخیر اجابت دعا ترک نکند بعضی از
گفته اند که بیست سال است که توفیق ترک ما لا یعنی میطلبم و نمی یابم اما امید وارم
اوقات اجابت ١ شب قدر اکثر بر آنند که شب بیست و هفتم ماه رمضان است و مشهور
از امام و در روایتی از ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم آن است که در سال دائر است
و نزدیک صاحبیه شبی است از رمضان و از و هر که منتقل غیشود ٢ و روز عرفه ٣ و شب
وشب ٤ جمعه و روز آن و ساعت مرجوه او گاه جلوس امام است بر منبر تا فراغ از
تصحیح و ظاهر آن است که آن وقت خواندن امام است فاتحه تا آمین در رکعت اولی
بتجربه رسیده و مراد دعا قلبی است نه لسانی و بعوضی بعد از عصر تا مغرب اشهر
و ارجح این است گفته اند اگر کسی ببلای مبتلا شود که دفع آن ممکن نبود درین وقت
یا الله یا رحمن یا رحیم شغل کند خلاص یابد ٦ و ساعتی از هر شب ثلث اول تا آخر یا
اول یا آخر یا جوف یا سحر و اصح روایات ثانیه است ٧ و ماه رمضان ٨ و اول شب رجب
٩ و شب برات و شب عیدین ١٠ و گاه زوال ١١ هر روز و این چهار وقت را در کنز گفته

156

احوال اجابة ١ بعد از فراغ از اذان و همچنین بعد از اجابه او چون دل حاضر باشد
کما فی الکنز ٢ و بعد از پنج نماز ٣ و در سجده و مراد دعاء دل است یا در سجده نفل
٤ و عقیب تلاوت خاصه نزدیک ختم خصوصا از قاری ٥ و میان جلالتین در انعام و آن
مجرب است ٦ و در مجلس ذکر ای مجلس بیان حلال و حرام ٧ و گاه جنگ با کفار ٨ و گاه حضور
مریض و میت ٩ و گاه آواز خروس و فی الحدیث اذا سمعتم صیاح الدیکة فاسألوا
الله من فضله فانها رأت ملکا ١٠ و در جماعت مسلمانان صدکس ١١ و نزدیک نزول باران
١٢ و رویت هلال ١٣ و رویت کعبه ١٤ و نوشیدن آب زمزم اماکن اجابت ١ در مطاف حالت طواف
٢ و نزدیک ملتزم ٣ و زیر میزاب ٤ و داخل کعبه ٥ و بچاه زمزم ٦ و صفا و مروه ٧ و در مسعی ٨ و خلف
٩ مقام ١٠ و در عرفات ١١ و مزدلفه ١٢ و منا ١٣ و در جمرات ثلثه ١٤ و نزدیک قبر پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم و این موضع اشرف است از مواضع شریفه مکه بخلاف سائر مواضع
بخلاف امام مالک ١٤ و میان روضه و منبر آنها که دعاء ایشان مستجاب است ١ مظلوم
و اگر چه فاجر باشد یا کافر اما دعاء کافر بغیر مظلوم نه و بعوضی روا است که مستجاب
شود و علیه الفتوی ٢ و مضطر ٣ و والدین ٤ و ملک عادل ٥ و رجل صالح ٦ و فرزند
بار ٧ و مسافر ٨ و نزدیک افطار ٩ و در غیبه علامتها استجابت رقت دل و اشک چشم
و اگر چه بیک موی تر شود کما فی انیس القلوب ٣ و تقشعر ٤ و غیبت باطن از خلق در آن دعا
٥ و راحت دل ٦ و خفت بدن ٧ اند که از ثبت بار نهاد و در اسم اعظم که دعا بآن مستجاب میگردد
و مطلوب یافته میشود اختلاف است امام اعظم و جمهور علماء و اکثر صوفیه بر آنند که آن جلاله
است و در درد نظم چنین جمع یافته اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت یا حنان
یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا خیر الوارثین یا ارحم الراحمین
یا سمیع الدعاء یا الله یا اله یا الله یا الله یا عالم یا سمیع یا علیم یا حکیم یا مالک
یا ملک یا سلام یا حق یا قدیم یا ملی یا محیط یا حکم یا علی یا قاهر یا رحمان یا رحیم یا
حلیم یا سریع یا کریم یا محصی یا معطی یا مانع یا محیی یا مقسط یا حی یا قیوم یا احد یا صمد
یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا وهاب یا غفار یا قریب لا اله الا انت سبحانک انت حسبی

و نعم الوكيل وفي الحديث إنّ لله ملكاً موكّلاً بمن يقول يا ارحم الراحمين فمن
قالها ثلثا قال له الملك الموكّل قد اقبل عليك فسل • اكر در عدد نصوص در دعوات ازان
نزديك اكثر مظفر بود در حصول موعود بخلاف بعضي و صواب اول است • و بعضي توفيق داده اند كه
اكر نزديك انتهاي امر بود و بابي افزود صواب آن است و الا اين بعضي دعا ما مرويه اللهم احسن
عاقبتنا في الامور كلها واجرنا من خزي الدّنيا وعذاب الآخرة هيج بلاي باو نرسد و بايد كه مواظبة
كند كه مجربات است • اللهم آت نفسي تقويها و زكّها انت وليها و موليها • اللهم اني اعوذ بك من علم
لا ينفع و قلب لا يخشع و نفس لا تشبع و دعاء لا يسمع و عمل لا يرفع و قول لا يسمع اللهم
انا نسالك عزائم مغفرتك و منجيات امرك و موجبات رحمتك و السلامة من كل اثم
والغنيمة من كل برّ والفوز بالجنة والنجاة من النار • اللهم اغفر لي وارحمني وارزقني
وعافني • رب اعني ولا تعن علي وانصرني ولا تنصر علي وامكر لي ولا تمكر علي واهدني ويسر الهدى
لي وانصرني على من بغى علي • رب اجعلني لك ذكاراً لك شكاراً لك رهاباً لك مطواعاً
مخبتاً اليك أوّاهاً منيباً • رب تقبل توبتي واغسل حوبتي واجب دعوتي وثبت حجتي
وسدد لساني واهد قلبي واسلل سخيمة صدري • اللهم اني اسالك حبك وحب
من يحبك وحب عمل يقربني الى حبك • اللهم حبك احب الي من نفسي واهلي ومن الماء البارد •
اللهم بعلمك الغيب وقدرتك في الخلق احيني ما علمت الحيوة خيرا لي وتوفني اذا
علمت الوفاة خيرا لي واسالك خشيتك في الغيب والشهادة وكلمة الاخلاص في
الرضا والغضب واسالك نعيما لا ينفد وقرة عين لا ينقطع واسالك الرضا بالقضاء وبرد
العيش بعد الموت ولذة النظر الى وجهك واسالك الشوق الى لقائك واعوذ بك من ضراء
مضرة وفتنة مضلة • اللهم زيّنا بزينة الايمان واجعلنا هداة مهتدين • اللهم اجعلني
صبوراً واجعلني شكوراً واجعلني في عيني صغيراً وفي اعين الناس كبيراً • يا من اظهر
الجميل وستر القبيح يا من لا يؤاخذ بالجريرة ولا يهتك الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز
يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نجوى يا منتهى كل شكوى يا كريم الصفح
يا عظيم المنّ يا مبتدي النعم قبل استحقاقها يا ربنا ويا سيدنا ويا مولينا ويا غاية رغبتنا

اسالك

اسالك يا الله ان لا تشوي خلقي بالنار • وفي الحديث سلوا الله العفو والعافية فان
احدكم لم يعط بعد اليقين خيرا من العافية سل الله العافية في الدنيا والاخرة • الزموا
بالعافية ما سال العباد شيئاً افضل من ان يغفر لهم ويعافيهم • در كنز كفته
اللهم اني اسالك ايماناً دائماً واسالك قلباً خاشعاً واسالك علماً نافعاً واسالك
يقيناً صادقاً واسالك ديناً قيّماً واسالك رزقاً طيباً واسالك العافية من كل
بلية واسالك حسن العافية واسالك دوام العافية واسالك تمام العافية واسالك
الشكر على العافية واسالك الغنا عن الناس • و در مسعودي از شيخ ابي القاسم
صفار كفته هر كاه كه مرا مهمي پيش آمدي اين دعا بسيار ميخواندمي كفايت شدي
اللهم سهل علينا بجودك ويسر علينا بكرمك يا اكرم الاكرمين يا ارحم الاكرمين ويا ارحم الراحمين
و در بستان از امام جعفر بن محمد كفته عجب است از غمكين كه نميكويد لا اله الا انت
سبحانك اني كنت من الظالمين • و عجب است از خائف كه نميكويد حسبي الله ونعم
الوكيل • و عجب است از [illegible] كه نميكويد وافوض امري الى الله ان الله
بصير بالعباد • و عجب است از از زرمند جنت كه نميكويد ما شاء الله لا قوة الا
بالله • و كفته اند كه منعم حمد بسيار كويد • و مغموم استغفار بسيار كند و فقير
حوقله بسيار كويد • در عمدة الواعظين كفته يكي از پيغامبر عليه السلام
طلب مال كرد فرمود كه استغفار كن ديكري طلب فرزندان كرد فرمود استغفار
كن • ديكري طلب باران كرد فرمود استغفار كن ياران كفتند يا رسول الله
براي سه حاجت يك چيز فرمودي فرمود كه چون امة نوح عليه السلام او را قبول نكردند
سه چيز مبتلا شدند زنان عقيمه شدند و خشك سالي پيدا شد و مال شان هلاك
شد نوح ايشان را وعده داد كه استغفار بكنيم آن شخصي كه طلب فرزندان كرده بود بعد
چند سال آمد حسن رضي الله تعالى عنه ازو پرسيد كفت كه هفت پسر شد • فصل ۳۰
بيستم در سجدهٔ سهو • در جامع كفته كه واجب ميشود بترك يكي از واجبات بسهو مكر
در جمعه و عيد تا خلق در فتنه نيفتد • و مكرر ترك سجده سهو كه اينجا نيز واجب است

کما فی شرح الخلاصة اما بترک آن بعمد نه وبنه بخنوق به نزود لیکن از زاهدی
گفته که بترک قعده اولی وبتفکر شاغل سجده دهد واگرچه بعمد باشد اما
نایم بقولی چون بیدار است وباختیار امام ظهیر غینانی لازم نه کما
فی البرجندی وکیفیة او آنست که بعد از تشهد یک سلام دهد وتکبیر
گویان بسجده رود وتسبیح گوید وتکبیر گویان سر بر دارد باز سجده دیگر کند
پس نشیند وتشهد خواند علیه الجمهور وهو الصواب لیکن در هدایه گفته
بتصحیح دو سلام دهد ودر اعتبار سجده قبل از سلام دو روایت است ودرود
ودعا بتصحیح در سهو خواند ودر اولی از تشهد نیز اید واگر بعد از
سجده تین ننشیند نماز تمام بود اما مکروه نظایر سجده ١ تکرار بتصحیح چنانکه
شک افتاد وبعد از اعاده یاد آمد. وهمچنین رکوع وسجود ٢ وتکرار فاتحه
یا اکثر او در یکی از اولیین چون متصل خواند نه چون بسوره فصل کند ونه
بتکرار در آخرین بمختار ونه بتکرار تشهد در اخیره بمختار اما در اولی لازم
است کما فی الکنز ٣ وترک فاتحه یا سوره در یکی از اولیین نه نخواند
سوره در آخرین بمختار وعلیه الفتوی کما فی الذخیره ونه بترک فاتحه
در آخرین در ظاهر روایة وفاتحه متروک که در آخرین قضا نکند واگر با سوره
متروکه باشد قضا کند وبلند خواند اما سوره تنها روا است که قضا کند
وبلند خواند نزدیک امام نه فاتحه کما فی الخلاصة لیکن در هدایه گفته
بتصحیح هر دو را بلند خواند وفاتحه را بی اشبه مقدم کند کما فی الفتح. اگر در اولیین
در میان سوره یاد آمد که فاتحه نخوانده عود کند وفاتحه خواند پس سوره
وسجده دهد. وهمچنین اگر بعد از سوره یا در رکوع یاد آید وناسی سوره
از رکوع فی قصه باز گردد وسوره خواند ورکوع اعاده کند وسجده دهد کما فی الخلاصة
ودر تکنز گفته که تارک قراءة از رکوع باتفاق باز گردد وقنوت باز گردد اند
وتارک فاتحه باتفاق باز نگردد. وهمچنین تارک قنوت بتصحیح اما اگر عود کرد

وقنوت

قال امام در دو بی آخرین فاتحه
بلند خوانده است بفراموشی
سجده سهو لازم نشود
لان المنفی فی الآخرین سنة
کما فی السنن وکما فی الظهر
والعصر اذ ارکان وحده ١٢٥
تا عدت خیر عنیه

153

١٤٧

وقنوت خواند ودر رکوع باز نگردانید نشکند. این همه آنگاه که در رکوع یاد آید اما
بعد رفع سر باتفاق باز نگردد بقراءة هرچه فراموش کرده ودرین همه صور سجده
دهد ٥ وتفکر بعد از فاتحه بقدر ادای رکنی که کدام سوره خواند واین آنگاه است
که مانع باشد از ادای رکنی یا واجبی والا نه چنانچه تسبیح گوید یا قرآن خواند
وتفکر کند کما فی الذخیره ٤ وجهر ومخافت در غیر محل بقدر جواز
نماز باصح در حق امام نه منفرد کما فی الهدایه. این در اداست اما در
قضا منفرد نیز بجهر سجده دهد. واگر کسی در سریه بقصد بلند خواند از جهة
تبیین کلمه بروی سجده نه کما فی الجامع در خلاصه گفته که بجهر
در آخرین لازم شود اگر بلند یا پست در غیر محل میخواند ودر بعض فاتحه
یاد آمد فاتحه باز از سر بلند خواند در جهریه تا جمع نشود میان سر وجهر در یک
رکعة لیکن در کنز گفته که هر دو جا همچنان تمام کند ٦ وخواندن فاتحه یا آیتی
از قرآن در قعده یا رکوع یا سجود وهمچنین تشهد در رکوع وسجود لیکن در
سراجی گفته که لازم نشود. اما در قیام قبل از شروع در قراءة لازم نشود که این
محل ثناست اولی باشد یا ثانیه هو المختار کما فی المختار ودر ذخیره
گفته که خواندن قرآن در قعده قبل از فراغ از تشهد موجب است وبعد از
فراغت واگر فاتحه بجای تشهد خواند یا اول فاتحه بعده تشهد لازم شود ٧
ونه در قعود اول ٨ وتاخیر ثالثه بزیادتی بر تشهد واگرچه بحرفی از درود نزدیک
امام وعلیه الفتوی ونزدیک صاحبیه اگر تمام درود خواند نیز واجب نشود
وبه افتی بعضهم کما فی الجامع ودر خلاصه گفته که بمختار چون اللهم
صل علی گوید لازم شود ٩ وتاخیر سلام چنانچه بشک در رکعة رکعات زمانی
نشسته ماند یا بظن آنکه سلام داده ساعتی نشست پس ظاهر شد که نداده کما
فی الکنز. ودر جامع گفته اگر قعده اولی ننشست وبرخاست اگر بصفت
فانه یسهی عن القعود الاولی وهو الیه اقرب عاد والا لا
اسفل او برابر نشده نشیند وسجده نه دهد والا استد وسجده دهد اما

ثم لم یعاد بعد ما صار الی القیام اقرب ...

عود نکند واکر بخطا عود کرد بر صحیح تشهد نخواند واستاده نشود لیکن در شمنی
وحاشیه اخی زاده کفته که بعود از قیام نماز او فاسد شود بر صحیح • واکر اخیره
ننشست وبرخواست ننشیند مادام که سجده نکرده وسجده دهد والا فریضه او رفت
ونفل شد ومندوب است که رکعتی دیکر با وی ضم کند وسجده بر اصح بروی لازم
نه • اما اکر نشست وبرخواست برکردد مادام که سجده نکرده ونشیند وتشهد اعاده
کند نزدیک ناطفی وبقول نه وسلام دهد وسجده دهد • واکر همچنان استاده دهد
رها بود لیکن نباید کما فی الخلاصه • واکر سجده کرد فرض او تمام شد ورکعت دیکر
ضم کند واکرچه نماز عصر باشد وعلیه الفتوی کما فی الذخیره • وسجده
دهد • واین دو رکعت از سنت ظهر نیابت نکند بر صحیح • لیکن در مختار کفته که بر مختار نیابت
کنند آن قول امام است واین قول صاحبین • وقوم متابعت نکنند وانتظار کنند
اکر قبل از سجده برکردد با وی سلام کویند واکر سجده کرد در حال سلام دهند • ومقتدی
در یکی از این دو دو رکعت کزارد نزدیک امام ابی یوسف وشش رکعت نزدیک امام
محمد وعلیه الفتوی • واکر شکند نزدیک آن دو رکعت قضا کند ونزدیک آن
هیچ نه این همه انکاه که بر چهارم نشسته والا شش رکعت کزارد در ادا وقضا
اکر ساهی سلام داد بنیت قطع یا بسهو پس یاد آمد سجده دهد بشرط آنکه یافته
نشود تطاول مدت وفعل منافی چون قیام واکل وکلام وخروج از مسجد و
استدبار قبله ودیکر دخول وقت مکروه • واکر از قوم شرط حرمت متابعت امام نکند
امام نماز تمام است کما فی الذخیره • واقتدا بعد از سلام ساهی روا است
اکر سجده دهد والا نه خلافا لمحمد • وسجده بسهو مقتدی لازم نشود نه
بر وی ونه بر امام • اما بسهو امام بر مقتدی لازم شود اکر هذا والا نه • در خلاصه کفته
که مسبوق سجده کند با امام قبل از قضا واکر نکرد وبعد قضا برخواست در آخر نماز سجده
دهد • واکر در مسبوقات نماز ش بسهوی افتاد یکی کفایت کند • واکر با امام سجده کرده
ودر مسبوقات نماز شهو ش افتاد باز سجده کند وامام چون برای سجده سلام کوید مسبوق

نکوید

نکوید والا اکر قضا است شکند والا نه • وسجده بر وی لازم است برای این
سلام اکر عقب او کفته والا نه • امام را بعد از سلام وقیام مسبوق یاد آمد وسجده
رفت وی نیز متابعت کند اکر سجده نکرده والا نه والا شکند ومقیم پس مسافر متابعت
کند در سجده بر مختار نه در سلام • در جامع کفته شک افتاد در عدد رکعات
یعنی اکر سجده کرد متابعت نکند واکر متابعت نماز او نکند
اول بار از سر کیرد بسلام واین از کلام اولیتر است ومجرد نیت بی عمل قاطع کفایت
نکند واکر عادت دارد تحری کند وطرف غالب کیرد وسجده دهد واکر نکیرد ودر
چهار کافی با وجود کمان چهار رکعت بعد از اخیره پنجمی ضم کند احتیاطا
سی باشد واکر هیچ طرف غالب نباشد اقل کیرد وجایی که احتمال آخر نماز بیندارد
نشیند پس برخیزد وبعد از تمام سجده دهد بر دوم وسیوم نشیند بر صحیح
که او مضطر است در ترک واجب وایشان بدعت وآن از فی اولیتر است ودر
ذخیره کفته در وتر شک شد وطرفی غالب نه اقل کیرد پس در اول ودوم این
رکعت تمام کند وبعده دو رکعت با دو قعده ودو قنوت کزارد • ودر دوم وسیوم
این رکعت با قنوت تمام کند ودر رکعت دیکر نیز قنوت خواند • ودر اول ودوم
وسیوم سه رکعت با سه قعده وسه قنوت کزارد • ودر این صور دست برای تکبیر قنوت
بر دارد در سینه نه در اول بعده سجده دهد بقول امام محمد بن الفضل
در مسئله شک باید که قنوت نخواند اما مختار وماخوذ اول است • اکر در سیوم شک
در قنوت بر عکسه فی خزانه الفتاوی
شد در تکبیر افتتاح یا حدث یا اصابت نجاست یا مسح سر اکر اول بار است
اعاده کند والا تمام کند • وضو وغسل جامه ومسح سر بعید نه این همه انکاه
که شک در میان نماز باشد • واکر بعد از تشهد یا سلام افتد اعتبار ندارد حینئذ
شک شد در کزاردن نماز در وقت باز کزارد وبعد از وقت اعتبار ندارد •
وهمچنین شک در رکوع وعدد سجود در نماز اعاده کند والا نه کما فی زکوة
الجواهر • میان امام وقوم اختلاف شد در چهار وسه اکر امام یقین دارد
سخن آنها قبول نکند والا کند • ودر اختلاف قوم جانب امام کیرند واکرچه یکی

باشد پس اگر امام اعاده کند وقوم اقتدا کند روا بود اگر یکی سه گوید ودیگری چهار
وامام با بقیه در شك بینهما اعاده نه که سخن آن دو معارضه رفت وشك بعد
فراغ معتبر نه • اما قائل سه اعاده کند • واگر امام به سه باشد با قوم اعاده کند
وبه متیقن تمام چیزی نه کما فی الخلاصه • اگر یکی به نقصان است
وامام با بقیه در شك اگر وقت باشد از جهت احتیاط باز گزارند واگر نگزارند
بر ایشان چیزی نه مگر چون دو عدل گویند که اخذ بقول دو واجب است وبقول یکی
مستحب لیکن انگاه که مصلی شاك باشد والا التفات نکند وهمچنین اگر عدل
نباشد کما فی الخلاصه

فصل بیست ویکم ٢١ در سجده تلاوت

در جلابی گفته واجب است سجده بر مکلفی که یك آیت ازین چهارده آیت خواند
بعربی یا پارسی وفهم معنی دران باتفاق شرط نه ونزد دیگر نزدیك طرفین
خلافا لابی یوسف یا شنود قاصد باشد یا نه کما فی الهدایه واگرچه از کافر
یا کودك یا دیوانه یا زن معذوره وهمچنین از جنب ومحدث وسکران نه از طوطی
وبوتیه ونایم لیکن در خلاصه گفته که بر صحیح از نایم واجب است ونه بر غیر مکلف چون
چهار پایان لیکن در زرخیبی گفته که کودك که عاقل را سجده امر کند ونه بر متهجی
اما نماز او نشکند واز قراءة نیابت نکند کما فی السراجیه ونه بر کاتب وناسم وقاری
در رکوع یا سجود کما فی البرجندی در جامع گفته که سجده واجب نشود مگر چون
داند که آن آیت سجده است واگرچه با خبار وکیفیت او آنست که استاده شود وتکبیر
گوید بی رفع ید وسجده کند وسه بار سبحان ربی الاعلی گوید هو المختار وباز
بمختار تکبیر گویان استاده شود بی تشهد وسلام • وشروط ادا طهارت بدن وجامه
وجا وستر عورت وقبله ونیت اسجد لله سجدة التلاوة • وتعیین سجده
در نیت لازم نه بیك عدد یا دارد کما فی الکنز • وسجده نزدیك مالك
فوت نیست وقت اوست الا اوقات مکروهه • وتاخیر از وقت قراءة بی احتیاج
مکروه است اما در نماز بفور است • در خلاصه گفته آیت در نماز خواند اگر در آخر

سوره باشد یا نزدیك او ای بعد او دو آیت باشد مخیر است اگر خواهد رکوع کند
بنیت تلاوت واگر خواهد سجده کند باز برخیزد وبعد ختم سوره برکوع وسجود نماز رود
آن سجده ساقط شود • واگر بعد آن سه آیت خواند در نیابت رکوع بنیت تلاوت دو قول
است • واگر چهار آیت باشد نه ودر کشف گفته که اگر در وسط سوره باشد فاضلتر
آن است که همانجا سجده کند ورکوع نیز بهما خود نیابت کند واگر هیچ یکی نکرد وبعد
از اتمام او رکوع کرد ساقط نشود وبروی است که قضا کند بسجود مادام که در نماز باشد
ورکوع در غیر نماز از سجده نیابت کند در جامع گفته که رکوع نماز وعلاحده نیز
توقف نیابت کند ازو ونیت در سجده تلاوت شرط نه ونه در سجده نماز نزدیك
اکثر اما رکوع بی نیت نیابت نکند واز امام محمد آمده که نیابت کند • واگر نیت در رکوع
کند دو قول است وبعد از رفع سر روا نه کما فی الکنز • ونیت امام کافی است
ونیت مقتدی نه پس مقتدی بعد سلام امام سجده دهد وقعده باز گزارند • وصلوتیه
که برکوع وسجود نماز مودی نشده او را در خارج قضا نیست واگرچه بترك آن عاصی
گشته ودر زرخیبی گفته اگر در محل نداد ودر رکوع یا سجود یا قعود یاد آمد همان
زمان سجده کند واینها را اعاده کند واگر نکند نماز روا است • واگر تاخیر کند سجده
را تا آخر نماز نیز روا است • واگر بعد از سلام یاد آمد باز گردد وسجده کند وبقعده نشیند
والا نشکند • اما تمام نماز قوم متوقف روا است کما فی التحفه • اصل آن است که عود بسجده
تلاوت او قضا ر قعده است بر مختار چون صلبیه بخلاف سجده سهو پس اگر در بی
خندد وضو شکند نه نماز که عود بازی رافع سلام است نه رافع قعده کما فی الکنز
در خلاصه گفته مقتدی خواند بر وی وبر امام وقوم لازم نشود ونزدیك امام محمد
بعد فراغ دهد اما غیر ایشان سجده دهد واگرچه در نماز باشد هو الصحیح
کما فی البرجندی فارغی از امام شنید بعد فراغ دهد با جماع واگر در نماز
دهد کفایت نکند ونماز نشکند بر صحیح که زیادتی یکدو سجده بسهو وعمد مفسد
نیست خواند پس در نماز شروع کرده وباز خواند اگر قبل از ین داده در نی اعاده کند والا

همین کفایت کند در نماز خواند و داد و بعد سلام هما بخا مکرر کرد در ظاهر روایة
اعاده کند و بقول انجاه که کلام کرده باشد در نماز خواند و از خارج همین
آیت شنید یکی کفایت کند بخلاف امام محمد و بقول فقیه ابی جعفر انجاه کرد در یکی
باشد و الا بروایتی یکی و بروایتی یکی در نماز و دیگر بعد فراغ و آن ظاهر روایة
است کما فی الظهیریة در نفل خواند و داد پس شکست نفل قضا کند نه
سجده اما اگر قبل از ین شکست این نیز قضا دهد کما فی الجواهر و تکرار
در رکعت نماز بقول امام و بقول اخیر امام ابی یوسف بد یکر حاجت نیست هو
الاصح • و تکرار در یک مجلس یکی کفایت کند و در مجالس مکرره نه پس اگر
تالی از مجلس برخاست و رفت باز آمد و مکرر کرد و سامع بقرار بود
مکرر لازم شود و بر یکی و علیه الفتوی کما فی الجامع لیکن در کافی گفته
که بر صحیح بر وی نیز مکرر لازم شود و اگر ان چنین باشد و این چنان بر ان یکی
و بر وی مکرر خواه تکرار و بعد از سجده باشد خواه قبل از و • اگر چهارده آیة
در یکی خواند چهارده سجده لازم شود • و گفته اند هر که چنین کند مهم او
بکفایة رسد کما فی الکنز • و بیع و نکاح و اکل و ارضاع و سخن و عمل قطع
مجلس را قطع کند نه عمل اندک چنانچه دو لقمه و تکلم بکلمه و نه خواندن قران
بسیار و نه تسبیح و نه تهلیل • و خواب بپهلو قاطع است نه نشسته • و نه سیر
کشتی • و ماشی مکرر کند و همچنین منتقل از شاخی بشاخی بر صحیح • و با نتقال
از گوشه مسجد یا خانه بگوشه دیگر جا مبدل نشود و اگرچه مسجد جامع باشد •
و همچنین از سرای بسرای اگر افتد اصح بود مگر در سرای کلان چون سرای سلطان
در جلابی گفته که در مسجد کلان چون مسجد حرام و اقصی و جامع بغداد •
تبدیل است در خلاصه گفته مکروه است ترک آیة سجده مطلقا نه عکس در خارج
نماز اما اگر سامع محدث باشد یا گمان شود که سجده نخواهد کرد بدیده شد
خواهد شد باید که آهسته خواند مطلقا لیکن در بحیدی گفته که این مخصوص است بغیر

امام

امام و الا باید که بلند خواند آیة خواند مکرر حرف سجده لازم نشود و اگر این حرف را
خواند لازم نشود تا اگر آیة با وی نخواند پس اعتبار اکثر آیة راست با حرف سجده
از پس یا پیش کما فی التحفة • در کنز گفته مکروه است که امام در سری
خواند مگر چون در آخر سورة باشد • و نباید که در جمعه و عید خواند اگر جماعة
نتواند شنود و اگر خواند سجده نه دهد • فصل بیست و دوم
در ادراک فریضه در جامع گفته شارع در فرض غیر رباعی بسماع
اقامة نماز قطع کند بسلام و جز آن و با امام پیوندد تا دام که سجده
رکعة دومی نکرده و الا تمام کند و بعد از ان با امام اقتدا نکند در فجر و نه در مغرب
در ظاهر روایة که اساءة است و نزدیک امام ابی یوسف اقتدا کند و با وی سلام
دهد • و بروایتی نیکوتی آن است که چهارم ضم کند و در رباعی اگر دومی بسجده مقید کرده
و با امام بنشیند و در رباعی برگشته باشد دام که سجده بجزء ده
بعد از قعده قطع کند بسلام بعد از عود بقعود و تشهد • و بقولی تشهد اول سنت را
کما فی الخلاصة • و الا تمام کند و اقتدا کند بنیة نفل مگر در عصر و شغل نکند تحیل
چنانچه ترک کند قعده اخیره را و نشش رکعة سازد • یا چهارمی نشسته گزارد
که اتمام آن اتمام بر فرض شده و جماعة سنة است • و قطع نکند شارع فرض
در جنازه و نذر و فوایت • و همچنین شارع نفل بر مختار سجده کرده یا نه اما
از دو نیفزاید • و همچنین شارع سنة بر صحیح اما اگر بر دو یا سه قطع کرد بر مختار
چهار رکعة قضا کند کما فی المختار من النصاب • و مکروه است خروج از مسجد
بقصد نا عود بعد از اذان مگر چون نماز گزارده باشد یا امر جماعة دیگر بوی منتظم
بود • و همچنین از مسجد غیر اگر در مسجد حی گزارده باشد • و الا بقولی رواست که بجای
آید • و الجائی ارد اما فاضلتر آن است که اینجا گزارد • و مکروه است خروج کسی که نماز
گزارده بعد از اقامة در ظهر و عشاء • و در باقی بیرون آید • و رواست ترک سنت فجر
از جهة خوف فوت جماعة در بحیذی گفته که حیله شروع سنة و قطع تا قضا کند
با صحیح روا نه • و نیکوتی آن است که نیت سنة کند و تکبیر گوید پس نیة فرض کند بدل و تکبیر

اگر مردی از نماز سه رکعت تنها گذارده بود
که اقامت شد باید که این مرد بنشیند و رکعت چهارم
نشسته بگذارد تا این چهار رکعت نفل شود
و فریضه با امام گذارد ۱۲ مجمع خانی

مسئله اگر در سنت شروع کرد و اقامت شد
صحیح آن است که تمام کند و شیخ ابن
همام گفته که دو رکعت تمام کرده قطع نماید ۱۲ مفتاح الصلوة

کویند بزبان وبا امام تمام کند اما سلام با وی نکوید بعده برخیزد دو سنت بهمان نیة
کذارد • اکر کمان ادراک یک رکعت باشد سنت کزارد • اکر در رکوع رسید وندانست
که اول است یا دوم سنت ترک کند • وهمچنین اکر ظن ادراک تشهد باشد در ظاهر
مذهب • اکر کمان دارد که اکر سنت بترک ثنا وتعوذ واقتصار بیک آیة
ویک تسبیح میکزارد یک رکعت خواهد رسید چنین کند • سنت فجر اکر بی فرض قضا شد
قضا نکند قبل از طلوع ونه بعد او نزدیک شیخین ونزدیک امام محمد تا زوال قضا
کند واکر با فرض قضا شد قضا کند تا زوال وبعد ازین اختلاف است کما
فی شرح الوقایة اما سنت ظهر ترک کند مطلقا واقتدا کند وبعده قضا کند قبل از
دوکانه هو المختار کما فی الجامع لیکن در مختار کفته که بعد از دوکانه هو
المختار زانکه قول امام ابی یوسف است واین قول امام محمد • وبتوطی بعکس این هم ادراکها
که وقت باشد والا نه واکر با فرض فوت شوند اختلاف است کما فی الهدایة
اما غیر این دو سنت را قضا نیست تبعا واصالة فی الوقت وبعده • در مختار کفته
اکر موذن در بانک ثالث با اقامة باشد یا خطیب در خطبه بود آینده سنة
نکزارد وبر مختار قضا نداند ودر کنز کفته اکر در وتر یاد آمد که سنة نکزارده
بعد از اتمام وتر سنة کزارد • واکر بر دو رکعت سلام دهد در بنا بر دو قول است •
در ظهیریه کفته یکی نماز عمر قضا می کند از جهة احتیاط با آنکه هیچ نمازی
فوت نشده بتوطی مکروه است • وبتوطی نه لیکن بعد از فجر وعصر قضا نکند • ودر همه
رکعات فاتحه با سورة خواند • در ترغیب کفته اکر اعاده از بهر شبه ونقصان باشد
نیکوست والا نه • در کنز کفته که قاضی فوائت وتر را قضا کند واکر تیقن نباشد سه رکعة
کزارد وقنوت خواند وبعد از قعده چهارم را ضم کند اکر وتر بود ادا شده والا
نفل • وقنوت درین مضرة • یکی وفات کرد وبروی چند نماز است واو وصیت بکفارة
کرده وارث از هر نماز فرض ووتر وروزه فرض نیم صاع کندم دهد از ثلث مال
واکر مالی نکذاشته نیم صاع قرض کیرد وبفقیری دهد وان آنرا بوی بخشد باز او

بوی دهد

هکذا روی عن العلماء الثلثة وهو الصحیح شرح وقایه

اذا فاتت الاربع قبل الظهر صلی بعد الظهر ... اذا کان الوقت باقیا ... وهو الصحیح

بوی دهد وهمچنین تا اتمام شود واکر همه یک فقیر را دهد رواست
اما اکر از یک نماز برای دو فقیر دهد روا نبود در صوم جامع کفته که ایصا
واجب است بر غنی • ونفاذ او از ثلث است اکر وارث دارد والا از کل •
واکر وصیت نکرد ووارث تبرع کرد نیز رواست وباید که فدا قبل از دفن بود
وبعد او نیز رواست • وکیفیت آن است که از عمر مرد وزن دوازده وتر سال نکند
واز جهة بقیة مال بیکبار دهد • واکر کفایت نکند آنچه باشد دهد وفقیر بعد از قبض
بوی بخشد وهمچنین وباید که دافع هر بار کوید که این از برای فدیه فلان
متوفی میدهم واو کوید قبول کردم • در خلاصه کفته غلامی بعد از نماز
عشا محتلم شد وبیدار نشد تا فجر بمختار قضا کند واکر شد با جماع قضا کند
کویند که امام محمد در شب رسید صباح در مسجد در آمد وپرسید که ابو حنیفه
درمیان شمان کدام است امام ابو یوسف کفت ادب نکاه دار واشارة کرد
پس وی عرض کرد چه کوئی در حق کسی که بعد از عشا وقبل از صبح رسد فرمود که
اعاده کند امام محمد در کوشه رفت وقبل از فجر اعاده کرد امام فرمود
که درین کودک رشدی می بینم

فصل ٢٣ بیست وسیوم در حال

مسافر کسی است که قصد کند مسافت سه روز میانه از سیر میانه ای سیر شتر
وراجل معتدل وکشتی دران اعتدال باد • وتجاوز کند از بیوت شهر از
جانب مفارقة واکر چه خربه باشد تا اکر درین جانب محله باشد جدا از شهر ودر
قدیم متصل بود تجاوز از وی شرط است کما فی الخلاصه • اما فناء شهر
اکر درمیان شهر وفنا کم از غلوه باشد ودرمیان زراعت نبود تجاوز از وی شرط
است والا بر صحیح نه کما فی الظهیریة اما قری اکر ببعض شهر متصل اند تجاوز
از آنها بر صحیح شرط است • واکر فنایش متصل نه بر بعض نه کما فی الکنز
ودر جبال اعتبار سیر سه روز راست در آنجا واکر چه قطع آن مسافة در سهل
بیکم از آن ایام شود • کما فی الخلاصه ودر ترغیب کفته اکر مقصد دو راه میرود یکی سه روزه

کما فی الخلاصه

ودیگر گفته هر راه که رود اعتبار او راست. راه کشتی یک روزه و راه خشکی سه روزه
در ظاهر روایه اعتبار نکند کشتی را در خشکی و خشکی را در کشتی واگرچه بکرانه
دریا رود. در کنز گفته اگر قصد کند مسافت کم از سه روزه مسافر نشود
واگر از آنجا باز چنین نیت کند نشود. وهمچنین اگر شهرها چنین سیر کند. در یک
جای قریب نیت مسافت سه روزه کند تا به حصه سفر عمل کند لغو است. در هدایه
گفته که اعتبار بفراسخ نیست بر صحیح لیکن در ظهیری گفته که عامه مشایخ
ما اعتبار کرده اند بقولی بیست و یک فرسنگ و بقولی پانزده. و بقولی هژده و
علیه الفتوی. وحکم سفر تخییر است و در روزه و قصر در رباعی رخصت آن اما
سنن در جامع گفته بقولی فعل افضل است و بقولی ترک و بقولی آن در نزول و اینکه
سیر است مختار آن است در امن و این در خوف در سراجیه گفته که سنت ترک نکند مگر
از جهت علتی و امام سرخسی نقوی بیند داده. در حاوی گفته مسافر چهار رکعت گزارد
بد کرد و مخالفت سنت شد ای بزه کار شد و مستحق آتش گشت کما فی الجامع
پس اگر بعد و نشسته نماز تمام است و الا نه. نماز بنیة چهار رکعت آغاز کرد باز بنیت دو
رکعت آغاز کند بعد از آغاز بنیة دو بنیة چهار رکعت کرد و بعد و سلام داد روا بود.
در جامع گفته که مسافر در پس مقیم در وقت تمام کند. واگر قعده اولی ننشیند نشکند
و اقتدا او پس از وقت روا از ای در رباعی اما در ثنائی او رواست کما
فی السراجیة اما مقیم پس مسافر تمام کند مطلقا لقراءة احتیاطا. واز امام محمد
که نخواند هو الاصح. ومستحب است که بعد از سلام گوید نماز تمام کنید که من مسافرم.
لیکن در ترغیب گفته که قبل از نماز گوید. گویند که امام ابو یوسف با هارون
در مکه مسافر بود امام بعد از نماز با هل مکه گفت نماز تمام کنید که ما مسافریم یکی
از آنها گفت ما از شمان بهتر میدانیم امام فرمود اگر میدانستی در نماز سخن نمیکردی
هارون گفت اگر این جواب مرا بدل تمام ملک بودی که بمن عطا شده هر آینه خوشتر
بودی کما فی شرح مولانا الهدایه. وسفر و حضر مغیر فائته نیست پس اگر در

آخر وقت

آخر وقت بقدر تحریمه مسافر یا مقیم شد نماز هر نوع بوقت قضا کند کما فی الترغیب
و سفر معصیت چون طاعت است وهمچنین سفر با حج چون صید و تجارت کما
فی الجلابی. و در مختار گفته و الی در ولایت خود مسافر شد قصر کند.
وهمچنین خلیفه مگر چون در ولایت خود سیر کند. ومسافر مقیم شود بنیة اقامة
و بدخول شهر خود و بعزم بعود قبل از سیر سفر و وطن بر سه گونه است وطن اصلی
که در آن متولد شود یا متاهل و این منتقض نشود بمکه بمثل خود و وطن مستعار
که در وی نیة اقامة پانزده روز کند و این منتقض شود باصلی بمثل خود و سفر و وطن
سکنی که در وی نیة اقامة کم از پانزده روز کند و این منتقض شود بهمه در تجنیس
گفته از اصلی انتقال کرد و شهری دیگر با اهل وطن گرفت آن اصلی نماند
در میان سیر سفر باشد یا نه. اما اگر در آن دور و عقار دارد بقولی اصلی ماند
و بقولی نه آن قول امام ابی یوسف و این قول امام محمد هذا المختار الی هدی کما فی الجامع
و نیة اقامة معتبر نیست مگر بشهر یا دیه واگر دو جای نیة اقامة کند نه نیة گرد که شبها در جای
باشد و روزها در جای دیگر اگر اولا آنجا در آید مقیم شود واگر اولا اینجا در آید نه.
و نیة بصحرا اسلام رواست چنانچه اگر کسی اگر در صحرا ساکن باشد چون اعراب و ترکمان
چون آب و گیاه کفایة کند ایشان را تا مدت پس اگر بمنزلی باید رجوع کنند و نیة کنند
مقیم شوند و علیه الفتوی. اما غزاو چنانچه لشکر اسلام قصد جائی کنند و در راه در بیابان
خیمها بر پا کنند و نیة کنند مقیم نشوند. در ترغیب گفته هر جا که اصل نیة اقامة کند تبع
تبع او باشد پس زن و نارسیده و بنده و اجیر تابع شوهر و پدر و مولی و مستاجر
امار سیده و حشم با قامة پدر و سلطان نه مگر چون در مؤنت ایشان باشند و قائد
که در مؤنت نابینا باشد باتفاق مقیم نشود و الا نزدیک امام محمد همچنین بخلاف صاحبین
و غلام دو خواجه مختلفة النیة اگر خدمت بنوبة میکند حکم نوبت است و الا اختلاف است
و بقول امام ابی علی روزی چهار رکعت و روزی دو واگر اصل و تبع را خبر کند خبر شود
تبع را خبر شد که اصل نیة اقامة کرده آنچه کم از شش نماز است اعاده کند و زاید نه. اما اگر

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 6

پرسیدند کفت که اکر این دعوی بیجا جاری کردی ومعجزه خود این کتاب آوردی کسی معارضت او نتوانستی و بر همه
آوردن لازم شدی پس چه جای کسی که این از احادیث دلیست قال الحصری کما فی شرح نام حق وی کفته که بر مالک
سه سال رفتم واز وی هفتصد وچندی از حدیث شنیدم وی روایت کرده از سعید و نوری و عمرو بن دینار روایة
کرده از وی شافعی ولازم کفت او را ومنتفع شد از وی کفته شنیدم از وی شرابی کما فی الطبقاة کویند
که چون سواره رفتی شافعی رکاب او میکرفتی کما فی ملفوظ الشیخ فرید الدین شکرگنج رسید امام را قاضی
القضاة ساخت وهمراه خود بری آورد وهم در آنجا وفات کرد در سنه تسع وثمانین ومائة در آن وقت
هشتاد و پنج ساله بود و امام ابو الحسن علی بن حمزه المعروف بالکسائی احد القراء السبعة نیز در آن روز وفات
یافت رشید کفت که فقه و نحو را در ری دفن کردیم کما فی المختار روزی در مجلس رشید هر دو
جمع شدند کسائی کفت که در علمی متبحر میشود بهم علوم راه می یابد امام پرسید که چه میکوئی در سهایکه سهو کند
در سجده سهو سجده دیکر کند یا نه کفت نفرمود چرا کفت لان المصغر لا یصغر و خطیب کفته که این قضیه
امام را با فرا دیده واین خاله او بپس امام کفت چه کوئی در تعلیق طلاق کفت که واقع نمیشود قبل از وجود شرط
فرمود چرا کفت سیل سابق از مطر نمی باشد وی در سنه سبع وثمانین وفات یافت قاله الیافعی کویند چون امام محمد
بر بام قدس خرامید بخواب دیدند واز حال سکرات پرسیدند کفت در آن حال متامل بودم در مسئله از مسائل
مکاتب بود چیزی که حاضر نشدم بر رفتن روح و لازم آن امام مظفر ابو الفضل زفر بن الهذیل التمیمی العنبری روح الله
روحه ولادت وی در سال صد و ده بود وفات او در سال پنجاه وهشت ومراحل حیاة او چهل وهشت کما فی
الطبقات الفقهاء و تهذیب الاسماء و میزان الاعتدال والمواهب کان مقدما فی حد القیاس وکان احد
العشرة من الاکابر الذین دونوا الکتب مع ابی حنیفه یحیی بن معین او را بارها مدح کردی و ثقه کردی او را با نفاق
وصلاح و زفر و داود طائی برادر خوانده بودند داود ترک فقه کرده رو بعبادة آورد و زفر جمع کرد در فقه
وعبادت وکان هو المقدم فی مجلس ابی حنیفه کویند که چون پیش وی می نشستند سخن دنیا میکردند واکر کاهی کسی
سخن دنیا کفتی از مجلس بیرون میرفتی ومیکفتم که خوف حق تعالی او را هلاک خواهد کرد و تو تکلیف قضا
کردند اما بود منزل او را منهدم ساختند تیر قبول نکرد و در آخر شب مختفی شد و بقولی قاضی کوفه شد
از امام پرسیدند که بعد از تو بکدام یکی از اصحاب تو تقلید کنیم فرمود بزفر زیرا که نقش کلام اوست بیانست البقاء

فقط الامال قبلی الی الدنیا وکان استاد شیخ الطریقة ابو علی شفیق بن ابراهیم البلخی وابی عاصم سهل و هلال بن یحیی البصری و عبد الله
بن عبد المجید الثقفی وابی عبد الله محمد بن الغنی ابن انس بن مالک الکل فی الترصیف وی از اصحاب حدیث بود یک بار او را
و یاران او را مسئله شد نزد امام آمد پرسید جواب یافت باز پرسید که اینکه میکوئی فرمود از حدیث کذا و قیاس
کذا ابعده امام چند سخن از وی پرسید وی خود را بابسیا یافت امام انصار جواب کرد چون نزد یاران خود
آمد وپرسید همه با بسیار تر از وی بودند پس اجوبه ذکر کرد وعلل کفت پرسیدند که اینها کفت که از امام بعده ملازمت
امام اختیار کرد تا از آن ده بزرک شد وافقه اهل زمان خود کشت از زیاد کفته ندیدم هیچکس را که مناظره
کردی با زفر الا بروی رحم میکردم وی از اصفهان بود و پدر او والی اصفهان کما فی المختار در مرض موت
بوی کفتند که وصیه کن کفت چه وصیت کنم نه کسی را بمن چیزی و نه مرا بر کسی مکر یکدرم که در طاق نهادند وقبل از این
در مجلس امام نا سوکب وحاجت می آمد وبعد از تعلم با بحاله رسید شکر الله تعالی سعیه کما فی مختصر الشعبی السید الجلیل
الولی الحصیل البارع فی العلم والعمل زاهدا او ورعا وعبادة الله تعالی الامام ابو سلیمان داود بن نصیر الطائی الکوفی
رحمه الله تعالی وی افضل زمانه بود در ورع وتقوی یکانه در اوائل تحصیل علوم عربیه کرده در آن راس ورئیس
شد وی امن قراءت از امام اعمش کرفته وحدیث بسیار کتابت کرده در آن مفتی و مشار الیه شد بعد آن بصحبة
امام پرداخت وبفقه مشغول شد در آن بدرجه حضوری و ترقی نمود چنانچه هیچ یکی از اصحاب را بپای رتبه تقدیم
نبود بعده عزلت کرفت و در زهد و ریاضت بمرتبه علیا رسید وکان افقه اصحاب ابیحنیفه و چون صاحبین را
بهم اختلاف می افتاد وی را حکم کردندی و چون بنزدیک آمدندی پشت بسوی ابو یوسف کردی و روی
بطرف محمد و با ابو یوسف سخن نکردی وکفتی استاد ما را تازیانه زدند وی حاکمی نکرفت و در آن هلاک شد
و تو خلاف آن کردی پس اکر قول محمد درست بودی کفتی که قول اینست که محمد میکوید واکر قول ابو یوسف
درست بودی کفتی قول اوست ونام او بر زبان نبردی مصعب بن المقدام الحنفی کفته که شنیدم از امام که کفت
ای ابو سلیمان جمع میکنم عقل خود را برای احدی مکر برای سخن تو وی چهل سال روزه داشت چنانکه اهل
عیال او مطلع نشدند وخرقه او حرانی بود وی ببیست سال سیصد درهم بر بیست کفته اند مبلغ چهار صد درهم
از مادر میراث بوی رسید قریب سی سال نفقه وی از آن شد الکل فی الترصیف کویند که امام از اطیب اموال
خود بروی چیزی فرستاد در حالتی که کار بر وی از فاقه تنک بود وی قبول نکرد و کفت که ابو حنیفه بمن علم آموخته

واین قال حلال است واگر انکسی چیزی میگفتی او قبول کردی و از ان چیزی بگرفت کما فی محتاد محارب بن دثار گفته اگر
داود در امم ماضیه بودند هر اینه حق تعالی از اخبار وی بما اخبار کردی از اعمش و ابن ابی لیلی سماع کرد و ابن عیینه
ازوی روایة کرد و یحیی بن معین او را ثقة داشت محمد بن حسن گفته که پیش داود میرفتم و از مسئله می پرسیدم اگر مسئله
که در ان احتیاجی داریم از جهة امر دینی اجابة میکرد واگر میدید که آن از مسایل ماست تبسم میکرد و میگفت ان لنا لشغلا
کما فی الطبقات وی بیست سال شاگردی امام کرد و در اول کار در دل او حرقی بود غالب و پیوسته از خلق می رمید روزی
او را امام متغیر دید پرسید که دنیا بر دلم سرد شده و در دلم چیزی پیدا شده که در هیچ کتاب معنی او نمی یابم امام او را
با عراض از خلق امر کرد وی بخانه نشست و روی از خلق بگردانید امام فرمود این کاری نیست کار آلت است که
درمیان ائمه بنشینی و بشنوی و هیچ نگوئی وی تا سال چنین کرد بعده گفت که این صبر یک ده ساله کرد و پس بحسب
راعی آمد و کتابیش از و یافت و روی بریاضة نهاد تا بحدی که نان شب در آب نهادی و بیاشامیدی و گفتی
ما بان خورم بچاه ایة از قرآن بخوانم چرا در کار ضایع کنم بزرگی او را دید که میخندد از وی پرسید گفت سحرگاهان
مرا شرابی دادند که او را شراب انس گویند امروز عید کردم دستاری بیش کو هم بکبار تهای که از همه بتر بود برد
گذشت امام چیزی میجوید پاره بادی داد شب بان صیحنه گویند معروف که بوجود آمد کما فی التذکره
گویند که کار او بجای رسید که خلق در اوقات نماز حاضر میشدند و از در او تا در مسجد صفها میبستند و انتظار
او می کشیدند و بروایة او تبرک مینمودند تا دعا کرد که الهی مرا مرض ده تا ساقط شود از من فرض خروج بجماعة
مفلوج چنانکه انتقال از جای خود ممتنع است و او خانه داشت خراب بعض او سایه و بعض او افتاب روزی مادر او
در کاری بود که افتاب بر سرای آمد و در کوی افتاده ماند تا نصف روز مادرش گفت چرا نرفتی بجانب سایه
گفت که اکنون قادر بودمی از جماعة تخلف نکردمی و وی بسیار قضا و مرکب میکردی و گفتی که درین بند یگانه
واشد تا از سخن خلاصی یابم روزی خواهر او نزد امام ابیوسف رفت و گفت شفاعت کن به برادر من تا روزی
بادام اجابت کند که بنیغوی بخرمان خشک گوفته امام پیش او رفت و در خانه او بجز بوریا که نه بدید فرمود
که از دنیا باندکی راضی شده گفت تحقیق بکمتر از این راضی شده انکه بجمیع ان شغل کرده امام گفت پس میگوئی شغل
پس شفاعت امام کرد گفت از حساب یکطعام دیگر یک میترسم چگونه جواب دو چیز خواهم کرد امام گفت چه باشد
نان یا آب نیکی گفت که حاجة بکاسه افتد و از زکریا زمانم روزی رسید گفت از روی داود دادم اما هیچ

واهی باشد که او را به بینم امام گفت بر ین آمد چون در او را گفتند مادر او وی آمد امام بوی گفت که بنداود بگوی که
خلیفه تا فلان زیادة تو آمده چون بوی گفت نزد مود بخلیفه بگوی که شغل کن بکسی اگر ایمن باشی از جور و ترک عزیمة
است شاید که خطا خورده مگر چون اهلیة در وی منحصر باشد که اکنون بر وی فرض شد کما فی الخلاصة و چون اختیار
کرد دیوان قاضی سابق طلبد تا عمل کند بر و اما از خلاصه گفته که عمل بر و نکند اجماعا و اگر چه مختوم بود و نه
بر دیوان خود نزدیک امام اگر فد الکس بود و الا کند و نزدیک صاحبیه مطلقا کند و از امام آمد که قاضی را بر قضا
اگر از سال نداراند تا علم فراموش نکند و قاضی شغل نکند بجز قضا و اگر چه درس و عمل نکند بقول معزول
در حق محبوس بلکه باقرار او یا بحجة مدعی و اگر حاضر نشود متاذی کند بر وی چند روزی که مصلحة او باشد
کیست طالب فلان محبوس و اگر یابد و الا کذا ارد و نه در غله و وقف بلکه باقرار واقف یا بینه و نه در ودیعه مگر
چون معزول گوید که دفع کرده ام بوی او چندین از مال فلان و اقرار کند با من یا بدهم و گوید نمیدانم که از
کیست قبول کرده نشود و قولا و را و باشد ان مال از برای فلان و قرض دهد مال یتیم را چون مستقرض شهری
و نیکو معامله باشد و این الکاه که مضاربة و شراو با فرم میسر نشود و الا ابقا مستعید و قاضی از برای خود نخرد
و قرض نکرد و قرض دهد مال غایب و وقف را جلوس قاضی برای حکم در مسجد جامع اولیتر است و امام فخر الاسلام
گفته که این وقتی است که مسجد جامع در وسط شهر باشد و الا همین اختیار کند و خصومة داره و معذوره
بود در مسجد قطع کند و چون بمسجد در آید مستحب است که دو رکعة گذارد و چهار رکعة صلوة از حق تعالی توفیق
حق طلبد و متوجه قبله باشد و درین زمانه پشت بمحراب کند و با وی جمعی از فقهاء امناء از برای مشوره
نشیند و باید که قاضی مردی مامون را پیش خود استاند و چند اعوان را نگاه دارند تا بوی بیکی
نشود کما فی المحتاد و مجلس دراز نکند و در دو طرف روز نشیند کما فی الخلاصة و حکم نکند در حال
قیام و مشی و اتکاء از جهة تعظیم امر قضا و اگر چه رواست و قبول نکند هدیه از قدر درآید امانة از کوه آید
مگر از ذی رحم محرم و کسی که قبل از ین نیز هدیه او معهود مگر عند الخصومة یا انکه از معهود نباید باشد
و اگر گرفت رد کند اگر تواند و الا در بیت المال بنهد و حاضر نشود بدعوة و اگر چه از خویش باشد یا معتاد
مگر بدعوة عامة که ماخذ نباشد از جهة او و هو الصحیح و تزویج نکند کودکان را مگر چون در متولی باشد
کما فی الخزانة و دربان نگیرد که مانع باشد مردم را مگر با عطاء اما دربانی گیرد که مردم را بنوبة در آرد کما فی المطلب

القاضی لایترک علی القضاء اکثر
من سنة کیلا ینسی العلم خلاصه
ولایشتغل القاضی علی القضاء التعلیم والتعلم حال اشتغاله
لانه لایتفرغ التعلیم والتعلم الی الاقضیة وهو الصحیح
بالقضاء فینسی العلم کذا فی التاتارخانیه
من مذهب ابی حنیفه لو ذکره فی ...

وخصمین را برابر نشانند واگرچه یکی یهودی باشد واگر سلطان باشد خود بر زمین ننشیند واو را در مجلس خود پهلوی
وی نشانند اما اگر قاضی باشد از قاضی از سلطان قاضی طلبد یا حکمی گیرند کما فی المختار بیده خصمین پیش
قاضی دو زانو نشینند بقدر دو گز نه مربع و محتبی و مقعی از جهت تعظیم قاضی و در اقبال و کلام تسویه کند واگرچه
یکی عالم باشد و پرهیز کند از پنهان گفتن و از مزاح و خنده و تخصیص ضیافة یکی اما برای هر دو باک نیست
وان تلقین حجة یکی و بهذا افتوی اند هدیکی را در آنچه مخاصمه کرده بوی وان تلقین گواه نزدیک طرفین
ونزدیک امام ابیوسف مستحسن است اگر تهمة نباشد چنانچه ترک کند لفظ شهادة یا اشارة را بایستة
شود در سخن و باید که فتوی بوی داده شود که وی در مسایل قضا مهارة بیشتر دارد اما تلقین یکی
از شاهدین مر شاهد دیگر را باجماع مکروه نه وحکم نکند در حالة هم و نعاس و خشم و جوع و عطش و
حاجة انسانیه و اعوان خود را از خود دور چنانکه نشنوند آنچه میان او و میان خصمین باشد و روا است
که رد کند خصمین را از جهة طمع صلح در سراجی گفته که خصم سلام نگوید بر قاضی ونه این بران واگر گفت بروان
علیکم بفرماید و بیع و شراء در ان مجلس نکند در سیری و جوان قبل از جلوس قضا ط کند وادلیر تقدیم
سابق است مگر غرباء واگر بسیار باشند یا بشریان صر به سر نوبة کند وچون مدعی سخن کند مدعا علیه
خاموش مانند وشنود و بعد از فراغ بطلب آن باید گوید چه میگوئی پس اگر اقرار کند حکم کند بر وی والا
از مدعی بینه طلبد واگر گوید ندارم سوگند دهد و در جامع گفته که احضار خصم لازم است واگر
امتناع آرد از حضور تعزیر کند او را بهرچه رای او باشد وطلب حکم ادب است نه شرط و حکم بر وی کند موقوف
بمجرد شهادة حکم کند تا اگر راهی وجوب حکم باشد و تاخیر کند فاسق گردد پس آثم و معزول شود و تعزیر
کرده شود والا کافر شود واگر گوید دفعی دارم سه روز مهلة دهد واگر بعد از اقرار یا حجة ایفا نکند حبس
کند او را بطلب مدعی در جای که چیزی بی فراش و بالش نه در سجن دزدان مگر خوف فرار بود و همچنین
ضرب و غل و تخویف و تجرید و تقیید بوضعی که مصلحة بیند صحیح تا اگر بعد از شنیدن ماهی در دل او افکند
که مستغنی است همچنان محبوس دارد واگر کم بعد از این داند که عاجز است او را بگذارد و همچنین اگر عسرة او
ظاهر شود لیکن نفقه از یاران او با جرات او جبر کند و در احوط است و بعد از اطلاق منع نکند او را از
ملازمت و بیدر نباید برای عاز و حج و نظره و نماز جنازه واگرچه یکی از اقارب او بمیرد مگر چون یافته نشود

کسی

کسی که غسل دهد با والدین یا والد او را چون علم نفقة شود در ابطل محکم کنند و نان را از سوراخی بوی دهند
و از نعم و وطی منع کنند و اجره سجان و سجن بر رب دین است و قاضی خصم را از مال نیز بدهد بقولی و بقولی نه
وهو الصواب عند الخصاف پس اگر اقرار کند حبس کند او را والا بمدعی گوید ثابت کن تا او را حبس کنم و حجة
بر افلاس قبل از حبس بر صحیح نشنود و بر روایتی شنود بر ان فتوی عامه است و برین فتوی امام فضلی اما بعد از حبس
قبل از مدة بنزدیک امام خصاف شنود لیکن در هدایه گفته که نزدیک عامه نه این همه در دینی است که لازم
شود بعقد چون کفاله و بدل اجاره و مهر یا بدل مالی باشد که او را حاصل شود چون ثمن مبیع و بدل قرض و
در نفقة زن و ولد نه در دین دلد و ضمان متلفات و ارش جنایة و بدل کتابة و مهر موجل و نفقة اقارب
ونه چون دعوی فقر کند مگر چون دعوی مدعی بر غنا دا او اقامه کند پس حبس کند او را مدتی که غالب شود
بر ظن او که اگر مالی میداشت او را ظاهر میکرد پس او را بگذارد چنانچه بر فقر خود اقامة کند لیکن در محیط
گفته اگر مدعی بینه بر غنا محبوس اقامه کند و محبوس بر فقر خود کند بینه غنا باسماع اولیتر اگر محبوس غنی
امتناع آرد از قضاء دین پس اگر دین و مال دراهم باشد قاضی از ان ادا کند بی خلاف واگر دین دراهم
باشد و مال دنانیر یا عرض یا عقار او را محبوس دارد تا وی خود فروخته ادا کند و عرض و عقار او را نفروشد
این نزدیک امام است و نزدیک امامین دینار و عرض را نفروشد و در عقار دو روایة است واگر او را
جامهای باشد که انها را میپوشد وی بکمتر از انها میتواند یا شد انها را بفروشد و ما سوای یا محتاج
را بوی ادا کند و همچنین مسکین و او را در ظاهر روایة اجاره ندهد و از امام ابیوسف آمده
که اگر وی عملی میداند کار کند و ما سوای قوت خود و عیال بوی ادا کند در خزانه گفته حبس کند مسلم را
برای ذمی و شاتم را اول با روعظ کند واگر نماند حبس کند واگر دو بر یکی اندک و بسیار دین دارند
او راست که حبس کند واین منع ان نشواند واگر باتفاق حبس کردند اگر یکی گذارد دیگر نفی کند محبوس اگر مرض
سخت شد و خادمی نه و غالب هلاک بود از وکفیل گیرد وگذارد نزدیک امام محمد و علیه الفتوی و در جامع گفته
که قاضی بقضا خلیفه نکرد و نافذ نیست قضا خلیفه او اگرچه مریض باشد و همچنین وکیل وکیل نکرد اما مفوض را
رواست که خلیفه و وکیل بگیرد و همچنین قاضی القضاة را و بقول امام نسفی نه و همچنین وصی و امام جامع را واگر اذن
خلیفه گیرد و او را اذن دهد روا بود که وی خلیفه گیرد و همچنین وصی و امام نماز و نایب نیز که مفوض منعزل

نشود مگر چون عزل نیز بوی مفوض باشد و نه بموت او و نه بعزل قاضی و وکیل اول و بقول نایب قاضی منعزل شود و قاضی منعزل
نشود مگر بعد از علم او و از امام ابی یوسف آمده که منعزل نشود مگر چون دیگری را بجای وی نصب کند اما نایب بعزل
خود منعزل شود چون والی راضی باشد و دیگری را بجای وی اقامه کند و اگر غیر ماذون خلیفه گرفت و وی بخصوص ان
کار کردن یا بعد از بلوغ جز اجازه کرد روا بود و قضا در مسئله مختلف فیه بخلاف مذهب خود نافذ نیست و درین
دو روایه است و فتوی بر نفاذ است اما بوفاق مذهب خود مختلف فیه راجع علیه کو واند عالم اختلاف باشد یا نه
و به یفتی اما از [خزانه] گفته که علم بر صحیح شرط است و در اجتهاد در دو قول است پس اگر آن حکم را پیش قاضی
دیگر برند قبول کند و اگر قبول نکند و آن حکم را پیش برند او را قبول کند نه ابرا مگر چون خلاف کتاب باشد
یا سنت یا سنت مشهوره یا اجماع و اگر ائمه ثلثه بر حکمی متفق باشند بر قول غیر قضا نکند و از متن گفته که اگر
قاضی بر قول از اقاویل علماء حکم کند روا باشد و هیچ یکی را از قضاه نقض او روا نه تا ردتیا مه و به ناخذ کما فی
ابراهیم شاهی و اگر نفس قضا مختلف فیه باشد اگر قاضی دیگر او را امضا کند مجمع علیه شود و بعده ابطال او روا نه
و اگر ابطال او کند باطل شود بعده امضا او روا نه و قضا بحل و حرمت بشهادت زور اگر دعوی بسبب معین باشد
نافذ است در ظاهر و باطن نزدیک امام و نزدیک صاحبین در باطن نه و علیه الفتوی پس اگر آن سبب یا عقد است چون
نکاح و بیع چنانچه دعوی کند بر زنی که زوجه وی است و قاضی بعد از اقامه حکم کند نزدیک امام وطی او حلال است
و نزدیک صاحبین نه چنانچه دعوی کند که خریده ام این داه را بدست فلان یا خریده ام از و و اگر بایع اقامه
نکند و مشتری سوگند کرده و داه بروی مردود شد حلال است وطی او اگر عزم کند در دل بر ترک خصومت و در هبه
و سایر تبرعات از امام دو روایه است و یا فسخ است چون طلاق و اقاله نکند چنانچه حکم کند بگواهان زور
که شوهر او را سه طلاق داده و او بعد از عدة بدیگری تزوج کرده پس امام این را وطی او حلال باشد در ظاهر
و باطن و اگرچه داند که او طلاق نداده و او را نه مطلقا و نزدیک صاحبین او را حلال است نه اینرا اگر داند و اجماع
کرده اند که قضا در معتده غیر و منکوحه غیر نافذ نیست در باطن و همچنین اگر مرد دعوی داه بملک مطلق کند
قضا بشهادة زور نافذ نشود در باطن پس او را وطی او حلال نباشد و قضا نکند بر غایب از مجلس و شهر
مگر بحضور نایب او حقیقی چون وکیل و پدر و جد و وطی این دو و وصی یا شرعی چون وصی قاضی و منزای
وکیلی که قاضی او را نصب کند برای سماع خصومت مختفی یا حکمی که آنچه دعوی او بر غایب میکند سبب باشد مر حکمی را

که دعوی میکند بر حاضر پس اگر دعوی سرای کند بر حاضر که از ان غایبی خرید و حاضر تصدیق او کند حکم نکند و اگر انکار کند
و اقامه بینه نماید حکم کند و اگر سبب نباشد قضا نکند چنانچه یکی بپای بنده گوید که خواجه تو مرا وکیل ساخته تا ترا بر
وی برم وی بینه بر اعتاق و اقامه کرد قضا کند بر حاضر که دست از وی کوتاه کند نه بر غایب بعتق اگر گوید اگر
فلان زن خود را طلاق گوید ترا طلاق پس این اقامه کرد بر طلاق آن قضا نکند بر طلاق غایب بر اصح اما اگر
گوید اگر فلان در سرا در آمد ترا طلاق و این اقامه کرد حکم کند بطلاق که آن قضا بر غایب است نه این اما بر غایب
بعد از اقرار قضا کند اجماعا و همچنین بعد از اقامه نزدیک امام ابی یوسف و هو الارفق و نزدیک امام محمد
نه اما بعد توجه حکم نزدیک امام نکند و نزدیک امام محمد سه روز پدر او بند الکند اگر نه بیاید حکم کند و قضا
نکند برای غایب و اگر کرد نزدیک شیخین نافذ است و اگرچه مخالف رای او باشد و علیه الفتوی تا قاضی دیگر او را
باطل نکند در فصل دوم [درخلاصه] گفته اگر مدعی طلب احضار خصم کند اگر در شهر یا قریب او باشد طلبید والا نه
و بقول خصاف اولا از گواه طلبید اگر بیارد بوی نویسد و بقولی او را سوگند دهد و زن بازده چون
مرد است و اگر مریض باشد یا مخدره که بیرون نیاید مگر از جهت ضرورة تکلیف نکند و خلیفه فرستد یا خود برود
و اگر او را نیابند و وی گویند که پنهان شده و طلب خصم کند اگر اقامه کند بر عدیه سه روزه ختم کند و اگر معتاد
باشد نه و این مفوض بقاضی است نه بسه روز و اگر وی بعد از ختم گوید که در خانه است بقول امام ابی یوسف رسولی
با دو گواه فرستد تا بر در او سه روز هر روز سه بار گویند حاضر شو ند والا بجای تو وکیل میگیریم و حکم میکنیم و از
طرفین نیز چنین آمده اما هجوم بعضی روا داشته اند و امام ابی یوسف نیز چنین میکرد و صورة آنست که
قاضی دو امین با اعوان و زنان فرستد اعوان گرد خانه استند و زنان در آیند بعده اعوان و تفحص کنند
گویند که بقاء رفقا رضی الله تعالی عنه رسید که در خانه دو کس شراب است امر هجوم کرد و در خانه یکی
یافت نه در خانه دیگری و نیز هجوم کرد در خانه نابجه بمد بیته و او را بلبه او رد و بدره زد تا خار از سر او
افتاده و از یجا گفته اگر او از فساد از خانه شود یاک بهجوم شود اما عامه مشایخ روا نداشته اند [درخزانه] گفته اگر در
مخدره اختلاف افتد در بنات اشراف قول زن است مطلقا و همچنین در اوساط اگر بکر باشد والا نه و در اسافل
مخدره نباشد مطلقا و مخدره نیست که او را غیر محرم نه بیند بکر بود یا ثیب یا زنی که برای حوایج بدر آید و بحکم
طلبیده شود و مونه اعوان بر متمرد است بر صحیح و مونه موکل که قاضی او را امر کند بملازمة خصم برای اخذ مال بر بیت

[illegible]

لیکن براصح بر مدعی ست واجره رجاله بر مدعی ست کما فی المختار واین در شهر از نصف درم ست تا درم والکوید
بد رآدد برای هر فرسنک سه درم یا چهار و کاه از کسی کیرند که کار برای او میکنند و مزکی از مدعی کیرد و
همچنین جلواز که شهود را بترتیب می نشانند واجرت قباله بود این ست بر حسب طاقة هو الاشبه و قاضی که از
بیت المال میکیرد وی عامل باجرة نیست بلکه عامل ست لله تعالی واین حق اوست و همچنین فقهاء و علماء
در خلاصه کفته روا ست قاضی را اخذ اجرة بر کتابه و محضر و جز آن از هر هزار پنج و همچنین از کم اکر در مشقه
برابر باشد و در مختار اجر مثل کیرد اما بر نکاح نه اکر مباشرة آن برو واجب بود چون نکاح صغار و الا روا ست
وآن بر مختار دینار است از بکر و نصف از ثیب مکر چون او را ولی نباشد کما فی البرجندی واجرة مفتی را کتابه
حلال ست وکسی که از مال حرام کیرد روز قیامة حق خصومة بر سلطان باشد و بر وی نیز اکر سلطان او را با مال خود
غلط نکرده اکر قاضی محق و مبطل پیش الله روا نبود که حکم بعلم خود کند اکر چه از تقلید علم آن دارد اما در خفیه او را
بحسب طاقة بفهماند و همچنین بزرکی که در محله باشد و یا وی کواه دیکر نبود اکر بر غاصب راه اقامة کرد او را
حبس کند تا رد کند و اکر چه قیمة و صفة بکوید هو الاصح در   کفته اکر در دو محله شهر دو قاضی باشند
و یکی را از اهل این با اهل آن نزاع شد و هر یکی از قاضی دیکر ابا آرد اعتبار مدعی را ست نزدیک ابی یوسف
و مدعا علیه را نزدیک امام محمد و علیه الفتوی و همچنین در قاضی لشکر و شهر باب بیست و پنجم در افتا
در کشف الغمه کفت در اول و آخر افتا الف که واقع شده اشارت ست بانکه مفتی باید که در ابتدا و انتهاء
بصفة راستی متصف باشد و در قیام با مور دین منفرد و الف قط در اول شرط بقطع طمع ست دیکر عدد
میرسد در بستان و سراجی کفته که افتا اهل در ایصح مکروه نه و نباید فتوی دهد مکر چون اقاویل صحابه
و علماء را داند رضی الله تعالی عنهم و داند که از کجا کفته اند و معرفة معاملات داشته باشند پس اکر آن را
پیش الله نه این را پس در مسئله که علماء مذهب او متفق باشند و پاک نیست که روا و نا روا کوید و اکر اختلاف
دارند بیان کند و روا بود که اختیار قول بعض کند بی عرفان حجة و باید که مفتی و متولی مردم را رد نکند
قبل از قضا حاجة شاق مکو بیند و رفق و حکم ببینه و در تحفه خانی کفته حرام ست اجازه فتوی دادن نا اهل
را بغیر شرط او و فتوی دادن با بغیر استجماع شرایط صحة دعوی در مطالب کفته شرط فتوی آنست که مفتی
حافظ باشد ترتیب و عدل را دمیل نکند با غنیا و اعوان سلطان بلکه جواب سابق نویسد و کتابه تحریر کرده

دباید

دباید که عقیب جواب والله اعلم و مثل او نویسد و باید که عدل و عادل کتاب و سنه و اجتهاد باشد و اکر چنین نبود اما فتوی
بسماع میدهد روا بود اما عدالة و عقل و ضبط شرط ست در کنز کفته باید که قاضی و مفتی غلیظ و فظ و جبار و عنید
باشد و باید که ثقه باشد بلغه و نحکما فی کشف الغمه و در سراجی کفته که فتوی علی الاطلاق بقول امام ست پس بر
قول امام محمد پس بر قول امام زفر و حسن و بقول اکر امام جانبی باشد و صاحبیه جانبی مفتی مخیر ست و اول اصح ست
چون مفتی مجتهد باشد و در خزانة المفتین کفته فقیه که اکر مجتهد باشد بقول امام اخذ کند و روا ست اخذ بقول
صاحبیه مکر در مزارعه و معامله از جهة اتفاق متاخرین بر این و در مختار کفته باید که جواب بقول امام کوید
مادام که نص نباشد بباشد که فتوی بر قول غیر ست و از ادب ست که اکر مفتی مجتهد باشد جواب از اصول کند
که ایسر و اقوی ست و الا از فروع که ایسر و احوط ست و جرءة نکند بر افتا بمجرد علم بلکه ملازمت مفتیان کند و استفاده
از ایشان تا بر بصیرة باشد و بعد از مطالعه تانی و تامل پس اندازه جواب کوید تا بصفة ظهر المفتی جر جهنم
نکردد و شتاب نکند کویند که امام بارها تا سال تاخیر نکرد و التفات نکند بالحاح سایل و ملول نشود از
کثرة سوال او در حالة تفرقه خاطر جواب نکوید و چون جواب کوید نکوید که من میکویم بلکه روایة از علما ست
و در فلان کتاب ست و اختیار کند در عبادات وجه فساد را و در معاملات وجه صحة را و در معتقدات
مفهما امکن فتوی بکفر ندهد و مزد نکیرد بر نفس افتا که طاعة ست و اکر پرسید که حکم این مسئله که قول مالکیه
شافعی چیست کوید که حکم این مسئله قول مالک و امام اعظم نیست تا اکر بکر بالغه شافعیه نفس خود را بزنی داده
بحنفی یا شافعی بی رضا پدر نکاح او روا بود هر چند که نزدیک شافعی روا نیست و چنین بر مذهب او نبید
چون معتقد ما آنست که وی درین مسئله خطا کرده واجب ست که بر معتقد خود جواب کویم و اکر پرسند
حکم چیست حکم شافعی واجب باشد که کویم روا ست نزدیک امام اعظم و مبادرة نکند بر جواب بحضور اعلم از خود
در تقریر یا در تحریر و جواب ندهد استفتایی را که بجهة ترک بیدی مستحق جواب نبود و باز دهد تا
تکمیل کند و اکر بالتماس مستفتی قید کند باک نبود و در مسئله دو قولی ما بیشتر فتوی بر یکی دهد و همه آن
حادثه بعقل دیکر فتوی ندهد تا متهم نشود و تعلیم حیل و تلبیس نکند تا مستحق حجر نشود و باک نیست
او را بقبول هدیه اما بعید از جواب اولیست بحیل و ابعد از رشوة و باید که در امر فروج بسیار احتیاط کند
و در روایتی که مزیل باشد بلفظ هو الاصح یا هو الاولی یا هو الایسر یا انتی به یا ملان یا به اخذ فلان یا علیه فتوی

ملان ومثل ایضا روایت کہ بر مخالف او دهد مخالف علیه الفتوی وهو الصحیح وهو الماخوذ للفتوی وبه یفتی
کہ مخالفه ایها روانه واز مضراة یعنی علامات فتوی راکفته به ناخذ به نعمل علیه الاعتماد علیه عمل الناس
الیوم علیه عمل الامة هو الصحیح هو الاصح هو الظ هو الاظهر هو المختار علیه فتوی مشایخنا هو الاشبه هو الاوجه
واصح مقتضی صحة غرست تا صحیح عدم صحة غیر **باب بیست وششم** در ذکر مناقب امام المسلمین وقدوة العارفین
سید التابعین وسند المجتهدین شمع الملة الحنیفة البیضا وسراج امة سید الرسل والانبیاء امام اعظم صوفی ابو حنیفه
نعمان بن ثابت کوفی رضی الله تعالی عنه وارضاه وجعل فرادیس الجنان سکنه وماواه وی در عهد صحابه
کرام رضی الله تعالی عنهم متولد شده وچهارده نفر را از اصحاب عظام دریافت چون انس بن مالک
وعبد الله بن ابی اوفی وعبد الله بن حزم وجابر بن عبد الله وواثله بن الاسقع وعایشه بن عجرد واز
روایة حدیث بروجه اتصال کرده واز ابی هریره آمده رضی الله تعالی عنه که پیغامبر فرمود علیه السلام کان فی
امتی وفی روایة یکون فی امتی رجلا اسمه نعمان وکنیته ابو حنیفه هو سراج امتی قاله ثلثا وفی المواهب عن عبد الله
بن عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنه عن النبی علیه السلام سیکون من امتی رجلا یقال له النعمان هو سراج امتی
یحیی الله علی یدیه شریعتی وسنتی فمن لقیه منکم فبشره بذلکی وبعض شافعی را درین سخن است اما بچند وجه مردود است
ودر ملتقط از ابن عباس گفته رضی الله تعالی عنهما که باشد بعد از پیغامبر نوری که کنیه وابو حنیفه باشد وکعب
الاحبار گفته دعوی که مانی بیتم دیام در توریة که حق تعالی میگوید در امة من محمد نوری باشد که کنیه وابو حنیفه
باشد الکل من الترصیف مرویست که پیغامبر علیه السلام در شب معراج مناجات میکرد الهی در امة سابقه لقمان
حکیم بود که حکمة بیان میکرد در امة من که باشد خطاب در رسید که در امة تو نعمان بن ثابت باشد کنیه ابو حنیفه
ومولد او کوفه علم بیان کند وهر سه علم معجزة ماند پیش از ان دارد که بیا یاهنارا پر از حکمة کند رسول
فرمود فهو سراج امتی ثلثا حق تعالی چهار دانگ علم او را مسلم کرد چون رسول باز آمد انس بن مالک
را طلبید فرمود بعد از من مردی باشد نام او نعمان بن ثابت وکنیه او ابو حنیفه ومولد او کوفه را بیابی
کنند تو او را در یابی سلام من باو برسانی وامانه من بوی دهی ودر روایتی لقمه بکزید وبا انس داد وبروایتی
خرما بکزید ودر روایتی آب دهن مبارک خود را در دهان انس کرد گفت یا رسول الله من او را از کجا
یابم فرمود که تو بر در خانه کعبه نشسته باشی واحادیث بیان کنی کودکی پیش از تو هوا فرود آید نام وکنیه

او بپرسی

245

٢٣٥

او بپرسی وسلام وامانه من بوی دهی وانس هر سال بر در کعبه می آمد واحادیث بیان میکرد یکبار امام را
بود امام ابو حنیفه دید از وی پرسید پدر گفت یاریست از یاران پیغامبر علیه السلام هر سال می اید واحادیث را
بیان میکند امام گفت مرا در هوا کن تا به بینم وی امام را در هوا کرد باوی حضرت انس را دید اما کلام او را
نشنید گفت مرا در انداز تا در پیش او فرود آیم چون انس امام را دید اما کلام او را از نام وکنیه ومولد او پرسید
چون بیان کرد انس گفت که بطلها مرا بگیرید ودر هوا کنید ویرا گرفتند ودر هوا کردند گفت ای عرفات گواه
باش که من سلام رسول بدین کودک میرسانم وامانه او را بوی میدهم هذا فی المسعودیه منقول است که وقتی
ثابت رضی الله عنه تحریم نغری وضو کردند سیبی دیدند بر روی آب از ان قدری خوردند بعد از ان نادم
شدند ودر سبب تحلیل ان سعی بلیغ کردند تا بباغی رسیدند که دیوارش افتاده بصاحب ان ملاقات کردند
وگفتند که بفروش یا ببخش چون صاحب حدیقه استشمام رایحه ورع نمود داعیه عقد مصاهرة کرد وگفت
دختری دارم که گوشش کلمه نشنیده وچشمش محرم ندیده زبانش کلمه نگفته دستش حرکتی نکرده پایش
راهی نرفته اگر این معایب اختیار کنی معفو شوی بحصول رسد ثابت چون نظر بخیران آخرة کرد اختیار نمود بعد
از زفاف چون نظرش بر زوجه افتاد عروسی دید چون خورشید تابان از سر تا پای از عیب ونقصان
عروس گفت من حلال تمام وقول پدر محمول است بعده اتفاق کردند که امشب بعبادة گذرانیم چون شب باخر
رسید در سجده اوصح قران سعدین والتقاء بحرین عذبین واقع شد نطفه وجود امام از صلب پدر ببطن ام
قرار گرفت در جامع الاصول ومذهب ذهبی محدث وفضول سته وجزان گفته که ثابت را کودکی نزد حضرة
امام الاولیاء وتاج الاتقیاء امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بردند آن حضرة ببرکه وی
واولاد وی دعا کرد واز سبط امام قاضی اسمعیل بن حماد رضی الله تعالی عنه اورده که گفت امید میدارم
که دعا آن حضرة در حق ما بموقع قبول رسیده وامام الحافظین در مجمع العلوم آورده که والد امام ابو حنیفه
از اولاد نوشیروان عادل است ووی از فرزندان حضرة اسحق بن ابراهیم خلیل الرحمن علیهما السلام
ووالده امام بنت وراء ثقفی کوفی بوده از اکابر تابعین ووی اول کسی است از صالحات قانتات عابدات
کوفه که حفظ کلام الله نموده ودر ادا وصلوة خمسه ختم میکرد وعفت وی چنان بود که تا وقت از منزل ثابت
بیرون نیامده الکل من الترصیف وفی الحدیث لوکان الایمان عند الثریا لتناوله وفی روایة رجل حافظ

رجال من ابناء فارس وفی روایة لو کان العلم معلقا عند الثریا وفی روایة لنا وفی روایة رجل حافظ سیوطی
گفته که درین بشارت است بامام ابوحنیفه ودرین شک نیست که هیچ یکی از ابناء فارس در علم بمبلغ امام نرسیده ونه
بمبلغ اصحاب او وقال علیه السلام یرفع زینة الدنیا سنة خمسین ومایة امام شمس ائمه کردری گفته که محمول است بر امام
که وفات او درین سال بوده وامام بر قول اکثر وصحیح از عجم است از اهل کابل ومولد او بر صحیح کوفه است وتولد او
بر قول اکثر سال هشتادم است غره ذی الحجه ذی بعد از عقل شغل بخریدن وفروخت کرد چون امام شعبی کوفی
درو نجابت ونقطه دید اورا بعلم راه نمود وی بازار کذاشت وبعلم پیوست تا در علم کلام مشار الیه شد بعده ملهم شد
که اصحاب وتابعین چنین بوده اند بلکه منع نموده اند وخفظ نکرده اند مگر در شرایع وفقه پس امام بفقه شغل
کرده وتوغل نمود وامام در خواب دید که گور پیغامبر علیه السلام را کافته وعظام پیغامبر جمع کرده وبیرون آمده واینها
را بسینه نهاده دیر وایتی عظام را بهم تالیف میکند وسقیم را از صحیح جدا میکند از هیبت این خواب مریض شد
تا یاران بعیادت او آمدند واین خواب را باین سیرین بردند او تاویل کرد که داعی از سنت پیغامبر و تاویل آن
حفظی باشد که کسی نیافته ودر علم بکمال رسد وامام بعد از کمال علوم صوف پوشید وقصد انزوا کرد ما شبی پیغامبر
را علیه السلام بخواب دید که میفرماید ای ابا حنیفه ترا برای احیاء سنت من پیدا کرده اند قصد عزلت مکن چون
دانست که کار لابد است بدعوت خلق مشغول شد تا مذهب او ظاهر شد وانتشار یافت گویند که بعد از موت
حماد بن سلیمان پسر اورا خلیفه ساختند وچون از وی بیازی ندیدند عالی را دیگر را نشانیدند بر وهم راضی
نشدند واتفاق بر امام کردند امام قبول کرد وگفت دوست نمیدارم که علم بمیرد گویند که یکی پیش وکیع گفت که
امام خطا خورده کسی که با وی باشد از ائمه فقه چون ابو یوسف ومحمد وزفر واز ائمه حدیث چون یحیی وحسان
ومندل ومسعر واز ائمه لغة چون قاسم واز ائمه ورع وزهد چون فضیل وداود طائی وکسی که اینها یاران او
باشند چون کونه خطا خورد از مالک پرسیدند از امام گفت سبحان الله مثل وندیدم بالله که اگر میگفتی که
این ستون از ذهب است هر اینه بدلیل ثابت کردی شافعی گوید مردم عیال ابوحنیفه اند در فقه نمیدانم که کسی افقه
از وی باشد که کسی در کتب او نبیند فقیه که متبحر در علم نشود ابو یوسف گوید که سفیان ثوری بیشتر متابعت
ابوحنیفه میکرد از من وچون ثوری با امام بحث رفت جواب نمیگفت تا امام را پیش میکرد وخود پس میرفت
وچون از مسئله پرسیده میشد جواب نمیگفت تا امام جواب او بسیار داحمد بن حنبل گوید که در علم وورع وزهد وایثار

اخرت بمحلی رسیده که کسی نخواهد رسید سفیان بن عیینه گوید چشمم ادمن مثل او ندیده کسی که فقه خواهد بکوفه رود
وملازمت یاران او کند مسعر گوید کسی که ابا حنیفه را میان خود وخدای تعالی کند امید دارم که او نترسد ابن مبارک گوید
دیدم مسعر را در حلقه امام که می پرسید واستفاده میکرد ومیگفت که فقیه تر از و ندیدم ابن مبارک روزی
حدیث میکرد در آن روایتی کرد از نعمان بن ثابت گفتند کدام گفت چه جاهلترید شما ابوحنیفه مخ علم ایشان
از املا ماندند واو خاموش شد وگفت چه جاهلترید شما با همه وجه گویم معرفتید بعلم نیست کسی سزاوار تر
بعقیده اشدن از ابوحنیفه که اورا امامی بود تقی نقی وورع عالم فقیه مکشوف شد اورا علم چنانچه کسی را نشده
سوکند کرد که تا ماهی با ایشان حدیث نگوید حافظ عبد العزیز گوید میان ما مردم ابوحنیفه است کسی که او را
دوست میدارد میدانم که سنی است وکسی که اورا دشمن میدارد میدانم که مبتدع است خلف بن ایوب گوید
علم از خدای تعالی بمحمد رسید علیه السلام واز و بصحابه واز ایشان بتابعین واز ایشان با امام وبا یاران او رضی الله
تعالی عنهم هر که خواهد خوش شود وهر که خواهد خشم گیرد زاهد بن کیسان گوید که پیغامبر را علیه السلام
در خواب دیدم وپس او صدیق اکبر وفاروق اعظم رضی الله تعالی عنهما گفتم چیزی پرسم گفتند بپرس
اما او از بلندی نکنی پس از علم امام ابوحنیفه پرسیدم فرمود که این علمی است که برآمده از علم خضر علیه السلام
برزکی گوید که حق تعالی را بخواب دیدم که میفرمود که انا عند علم ابوحنیفه ای بحفظ وقبول ورضا واو انزال
برکت درود ورا فخر او ولیکن در کشف المحجوب گفته که یحیی بن معاذ رحمة الله تعالی پیغامبر را علیه السلام
بخواب دید پرسید این اطلبک فرمود عند علم ابوحنیفه وامام از کثرت عبادت چون ستون بالی مینمود واو را
از جهت کثرت قیام شب وتد می گفتند گویند که بعد از امام دختری به پدر گفته یا یاران ستون چه شد
گفت آن ستون نبود امام المسلمین بود ابن مبارک گوید که امام چهل وپنج سال پنج نماز را بیک وضو
کذارده واحیا کرده شبها را بقرات قرآن در یک رکعت تا سی سال واحیا میکرد بنماز ودعا وزاری
مسعر گوید دیدم که امام نماز فجر کذارد وبدرس نشست وظهر کذارد وباز نشست تا عصر وباز تا مغرب
باز تا عشا گفتم که کی فارغ میشود برای عبادت چون مردم رفتند بمسجد آمد عطر آلوده مانند عروس
وتا فجر استاده ماند پس در خانه در آمد وجامه پوشید وبرای نماز فجر برآمد وهمچنان کرد گفتم که از رو
جدا نشوم مگر بمرگ پس ندیدم اورا بروز معطر ونه بشب نایم وبود که قبل از ظهر اندکی می غنود مسعر

درمسجد امام درمسجد ه نقل شد فضیل کوید بسیاری از تابعین وغیر ایشان دیدم اما کسی را ندیدم که نماز از امام خوبتر کذارد و قبل از دخول در نماز میکریست و دعا میکرد تا می کفتند والله همین از خدا ایتقالی میترسد و چون

امام حج آخرین کذارد نصف مال را بخادمان داد تا رخصت دهند که شبی اندرون کعبه نماز کذارد کفتند که این قبل از تو کسی را میسر نشده اما چون تو عالم و مقتدای دربار ازخواهم کرد امام درمیان دو ستون

باستاد و نیمه قران را در یکی کوه بر یک پای کذارد و نیمه دیکر را در رکعه دیکر و بعد از نماز مناجات کرد

یا رب عرفتک حق معرفتک وما عبدتک حق العباد فهب لی نقصان الخدمة بکمال المعرفة اواز آمد از

کوشه خانه که شناختی مرا و مخلص آمدی در شناختن من و خدمت کردی و اخلاص ورزیدی امرزیدیم

ترا و اهل مذهب ترا تا قیام قیامت الحمد لله که ما در مذهب اویم اسد کوید که شنیده میشد بکاء او

در شبها و تا جران او بودند رحم میکردند و شبی در مدینه این آیة احیاء میکرد بل الساعة موعدهم والساعة

ادهی وامر تردید میکرد و میکریست و زاری مینمود بر بد میکوید که امامی در نماز زلزله خواند و امام

پس او بود بعد از فراغ یافتم که امام متفکرست و نفس سرد میکشد برخواستم تا دل او مشغول نشود

و چراغ را همچنان کذاشتم و روغن او کم بود بعد از صبح آمدم می بینم که امام استاده و ریش مبارک خود

را کرفته و میکوید ای خداوندی که بذره ذره نیکی جزا و جزا خواهی داد و بذره ذره بدی سزای

بد خواهی داد نعمان را تو بلطف خود از آتش دوزخ پناه بخش و در رحمة واسعه خود بر وی باز کن

و می بینم که چراغ همچنان روشن است چون در آمدم فرمود که از برای چراغ آمده کفتم که بلی نماز فجر کفتم و چون

امام را مسئله مشکل میشد میکفت که این از جهة کناهی هست و استغفار میکرد و آن مسئله ظاهر میشد و بسا بودی

که وضو میکردی و نماز میکذاردی و استغفار میکردی چون این خبر بفضیل رسید بسیار سخت میکریست و کفت

خدای رحمت کند ابا حنیفه را این از جهة کم کناهی او بود و دیکران آکاه نمیشدند از جهة کثرة کناه روزی

امام و ابن معتمر در مسجد سخن بفقه میکردند و میکریستند چون بدر آمد پرسیده شد کفت یاد میکردیم

زمانرا و غلبه اهل باطل را و امام چون شب نماز میکذارد شنیده میشد دموع او بر بوریا کویا که

باران می بارد و آثار کریه او در چشم و خد او ظاهر میشود رزقنا الله تعالی خشوع القلب و دموع العین

ببرکته وکیع کوید که امام میکفت اکثر از چهار هزار درم ندارم ثم عبارة از مدة چهل سال وزاید را خرچ میکنم

دافها را از جهة قول علی رضی الله تعالی عنه اهمیة دارم اربعة الآف وما دونها نفقة و اکر خوف احتیاج نبودی یکدرم

نماندی مسعر کوید نمیخرید برای خود و عیال هیچ کسوتی و فاکهه و جز آن مکر آنکه برای علماء زمان نیز قبل از آن

میخریدی و باهریکی مواساة کردی و بعد رسیدن احتیاج هر کسی را امید ادی ابن مبارک کوید در آمدم و

از هر تمر پرسیدم کفتند ابو حنیفه وی خواست که دای کیرد ده سال و بقول بیست سال توقف کرد تا آن کلام

بند سالم از بنیه خرد متاعی را بشریک فرستاد و در آن جامه بود معیب کفت بفروشی و عیب او را بکوی وی

فروخت و نکفت چون خبر باامام رسید امام بخش خود را تصدق کرد و آن سی هزار درم بود کوسپندان

کوفه مخلوط شد نبکو سپندان مغصوبه پرسید که عمر کوسپند چند می باشد کفت هفت سال یا این مدة

بکذشت کوسپند مخورد و در آن ایام یکی کوشت خورده و فضله را در دریا انداخت پرسید که عمر ماهی چند است

کفتند چندین ماهی در آن مدة ترک داد ابن عاصم کوید اکر وزن کرده شود عقل بحنیفه را بعقل نصف زمین

هرآینه راجح آید حماد پسر امام کوید روزی امام در مسجد بود ماری عظیم از سقف در کنار امام افتاد

والله که از جای نجنبید و متغیر نشد و کفت لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا و مار را بدست چپ کرفت و دور انداخت

شافعی کوید بر نخواسته هیچ زنی از مردی عاقلتر از ابحنیفه و در فراست چنان بود که هرچه میکفت چنان

میشد بد او دطای کفت تو حلقه میکری برای عبادة و بابی یوسف کفت تو میل بدنیا خواهی کرد با امام کفتند

که کودکان مدینه را چکونه دیدی فرمود اکر هیچ یکی از ایشان فلاح یافت مالک ابن انس خواهد یافت و

چنان شد که در عهد مالک کسی بادینه نرسید و امام علم قراءة را از امام عاصم کرفت و از اینجاست که

علماء ما اختیار کرده اند قراءة او را بروایة یکی یا حفص و علم حدیث را از چهار هزار شیخ از ائمه تا

بعین اما چون شغل باستباط کرد از بحنیفه حدیث از ایشان چندست ظهور یافت چنانچه صدیق و فاروق

رضی الله تعالی عنهما چون شغل بمصالح عامه کردند روایة احادیث از ایشان چندان ظاهر نشد روزی

امام را با محمد بن حسن بن علی رضی الله تعالی عنهم ملاقات شد فرمود توی که مخالفت احادیث جد من

میکنی بقیاس امام کفت معاذ الله بنشین که ترا حرمتی است چون حرمة جد تو وی بنشست و کفت مرد

ضعیف ترست یا زن فرمود زن کفت حصه او از میراث چندست نصف از مرد کفت اکر بقیاس میکفتم

بودی قضاء نماز بودی نه روزه باز کفت بول پلیدست یا نطفه فرمود نماز کفت اکر بقیاس میکفتم

عمل از ان بودی نه از ین معاذ الله که من مخالفت حدیث کنم بلکه خادم ادیم الکاه حضرة امام برخاست وامام را
درکنار کرفت وبه روی مبارک او بوسه داد ودر اول امام را از نیوای ان سخت کفت که حسان چنان
شنوانیده بودند وهکذا کل ذی نعمة محسود والکل فی خزانة ودر حادی فقه کفته که از نوح که ابن جریج سیکفت
کرای نعمان هرسد که کفته اورا نزدیک من حدیثی ست باسناد صحیح حق تعالی ترا از جهة رحمة بر امة محمد
علیه السلام آفریده حق تعالی معین تو باد وکیع وعلی بن المدینی سیکفتند اکر خواهم که بدراییم حدیثی
کفت که برای هرسد که ابو حنیفه کفت هرانیه بکسی که او از من بهترست که من نیز مشغولم بکسی که از تو بهترست امام
که بوی بکوی یحیی عالی که ترا اموخته ام و وی تلمیذ امام بود کفت همان علم مرا باین امر میکند بعده امام بما
درا وکفت حیله کن من همان حلیفه شده ام پس وی رفت وپیش وی استاد واشارة کرد به پستان او
وکفت یحیی ان چیزی که ترا داده ام داود سرباسمان کرد وکفت آلهی تو امر کرده یحیی مادر را اذن داد چون
درآمدند وسلام کفتند خلیفه کیسه هزار دینار رکشید وکفت ان میراث ابا اینست قبول کن کفت اکر ازکسی
چیزی میکرفتم وصیة امام اعظم قبول میکردم پس امام از مادر او پرسید که از کجا میخورد کفت از میراث بلال
ان اینش بقالی مانده وازان هر روز چیزی میکرد وبسیار دعا میکند که الهی چون مال تمام شود جان
مرا بستانی امام اورا حساب کرد ونوشت در اخرین روز فناء مال بعد از نمازی بیاران کفت خبر
وفات داود بیارید یکی رفت وخبر آورد که امشب وقت سحر برحمت حق پیوست الکل فی المختصر وان
در سنه خمس وستین ومایه بوده کما فی الطبقات والنفحات ونقولی در هفتاد ومایه در کشف المحجوب آورده
که مردم در ایام مرض او سه شب در منزل او بودند از خوف فوت جنازه بعضی کفته اند در مسجد فوت
شد بعد از فوت کثرت وازدحام بمرتبه رسید که دوات النخل ونیز بیرون امده بودند امام محمد دست
بر قبر وی نهاد وکفت یا داود سخت نفسک قبل ان تسجن وحاسبت نفسک قبل ان تحاسب فالیوم تری
ما کنت توجی بکویست ومردم را بکویه آورد وبرکشت کما فی الترصیف وچون جنازه او برداشتند چنین
ازدحام شد که تا وقت غروب آفتاب از روز دوم بمقبره رسید مع انکه درنزدیک وی بود یکی امام را
در خواب دید پرسید که خدای چه با تو کرد کفت که مرا پیش خود استاده کرد وفرمود النبی کمن طبیب
قبول میکنم مکر عمل طبیب کفتم آلهی میدانی که قادر نبودم بر عمل طبیب اما کمان نکو داشتم فرمود که چیزی

اوردی

آوردی کفتم آن چه بود فرمود که بغداده وبان بیامرزید کما فی المرقیص ذکر امام عالم ومجتهد اعظم افقه زمانه
ودر علم وعمل یکانه ابو علی حسن بن زیاد اللؤلؤی قاضی الکوفه ان ابتدا عمرش سی سال تا بیست سال کذشت
بود بتعلم علم الفقه شروع کرد وچهل سال دران مشغول شد چنانکه درین مدة پشت رابر فراش ننهاده
وچهل سال دران مشغول شد چنانکه درین مدة پشت را بر فراش ننهاد وچهل سال دیکر فتوی نوشت
از سبطوی محمد بن احمد بن الحسن آورده اند که کفت وی در جواب مسئله خطا کرد مفتی را نمی شناخت
منادی کردند که حسن فلان روز در جواب خطا کرد باید که مستفتی بیاید واورا جواب صواب فرمود
وی بعلم قراءة وطرق ان نیز عالم در راه قراءة که با امام ابو حنیفه منسوب ست بوی منتهی ست کما فی الترصیف
وی حسن الخلق وقریب الماخذ بود از نمر بن حماد پرسیدند که حسن بن زیاد فقیه ترست یا محمد بن حسن بن
زیاد والله که دیدم حسن بن زیاد را سوال میکرد از محمد بن الحسن تا غایتی که محمد را در کریه میکرد از تحفظ
وی خود کفت که من از ابن جریج دوازده هزار حدیث نوشته ام که محتاج فقها ونام ان کما فی المختار
یحیی بن آدم کفته که فقیه تر از وی ندیدم وکان محبا للسنة واتباعها تا انکه ممالیک خود را کسوه میداد چنانچه
خود را از جهة متابعت قول جابر علیه السلام البسوهم مما یلبسون وکان یختلف الی زفر والی یوسف
فی الفقه کما فی الطبقات وکان راسا فی الفقه توفی سنة اربع ومایتین کما فی المرات الجنان ذکر
امام جلیل وسید حسل زین زمان رکن امان الامان العالم العامل مقر المحاسن والفضایل ابو عبد الله عبد الرحمن
بن مبارک الحنظلی المروزی کما فی المختار والترصیف سمع الصیانین وروی عنه محمد بن الحسن وابن مهدی
جمع الفقه والادب والنحو والعبادة واللغة والزهد والشعر والفصاحة والورع والایمان وقیام اللیل والعبادة
وکان حجة ثقة مامونا کما فی الطبقات سمع مالک بن انس وروی عنه الموطا وکان کثیر الانقطاع محبا للتخلی
شدید الورع وکان ابوه کذلک وروی عن سفیان الثوری وردت ان عمری کله بثلثة ایام من ایام
ابن المبارک کما فی مراة الجنان وی تعذی می آمد ثوری بوی کفت ای مرد مرقا فضل کفت وانان
مغرب را میجد در میان مشرق ومغرب ست وابتدا چنان بود که وی بر کنیزکی عاشق شدی در زمستان
زیر دیوار او استاده ومعشوقه بر بام تا اذان فجر کفته شد خیال کرد که اذان عشاست چون روز روشن
شد دانست که همه شب مشغوف محبوب بوده ست از ین حال متنبه شد وکفت شرمت باد ای پسر مبارک

لعبادة

که تمام شب از جهة هوای خود بپای داشتی واگر امام سورة دراز توخواند دیوانه شوی درحال توبه کرد وروی
آورد تا بدرجه رسید که مادرش وید در باغ خفته ومار عظیم شاخ ریکان در دهن گرفته ومگس از وی می راند الله
وی یکسال حج کردی ویکسال غزو کردی ویکسال تجارت ونفعش او را یاران تفرقه کردی یکبار در منزلی
فرود آمد وبنماز شغل کرد اسپ او درکشت سلطانیان از آن پس برو نشست گویند که از مرو بشام
رفت بجهة قلمی که ازکسی خواسته بود وباوی نداده رفت وباز داد الکل فی التذکرة وی گفته هر که
ترک کند ادب از ادب سلام باشد از سنت پیغامبر علیه السلام می ترسم بود از سلب ایمان روزی خواست
که اسپ را روانه از آن کوفت تا بچشد بیده یاد آمد که بی اذن او گرفته ام طلب صلح کردی وی ابا نمود
گفت پدرم قبول نکرده بیده درم هم باد آورد یا بپنصد درم صلح کردند بقال خندید وگمان برد که
از یک دانه اورا فریب دادم امام گفت که اگر هم ابا کردی با پنجاه درم میرسیدم کما فی المختصر ولادة او
در سنه ثمان عشر ومایة بود وموت او در سنه احدی وثمانین ومایة کما فی المختار یکی نوری را در خواب
دید پرسید که خدا تعالی با تو چه کرد گفت که رحمة کرد باز پرسید که حال ابن مبارک چونست گفت هر روز
دو بار بر خدا تعالی در می آید کما فی العشرتیه ذکر الامام ذو المناقب العالیة والمکارم التامة الشیخ
الجلیل ابو عبد الله سفیان بن سعد بن مسروق الثوری الکوفی کما فی الترصیف کان سید اهل زمانه
علما وعملا وورعا وزهدا وعمره ست وستون سنة روی عن عمرو بن مرة وسماک بن الحرب قال ابن المبارک
کتبت عن الف ومایة شیخ ما فیهم افضل من سفیان وهو امیر المومنین فی الحدیث سمع من ابی اسحق السبیعی
والاعمش وسمع منه الجد کمالک وسفیان بن عیینة وابن المبارک والاوزاعی وابن جریج ونسخ منه کتبه
وابو حنیفة نهاه عن ذلک ولد سنة سبع وسبعین ومایة سنة ستین ومایة ورؤی فی المنام فقیل ما فعل الله بک فقال
نظرت الی ربی کفاحا کما فی الطبقات چون ویرا بعد از مردن غسل کردند بر جبه وی یا فتند نوشته فسیکفیکهم الله
کما فی الشواهد ذکر شیخ الدیار المصریة وعاملها ابو الحرث ذی المجد المشهور باللیث بن سعد وکان
حنفی المذهب کما فی طبقات القاری روی عن عطاء وابن ابی ملیکة ونافع قال الشافعی اللیث افقه من مالک
گویند که دخل لیث در سالی هشتاد هزار دینار بود وبروی زکوة واجب نشدی هرگز وکان من الکرماء
بالاجواد وکان لا یتغذی کل یوم حتی یطعم ثلثمایة وستین مسکینا وکان یتخذ لاصحابه الفالوذج ویجعل فیه الدنانیر

لیحصل

لیحصل الکل من اکل من اصحاب کثیرة فی یوم الجمعة یوم النصف من وله احدی وثمانون سنة قاله الیافعی قال منصور
بن عمار دست اللیث ما عطا فی الف دینار وولد فی سنة اثنین وتسعین کما فی الطبقات ذکر الامام مسعر بن
کدام الهلالی الکوفی الحافظ روی عن ابی حنیفة وعطاء وقتاده روی عنه سفیان کان شعبة وسفیان اذا اختلفا
فی شیء قال اذهب بنا الی المیزان مسعر بن کدام مات سنة خمس وخمسین ومایة روی له الجماعة قال مسعر من جعل
ابا حنیفة بینه وبین الله رجوت عنه انه لا یخاف ولا یکون فرط فی الاحتیاط لنفسه کما فی الطبقات ذکر
الامام ابو عبد الله قاسم بن معن بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود الهذلی الکوفی وی کسیست که امام
درهستان وی گفته در تقوی بنیاد قلبی وجلاء حزنی کان رجلا نبیلا قاضیا بالکوفة لا یاخذ اجرا وهو مع نقله
فی الفقه وتبحره فیه امام العربیة وکان اروی الناس للحدیث والغریبات سنة خمس وسبعین ومایة وهو من اصحاب
ابی حنیفة روی عنه محمد بن الحسن وحکی عن الفراء وکان اماما فی السخاء والمروة کما فی الطبقات ذکر
امام السنة وفقیه الامة رئیس المحدثین وراس المجتهدین الامام ابو عبد الله مالک بن انس الاصبحی ولد
سنة اربع وتسعین وسمع من نافع والزهری واحد القراء عن نافع وی چون میخواست که روایت حدیث کند
وضو میکرد وبر فراش می نشست وریش را شانه میداد وبوقار تمام وهیبة واجلال می نشست الکاه
حدیث میفرمود از وی پرسید گفت دوست میدارم که تعظیم دهم حدیث پیغامبر را علیه السلام بود که
سوار نمی شد در مدینه با ضعف وکبر سن ومیگفت که چگونه سوار شوم در شهری که در آن جثه رسول
خدا مدفون باشد حافظ ابو عبد الله حمیدی که در آمدم بر مالک در مرض موت وسلام کردم دیدم که میگریست
که گریه میکند پرسیدم که چرا گریه میکنی گفت که چون نگریم وکیست سزاوار تر از من بگریستن والله هر آینه
دوست میدارم که بهر مسئله که اورا برای خود ثابت کرده ام تا زیانه بزنند کاشکی که من فتوی برای
خود ندادمی در سنه تسع وسبعین ومایة وفات یافت واورا در بقیع دفن کردند کما فی مرات الجنان
یونک امام بمدینه رفت بنها امام مالک با وی در مسجد پیغامبر علیه السلام مذاکره علم میکرد بی تعصب تا غایتی
که تمام نجر در همان مجلس میگذرانیدند ودر بعضی اقوال امام مالک رجوع میکرد از قول خود وبقول امام
می آمد وی از تبع تابعین است ووفات او در سبع وسبعین ومایة بوده کما فی ملتقط که امام رابعد
از وفات بخواب دید پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید بسبب گفتن تسبیحی که از ذی

النورین رضی الله تعالی عنه منقول بود که بوقت دیدند جنازه بگوید سبحان الحی الذی لا یموت کما فی طهارة القلوب
و فی الحدیث یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل یطلبون العلم فلا یجدون اعلم من عالم المدینة علما گفته که
مراد ازین عالم مالک بن انس است و بقولی مراد ازین عالم صامن ان الخلفاء الراشدین و اسوة الائمة المهتدین
ابو حفص عمر بن عبد العزیز بن مروان الاموی کما فی المصابیح و مادر وی ام عاصم بنت عاصم بن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهم و جده هی البنت التی سمعها عمر بن الخطاب فی اللیل فی قصة اللبن و عمر او چهل سال
بود و مدت خلافت وی دو سال و پنج ماه و پانزده روز بوده است بمقدار مدت خلافت صدیق رضی الله تعالی
عنه وفات او در سنه احدی و مایة بوده ذکره النافع و له مناقب مشهوره آورده اند که چون خاک بر روی ریختند
از آسمان کاغذی فرود آمد در وی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم هذا امان من الله لعمر بن عبد العزیز
من النار کما فی شواهد النبوة **ذکر** السید الجلیل و الولی الحفیل ابو علی الفضیل بن عیاض الامام الربانی
التمیمی الیربوعی الزاهد احد صلحاء الدنیا و عبادها اخذ الفقه عن ابی حنیفه و روی عنه الامام الشافعی اخذ
من امام اعظم و اخذ منه امام اعظم و هو امام اعظم لعفنا الله تعالی بهم رحمة الله میگوید که ما با فضیل برای
منی بودیم وی گفت که اگر مردی در توکل صادق باشد پس با این کوه بگوید بجنب هر آینه بجنبد پس
سوگند بخدا که آن کوه بجنبش در آمد فضیل گفت ای کوه من ترا مراد نداشته ام پس ساکن شد روی له
الشیخان و اصحاب السنن و روی عنه القطان و ابن مهدی کما فی الطبقات **ابن مبارک** گفته نیست بر روی
زمین افضل از فضیل قال الیافعی وی در اوایل رئیس قطاع طریق بود چون ایشان راه میزدندی مال
وی می آوردندی وی قسمه میکرد و حصه خود را می گرفت لیکن هرگز از جماعت دست باز نداشتی و هر جا که گروهی
که جماعه نکردی او را دور میکردی یکبار کاروانی بزدند و مالها بردند یکی از دزدان پرسید که مهتر شما
کجاست گفتند نفل میگذارد باز گفت با شما طعام نمیخورم گفتند صایم است گفت رمضان نیست گفتند نفل
میدارد متعجب شد آنجا رفت دید که با خشوع و خضوع نماز میکند چون فارغ شد گفت الضدان
لا یجتمعان **فضیل گفت** و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا مرد متحیر شد پس کاروانی
میگذشت یکی از ایشان قرآن میخواند این آیه بگوش او رسید **الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم**
ازین آواز بیفتاد و گفت ان وحان الگاه روی براه نهاد و توبه میکرد و میگریست و از خصوم بحلی میخواهی

این

این تل دیگ از پیش برگیر وان بسیار بود و برگرفتن او دشوار مینمود فضیل از سر عجز پاره پاره میگرفت و بیرون
می انداخت چون سخت درمانده شد سحرگاه با وی آمد وان ریگ را ناپدید کرد متحیر شد و گفت سوگند خورده ام
تا زنده هستی بحل نکنم اکنون از زیر بالین زر بردار و بده و آنجا خاک نهاده بود فضیل دست بزیر او کرد و مشتی
زر برآورد و باو داد جهود گفت اسلام عرض کرد وی مسلمان شد و گفت تا امروز یقینم نبود که دین حق کدام است
اکنون یقین شد که دین اسلام خواست آنکه در توریت خوانده ام هر که توبه کند بصدق چون دست بر خاک
زند خاک زر شود بعده امام بمکه مجاور شد و بسیار اولیا را او گفت و علم از امام اعظم ابی حنیفه کوفی بیاموخت
کما فی التذکرة گویند که وی بارها میگریست و این آیه تکرار میکرد و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون
و بسیار میگریست و این آیه را بر دید میکرد و لنبلونکم و میگفت الهی اگر ما را ازمودی فضیحه
خواهیم شد و هلاک خواهم گشت کما فی الاستاد ارجیه وی را چهل سال از روی سکبا بود و نمیخورد شبی خلیفه
بغداد پیغامبر علیه السلام را بخواب دید که میفرماید سکبا را نیز و بر سر خود نه و بفضیل رسان چون فضیل اندر
بخورد تو از دوزخ آزادهم شب بیدار شد و از مطبخی پرسید گفت یک دیگ سکبا موجود است خلیفه او را
بر سر بغداد و برد او آمد و در بزد شیخ گفت ای خلیفه رنج مبر که من سکبا نخواهم بخورد گفت ای شیخ اگر
شما دانم بخورید من از دوزخ نجاه یابم و شما را چه زیان بعد زاری و الحاح قبول کرد سه لقمه تناول کرد و باقی
بخلیفه سپرد **کما فی العمدة** فضل بن ربیع گوید که هارون رشید کو تیاچ کرد شبی خفته بودم که او از در آمد پس
گفتند خلیفه را اجابت کن شتاب رفتم و گفتم اگر میطلبیدی هم آنجا می آمدم گفت در دلم چیزی افتاده
میخواهم که عالمی را ببینم گفتم اینجا سفیان بن عیینه است چون در را وراکوفتم پرسید گفتم خلیفه را اجابت کن
شتاب برآمد و گفت اگر مرا اخبار میکردی حاضر میشدم ساعتی چند سخن کردند بعده خلیفه گفت بر تو
هیچ قرضی باشد گفت آری بیکی گفت ادا کن مقصود نشد گفتم اینجا عبد الرزاق بن همام است پیش او
رفتم و همچنین گذشت خلیفه گفت دیگری بنما گفتم اینجا فضیل بن عیاض است چون رفتم می بینم که در غرفه
استاده و نماز میکند او را اینجا میخواند و تکرار میکند در کوفتم پرسید گفتم خلیفه را اجابت کن گفت مرا
با خلیفه چکار گفتم سبحان الله اما بر تو لازم نیست طاعه او پس فرود آمد و در بگشاد و باز بالا شد
و چراغ را فرو نشاند و بگوشه خزید و با دستها بر گوشه انداختم تا کا خلیفه بکف فضیل رسید گفت او

چه نوم است اگر فردا از عذاب نجات یابد پس گفت چون عمر بن عبد العزیز خلیفه شد سالم بن عبد الله و محمد بن کعب و رجاء بن حیوة را طلبید و گفت من مبتلا شده ام بدین بلا و شما مرا مشورة دهید او خلافه را بلا شمرد و شما او را
در نعمت میشمارید سالم گفت اگر نجاة خواهی از عذاب خدای تعالی از دنیا روزه دار چنانکه موت افطار تو باشد
و محمد گفت اگر میخواهی که نجات یابی پیران را پدر شمار و جوانان را برادر و خوردکان را پسر باید را احسان و فرزند
با برادر مهربانی کن و بر پسر لطف و شفقت نما و رجا گفت و اگر نجاة میطلبی دوست دار مسلمانان را آنچه
خود را دوست میداری و میپسندی و من ترا این میگویم لیکن بسیار میترسم اما یا تو کسی هست از
امثال ایشان که امر کند ترا بمثل این هارون بگریست چنانچه بیهوش آمد گفت بیفزای فضیل گفت من رسیده
که عاملی بعمر بن عبد العزیز گله نوشت عمر بوی نوشت که ای برادر یاد کن بیداری دوزخیان در آتش
و خلود ایشان و روی این ترا بحق تعالی میکشد در نوم و یقظا و پرهیز از انکه قدم نوازی راه بلغزد چون
بخواند ولایة را گذاشت و بنزد عمر آمد عمر از وی پرسید از چه گذاشت گفت تو هارون بگریست و گفت بیفزای
گفت ای خلیفه عباس عم پیغامبر علیه السلام رضی الله تعالی عنه پیش پیغامبر آمد و اماره طلبید فرمود که
ای ادرا اماره حسرة و ندامت باشد در روز قیامة پس اگر توانی امیر مباش هارون زار زار بگریست
و گفت زیاده کن فرمود ای نیکو روی خواب را از آتش نگاه دار و پرهیز از انکه در دل تو غش
رعیته باشد که پیغامبر فرمود من اصبح لهم غاشا لم یرح رائحة الجنة خلیفه بسیار بگریست بعده گفت بر تو
هیچ باشد گفت آری دین خدای تعالی باز گفت که از دین عباد گفت نه خلیفه هزار دینار پیش او نهاد
و گفت بگیر و بر عیال نفقه کن فضیل گفت سبحان الله من ترا راه نجاة مینمایم و تو مثل این مکافاة میکنی
پس خاموش شد و ما بدر آمدیم بعده زنی گفت ای شیخ می بینی که در چه سختی می باشم اگر قبول
میکردی خوش میشدیم فرمود که این بدان ماند که قومی شتری داشتند و از کسب میخوردند چون
کلان شد او را کشتند و خوردند ای اهل مجوع برید و فضیل را کشید هارون چون شنید گفت
شنید اگر قبول کند باز درآمد فضیل برخاست و بر خاک نشست هارون بپهلوی او آمد و سخن
میکرد و او جواب نمیداد در بین ناگاه راهی پیدا شد و گفت شما امشب شیخ را آزرده کردید برو
از اینجا رفتیم الکلام من کل سراج الملوک توفی سنه سبع و ثمانون و مائة و الخلیفه سنه ثلث و تسعین و مائة و کان الخلیفه

يصلي

۲۴۱

يصلي في اليوم ركعة و يتصدق كل يوم من صلب ماله بالف درهم و كان يخضع للكبار و يتادب معهم و الامام ابو محمد
سفيان بن عيينة الهلالي سنه ثمان و تسعين و مائة اخذ عنه الامام الشافعي و سمع منه ابو ثور كما في مرآة الجنان
نقل است که فضیل را پسری بود علی نام از پدر به بود در زهد و عبادت و ترس روزی در مسجد خوانندم
خواننده برخواند و یوم القیامة تری المجرمین آه وی شنید و نعره بزد و جان داد کما فی النفحات گویند
که فضیل او را بسیار شفاعت میکرد که بعضی از رمضان با وی افطار کند وی اباء آورد تا چهار سال
بدین رفت یکبار اجابة کرد چون نماز مغرب گذارد علی از مسجد شتابان بخانه شد و شتاب برآمد و
با پدر رفت فضیل مایده پیش نهاد و علی نان جوین از آستین کشید و پیش نهاد و از و میخورد نه از نان
پدر و نه از مرقه او بعد از فراغ گفت ای فرزند مرا نقد و هم خود خوش کردی و بسبب امتناع حرمتم ساختی
گفت ای پدر از بهر بدعاری وی پاره او را سیف وخت و نان میگرفت و از پاره او مرقه می پخت
و این ترا حلال است و مرا حرام که این بچهار سال است که از راعث یکی برخورده و من میترسم از انکه
در شکم او قوت مانده باشد فضیل گفت ای پسر مرا با تش سیر هستی و پاک نمیداری بعده آن نان افروخت
و ثمن او را تصدق کرد و خود متوکل بی توشه بنشست ذکر السید الکبیر الولی الشهیر ذو السیرت الطاهر
و الآیات الباهرة العارف بالله المقرب المکرم ابو اسحاق ابراهیم بن ادهم البلخی قدس سره وی را
حدیث است و از اهل کرامت و ولایة است کما فی النفحات مرید حضرت پیغامبر است علیه السلام و با امام ابو حنیفه
اختلاط داشت و علم از وی بیاموخت یکروز نزدیک امام درآمد اصحاب او را بچشم تصغیر دیدند امام
گفت سیدنا ابراهیم الادهم گفتند این سیادت بچه یافت گفت بدان سبب که دائم بخدمت رب العزة
مشغول می باشد و ما بکارها دیگر کما فی کشف المحجوب گویند که وی چون بلخ را گذاشت او را پسری
بود شیرخواره چون کلان شد از مادر پرسید گفت که پدر ترا در مکه نشان میدهند این پسر عزم حج
کرد چون بمکه رسید در مسجد حرام درآمد پرسید گفتند شما است بطلب هیزم بصحرا رفته هر روز هیزم
می آرد میفروشد و نان میخرد و بما می دهد در وقتی ابراهیم طواف میکرد پسری خوب روی پیش آمد
تیز تیز در وی دیدن گرفت یاران بوی گفتند که ما را از ین منع میفرمودی گفت گفت پندارم که این
پسر منست یکی از یاران رفت تا تحقیق کند چون معلوم کرد بوی گفت بیایید تا شما را ابوی ابراهیم

بسم چون آمد بر پدر سلام کرد ابراهیم در کنارش گرفت و گفت بر کدام دینی گفت بر دین اسلام گفت الحمد لله
پرسید که از علم چیزی آموخته گفت آموخته ام ابراهیم خواست که بروز پسر را او بخت وزنش فریاد کرد
که مادر اسمان ابراهیم پسر را در کنار گرفت و روی باسمان کرد و گفت اللهم یغثنی پسر در کنار او جان داد
گفتند ای ابراهیم چه افتاد مهر پدری در دلم بجنبید ندا آمد که یا ابراهیم تدعی محبتنا و تحب معنا
عنیا الخاه دعا کردم اگر محبت او از محبت تو شاغل باشد جان بردار یا جان من در حق این مستجاب
شد و این رباعی را خواند ❊ هجرت الناس طرافی هواکا ❊ وایتمت العیال لکی اراکا ❊ ولیس
قطعت اربانم اربا ❊ فما عن الفواد الی سواکاه ❊ روزی هیچ نیافت گفت الهی شکرانه این چهار صد رکعت
نماز کنم روز دوم هم چهار صد رکعت بگزارد تا بهفت روز رسید ضعیفی قوی بوی در روی ظاهر
شد گفت اگر اکنونم طعام دهد شاید در حال جوانی در آمد و شیخ را بخانه برد چون در دیگر بیست نگره
بود گفت چه بود گفت غلام توام و هر چه دارم ازان تست ازادت و همه را بتو بخشیدم مرا رخصت ده و بعد
ازان عهد کرد الهی بجز از تو هیچکس نخواهم که آب و نان خواستم دنیا را پیش من آوردی نقل است
که یکبار در مکه خرما خرید دو خرما پیش خود یافت ندانسته آنها را برداشت و بخورد بعده به بیت المقدس
رفت و در قبه در آمد روزی انجا باشد بعد از عصر خادم آمد همه را برآورد و دوی متواری شد و شب
اینجا ماند ملایکه در آمدند و گفتند اینجا حس آدمی هست یکی گفت که این ابراهیم بن ادهم هست زاهد خراسان
دیگری گفت که هر روز باسمان عمل مقبول او میرود گفت آری اما سالیکه طاعت او موقوفست و دعاء
مستجاب نشده پرسیدند چرا گفت از جهت آن دو خرما بعده ملایکه مشغول شدند و ابراهیم متفکر شد
تا باز آمد و نماز فجر در بیت المقدس کذارد و متوجه شد تا بان دوکان رسید دران جوانی دید
که خرما میفروشد بر وی سلام داد و گفت اینجا پیری بود گفت او پدر من بود وی از دنیا رفته ابراهیم
قصه را بیان کرد جوان گفت من حصه خود را بتو بخشیدم و حصه خواهر و والده من ازانها بحلی خواه پرسید
کجا بیند گفت در یک خانه در سرای فلان در کوچه فلان وی انجا رفت و در بکوفت عجوزه برآمد ابراهیم
او را سلام کرد وی بعد از و پرسید که چه حاجت داری وی قصه بیان کرد گفت بخشیدم و دختر خود را
طلبید آنهم بخشید ابراهیم خوش شد و باز بیت المقدس رفت و مخفی شد چون شفق غایب شد

ملایکه فرود آمدند و در هوا استادند یکی از انها گفت اینجا بوی آدمی هست گفت ابراهیم ادهم زاهد خراسان واو
هیچی ماست در طاعة بلا فضل ما دیگر گفت همان که عمل او قبول نشد و دعاء او مستجاب نمیگشت گفت آری اما
چون تمرتین ازو ساقط شد ند حق تعالی طاعة او را قبول کرد ازو راضی شد و بدرجه سابق رسید ابراهیم
از جهة خوشی بگریست و گفت ای نفس طیب مجو رتا جویزی و خوش بجری و خوش مبعوث شوی و وی بعد ازان
افطار دمیکرد و مگر یکبار در هفته از طعام حلال شبه چون آخر عمر او باشد از چشم مردم پنهان شد چنانکه
خاک او بدید است که کجا ست چون ابراهیم را وقت وفاة هاتفی اواز داد الا امان امان الارض قد مات
خلق متحیر شد که ان چه باشد تا خبر آمد که ابراهیم ادهم بلخی وفاة یافت کما فی التذکره در سنه احدی بائتین
ماته و ستین وفات کرد کما فی النفحات ذکر الامام الکامل المکمل العالم العامل الشیخ العارف المعروف بالحافی
ابو نصر بشر بن الحارث الصوفی الصافی کما فی حاشیة عین العلم و بوی صحبة فضل یافته بود و مرید خال خود علی
بن حشرم و بعلم اصول و فروع عالم بود کما فی الکشف وی در فقه اعلی بود از ثوری فاله الیافعی ابتداء او ان
بود که روزی مست میرفت کاغذی یافت برو نوشته بسم الله الرحمن الرحیم عطری خرید و کاغذ را معطر و بتعظیم
کرد و بتعظیم جای نهاد ان شب بزرگی بخواب دید که او را گفتند برو بشر را بگو طیبت اسمنا فطیبا وحللت
اسمنا محللناک وطهرت اسمنا فطهرناک فبعزتی لاطیبن اسمک فی الدنیا والآخرة ان بزرگی گفت که بشر فاسق است
غلط می بینم طهارة کرد و نماز کذارد و بخفت باز همان خواب دید چون سیوم بار نیز دید برخاست و او را طلب کرد
گفتند بمحفل شراب هست رفتم و پرسیدم گفتند مست بیخبر است گفتم بگوئید که فلان میگوید بتو پیامی دادم چون
بوی گفتند گفت پیام خدای عزوجل گفت آه عتاب دارد یا خطاب یا عقاب برآمد و شنید در رشد و با یاران
گفت بدرود باشید که مرا خواندند و رفتم پس توبه کرد و راه زهد پیش گرفت او را گفتند چرا کفش در
پا نمیکنی گفت از روز که آشتی کردم پا برهنه بودم نیز حق تعالی میگوید که زمین را بساط شما کردم و بر بساط شاهان باد
ادب نبود با کفش رفتن و امام محمد حنبل بسیار بروی آمدی تا مدت وی گفتند که تو عالمی در حدیث و فقه
و مجتهدی و در علوم نظیر نداری هر ساعتی بی شوری میروی چه لایق است گفت آری این علوم را از وی بهتر
میدانم اما او خدا را از من بهتر میداند و چون پیش او میرفتی میگفتی حدثنی عن ربی بلا خواص گوید
که از حضر علیه السلام پرسیدم در شافعی چه گوئی گفت از اوتاد است گفتم که در احمد بن حنبل چه گوئی گفت از

صد یقانست کفتم که در بشر حافی چه کویی کفت از مثل او نبود کفتم تر ابچه سبب یافتم کفت از جهته بر والده کویند
که او را چهل سال از روی بریان بود و بهای ان نمی یافت و هر کز آب جوی که سلطانیان کنده بودندی
بخوردی کویند که تا وی زنده بود هیچ ستوری سرکین ننداختی در بغداد حرمه او را که پا برهنه رفتی
روزی ستوری سرکین افکند کفتند مکر بشر نماید تحقیق کردند چنان بود بعد او را بخواب دیدند
از وی پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد کفت عتاب کرد و کفت در دنیا از من چرا چندین ترسیدی اما
علمت ان الکرم صفتی دیکری دید وی پرسید و کفت مرا آمرزید و کفت طلحه من لم تاکل واشرب من لا یشرب
ضعیفه نزدیک امام احمد آمد و پرسید که بر بام دوک میرسیم و کسان خلیفه میکویند و بروشنایی آن مشعله
کاه چیزی میریسیم روا بود و کفت بکوی تو با وی که کفت که خواهر بشر حافی احمد زار زار بکریست و کفت
اینچنین تقوی بجز از خاندان بشر نباشد و کفت تر ا روا نبود برادرت چنان بود که هر کجا دست بطعام
بشبهه بودی دست اطاعة نکردی و کفتی که مرا سلطانی ست و اندل که همه اعظا دعیة اویند من بی اجازة
او دست بچیزی نمی برم الکل فی التذکرة توفی سنة سبع وعشرین ومایتین قاله الیافعی ذکر الامام الفقیه
البحر العالم بالعلوم والنفیر الورع النصاح ابو سفیان وکیع بن الجراح کما فی المختار کان یصوم الدهر
ویختم کل لیلة القران وقال احمد ما رات عینی مثله کما فی دار الجنان وهو استاد الشافعی کما فی التشریف
یحیی بن معین کوید کسی از و فاضلتر ندیدم کفتند ابن مبارک کفت ابن مبارک وافضل بود امام انو
کیع فاضلتر ندیدم وکان یستقبل القبلة ویحفظ حدیثه ویقوم اللیل والورد الصوم ویفتی بقول ابیحنیفة وقد
سمع منه شیأ کثیرا مایة سنة ثمان وتسعین ومایة ذکر الامام ابو محمد سفیان بن عیینة الهلالی کان یقول
اول من اقعدنی للحدیث ابو حنیفة وروی عنه یکی بوی در آمد دید ش او دو قرص بود از جو وی کفت
انما طعام من ست از هفتاد چهل سال ولد سنة سبع ومایة ومات سنة ثمان وتسعین ومایة الکل فی الطبقات
ذکر الامام الهمام عافیة بن یزید بن قیس الاودی الکوفی القاضی امام در تعظیم وی مبالغه بسیار کرده کان وحلا
فطنا وکان ابو حنیفة مجابت کان لا یلحق بکتبه شیأ الا بشر به وکان یقول لاصحابه بلغوا المسئلة حتی یظهر عافیة فاذا حضر
ووافقهم قال اثبتوا وکان من خیار القضاة روی عن الاعمش وهشام بن عروه وابن ابی لیلی توفی سنة
ثمانین ومایة ذکر شربته روایته وفقاهته ومرتین سریقضا وعدالته ابو المنذر اسد بن عمرو بن عامر البجلی

الکوفی القشیری صاحب الامام واجل الاعلام سمع ابا حنیفة وتفقه علیه وروی عنه الامام احمد وناهیک به وثقه
یحیی بن معین وقال انه صدوق هو اول من کتب کتب ابیحنیفة الذین دونوا الکتب اربعون رجلا وکان فی العشرة
المقدمین کابی یوسف ومحمد وولی قضا و بغداد ابو یوسف الرشید وحج معه روزی امام بر اصحاب خود مسئله
القا کرد هیچ یکی تخریج ان نکرد مکر وی امام زبان بتحسین وی کشود و کفت احسنت مات فی سنة تسعین
ومایة وقیل فی ثمان وثمانین ومایة ذکر الامام العامل صاحب الروایة والدرایة ابو الحسن علی بن مسهر
بضم المیم وسکون السین وکسر الهاء من اصحاب ابیحنیفة هو الذی اخذ عنه سفیان علم ابیحنیفة ونسخ منه کتبه و
کان نهاه عن ذلک سمع الاعمش وهشام بن عروه وکان من جمع بین الفقه والحدیث وکان ثقة مات
سنة تسع وثمانین ومایة ذکر الامام ابو عبد الله مندل بن علی الکوفی اخو حبان روی عن الاعمش وهشام
وکان من اصحاب ابیحنیفة قال سعاد دخلت الکوفة فلم ار احدا اورع من مندل وکان خیرا فاضلا صدوقا هو
اقوی من اخیه فی الحدیث وتوفی بالکوفة سنة سبع او ثمان وستین ومایة ذکر الامام العالم الفاضل والفقیه
الکامل ابو خالد یوسف بن عمر السمتی البصری نور الله تربته وی در رای و فتوی ببصرت تمام داشت در
اوایل شاکرد عثمان فقیه بصره بود بعد از تعلم حدیث وفقه بشرف استفاده از امام موفق شد وی جمال
هزار رسله مشکل داشت که حل انها از امام یافت وکان قدیم الصحبة للامام کثیر الاخذ عنه روی له ابن
ماجه روی عنه هلال بن یحیی وابنه خالد قال الطحاوی سمعت المزنی یقول سمعت الشافعی یقول کان
یوسف خالد رجلا من الخیار مات سنة تسع وسبعین ومایة فی رجب وقیل سنة تسع وثمانین ذکر
قدوة المحدثین عالم متورع تقی نقی قاضی ابو عمر حفص بن غیاث المعروف بالنخعی القاضی الکوفی
صاحب الامام احد من قال الامام فهم انتم مبار قلبی رجلا حربی هو احد الثقات روی عنه احمد وابن معین
وابن المدینی ویحیی القطان روی عن الاعمش وابن جریج بن سعید الانصاری وکان شیخا عفیفا ولد سنة
سبع عشرة ومایة ومات سنة اربع وتسعین ومایة علی الصحیح ولی القضا سنة سبع وسبعین وله ستون سنة
ذکر حفص بن عبد الرحمن البلخی ابو عمر والفقیه المعروف بالنشابوری کان موافق اصحاب ابیحنیفة روی
عن اسرائیل وحجاج بن ارطاه والثوری ولی القضا ببغداد ثم ندم واصل علی العبادت وکان ابو الکرام
المبارک اذا اقام بنشابور لا یدع زیارته ذکر الشیخ العارف رو الحکم والمعارف ابو علی سقیق بن ابراهیم

البلخي قدس الله سره وروحه ورزقنا فتوحه روي عن الامام ابحنيفه واسرائيل وعباد بن كثير وروي عنه حاتم
الاصم ومحمد بن امان البلخي وابن مردويه شيخ را سعيد وقته بود چون قدم در باديه توكل نهاد وهمه را
از تصرف خود بركشيد چنانكه وقت وفاة او چيزي نبود كه كفن شود صحبت ابا يوسف القاضي دفوا عليه
كتاب الصلوة ذكره ابو الليث في المقدمة الكل في الطبقات ودر نفحات كفته كه وي از شاكردان
امام زفرست ودر صوفيه از تتبعيه كفته كه شقيق وابو يوسف هر دو يكجا علم خوانده اند وبعد از جلاي
يكبار شقيق بج رفت وبزيارة امام ابي يوسف هر دو يكجا در آمد يا جامها فرو مايه امام بوي كفت
كه اي ابا اسحق تا تو هنوز درين جامها هستي كفت اي من آنچه طلبيدم يافتم وتو آنچه طلبيدي
يافتي پس كوه ديكري كردي در مختصر شعبي نيز اين حكايت آورده ليكن ورد نام امام ابيوسف نكفته
وتاويل اينقول چنين كرده كه مقصود تو دنيا بود وانرا يافتي پس صحيح را اند اختي ومقصود من خدا ست
چون ادراي يابم بتبديل كسوه ميكنم ودر نفحات درين حكاية نام امام را برده وهمين تاويل كرده
ليكن فيه تشنيع عظيم علي الامام لا يليق هو بان ينسبه الشقيق البلخي وهو تلميذه بهذا تشنيع وهو امام
عالم مجتهد لا يستوي معه احد من اصحاب ابحنيفه وقد افتخر محمد بانه تلميذ جارية ابي يوسف كما في آخر
الجواهر ولا يليق ايضا بالشيخ سفيق فانه عالم زاهد عارف وكيف يقول كلمة يظهر فيها تعظيم نفسه وتحقير
غيره والاخرى بل الصواب ان يقال في توجيه ان السالك قد يفرح في ان سلوكه بفعل بعض المباحات
والتلذذ بالجلالات اما اذا بلغ النهاية فلا يضره شيء من ذلك كما حكي ان شابا باتت في حضر الشيخ
عبد القادر الجيلي فامره بترك اللذائذ والمجاهدات فدخلت عليه امه يوما فوجدته نحيلا مصفرا من
الجوع والسهر وجدتم ياكل قرصا من شعير فدخلت عليه امه يوما بين يديه اناء فيه اعظم الدجاجة
فقالت يا سيدي تاكل لحم الدجاجة ويا كل ابني خبز الشعير فوضع الشيخ يده على تلك العظام وقال قومي
باذن الله الذي يحي العظام فقامت دجاجة سوية وصاحت فقال اذا صار ابنك هكذا فليا كل ما
شاء قاله اليافعي وقد كان الامام ورعا صالحا بلغ رياضته الى النهاية كما فعله صار ماذونا والشيخ تو ام
وقال اني في السلوك بعد ولم اصل الى من تبتك والله تعالى   كه حق تعالى بدو فتح
فتوحي كه اي آتش فرمان بردار باش واكرنه باشي ترا بنور دل شقيق بلخي عذاب كنم واكووي در آتش

دیانتدیی سرد كشتي توفي سنه اربع سبعين ومائة قاله اليافعي ذكر الامام ابو مطيع البلخي صاحب الامام الحكم بن
عبد الله القاضي الفقيه راوي كتاب الفقه الاكبر عن الامام وروي عن ابن عون وهشام بن حسان ومالك
بن انس وتفقه به اهل الديار وكان بصيرا بالعلم كبيرا كان ابن المبارك يعظمه ويجله لدينه وعلمه مات سنه
ثمان وتسعين ومائة وكان قاضيا بلخ محمد بن الفضل بلخي كويد كه كتابتي از خليفه آمد ودرد براي والي
نوشته واسناده الحكم صباح چون ابو مطيع شنيد بر والي در آمد وكفت كه از حظ دنيا بمرتبه رسيد كه بكو حه كرد
واين سخن چند بار ديكر را كرد تا امير بكريست وكفت كه من با تو هم ليكن جراءت نمي توانم كرد تو بكوي كه
از من ايمن باش امام روز جمعه بر منبر بر آمد وريش خود را كرفت وبكريست وكفت كسي كه اين سخن نكويد
بخراند مي بجابر عليه السلام اوكانوست همه بكريستند وانها كه كتابه آورده بودند بكو بخشند كما في الطبقات
ذكر ابن الحجاج واهل فضل را بمثابة تاج ابو محمد نوح بن دراج النخعي الكوفي الفقيه در اوايل قاضي كوفه
بود بعده قاضي بغداد شد در فقه شاكرد ابي حنيفه بود وازين شربه ابن ابي ليلى نيز استفاده كرده كما
في التوصيف تفقه على الامام وزفر وروي عنه وعن الاعمش وسعيد بن مسعود مات سنه اثنتين وسبعين
ومائة ذكر ابو عصمه نوح بن ابي مريم المعلب بالجامع لقب به لانه اول من جمع فقه ابحنيفه وقيل لانه كان بين
العلوم وي چهار مجلس داشت مجلس از وقايل ابحنيفه ومجلس نحو ومجلس اشعار مات سنه ثلث
وثمانين ومائة كما في الطبقات ذكر امام عالم عارف ورع ابو الحسن علي بن جليان العكسي الكوفي در اول
قاضي شرقي بغداد بود بعده در ايام رشيد قاضي القضاة شد وي بر بوريا مي نشست بوي كفتند قضا دنيا بو
بر بستر مي نشستند كفت اي امام من شرم ميدارم كه دو مسلمان پيش من بر بوريا نشينند ومن بستر مات سنه
تسعين ومائة ذكر الامام ابو سعيد يحي بن ذكريا بن ابي زائده الكوفي الهمداني الوداعي افقه واحفظ اهل
خود بود ودر غاية ورع وديانت شرف صحبه امام وابن ابي ليلى يافته بود در صد وهشتاد وسه يا چهار
وفات يافته كما في التوصيف روي عنه احمد بن حنبل وابن معين وقتيبة وابو بكر بن ابي شيبة والحسن بن عرفه
قال ابن معين انتهى العلم الى ابن عباس ثم الى النخعي في زمانه ثم الى يحي ابن ابي زائده في زمانه وكان من
اصحاب ابحنيفه الذين دونوا الكتب ومات بالمدينة قاضيا ذكر يحي بن سعيد القطان يفتي بقول ابحنيفه
سمع مالكا وابن عيينة وشعبه وروي عنه احمد وابن المديني وابن معين وي تا بيست سال هر شبانه روزي

ختم قران میکرد وتا چهل سال از وی زوال در مسجد فوت نشد وی نماز عصر میکند ادرد الکاه نماز ع
سجد یکیه میکرد و در پیش او ابن مدینی وابن خالد واحمد می استادند واز حدیث می پرسیدند تا
مغرب یکی نمیکفت که پیش وی البتان میتوانستند که بنشیند از هیبه واجلال وکان مامونا ولد سنه مایه
وعشرین وتوفی سنه ثمان وتسعین ومایه ذکر الامام ابو زید حماد بن دلیل احد التابعی عشر من
اصحاب الامام الذین اشار الیهم انهم یصلحون بیقضا حدث ابحنیفه والثوری والحسن بن عماره روی
عنه احمد بن ابی الحوری واسحاق واسد الکل فی الطبقات چون از شیخ فضیل عیاض مسله پرسیدند فرمو
دی که از ابی زید پرسید امام عالم ناصح عمر بن دار وقرا از امام دارد وامام از وی حدیث روایة
کرد وعظ میکفت وامام مجلس او حاضری شد روزی این مناجات کرد اللهم ان کنا عصیناک فقد
ترکنا کثیر من معاصیک ابغضها وهو الاشراک بک وان یصرنا فی بعض طاعتک فقد اتینا بها بأحبها الیک
وهو شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله امام حاضر بود ای عمر بعد از تو وعظ کفتن
حرام است واز این مناجات بغایت مسرور کشت ذکر شیخ فقیه ربانی عبد الکریم بن محمد جرجانی از
امام روایة دارد ذکر امام حمزه قاری از قراء سبعه از امام روایة بسیار دارد بغایه بزرگ بود وبکمالات
صوری ومعنوی آراسته در جامع القراءة کفته که روز آدمیان میخوابند ودر شب جنیان الکل فی
التوصیف ذکر یزید بن هارون الواسطی الامام الکبیر ابو خالد سمع ابا حنیفه ومالکا والثوری والحماد
بن روی عنه ابن معین وابن المدینی ووثقوه واثنوا علیه وهو وهاشم معروفان بطول صلوة اللیل
والنهار توفی سنه خمس ومایتین ذکر عبد الله بن ادریس ابو محمد الاودی الکوفی اباه ویحیی بن
سعید والاعمش ومالکا وابن جریج والثوری وشعبه روی عنه مالک وابن المبارک واحمد وکان
ثقة فی کل شیء روی عن ابحنیفه حوی یروی موت نازل شد دختر او بگریست کفت کریه مکن که من
در این خانه چهار هزار بار ختم قران کرده ام سنه اثنین وتسعین ومایه ذکر شریک بن عبد الله القاضی
ابو عبد الله الکوفی من صحب الامام واحد عنه وکان ابو حنیفه یقول له کثیر العقل وسمع الاعمش وشعبه وروی
عنه ابن المبارک ویحیی بن سعید ولی القضاء بواسط ثم بالکوفه ومات بها سنه سبع او ثمانون وسبعین
ومایة ذکر شعیب بن اسحاق القرشی الدمشقی من اصحاب ابحنیفه کان فی طبقة الاوزاعی والولید بن مسلم

وقال احمد

وقال احمد ما اصح حدیثه ووثقه روی عنه اللیث توفی سنه ثمان وتسعین ومایه ذکر ابراهیم بن ماسون الصائغ
المروزی یروی عن ابحنیفه وعطاء وروی عن حسان بن ابراهیم فقیها فاضلا قتله ابو مسلم الخراسانی بمرو سنه
احدی وثلثین ومایه قال ابن المبارک لما بلغ اباحنیفه قتله بکی حتی ظننا انه سموت وسببه انه کلم ابا مسلم بکلام غلیظ فاخذه
فاجتمع علیه فقهاء خراسان وعبادهم حتی اطلقه ثم عاوده فزجره ثم عاوده وقال ما احد سببا اقوم به لله تعالی
افضل من مجاهد لک وانما جاهد لک بلسانی لیس لی قوة بیدی ولیکن یرانی الله تعالی وانا ابغضک فیه
فقتله رحمه الله تعالی ذکر اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق الکوفی ابو یوسف سمع بن ابحنیفه وجده روی
عنه وکیع وابن مهدی ووثقه احمد ویحیی ولد سنه مایه ومات سنه ستین ومایه وقیل احدی وستین روی له الشیخان
ذکر ضحاک بن مخلد ابو عاصم من اصحاب الامام هو المعروف بالنبیل کان فقیها ثقه مات بالبصرة سنه اثنی
عشرة ومایتین وهو ابن تسعین سنه ذکر زهیر بن معاویه ابو خیثمه الکوفی من اصحاب الامام سمع الاعمش وطبقته
روی عنه القطان العفان میکفت بیست در کوفه مثل او ووثقه ابن معین مات سنه سبع واربعین وقیل اثنین
وسبعین ومایه ذکر عمرو بن میمون البلخی ابو علی قدم بغداد وجالس ابا حنیفه وتفقه علیه کان محمود الی ولایة
مذکورا فی العلم والحلم والصلاح والفهم وهو ثقه روی عنه الترمذی حدیثا واحدا مات سنه احدی وسبعین ومایه
ذکر نعیم بن حماد الامام الکبیر روی عن ابحنیفه فرضة الوتر وهذا هو الخزاعی شیخ البخاری وابن معین
کان من الثقات ومن اعلم الناس من الفرائض مات سنه تسع وعشرین ومایتین الکل فی الطبقات بل انکه این جماعت مذکوره
اجلاء اصحاب امام بودند وکبراء علماء است سید الامام وعظماء مشایخ روزگار وتحمل اولیاء نامدار اما ذکر تمامی
تلامذه بیش از انست که این رساله متحمل شود یا متکفل ذکر جمیع ایشان معتقد در امام جلیل جمیل کس وذی
فهو کما کان استاد الائمة العلم والفتوی کذلک کان شیخا لاهل الورع والتقوی فهو المرجع للفریقین والمربی
الاطفال للطریقین وویل لمن طعن فیه او فی شریعه کما قیل الاولی فی مذهبه فان ما ذکرنا الف یبطله وسنذکر
ایضا ما یقلعه وکفاک شاهدا علی بطلانه ما اشتهرات مشایخ دیار ما وراء النهر والروم والسند والهند بأسرهم
کانوا مقلدین له وما تواتر ان ائمة المذاهب باجمعهم ظلوا منتمدین له اولی تلمذه وناهیک دلیلا مبنیا علی وهنه
ما القرء ان عیسی علیه السلام اذا نزل من السماء یمذهبه وابن المنا لب را دراثنا وکتابه این مناقب اشتیاق بیاب
بدیدن جمال نامدار حضرت امام بود تا در شب چهارشنبه نیزدهم ربیع الآخر سنه سبع وتسعین وتسعمایه

محاسن

بجناب می بینم که در محلی استاده ام وتختی معلق درهوا پیدا شد وبالای آن مردی نشسته جسیم وسخت روشن با
سفید ولباس فاخر وسپید دریزی مشایخ با فوجی ودستار عظیم وکثیر زیر آن تخت فراهم آمده همه باروی
سود وعمامه کلان ومن از عظمه وشوکه الحضرة متحیر گشتم ملهم شدم یا گفتند که این امام اعظم است وآن
تخت بجانب قبله متوجه شد چنانکه چون برق لامع ازچشم غایب شد رضی الله تعالی وارضاه وجعل فرادیس
الجنان سکنه وماواه وثبتنا فی اتباع بنه بمتابعة شریف اقواله ورزقنا جرعة من کاس محبته بکرمه آله
ذکر ابو سلیمان موسی بن سلیمان الجوزجانی کان فقیها بصیرا لمذهبه سماع حدیث دارد از ابن مبارک وابی یوسف
ومحمد الکتب والامالی وشارکه فی مجلس ذلک ابو سلیمان الجوزجانی وهما من الورع والدین وحفظ الفقه والحدیث
بالمنزلة الرفیعة علیها المامون القضاء فلم یقبل الدور وروی عن مالک واللیث وحماد وابن عیینة روی عنه ابن المدینی
وابو بکر بن شیبة والبخاری فی غیر الجامع وکان صدوقا صاحب رای وحدیث وفقه مات سنة احدی وعشر
ومائتین وبلغ ابو سلیمان ثمانین سنة ذکر محمد بن سماعة التیمی ابو عبد الله الامام احد الثقات حدث عن
اللیث بن سعد وابی یوسف القاضی ومحمد بن الحسن وکتب النوادر عنهما وهو من الحفاظ الثقات توفی سنة
ثلث وثلثین ومائتین وله مائة وثلث سنین قال القاضی بلغ مائة وخمس سنین وهو یرکب الخیل ویفتض الابکار
قال معین لو کان اهل الحدیث یصدقون فی الحدیث کما یصدق محمد بن سماعة فی الرای لکانوا فیه علی نهایة
وکان یصلی فی کل یوم ولیلة مائتی رکعة وللامامات قال یحیی بن معین الیوم مات ریحانة اهل الرای قال مکثت ار
بعین سنة لم یفتنی التکبیرة الاولی الا یوما واحدا ماتت فیه امی ففاتتنی صلوة واحدة مع الجماعة فقمت فصلیت
خمسا وعشرین صلوة تغلبتنی عینی فاتانی آت فقال یا محمد قد صلیت خمسا وعشرین صلوة ولکن کیف لک بتامین
الملائکة وله کتب مصنفة واصول فی الفقه وله کتاب ادب القاضی والمحاضر والسجلات الکل فی الطبقات یکبار روی
روزه وصال داشت بعده در دو رکعة ختم قران کرده وهنگام سحر دختر دوشیزه را جماع کرده واو را شب ساخت
ودران وقت نود ساله بود کما فی الصوفیة ذکر امام فاضل حسن بن مالک تفقه علی ابی ابی القاضی وتفقه
علیه محمد بن شجاع قال الصیمری ثقة فی روایته غزیر العلم واسع الدرایة توفی فی سنة اربع ومائتین ذکر الحسین
بن المفضل ابو محمد اللانی الاصفهانی تفقه علی ابی یوسف القاضی وهو الذی نقل فقه ابی حنیفة الی اصفهان وامتحن
بمذهبه روی له مسلم فی صحیحه کان دخله فی کل سنة مائة الف درهم فما وجبت علیه زکوة قط وکانت جائزة علی

المحدثین

المحدثین والفقهاء واهل الفضل مائة سنة عشرة ومائتین ذکر ابراهیم بن الجراح الکوفی القاضی نزیل مصر تفقه علی
قاضی القضاة ابی یوسف وسمع منه الحدیث وقد کتب الامالی عنه علی بن الجعد وغیره توفی بمصر فی المحرم سنة سبع عشرة ومائتین
ذکر ابراهیم بن یوسف بن میمون الفقیه آخر عصام ومحمد وهذا هو الامام الکبیر المشهور کثیر المحل عند اصحاب
ابی حنیفة وشیخ بلخ وعالمها فی زمانه لزم ابا یوسف حتی برع وروی عن مالک بن انس عن سفیان بن عیینة و
اسماعیل بن علیة وحماد بن زید وروی عن مالک بن انس حدیثا واحدا عن نافع عن ابن عمر رضی الله تعالی
عنهم کل مسکر خمر وکل مسکر حرام وکان شیخا جلیلا فقیها من اصحاب ابی حنیفة طلب الحدیث بعد ان تفقه فی مذهبهم
فادرک ابن عیینة ووکیعا وکان ابو عصمة بن یوسف یرفع یدیه عند الرکوع وعند رفع الراس منه وکان ابراهیم
بهذا لا یرفع یدیه فی شیء منها وکانا شیخا بلخ فی زمانهما غیر مدافع مات سنة احدی واربعین فی اولها وقیل سنة
تسع وثلثین ومائتین وعصام هذا یروی عن ابن المبارک وسعید والثوری وکان صاحب حدیث مات سنة
خمس وعشر ومائتین الکل فی الطبقات ولی چون فقیه درین شد هر روز بعد از نماز دیگر گرد بلخ می گشت وقبور
خرابه را تعمیر میکرد وطرف وما طرخاب را اصلاح میداد وتعاهد ضعیفا میکرد از ارامل وخران ودر بلخ
مسجدی بود روی بویرانی نهاد وگرد اویران گشته واهل او رفته آنجا امام ظهر میرفت وبانگ نماز
میگفت وفقراء شهر در وهادا آنجا حاضر می شدند ونماز در پس او میگزاردند ودران زمان در بلخ
جز عالم فقیه را والی نمیکردند یکبار در آنجا امیر بلخ آمد وبفقیها گفت که مرا چند مشکلی است آمده تا از امام شما بپرسم که
او نزد من نمی آید گفتند او نزد کسی نمیرود گفت من میروم گفتند ترا دستوری نخواهد داد اما در وقت ظهر دران
مصلا برو وبعد از فراغ بگو حکم الله که وی سائل را بجز من الثقات نمیکند وی همچنین کرد وبعد از جواب مشکلات
عرض کرد که من امیر بلخم هیچ حاجت هست وی بگریست وگفت بلی آب درون من بهم خون شده است که من یکی از
لشکریان ترا دیده ام که بازی بکبوتر انداخت واو زهر چنگل او در خاک من غلطید واو رحم نمیکرد امیر حکم کرد که
بعد ازین هیچ یکی باز وسگ شکاری وجارحی از جوارح نگاه ندارد گویند که چون برای نماز بدر می آمد مخبری
باز خود بر می داشت تا اگر مستفتی در راه طلب فتوی کند در تنگ نشود واگر در وقت تنگی می بودی بعد از نماز فتوی
میداد نقلست که روزی امام با اصحاب خود نشسته بود وحاتم زاهد نزدیک بود حاتم را گفت که نماز بسته است
میدانی گفت آری فرمود چگونه گفت اولا دو طهارت میکنم طهارت ظاهر وباطن پاک میکنم دل را از حب دنیا در

ونما وخلق از نعش وحسد وحسد مسجد میروم پیاده وذلیل واستاده میشوم مجنون حضرة خیاد می بینم کعبه را امام خود ومقام خلیل را بنزدیک سینه وبهشت را در راست ودوزخ را در چپ وصراط را در زیر پای وملک الموت را در قفای بعد بر دکار درا مطلع بر خود ونیة نماز میکنم وتکبیر وتعظیم میکویم ونماز تا اخر یاد میکردم الکل فی المختصر وجای نوشته که عصام از وی پرسید که چند مدت است که چنین نماز میکنی گفت که مدة سی سال است الکاه عصام بکریست وگفت یا کذا ان چنین نکزارده ام توفی عصام سنة خمس وعشر ومایتین ذکر اسحاق بن الفرات بن الجعد ابو نعیم الکندی المصری القاضی ولد سنة خمس وثلثین ومایة اخذ العلم من ابی یوسف القاضی وکان من الکبار اصحاب مالک وروی له النسائی بمصر مات سنة سنة اربع ومایتین ذکر بشر بن غیاث المریسی المعتزلی المتکلم اخذ الفقه عن ابی یوسف وبرع فیه ونظر فی الکلام والفلسفة مات سنة ثمان وعشرین ومایتین وقیل سنة تسع عشرة کما فی الطبقات وی قایل کشته بخلق قران تا در شب وفات او سال هژدهم ودویست یکی جوانی را بخواب دید که پرسنده از وی پرسید گفت چون بشر را دفن کردند دوزخ بروی حمله کرد ما همه پرسیدیم کما فی الخطاب ذکر بشر بن الولید الکندی القاضی احد المشاهیر من اصحاب ابی یوسف خاصة الفقه عنه وسمع مالک بن انس قال بشر کنا عند ابن عیینة فاذا ورد علینا مسئلة مشکلة هبنا احد من اصحاب ابی حنیفة فیقال بشر وکان جمیل المذهب حسن الطریقة صالحا دینا حسنا فی الحکم وحمل الناس عنه الفقه والنوادر والمسایل ما لا یمکن جمعها کثرة وکان نفقها عند ابی یوسف وروی عنه کتبه وکان یصلی فی کل یوم مایتی رکعة بعد ما شاخ قال السلمی سالت الدارقطنی عن بشر فقال ثقة مات سنة ثمان وثلثین ومایتین وکان قاضیا بمکة فی زمان المامون ابو الحسن الجواهر ذکر علی بن الجعد یوسف بن یعقوب القاضی استخلفه ابوه علی القضاء وکان یقضی معه وهو خلیفة ابیه فی الجانب الغربی من بغداد فلما مات ابو یوسف اقرها رون ابنه عن ابی حنیفة ذکر نوح مولی ابی یوسف القاضی تفقه علیه وروی عنه احمد بن ابی عمران وکان ثقة قال الطحاوی حدثنا ابن ابی عمران ثنا نوح قال کان ابو یوسف القاضی اذا استاذن علیه رجل یکره دخوله علیه وضع راسه وقال له قل له قد وضع راسه لیظن انه قد نام من اصحاب ابی یوسف رای الامام وهو صغیر وحضر جنازته وقال ما رایت بالکوفة یوم مات ابو حنیفة سمع منه مسلم وروی عنه البخاری روایة او ولد سنة سنة وثلثین ومایة وتوفی سنة ثلثین ومایتین ببغداد قال اسحاق فی جنازته اجرنی علی انه قعد نحو سبعین سنة او ستین یصوم یوما ویفطر یوما الکل فی الطبقات ایمة حدیث چون احمد بن حنبل ویحیی بن معین وبخاری وابو داود

وابراهیم

وابراهیم حربی وغیری از وحدیث کرفته اند وپوشیده ذکر داده اند ودر پرده ولیست وسی وسه فوة شد ذکر ابو الفضل جعفر بن یحیی بن خالد البرمکی که جامع میان فصاحت وبلاغت وسماعه وفقاهته کما فی الترصیف ذکر هلال بن یحیی الرای البصری اخذ العلم عن ابی یوسف وزفر والحدیث عن ابی عوام وغیره اخذ بکار بن قتیبة له مصنف فی الشروط وکان معه ما فیه وله احکام الوقف مات سنة خمس واربعین ومایتین ذکر ابراهیم داود بن خادم الملقب بنجم الدین ابراهیم بن رستم ابو بکر المروزی اخذ الاعلام تفقه علی محمد بن الحسن وروی عن ابی عصمة نوح بن مریم المروزی واسد بن عمرو البجلی وهما تفقها علی ابی حنیفة تفقه علیه الجم الغفیر وسمع من مالک والثوری وسعید وحماد بن سلمة واسماعیل بن عیاش قدم بغداد وغزرت مروی عنه امام الحدیث ابو عبد الله احمد بن حنبل وابو خیثمة زهیر بن حرب عرض علیه المامون القضاء فامتنع وانصرف الی منزله وتصدق بعشرة الاف درهم مات بنیسابور قدم حاجا سنة احدی عشر ومایتین ذکر الشیخ الامام الاجل وحید عصره وفقیه زهره احمد بن حفص المعروف بابی حفص الکبیر الامام المشهور اخذ العلم عن محمد بن الحسن وله اصحاب لا یحصون کثرة ذکر السمعانی بخاری فیه من بخارا جماعة من الفقهاء ومن اصحاب ابی حفص وقال لست باهل له فلم ینتبه حتی سئل عن صبین شربا من لبن شاة او بقرة فافتی بثبوت الحرمة فاجتمع الناس فاخرجوه الکل فی الطبقات نقل است وابو حفص وابو سلیمان هر سه بیش امام ربانی تحصیل میکردند وهرچه ایشان سالی میکرفتند ابو حفص بماهی بادکرفتی وهرچه ایشان در ماهی یاد میکرفتند وی در هفته یاد کرفتی وایشان میتوشتند وخواجه نمی نوشت پرسیدند گفت من در سینه مینویسم گفتند همچنان است اما اکر بنویسد از شما یا دکری ماند گفت مرا این راه البته مینویسم که مبادا در کشتی آب ایل وترکشد الحاح کردند خواجه نوشت چون ایشان اجازه فتوی یافتند حلف سلی رفت وابو سلیمان بسمرقند وخواجه بکشتی نشست چون از زبان خواجه رفته بود آب در امد وکفت نوشته خواجه بلیب آب وکس را بخارا فرستاد ساختکی آوردند خواجه همه را بیاد نوشت چنانکه یک الفی و واوی مقدم ومؤخر نشد الا در سه مسله یا در پنج ودر بخارا قحط سالی چنانکه خروار کندم بصد دینار میفروختند خواجه بخزینه داد که خزینه بکشادم وکندم بخرا اهل بخارا زبان طعن خواجه فرو تا انکه کردند که خواجه خروار نبود نهاده است تا نرخ چنان قرار یافت باز گفت که کندم بخرند وبهشتاد فروختند وهمچنین تا بده دینار رسید خواجه بخازن گفت بیا تا به بینیم که سود چه شد خازن گفت تهی شد خواجه گفت که اندیشه مکن تا خزینه آخرة

بوكرديم الكل في المسعودية پسري در مجلس او نبيا رحاضر ميشد اما از جزي بخي بن سيد خواجه بوي كفت مدة دراز
كه مي آيي ديني بر سي كفت كه در مجلس شما از جهة چهار سخن كه از شما شنيده ام مي ايم يكي انكه از پيغامبر كوئي
عليه السلام العالم والمتعلم في الاجر سواء ديكران مجلس العالم ينزل فيه الرحمة من السماء وينادي منادي الله يقول
الى قد غفرة ذنوبكم وبدلت بسياتكم حسنات ارجعوا مغفورين ديكر النظر الى وجه العالم عباده ابو حفص بلخ است
وكفت ايي هميچنين هست اما در روزي عالي چون من بلكه در روي عالي چون خلف بن ايوب وي از بخارا
ببلخ امد و در مجلس خلف حاضر شدن كرفت چون بيمار شد خلف از وي بسيد وي من همان كفت خلف
زاد بكو نيست وكفت آري امانه در روي عالي چون بلكه در روي عالي چون ابي حفص يكبار خواجه خواست
كه خانه بنا كند و وقف سازد كفت كه مونت بنا د او چند باشد كفتند كه هشتاد هزار درم وي بهمه او تصدق
كرد وكفت بترسم كه منولي مخالفة شرط كند و در آتش درآيد و نيت من نقربست كما في مختصر الشعبي
محمد بن طالوة والي بخارا خواست كه زيارة خواجه كند كفتند مكن والان هيبة سخن نميتواني كرد وي رفت
در خواجه ميان ظهر وعصر مشغول بنماز بود بعد از فراغ در آمد وسلام كرد و پيش او نشست از هيبة زبان
بسته شد امام كفت چه حاجت داري جواب نتوانست كرد بعده برخواست و رفت از وي پرسيدند كفت
هيجان بود چون چشم بر من فواز كرد حيران و بيهوش كشتم يكبار در بته بيزدهم ودو ليست نوبوده كه اكر
درين هفت سال نميردم نزديك خدا تعالى هيچ صبر نه ادم بعده در سال هزدهم در حلته نبود رحمه الله تعالى
كما في فصل الخطاب ذكر اسمعيل بن ابي سعيد ابو اسحق الطري الاصل الجرجاني يعرف بالساليخي من اصحاب
محمد بن الحسن روي عنه وعن عيينة ويحيى القطان روي عنه الضحاك بن الحسين الاسترابادي الازدي الفقيه
وابو العباس احمد بن عباس المسعودي وصنف في فضايل ابي بكر وعمر وعثمان رضي الله عنهم قال السمعاني
امام فاضل صنف كتبا في الفقه وصنف كتاب البيان في الفقه قيل رد فيه على محمد بن الحسن بحكي عن مسدد ثم
بعده كان احمد بن حنبل يكاتبه قال احمد بن حنبل اما اسحق بن راهويه فلم ير مثله واما اسمعيل بن ابي سعيد
فقيه عالم مات سنة ثلثين ومايتين وقيل في سنة ست واربعين ومايتين ذكر ايوب بن الحسن الفقيه الزاهد
ابو الحسن النيسابوري تفقه عند بن الحسن مات سنة احدى وخمسين ومايتين وكان من خواص اصحابه النبيل الجليل
ابراهيم بن محمد بن سفيان وكان مستجاب الدعوات ذكر سليمان بن شعيب من اصحاب محمد بن الحسن له

الفوائد

الفوائد عنه روي عنه الحافظ ابو جعفر الطحاوي مات سنة ثمان وسبعين ومايتين ذكر عيسى بن ابان الامام الكبير تفقه
على محمد بن الحسن قيل انه لزمه ستة اشهر كان حسن الوجه وحسن الحفظ للحديث قال الطحاوي سمعت بكار بن قتيبة
يقول سمعت هلال بن يحيى يقول ما في الاسلام قاضي افقه من عيسى بن ابان في وقته قيل كان لنا قاضيان لا مثل
لهما اسمعيل بن حماد وعيسى بن ابان وله كتاب الحج قال ابو حازم القاضي ما ديت قط فقيهين كل واحد منهما
يوجب لصاحبه كالمحاباة لنفسه غير محمد بن سماعه وعيسى بن ابان مات سنة ثلثة ومايتين ذكر محمد بن مقاتل
الرازي قاضي الري من اصحاب محمد بن الحسن روي عن ابي مطيع وحدث عن وكيع وطبقة ذكر نصر بن زياد
ابو محمد قاضي نيسابوري تفقه على محمد بن الحسن وسمع بن المبارك وكان كوفي المذهب مات سنة ثلث و
ثلثين ومايتين وهو ابن ست وثمانين سنة وكان يامر بمعروف وينهى عن المنكر ويقوم الليل ويصوم الاثنين والخميس
والجمعة ذكر قدوة المجتهدين في عصره وعمدة الورعين في دهره الشيخ الامام خلف بن ايوب البلخي من اصحاب
محمد وزفر وله مسايل منها لا اقبل شهادة من تصدق على السايل في المسجد قال ابن سلمة لو جمع علم خلف
لكان في رواية من علم الرازي الا ان خلف بن ايوب اظهر علمه صلاحه وتفقه على ابو يوسف ايضا واخذ الزهد
عن ابراهيم بن ادهم وصحبه مدة وروى عن اسد بن عمرو وسمع من اسرائيل روى عنه احمد ويحيى توفي
سنة خمس ومايتين وفي رواية عشر الكل في الطبقات يكبار شيخ را مرض شد وچون وقت نماز شد
بياران ميكفت كه تا بقيام وتكبير مرا ياري كنيد بعده بكذاريد هميچنين ميكردند امام چون صحيحان نماز
ميكرد وبعد از سلام مي افتاد از وي پرسيدند لا قوام للمريض مع الله كويند كه يكبار زنبوري او را در نماز
كزيد وخون روان شد پير او پاك بر آورد كه باياد وضويت شكست بعده ديد كه خون در كريدن افتاد
وكفت مرا شعور نبود تا تو فرياد كردي وميفرمود كه بعد از نماز استغفار ميكنم چنانكه كسي از زاويه خمر
برخيزد واين نه انا بجهة است كه نماز را معصيت مي بيند است بلكه از سبب تقصيرالي كه قلما يخلوا العباده عنها
كما تعالى كلا لما يقض ما امره كويند كه ايام طعام خوب نميخورد ومرقه لذيذ مي بخت تا بيماران را اشتهاء
طعام مي شد يكبار با كفار حرب افتاد اما اسلحه پوشيد وجنگ خوب بعده از اسب فرود آمد وابو حامد
لقاق كه اندها دبلخ بود بوي كفت كه اكنون نوبت تست وي صلاح پوشيد اما از كوب فارند از سبب ضعف
خلف بخنديد وكوش او بماليد وكفت طعام چرب خوردنا امروز در نبرد دشمن خدا بكار آيد كما في المختصر

کویند که والی بلخ بسیار تمنای دیدن حلف میکرد و میسر نمیشد روزی از پیش رسید حلف روی بدیوار کرد
بر و بعداد والی بر وسلام کرد جواب نیاوت چند بار چنین کرد کفتند ای امام والی سمرقند رویی بسوی
اسمان نکرده و کفت الهی این تقرب میکنند بتو بتو بیغض من و من تقرب میکنم بتو بحب تو الهی اکر او را
امرزیده مراهم بیامرز فاهدی بمحمد بن سلمه وصیت کرد به نجی یکی انکه طلب متابعه مکن از کسی دویکر انکه
نفس بعادت عاده پذیر مکن واکر ساده داری میخواهی لازم کیر سیرهٔ شیخین را حلف وشداد رحمهما
الله تعالی کما فی الملتقط **نقلست** کویند که حلف را مرضی شد داود امیر بعیادهٔ او امد وی روی
بدیوار کرد پیر او را زبان اعتذار کشاد و کفت که او تمامی تحفه و اکنون امام کوفه حلف بانک زد ای
پیر در دنیا حرام ست خواب ندادم لیکن در اخبار یافته ام که سخن با امیر حرام ست و ندیده ام که نظر حلال ست
یا حرام از ان روی بدیوار کرده ام که من چیزی که در وی شک ندارم عینکم چون داود نومید شد بکریست و روی
با سما کرد و کفت الهی او تقرب میکنم بسوی تو بنظر کردن بسوی وی او بس بیامرز مرا و حسته خود یا عفار
چون داود وفات یافت او را در خواب دیدند و کفتند خدای با تو چه کرد کفت بیامرزید مرا در حلف را
بسبب آن دعای که کرده بودم کما فی زهرة الروضه **ذکر** ابن عم النبی الامام ابو عبد الله محمد بن ادریس
الشافعی کما فی **جزات الحسان** وی نا بمدینه بود شاکرد امام مالک بود و چون بعراق آمد اختلاط با امام ربانی
کرد کما فی **السراجیه و کشف المحجوب** وی در مجلس امام می آمد و فقه می آموخت روزی امد امام
هنوز اندرون و یاران میان خود اندوه میکردند از امام شافعی پرسید تند اکر کسی چشم بنده کشد
چه واجب آید کفت نصف قیمة باز کفتند اکر چشم چهار پایه کشد کفت نصف قیمة لقوله علیه السلام فی العین
الدیه کفتند قیاس کردی دابه را بنی ادم علیه السلام و میان خود خندیدند وی از جهة حجاب آمد و باز
در مجلس نیامد کما فی **الحاوی** وی در قراءت و کیاست یکانه عصر بود و در مروت و فتوی عجوبه دهر
هم کویم جهان بود و هم جان زبان هم افضل عهد بود و هم اعلم وقت احمد حنبل که امام جهان و سعید
هزار حدیث یاد داشت شاکردی وی آمد بروی اعتراض کردند کفت هرچه ما داریم او معانی
او میداند و انچه از حقایق ایات و اخبار او فهم کرده فهم ما بدان نرسد در خیابان الحضرة رسالت شرف
شد بیغامبر علیه السلام آب دهن خود را در دهان او ریخت و فرمود برو که برکة حق تعالی در تو باد

دهمان دم علی مرتضی را رضی الله عنه در خواب دید امیر انکشتری خود را بیرون کرد در انکشت او در آورد و
ده هزار دینار را بروی آوردند کفت زمین باید خرید باکو سفند وی بیرون نکه قیمة زر و آن زر بر بخت
و هر یکی از ان مشتی سید اد تا ظهر هیچ نماید کویند که از روم هر سالی بهارون مالی میفرستادند و کفتند که
عالمان شما با عالمان ما مناظره اکر عالمان شما غالب آیند بفرستیم هارون با امام کفت وی لب دجله اتفاق
جمعیة کردند اهل بغداد حاضر امدند و امام کلیمی بر دوش افکنده بر کنار دجله رسید کلیم بر آب انداخت و کفت
هر کی با ما مناظره ست اینجا بیاید ردای بر آب نهاد و بر کلیم نشست ان چهار صد مرد بیکبار زنار ببریدند
خبر بملک روم رسید کفت الحمد لله که او اینجا نیامد و الا در روم زنار نماندی چاعتی با هارون کفتند که امام قران
یاد ندارد و چنان بود هارون برای امتحان در ماه امام هر روز یک سپاره یاد کردی و شب در نماز خوا
ندی تا هم قران در تراویح ختم کردی کفته اکر عالمی را بینی که بر قص و ویلاند در مشغول آن کرده و بدانکه
از و هیچ نیاید **ربیع بن سلیمان** کوید شافعی را در خواب دیدم کفتم خدای با تو چه کرد کفت بر کرسی نشاندند
زر و مروارید برمن نثار کرده هفتصد هزار حور دنیا بمن داد **الکل فی التذکره** واین فقیر در سنه
و ثمانین سمایه بخواب می بینند که با طلبه در حجره نشسته واز درس فارغ کشته کفتند که در حجره امام شافعی
نشسته بزیارهٔ ایشان می باید رفت کفتم بشرط انکه نکوییند که این مردم طالب علم ست انکاه برامدم دیدم مردی
در حجره نشسته چون مرا دید برخاست واستقبال کرد در الجانجی بود من بالا وا و شدم امام چون بکنار او رسید
هنوز در پاسین آن در نخست بودند که مصافحه واقع شد بعده بالا بر آمده در برابر فقیر نشسته می بینیم
که سر مبارک ایشان برهنه و پاره پاره خون از موی سر ایشان و محاسن ایشان دراز و سفید بر نک
شیر و کتف مبارک ایشان نیز برهنه و درین اذا ی از ناف تا زانو لیکن بغایت تنک ست که از کشف
عوره ملاحظه میشود و در سوی سر ایشان نوری طالع ست و صفای ساطع که دیکران مانند و در جال
ایشان کم کشته ام بعده بسوی توجه نمودند و فرمودند که درین بنجم جا از امام اعظم هستم مرا نیز در فاتحه یاد
آید و من قبل ازین نام ایشان نمی بودم بعده دستاری آوردند بر سر امام نهادند بید ار کشتم و این فقیر را
معنی بو مصعب همان دم بکفانه رسید و بعده توفیق بجمع این مجموعه یافتم تولد او در یکصد و پنجاه بود در روز
فوت امام زنده ماند پنجاه و چهار سال و در روز جمعه سنه اربع و مائتین وفات کرد و در مصر مدفون شد کما

في السراجية وي علم را از مسلم بن سفيان بن عينه گرفته و يارانى كه از وعلم گرفته اند امام احمد بن حنبل و زعفراني
دكوابي وابو ثور و مزني و بويطي وحرمله وربيعه قاله اليافعي ذكر محمد بن عبد الله بن المثنى بن انس
بن مالك الانصاري رضي الله تعالى عنهم ولى القضاء بالبصرة في ايام الرشيد ولد في سنة ثمان عشر ومايه
وكان من اصحاب زفر خاصه وقيل كان من اصحاب زفر و ابي يوسف روى عنه البخاري في الصحيح وروى له الايمه
الستة في كتبهم ووثقه ابن معين مات سنة خمس عشر ومايتين ذكر الامام شداد بن الحكم القاضي روى عن زفر
وهو شيخ احمد بن ابي عمران استاد الطحاوي كان من اصحاب الراي بعثت اليه امراة سحور على يدي خادم
والطالخادم في الرجوع فاتهمه فقال شداد لم يكن ستنا شئ فطال الكلام بينهما الى ان قال لها شداد العلمين
العنت فقالت نعم فوقع في قلب شداد شئ فكتب الى محمد بن الحسن فاجاب هلاد النكاح فانها كفرت فان
في آخر سنة عشر ومايتين وكان معاصر الخلف بن ايوب ووى هذه الواقعة عنه كما في الطبقات گويند كه
او را قضا بلخ عرض كردند ابا آورد بعد از مدتي خود طلبيد او را ملامت كفت دران وقت غرا ز من كسان بودند كه
صلاحيه قضا داشتند واكنون نماندند ترسيدم كه ميادا مواخذه شود كما في الملتقط ابو عاصم ضحاك ملقب نبيل
بعد از ملازمت روزگار و دفعه از گرفته بفضيل عياض آموخت كما في المختار ذكر سلاله سادات و مجمع كرامات
ابو الحسن على الرضا بن موسى الكاظم وي گفته للقضات ثلث علامات وفا و خلاف و مدح ملا خود و عطا و بال السوال
كما في الكشف تولد او در سنه ثلث وخمسين ومايه بوده و وفاة او در سنه ثلث ومايتين كما في الخطايب
ذكر قطب وقت و وحيد عصر ابو محفوظ شيخ معروف كرخي كما في الصوفية وي از معالى علي بن موسى بوده
رياضه و كرامت او بسيار است و در مقام قرب و شوق بنهايت بوده پدر مادر او ترسا بودند چون او را بر معلم فرستاد
استاد گفت بگو ثالث ثلثة گفت لا بل هو الله احد هر چند كه گفت فايده نكرد از انجا گريخت و نزد امام علي
مسلمان شد روزي اينجانه آمد گفتند بر كدام ديني گفت بر دين محمد عليه السلام پدر و مادر او مسلمان شد
الگاه بر امام دو رفت و رياضه كشيد وقتي صايم بود ببازار گذشت سقاى گفت خداى رحمت كند بر كسي
كه اين شربت خورد وان گرفت و بخورد گفتند تو روزه داشتى گفت بدعا سقا رغبت كردم بعد از وفات
او را بخواب ديدم در زير عرش واله و مدهوش واز حق تعالى ندا ميرسد بملايكه كه اين كيست گفتند كه اى
خداوندا تو دانا تري فرمان آمد كه اين معروف است از دوستي ما واله شده است جز بديدار ما بهوش نيايد

كمافي

كما في التذكرة توفي في سنة مايتين ذكر الامام محمد بن شجاع البلخي ابو عبد الله فقيه العراق و شيخ الحنفيه والمقدم في
الفقه والحديث وقراءة القران مع الورع والعبادات فجاءت في سنة ست وستين ومايتين ساجدا في صلاة العصر
وله ثمانون تسعين سنة وكان صاحب التصانيف قرأ على الترمذي وروى عن وكيع له كتاب المناسك في مايتين
وستين جزء الكبار رقاقا وكتاب التصحيح الآثار وكتاب الرد على المشبهة ذكر اسحاق بن البهلول حافظ محدث
كبير مولده بالانبار سنة اربع وستين حمل الفقه عن الحسن زياد وعن الهيثم بن موسى صاحب ابي يوسف سمع
اباه وسفيان بن عيينه ووكيع بن الجراح واسماعيل بن علية في جمع عظيم قال الخطيب صنف كتابا في الفقه سماه
المتضاد وكتابا في القراءة وصف المذمات سنة اثنين وخمسين ومايتين ذكر عيسى بن يونس الكوفي سمع
الاعمش ومالك بن انس امر له المامون بعشرة الاف درهم فردها فظن انه استقلها فامر له بعشرة الاف اخرى
فقال عيسى ولا اهليلجه ولا شربة ماء على حديث رسول الله عليه السلام مات سنة سبع وثمانين ومايه وقد
غزا خمسا واربعين غزوة وحج خمسا واربعين حجة روى له الشيخان الكل في الطبقات ذكر ابو الفيض
ذو النون ثوبان بن ابراهيم المصري وي بمذهب مالك ومعطا از وي سماع داشت وفقيه بود امام
رفته ويگانه روزگار بود و سرايشان طايفه است وي از دنيا برفت در سنه خمس واربعين ومايتين چون جنازه
وي مى بردند گروهي مرغان بر سر جنازه پر در هم بافتند چنانكه هم خلق را بسايه خود بپوشيدند روز ديگر
بر سر قبر نوشته يافتند چنان خط آدميان نمى ماند ذو النون حبيب الله من الشوق قتيل الله هر گاه كه آن
نوشته را تراشيدندي باز آن نوشته يافتندي كما في التذكرة آن شب كه از دنيا برفت هفتاد كس
پيغامبر عليه السلام بخواب ديدند فرمودند دوست خود ذو النون بخواست آمدم باستقبال وي آمدم
كما في الكشف ذكر وحفص بن غياث ويحيى بن زكريا ويحيى بن سعيد وعبد الله بن ادريس تلامذه الامام
امام المحدثين في عصره المعظم المحل في دهره امام السنة والجماعة ابو محمد بن حنبل الشيباني كما في الطبقات كان
يحفظ الف الف حديث اخذ عنه الحديث الامام محمد بن اسماعيل البخاري ومسلم بن حجاج النيسابوري وابو بكر
المروزي وسليمان بن الاشعث ابو داود السجستاني وتوفي ضحى نهار الجمعة لثنتي عشرة ليلة خلت من ربيع الاول
سنة احدى واربعين ومايتين وحرزين حضر جنازته من الرجال وكانوا ثمان مايه الف ومن النساء وكن
ستين الفا وقيل انه اسلم يوم مات عشرون الفا من اليهود والنصارى والمجوس كما قاله اليافعي چون بغداد آمد

معتزله غلبه کردند و گفتند او را تکلیف باید کرد تا قرآن را مخلوق گوید و ضعیف بود دستهایش بر عقابین بستند
و هزار تازیانه بزدند تا قرآن را مخلوق گوید نگفت و بند از میان بند ازارش بگشاد دستهایش بسته بودند
و دو دست دیگر پدید آمد و بند ازارش ببست چون این برهان دیدند بگذاشتند یکی از وی پرسید بالاخلاص
قال هو الخلاص من الاحالات بالتوکل قال النفقة بالله بالرضا قال یتسلم الامور الی الله بالحجه گفت از بشر
حافی بپرس که تا وی زنده است من نگویم کما فی الکشف وی صاحب فراسه و مستجاب الدعوات بود او پسری
داشت صالح نام صایم الدهر و قایم اللیل یکسال در صفاهان قاضی شد و در آن دو ساعت پیش تخفیتی د بود در سرای
خانه کرده بود بی روز و شب انجا نشستی بنا باید که کسی را مهمی بود در بسته باید یکی دو بار نوای خمیر مایه از خانه
صالح گرفتند چون نانوا پیش احمد آوردند گفت او یکسال است قضا کرده این نان مرا نشاید گفتند چه کنیم
گفت تا درویشی بدر آید گوئید که خمیر از صالح است و آرد از احمد حنبل چهل روز در خانه بود هیچ سایلی
بدر نیامد که انرا قبول کند انگاه بدجله انداختند پرسید گفتند بدجله انداختیم احمد پس ماهی دجله
نخورد وی شاگردی داشت قدیم او مهجور کرد بسبب انکه در خانه بگل بسندد و گفت یک ناخن از شاه راه
مسلمانان گرفتی نتوانا باید علم آموختن و امام چون وفات کرد جنازه برداشتند مرغان می آمدند و خود را
بر جنازه می زدند چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شدند زنارها می انداختند و میگفتند
لا اله الا الله محمد رسول الله یکی امام را بخواب دید پرسید گفت مرا بیامرزید و تاج کرامت
بر سر من نهاد و نعلین عزت در پای من کرد و گفت ای احمد این برای آنست که گفتی که قرآن مخلوق نیست
پس فرمود که بخوان مرا بدان دعا که بتو رسید کما فی التذکرة ذکر الامام الشیخ الجلیل المکرم العارف
بالله ابو عبد الرحمن حاتم بن اسمعیل الزاهد الاصم من اهل بلخ صحب شقیق البلخی له فی التوکل شان
عجیب و کان بینه و بین عصام البلخی الامام مناظرة احد عاصم الی حاتم منه شیا فقیل له فقبله فقال وجدت
فی اخذه ذلی و عزه و فی ردی عزی فاخترت عزه علی عزی و ذلی علی ذله مات سنة سبع و ثلثین و مایتین
کما فی الطبقات وی در جمیع احوال خود از ابتدا و تا انتها یک قدم بخلاف صدق ننهاده بود تا جنید گفت
صدیق زماننا حاتم الاصم کما فی الکشف یکی او را دعوت کرد گفت مرا عادتست وی الحاح بسیار کرد گفت
ایم ولی بسه شرط اجابت کنم که خواهم و آنجا کنم که گویم پس در آمد و نصف نعال نشست گفتند این نه جای شماست

گفت

گفت شرط کرده ام چون سفره نهادند وی نان جوین از آستین کشید گفت ازین طعام نخور گفت شرط کرده ام چون
فارغ شدند گفت آن سه پاره را در آتش نه تا سرخ شود همچنان کرد حاتم برخاست و پای برو نهاد و گفت نان
جوین خورده ام و بگذشت و گفت اگر سید انید که صراط حق است و انچه کرده باشد بران پرسیده شود نا بدانکه
که این سه پاره صراط است پای بری نهید و حساب طعام امروزه بمن دهید گفتند ما را طاقت این نباشد گفت پس فردا
چون طاقت خواهید داشت قوله تعالی ثم لتسالن یومئذ عن النعیم آن دعوت بر همه تمام شد کما فی التذکرة وی
یکبار از ابراهیم بن یوسف فقیه در آمد وی بحاتم گفت وصیه کن مرا گفت ترا بسه چیز اعلی من حیث بمال و علم و دنیا بس
سعی کن تا خود را بمال و علم از دنیا برهانی ذکر نعیم بن حماد المشهور بالجراعی امام المحدثین ابو عبد الله محمد
بن اسماعیل البخاری کما فی الطبقات و هو صاحب الصحیح اخرجه من ست مایة الف حدیث و قال ما وضعت فی کتابی حدیثا
الا اغتسلت قبل ذلک و صلیت رکعتین لست عشرة سنة ولد سنة اربع و تسعین و مایة یوم الجمعة لثلث عشرة خلت
من شوال و توفی سنة ست و خمسین و مایتین لیلة عند صلوات العشاء و دفن بعد الظهر قال الیافعی گویند که از
قبر وی رایحه خوشتر از مشک ظاهر شد و روزها بسیار ماند چنانچه خلق متحیر شد کما فی فصل الخطاب ذکر
شیخ ابو عیسی محمد بن سورة السلمی الترمذی صاحب الشمایل النبویة و مایة سنة تسع و سبعین و مایتین اخذ البخاری
و الامام مسلم ابن الحجاج النیشاپوری مات احمد بن حنبل و هو هو ایضا صاحب الصحیح اخرجه من ثلثمایة الف حدیث و مات فی
سنة احدی و ستین و مایتین مات فیها الشیخ الکبیر ابو یزید المسمی طیفور بن عیسی البسطامی کما قاله الیافعی هذا ما ذکرنی
مناقب بعض تلامذه اصحاب الامام الاعظم و المجتهد السابق ذکر المعظم ابی حنیفة نعمان بن ثابت الکوفی رضی الله تعالی عنه
و الان اذکر بعض مناقب المشاهیر من اصحابهم المجتهدین فی مذهبه و العلماء العاملین علی مشربه الذین فی شانهم
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل اولیک الذین هدی اهم الله فبهدیهم اقتده ذکر الامام احمد بن محمد اسحاق ابو بکر
بجورجانی استاد ابی النصر احمد بن العیاض ذکر الامام احمد بن محمد بن عیسی ابو العباس البرقی الفقیه الحافظ من طبقة
احمد بن عمران استاد الطحاوی روی کتب محمد بن الحسین عن ابی سلیمان الجورجانی و روی عنه یحیی بن صاعد قال الخطیب
کان ثقة حجة یذکر بالصلاح و العبادة و کان من اصحاب القاضی یحیی بن اکثم کان علیه احد جانبی تفقه و لجانب الاخر
الی اسمعیل بالعبادة حتی مات سنة ثمانین و مایتین ذکر محمد بن سلمة الفقیه ابو عبد الله تفقه علی ابی سلیمان الجورجانی
تفقه علیه ابو بکر محمد بن الاسکاف مات سنة سبع و سبعین و مایتین و هو ابن سبع و ثمانین سنة و تفقه ایضا علی شداد

بن حكيم روى عنه عن زفر وهو شيخ احمد بن عمران استاد قيل لمحمد بن سلمة كيف لم ياخذ العلم عن علي الرازي فقال لكثرة
ما وجدت في منزله من الماء الكل من الطبقات وقد تلمذ على محمد بن شجاع ببغداد ومكثت عنده سبع سنين
فلما استاذن قال لو دخلت خراسان وسئلت عن مسئله كذا فكيف جوابك عنها فتحير ثم مكث بعده سبع سنين اخرى
عنده ثم رجع وى گفته مخوان اين علم را مگر از كسى كه دكان خود را ضايع كند ولسان خود را ضايع سازد و اگر اقرب
وى بمرد بجنازه او برود محكى است كه ابونصر بن سلام بعيادة او رفت قبل از موت او بيكروز وصيه خواست
فرمود كه وصيه ميكنم شما را بسه چيز با نوا از اهل بيد باز آيند وتا كوچه بد ركنند وبدرها سلاطين مرويد
ودفعه را الا ترم كبر نبرا اگر دنيا ميخواهيد دنيا واخرة مي يابيد وخدا نيز بشما راضي خواهد بود كما في السمية
گويند كه امام را با شيخ جنيد بغدادي ملاقات افتاد گفت شنيدم از حال واعمال تو عجيب اني كه دنيا فاني است
وشيطان براي مسلمانها باقي است واميد نداري كه چنه جاى مسلمانانست مامل فاتحي ونشنيده كه وعده خدا تعالى
بدخول او مومنانراست بعمل صالح ونظر هيكلى مر احوال مخلوقات رحمان ونهي بيني از مصولات شيطان وفهم
نكردي بماموراة قران وشكر نكردي خدا را كه ترا كردانيد از امت محمد صاحب قران بكدام سبب نوميد مثنوي
از رحمان وبكدام عمل ميخواهي مقام جنان وبكدام دين باز كشتي از اديان وبكدام حرف فراموش كردي ايمان
واسلام وبكدام امام يافتي رخصه حل حرام جنيد عرض كرد كه بكدام عمل منهي عيب ميكني مرا باز كردم امام گفت
كه حاضر ميشدي در مجلس رقص وشعر ودف يا مجلس سماع ميشود واو را حلال ميدانند واو را حرام كرده صاحب
شرع باكله اصل وفرع ما وكرد از اين حرام تا بيعت كنند خدا تعالى ترا از اهل اسلام جنيد گفت يا استادي شيخي
والله الطالب الغالب الملك المملك رجعة عما وتبت عنها از غنو حتى غفر الله تعالى في الحادثه ذكر الامام
الفقيه نصر بن يحيى البلخي المدعو مات سنة سبع وستين ومائتين ذكر احمد بن ابي عمران موسى بن عيسى
ابو جعفر الفقيه البغدادي نزل مصر استاد ابي جعفر الطحاوي تفقه على قاضي القضاة محمد بن سماعة وعلى بشر
بن الوليد وحدث بمصر عن علي بن عاصم وشعيب بن سليمان الواسطي وعلي بن الجعد ومحمد بن الصباح
كان مكينا في العلم حسن الدراية بالوان من العلم وكان ضرير النظر وحدث بحديث كثير من حفظ وكان ثقة وكان
قد مواباه الى مصر مع ايوب صاحب خراج مصر فاقام بها صنف كتابا بغال لبالحج والمنصور انه من تصنيف عيسى بن ابان
وقد ذكر في رحمة فتح مولى القاضي ابو يوسف انه تفقه على انه احمد بن ابي عمران المذكور ذكر بكار بن قتيبة

بن اسد البصري الفقيه قاضي مصر مولده بالبصرة سنة اثنين وثمانين ومائة تفقه على يحيى بن هلال الرازي من اصحاب ابي يوسف
وزفر واخذ عنه علم الشروط روى عنه الطحاوي كان من افقه اهل زمانه صنف الشروط وكتاب المحاضر والسجلات
والوثايق مات سنة سبعين ومائتين بمصر وقبره مشهور يزار ويتبرك ويقال ان الدعاء مستجاب عند قبره ومات
في الليل ولم يدفن الى ما بعد العصر لكثرة الزحام وصلى عليه محمد بن الحسن الفقيه ابن اخيه ذكر الامام الفقيه ابو
علي الدقاق كان اماما على الاطلاق تفقه عليه ابو سعيد البردعي ابنه عبد الله بن ابي حفص الامام الفقيه المشهور
بابي حفص الصغير تفقه عليه الامام ابو بكر محمد بن الفضل البخاري الكل في الطبقات والان اذكر بعض مشاهير
تلامذة هولاء الكبراء وسادات اصحابهم من اجلة العلماء ذكر الامام احمد بن عباس الانصاري الفقيه السمرقندي
ابو نصر العياضي تفقه عليه جماعة منهم والده ابو بكر وابو احمد تا ابتا اسره الكفر فقتلوه صبرا في ديار الترك لم
يكن احد يضاهيه ويقابله في البلاد بعلمه وورعه وكتابته وجلادته وشهامته الى ان استشهد نور الله ضريحه حكي
انه لما استشهد خلف اربعين رجلا من اصحابه كانوا من اقران ابي منصور الماتريدي كما في الطبقات ذكر
كه ابو نصر امر ميكرد بقراء ومشايخ وعلما كه هرجه سوار شوند وبا سواق وجرات بكردانند پرسيده شد گفت
تا خلق ايشانرا مجتمع ببيند وطمع نكند سلطان در جور وتسبند عان در اظهار هوا كما في السمية ذكر
الامام محمد بن احمد ابو بكر الاسكاف البلخي امام كبير جليل استاد ابي جعفر الفقيه الهندواني وبه انتفع وعليه تخرج
مات سنة اربع وثلثين وثلثمائة كما في الطبقات وى سى سال روزه داشت چون وقت نزع آمد پاره پنبه
باب تر كردند وبدهان او بردند او ابا كرد اخت وبروزه برفت كما في النفحات حجة الحق على الخلق
الشيخ ابو القاسم الصفار البلخي تفقه عليه جماعة منهم بن الحسين المروزي نقل عنه الفقيه ابو جعفر هندواني في
طبقه الكرخي والصفاريه سنة علامات سنة اثنين وثلثمائة كما في الطبقات وكان سمع اداني الصفار السوف
كان تلامذه يقراون الاسباق حالوه وكان ابو جعفر يشتري قام بنفسه واداه وكان يمنع تلامذه على الاعانة فيه وكان
يقول لاني ان عدت ذلك عودة نفسي اعمال فاقول من يحسني بمنديل من يحسني لطيف والى تعلمت العلم بجهد فلا
ادخل الناس فيه كما في الحاوي ذكر الامام احمد بن محمد بن سلام الازدي المصري ابو جعفر الطحاوي الفقيه الامام
الحافظ الحنفي وانتهت اليه رياسة الحنفية بمصر وكان ثقة فقيها اماما صاحب شرح الاثار واختلاف العلماء ولد سنة
تسع وعشرين ومائتين ومات سنة احدى وعشرين وثلثمائة صحب خاله المزني تلميذ الشافعي وتفقه به ثم ترك مذهبه

فانه كان يقرا عليه فجا وفي حديثه ان الامة اذا ماتت وفي بطنها جنين حي لا تشق بطنها عند الشافعي خلافا لابي حنيفة
فلما سمع الطحاوي قام بين يدي المزني وقال لا اتبع رجلا لا يبالي بهلاك مثلي لان الطحاوي كان اخرج من بطن
امه بعد موتها بالشق فقال المزني والله لا يفلح فيها لو كان حالي الحنث وتفقه بمصر على ابي جعفر احمد بن ابي
عمران وخرج الى الشام سنة ثمان وستين ومائتين فلقي بها قاضي القضاة ابا حازم عبد الحميد بن جعفر فتفقه
عليه وسمع الشعر من ابيه محمد بن سلام وتفقه عليه ابو بكر احمد بن محمد بن منصور الدامغاني وغيره وصنف الكتب في
ذلك احكام القران في مصحف وعشرين جزءا ومعاني الاثار وهو اول تصانيفه وبيان مشكل الاثار وهو اخر
تصانيفه واختصرها ابن رشد المالكي والمختصر في الفقه وولع الناس بشرحه فعليه عدة شروح وشرح الجامع
الكبير والجامع الصغير واما الشروط الكبير والشروط الاوسط وله كتاب نقض كتاب المدلسين على الكرابيسي و
المختصر الكبير والمختصر الصغير وله تاريخ كبير وله مجلد في مناقب ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه وله في القران الف ورقة حكاه
قاضي العياض في الامالي والنوادر الفقهية في عشرة اجزاء والنوادر في الحكايات في نيف وعشرين جزءا
له كتاب في حكم اراضي مكة المشرفة وقسمة الفيء والغنائم وله الرد على عيسى بن ابان في كتابه الذي سماه خطأ الكتب
وله الرد على ابي عبيد فيما اخطأ فيه كتاب النسب وله اختلاف الروايات على مذهب الكوفيين ذكر الامام
احمد بن الحسين ابو سعيد البردعي احد الفقهاء الكبار واحد المتقدمين من مشايخنا تفقه على الدقاق وعلى الامام
ابي الحسن علي بن موسى بن نصر تفقه عليه ابو الحسن الكرخي وابو طاهر الدباس القاضي وابو عمرو الطبري وذكر
انه دخل بغداد حاجا فوقف على داود بن علي صاحب الظاهر وكان يكلم رجلا من اصحاب ابي حنيفة وقد ضعف في يده
الحنفي فجلس فسأله عن بيع امهات الاولاد فقال يجوز فقال له لم قال لانا اجمعنا على جواز بيعهن قبل العلوق فلما نزول
عن هذا الاجماع الا باجماع فقال له اجمعنا بعد العلوق قبل وضع الحمل انه لا يجوز بيعها فيجب ان يتمسك بهذا
الاجماع ولا يزول عنه الا باجماع مثله فانقطع داود وقال ينظر فيه وقال ابو سعيد فعزم العقود ببغداد للتدريس
لما راى من غلبة اصحاب الظاهر فلما كان بعد مدة راى في المنام كان قائلا يقول قد مات فاما الزبد فيذهب
جفاء واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض فانتبه بدق الباب فاذا قائل يقول قد مات داود بن علي صاحب المذهب
فان اردت ان تصلي عليه فاحضر واقام ابو سعيد ببغداد سنين كثيرة يدرس ثم خرج الى الحج فقتل في وقعة القرامطة
مع الحاج سنة سبع عشرة وثلثمائة ذكر الامام ابو بكر محمد بن الفضل البخاري شيخ الاسلام الكل في الطبقات جون

اجانة فتوى بخواجه ابو بكر بخاري به بلخ رسيد ونزديك فقيه ابو جعفر هندواني آوردند كفت وي خود راست يعني حفظ
نداده از كجاست كه ويرا اجانه فتوى داده اند باخود كفت بروم وحال او را ببينم چون ببخارا آمد بخانه خواجه فرود
آمد شب خواجه بخواب رفت وبمطالعه مشغول بود همين كه خواب آمدي برخاستي وطهارة ساختي باز مشغول
شدي چون روز شد فقيه كفت كه حق ست كه اين كودك را اجازت فتوى داده اند كما في طهارة المسعودي
وبرا چون مهماني آمدي ضحك بركوفتي ودر زمستان زرد الو تازه پيش وي نهادي وكفتي چهل سال است
كه من بدست خود حرام نكرفته وبراهي بحرام نرفته ام وحرام نخورده ام هركه خواهد كه چنين كرامت ماند چنانچه
من كرده ام بكند كويند كه چون ابو بكر بن اسحاق بخاري كلاباذي صاحب تعرف تصوف وفاة يافت او را
در كورستاني صد هزار كزدم از ان مقبره برآمد ودر كورستان ديكر درآمد امام كفت اين مردي نيست
كه بلا از خود دور كند وبديكران دهد چون من بميرم مرا دران كورستان نهند تا عجايب بيند چون
امام وفاة يافت او را دران مقبره كما في حيرة الفقه وصلى على احمد بن محمد سنة ست وسبعين وثلثمائة وهو
ابن ثلث وستين سنة وذكره في الطبقات في ترجمة هو وانا اذكر هنا بعض مشاهير اصحاب هؤلاء الاجلاء
من العلماء والصلحاء فمن تلامذة الامام ابي نصر العياضي علامة الورى علم الهدى رحمه الله على الخلف ابجادا ددا
ان ومعه الحق الامام الجليل والولي الحفيل الشيخ الناقد المحقق والامام الحنفي المدقق الشيخ محمد بن محمد بن محمود ابي
منصور الماتريدي رئيس الحنفية اليه انتهت رياستهم كان من كبار العلماء يخرج بابي نصر العياضي كان يقال له
امام الهدى له كتاب التوحيد وكتاب المقالات كتاب [illegible] الادلة للكعبي وكتاب بيان وهم المعتزلة وكتاب
تاويلات القران وهو كتاب لا توازيه كتاب بل لا يدانيه شيء من تصانيف من سبقه في ذلك الفن [illegible] وهو كتاب
توفي ماة سنة ثلث وثلثين وثلثمائة بعد وفاة ابي الحسن الاشعري بقليل وقبره بسمرقند كذا وجدته بخط شيخنا
ابي الحسن علي الحنفي الكل في الطبقات كويند كه در زمان شيخ بادشاهي بود كه بسيار ستم ميكرد وخلق را به
تيغ ظلم وجفا مجروح ميساخت جماعة از رعايا شكايت او را بحضرة بردند شيخ در خانه نبود اهل بيت يكمان
انكه مهمانند باليشان درشتي نمود وسخنان ناسزا كفت چون معلوم كردند كه شيخ در باغي ست ابجا رفتند
ديدند كه شيخ كلميدي در دست دارد باصلاح او شغل دارد وي چون ايشان را ديد كفت كه سك خانه
شما كزنده باشد الكاه بباغ درآمد ودر زمستان طبق زرد الو تازه پيش شان آورد چون اين كرامت

دیدند برسیدند فرمود که من باین دست راست گناهی نکرده‌ام هرچه یادمی یابم الکاه کمانی از گیاه سخت و تیری از
خاشاک و بجانب آن طایر انداخت ایشان دریافتند که او مقتول شد تاریخ نوشتند و همچنان بود نقلست شیخ
را نه شغلی برداشت و بخانه تا برای ایشان آشی سازد اهل خانه بکال درشتی پیش آمد آخر چون دید که ناچار است
گفت برو آتش کن رفت تا آتش کند لیکن هوا بغایت سرد بود و هیزم تر آتش در نمیگرفت زن برخاست و چند
لکد بر شیخ زد گویند که شش لکد بود بهر لکد حجابی مرتفع شد از روبرو که کاش یکی دیگر زدی تا هر هفت
حجاب مرتفع گشتی گویند که آن حجاب هفتم بعد از دیری بمجاهده بسیار برخاست هکذا سمعت گویند
آن شب که خواجه از دنیا میرفت هفتاد بار او را حاجت شد هر بار که رفتی طهارت ساختی گفتند ای بز
رگوار این چه رنج است که بر من خود نهاده گفت همانا که امشب از دنیا بخواهم رفتن باری با طهارت
باشم که رسول علیه السلام فرموده هر که با طهارت بمیرد شهید مرده باشد و بخبر آمده که با طهارت باشد
مومن ربی طهارة باشد منافق باشد از وعده و ازیم و عهده طهارة میکنم بعد از وفات یکی از اصحاب
دید که هفت براق استاده اند از براقی ببراقی سوار میشود وی از بپرسید فرمود که این چراغ
ان طهارة هاست که درس ساخته ام هر طهارتی را براقی یافته ام اما جزاء اعمال در بهشت هنوز نمی
نرسیده کما فی وصوء الترغیب والشیخ الامام ابوالحسین علی بن اسمعیل الاشعری توفی سنه ثلثین وثلثمایه
وقیل فی بعدها وکان مجدد السنة علی راس ثلثمایه اما علی راس المایتین کان الامام الشافعی وعلی راس المایة
عمر بن عبد العزیز قاله الیافعی وکان صاحب الاصول ینسب الیه الطایفة الاشعریة وابوبکر الباقلانی ناصر
مذهبه قال مسعود بن شیبة کان حنفی المذهب معتزلی الکلام لانه کان ربیب ابی علی الجبائی ثم فارق منه ونفی
حربها وانضم الی ابن کلاب واتخذ مذهبا لنفسه ورد علی المعتزلة والقاسم الیه جماعة کالباقلانی وابن
فورک وهم رویا الاشاعرة وعنهم انتشر مذهبه ولد سنة ستین ومایتین ومات سنة ست وثلثین وثلثمایة
ذکر ولد ابو احمد بن ابی نصر العیاض قال الحکیم ابوالقاسم السمرقندی ما خرج من خراسان وما وراء النهر
منذ مایة سنة مثل الفقیه ابی احمد العیاض مات سنة احدی وستین وثلثمایه الیه انتهی علم الحساب قال الخیزری
کان عضد الدولة اخرجه مع جماعة من الفقهاء الی البخارا فی رسالة فحدثنی اسمعیل الزاهد قال رایت ابابکر محمد
بن الفضل وقد حمل الیه جزءا وفیه مشکلات الکتب فاملا ابوبکر من ساعته فقیل ان الفضل من الله وقال ما ظننت

ان

ان علی وجه الارض مثلک وتفقه علی ابی احمد محمد بن محمد الفقیه ابو سلمه کتاب حل اصول الدین الکل فی الطبقات گویند
که ابوبکر بدر ری آید در ربیع از سمرقند تا ملاشد برباط عسکری روزی رباط دید که جوانان خرخر زنند در دل وی گذشت
که ایشان شکستند دیروته شفق نشنوند ست بر ایشان تا حلقت ایشان سیوف سکالین بروی کشیدند دوی
بگریخت بعده سه خالص کر جو باز گشت همه بگریختند کما فی المختصر ذکر الامام الشیخ الزاهد فقیه عصره وفرید
دهره للفقیه محمد بن عبد الله بن محمد ابو جعفر هندوانی امام کبیر من اهل بلخ کان من براعته فی الفقه یقال له ابو حنیفة
الصغیر تفقه علی ابابکر الاعمش تلمیذ ابی بکر الاسکاف حدیث بلخ وما وراء النهر وافتی بالمشکلات وشرح المعضلات
وکان شیخ ملک الدیار فی زمانه مات ببخارا سنة اثنین وستین وثلثمایة کما فی الطبقات ومراة الجنان ثم حمل الی
بلخ کما فی الملتقط وفی روایة قرا علی الفقیه قرا علی ابی احمد العارسی تلمیذ الامام نصر بن یحیی کما فی اول المنظراة وکان
اذا صلی صلوة الغداة کل یوم دخل ثم یخرج بعد ذلک الی اصحابه فلما ماتت امه لم یدخل بیته بعد ذلک بعد الصلوة فسیل
عن ذلک فقال کنت ادخل کل یوم واقبل قدم امی لقوله علیه السلام ان الجنة تحت اقدام الامهات فلما ماتت
ترکت ذکره فی الحادی واذا کان دخل یقول لامه ادنی قدمک وکان یقبل اخمص رجلها وکانت تقول یا بنی
ان کنت تفعل هذا لرضای فانی عنک راضیة وکان یقول لها انما افعل ذلک لوصیة الله تعالی کما قال ووصینا الانسان
بوالدیه حسنا کما فی النفحات گویند که فقیه را با امام کرخی مذاکره درانکه مبهمات در بیش مسافر در میسوفانه خواندند
بانه امام گفت که چون مسبوق خواند وفقیه میگفت که چون لاحقانه امام گفت که شاگردان در اکره رجوع با استاد
کنند و استادان بکتاب فقیه خراسان توی و امام عراق منم هرچه کتاب گوید بران باشم کتاب اوردند در ان
نوشته که خواند فقیه قبول نکرد امام گفت که مرد از کتاب یادگاری باشد گفت باشد ولی چون مبسوط امام
محمد اوردند اول نوشته بودند که خواند از پاک کرده و در کتاب نوشته بخواند فقیه گفت که مسئله روشن
شده ام فقیه را شرمی داد این فقیه برون شد و امام سهار میکشید چون ببازار بغداد رسید آواز کردی
ای مسلمانان ذل شاگردی کنید تا عز استادی یابید کما فی الترغیب ذکر الامام احمد بن الحسین بن ابی حامد
المروذی عرف بابن الطبری تفقه علی ابی الحسن الکرخی ببغداد وعلی ابی القاسم الصفار ببلخ سمع احمد بن الخضر
المروذی وابا العباس احمد بن عبد الرحمن الدعوی وکان کبیر القدر ورعا صالحا عارفا بمذهب ابی حنیفة قال الخطیب
کان احد العباد المجتهدین والعلماء المتقنین حافظا للحدیث بصیرا بالاثر وکان ثقة فی الحدیث والروایة سکن

بخارا وتوفي سنة سبع وسبعين وثلثمائة ذكر الامام الفقيه عبد الله بن الحسن ابو الحسن الكرخي شيخ الحنفية بالعراق
وانتهت اليه رياسة المذهب ببغداد بعد ابي خازم وابي سعيد البردعي وانتشر اصحابه وعنه احمد ابو بكر الرازي وابو
علي الشاشي وابو القاسم التنوخي وكان قانعا متعففا عابدا كثير الصوم والصلوة صبورا على الفقر فلما اصابه الفالج
اخر عمره كتب اصحابه الى سيف الدولة ليتفق عليه فعلم ذلك فبكى وقال اللهم لا تجعل رزقي الا من حيث عودتني
فمات قبل ان يصل اليه صلة سيف الدولة وهي عشرة الاف درهم وكان قد تولى القضاء من اصحابه هجره فلم يكلمه ابدا
ولد سنة ستين ومائتين وتوفي ليلة النصف من شعبان سنة اربعين وثلثمائة كما في الطبقات وكان لا يرى باسا به فاذا
ان يشتري من السوق يشتري بنفسه ممن لا يعرفه ليلا يسامح مع اهل العلم كما في كراهة مختار الفتوى وكان يمشي في
سوق بغداد فينادي الباس يا ابا الحسن فقال واجيب عن هذه فكان يذهب الى الدعوى ينادي فيجيبه ثم ينحرف
كما في اليتيمة ذكر ابراهيم بن اسلم ابو اسحاق الشكاني فقيه فاضل تفقه على ابي بكر محمد بن الفضل البخاري وروى الحديث
عن ابي عبد الله المروزي ومات بعد سنة ثلث وعشرين واربعمائة قال قد كنا فرغنا من تعليق الفقه ابو جعفر
الهندواني من بلخ فوجهنا الامام اليه للموانسة وقال واكون بالمشكلات حتى لياس بكم الفقيه ولا تزيده الواحد
الوحشة ذكر الامام الفقيه الحسن بن الخضر ابو علي النسفي القاضي تفقه عليه الامام الحلواني وكان ابو علي تفقه على الشيخ
علي محمد بن الفضل الكماري الامام العلامة الكبير استاد الامام اسمعيل الزاهد الفقيه البخاري امام وقته في الفروع
والفقه وورد بغداد حاجا ومات الكماري ببخارا يوم الجمعة سنة احدى وسبعين وثلثمائة وهو ابن بضع وثمانين سنة
ومات اسمعيل الزاهد سنة اثنين واربعمائة ذكر ابو جعفر بن عبد الله الاشروسني القاضي الامام الفقيه
استاد ابي زيد الدبوسي ثم ذكر هولاء الاعلام من العلماء والان اذكر بعض تلامذتهم الفضلاء الشيخ الزاهد
اسحاق بن محمد بن اسمعيل ابو القاسم القاضي الحكيم الفقيه السمرقندي روى عن عبد الله سهل الزاهد وعمرو بن
عاصم المروزي تولى قضاء سمرقند وحدث بها ولقب بالحكيم لكثرة حكمه وموعظته مات يوم عاشوراء سنة اثنين
واربعين وثلثمائة بسمرقند كما في الطبقات كان في وصفه لم ينظر من العرش الى الثرى الا الى الله تعالى وكان معاملته
مع الخلق طلبا لحظوظهم دون كما في التبيان وى كفته هر كه غزوه كند در ين زمانه وغازي از وفوت شود او
محتاج ست بدانكه غزو تاخير نقصان او شود كما في الحاوي وحكى انه ابا القاسم الحكيم دعا ابا احمد العياضي الى بيته
ليذوق شيئا فلما اتى بيته قال له اذا توضا الرجل بماء من هل يجوز التوضي ثانيا قال لا لانه اشتغل بمرة فقال فكذلك

العلم اذا احدث منفعة في الدنيا لم يوجد في الاخرة اي لانه اشتغلت فاخذت الدنيا والرياسة ونحوها فاخذ منفعة العلم
فقام احمد ولم يأكل شيئا كما في الحاوي گفته كه چون حق تعالى بهشتيان را بيامرزد ونظر ظاهر وباطن ايشان كند جاه
باقي ماند آنگاه حق تعالى شرابي در قدح ممتزج بهريكي بفرستد وقدح بواسطه سرد در درون نوشند اين هديه رب
رحيم بسوي ولي كريم چون بنوشند همه گناهان را فراموش كنند وهذا معنى قوله تعالى وسقاهم ربهم شرابا طهورا كما
في المختصر ذكر علي بن سعيد ابو الحسن الرستغفني من كبار مشايخ سمرقند له كتاب ارشاد المهتدي وكتاب الزوائد
والفوائد في انواع العلوم وهو من اصحاب الماتريدي الكبار له ذكر كثير في الفقه والاصول والخلاف بينه وبين الماتريدي
في مسئلة المجتهد اذا اخطا في اصابة الحق يكون مخطئا في الفقه الاجتهاد عند ابي منصور وعند ابي الحسن مصيب
في الاجتهاد على كل حال اصاب الحق او لم يصب وقد روي عن ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه وعنهما انه قال كل مجتهد
مصيب والحق عند الله واحد مصيب في الطلب وان اخطا المطلوب قال ابو الحسن رايت الماتريدي في المنام
فقال الم تر ان الله غفر لامراة لا تصلي قط قلت لما اذا قلت لاستماع الاذان واجابة المؤذن ذكر الامام الشيخ
الزاهد نصر بن محمد بن محمد بن ابراهيم السمرقندي الفقيه ابو الليث السمرقندي المعروف بامام الهدى
هو الامام الكبير صاحب الاقوال المفيدة والتصانيف المشهورة توفي ليلة الثلثاء سنة ثلث وسبعين وثلثمائة
وله تفسير القران اربع مجلدات والنوادر في الفقه وخزانة الفقه في مجلد وتنبيه الغافلين وكتاب البستان الكل في الطبقات
وهو من علماء بلخ كما في اوائل المضمرات وكان اماما جليلا فاضلا ورعا وكان يحفظ مائة الف حديث وكان يقرا كتاب
وكيع وكتب محمد بن الحسن وكتب ابن المبارك وابي يوسف وغيرها من ظهر قلبه وكان يقول لا يخرج في كتابي يوم القيمة
من العبث شي وكذبت مذ عرفت يميني من شمالي وما رويت سوءا ما جد مقدار ما يغرب الطاير راسه في الماء
ثم يرفع كما في الحاوي كويند كه وي يكبار براي تجارت روان شد در راه قطاع قافله را تاراج كردند وما لها
را بغارت بردند چون بازها بگشادند بعضي از انبارها اين كلوخ نشد اهل قافله استكشاف اين معنى نمودند
حواله بفقيه كردند فقيه گفت كه اين كلوخها را براي استنجا بار كرده ام از زمين ملكي خود تا استنجا بملك غير واقع
نشود چون قطاع از اين معنى واقف گشتند در دل ايشان هيبتي عظيم افتاد همه تايب گشتند وما لها را بصاحب اموال
باز دادند كذا سمعت ولنا نظرا ثم يقال له ابو الليث الحافظ مقدم على ابي الليث الفقيه وهو الفرق بينهما ذكر
عنه من اشتغل بالكلام محى اسمه من العلماء مات سنة اربع وستين ومائتين وحكى قاضيخان في فتاواه الليث الحافظ

قال كنت افتي ان لا يحل للمعلم ان ياخذ الاجر على تعليم القران وكنت افتي لا ينبغي للمعلم ان يدخل على السلطان
وكنت افتي لا ينبغي للمتكلم ان يخرج الى القرى فتذكرهم فيجمعهم الدنيا فرجعت عن ذلك كله كما في الطبقات
لما مات ابو الليث الحافظ لم يفتح الابواب وكانوا ارادوا ان لا يفتحوها الى شهرين كما في الملتقط ذكر الامام
احمد بن محمد بن اسحاق ابو علي الشاشي سكن بغداد ودرس بها تفقه على الكرخي قال الخطيب صار التدريس
بعد الكرخي الى اصحابه منهم ابو علي الشاشي وكان ابو علي شيخ الجماعة وكان الكرخي جعل التدريس له حين فلج
والفتوى الى ابي بكر الدامغاني وكان يقول ما جاءنا احفظ من ابي علي قال القاضي ابو محمد النعمان حضرت اما
علي الشاشي في مجلس املائه وقد جاء ابو جعفر الهندواني فسلم عليه واخذ يمتحنه بمسائل العلوم وكان ابو علي عارفا
بها فلما فرغ امتحن ابو علي امام جعفر بسيئ من مسائل النوادر فلم يحفظها وكان ذلك سبب حفظ الهندواني
النوادر وقال لابي علي حسك زاير لا متكلما توفي سنة اربع واربعين وثلثمائة وكان ابو بكر الدامغاني درس على الطحاوي
بمصر ثم قدم بغداد ودرس بها على الكرخي فاقام بها وبقراطو بلا يحدث عن الطحاوي ويفتي وكان اماما في
العلم والدين مشارا اليه في الورع والزهادة ذكر الامام محمد بن الحسن ابو عبد الله المعروف بابن الداعي
الفقيه ولد سنة اربع وثلثمائة تفقه على الكرخي وبلغ في الفقه مبلغا معظما قال السوخي لم ار فيما علمت افضل منه
في دين وعلم وعفة وعمل واجتهاد وورع وكثرة صلوة صلوه وقد صحبته فما كنت اراه اكثر الليل الا مصليا فاديا
واكثر النهار الا صائما بين صلوة ودرس القران او العلم توفي سنة تسع وخمسين وثلثمائة ذكر علي بن محمد
التنوخي ابو القاسم وكان مقدما في العربية والشعر وتولى الحكم مبحرة ابو الحسن على عادته وقطع مكاتبة وكان
يدخل بغداد فلا يمكنه الدخول عليه الكل في الطبقات وكان من اوكساء العالم رواية عارفا بالكلام والنحو وله ديوان
شعر ويقال انه حفظ سماية ست في يوم وليلة توفي سنة اثنين واربعين وثلثمائة قاله اليافعي ذكر شيخ الحنفية احمد
بن علي ابو بكر الرازي الامام الكبير الشان المعروف بالجصاص سكن بغداد ودرس عنه اخذ فقهاؤها وهاؤ اليه
انتهت رياسة الاصحاب قال الخطيب امام اصحاب ابي حنيفة في وقته كان مشهورا بالزاهد والدين خوطب في ان
يلي القضاء اعيد عليه فلم يفعل تفقه على ابي سهل الزجاجي صاحب كتاب الرياضة وتفقه على الكرخي فانتفع به استقر
التدريس ببغداد له وانتهت الرحلة اليه كان على طريقة من تقدمه في الزاهد والورع والصيانة تفقه عليه ابو بكر
احمد بن موسى الخوارزمي وعبد الله محمد بن يحيى الجرجاني القدوري وابو الفرج احمد بن محمد بن عمر المعروف بابن

المسلمه

المسلمه وابو جعفر محمد بن احمد النسفي وابو الحسن ومحمد بن احمد الزعفراني وابو الحسين محمد بن احمد الكماري وله مصنفات
احكام القران وشرح مختصر الطحاوي وشرح الجامع لمحمد بن الحسن وشرح الاسماء الحسنى وله كتاب معتمد في اصول الفقه
في يوم الاحد سابع ذي الحجة سنة سبعين وثلثمائة عن خمس وستين سنة وكان الامام ابو سهل المذكور درس على
الكرخي ورجع الى نيسابور ومات بها وكان اذا دخل مجالس النظر تغير وجوه المخالفين لقوة نفسه وحسن جدله ذكر
الامام علي بن الحسين بن محمد السغدي روى عنه شمس الائمة السرخسي ومن تصانيفه شرح السير الكبير في الطبقات
وكان تلميذ تلميذ لابي الحسن الكرخي ببغداد وكان ابن الخليفة يقرا عليه فافترعوا بوما السبق فخرج فرعة على
فقال ابن الخليفة وعلى حتى يقرا قبلك فقال له يقرا الاتي نوبتك فقال له اتري الحلواني كيف اجرا على العصة
ولم يبال فقال له يقرا الاتي انه بلغ من الفضل ليس له اليوم مثل فلقد له تاويلا صحيحا والذي اخرته منتهى على كما في التتمة
كويند كه چون عينه بخاري را قاضي ساختند واو امامي بود كامل بود وماهر در علم كتاب وي هر سجلي كه نوشت
استفتا ميكرد از صحت آن امام حلواني جواب كرد كه اين صحيح نيست چون اين معامله بسيار شد قاضي بر امام آمد
پرسيد امام گفت آن مجموعها فاسد بعدم تفسير الشهادة ودال الذم حتى بدا ابا امل في صحتها وموافقها المدعوي
قاضي گفت با سجلات سابقه را ديدم در هيچ يكي تفسير شهادة نبود واستفتا بجواب شما دادن شما موشح
كشته گفت اي اما قبل از تو قاضي امام علي سغدي بود وموافقه بروي پوشيده نبود وقبل ازو استادما
ابو علي نسفي قاضي بود وعلم اين از آن بيشتر بود بنا بران فتوي بصحة سيد ادم وتو وامثال تو ازين قبيله باشد
كه اعتماد بروي توقف شما توان كرد كما في سجلات المختار ذكر الحسين بن عبد الله بن سينا ابو علي في البلاد واشتغل
بالعلوم وكان نادر عصره في علمه وذكائه وصنف الشفاء وغيره وتلميذ الامام ابي بكر احمد بن عبد الله الزاهد
وله كرامات مشهورة وله شرح جيد ولد في سنة سبعين وثلثمائة وتوفي في سنة ثمان وعشرين واربعمائة كما
في الطبقات يختلف في الفقه الى اسمعيل الزاهد تلميذ محمد بن الفضل الكماري يقرا ويبحث بناظر وفي مدة
اشتغاله لم يتم ليلة بكمالها ولا اشتغل بالنهار سوى المطالعة واذا اشكلت عليه مسئلة توضا وقصد المسجد الجامع وصلي
ودعا الله تعالى ان يسهلها ولم يستكمل ثمان عشرة سنة من عمره الا وقد فرغ من تحصيل العلوم باسرها قال اليافعي
ذكر القاضي الامام الزاهد ابو زيد الدبوسي عبد الله بن عمر بن عيسى صاحب كتاب الاسرار والتقويم للادلة
والامد الاقصى كان من كبار فقهاء الحنفية ممن يضرب به المثل وهو اول من اخرج علم الخلاف توفي ببخارا سنة ثلثة و

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Many, Nsir al-Dn Muhammad

Title:
Fatw-i barahnah manuscript /

Date:
[1874?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23223

File Description:
Part 10